تفسیر

رَوحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف : جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیه

تهران ـ خیابان بوذرجمهری شرقی ـ تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰۰ ریال

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

۱۱

کتابفروشی اسلامی



تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابو الفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابو الحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد یازدهم

۱۳۹۸ هجری

(چاپ اسلامیه)

سورة الواقعة

بدانکه اینسوره مکّی است وعدد آیات او نود وشش است و سیصد وهفتاد وهشت کلمه است وهزار وهفتصد وسه حرف است ، وروایت است ازأبوطیّبه که عثمان بن عفّان درپرسیدن عبدالله مسعود رفت واو بیمار بود بیماری که ازآن با پیش خدای رفت ، گفت از چه مینالی ؟ گفت ازگناهم ، گفت چه آرزو کنی گفت رحمت خدایم ، گفت طبیبی را بیارم ؟ گفت الطبیب أمرضنی ، گفت طبیب مرا بیمار کرد ، گفت عطایت فرمایم گفت حاجت نیست مرا بآن ومن برمثل اینحال . گفت بفرمایم تا بدخترکانت دهند ، گفت ایشانرا حاجت بآن نیست باآنکه من ایشانرا سورة الواقعه بیاموخته ام ، وفرموده ام تا میخوانند ، ومن از رسول عليه السلام شنیدم که هرکه او سورة الواقعه بسیار گوید هرگز درویش نشود ، وهلال بن یسار روایت کرد از مسروق که گفت هرکسی اوخواهد که خبرأوّلینان وآخرینان وخبرأهل بهشت وأهل دوزخ وخبر أهل دنیا وخبر أهل آخرت بداند باید که سورة الواقعه بخواند تا ازهمه با خبر گردد.

سورة الواقعة مكية وهي ست وتسعون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

إذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (٢) لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ (٣) خافِضَةٌ رافِعَةٌ (٤)

وقتی که واقع شدواقعه‌رستخیز   نیست مروقوعش راتکذیب کننده   پست کننده برافرازنده

إذا رُجَّتِ الأَرْضُ رَجّاً (٥) وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً (٦) فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً (٧)

آنگاه که لرزیده‌شودزمین لرزیدنی   وزیروزبرشود کوههازیروزبرشدنی   پس باشد غباری پراکنده

وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلٰثَةً (٨) فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ (٩) وَ أَصْحابُ

و باشید اصنافی سه گونه   پس اصحاب دست‌راست چه یاران دست راست   و اصحاب

الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ (١٠) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (١١) أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (١٢)

دست چپ چه یاران دست چپ و پیشینیان پیشی گیرندگان آن گروه نزدیکانند

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (١٣) ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (١٤) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (١٥) عَلى سُرُرٍ

در بهشت‌های پرنعمت گروهی از پیشینیان و اندکی از پسینیان برتخت‌های ازجواهر

مَوْضُونَةٍ (١٦) مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ (١٧) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ (١٨)

ساخته تکیه کنندگان برآنها رو بروی‌هم دور میزنند برآنها پسران جاویدماندگان

بِأَكْوابٍ وَأَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (١٩) لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ (٢٠)

بـا قدحها و ابریق و جامها نه بدردسرآیند از آن و نه بیخودشوند

وَ فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (٢١) وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (٢٢) وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثالِ

ومیوهای را از آنچه برگزینند و گوشت مرغ از آنچه میخواهند وحوران‌گشاده چشم چون‌مانند

اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (٢٣) جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤) لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَلا

مروارید پوشیده شده پاداش بآنچه بودند میکردند نه میشنوند در آن بیهوده‌را و نه

تَأْثِيماً (٢٥) إِلاَّ قِيلاً سَلاماً سَلاماً (٢٦) وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ

منسوب بگناهی را مگر گفتار سلام را سلام را و اصحاب دست راست چه اصحـاب

الْيَمِينِ (٢٧) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (٢٨) وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (٢٩) وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (٣٠)

دست‌راست در درخت‌کنار بی‌خار ودرخت مورد مکیده شده و سایه کشیده

وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ (٣١) وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (٣٢) لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ (٣٣)

و آب روان شـده و میوهٔ بسیـار نه قطع شده و نه باز داشته

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (٣٤) إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً (٣٥) فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً (٣٦)

و فرشهای افراشته بتحقیق‌ما آفریدیم آنهارا آفریدنی پس گردانیدیم آنهارا باکره ها

عُرُباً أَتْراباً (٣٧) لِأَصْحابِ الْيَمِينِ (٣٨) ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (٣٩) وَ ثُلَّةٌ مِنَ

شیفتگان شوهران برای یاران دست راست گروهی از پیشینیـان و گروهی از

الْآخِرِينَ (٤٠) وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ (٤١) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (٤٢)
پسینان　و یاران دست چپ چه یاران دست چپ　درباد سوزان وآب جوشان

وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (٤٣) لا بارِدٍ وَلا كَرِيمٍ (٤٤) إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ
و سایه از دود سیاه　نه خنك ونه راحت بخش　بتحقیق آنها بودند پیش از این

مُتْرَفِينَ (٤٥) وَكانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ (٤٦) وَكانُوا يَقُولُونَ (٤٧)
بنعمت مغرورشدگان　و بودند اصرار میکردند برگناه بزرگ　و بودند میگفتند

ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَعِظاماً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ (٤٨) أَوَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ (٤٩)
آیا چون میمیریم و شدیم خاك واستخوان آیا ما حشرشدگانیم　آیا وپدران ما پیشینیان

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (٥٠) لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (٥١)
بگو بتحقیق پیشینیان و پسینیان　هرآینه فراهم‌شدگانند تا وعده‌گاه روز معلوم

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (٥٢) لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ (٥٣)
پس بتحقیق‌شما ایگروه‌گمراه‌شوندگان تکذیب‌کنندگان　هرآینه خورنده ازدرختی از زقوم

فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (٥٤) فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (٥٥) فَشارِبُونَ
پس پرکننده‌اند ازآن شکم‌هارا　پس نوشنده‌اند بر آن ازآب جوشان　پس آشامنده‌اند

شُرْبَ الْهِيمِ (٥٦) هٰذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (٥٧) نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْلا
آشامیدن شتر تشنه　این پیش‌آوردآنهاست روز جزا　ما آفریدیم شما را پس چرا

تُصَدِّقُونَ (٥٨) أَفَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ (٥٩) ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ (٦٠)
تصدیق نمیکنید　آیا پس‌خبردهیدآنچه‌را میریزید　آیا شما آفریدید اورا یا مائیم‌آفرینندگان

نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (٦١) عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ
ما تقدیرکردیم میان شما مرگ‌را ونیستیم‌ما پیشی‌گرفته شدگان　آنکه تبدیل نمائیم مانند های شما را

وَنُنْشِئَكُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ (٦٢) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولىٰ فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ (٦٣)
وپدید آریم شما رادر آنچه نمیدانید　وبتحقیق دانستیدآفرینش نخستین‌را پس‌چراپندنمیگیرید

أَفَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ (٦٤) ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ (٦٥) لَوْ نَشآءُ
آیا پس خبر دهید آنچه را کشت کنید آیـا شما میرویانید آنرا یا مائیم رویانندگان اگر بخواهیم
لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (٦٦) إِنّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٦٧)
میگردانیم آنرا خوشك ریز ریز پس بگردید تعجب کنید بتحقیق ما تاوان زده گانیم بلکه ما محروم شده گانیم
أَفَرَأَيْتُمُ الْمآءَ الَّذي تَشْرَبُونَ (٦٨) ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (٦٩)
آیا پس خبر دهید آب آنچنانی را که میآشامید آیا شما فرود آوردید آنرا از ابر یا مائیم فرود آورندگان
لَوْ نَشآءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْلا تَشْكُرُونَ (٧٠) أَفَرَأَيْتُمُ النّارَ الَّتي تُورُونَ (٧١)
اگر خواهیم میگردانیم آنرا تلخ پس چرا شکر نمیگزارید آیا پس خبر دهید آتش آنچنانی را که افروزید
ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ (٧٢) نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً وَ مَتاعاً
آیا شما آفریدید درخت آنرا یا ما آفرینندگانیم ما قرار دادیم آنرا یاد آوری و بهره‌ای برای
لِلْمُقْوينَ (٧٣) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظيمِ (٧٤) فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ
نزول کنندگان پس تسبیح کن بنام پروردگار تو که بزرگ است پس سوگند یاد نمیکنم باوقات نزول
النُّجُومِ (٧٥) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظيمٌ (٧٦) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ
ستارگان و بتحقیق آن هر آینه سوگندی است که اگر بدانید بزرگ است بتحقیق آن قرآنی است
كَريمٌ (٧٧) في كِتابٍ مَكْنُونٍ (٧٨) لايَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ (٧٩) تَنْزيلٌ
بزرگوار در کتاب پوشیده که باید نرسند او را مگر پـاك شده‌گان فروشده ایست
مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ (٨٠) أَفَبِهذَ الْحَديثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (٨١) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ
از پروردگار جهانیان آیـا پس باین خبر شما بی اعتنائی کننده‌اید و میگردانید روزی خود
أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (٨٢) فَلَوْلا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ (٨٣) وَ أَنْتُمْ حينَئِذٍ تَنْظُرُونَ (٨٤)
را که شما تکذیب کنید پس چرا چون رسید بحنجره و شما آن هنگام می‌نگرید
وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لـكِنْ لا تُبْصِرُونَ (٨٥) فَلَوْلا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدينينَ (٧٦)
و ما نزدیك تریم بسوی او از شما و لیکن نمی‌بینید پس چرا اگر هستید ناجزا داده شدگان

تَرجِعُونَها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٨٧) فَأَمّاإِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٨٨) فَرَوْحٌ
برنميكردانيدآنرااگرهستنيدراستگويان پس اما اگر باشد از مقربان بس‌راحتی
وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ (٨٩) وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ (٩٠) فَسَلامٌ
و ريحان وبهشتی است پر نعمت و اما اگر باشيد از ياران دست راست پس سلامی‌است
لَكَ مِنَ أَصْحابِ الْيَمِينِ (٩١) وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ (٩٢) الضّالِّينَ (٩٣)
مرتورا از ياران دست راست و اما اگر باشد از تكذيب كنندگان گمراهان
فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (٩٤) وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (٩٥) إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (٩٦)
پس‌پيش‌آوردی‌است‌از‌آب‌جوشان و درآوردنی(١) بدوزخ بتحقيق اين حق يقين است
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ★
پس‌تسبيح‌كن‌بنام‌پروردگارتو كه بزرگ‌است

قوله تعالى (إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ) حق تعالى دراين آيات ذكر قيامت كرد گفت « إذا » عامل دراو مقدراست أي اُذكر ياد كن ای محمّد ﷺ چون واقع شود وحاصل آيد واقع شدنی ، وواقعه وحادثه ونازله ونائبه بيك معنی باشد واينجا نامی است ازنامهای قيامت .المعنی اذا قامت القيامة چون قيامت برخيزد .

(لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ) وافتادن آنرا كاذبه نباشد . دراو چند قول گفتند : يكی آنكه«كاذبة» أی‌نفس‌كاذبة يعنی هر كس كه ازاو خبردهد اودروغ نباشد ، لكون المخبر مطابقاً للخبر. وقيل‌كاذبةأي‌وقعةكاذبة لاخبار الله تعالى بها و أدلّة العقل عليها . يعنی درآن خبر دروغ نيوفتند چه او بخبرخدای‌تعالی درست شده است وبأدلّه عقل.وگفتند «كاذبة » بمعنی‌مصدراست كالعافية والعاقبة ومثله قوله تعالى « لاتسمع فيها لاغية » أي لغواً وقالوا عائذاً بالله أي معاذ الله وقمت قائماً أی قياماً ، ولبعض نساء الاعراب ترقص ابنها وتقول قم قائماً قم قائماً أصبت عبداً نائماً .

(خافِضَةٌ رافِعَةٌ) أي وهی خافضة رافعة جمله است درجای صفت واقعه است يعنی قومی را خفض كند وبدوزخ فرو برد وقومی را رفع كند وبدرجات بهشت درآرد . عكرمه و

---

(١) ترجمه‌های زير خط قرآن از مؤلف نيست و از غلط بودن آن عجب نبايد داشت .

سدیّ ومقاتل گفتند یعنی صیحة ، وقعه او خفض کند آوازرا تا نزدیکان را بشنواند ورفع کند تا دوران را بشنواند قال الله تعالی « واغضض من صوتك » بعضی دیگر گفتند خطیران وجباران ومستکبران را خفض کند وفرو نهد وذلیلان وبی قدران را رفع کند [ورفیع گرداند] .ابن عطا گفت قومی را بعدل فرو نهد وقومی را بفضل بردارد .

(إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً) أي رجفت . آنگه که زمین را بجنباند جنبانیدنی . کلبي گفت این آنگه باشد که خدای تعالی وحی کند باو از ترس خدای بجنبد ، و ارتجّ السهم فيالغرض بمعنی اهتزّ واضطرب . مفسّران گفتند همچنان بجنباند که گهوارهٔ کودك تا هیچ بنا بنماند براو والاّ ویران شود و کوهها برجای بنماند وأصل رجّ درلغت تحریك باشد یقال : رججته فارتجّ أی حرّکته فتحرّك ، وچون مضاعف کنی گوئی رجرجته فترجرج .

(وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً) أي جفت وفتت وپست کنند کوهها را و خرد بمانند آرد بسیس وبسیسه بنزدیك عرب آرد باشد که با زیت تر کنند وآن را زاد کنند . و قال لصّ من غطفان :

لا تَخْبِزا خُبْزاً و بُسّا بَسّاً وَ لا تُطيلا بِمَناخٍ حَبْساً(۱)

عطاء گفت ببرند آنرا از أصل . سعیدمسیّب گفت بشکنند . کلبی گفت برانند برزمین . حسن گفت از زمین بر کنند نظیره قوله « ویسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربّي نسفاً » . عطیه گفت خرد کنند تا سنگریزه شود بمانند خاك . ابن کیسان گفت بشبه ریگ روان کنند .

(فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً) چون گرد شود پراکنده . عبدالله عباس گفت بمانند آفتاب که درسوراخی جهد ذرّه ای درمیان آن پیدا شود . أمیرالمؤمنین علی عليه‌السلام گفت بمانند گرد سم‌ستورشود . عطیه گفت بمانندشرار آتش که‌بجهد . ونخعی در شاذخواندمنبتّاً بالتاءأي‌منقطعاً .

(وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً) وگفت شما بسه صفت و سه نوع باشید در قیامت . آنگه بیان کرد که آن سه کدامند گفت :

(فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ) أصحاب دست راست باشند آنانکه ایشانرا بر دست راست ببهشت برند . عبدالله عباس گفت آنان باشند که بردست راست آدم باشند . ضحّاك گفت آنان باشند که نامه های ایشان بدست راست‌دهند . حسن وربیع گفتند آنان باشند که خجسته‌ومبارك باشند(۲) برخود وعمر ایشان درطاعت‌خدای تعالی‌مستغرق شده باشد وایشان تابعان باحسان اند

(۱) نان نپزید که‌مدت بسیار بگذرد بلکه‌آرد بازیت‌تر کنیدودر اقامت گاه‌بسیار نمانید .
(۲) میمنت بمعنی مبارکی بامشأمه مناسبتر است .

قرن دوم ازعصررسول (ما أَصحابُ الْمَيْمَنَةِ) اين برسبيل تعجّب گفت تا رسول بعجب آرد چنانكه گويد زيد وما زيد رجل و أيّ رجل مردى وچه مردى زيد و كدام زيد ؟ يعنى صفت او بحدّى است كه نميتوان گفتن همچنين مبهم فرو ميگذارند .

(وَ أَصحابُ الْمَشْئَمَةِ) وهي مفعله من الشؤم . عرب دست چپ را شومى خوانند قال الشاعر:

أَلسُّمُّ وَ الشَّرُّ فِي شُؤمى يَدَيْكَ لَهُمْ وَ فِي يَمِينِكَ ماءُ الْمُزْنِ وَ الضَّرَبُ (١)

ومنه الشأم واليمن براى آنكه شأم بردست چپ كعبه است ويمن بردست راست كعبه ، و مراد آنانند كه ايشانرا بردست چپ بدوزخ برند ، وگفتند آنانند كه نامه هاى ايشان بدست چپ دهند درقيامت . حسن گفت آنان باشند كه برخود شوم باشند وعمرايشان در معصيت گذشته باشد (ما أَصحابُ الْمَشْئَمَةِ) على هذا الوجه المذكور .

(وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ) درمعنى او چند قول گفتند : يكى آنكه سابق بودند درمتابعت أنبياء سابق باشند درپيشوائى امّت تا ائمه هدى باشند وگفتند معنى آنستكه سابقان بطاعت سابقان برحمت باشند واينجمله است از مبتداء وخبر يعنى سابقان دراين خصلت‌سابقان دراين نعمت باشند وسابق را برلاحق براى آن فضل باشد كه اوكه مقتدا بود درخير و طاعت دراو نگرند وبرسيرة او بروند فله أجرها وأجر من عمل بها باشد . ابن سيرين گفت سابق آنانند كه بدو قبله با رسول عليه السلام نماز كردند دليله قوله « والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار » كعب گفت أهل قرآن باشند كه فرداى قيامت تاجها برسر دارند . عثمان بن أبي سودة گفت آنان باشند كه برسبق اند ديگران را بمسجد رفتن وبجهاد شدن في‌سبيل‌الله .عبدالله سميط گفت مردمان سه اند يكى آنكه افتتاح عمر بخيروطاعت كند آنكه برآن بايستد او از جملهٔ سابقان ومقرّبان باشد ، وديگر آن بود كه بابتداء عمر بگناه تخليط كند آنكه توفيق دريابد اورا تا توبه كند وبا درگاه خداى شود او ازأصحاب اليمين باشد أهل بهشت باشد و بر دست راست رود . سوم مردى باشد كه بآغاز عمرمعصيت وبرآن اصرار كند و مداومت كند تا بمردن او از أهل دوزخ باشد وصاحب دست چپ بود . عبدالله عباس گفت معنى آنست كه سابقان‌درهجرت سابقان باشند درآخرت .أميرالمؤمنين على عليه السلام گفت سابقان‌بنماز پنج سابقان ببهشت باشند . عكرمه گفت السابقون إلى الاسلام . ربيع انس گفت إلى إجابة رسول الله .

---

(١) زهر وبدى در چپ تست براى آنها ودردست راست‌توآب باران وعسل .

ضحّاك گفت إلى الجهاد . قرظى گفت إلى كلّ خير چون نيك انديشه كنى آن كس كه جامع بود سبق را دراين‌همه خصال جز أمير المؤمنين على عليه الصلاة والسلام نبود . أمّا سبق اسلام اتفاق است كه اوّل كس از زنان خديجه عليها السلام بود وازمردان أميرمؤمنان على عليه السلام واز اينجا مى گويد :

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلامِ طُرّاً غُلاماً ما بَلَغْتُ أَوانَ حُلْمى(١)

وميفرمايد « وَ لِيَ السَّبْقَةُ فِي الْإِسْلامِ طِفْلاً وَ وَجيهاً » و ميگويد :

صَدَّقْتُهُ وَ جَميعُ النّاسِ فِي بُهَمٍ مِنَ الضَّلالَةِ و الْإِشْراكِ وَ النَّكَدِ(٢)

اين ومانند اين بنظم ونثر مى گويد و كس را براو إنكار نيست وحديث أبوذر كه گفت از رسول صلى الله عليه وآله شنيدم كه ميگفت « ياعلي أنت أوّل من آمن بى وأوّل من يصافحنى يوم القيامة وأنت الصدّيق الأكبر والفاروق الأعظم تفرّق بين الحقّ والباطل و أنت يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظلمة » وأخبار درمانند اين بيحد است ازطريق ما وطريق مخالفان . امادرسبق درنماز قوله صلى الله عليه وآله « صلّت الملائكة عليّ وعلى عليّ سبع سنين لأنّه لم ترفع صلاة من الارض الى السماء إلاّ منّي ومن عليّ » واز أميرالمؤمنين على عليه السلام روايت است كه او گفت در چند موقف « ولقد صلّيت قبل الناس لسبع » و حديث عفيف بن عبدالله وعباس بن عبدالمطّلب رفته است پيش از اين ، وآنكه گفت « والله لا أعرف على هذا الدّين غير هؤلاء الثلاثة » يعنى النبيّ صلّى الله عليه وآله وعلياً عليه السلام وخديجة عليها السلام . وسبق درجهاد پوشيده نيست و نماز بدو قبله باتفاق، او كرد وتنى چند معدود ،چه بعضى آن بودند كه سابق بودند به بيت المقدس بارسول عليه السلام نماز كردند و بكعبه نرسيدند . و بعضى آن بودند كه نماز به بيت المقدس درنيافتند ، كه ايشان در اسلام آمدند قبله با كعبه گردانيده بودند . يك‌روزحديث أمير المؤمنين على عليه السلام پرسيدند از عبدالله عباس گفت « ذكرت والله أحد الثقلين سبق بالشهادتين و صلّى القبلتين وبايع البيعتين واعطى البسطتين وهوأبوالحسن والحسين عليهما السلام وردّت له الشمس مرّتين من بعد ماغابت عن القبلتين وجرّد السيف تارتين وهوصاحب الكرّتين فمثله في الامّة كمثل ذى القرنين ذلك مولاي علي بن أبيطالب عليه السلام » گفت والله كه نام مردى بردى كه ازآن دو بنگاه يكى او است يعنى قرآن وعترت في قوله صلى الله عليه وآله « إنّي تارك فيكم الثقلين » سبق برد بشهادتين

(١) پيشى گرفتم ازشما باسلام درحالى‌كه‌كودك بودم بحلم نرسيده .

(٢) تصديق اوكردم باآنكه همه مردم در تاريكى بودند ازگمراهي وشرك و بدبختي .

بتوحيد و نبوت. بدوقبله بارسول الله صلى الله عليه وآله نماز کرد به بیت المقدّس و کعبه. ودو بیعت با رسول کرد بیعة العقبه و بیعة الشجره ،واورا دو بسطت دادند یکی بسطت علم و یکی بسطت جسم. واو پدر حسن وحسین علیهما السلام است ، و آفتاب برای او دوبار باز آوردند پس از آنکه فرو شده بود از هر دوقبله ، ودوبار تیغ بر آهیخت یکی برای تنزیل ویکی برای تأویل ، واو خداوند دو کرّت و مراد بدو کرّت دورجعت است یعنی دوبار برامامت او اقرار کردند یکبار روز غدیر خمّ ویکبار روز بیعت پس ازقتل عثمان . مثل او درامّت چنان است که مثل ذوالقرنین واو مولای من است أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام ، وبعضی از بزرگان بسیار گفتی تقدّموا تقدّموا درخیرات مقدّم باشید تا درمقامات مقدم باشید . درخبر است که چون دربهشت یکی ازجملهٔ سابقان ازسرای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که أهل بهشت بدانند گویند این نور سابقان است و نور مقرّبان .

(اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)- گفت ایشان مقرّبان ونزدیکان باشند و این عبارت باشد از علوّ منزلت ورفعت درجه تشبیهاً بمن کان قریباً من السلطان مقرّباً بحضرته .

(فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ) دربهشتهای نعیم باشند ، وبعضی نحویان گفتند « السابقون »مبتدا است و« السابقون » دیگر صفت اواست و« اولئك المقرّبون » خبر مبتدا است .

(ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ) گروهی باشند از أوّلینان، والثّلّة الجماعة ، و مراد بأوّلینان امّتان گذشته اند از امم أنبیاء علیهم السلام .

(وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) واندکی از آخرینان یعنی امت رسول صلى الله عليه وآله .

(عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ) برسر یرهای بافته زردرسیم مکلّل بأنواع جواهر ومرصّع، و وضین بافتنی باشد چون بافتن درع وقال الاعشی :

وَ مِنْ نَسْجِ داوُدَ مَوْضُونَةً تُساقُ إِلَى الْحَيِّ عيراً فعيراً (۱)

ومنه وضین الناقة وآن تنگ اوباشد ازدوال بافته ، قال :

تَقُولُ وَ قَدْ دَرَأْتُ لها وَضِيني أهذا دينُهُ أَبَداً وَ ديني (۲)

کلبی گفت طول هرسریری سیصد گز باشد چون بنده خواهد تاپای براو نهد سرفرود آرد تا پای براو نهد . آنگه باجای خود شود . ضحاك گفت موضونة مصفوفة: با یکدیگر نهاده در صف .واین روایت علی بن طلحه است ازعبدالله عباس .

---

(۱) واز بافته داود زرهی که سوی آن قبیله میاوردندکاروان در پی کاروان .
(۲) وقتی تنك دوال را برای اوآماده کردم میگفت آیا رفتار من با اوهمیشه این خواهد بود.

(مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَا بِلِينَ) تکیه زده باشند بر آن سریرهای روی بروی کرده گفتند درنشست وخاست ، و گفتند درزیارت یعنی متزاور باشند ، بزیارت یکدیگر روند .

(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ) میگردند برایشان غلامانی کودکان بزاد مخلّد مؤبّد که هرگز نمیرند وپیر نشوند وازحالت کودکی ونازکی نبگردند نه چنان باشند که خدم دنیا بیشتر از یك دوسال صلاحیت خدمت ندارند . عکرمه گفت منعم باشند . سعید جبیر گفت مقرّطون گوشواره دارند برای آنکه خلد گوشوار باشد بتازی قال الشاعر:

وَ مُخَلَّدَاتٍ بِاللُّجَيْنِ أَثْبَاجُهُنَّ أَقَاوِزُ الْكُثْبَانِ (۱)

حسن بصری گفت کودکان أهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند ومعصیتی نباشد ایشان را که بر آن عقاب کنند پس دربهشت خدمت أهل بهشت کنند ، ودرخبر آمده است که اطفال کفّار خدم أهل بهشت باشند .

(بِأَكْوَابٍ) جمع کوب باشد وآن کوزهائی باشد که دسته ندارد (وَ أَبَارِيقَ) جمع ابریق باشد وآن کوزه بود که باجُرْه (۲) باشد و وزن او افعیل باشد من البرق (وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ) و کأسی که دراوخمر باشد خمری روان که ظاهر باشد بچشمها و« معین »مفعول باشد ازعین وأصله من عانه اذا لمحه بعينه .

(لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا) وصداع ودرد سر نباشد ایشان راازآن. وآنچه ازباب بیماری بود برفعل مجهول گویند عرب نحو حمّ الرجل فهومحموم وصدع فهو مصدع وقد أُفلِجَ منالفلج ولُقِيَ من اللّقوة . (وَلَا يُنْزِفُونَ) وازآن مست نشوند يقال نزف الرجل فهو نزيف و منزوف اذا سكركان الخمر نزفت عقله أي انزفت تشبيهاً بالبئرالمنزوفة اذا نزح ماؤها وانزفت لغة فيه قال الابيرد :

لَعَمْرِي لَئِنْ أَنْزَفْتُمْ أَوْ صَحَوْتُمْ لَبِئْسَ النَّدَامَى كُنْتُمْ آلَ أَبْجَرَا (۳)

حمزه و کسائی وخلف خواندند « ولا ينزفون » أي لاينفدخمرهم منقولهم أنزفالرجل إذا صار ذادنٍّ مُنزف كقولهم أجرب الرجل إذا صارذا ابلجربى ،وأصح إذاصار ذا إبلصحاح ومنه الحديث «ولايوردن ذوعاهة علىمصحٍّ » وأعطش اذا صار ذاسائمة عطشى قال : « كقربة ذى

(۱) اثباج جمع ثبجاینجا مرادکفل وردف است وقاوز جمع اقواز و جمع الجمع قوز:تل ریك مدور است گوید زنانی باگوشوار سیمین گوئی کفلهای آنان مانند تلهای گردریگ است .

(۲) جره آن است که امروزلوله گویند در شیشه وامثال آن .

(۳) ایآل ابجر بجان خودم سوگندکهاگر مست باشید یا هشیار بد ندیمانی هستید .

الثلّة المعطش » (١) .

(وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ) وميوه ازآنچه ايشان‌خواهند واختيار كنند .

(وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ) وگوشت مرغان ازآنچه‌آرزو كنند . أبوسعيدخدری روايت كرد ازرسول ﷺ كه اوگفت در بهشت مرغانی ميپرند كه هريكی هفتاد هزار پر دارند يكی از ايشان بيايد درآنحال كه مؤمن طعام خورد وبرصفحه اوافتد وپرهابيفشاند ازهر پری ازآن لونی طعام بيرون آيد از برف سفيدتر واز زبده نرمتر و از انگبين شيرين تر كه هيچ لونی با لونی نماند آنگه بپرد وبرود .

(وَ حُورٌ عِينٌ) أبوجعفر وكسائی خواندند ومفضّل درشاذّ « وحورعين » بجرّ راء ونون عطفاً علی قوله « بأكواب وأباريق » و« لحم طير » وبعضی أهل معانی اين قراءت ضعيف داشتند گفتند برای آنكه حوران را نگردانند ، وانّما خمر گردانند پس اختيار رفع كردند في حورعين علی تقديرلهم حورعين أو علی أنّه عطف علی قوله « ولدان مخلّدون » پس بر اين قراءت گرداننده وطواف كننده ولدان‌باشند وحوران ،وبرقراءت جرّ ايشان مطوف‌بهنّ باشند بمعنی آنكه عرض كنند ايشان را برمؤمنان . وآنچه ايشان الزام كردند كه درعادت نيست كه ايشانرا گردانند . گوئيم لازم آيد كه فاكهة ولحم طير برفع خوانند كه آن نيزعادت نيست كه گردانند وإنّما عادت درخمر است ، پس اين را تأويل بايد كردن ، و تأويل آنستكه بر معنی حمل كنند ، ومعنی آيه آنستكه تنعمون بفاكهة ولحم طير و حور عين ، يا در كلام فعلی اضمار كنند كه لايق حال باشد چون طوف لايق حال نيست بحورعين وذلك قولنا ينعمون‌بحور عين كما قال الشاعر:

إذا مَا الغانياتُ بَرَزْنَ يوْماً   وَزَجَّجْنَ الحَواجِبَ وَالعُيُونا(٢)

أي و كحلن العيون لأنّها لاتزجج . ومثله متقلّداً سيفاً وزمحاً ومثله‌علّفتهاتبناً وماءً بارداً وأما مثال حمل برمعنی چنان بود كه شاعر گويد :

جِئْني بِمِثْلِ بَني بَدْرٍ لِقَوْمِهِم   أوْ مِثْلِ إخْوَةِ مَنْظُورِبْنِ سَيّارِ (٣)

(١) معطش كسی است كه چهارپان اوتشنه باشند ،وثله گروه و دسته چنانكه خواهد آمد و قربه مشك است .

(٢) وقتی زنان جوان بيرون‌آيند و ابروها را پيراسته وچشمها را سرمه‌كشند .

(٣) كسی را بياوركه مانند فرزندان بدر باشند سودمند برای‌قوم خود يا مانند برادران‌منظور ابن سيار.

نصب مثل برای آن کرد که معنی‌جئنی به‌هات باشد و کذلك علی قراءه من قرأ«وحوراً عیناً» بالنصب أی ویعطون حوراًعیناً واین‌قراءت نخعی است .وأشهب العقیلی درشاذ « وحورعین» زنانی سیاه چشم وفراخ چشم جمع حوراء وعیناء باشد .

(کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ) مانند مروارید پوشیده که هوا دراواثر نکرده‌باشد ازآنکه مکنون ومصون ومحروس بوده باشد تاصفاء لون وضیاء او برجای خود بود . قال‌عمر ابن أبی‌ربیعه:

هِیَ زَهراءُ مِثْلُ لُؤْلُؤَةِ الغَوّاصِ میزَتْ مِنْ لُؤْلُوءٍ مَکْنُونِ (۱)

(جَزآءً) نصب برمفعول له باشد أی یفعل ذلك بهم جزاء ومکافاة ، اینکه دهند ایشان‌را برسبیل جزاء ومکافات دهند بآنچه کرده باشند ازفعل‌طاعات واجتناب‌مقبّحات ، امّ‌سلمه گفت از رسول علیه‌السلام پرسیدم که حورعین چه باشد ؟ گفت زنانی سفید روی فراخ چشم . أنس مالك روایت کرد که رسول علیه‌السلام گفت خدای تعالی حورالعین را از زعفران آفرید . أبو أمامه روایت کرد از رسول علیه‌السلام که او گفت هیچ مؤمن نباشد والاّ اورا هفتاد زن باشد ازحور العین وهفتاد از میراث أهل دوزخ هریکی از ایشان را اندامی باشد شهی و مردان را آلتی بود که ضعیف نشود . عبدالله مسعود گفت از رسول علیه‌السلام شنیدم که گفت نوری دربهشت پدید آیدأهل بهشت گویند این نور چیست ؟ گویند روشنائی دندان حوری است که در روی شوهر خود بخندید . ودرخبر است که چون حورالعین در بهشت بخرامد ازخلخال و سوار ونعلین او آواز تسبیح وتهلیل وتمجید میآید . مجاهد گفت حور را برای آن حور خوانند که یُحارفیهاالطرف که چشم در او متحیر بماند .

(لایَسْمَعُون فیها لَغْواً) گفت در این بهشتها سخن بیهوده وبی معنی نشنوند .

(وَ لاتَأْثیماً) ونه نیز نسبت کردن باثم وبزه یعنی یکدیگر را نگویند « أثمت » بزه‌کارشدی باینکه گفتی :

(إلاّ قیلاً) این استثناء منقطع است الاّ گفتار (سَلاماً سَلاماً) ونصب قیلاً بر استثناء است ونصب سلاماً برمصدری است محذوف الفعل أی ویسلّمون سلاماً وروا بود که مفعول‌به‌باشد والتقدیر بل یسمعون سلاماً سلاماً ، وشاید که قول بعضی بود بعضی را سلّمك‌الله سلاماً کما قال تعالی « والله أنبتکم من الارض نباتاً » آنکه ایشانرا بنامی دگر بخواند أعنی أهل بهشت را وصف نعیم ومنازل ایشان کرد گفت :

---

(۱) آن زن درخشان است مانند مروارید غواص وازمیان مروارید های محفوظ ممتاز .

(وَ أَصحابُ اليَمينِ ما أَصحابُ اليَمينِ) گفت أهل دست راست چه أهل ومردمانى باشند ايشان .

(فِي سِدْرٍ مَخضُودٍ) درميان درختان سدر باشند وسدر بهشت ميوه دار باشد ، ثمرها كامثال القلال ميوۀ اومانند سبوها بود «مخضود» براو خار نباشد كانّه خضد شوكها أى قطع ، و منه الحديث في ذكر المدينه «لاتخضد شوكها ولا يعضد شجرها » و گفتند سدردرخت نبق باشد ومخضود آن بود كه شاخش دوتا شده باشد از بسيارى ميوه و اين قول عبدالله عباس است و مجاهد وقتاده وضحّاك وعكرمه ، وقال اميّة بن أبي الصلت في وصف الجنة :

إنّ الحَدائِقَ فِي الجِنانِ ظَليلَةٌ فيهَا الكَواعِبُ سِدرُها مَخضُود (١)

(وَطَلحٍ مَنضُودٍ) درروايت است كه اميرالمؤمنين عليه السلام خواند وطَلعٍ بعين وجمله قرّاء بحاء خواندند . قيس بن سعد گفت كسى براميرالمؤمنين عليه السلام ميخواند طلح بحاء گفت « وطلعٍ » ما شأن الطلح . طلح چه باشد ؟ وآن را چه كار است اينجا ؟ طلع بعين برخوان آنكه بخواند « و نخل طلعها هضيم » گفتند يا أمير المؤمنين در مصحفها چنان است بنگردانيم آنرا گفت رها كنيد كه «القرآن لايهاج اليوم ولايحول» . قرآن امروز بنگردانند . بيشترمفسّران گفتند طلح بنزديك عرب درختان بزرك كه آنرا تنه باشد و قال بعض الحداة :

بَشَّرَها دَليلُها وَ قالا غداً تَرَيْنَ الطَّلحَ والجِبالا(٢)

زجّاج گفت امّ غيلان باشد جز كه بجاى شوك او را ميوه باشد وقوله تعالى « منضود » أي منظوم بالثمر بار وميوه او برهم نهاده باشد بمانند مهرك برپيوسته ازأصل ساق تابسرشاخها مسروق گفت درختان بهشت همه چنين باشد (وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ) و سايه كشيده ممتدّ كه آفتاب آنرا منسوخ نكند . ربيع گفت سايه عرش باشد ، عمروبن ميمون گفت سايه او هفتاد هزار ساله راه باشد . أبوعبيده گفت عرب روزگار دراز را وعمردراز را وهرچيزى كه منقطع نشود آنرا ممدود خوانند قال لبيد :

غَلَبَ البَقاءَ وَ كانَ غَيرَ مُغَلَّبٍ دَهرٌ طَويلٌ دائِمٌ مَمدُودُ(٣)

---

(١) باغها در بهشتها بسيار باشكوهند در انجا است دختران پستان برآمده درخت كناردرآنجا از پربارى خم شده .

(٢) يكى در حدى خواندن گفته است راهنماهاى آن زن باو گفتند فردا درخت طلح را باحبال خواهى ديد وحبال درخت انگور است .

(٣) روزگار دراز و جاودان كه هميشه برپا است وكسى براوغلبه نميكند ، برماندن ديگران غالب آمده يعنى همه را فانى ميكند ودربعض كتب غلب العزاء آمده است يعنى شكيبائى را برد و برصبرغالب آمد .

عبدالله عباس گفت در این آیه درختی است در بهشت بیك ساق که أهل بهشت جمله‌در زیر اوحاضر آیند و حدیث کنند و أحوال دنیا یاد کنند و گویند در دنیا ملاهی بود که‌بآن تعلل کردندی و سماع ، خدای تعالی بادی بفرستد تا برگهای آن درخت برهم زند ازآنجا آوازی بیرون آید که کس چنان نشنیده باشد ، و روایت کردند که رسول عليه السلام گفت در بهشت درختی هست که سوار تیز تك صد سال در سایه آن میرود هنوز بآخر نرسیده باشد . آنکه گفت بخوانید اگر خواهید « وظل ممدود » .

(وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ) أي مصبوب یعنی آبی رونده که هرگز منقطع نشود و نه در جدود باشد ، بل بروی زمین راست میرود . مزاحم بن داود گفت مرا برادری بود صالح وحق مادر نکو نگاه داشتی با پیش خدای شد شبی‌درخوابش دیدم گفتم برادر مدتی‌است که‌میخواهم تا بدانم که تو درچه ای ؟ گفت « في سدر مخضود وظل ممدود وماء مسكوب » .

(وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ) ومیوهٔ بسیار .

(لا مَقْطُوعَةٍ) بالازمان (وَ لا مَمْنُوعَةٍ) بالاثمان باوقات منقطع نشود و ببها ممتنع نشود نه آن بود که‌وقتی باشد ووقتی نباشدچون‌میوه‌های‌دنیاو کس‌رااز آن‌منع نکنند بهیچوجه چه بهشت سرای‌راحت باشد وإباحت ، دراومنع نبود ازهرچه خواهند . گفتند دراو دیوارهای درازودرهای بسته نبود چنانکه دردنیا . گفتند بباز کردن منقطع نشود بل هرگـه که از او چیزی بگیرند مانند آن پدید آید براو ، ودرخبراست که رسول عليه السلام گفت هیچ‌میوه‌ازدرختان بهشت باز نکنند الاّ آنکه بجای او دوچندان پدیدآید .

(وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ) وبسترها برهم کرده وافراشته . أبوسعید وأبوهریره گفتندرسول علیه السلام گفت دراین که ارتفاع آن درهواچندان باشد که اززمین تاآسمان . أبوامامةالباهلی گفت اگر ازاین جا چیزی بزیر افکنند بهفتاد سال بزمین رسد . أمیرالمؤمنین علي عليه السلام گفت مرفوع باشد برسریرهایعنی‌برزمین نبودبل برسریرهای‌فکنده باشد. گفتند فراش درآیه کنایت است از زنان برای آنکه عرب زنان را فراش خوانند ولباس ، و این کنایت است از ایشان برآنکه فراش محل ایشان باشد ومراد بمرفوعه آن است که بدرجهٔ علیاباشد درکمال وجمال وخصال گفتند دلیل صحت این قول :

(إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً) باشد ما بیافریدیم ایشان را مبتدا آفریدنی .

(فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً) وایشان را دوشیزه وأبکارآفریدیم (عُرُباً أَتْراباً) جمع‌عروبه

باشد و آن زنی باشد که شوهررا دوست دارد واورا شوهر دوست دارد . این قول حسن است و مجاهد وقتاده وسعید جبیر وروایت والبی‌ازعبدالله عباس قال لبید :

فَفِي الحُدُوجِ عَرُوبٌ غَيْرُ فاحِشَةٍ رَيَّا الرَّوادِفِ يَغْشَى دُونَها البَصَرُ (۱)

عکرمه گفت زنان نازکننده غنجات باشند . اُسامة بن زید گفت عرباً أي‌حسنات‌الکلام نیکوسخن‌باشند. تمیم‌بن‌حلیم[حذلم ظ] گفت‌حسنات‌التبعّل‌نیکوعشرت‌باشند باشوهران«اترابا» همسالان باشند درسن با یکدیگر . أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت أهل‌بهشت چون دربهشت روند امرد باشند سفید روی جعد موی برسن سی و سه سالگی بخلق آدم ، طول هریك شصت گز بود درپهنا هفت گز . مفسّران گفتند این زنان مؤمنان دنیا باشند أما قوله « إنّا أنشأناهنّ إنشاءً » معنی آن است که خلق ایشان ازسر گرفتیم بعد از خلق اول و أخبار براین بسیار آمده است . مجاهد روایت کرد که یك روز رسول ﷺ در نزدیك عائشه شد عجوزی از بنی‌عامر بنزدیك اوبود رسول ﷺ گفت این عجوز کیست ؟ گفت از خالات من یکی است . رسول ﷺ گفت هیچ پیرزن دربهشت نخواهد شد ، عجوز بغایت دلتنگ شد . عائشه گفت یا رسول الله این عجوز دل تنگ ورنجور شد گفت بگو اورا که عجوز ببهشت‌نرود واوعجوز باشد خدای تعالی اورا خلقی نو بازآفریند . امّ سلمه گفت رسول ﷺ را از این آیت پرسیدم که خدای تعالی میگوید « إنّا أنشأناهنّ إنشاءً فجعلناهنّ أبكاراً عرباً أتراباً » گفت این زمان پیرباشند که توایشان را میبینی موی سفید کرده وچشم غمص گرفته آب‌میریزد خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو برسنّ یك‌دیگر . مسیّب بن شریك گفت در این آیت که اینان عجوزان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو هر گه که شوهر برایشان رود ایشان را بکریابد . عائشه گفت یا رسول الله هربار آن ألم و وجع باشد ایشان را ؟ رسول ﷺ گفت « لیس هناك وجع » آنجا هیچ درد نباشد . حسن بصری روایت کرد که زنی عجوز پیش رسول آمد گفت یارسول الله دعاکن تاخدا مرا ببهشت‌برد رسول ﷺ گفت « إنّ الجنة لاتدخلها العجائز » زنان پیر ببهشت نشوند اوبرفت گریان رسول ﷺ گفت بگو اورا چون ببهشت خواهند رفت ایشان برحال عجوزی نباشند لأنّ الله تعالی قال « إنّا أنشأناهنّ إنشاءً » سعیدبن مسعود گفت که زنان دنیا دربهشت مفضّل باشند بر زنان بهشت بـه

(۱) درمیان کجاوه‌ها زنانی شوهر دوست عفیف باکفل‌های فربه که چشم از دیدن‌آن‌خیره‌میشود .

نماز وطاعت که کرده باشند. درأخبار آمد که این زنان حور عین باشند . روایت کردند که رسول ﷺ گفت خدای تعالی حورالعین را ازتسبیح فرشتگان آفرید در ایشان هیچ رنجی و علّتی وحیضی نباشد قال الله تعالی «إنّا أنشأناهنّ إنشاءً - الایه».

(لِأَصحابِ الْيَمِينِ) آنگه گفت این زنان باین صفت أهل دست راست را باشند که اهل بهشت اند ایشان .

(ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ) جماعتی از امّت سلف باشند وجماعتی ازامّت‌رسول‌ماصلوات‌الله و سلامه علیه وآله. عروة بن رویم گفت چون خدای تعالی این آیات بفرستاد که : ثلّة من الأوّلين و قليل من الاخرين» جماعتی از صحابه رسول‌بگریستند گفتند یا رسول الله‌مابخدای و رسول ایمان داریم آنگه ازما اندکی ببهشت خواهدشدن خدای تعالی این آیت فرستاد(۱) « ثلّة من الأوّلين و ثلّة من الاخرين » آنگه رسول ﷺ گفت از آدم تا عهد من فرقتی باشند و امّت من تا دامن قیامت فرقتی باشند واین فرقت تمام نشود الاّ بآن سیاهان که شبان اشتراند و اشتران می‌چرانند در بیابان و میگویند لاإله إلاّ الله . عبدالله مسعود گفت شبی پیش رسول بودم و حدیث میکردتا پاره‌ای ازشب گذشت بازگشتیم بردگر روز با پیش‌رسول رفتیم گفت دوش من در خواب پیغمبران گذشته را دیدم و اتباع‌ایشان برمن عرض کردند پیغمبر بود که اورا گروهی امّت بودند، وبود که‌امّتش يك مرد بود،وبود که او را هیچ امّت نبود تا موسی را دیدم که می‌آمد باجماعتی بسیار ازبنی إسرائیل . گفتم بارخدایا این کیست؟ گفت برادر تواست موسی‌بن‌عمران واین امّت اواند که با اواند . گفتم بار خدایا امّت من کجایند ؟ گفت بدست راست بنگر، بنگریدم صحرای مکّه دیدم چندانی که‌چشم رسیدبمردان پرشده. گفتم بارخدایا اینان کیستند ؟ گفت امّت تواند راضی‌شدی ؟ گفتم راضی شدم . گفت از چپ نگاه کن ، هم‌چندان وبیشتر مردم دیدم گفتم بارخدایا اینان که‌اند ؟ گفت امّت‌توراضی شدی ؟ گفتم راضی شدم بارخدایا . گفت درمیان ایشان هفتاد هزار مردند که فردای قیامت بیشمار ببهشت روند . مردی برپای خاست نام عکاشة بن محصن من بنی‌اسد بن‌خزیمه گفت یا رسول الله ازخدای‌درخواه که مرا ازایشان کند . رسول ﷺ گفت « اللّهمّ اجعله منهم » بار خدایا عکاشه را ازایشان کن . مردی دیگر برخاست گفت یا رسول‌الله دعا کن تامرا از ایشان کند ، رسول ﷺ گفت سبقك بها عكاشة ، عکاشه سبق برد تورا باین دعا . آنگه گفت یا قوم

(۱) تغییر قرآن بسبب تنبیه دیگران‌صحیح نیست وخداوند پیش‌از اعتراض مردم میداندچه‌فرستد.

اگر توانید خویشتن را از آن هفتاد هزار کس کنید که بیشمار ببهشت شوند بکنید ، واگر از آن عاجز وقاصر باشید خویشتن از اهل بهشت کنید ، واگر نتوانید قاصر باشید خویشتن را از اهل افق کنید که من آنجا مردمانی دیدم که رحمت میکردند بر یکدیگر . گفتم اینان که اند ؟ گفتند اینان هفتاد هزار مردند . عبدالله مسعود گفت رأی ما متّفق‌شد بر آنکه‌ایشان مردانی اند که براسلام زاده‌اند آنکه برآن‌کار کرده‌اند تا بمردن ، گفتم یارسول الله گمان ما آنستکه هفتاد هزار دیگر آنانند که دزدی نکنند وداغ‌نکنند وزجر وتطیّر نکنند وبر خدای توکّل کنند واین‌هرسه آن است که عادت عرب باشد ، آنگه رسول عليه‌السلام گفت امیدوارم که امّتان من‌وپس‌روان من ربع أهل‌بهشت باشند ، ما تکبیر کردیم . گفت امیدی دارم که ثلث‌أهل بهشت باشند ، ما تکبیر کردیم ، گفت امیدی دارم که نیمه أهل بهشت باشند . آنگه این آیت برخواند « ثلّة من الاوّلین وثلّة من الاخرین » ومجاهد وأبوالعالیه وعطاء بن أبی‌رباح وضحّاك گفتند جماعتی ازسابقان این امّت باشند وجماعتی از آخرینان این امّت . بیانش خبر عبدالله عباس که گفت رسول عليه‌السلام گفت جمله ازامّت من اند .

(وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ) آنگه گفت مردمان و أصحاب دست چپ وچه مردمان وأصحاب دست چپ بسبیل تعجّب .

(في سَمُومٍ) در بادگرم باشند (وَحَمِيمٍ) وآب گرم .

(وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ) وسایه‌ازدود گرم وسیاه .وأنشد قطرب :

وَماءٍ قَدْ شَرِبْتُ بِبَطْنِ بَرْكٍ　　فُراتِ المَدِّ كَالْيَحْمُومِ جارى (۱)

ابن بریده گفت « یحموم » نام کوهی‌است دردوزخ که اهل دوزخ باستغاثه آنجا شوند وپندارند که آنجا درسایه اوراحتی خواهد بود آنگه گفت :

(لا بارِدٍ وَلا كَرِيمٍ) آنگه گفت آن سایه سرد نباشد بل بغایت گرم باشد که از دود دوزخ بود . ضحّاك گفت «لا کریم»خوش‌نباشد . سعیدمسیّب گفت‌نیکو نباشد . ابن کیسان گفت « یحموم » نامی است از نامهای دوزخ . ضحّاك گفت آتش سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بود وأهل او سیاه باشند ولباسشان سیاه بود وهرچه دردوزخ بود همه سیاه بود .

(إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفِينَ) چه ایشان پیش از این در دنیا منعّم ومتنعّم بوده اند .

(وَكانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الحِنْثِ العَظِيمِ) وایشان مصرّ ومقیم‌بودند بر گناه بزرگ

(۱) بطن برك جائی است . گوید در آنجا آبی خوردم گوارا ومانند یحموم روان بود.

وآن شرك است . أبوبكر أصمّ گفت آن است که سوگند خوردندی که بعث ونشور نخواهـد بود ، واصنام انداد خدایند وانبازان وبرایشان بخدائی إقرار دادند . وگفتند آنانند که‌خدای از ایشان حکایت کرد في قوله : « وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث‌الله من يموت » (١) .

(وَكانُوا يَقُولُونَ) ومیگفتند (ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَعِظاماً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ) چون ما بمیریم و خاك شویم و استخوان شویم ما را زنده خواهند کردن ، بر سبیل استبعاد و استنکار .

(أَوَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ) ونیز پدران پیشین ما را .

(قُلْ) یـا محمّد بگو که (إِنَّ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) که اوّلین وآخرین همه را جمع خواهند کردن بمیقات‌روزی معلوم وآن روزقیامت است تا جزا دهند ایشانرا بر کردار ایشان .

(ثُمَّ إِنَّكُمْ) پس آنکه شما ای گمراهان ودروغ داران .

(لَآكِلُونَ) بخورید (مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ) ازدرخت زقّوم « من » اوّل تبعیض است ودوم تبیین .

(فَمالِئُونَ مِنْهَا البُطُونَ) ازآن شکم پر کنید .

(فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الحَمِيمِ) آنکه برسر آن بخورید ماء گرم تافته .

(فَشارِبُونَ شُرْبَ الهِيمِ) چنان خورید آب را که شتران تشنه‌خورند . مدنیان‌وعاصم وحمزه وأعمش وأيّوب خواندند شُرب بضمّ‌شین وباقی قرّاء بفتح شین وهما لغتان . ابن‌جریج گفت این آیه پرسیدم ازصادق عليه السلام که : أصحاب عبدالله شَرب می‌خوانند مرا گفت نشنیدی رسول عليه السلام بدیل بن ورقاء الخزاعی را باهل منی‌فرستاد درایام تشریق و گفت انّها أيّام‌أكل وشَرْب وبعال بفتح الشين . گفتند در اوسه لغت است شَرْب و شِرْب و شُرُب بضمتین . أبو-زید أنصاری گفت ازبعضی شِرْب شنیدم درمصدر این فعل ، و« هیم » شتران‌تشنه باشند واحدها

---

(١) انکار و تعجب کفار ازآن بود که به تجرد نفس و بقای شخصیت افراد انسان معتقد نبودند و غیر از همین جسم مادی‌بموجود دیگرعقیده نداشتند اکنون هم‌که با ملاحده‌و منکرین معادسخن گوئی گویند ما محال نمیدانیم که از خاك انسان مرده موجود زنده دیگر پدید آید مثل درختان که ازتن مردگان تغذیه میکنند وکرم و سایرحشرات که از آنهاپدید میآید. امااینکه همان شخص اول‌که مرده است با همان روح مشخص باز در قالب قدیم درآید وزید مرده باززنده شود منکرند و مرجع این بانکار بقای روح است .

أهْيَم وهَيْماء والجمع‌هيم . و گفتند ُهيام علّتی باشدشتر را که از آب‌سير نشود چندان که‌ميخورد تا بميرد قال لبيد :

أَجزْتُ عَلىٰ مَعارِفها بِسَيْفٍ وَ اطلاح مِنَ المهري هيم (١)

ضحّاك و ابن كيسان و ابن‌عيينه گفتند « هيم » ريگ نرم‌باشد تشنه چندانكه آب باوفرو كنی فرو می‌شود . و گفتند « هيم » جمع أهيم واو سموم زده باشد که از آب سيری نيابد .

(هٰذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ) گفت اين نزل وغذا وطعام ايشان باشد روز قيامت که روز جزاء وحساب باشد . آنگه گفت برسبيل تنبيه :

(نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْلا تُصَدِّقُونَ) ما شمارا بيافريديم چراايمان نياورديد و مرا باور نداشتيد وتصديق نكرديد آنچه من گفتم و وعده دادم از أخبار قيامت وبعث ونشور .

(أَفَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ) آنگه ايشان را تنبيه كرد برسبيل تقريع وملامت گفت‌نبينيد اين آب منی که شما در رحمهای اين زنان ميريزيد ؟ يقـال : أمنى الرجل يمنى إذا أخرج المنيّ وصبّه .

(ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الخالِقُونَ) ازآب منی فرزند شما می‌آفرينيد يا ما می‌آفرينيم ؟! و اين تقرير است تا ايشان اقرار دهند وبگويند که ما نمی‌كنيم وما را اين قدرت نباشد .

(نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ المَوْتَ) آنگه گفت ما مرگ تقدير كرديم ميان شما . مكّيان خواندند « قدرنا » بتخفيف من القدر ، وباقی قرّاء بتشديد من التقدير . يعنی تقدير مختلف ، بعضی بكودكی بميرند ، وبهری ببرنائی ، وبهری به پيری برحسب مصلحت ايشان چنانكه من صلاح دانم تقديرمی كنم برايشان . (وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) وما را سبق نتوانند ببردن واز پيش نتوانندشدن‌وازچنگال‌مرگ نتوانندجستن وازقبضهٔ‌قدرت ما بيرون‌نتوانند شدن ما مسبوق ومغلوب ايشان نباشيم

(عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ) علی تعلّق دارد بمسبوقين يقال : مسبوق مغلوب علی ذلك برآنكه بدل كنيم ازشما مانندشما يعنی شما را ببريم وگروهی ديگر را بياريم همچون شما (وَ نُنْشِئَكُمْ في ما لا تَعْلَمُونَ) وشما را بازآفرينيم درصورتی وخلقتی كه شما ندانيد مجاهد گفت في أيّ خلق شئنا درهرصورتی كه ماخواهيم يعنی مسخ.سعيدبن‌مسيّب گفت درحواصل مرغانی سياه برشكل خطّاف كه ما پرستوك گوئيم وآن‌مرغان برهوت باشند

---

(١) بر پيش روی ايشان زديم بشمشيری و ما شتران مهری گرسنه و تشنه .

وادئی است دریمن ، حسن گفت خلقتان بدل کنیم وشمارا باخوکان وبوزینگان کنیم (۱)چنان که باآنان کردیم که پیش شما بودند . آنکه گفت اگر اندیشه کنید بدانید که این برما متعذّر نیست ازآنجا که خلق اول بدانسته‌اید که شما را بیافریدیم وهیچ نبودید .

(وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُولَى فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ) چرا اندیشه نمی کنید که آنکه برابتداء قادر باشد براعاده هم قادراست . حسین‌بن الفضل گفت معنی آن است که‌اعادت دراین معنی بخلاف إنشاء اول است که اول دانید که شما را درأرحام امّهات ما آفریدیم أمّا اعاده ندانید که شما را کجا زنده کنیم ازبی علمی شما باشد بخلاف خلق اول واین‌وجهی‌نیکو است في قوله « وننشئکم في مالاتعلمون ، ولقد علمتم‌النشأة الاولی » .

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ) دیدید این کشت وبذر که می کنید این تخم که می‌کارید .

(ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) شما میرویانید یا ما میرویانیم ؟! محمّد بن سیرین روایت کرد از أبوهریره که رسول ﷺ گفت مگوی زَرَعتُ ولیکن گوی حرثت یعنی تخم کشتن خود را زرع مخوانید حرث خوانید . چه حرث که کشت است بشما است و زرع که انبات وررویانیدن بخدا است . آنکه گفت ألم تسمعوا قول‌الله تعالی « أفرأیتم‌ماتحرثون ءأنتم تزرعونه‌أم نحن‌الزّارعون » آنکه گفت :

(لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطاماً) اگرما خواهیم تخم در زمین بپوسانیم و نرویانیم تا برشما تباه شود . مرّه گفت معنی آن استکه برویانیم گیاه وبرگ او ودانه دراو نیافرینیم‌تاهمه کاه باشد (فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ) عامّه قرّاء خواندند بفتح ظاء ودر قراءت عبدالله مسعود فظِلتم بکسر ظاء وأصل‌ظلّ ظلل بوده است چون عین الفعل بیفکندند حرکت اوبا فاء دادند وهما لغتان « تفکّهون » یمان گفت تندمون پس همه روزپشیمانی میخورید برآن خرج‌ورنج و روزگار که صرف کرده باشید . نظیراو درمعنی « فأصبح یقلّب کفّیه علی ما أنفق فیها » قتاده گفت تعجبون شگفت مینمائید . عکرمه گفت یکدیگررا ملاقات‌می کنید . حسن گفت‌پشیمانی

---

(۱) انسان مطلقاً وکفارمکه‌خصوصاً هیچ چیز نمیدانستند مگر تعلیم گیرند و همه‌آنچه‌خداوند در قرآن فرستاد پس از گفتن و تعلیم برآن آگاهی می‌یافتند. و آن‌خلقتی که خداوند پس از این برای انسان‌بیان فرموده وگوید «ننشئکم فیما لا تعلمون»چیزی است که بر فرض بیان هم‌برای وی قابل فهم نیست . واینکه حسن گفت بصورت خوك یا بوزینه کنند یادر حوصلهٔ مرغ پرستوك نهند قابل فهم‌است، پس‌یقیناًمراد اینها نیست بلکه حقیقت حالات‌آخرت مراداست که ما اینجا درست ادراك آن نمی‌کنیم .

می‌خورید برمعصیت گذشته که بشومی آن زرع تباه شده باشد . ابن‌زید گفت یتفجّعون مصیبت زده می‌باشید ، ابن کیسان گفت تحزنون اندوهگین میباشید . گفتند ازاضداد است یقال‌تفکّه اذا تنعّم،وتفکّه اذا حزن . فرّاء گفت تفکّهون وتفکّنون لغتان . گفتند تفکّه سخن باشد که بکار نیاید ومنه الفکاهة للمزاح ، وأصل کلمه‌این‌است وتفکّه حدیث‌مزاح‌باشد تشبیهاً بالفواکه ومعنی آنکه تروّحون‌الی‌التندّم کما تروح الفکه‌الی‌الحدیث استراحت می کنید بپشیمانی‌چنانکه مرد ممازح بحدیث خویش استراحت کند .

(إنّا لمُغرَمونَ) أي ویقولون إنّا لمغرمون . گویند ما غرامت زده ایم که خرج کرده ایم ودخل نیافته‌ایم . عبدالله عباس وقتاده گفتند ما معذّبیم من الغرامة وهو العذاب . مجاهد وعکرمه گفتند « مولع بنا» برماوالع‌شده‌اند یعني‌بزیان ما . مقاتل حیّان گفت‌مهلکون ما را هلاك کرده اند (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومونَ) بل ما محروم ومحدودیم وباز زده وبازمانده وروزی بگردانیده ازما . أنس مالك گفت یك روز رسول ﷺ بزمینی از زمینهای أنصاریان بگذشت نا کشته بود گفت چرا این زمین نکشتند ؟ گفتند برای آنکه باران کم می آید گفت شما تخم درزمین افکنید که رویاننده خدا است سالی بباران رویاند و سالی بباد وسالی بنجم . آنگه این‌آیت برخواند .ومحروم ومحدود ومحارف همه ضد مرزوق باشد .

(أَفَرَأَيْتُمُ الماءَ الذي تَشْرَبُونَ) گفت می‌بینید این آب که می‌خورید .

(ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ المُزْنِ) شما فرود آورده اید ازابر یاما ؟ و« المزن » السحاب واحدتها مزنة وقال الشاعر:

فَنَحْنُ كماءِ المُزْنِ ما في نِصابِنا كَهامٌ وَلا فينا يُعَدُّ بَخيلُ (١)

(لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً) اگر ما خواهیم آنرا شور گردانیم شوری سخت . حسن گفت شوری تلخ (فَلَوْلا تَشْكُرُونَ) چرا شکر نمی کنید .

(أَفَرَأَيْتُمُ النّارَ الّتي تُورُونَ) گفت می‌بینید این آتش که از آتش زنه بیرون می‌آرید . یقال وری الزند وأوریته أنا، والایراء اخراج النارمن القداحة .

(ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَها) گفت شما آفریدید وورویانیدید درخت آتش را یعنی مرخ وعفار راکه آتش دراو باشد (أَمْ نَحْنُ المُنْشِئُونَ) یا ما آفرینیم وانشاء می کنیم .

(نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً) گفت ما کردیم آتش را تذکره ویاد کردی ازآتش دوزخ . أبوهریره روایتکرد ازرسول ﷺ که او گفت این آتش که شما می افروزید جزئی

(١) ما مانند آب بارانیم در ما مردسست و بیکاره نیست و بخیلی درمیان ماشمرده نمیشود .

است ازهفتاد جزء از آتش دوزخ ، گفتند یا رسول الله اگر خود این بودی کفایت بود ما را گفت لابل آن آتش مفضّل است براین آتش به شصت‌ونه جزء که گرمای هر جزئی مانند این است (وَمَتاعاً) متعه وبُلغه وبرخورداری (لِلْمُقْوِينَ) برای مسافران که برزمین قیّ فرود آیند والقيّ والقواء الأرض القفر الخالية البعيدة من العمران ، زمینی باشد بیابان خالی‌از مردمان ودور از آبادانی یقال أقوت الدار وأقفرت اذا خلت ،قال عنتره :

حُيِّيتَ مِنْ طَلَلٍ تَقادَمَ عَهْدُهُ أقوى وَأقفرَ بَعْدَ أُمِّ الهَيْثَمِ (١)

وقال النابغة : « أقوَتْ وَطالَ عَلَيْها سالِفُ الأمَدِ » (٢)

این قول بیشتر مفسّران است . مجاهد گفت « للمقوين » أي للمستمتعين آنانکه طلب تمتع کنند وطلب انتفاع ازمسافران وحضری تا بروشنائی او بنشینند در تاریکی وبدو گرم شوند درسرما ودرطبخ ونان پختن ومانند این منتفع شوند بدو ودراو اندیشه کنند و باعتبار او پناه باخدای دهنداز آتش دوزخ . حسن گفت بُلغه باشد مسافران را که با خود بگیرند آلات آن ازآتش زنه وسنگ وآهن . ابن زید گفت للجائعين گرسنگان را یقال : اقویت منذ کذا ما أكلت شيئاً . قطرب گفت مُقوی از اضداد است بمعنی درویشی‌باشد وبمعنی توانگری یقال: أقوى الرّجل اذا قوی دوابّه و کثرماله وهردو از باب أجرب الرجل واصحّ باشد یکی ازقوّة دیگری از قواء یقال أقوى الرجل اذا صار ذاماشية قويّة وأقوى‌اذا صار ذابيت قوّاء پس‌وجه اشتقاق این است که بیان کردیم نه تضادّ است .

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ العَظِيمِ) آنگه رسول را گفت وامّت اورا، تسبیح کنید بنام خداوند بزرگوار .

(فَلا أُقْسِمُ) بیشتر مفسّران گفتند « لا » صله است المعنی اُقسم سوگند خورم ، و دلیل این تأویل قراءت عیسی بن‌عمر است که اوخواند فَلأُقسم سوگند خورم،ولام تأکید است (بِمَواقِعِ النُّجُومِ) یعنی نجوم القرآن . یعنی فصول و آیات قرآن که برسول عليه‌السلام فرود آمدی باوقات بآن قسم کرد که آن موقعی عظیم است بنزدیك خدای تعالی از تعظیم و منافع که دراوست . گفتند بمواقع مساقط ومغارب نجوم خواست . عطاء بن أبی رباح گفت منازل او خواست از این بروج دوازده . حسن گفت وقوع و سقوط او خواست عند الانتشار و

(١) پاینده باشی ای آثار خانه محبوب که بسیار زمان بر تو گذشته است و بعد از ام هیثم‌خالی و تهی مانده‌ای. (٢) خالی ماند وپیش ازاین مدتها برآن گذشت

الانكدار يوم القيمة . قرّاء در اين لفظ خلاف كردند . حمزه و كسائي وخلف خواندند «بموقع النجوم» على الواحد ، وباقي قرّاء خواندند «بمواقع» على الجمع واختيار اينست لقوله النجوم تا جمع مناسب باشد .

(وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ) واين سوگندى است بزرگ اگر بدانيد شما .

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) جواب قسم است كأنّه قال اُقسم بمواقع النجوم إنّ هذا القرآن لقرآن كريم سوگند براين ميخورد كه اين كتاب قرآنى است كريم ومكرّم وعزيز.

(فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) در كتابى نوشته نهانى مصون و محفوظ بنزديك خداى تعالى از شياطين واز جملهٔ معايب ومراد بكتاب مكنون لوح محفوظ است .

(لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ) دست بر آن نوشته لوح محفوظ ننهند إلاّ پاكيزگان يعنى فرشتگان معصوم مطهّر از گناه . اين قول انس است وأبوالعاليه و ابن زيد گفتد مراد نه شمائيد چه شما بگناه آلوده ايد مراد فرشتگانند كه ايشان گناه نكرده باشند ، ايشان بيارند بأنبياء معصوم پس از دست پاكان بدست پاكان رسد . عبدالله عباس گفت يعنى مؤمنان كه‌ازشرك مطهّر باشند واز گناهان محفوظ ومصون باشند . عكرمه گفت : مراد حاملان توراة وانجيلند. قتاده گفت يعنى بنزديك خداى دست جزپاكيزگان باو نرسد . أمّا دردنيا مؤمن وكافرومنافق همه دست باو كشند كلبي گفت مراد سَفَره اند كه خداى تعالى گفت « بأيدي سفرة كرام بررة » محمّدبن فضل گفت اين قرآن نخوانند إلاّ موحّدان ، وعبدالله عباس گفت نهى كرد از آنكه تمكين كنند جهودان وترسايان را از خواندن قرآن . فرّاء گفت معنى آن است كه طعم ونفع اونيابد إلاّ آنكه ايمان آرد با او . حسين بن الفضل گفت معنى آنستكه تفسير و تأويل آن ندانند إلاّ آنان كه خداى تعالى ايشانرا پاك بكرده باشد از كفر ونفاق . ابوبكر ورّاق گفت توفيق ندهد عمل كردن براو إلاّ پاكانرا از گناه . أبوالعباس بن‌عطا گفت‌حقايق قرآن ندانند إلاّ آنانكه اسرار ايشان به أنوار عصمت پاك كرده باشند ازأقذار معصيت وآن صفت معصومان است . جنيد گفت آنانند كه سرّ خود پاك كردند عمّاسوى الله . بعضى ديگر گفتند كه معنى آنست نبايد كه دست بآن يازند واورا بسايند إلاّ آنانكه پاكيزه‌باشند ازجنابت وحيض وأحداث ، وظاهر لفظ خبراست ومرادنهى كقوله « والمطلّقات يتربّصن » ظاهر اين‌خبر است ومراد امر، وقوله عليه‌السلام « لن يلدغ المؤمن من‌جحرمرّتين » ظاهر خبراست ومراد نهى . چه‌اگرمعنى‌خبر بودى‌دروغ بودى ومراد مسّ مصحف‌است ومافي‌المصحف‌را بعرف شرع براطلاق قرآن خوانند وبيانش قوله عليه‌السلام « لاتسافروا بالقرآن إلى أرض العدوّ » ونوشته‌قرآن‌بحقيقت

قرآنست بنزد محققان و براین اجماع است مسلمانانرا و قول آنکه کلام قائم بذات گفت قولی نامعقول است و خلاف اجماع . بدین آیت استدلال کردند برآنکه جنب و حائض را حرام است دست برقرآن نهادن . أمّا دست برپوست وحاشیه نهادن وبرگرفتن او بیشتر فقهاء گفتند روا نیست وبنزدیك ما اجتناب از آن اولی تراست . شافعی گفت روا نباشد . وأبوحنیفه گفت جنب وحائض را روا نباشد ومحدث را روا باشد . وحکم وحمّاد وداود گفتند روا باشد همه کس را برسائر وجوه ، أمّا حمل مصحف بنزدیك ما جنب را روا باشد وحائض را مکروه ،وشافعی گفت حائض وجنب ومحدث را روا نباشد . أبوحنیفه گفت اگردرغلاف بود شایدتاحمل کنند واگر درغلاف نباشد نشاید ، وداود گفت مشرك را نشاید که حمل مصحف کند واو را از آن تمکین نکنند. ودلیل برمذهب صحیح ازاین ظاهر آیت است «لایمسّه الاّ المطهّرون» منع از مسّ است إلاّ مطهررا وجنب وحائض مطهرنباشد ونه نیزکافر وسایر أنواع کفّار . أمّا محدث را پاك خوانند درعرف شرع ، وفقهاء گفتند تا بصفت آن نبود که نماز توان کرد نشاید تا مسّ وحمل کند مصحف را ، ونیز خبرعمروبن حزام که گفت چون رسول عليه السلام پدرمرا بیمن فرستاد درنامهٔ او بفرمود نوشتن که نباید که دست برمصحف نهد ومصحف برگیرد إلا کسیکه پاکیزه باشد وأخبار دراینمعنی بسیار است أمّا آنانکه گفتند حمل آن روا بود آنان را که پاك نباشند استدلال کردند بآنکه رسول عليه السلام بقیصر نوشت ودر او بنوشت « بسم الله الرحمن الرحیم یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمة سواء بیننا وبینکم » ولابدّ است از آنکه او نامه بدست گرفته باشد وبخواند یا غیری که نه مسلمان بوده باشد ، وفقهاء گفتند عند ضرورت روا باشد . أمّا کودکان بنزدیك ما روا بود که مصحف برگیرند ونوشته اورا دست نهند ، وشافعی را دراین دوقول است یکی آنکه شاید ویکی آنکه نشاید ، وأصحاب او برقول أوّلند .

(تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ای هو تنزیل منزل را تنزیل خواند بر اتّساع چنانکه مخلوق را خلق گویند ومقدوررا قدر گویند وهذا الدرهم ضرب الامیر. کتابی فرود آمده ازخدای جهانیان.

(أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ) گفت اینحدیث که قرآن است ادهان میکنید صورة استفهام ومراد تقریع . عبدالله عباس گفت، مکذّبون . مقاتل حیّان گفت کافرون نظیره « ودّوا لوتدهن فیدهنون » و کقوله « ودّوا لوتکفرون کما کفروا » ابن کیسان گفت مدهن آن کس باشد که در أداء واجبات تقصیر کند بتعلّل ، مؤرّج گفت مدهن منافق باشد که جانب باهمه کس نرم دارد ،و أدهن وداهن واحدو أصله من الدّهن . وبعضی أهل لغت گفتند ادهان ترك الحزم باشد یعنی طریقه احتیاط وحزم نمیسپرند در قبول قرآن ، وجد

نمی نمایند درتحصیل علم بصحّت آن بل‌سستی وتقصیر می کنند قال أبوالقیس الاسلت :

أَلحَزْمُ وَ القُوَّةُ خَيْرٌ مِنَ الإِدْهانِ وَ الفَهَّةِ وَ الهاعِ (١)

(وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) گفت نصیب و حظّ خود از این قرآن تکذیب کردید یعنی ازآنچه درقرآن کار بایدبست شما برعکس آن کردید از تکذیب و«أنّ» مع اسمهاوخبرهادرجای مصدر است وبرای آن بلفظ رزق گفت که این حظی است که لابد است ایشانرا ازاین ازروی معلوم . حسن گفت دراین آیه زیان کند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد . بعضی دیگر گفتند آیه درانواء باران آمد . عبدالله عباس روایتکرد گفت درعهد رسول ﷺ بارانی آمد رسول ﷺ گفت مردم دراین باران بدو گروهند بهری شاکرند وبهری کافر . أمّا شاکرآنان بودند که گفتند این رحمتی است که خدای تعالی داد مارا، و آنان که کافر بودند گفتند صدق نوء کذا و کذا. خدای تعالی این آیه فرستاد «فلااقسم بمواقع النجوم » یعنی النجوم الّتي یتوقّعون عندها سقوط المطر إلى قوله « ویجعلون رزقکم أنکم تکذبون» وشرح این قول درسبب نزول آیه آن است که عبدالله عباس گفت که رسول ﷺ بسفری رفت وصحابه با او، درراه تشنگی عظیم بایشان رسید وآب نیافتند بیامدند و با رسول ﷺ شکایت کردند و گفتند یا رسول الله تشنگی ما بغایت رسید رسول ﷺ گفت اگرمن دعا کنم وخدای تعالی باران فرستد همانا که نگوئید سقینا بنوء کذا ما را بطلوع فلان ستاره باران دادند یـا بسقوط فلان ستاره . گفتند یا رسول الله اینوقت انواء نیست وما این نگوئیم . رسول ﷺ دو رکعت نماز کرد بادی بجنبید وبارانی عظیم آمد که مصانع وحیاض پرشد وسقاها پر کردند . آنگه رسول ﷺ برنشست بتفرج سیل مردیرا دید که آب می گرفت بقدحی کـه داشت و می گفت ما را این باران بنوء فلان ستاره آمد رسول ﷺ گفت من دانستم که ازشما بعضی این گویند خدای تعالی این آیه فرستاد « وتجعلون رزقکم أنّکم تکذّبون » گفت روزی وحظّ و نصیب خودرا تکذیب کردید بآنکه نگفتید این باران برحمت خدای آمد و گفتید بنوء ستاره آمد ، ومثال آیه آن است که یکی ازما گوید جعلت إحسانی إلیك أن تسیىء إليّ و جعلت شکر إکرامی لك أنّك اتّخذتنی عدوّا . گفتند تقدیر آیه آن است وتجعلون شکر رزقکم التکذیب علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله « و سئل القریـة » و مثلـه في المعنـی قول الشاعر :

(١) خرد و نیرو بهتر است از سستی و گنگی وزبان بستگی .آخر مصرع اول لام ازکلمه الادهان است وزن شعر مانند مخزن الاسرار نظامی است ای همه هستی ز تو پیدا شده .

فَكانَ شُكْرُ القَوْمِ عِنْدَ المِنَنِ كَيُّ الصَّحيحاتِ وَفقأُ الأَعْيُنِ (۱)

و روایت کردند که رسول ﷺ خواند «و تجعلون شکر کم أنّكم تكذّبون» یعنی بدل شکر تکذیب کردید، و بعضی ائمه لغت گفتند در لغت ازد شنیده‌اند رزق بمعنی شکر قال ما رزق فلان ای ماشکر فلان. و رسول ﷺ گفت خدای تعالی به بامداد و شبانگاه نعمت به بندگان می‌فرستد آنکه ایشان بعضی شکر می کنند و بعضی کفران می کنند که ما را بنوء فلان ستاره باران دادند. گفتند سلیمان بن عبدالملك بعضی علماء را گفت اگر از علم نجوم پاره‌ای برخوانید تا از آن علم بی نصیب نباشید او گفت مرا از آن منع است گفت آن منع چیست؟ گفت خبری که مرا روایت کردند که رسول ﷺ گفت مخوف‌تر چیزی که من می‌ترسم بر امّت سه چیز است یکی حیف بائمه (۲) ویکی تکذیب بقدر، سوم ایمان بنجوم آنگه با ایشان خطاب کرد برسبیل تخویف و تحذیر گفت:

(فَلَوْلا) ای فهلاّ (إذا بَلَغَتِ الحُلْقُومَ) یعنی نفس الحلقوم اما نفس بیفکند لدلالة الکلام علیه چنانکه شاعر گفت:

لَعَمْرُكَ ما يُغْنِي الثَّراءُ عَنِ الفَتى إذا حَشْرَجَتْ يَوْماً وضاقَ بِهاالصَّدْرُ(۳)

گفت چرا آنکه جانها بحلقوم رسد در وقت نزع و شما در آن وقت می نگرید. دراین دو قول گفتند یکی آنکه منزوع را خواست که می نگرد شاخص البصر متحیّر بمانده میداند که بخواهد مرد و هیچ چاره نداند و هیچ دفع نتواند کردن آنرا. قولی دیگر آنست که خطاب با آنان است که بر بالین مرده باشند ایشان مینگرند تا کی باشد که جان او بر آید و نفس او منقطع شود.

(وَنَحْنُ أقْرَبُ إلَيْهِ مِنْكُمْ) وما باو نزدیکتر باشیم از شما یعنی بعلم وقدرت احوال او بدانیم و بر آنچه خواهیم براو قادرتر باشیم از شما.

(وَلكِنْ لا تُبْصِرُونَ) ولکن شما مارا نمی‌بینید. گفتند مراد بنحن رسولان اواند

(۱) شکر مردم وقت نعمت آن بود که حیوان سالم را داغ کنند و چشم‌ها بر کنند یعنی کفران کردند.

(۲) این‌عالم هرکه‌بوده‌است برای‌تقرب بخلیفه وتملق این کلمه را نسبت به پیغمبر (ص) داد که مردم‌باید نسبت بخلفا وظیفه رعیتی و اطاعت راانجام دهند واخبار تکذیب بقدر نیز بنظر مجعول‌میرسد و ایمان نجوم غیر از تعلیم‌آن است.

(۳) بجان توسوگندکه توانگری سود نمیدهدآنگاه‌که نفس در سینه پیچد و سینه تنگ شود.

از فرشتگان که بقبض روح او آمده باشند و لکن شما ایشان را نمی‌بینید از آنجا که لطیفندو شماراشعاع اندك است .

(فَلَوْلا إنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَها إنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) ای فهلا گفت چرا اگر چنان است که شما گفتید و گمان بردید از نفی بعث و نشور و ثواب وعقاب که شما را جزا خواهند داد بخیر و شرّ ، جان خود یا جان آن متوفّی باتن او نبرید وقوله «ترجمونها» ازرجع متعدّی است و هاء راجع با نفس اگر آن دعوی که کردی راست گوئید اگر گویند جواب لولاء أوّل کجا است من قوله «فلولا إذا بلغت الحلقوم» گوئیم فرّاء گفت جواب هر دو لولا یکی است اول ودوم ، وهو قوله «ترجعونها» و گفت این خطاب است باقومی که گفتند ما مرگ باز توانیم داشت از خویشتن بعلم و تدبیروچاره و طبّ ومانند این.خدای تعالی برسبیل تقریع ایشان را گفت اگر در این دعوی راست گوئید چرا چون جان بحلقوم مرد رسد بازپس نبرید، والتقدیرفهلاّ ترجعون النفس إليه إذا بلغت الحلقوم «وأنتم حينئذ تنظرون» حیاری لاتقدرون علی ردّها چرا چون جان مرد بحلقوم رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره و معلوم است که چیزی نتوانید کرد جز آنکه می‌نگرید متحیّرفرومانده . وعرب چنین‌بسیار کنند دو چیز را بیك‌جواب کفایت کند ودرقرآن از این‌بسیار است .منها قوله «فامّا يأتينّكم منّي هدى فمن تبع هداي فلاخوف عليهم» جواب « إنْ » و « مَنْ » بیك چیز داد من قوله « فلاخوف عليهم » و منها قوله « فلا تحسبنّ الّذين يفرحون بما اتوا و يحبّون أن يحمدوا بمالم يفعلوا فلاتحسبنّهم بمفازة من العذاب » وگفتند صلة لولاء اوّل محذوف است و التقدير هلاّ ذكرتم اذا بلغت النفس الحلقوم ، و گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدير فلولا ان كنتم غير مدينين مجزيّين على أعمالكم بزعمكم ترجعونها اذا بلغت الحلقوم واین هم راجع است با معنی جواب اول، آنگه أهل قیامت‌را بسه‌صفت فرق نهاد چنانکه در اول سوره گفت از مقرّبان و أصحاب اليمين وأصحاب الشمال .

(فَأَمّا إنْ كانَ مِنَ المُقَرَّبِين) اگر چنانکه این متوفّی از جمله حضرت ما باشد

(فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ)أی فله روح وریحان او راروح وراحت وریحان باشد،وگفتند بمقرّبان سابقان را خواست که وصف ایشان چنین رفت « والسابقون السابقون اولئك »حسن و قتاده و یعقوب خواندند « فروح » بضمّ راء . حسن گفت روح ازریحان برآید . قتاده گفت بروح رحمت خواست ، وقيل معناه فحياة و بقاء اوراحیات و بقاء باشد ، و گفتند این قراءت

رسول است ﷺ.عائشه روایت کرد(۱)ازاو. وعامّهٔ قرّاء«فرَوح» خواندند بفتح راء،مفسّران در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد گفتند روح‌راحت باشد یعنی فراحة.سعیدجبیر گفت خرّمی باشد . ضحّاك گفت آمرزش و رحمت باشد وریحان.عبدالله عباس گفت‌استراحت باشد . مجاهد وسعید جبیر گفتند روزی خدای باشدبزبان حمیر . یقولون خرجت أطلب‌ریحان الله أی رزق الله. ربیع خثیم وابن زید گفتند فروح عند الموت و ریحان فی الاخرة در مرگ راحت باشداورا در قیامت ریحان. بعضی دیگر گفتند مراد ریحان‌مشموم است . أبوالعالیه گفت هیچکس از دار دنیا بنشود از جمله مقربان تا او را شاخی از ریحان بهشت نیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد . ابوبکر ورّاق گفت رَوح‌نجات باشد ازآتش نیران و ریحان فوز باشد بنعیم جنان ، وترمدی گفت روح راحت گور باشد و ریحان ثواب‌بهشت . سام بن‌عبدالله گفت روح سلامت باشد و ریحان کرامت . دیگری گفت روح معـانقه أبکار بود و ریحان مرافقهٔ ابرار. گفتند روح جان دادن‌باشد برشهـادت و ریحان ندای سعادت . و گفتند روح کشف الکروب باشد و ریحان غفران الذنوب . گفتند روح فضل او است و ریحـان وصل او گفتند روح تخفیف حساب باشد و ریحان تضعیف ثواب . گفتند روح عفو بلاعتاب وریحان‌رزق بلاحساب (وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ) وبهشت نعیم باشد ایشان را .

(وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) و اگر چنانکه از جملهٔ اهل دست راست‌باشد

(فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) ای‌سلامة لك یا محمد (ﷺ) یعنی در حق ایشان ایمن باش که ایشان را آفت نخواهد رسیدن تو را برای‌ایشان سلامت باد ای محمد(ﷺ) که تو نیزاز أصحاب الیمینی. فرّاء گفت معنی آنست که سلام‌وتحیّت ایشان تورا باشد که ایشان سلام برتو کنند .

(وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ) واماا گراز جمله دروغ داران و گمراهان باشند وازأصحاب شمال .

(فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ) قوت ایشان از حمیم‌آب تافته باشد .

(وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) و ملازمت دوزخ تافته .

---

(۱) اگررسول(ص) طوری قراءت کند مردم‌طوردیگرقراءت نمیکنند واگرقراءت کنند غلط است و متابعت‌آنان نباید کرد و اینگونه روایات دلیل آن است‌که‌علما درهمه جا روایت را صحیح‌نمیدانستند و بآن عمل نمیکردند خبری شنیده بودندو میگفتند و در جائی‌که از بکار بستن آن زیانی نبوده بدان عمل میکردند .

(إنّ هذا) اینکه تو را گفتیم و قصّه آن برتو ایراد کردیم وانزال، حق ویقین‌است، درست است لاباطل ولاشك حقّی است بی باطل و یقینی است بیشك و اضافة الحق الی یقین و هماشیء واحد لاختلاف اللفظ کقوله‌حندس الظلم ، وگفتند هذا اشارت است بقرآن یعنی‌این قرآن حق و یقین است و غایة درستی علم است من غیرشك .

(فَسَبِّحْ) تسبیح کن بنام خدایت که او عظیم و بزرگوار است . بعضی گفتند مراد تسبیح نماز است یعنی نماز کن بفرمان خدای تعالی، وگفتند تسبیح کن بنام و ذکر خدای . عقبة الجهنی گفت چون آیه آمد «فسبح باسم‌ربّك العظیم » مصطفی ﷺ گفت « اجعلوها في رکوعکم » آنرا در رکوع کنید سنّت شد که دررکوع تسبیح گویند « سبحان ربّي‌العظیم و بحمده » چون این آیه آمد که «سبّح اسم‌ربّك الأعلی » رسول ﷺ گفت این در سجود گوئید در سجود چنین‌آمد که« سبحان ربّي الأعلی و بحمده». آنگه ازپس این خدای‌تعالی سورتها فرستاد که در اول اوتسبیح است من قوله سبّح‌لله . ویسبّح‌لله .

سورة الحديد

این سوره مدنی است ، و بیست و نه آیت است ، وپانصد و چهل و چهار کلمه است ، و دو هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف است ، عرباض بن ساریة روایت کرد که رسول‌ عليه السلام هیچ شب بنخفتی‌تا مسبّحات بنخواندی وگفتی در این سوره‌ها آیتی است که فاضل‌تر است از هزار آیه . گفتندمسبّحات کدام‌است ؟ گفت « سورةالحدیدوالحشر و الصفو الجمعة والتغابن» أبو امامه روایت کرد از ابیّ کعب که رسول گفت هر که او سورة الحدید بر خواند اوراز جمله آنان بنویسد که بخدای و پیغمبران ایمان داشته‌باشد، والله‌تعالی أعلم.

سورة الحديد مدنية وهی تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) لَهُ مُلْكُ

تسبیح کرد خدارا آنچه درآسمانها و زمین‌است و اوست عزیز درستکار مراوراست پادشاهی

السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳) هُوَ الْأَوَّلُ

آسمانها و زمین زنده میکند و می میراند و او بر هر چیزی تواناست او اول است

وَالْآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٤) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ

و آخر و ظاهر و پوشیده و اوست بهر چیزی دانا اوست آنکه آفرید آسمانها و زمین را

فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَما يَخْرُجُ مِنْها وَما

در شش روز پس مستولی شد بر عرش میداند آنچه درآید در زمین و آنچه بدر آید از آن و آنچه

يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما يَعْرُجُ فِيها وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ

فرود آید از آسمان و آنچه بالا میرود در آن و او با شماست هرکجا باشید و خدا بآنچه میکنید

بَصِيرٌ (٥) لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٦) يُولِجُ اللَّيْلَ

بیناست مر اوراست پادشاهی‌آسمانها و زمین و بسوی خدا باز میگردد کارها درمیآورد شب را

فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (٧) آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ

در روز و در میآورد روز را در شب و او داناست بحقیقت سینه ها بگروید بخدا و پیغمبر او

وَ أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ

ونفقه‌کنید ازآنچه‌قرارداد شمارا خلیفه‌شدگان دراو پس‌کسانیکه گرویدند ازشما ونفقه‌کردند مرآنهارامزدی

كَبِيرٌ (٨) وَما لَكُمْ لا تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ

بزرگست وچیست مرشمارا که نمیگروید بخدا وپیغمبر(ص) میخواند شمارا تا بگروید بپروردگار شما

وَ قَدْ أَخَذَ مِيثاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٩) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ آياتٍ بَيِّناتٍ

وبتحقیق گرفت پیمان شمارا اگرهستید گروندگان اوست آنکه میفرستد به بندهٔ خود آیتهای روشن

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (١٠) وَ ما

تا بدرآورد شمارا ازتاریکیها بسوی روشنائی وبتحقیق خدا بشما هرآینه مهربان آمرزنده است وچیست

لَكُمْ أَلا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لِلّٰهِ مِيراثُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ

مرشمارا که نفقه نمیکنید در راه خدا و مرخدا راست میراث آسمانها و زمین یکسان نباشد از شما آنکه

أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا

نفقه کرد از پیش فتح و کارزار کرد آنگروه بزرگتر رتبه‌اند ازکسانیکه نفقه کردند از پس وکارزار کردند

وَ كُلاً وَعَدَ اللهُ الْحُسْنىٰ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١١) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً

وهمه را وعده کرد خدا بنکوئی و خدا بآنچه میکنید آگاه است کیست آنکه قرض دهد خدا را قرض

حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (١٢) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعىٰ

نیکو پس زیاد کند برای او ومراوراست مزدنیکو روزی بینید گروندهای مردان وزنهای گرونده را میشتابد

نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ بُشْرٰيكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

نورآنها پیش روهاشان وطرفهای راست شان مژده‌های شما امروز بهشتهائی است که میرود از زیرش جوی‌ها

خالِدِينَ فِيها ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٣) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ

جاویدانند درآن اینست آن رستگاری بزرگ روزیکه میگویند مردان دو رو وزنان دورو مرکسانیرا

آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرآءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً

که گرویدند بنگرید مارا تا بگیریم از نور شما گفته شود بازگردید پشتهای خودتان پس بطلبید نوری را

فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ

پس زده شود میان آنها باروئی که مرآنرا دری است که درونش درآن رحمت است وبرونش ازجانب او شکنجه است

يُنادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلىٰ وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ

ندا کنند آیا نبودیم با شما گویند آری ولکن شما در بلا افکندید خودتان را وانتظار بردید وشك کردید

وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتّٰى جاۤءَ أَمْرُ اللهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ (١٤) فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ
ومغرور کردشمارا آرزوها تااینکه آمد امرخدا وفریفت شمارا بخدا دیو فریبنده پس امروز گرفته نشود
مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاٰ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوٰيكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلٰيكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (١٥)
ازشما فدائی و نه از کسانیکه کافر شدند جایگاه شما آتش است آن سزاوارشماست وبد بازگشتی است
أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ
آیا نه وقت رسیده مر آنانرا که گرویدند که بترسد دلها شان برای یاد خدا و آنچه فرود آید از حق
وَ لاٰ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
و نباشند مانند کسانیکه داده شدند کتاب را از پیش پس دراز شد بر آنها روزگار و سخت شد
قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (١٦) إِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها
دلهای آنها و بسیاری از آنها بد کارانند بدانید که خدا زنده کند زمین را پس از مردن آن
قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (١٧) إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ
بتحقیق روشن کردیم برای شما آیتهارا شاید شمادریابید وبتحقیق تصدیق کنندگان ازمردان و زنان
وَ أَقْرَضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (١٨) وَ الَّذِينَ آمَنُوا
و وام دادند خدا را ازقرض نیکو دوچندان شود مرآنهارا وبرای آنها مزدیست نیکو وآنانکه گرویدند
بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَداۤءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ
بخدا وپیغمبراو آنگروه آنهایند بسیار راستگو وشهیدان نزد پروردگارشان برای آنها مزدآنهاست ونورهاشان
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ (١٩) إِعْلَمُوا أَنَّما
وکسانیکه کافرشدند و تکذیب کردند بآیتهای ما آنگروه یاران دوزخند بدانید که جزاین نیست
الْحَيٰوةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ
زندگانی دنیا بازیچه وبیهوده است و آرایشی و فخرکردنی است میان شما و مباهات کردنی است در مالها
وَ الْأَوْلاٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ
وفرزندان مانند داستان باران که بشگفت آورد کافرانرا روئیدنی آن پس خشک شود پس بینی آنرا زردشده پس میباشد

حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ (٢٠) وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا
در هم شکسته و در آخرت شکنجهٔ سخت است و آمرزش از خدا و خوشنودی و نیست

الْحَيٰوةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ (٢١) سابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ
زندگانی دنیا مگر بهرهٔ فریب پیشی‌گیرید بسوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی‌که

عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ
پهنای‌آن چون پهنای آسمان وزمین است آماده شد برای‌آنانکه گرویدند بخدا وپیغمبران‌او اینست‌فضل‌خدا

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٢٢) ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ
میدهدآنرا بهرکه میخواهد و خدا صاحب بخشش بزرگست نرسد هیچ مصیبتی در زمین

وَلاٰ فِي أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ (٢٣)
و نه در نفسهای شما مگر درکتاب است پیش ازآنکه آفرینیم آنرا بتحقیق اینست بر خدا آسان

لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِما آتٰكُمْ وَ اللهُ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ
تا اندوه مخورید شما برآنچه فوت شد و خوشنود نشوید بآنچه داد شما را وخدا نه دوست دارد هرخرامندهٔ

فَخُورٍ (٢٤) أَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللهَ هُوَ
فخرکننده‌را کسانیکه بخل میورزند و امرکنند مردم را ببخل وکسی‌که‌اعراض‌کند پس‌بتحقیق‌خدا او

الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٢٥) لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ
بی‌نیاز ستوده است بتحقیق فرستادیم پیغمبران‌را بمعجزه ها و فرستادیم باآنها کتاب‌را ومیزان‌را

لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ
تا بایستند مردمان بعدالت وفرو فرستادیم آهن را در آنست آسیبی سخت و بهره ها برای مردم وتا بداند

اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (٢٦) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً
خداکه مددکند اورا وپیغمبران اورا بپنهانی بتحقیق‌خدا توانای عزیز است وبتحقیق فرستادیم‌نوح‌را

وَ إِبْراهِيمَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ
و ابراهیم را وقراردادیم درفرزندان آن دو پیغمبری‌را وکتاب‌را پس بعضی‌آنها هدایت یافته‌گانند وبسیاری

مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۲۷) ثُمَّ قَفَّيْنا عَلىٰ آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّيْنا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
ازآنها بدکارانند پس عقب درآوردیم بر اثرشان بفرستادگان و عقب درآوردیم بعیسی پسر مریم
وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنا في قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِيَّةً
و دادیم اورا انجیل و گردانیدیم در دلهای کسانیکه پیروی کردند اورا مهربانی و رحمتی و رهبانیتی که
ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها
اختراع کردند آنرا ننوشتیم آنرا بر آنها مگر بجهت خواستن خوشنودی خدا پس رعایت نکردند آنرا حق رعایت آنرا
فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۲۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
پس دادیم آنانرا که گرویدند ازآنها اجرشان را وبسیاری ازآنها بدکارانند ایکسانیکه گرویدید بپرهیزید
اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ
خدای را وبگروید به پیغمبراو میدهد شمارا دونصیب ازرحمت خود ومیگرداند برای شما نوری را که راه بروید
بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۹) لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلىٰ شَيْءٍ
بآن ومیآمرزد مرشمارا وخدا آمرزندهٔ مهربانست تا البته بدانند اهل کتاب که قادر نباشند بر چیزی
مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (★)
ازفضل خدا وآنکه افزونی بدست خداست میدهد هرکه را میخواهد وخداوند صاحب بخشش بزرگست .

قوله تعالی عزّ وعلا (سَبَّحَ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ ـ الاية) حق تعالی گفت تسبیح کرد ومیکند خدای را جلّ جلاله آنچه در آسمان وزمین است بیان کردیم پیش از این که تسبیح تبعیدوتنزیه باشد خدای را جلّ جلاله ازصفات نقص وآنچه بدو لایق نباشد ، از عقلا این بود واز ناعاقلان وجمادات دلیل باشد برآنکه آنرا خالقی هست مستحق تسبیح مثله قوله تعالی «ولله یسجد من في السموات والأرض» یعنی أفعال او که در آسمان و زمین است دلیل می کند که آنرا فاعلی هست مستحقّ سجود برای آنکه وجوداو دلیل می کند برصانعی مستحق سجده ، نگرنده دراو بعلم رسد ، آنکه سجده کند ، چون حامل برسجده او باشد به مثابت آن باشد که آن سجده کرده باشد ، وهرچه درآسمان وزمین است از آنچه قدیم تعالی جلّ جلاله مختصّ است بقدرت بران ، چون در آن نگرند دلیل کند بر آنکه او را خالقی وصانعی هست، فهذا معنی تسبیح الجمادات، واین فصل مشبع برفت في قوله « وإن من

شيء إلاّ يسبح بحمده ولكن لاتفقهون تسبيحهم » گفت تسبيح مى كنند خداى را هرچه در آسمان وزمين است باينمعنى كه گفتيم (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و آن خداى عزيز ومنيع غالب قاهر محكم كار است .

(لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ) ملك آسمان وزمين اوراست ، او زنده كندمردگان را وبميراند زندگانرا (وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) واو برهمه چيزقادر وتواناست .

(هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ) اواول است وآخر وظاهروباطن دراين بسيار قولها گفتند آنچه محقّقان گفته‌اند آنست كه اوست اول ، يعنى قديم است يعنى بوجود پيش ازهمه موجوداست، وهمه موجودات باوموجود شد إمّا بنفسه‌او بواسطه، وآخراست يعنى همه چيزهافانى شودواو بماند، واول موجوداتست براين معنى وآخرموجودات است براينمعنى. وظاهراست يعنى ظاهر الوجوداست بأدلّه‌اى كه‌بروجود اوبرخاسته‌است بحدّى كه پندارى ظاهر است برحاسّه . وباطن‌است بآن‌معنى كه‌ازحواس دوراست‌واورا هيچ‌حاسّه ازحواس ادراك نكند عبدالله عباس گفت أوّلى است بى ابتداء وآخرى است بى انتهاء وظاهراست يعنى غالب وقاهر وعالى برهمه‌چيزها هرچه‌جز اواست‌زيراواست ودون‌او در رتبت . و باطن‌است يعنى عالم است بكارهاى‌پوشيده . ضحاك گفت آن خواست كه‌أوّل‌أوّلهاازاواست وآخر آخرها بدواست،وظهور هرظاهر وبطون هرباطن . مقاتل حيّان گفت اوّل است كه‌كسى او را باوّل نكرد وآخراست كه‌كسى او را بآخر نكرد ، ظاهر است بى إظهار كس و باطن است بى ابطان كس . يمان گفت أوّلى قديم است ، وآخرى رحيم است ، وظاهرى حكيم است ، وباطنى‌عليم . محمّد بن‌فضل گفت اوّل است ببرّخود ، وآخر است بعفوخود ، وظاهر باحسان ، و باطن بپوشيدن گناه بربندگان . أبو بكر ورّاق گفت هوالاوّل بالازليّة والاخر بالابديّة والظاهر بالاحديّة‌والباطن بالصمديّة . حسين بن الفضل گفت اول است بى ابتداء ، وآخر است بى انتهاء ، و ظاهر است بى اقتراب ، وباطن است بى حجاب . عباد گفت اول است يعنى‌سابق‌است بفعل خيرات وإحسان او برهمه إحسان‌ها مقدّم است ، وآخر است پس ازفناى خلق ، وظاهر است بغلبه برهمه چيز باآنكه پوشيده است ازهمه چشمها ، وباطن است يعنى عالم است بخفاياى امور . سدّى گفت اول است بتوفيق توحيد ، وآخر است بتوفيق توبه ، وظاهر است بتوفيق سجود ، وباطن‌است بسترعيوب . ابن عطا گفت اوّل است بكشف أحوال دنيا تا رغبت نكنند در او ، و آخر است بكشف أحوال عقبى تا نشكيبندازاو ، وظاهراست بردلهاى دوستان تا بشناختند او را ، و باطن است از دلهاى دشمنان تا منكر شدند اورا . وبعضى ديگر گفتند: أوّل است بتكوين . بيانه

قوله تعالی « إنّما أمرنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون » و آخر است بتلقين بيانه « يثبّت الله الّذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدّنيا والاخرة » و ظاهر است بتبيين بيانه « يريدالله ليبيّن لكم » وباطن است به تزيين بيانه« وزيّنه في قلوبكم» محمّد بن علي الترمذي گفت الاوّل بالتّأليف والاخر بالتكليف، والظّاهر بالتصريف، والباطن بالتعريف. جنيد گفت الاوّل بشرح القلوب. والاخر بغفران الذّنوب، والظاهر بكشف الكروب، و الباطن بعلم الغيوب. درخبراست که عمر خطّاب ازاین آیه پرسید کعب أحباررا گفت معنی آنستکه اوّل چنان داند که آخر وباطن چنان داند که ظاهر(۱) و گفتند اوّل است به هیبت وسلطان، و آخر است برحمت وإحسان. ظاهر است بحجّت وبرهان، وباطن است بعصمت وامتنان. و گفتند هوالاوّل بالهداية، والاخر بالكفاية، والظاهر بالولاية، والباطن بالرعاية. وقيل: هوالأوّل بتسمية الاسماء، والاخر بتكملة النعماء، والظاهر بتسوية الاعضاء، والباطن بصرف اللاواء. وقيل هوالاوّل بانشاء الخلائق والاخر بافناء الخلائق، والظاهر باظهار الحقائق، والباطن بعلم الدّقائق. بعضی گفتند این واو حاصله است والتقدير هوالاوّل الاخر الظاهر الباطن تاعطف شیء نباشد بر نفس خود، و درست آن است که واو های عطف برجای خود است و اختلاف صفات بجاری مجری موصوفات کرد چنانکه شاعر گفت دراین بیت :

إلیَ المَلِكِ القَرْمِ وَ ابْنِ الهُمامِ وَ لَيْثِ الكَتيبَةِ فِي المُزْدَحَمَ (۲)

قتاده گفت روایت کردند ما را که رسول ﷺ یکروز باصحابه نشسته بود أبری برآمد صحابه را گفت شما دانید تا این چیست؟ گفتند خداش و رسول عالمترند، گفت این راعنان خوانند این ابری است که زمین را سیراب کند خدای تعالی این ابررا براند برقومی که او را شکرنکنند واو را نخوانند. آنگه گفت دانید تا بالای آن چیست؟ گفتند الله و رسوله أعلم، خدای ورسول عالمترند، گفت بالای آن آسمان دنیا است وآنرا رقیع خوانند و آن موجی

(۱) سؤال عمر ازکعب با آنکه سالها ملازم پیغمبر(ص) بودعجیب مینماید واین همه تکلف درتفسیر هوالاول والاخر ازآن است که ازآن استفاده حلول و اتحاد نشود اما آنکه معنی علت فاعلی وغائی را دانسته و احاطه علت را بمعلول از همه جهت تعقل کرده است آیه را حمل برآن خواهدکرد وآنکه نعوذ بالله معلول را از علت بی نیاز داند در بقاء این آیه در نظر او مشکل است و آنکه فرمود « وهو معکم أینما کنتم » تأیید مقصود میکندواین آیات ازمعجزات علمی پیغمبرمااست (ص) باری قوام مرکبات که بیشتر در نظر ما است بچهار علت است فاعلی و غائی وصوری و مادی وقوام هرچهار بخداوند است هو الاول مناسب علت فاعلی والاخر علت غائی و الظاهر علت صوری و الباطن علت مادی است .

(۲) بسوی پادشاه بزرك و بزرك زاده وشیر لشکر درهنگام نبرد .

مکفوف است وسقفی محفوظ . آنگه گفت دانید که پس ازاین چیست ؟ گفتند خدای و رسول عالمترند گفت بالای آن آسمان دوم است واز آسمان دوّم تا أوّل پانصد ساله راه است ، و از هرآسمانی تا بآسمانی پانصد ساله راه است ، آنگه از بالای آن عرش است واز آسمان هفتم تا بعرش پانصد ساله راه است . آنگه گفت دانید تازیرشماچیست ؟ گفتند خدا ورسول عالمترند گفت زمینی دیگر است وازاین زمین تاآن زمین پانصد سال راه است . همچنین گفت تا هفت زمین . آنگه گفت بآن خدای که جان بدست اوست که اگرخدای را بخوانید ازبالای عرش جواب دهد شما را . آنگه این آیت را بخواند « هوالأول والاخروالظاهروالباطن وهوبكلّ شیء علیم » [ومراد آن آنست بعلم وقدرت وخلق](۱) أبوصالح روایت کرد از أبو هریره که رسول عليه‌السلام یك‌روز وارد درحجره حضرت فاطمه عليها‌السلام شد وفاطمه عليها‌السلام از او خادمه خواست رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت تورا راه نمایم برچیزی که تورا بهتراست از اینکه تو میخواهی ؟ گفت چیست آن ؟ گفت بگوی « اللّهمّ ربّ السموات السبع وربّ العرش العظیم ربّنا وربّ كلّ شیء منزل التوراة والانجیل والفرقان فالق الحبّ و النّوی أعوذ بك من شرّ كلّ شیء أنت آخذ بناصیته أنت الاوّل فلیس قبلك شیء وأنت الاخر فلیس بعدك شیء و أنت الظاهر فلیس فوقك شیء وأنت الباطن فلیس دونك شیء اقض عنّا الدّین وأغننا من الفقر وهوبكلّ شیء علیم » .

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ) گفت اوآن خدائی‌است که آسمان وزمین بیافرید درشش روز (ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ) پس درعرش مستولی شد وتفسیر این بگفته ایم چند جایگاه (يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) داند آنچه درزمین شود و آنچه اززمین برآید وآنچه از آسمان فرود آید وآنچه برآسمـان شود (وَ هُوَ مَعَكُمْ) واو باشماست هر کجا که باشید بمعنی علم . یعنی عالم است بأحوال شما بروجهی که براو هیچ پوشیده نیست بمانند آنکه باکسی باشد ازاو غایب نباشد (وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) وخدای بهرچه شما می کنید عالم است .

(لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ) ملك آسمان وزمین او را است از روی خلق و نفاذ أمر وتصرّف (وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) وبازگشت کارها با اوست .

(يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ وَيُولِجُ النَّهٰارَ فِي اللَّيْلِ) شب درروز آرد وروز درشب . و اختلاف أقوال دراو برفته است در سوره آل عمران (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ) و او

---

(۱) عبارت بین‌الهلالین در نسخه خطی موجود نیست و بنظر زائد میرسد ،

عالم است بآنچه دردلهاست ومراد بذات الصدور اسرار است . پنداری‌سرّ را بردل خود مستولی کرد کقولهم ذات مال .

(آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ) گفت ایمان آرید بخدای ورسول او (وَأَنْفِقُوا)وهزینه کنید (مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ) ازآنچه شما را درآن خلیفه کرد یعنی بمیراث ازدیگران بشما رها کرد ، وقیل مملّکین معمّرین فیه . مملّك و معمّر کرد شما را در آن (فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) آنان که ایمان دارند از شما و نفقه کنند ایشان را مزدی بزرگ باشد وثوابی عظیم آنگه برسبیل إنکار و تقریع گفت :

(وَما لَكُمْ) چه‌بوده‌است‌شما را که‌ایمان‌نمی‌آرید بخدای(وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ) واوحال‌رااست ، وحال آنکه رسول ﷺ شما را میخواند ودعوت‌می کند تابخدای ایمان‌آرید (وَقَدْ أَخَذَ مِيثاقَكُمْ) هم واوحال است . یعنی وحالی که عهد ازشما بستده است بآنکه درعقل شما مقرّر بکرده است ومرکوز وجوب معرفت وتوحید وعدل او ووجوب تصدیق أنبیاء ورسل او ، برآن دلیلها إقامت کرده است وحجج نصب کرده است . عامّه قرّاء خواندند«أخذ میثاقکم» برفعل مستقیم ، نصب میثاق علی معنی وقد أخذالله میثاقکم مگر أبوعمرو که او خواند وقد أُخِذ میثاقُکم‌علی‌الفعل‌المجهول وپیمان‌شما فراگرفته‌اند (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر ایمان دارید . گفتند معنی آنست که اگرهیچ ایمان خواهیدآوردن وقتی ازوقتهااکنون أولی تراست که ایمان آرید که هم دعوت رسول است وهم دعوت أدلّه عقل‌است برصحّت‌اسلام ونبوّت رسول ما ﷺ ، وگفتند اگر بچیزی ایمان خواهید آوردن لقیام الدّلالة علیه این جای آنست که باو ایمان آرید . ودرآیه دلیل است بربطلان جبر، چه از حکیم نیکو نباشد که کافررا منع کند از ایمان بخلق قدرت موجبه کفر وسلب قدرت موجبه ایمان . آنکه گوید « ما لکم » چه بوده است شمارا که ایمان‌نمیآرید.

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ آياتٍ بَيِّناتٍ) آنگه گفت اوآن خداست که بر بنده خود یعنی محمّد ﷺ فرو فرستاد آیاتی و علاماتی و دلائلی روشن (لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ) تا برون آرد شما را از تاریکی بروشنائی . خلاف کردند در آنکه فعل إخراج اسناد باکیست . بعضی گفتند راجع است با خدای تعالی جلّ جلاله . و بعضی گفتند راجع است با رسول ﷺ . وهردو محتمل است ونیکو (وَإِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ) وخدای تعالی بشما مهربان ورحیم است .

(وَما لَكُمْ) آنگه گفت هم برسبیل تقریع وملامت . چیست شما را وچه افتاده است

شما را که نفقه نکنید درسبیل خدای و آن جهاد است و وجوه مصالح دینی وأبواب بر (وَلِلهِ مِيراثُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) وخدای راست میراث آسمانها وزمین‌ها یعنی أهل آسمان ها وزمین که بمیرند همه ، خدای تعالی باقی باشد . آنگه بیان کرد فضل سابقان را گفت : (لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) راست نباشد آنان که نفقه کنند پیش از فتح . بیشتر مفسران گفتند مراد فتح مکّه است ، وشعبی گفت مراد صلح حدیبیه است برای آنکه درخبر است که رسول عليه‌السلام را گفتند صحابه برصلح حدیبیه که این فتح است ؟ گفت آری فتحی عظیم است (وَقاتَلَ) وبانفقه قتال کنند درنصرت دین رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً) ایشانرا درجه بزرگوار تر بود از درجه آنانی که پس ازآن نفقه کنند و قتال . أبوسعید خدری روایت کرد که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت نزدیك است که قومی آیند که أعمال شما را حقیر دارند درجنب أعمال خود . ما گفتیم کیستند ایشان یا رسول‌الله قریشند ؟ گفت نه از ایشان دلتنگتر باشند واشاره کرد بیمن و گفت أهل یمن‌اند « ألاإنّ الا يمان يمان والحكمة يمانية » گفتند یا رسول الله ایشان بهترند ازما ؟ گفت بآنخدای که نفس من بفرمان اوست که اگریکی ازایشان بمانند کوهی اززر نفقه کنند به پایه شما نرسند و نه نیمه آن . آنگه انگشتان بهم بازنهاد وانگشت کهترین برداشت و گفت این چنین است فضل میان ما و مردمان دیگر که فضل این انگشتان برانگشت کهین واین آیه بخواند « لايستوی منكم من أنفق من قبل الفتح ـ الايه » ازعموم آیه آن است که خدای تعالی رفع تسویه کرد میان آنانکه پیش‌از فتح یاحدیبیه نفقه وقتال کردند واین بدوخصلت باز بسته است یکی سخاوت و یکی شجاعت واتّفاق‌است که دراین دوخصلت بل سایر خصائل‌حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام مقدم بودبرصحابه واز هیچکس دراین دوخصلت آن بازنگفتند که‌ازاو. تادرخبر است که یك روز أعرابی بر او سؤال کرد او و کیل را گفت أعط الاعرابي ألفاً أعرابي را هزاربده . گفت از زر دهم یا از سیم ؟ گفت کلاهما عندی حجران فأعط الأعرابي أنفعهما له گفت هردو بنزدیك من سنگ است أعرابی را آن ده که اورا نافع تربود . اما قتال کس خلاف نخواهد کردن پس آیت اگر تخصیص کنند بقومی دون قومی آنچه مضمون اوست باو لایق‌تراست ازآنکه بدیگر کس . آنگه گفت اینان نیز که پس ازفتح نفقه وقتال کردند بی نصیب نیستند هر کس حظ خوددارد (وَكُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنىٰ) گفت همه را وعده داد خدای بآن نیکوتر از آنچه کرده باشند . وحسنی تأنیث أحسن باشد (وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) خدای تعالی بآنچه شما می کنید دانا است تا جزا دهد شما را برآن .

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً) آنکه تحریص کرد خلق را بر انفاق و زکاة وصدقه ونفقه گفت کیست آنکه قرض‌دهد بخدای تعالی قرض نیکو. آن‌دادن تورا قرض خواند ، تا بدانند که جزای آن واجب است بمنزلهٔ جزاء دین و گذاردن قرض ، آنکه بیان کرد که ازیك روی باقرض ماند وآن وجوب قضاء است وازیك روی باتجارت ماند که یکی‌را ده عوض باشد وهفتاد وهفتصد، گفت خدای‌دادهٔ اورا مضاعف کند واورا مزدی وثوابی باشد با کرامت . آنکه گفت:

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) یادکن ای محمد آن روزی که تو بینی مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را که نور ایشان میرود و سعی می کند و می‌شتابد در پیش ایشان و بر دست راستشان گفتند جمله خواست إلاّ آن است که اکتفا کردند بذکر بعضی از کلّ. بعضی دیگر گفتند تخصیص جهت پیش برای آن کرد که نور از رویهای ایشان می‌تابد برای وضوء و نماز وسجده که کرده باشندلقوله عليه‌السلام « امّتي الغرّ المحجّلون يوم القيامة من آثار الوضوء » گفت امت من أغرّ محجّل باشند روز قیامت از آثار وضوء نماز ، و أمّا دست‌راست در خبر است که بندهٔ مؤمن که اوتسبیح کند شمرده ونگاهداشته ازسر هرانگشتی‌ازانگشتان او بمانند شعله نوری درخشد . عبدالله مسعود گفت نورشان بقدر عملشان باشد مرد بود که‌نور او چَنْدِ درخت خرما باشد وبود که چَنْدِ قامت مردی بود وآن کس را که ازآن کمتر نبود بمقدار أنگشتی باشد گاه بتابد که بینند و گاه نبینند . قتاده گفت مرا روایت کردنداز رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که او گفت روز قیامت مرد باشد که نور او چندان باشد که از مدینه تا بعدن وصنعاء یمن تابد ، وکم ازآن تا چندانی بود که جای قدم خود را بیند و بس . و مؤمن بود که اورا چندانی نور بود که‌آتش‌دوزخ را بنشاند (۱) وتاب ببردتاآنجاکه برصراط می گذرد و ازدوزخ آواز می‌آید « جزيا مؤمن فانّ نورك أطفأ لهبي» بگذر ای مؤمن که نور تو نار ما را بکشت (بُشْرَيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) یعنی فرشتگان گویند ایشان را که مژده شما را که امروز بهشت‌ها است که درزیر درختان او جویها میرود (خَالِدِينَ فِيهَا) در آنجا همیشه باشید (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) آن ظفری و دست یافتنی بزرگ است . آنکه چون ذکر مؤمنان بکرد ذکر منافقان باآن بگفت تا هر دو معلوم شود گفت :

(۱) از خواص نور آخرت است که آتش را خاموش میکند وآخرت را قیاس بدنیا نباید کرد که نوردنیا این خاصیت ندارد

یاد کن ای محمد آن روز که گویند مردان منافق و زنان منافقات مؤمنان‌را (انظُرُونا) و این آنگه باشد که مؤمنان در قیامت آیند با نور تمام منافقان و منافقات از دور بنگرند بنور ایشان ایشانرا بشناسند و در دنبال ایشان افتند و ایشان را میگویند « انظرونا » انتظار ما کنید (نَقتَبِس مِن نورِکُم) تاما از نور شما روشنائی بازگیریم و از چراغ شما چراغی برافروزیم . نظر درآیت بمعنی انتظار است یقول العرب انظرني أی انتظرني. و حمزه ویحیی و أعمش خواندند«أنظِرونا» ای‌أمهلونا ما را مهلت دهید یعنی برماتعجیل مکنید من الانظار و هوالإمهال . وقال عمرو بن کلثوم :

أبا هِندٍ فلا تَعجَل عَلَینا وَ أنظِرنا نُخَبِّرکَ الیَقینا (١)

مفسّران گفتند مؤمنان روز قیامت در عرصهٔ قیامت آیند بنور عمل خود صراطمی‌برند و منافقان در آیند در قدر پایه خود نوری ضعیف بود ایشان را علی وجه المکر و الخدیعة (٢) بمعنی العذاب « یخادعون الله و هو خادعهم » ایشان بآن نور ضعیف راه می‌برند ، گه بتابد تابروند گه بمیرد تا بمانند ، ناگاهی بادی برآید و نور ایشان بنشاند ، ایشان عند آن حال که در تاریکی بمانند این گویند « انظرونا نقتبس من نورکم » گفت از این است که حکایت کرد از مؤمنان « یقولون ربّنا أتمم لنا نورنا » ترس آن را که نباید که با ایشان هم آن معامله رود . و یکی از شعراء این قدر تضمین کرد در مصراعی گفت :

أثَّرَت أیدِی البِلیٰ في دُورِکُم مُنذُ أقوَت دُورُکُم عَن حُورِکُم
قَد ضَلَلنا في دُجیٰ لَیلِ النَّویٰ فانظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِکُم (٣)

جواب‌دهندمؤمنان‌ایشان‌را که (ارجِعُوا وَراءَکُم) بازپس رویدوطلب نور از آنجا کنید که مانور از دنیا آوردیم‌این‌نور آن‌وضوهااست وطهارتها درسرماء سرد کردیم ایشان‌دراین‌باشند (فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ) بزنند میان ایشان باروی یعنی دیواری بکنند که آن‌را

(١) خطاب بملك میکند که قصد عقاب آنانرا داشت گوید ای ابا هند شتاب مکن بر ما و ما رامهلت ده تا خبر درست با تو بگوئیم .

(٢) یعنی خداوند تعالی با ایشان عمل‌میکند مانند عمل ایشان ، اول نوری فراپای ایشان می‌نهد چون اندکی رفتند زود خاموش میکند و این کاررا بشباهت کارآنان مکر و خدیعت نام نهاده است.

(٣) دست فرسودگی در سراهای شما اثرکرده است ازآن هنگام که سراهای شما ازحوران خالی ماند، مادر تاریکی شب فراق گم شدیم پس مهلت دهید تا ازنور شما بهره‌گیریم .

دری بود ، کسائی گفت باء صله (۱) است و التقدیر ضرب بینهم‌سور، گفتند این دیواری باشد حاجز و حائل میان بهشت ودوزخ (باطِنُهُ فِیهِ الرَّحمَةُ) در اندرون او رحمت بود مراد بباطن بهشت است « فیه الرحمة » دراو رحمت است و قوله «فیه» ضمیر راجع است با لفظ دون معنی (وَظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ) ای من قبل الظاهر (العَذابُ) و ظاهر او از قبل ظاهر او عذاب باشدیعنی‌دوزخ. ابوسیّار گفت باعلی بن عبدالله‌عباس بودم بنزدیك‌وادی‌جهنّم(۲) گفت‌ازپدرم شنیدم عبدالله عباس که این آیه خواند که « فضرب بینهم بسور » و گفت این بارو است که خدای تعالی در این آیه گفت . عبدالله بن عمر گفت در این آیت که این بارو که خدایتعالی در قرآن گفت که « فضرب بینهم بسور » با روی مسجد بیت المقدّس‌است « له‌باب» در مسجد است «باطنه فیه‌الرحمة» یعنی المسجد «و ظاهره من‌قبله العذاب»یعنی آنوادی که آنرا وادی جهنم گویند زیاد بن ابی سوده گفت عبادة بن الصامت را دیدم برباروی بیت‌المقدّس ایستاده از جانب شرقی و می گریست گفتم یا ابا ولید چرا میگرئی ؟ گفت از اینجا که خبر داد ما را رسول ﷺ که وادی دوزخ است . شریح گفت که کعب الاحبار گفت «له باب» این در بیت المقدّس‌است که آنرا باب الرحمه میگویند آنست که خدای تعالی گفت «فضرب بینهم بسورله‌باب باطنه فیه الرحمة - الاية » .

(یُنادُونَهُمْ) ندا کنندمنافقان‌مؤمنان را که(أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ) نه‌ما باشما بودیم‌نماز کردیم و روزه داشتیم و میان‌ما مناکحه و مؤانسه بود (قالوا) گویند مؤمنان که آری‌باما بودید بظاهر نه بباطن، بزبان نه‌بدل، بنفاق نه‌وفاق(بَلىٰ وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ) خویشتن بفتنه افکندید یعنی‌خویشتن‌هلاك کردید بنفاق‌ومرادباین‌فتنه هلاك است(وَتَرَبَّصْتُمْ) و بمؤمنان انتظار هلاك و دائره کردید (وَارْتَبْتُمْ) شاكّ شدید در توحید و عدل خدای (وَغَرَّتْكُمُ الأَمانِيُّ) آرزوهای باطل شما را بفریفت . أبوبکر ورّاق گفت طول الأمل درازی‌امید خواست. أنس مالك روایت کرد که‌رسول ﷺ یك روز با صحابه نشسته بودوایشان را وعظ می کرد خطها برزمین میکشید در زیر یکدیگر آنکه خطّی‌دیگر از گوشه‌ای‌بکشید آنگه گفت دانید تا این چیست ؟ گفتند نه . گفت این مثل فرزندم آدم است و آرزوهای او و آن خط دیگر امید است چنانکه او در میان آرزوها و امید باشد که مرگ باو رسد و امانی او باطل کند ، و أمیرالمومنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفته « لاتتّکل علی المنی فانّها بضائع النوکی » گفت بر آرزوها تکیه مکن که بضاعت احمقان است وشاعر گوید :

(۱) یعنی باءزائده است . (۲) نام مکانیست در بیت‌المقدس وتفسیری است بی‌تناسب.

أَلا يا نَفسُ إنْ تَرْضَى بِقُوتٍ فَأنتِ عَزيزَةٌ أبَداً غَنيَّةٌ
دَعي عَنكِ المَطامِعَ وَالأماني فَكَمْ أُمْنِيَّةٍ جَلَبَتْ مَنِيَّةٌ (١)

(حَتّى جاءَ أمرُ اللهِ) تا فرمان‌خدای آمد یعنی مرگ (وَغَرَّكُمْ بِاللهِ الغَرُورُ) و بفریفت شما را بخدای فریبنده یعنی‌شیطان ، صفت موصوف محذوف است ، و سماك بن‌حرب در شاذّ خواند غُرُور بضم غین یعنی أباطیل و غرور بضم مصدر باشد ، و بفتح اسم فاعل . قتاده گفت برخدعهٔشیطان میبودندتاخدای‌تعالی‌در دوزخ‌افکندایشانرا (فَاليَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ) امروز از شما فدیه نستانند یعنی عوض وبدلی که شما را بآن از دوزخ باز خرند، ابن‌عامر و أبوجعفر و یعقوب لاتؤخذ خواند بتاء تأنیث لأجل الفدية و باقی قرّاء بیاء خواندند لتقدّم الفعل ولأنّ التأنيث غير حقيقي (وَلا مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا)ونیز ازکافران فدیه نستانند (مَأْويكُمُ النّارُ) مأوی شما دوزخ است (هِيَ مَوْلٰيكُمْ)آن اولیتر است بشما قال لبید :

فَغَدَتْ كِلا الفَرْجَيْنِ تَحْسَبُ أنَّهُ مَوْلَى المَخافَةِ خَلْفُها وَ أمامُها (٢)

(وَ بِئْسَ المَصيرُ) وبدجای بازگشتی است .

(ألَمْ يَأنِ لِلَّذينَ آمَنُوا) گفت وقت نیامد . کلبی ومقاتل گفتند آیت در منافقان آمد پیش ازهجرت وسبب آن بود که سلمان را گفتند ما را خبرده ازآنچه در توراة دیده ای از عجائب (٣) خدای تعالی این آیت فرستاد که « نحن نقص علیك » مدتی از این گفتار باز ایستادند چون خدای تعالی زجر کرد ایشانرا بآنکه گفت قرآن نیکوترین قصّه ها است و نافع ترین . دیگرباره باسر سؤال شدند خدای تعالی این آیت فرستاد « الله نـزّل أحسن الحديث » مدّتی دیگر فروگذاشتند آنکه باسر سئوال شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت : وقت نیست که این مؤمنان یعنی مظهران ایمان بزبان و مبطنان کفر کـه دل ایشان خاشع شود بفرمان خدای تعالی وبرای امر خدای . عبدالله مسعود گفت میان اسلام ما ومیان

(١) ای نفس اگر بقوت راضی باشی‌همیشه عزیز وتوانگری، طمع وآرزو را از خویش دورکن چه بسیار آرزو که موجب مرگ گردید .

(٢) خلف و امام تفسیر کلاالفرجین است یعنی گشادگی جانب پیش روی و گشادگی پشت سر در صفت شکار است که هم از پیش روی وهم ازپشت خطر مرگ را مشاهده میکند .

(٣) قول مقاتل از دوجهت غلطاست یکی آنکه پیش از هجرت سلمان خدمت پیغمبر (ص) نرسید دیگر آنکه یهودی نبود و با تورات ارتباط نداشت .

آنكه ما را عتاب كردند باين آيت الاّ چهار سال نبود . آنكه مؤمنان يكديگر را عتابكردن گرفتند . بعضى ديگر گفتند اين وعظى است كه خداى تعالى كرد مؤمنان را مبتدءاً چون از ايشان قساوت قلب ديد (وَمَا نَزَلَ مِنَ الحَقّ) وآنچه فرو فرستاد خدايتعالى ازحق ومحل « ما » جرّ است ازإعراب عطفاً على قوله « لذكرالله » ونافع وحمزه وعاصم بروايت مفضّل و حفص خواندند نزل بتخفيف زاى على لزوم الفعل، وآنچه فرود آمد از حقّ رسول ﷺ گفت، اول چيزى كه از امّت من بردارند خشوع باشد (وَلا يَكُونُوا) دراو خلاف كردند بعضى گفتند محل او نصب است عطفاً على قوله « أن تخشع » والتقدير أن لايكونوا ، و بعضى ديگر گفتند نهى است ومحلّ او جزم است چه سقوط نون تثنيه وجمع ونون تأنيث براى نصب وجزم باشد گفت مباشند چنانكه آنان كه ما ايشانرا كتاب داديم پيش از اين يعنى جهودان وترسايان (فَطالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ) روزگار برايشان درازگشت ازعهد پيغمبران . يعنى ايام فتور درازگشت (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) دلهاىايشان سخت شد . ربيع بن‌عميله گفت از عبدالله مسعود كه او گفت حديثى شنيدم ازرسول ﷺ كه ازآن خوشترحديث‌نشنيدم الاكتاب‌خداى تعالى وآن آنستكه رسول ﷺ گفت چون عهد بنى‌إسرائيل بمدت پيغمبران دراز شد دلهاى ايشان سخت شد كتابى از برخود بنهادند برمراد وهواى خود وآنچه ايشانرا بدل خوش‌آمد وتوراة پس پشت افكندند چه دراو أحكامى بود كه ايشان را خوش نبود بآن ازنواهى و موانع چنانكه حق تعالى گفت « نبذ فريق من الّذين اُوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لايعلمون » آنگه گفتند اين نوشته بر بنى‌إسرائيل عرض كنيد اگر قبول كنند فهوالمراد واگر نكنند بكشيد ايشانرا . يعنى براحبار و علماء ايشان ، گفتند رأى‌آنستكه فلان حبر كه از او عالمتر نيست براو عرض بايد كردن اگر او قبول كند كس‌ردّ نيارد كردن واگراوقبول‌نكند او را ببايد كشتن كه پس ازآن كس برشما اعتراض نيارد كردن همه گفتند رأي اين است .

آن حبر ازاين حال خبرنداشت برفت وآياتى چند از توراة كه فرستادهٔ خداى بود بر ورقى نوشت ودرسُرُوى نهاد ودر گردن افكند در زيرجامه . چون جماعت كفرهٔ بنى‌إسرائيل آمدند وكتاب ساخته خود آوردند، وبر او عرضكردند او تقيّة را از خوف ايشان دست برآن قرن نهاد وگفت اين كتاب خداست وتوراة موسى است كه بدو أنزله كرد ومن بدو ايمان دارم و مراد آن بود كه برآن سرو بود ، ايشان شادمانه شدند واز بر او بيامدند گروهى كه خواص او بودند اين سرّ ازاو دانستند چون اوفرمان يافت اين حديث آشكارا كردند خلاف درميان بنى إسرائيل افتاد تا بهفتاد و اند فرقه ببودند فرقه مصيب أصحاب ذى قرن بودند آنانكه

متابعت صاحب این قرن کردند . مقاتل بن حیّان گفت مؤمنان أهل کتاب راخواست که پیش از رسول ﷺ بودند «فطال علیهم الأمد» یعنی خروج النبی ﷺ مدّت ایشان دراز شد یعنی آمدن رسول ما ﷺ دلهاشان سخت شد تا بدعت رهبانیّت بنهادند چنانکه گفت «و رهبانیّة ابتدعوها ما کتبناها علیهم» وصومعه ها بساختند وراهب شدند . بعضی بردین عیسی بماندند و ایشان اندکی بودند وبیشتر بر گشتند ، وایشان آن بودند که خدایتعالی ایشانرا فاسق خواند محمّد بن کعب گفت جماعتی ازصحابه درمکّه در قحطی و سختی بودند چون بمدینه آمدند در خصب وفراخی افتادند بطر گرفت ایشانرا دلهاشان سخت شد . أبووائل بن بکرروایت کرد که عیسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام گفت که بسیار مگوئید إلاّ ذکرخدایتعالی که دلهاتان سخت شود ودل سخت دور باشد از رحمت خدایتعالی ولیکن شما ندانید . آنگه گفت در گناه مردمان منگرید چون خداوندان. ودر گناه خود نگرید چون بندگان ، که مردمان دواند صاحب عافیت وصاحب بلا ، برأهل بلا رحمت کنید وبرأهل عافیت خدارا شکر کنید . فضل بن موسی الشیبانی گفت سبب توبه فضیل بن عیاض آن بود که او کنیزکی را دوست داشتی شبی وعده داد که بر اوشود او بدیواری بررفت وببام خواست تا بر اوشود ، ازسرای آوازی می آمد که کسی میخواند «ألم یأن للّذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکرالله» این آیت بردل او أثر کرد ساعتی بگریست گفت «بلی والله قدأنی» آری والله که وقت آمد که نرم شود برای ذکرخدای . آنگه بازپس آمد ودر ویرانه شد تا آنجا بخسبید جماعتی آنجا فرود آمده بودند با یکدیگر می گفتند ای قوم بیدار باشید که امشب فضیل برراه است نباید تا راه ما بزند . وفضیل راهزن بود با خویشتن گفت نبینی که بندگان خدای ازمن چگونه میترسند بارخدایا توبه کردم وعلامت توبه ام آن است که درخانه تو که مسجدالحرام است مجاور باشم آنگه آوازداد که یا قوم فضیل عیاض منم ازمن مترسید که من برسر آن نیستم که تا بامروز بودم . آنگه ازآنجا بیرون آمد وبمکّه رفت ومجاور بنشست . عبدالله مبارك را پرسیدند که چنان فاسقی متهتّك که تو بودی سبب توبه توچه بود گفت من سخت مولع بودم بخمرخوردن وبربطزدن شبی ازشبها درباغی بودم خمرمیخوردم بربط بردرختی نهادم وبخفتم نیمشب ازخواب درآمدم برخاستم تا بربط برگیرم وباسرکار شوم از شاخ درخت آوازی آمد که «ألم یأن للّذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکرالله» آن آواز مرا وعظی شد بترسیدم وتوبه کردم وسبب توبه وزهدمن این بود. (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) وبسیاری ازایشان فاسقند .

(إِعْلَمُوا أَنّ اللهَ يُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها) گفت بدانید که خدایتعالی زمین را زنده کند بنبات پس از آنکه مرده باشد از سرما درفصل زمستان (قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الآياتِ) بیان کردیم برای شما آیات وبیّنات را وأدلّه را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تاهمانا عقل کاربندید وبرمقتضی عقل کار کنید .

(إِنّ المُصَّدِّقِينَ وَالمُصَّدِّقاتِ) إبن کثیر وعاصم بروایت أبوبکر خواندند و مفضّل مصدّقین بتخفیف صاد درهردو کلمه من التصدیق معنی آنکه إنّ المؤمنین والمؤمنات . و باقی قرّاء بتشدید هردو صاد خواندند و او متصدّق بوده‌است، تاء رادر صاد ادغام کردند ، ومثله المزّمّل و المدّثّر . و اُبیّ کعب خواند إنّ المتصدّقین والتمصدّقات مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده (وَأَقْرَضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً) و اگر گویند چگونه عطف کرد فعل را براسم ؟ گوئیم ازاین دو جواب گفتند : یکی آنکه ألف ولام در مصّدّقین و مصّدّقات بمعنی الّذین است . و تقدیر کلام آنست که إنّ الّذین تصدّقوا و أقرضوا الله ، و جواب‌دوم آنکه الّذین مضمر است فی قوله « أقرضوا الله » و التقدیر و الّذین أقرضوا الله قرضاً حسناً .

گفت آنانکه صدقه دهند از مردان و زنان و قرض دهند بخدای تعالی یعنی صدقات دهند بدرویشان و مال بذل کنند در طاعت خدای از عمارت مسجدها و رباطها و پل‌ها و أنواع خیرات و مبرّات. وبرای آن قرض خواند آنرا که دهنده توقّع عوض کند کالقارض من المستقرض ، و نیز ممکن است که واوحال باشد و عطف نباشد و براین قول باید تا«قد»تقدیر کند ، يعني و قد أقرضوا الله و پیش ازآن خدای را قرض داده باشند . واین نیز وجهی‌نیکو است . قرض نیکو یعنی دادنی‌علی ما أمرالله به بروجهی‌هر کدام نیکوتر(۱) (يُضاعَفُ لَهُمْ) مضاعف کند ایشان را آنچه کرده باشند . یعنی ثواب و جزای عمل ایشان و قوله « یضاعف » خبر إنّ است . ابن کثیر و ابن عامر و أبو جعفر خواندند یضعّف بتشدید عین من التضعیف (وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ) و ایشانرا مزدی باشد باکرامت .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ) گفت آنان که ایمان آرند بخدای تعالی وبه‌پیغمبران او بگروند و تصدیق کنند (أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَداءُ) ایشان صدیقان باشند ، و صدیق آن بود که‌کار او همه صدق بود ، وفعّیل‌بناءمبالغه باشد نحو شرّیب‌وسکّیر وخمّیر و شهیدان باشند بنزدیك خدای تعالی یعنی ثواب ایشان ثواب شهیدان باشد وصدّیقان (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) ایشان را باشد نورشان و مزد و ثوابشان . علماء خلاف کردند در نظم

(۱) ما گوئیم بروجهی هرچه نیکوتر وبجای‌کدام‌کلمه چه آوریم .

این آیه بهری گفتند « اولئك هم الصّدیقون » اینجا وقف باید کرد « والشّهداء عند ربّهم » واو استیناف را است و او کلامی است مبتداء و رفع او بر ابتداء است ، و قوله « لهم أجرهم و نورهم » در جای خبر اواست و این قول عبدالله عباس است و مسروق و جماعتی از علماء بعضی دیگر گفتند متّصل است بکلام پیش وواو عطف راست . آنکه در معني اوخلاف کردند ضحّاك گفت آیت در قومی آمد مخصوص از مؤمنان که همه شهید شدند . وبعضی دیگر گفتند آیت در جمله مؤمنان آمد و معنی آنکه ثواب ایشان ثواب صدّیقان و شهیدان باشد . عبدالله مسعود گفت مقاتلان بروجوهند : یکی آن باشد که قتـال برای آن کند تا مکان او مردمان ببینند و دانند و شجاعت او معروف شود میان مردمان ، و بعضی آن باشند که برای طلب دنیا و طمع غنیمت کنند ، و بعضی آن باشند که برای خدای کنند و بسیار کس بربستر بمیرند که ایشان ثواب شهیدان داشته باشند . آنکه این آیت برخواند « و الّذین آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصّدّیقون و الشّهداء » مجاهد گفت هر مؤمنی صدّیق باشد و شهید . آنکه این آیت برخواند . عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که مراد باین روایت پیغمبرانند که ایشان شهداءاند وشهداء جمع شهید باشد یعنی گواهان که هم راستگویند و هم گواهانند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) آنان که کافر باشند و تکذیب آیات ما کنند ایشان اهل دوزخند .

(إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ) گفت بدانید که زندگانی دنیا بازی کودکان است و لهو و بطر جوانان وزینت زنان است و تفاخر أقران است و تکاثر توانگران است . یعنی باین ماند ، و گفتند«ما» زیادت‌است ، و گفتند کافّه است (وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ) و فخر آوردن است میان شما ومفاخرة و مباهات است در بسیاری مالها وفرزندان و بعضی أهل اشارت گفتند لعب کلعب الصّبیان، ولهو کلهو الفتیـان، وزینة کزینة النّسوان، و تفاخر کتفاخر الاقران، وتکاثر کتکاثر الدّهقان(۱) وحضرت‌أمیرالمومنین‌علی صلوات‌الله‌وسلامه علیه عمّار یاسر را گفت یا عمار بر دنیااندوه مخور که جمله لذّات دنیا شش است مطعوم‌است و مشروب ، و مشموم ، و ملبوس ، ومنکوح ، و مرکوب أمّا شریف‌ترین طعام او أنگبین‌است و آن لعاب مگسی است ، و معظم شراب او آب است وهمه حیوانات در او یکی‌اند ، وشریف ترین مشموم او مشك است و او خون آهوئی است ، ونبیل‌ترین مرکوبش اسب است ومردان

(۱) دهقانان در بسیاری مال مسابقه میکردند و ثروتمندترین مردم در آن عهد دهقانان‌بودند.

را برپشت او هلاك رسد ، و نیکوترین ملبوس او دیبا است و آن بـافته کرمی است و معظم منکوح او زنانند و آن مبال في مبال است . پس دنیا را چه خطر باشد . در خبر است که روزی رسول ﷺ بگذشت ببزغاله مردهٔ گوش بریده‌ای گفت که خواهد که این را بخرد بدرمی گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی هم درمی نه ارزیدی باین عیب که دارد فکیف که مرده است . گفت دنیا برخدای خوارتراست از آنکه این براهلش ، در خبر است که رسول ﷺ را شتری بود که آن را عضباء گفتندی با هیچ شتر مسابقه نکردی الاّ که سبق بردی روزی اعرابی بیامد با شتری جوان وبا اومسابقه کرد شتر اعرابی سبق ببرد ناقه عضبـا را . صحابه رسول ﷺ دل تنگ شدند رسول ﷺ گفت دل خوش دارید « إنّ حقاً علی الله أن لایرفع شیئاً من الدّنیا إلاّ وضعه » بر خدا واجب است که هیچ چیز ار دنیا رفیع نکند والاّ وضیع بکند آنرا . و زاهدی را گفتند دنیا را وصفی کن برای ما گفت هی جمّة المصائب رَنِقة المشارب لا تمتّع صاحباً بصاحب . گفت مصیباتش بسیار است ، و مشاربش تیره‌است ، ودوستی را بدوستی برخورداری‌ندهد ، ولابن درید فی هذا المعنی :

وَ مِنْ عادَةِ الأیّامِ أنّ صُرُوفَها إذا سَرّ مِنْها جانِبٌ یُبْكِ جانِبٌ (۱)

و قال الاخر :

هِيَ الدُّنیا تَقولُ بمِلْءِ فِیها حَذارِ حَذارِ مِنْ بَطْشي وَفَتْكي
وَلا یَغْرُرْكُمْ حُسْنُ ابْتِسامي فَقَوْلي مُضحِكٌ وَالفِعْلُ مُبْكي (۲)

ثابت بن سعید گفت دنیا چون دمبال کژدم است که در او الاّ نیش و زهر نیست . مأمون گفت اگر دنیا را پرسند که خود را وصفی کنی ازاین بلیغ‌تر نگوید که شاعر گفت:

إذا امْتَحَنَ الدُّنیا لَبیبٌ تَكشّفَتْ لهُ عَنْ عَدُوّ في ثِیابِ صَدیقِ (۳)

و للاخر فیها :

أراها وَ إنْ كانَتْ تُحَبُّ كَأنّها سَحابَةُ صَیْفٍ عَنْ قَلیلٍ تَقَشّعُ (۴)

وللاخر فیها .

لا تُلْهِیَنّكَ دُنْیا طالَ ما لَعِبَتْ بِالنّاسِ قَبْلَكَ فِیها أیّما لَعِبِ

(۱) عادت روزگار چنان است که گردش‌آن اگر ازجهتی شادی آورد از جهت دیگر بگریاند .
(۲) دنیا دهان خود را پرکرده میگوید بپرهیزید ازخشم وکشتار نا گهانی من از لبخند من فریب نخورید که گفتار من شادی آور است و کردارمن گریه .
(۳) اگر کسی جهان را بیازماید براوهویدا گردد که دشمن است درجامه دوست .
(۴) دنیا را می‌بینم گرچه دوست داشتنی است اما مانند ابر تابستان است که زود پراکنده‌میشود.

غَرّارَةٌ أَهْلُها مِنْها عَلىٰ وَجَلٍ أَيُّ امْرِىءٍ بِسِهامِ الدَّهْرِ لَمْ يُصَبِ (١)

وَ اَلَتَذُّ ما أَهْواهُ وَ المَوْتُ دُونَهُ كَشارِبِ سَمٍّ في إناءٍ مُفَضَّضٍ (٢)

آنگه حق تعالی مثل زد اورا گفت (كَمَثَلِ غَيْثٍ) گفت چون بارانی است که در وقت حاجت ببارد . برای آن غیث خوانند آن باران را که غیاث خلق باشد وفریاد رس بود ، و برتوسّع أبر را غیث خوانند چنانکه باران را وابررا سما خوانند . گفت دنیا بابری ماند که در وقت‌حاجت بارانی ببارد آنگه چندانی‌نبات نیکورایق ازاو پدیدآید که برزگران را بعجب‌آرد ، آنگه روزی چند برآید و ایام ربیع بگذردواعتدال هوا برود و باران منقطع شود و تابستان گرم شود و آفتاب بالا گیرد (ثُمَّ يَهِيجُ) آنگه آن نبات خشك شود (فَتَرٰيهُ مُصْفَرّاً) توآن را زرد بینی وطراوت‌آب ورونق‌ازاو برود (ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً) آنگه پوسیده و شکسته شود، واصل کلمه از حَطْمَ است و هو الكسر . باد آنرا در عالم ببرد و بیرا کند و متلاشی شود و ازاو هیچ نماند (وَفِي الآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ) وصاحب وجامع وطالب او را بغیر حلّه (٣) عذابی سخت بود درقیامت ، و اگر از وجه حلال طلب کرده باشد وبحلال قناعت کرده باشد وازآن تعدّی نکرده باشد بحرام نه درجمعش نه درانفاقش ازرضای خدای تعالی در گذشته نباشد اورا از خدای تعالی آمرزش باشد و خوشنودی . آنگه گفت‌بر جمله چنان دانید که زندگانی دنیا هیچ‌نیست الاّ غروروبرای فریفتن .

(سابِقُوا) آنگه گفت برای تحریص مکلّفان برطلب مغفرت و رضای خدای: مسابقت کنید و بشتابید بآمرزش خدای تعالی بأفعالی از توبه و طاعات که شما را بآمرزش رساند و جنّت و بهشتی که عرض او چندان است که عرض و پهنای‌آسمان‌ها و زمین‌ها یعنی چون عرض او چندین باشد طول او بنگر تا چند باشد .

در خبر است که روزی جبرئیل عليه السلام خواست تا طول بهشت بداند چند هزار سال می‌پرید ، بماند ، از خدای تعالی قوّه خواست خدای تعالی قوّتش زیاده کرده مدتی دیگر می‌پرید تا چند بار مدد خواست و خدای تعالی اورا قوّة داد گفت بار خدایا بیشتر گذشته‌ام

(١) دنیا ترا مشغول ندارد که‌بسیار با مردم پیش ازتوبازی‌کرده است‌چگونه بازی ، فریبنده‌است و مردم دنیا از آن بیمناکند کدام است مردی‌که تیرهای روزگار باو نرسیده است .

(٢) لذت میبرم ازخواهش دل خود و مرگ نزدیك آن است . مانندکسی‌که زهر را در ظرف سیم اندود بنوشد .

(٣) یعنی ازغیرراه حلال .

یا بیشتر مانده حوری ازخیمه آواز داد که یا روح الله چرا خویشتن را میرنجانی چندین هزار سال است که می‌پری هنوز ازملك من بیرون نشده‌ای(۱) جبرئیل گفت تو کیستی ؟ گفت من حوری‌ام از حوریان که مؤمنی را باشم از مؤمنان . در حکایت الصالحین می‌آید که زاهدی بود ازجمله زهّاد بنماز شب برخاستی و نماز کردی و قرآن خواندی چون بآیتی وعید رسیدی آن آیت باز میخواندی و تکرار می کردی و میگریستی بعضی از شبها بـاین آیت رسید (وَجَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالأَرْضِ) می‌خواند ومی گریست ، دیگرروزهمسایگان او گفتند هر شب بر آیت وعید میگریستی امشب بر آیت وعد می گریستی ؟ گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید بهشتی است که پهنای او چندان است که پهنای آسمان و زمین چندانکه نگاه می کنم مرا آنجاجای یك قدم نیست(أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ)بیجارده‌اند برای آنانکه بخدای ایمان دارند و به پیغامبران او (ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ) این نعمت وفضل خدای است (يُؤْتِيهِ مَنْ يَشآءُ) بآنکس دهد که او خواهد برای آنکه اگر چه ثواب واجبست و باستحقاق باشد خدای تعالی بتکلیف کردن و اسباب مقدّمات باو متفضّل است برای آن گفت « ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» (وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ) وخدای تعالی خداوند فضل و بزرگواری است .

(ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ) گفت نرسد هیچ مصیبت در زمین از قحط و تنگی و آفت وهلاك زرع و ثمار (وَلا فِي أَنْفُسِكُمْ) و نه درنفسهای شما از بیماری و دردها و رنجها و دل‌تنگی‌ها . شعبی گفت مراد بمصیبت هرچیزی است که بمردم رسد از خیر و شر ونیك وبد و بیماری وتن درستی و تنگی و فراخی و خرمی و دژمی . بیانش قوله تعالی : « لكيلا تأسوا على مافاتكم ولاتفرحوا بما آتيكم ـ الاية » (إِلّا فِي كِتابٍ) الاّ در کتاب است یعنی درلوح محفوظ (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها)ازپیش آنکه‌ما بیافریدیم آنرا،خلاف کردنددر آنکه این ضمیر راجع با چیست ، بعضی گفتند راجع است با زمین پیش از آنکه زمین آفریدیم . بعضی گفتند راجع است با أنفس . عبدالله‌عباس گفت راجع است با مصیبت .براین قول کلمه مخصوص باشد بأفعال خدای‌تعالی . أبوالعالیه گفت‌راجع است‌بانسمه‌وهی‌النفس(إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ)

(۱) همچنانکه در عالم جسمانی زمین گرد خورشید میگردد و مسافت‌بسیار طی میکند دریك‌سال و این‌همه‌بمنزله یك‌نقطه است‌گوئی‌کیکی‌ازجائی بجای دیگرجسته ومدارزمین‌درفضای بزرگ‌عالم هیچ نیست.جبرئیل هم‌که یك فرد ازافراد عالم‌آخرت است مانند این‌جهان هرچه‌برود باز باندازه یك نقطه نرفته است .

آن برخدای تعالی آسان است . هم خلق آن ، و هم حفظ آن . و هم دفع آن .

(لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مافاتَكُمْ وَلا تفرَحُوا بِما آتيكُمْ) گفت تا دل تنگ نشوید بر آنچه از شما فایت شودوخرّم نشوید برآنچه خدای دادشمارا . وعامة قرّاءخواندند بألف ممدود من‌الایتاء الّذي‌هوالاعطاء ، و أبوعمرو خواندند بماأتیکم بالف مقصور من‌الاتیان و أبوعبیده این اختیار کرد للزوم الفعلین گفت تا هردو فعل لازم باشد یعنی فوت و اتیان . عکرمه گفت هیچکس نباشد که اورا خرّمی و دژمی نباشد، بایدتا در حال خرّمی شاکر باشد و در حال دژمی صابر . عبدالله مسعود گفت اگر پاره آتشی برمن افکنند تا از من چندانکه بدو رسد بسوزد دوست‌تر دارم ازآن که آنرا که باشد گویم کاشکی تا نبودی یا آن چیز که نباشد گویم کاشکی تابودی . متنبّی گوید :

لا أَشْرَئِبُّ إِلىٰ ما لَمْ يَفُتْ طَمَعاً وَلا أَبيتُ عَلىٰ ما فاتَ حَسْرانا
وَلا أُسَرُّ بِما غَيري الحَميدُ بِهِ وَلَوْ حَمَلْتَ إِلَيَّ الدَّهرَ مَلآنا (١)

و قاضی أبوالحسن علی بن عبدالعزیز الجرجانی گوید این معنی در قصیده :

وَ إِنّي إذا ما فَتَني الأَمرُ لَمْ أَبِتْ أُقلِّبُ كَفّي إِثْرَهُ مُتَنَدِّما
وَلٰكِنَّهُ إِنْ جاءَ عَفْواً قَبِلْتُهُ وَإِنْ مالَ لَمْ أَتْبَعْهُ هَلّا وَلَيْتَما(٢)

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه گفت : « یابن آدم مالك تأسّف‌علی مفقودلایردّه إلیك الفوت و مالك تفرح بموجود لایترکه في یدیك الموت » گفت چرا غمناك می‌شوی بر مفقودی که چون فوت شود بازتو نیاید . وچرا خرّم میباشی بموجودی که مرگ آنرا بتو رها نکند . بوزرجمهر را گفتند یاحکیم چرا دل تنگ نشوی برآنچه فایت شود و خرم نشوی بآنچه بتو آید گفت : برای آنکه فایت را تلافی توان کرد بعبرت ، و حاصل را استدامت نتوان کردبحبرت(٣) . فضیل گفت دراین‌معنی‌الدنیا مفیدة مبیدة، دنیا فائده دهنده است وستاننده آنچه بستاند باز ندهد و آنچه‌بدهد زودبستاند. حسین بن فضل گفت خدای‌تعالی باین آیت خلقان را تنبیه کرد بر آنکه بر فایت صبر کنند و برپاینده خرم نباشند تا دست از هردو بدارند وبقضای‌او راضی‌شوند ،قتیبة بن‌سعید گفت در بعضی احیاء عرب شدم صحرائی

(١) بآنچه از دست نرفته‌طمع نمیبندم و برآنچه رفته حسرت نمی‌خورم و مسرور نمیشوم بچیزی که غیر مرا بدان ستایش کنند اگرچه دنیا را پر برای من بیاوری .

(٢) اگرکاری از من فوت شود دنبال آن افسوس نمیخورم ودست بر یکدیگر نمی مالم اگر چیزی بخود نزد من‌آید می‌پذیرم و اگر نیاید چرا و کاش نمیگویم

(٣) حبرت خرمی و سرور .

دیدم پر از شتر مرده چندانکه آنرا عدد ندانستم عجوزی را دیدم پرسیدم که این شتران که‌را بودند؟ گفت آن پیر را که بر آن تل نشسته است و پشم می‌تابد برفتم و گفتم باپیر این همه تو را بوده است گفت، بنام من بوده است. گفتم چه رسید اینانرا؟ گفت آنکه داد بستد گفتم دراین باب چیزی گفتی؟ گفت بلی دو بیت گفته‌ام گفتم چیست آن؟ گفت:

لا وَالّذي أنا عَبْدٌ مِنْ خَلائِقِهِ   فالمَرْءُ فِي الدَّهرِ نَصْبُ الرُّزْءِ وَالمِحَنِ

ما سَرَّني أنَّ إبلِي في مَبارِكِها   وَ ما جَرى في قَضاءِ اللهِ لَمْ يَكُنِ (۱)

سلام خوّاص گفت هر که او خواهد که هر دو سرای او را باشد باید تـا باطریقه ما آید تا دنیا و آخرت در دست او نهند، گفتند طریق شما چیست گفت رضا بقضاء و مخالفت هوا آنگه این بیتها بگفت:

لا تُطِلِ الحُزْنَ عَلىٰ فائِتٍ   فَقَلَّ ما يُجْدي عَلَيْكَ الحَزَنْ

سِيّانِ مَحْزُونٌ عَلىٰ ما مَضىٰ   وَ مُظْهِرٌ حُزْناً لِما لَمْ يَكُنْ (۲)

(وَاللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ) و خدای تعالی دوست نمی‌دارد هر متکبّری فخر کننده را.

(اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النّاسَ بِالبُخْلِ) محل « الّذين » جرّ است بصفت مختال فخور، گفت آنانکه بخل کنند و مردمانرا بخل فرمایند خود اختیار خیر نکنند و مردمانرا رها نکنند تا خیر کنند (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإنَّ اللهَ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ) وهر که بر گردد واز راه خدایتعالی إعراض کند و عدول نماید پس خدای‌تعالی بی‌نیازاست و پسندیده. و حمید فعیل است بمعنی محمود، مدنیان و شامیان هو نخواندند بل « و من يتولّ فإنّ الله الغنيُّ الحميد » خواندند.

(لَقَدْ أرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ) حق تعالی گفت ما فرستادیم رسولان خود را بحجّت‌ها وأدلّه و معجزات (وَأنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ) و فروفرستادیم بایشان کتاب برای شرایع (وَالمِيزانَ) و ترازوی برای راستی و انصاف. و گفتند میزان خود کنـایت است

(۱) سوگند بانکس که من یك بنده هستم از آفریدگان او که انسان در روزگار هدف مصیبت و محنت است.
از اینکه شتران من در خوابگاه خود باشند و حکم خدای جاری نشده باشد خوشحال نمیشوم.

(۲) بر چیزی که ازدست رفت افسوس مخور که افسوس سودندارد، آنکه بربوده و گذشته‌محزون شود مانندکسی‌است که‌به‌نبوده غمگین باشد.

قیامت را (لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ) تا مردم قیام کنند بعدل و إنصاف و راستی (وأنزَلنَا الحَدِيدَ) و فرو فرستادیم آهن را که در او شجاعتی و سختی سخت است . عبدالله عباس گفت آدم از بهشت پنج چیز بیاورد از آهن : گزین (١) و سندان و کلبتین و مثقب و سوزن ، أهل معانی گفتند مراد آنستکه آهن از معادن بیرون آوردیم برای شما تـا از او آلتی که خواهید بسازید بوحی و إعلام من ، ومعنی آیه آنستکه نُزُلی برای شما کردیم و مثله قوله « و أنزل لکم من الأنعام ثمانية أزواج »(٢) عبدالله عمر گفت رسول خدای گفت خدای تعـالی چهار برکت از آسمان فرستاد آب وآتش و نمك وآهن و بیشتر اهل علم برانند که تیغ خواست لقوله تعالی (فِيهِ بَأسٌ شَدِيدٌ) در او شجاعتی هست سخت واین بتیغ لایق‌تر است ازآنکه بسوزن و گزین (١) ودر اخبار أصحاب ما آمده است که مراد باین آهن ذوالفقار است که‌برای رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ازآسمان فرو فرستاده ورسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بحضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه داد تا در پیش او بآن قتال میکرد، ودر أخبار مخالفان أقوال مختلف آمد در روایتی آن است که حضرت أمیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد که جبرئیل علیه‌السلام بنزدیك رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت یا رسول الله دریمن صنمی است درآهن گرفته کس بفرست وبفرمای تا آن صنم بشکنند و از آهن او دو تیغ سازند که بدو قتال کنند ، أمیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا بخواند و آنجا فرستاد من برفتم و آن‌صنم بشکستم (٣) وآهن او پیش رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردم بفرمود تا از او دو تیغ ساختند یکی را مخذم نام کرد و یکی را ذوالفقار وبمن داد تا بدو قتال میکردم روز احد ، رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا گفت «لاسیف إلاّ ذوالفقار ولافتی إلاّ علیّ»

---

(١) دربرهان گوید گزینه بروزن خزینه بمعنی چکش و پتك‌دراز مسگران باشد که میان‌ظروف را بدان عمیق سازند .

(٢) بهتر است که گوئیم این نیز جزئی ازآن کلی است که درآیه دیگر فرمود «ان من‌شیءالا عندنا خزائنه ومانتزله الابقدر معلوم» یعنی هیچ نیست مگر آنکه خزینهٔآن نزد ما است و باندازهٔمعین فرو میفرستیم . همه چیز ازنزد خداست و بتاثیر وعلیت او و نزول از پیش او گذشتن از رتبه عـالی است بدانی نه ازمکان عالی .

(٣) اگر این روایت صحیح باشد باید رفتن أمیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بیمن سری و در خفیه باشد چون سفر ظاهری آنحضرت بیمن پس از فتح مکه بود و در حجة الوداع بازگشت یعنی‌سال‌آخرعمر پیغمبر (ص) و پس ازاو جنگی واقع نشد با ذوالفقار یا غیر آن باآنکه درجنگ احد ندای لافتی‌الاعلی لاسیف الاذوالفقار معروف است .

روایتی دیگر آنستکه ذوالفقار تیغ عاص بن منبّه السهمی بود حضرت أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه اورا بکشت و آن تیغ بر گرفت در غزاة بدر . و روایتی دیگر آنست که ذوالفقار ازجمله آن شمشیرها بود که بلقیس بهدیه بسلیمان فرستاد بدست منبّه بن الحجّاج السهمی افتاد حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام او را بکشت روز بدر وتیغ بر گرفت، روایت چهارم آنستکه رسول علیه السلام شاخی از درختی بگرفت و بأمیرالمؤمنین علي صلوات الله و سلامه علیه داد که باو قتال کن در دست آن حضرت تیغی شد و آن ذوالفقار بود . قول پنجم آنستکه جبرئیل از آسمان آورد و این در روایات ما ظاهرتر است لقوله « فیه بأس شدید » داود بن علی گفت نزدیك ناصر حق بودم بطبرستان تیغی نیکو پیش او نهاده بود براو این بیت‌ها نقش کرده شده .

عِنْدي إذا كَرِهَ الفَتى حُبَّ الحَيٰوةِ مِنَ النِّزالِ
سَيْفٌ تَشُقُّ لَهُ النِّساءُ جُيُوبَهُنَّ عَلَى الرِّجالِ
ماضٍ كَأَنَّكَ تَنْتَضي مِنْ جَفْنِهِ رَقْراقَ آلِ
مُتَرَدِّدٌ فِيهِ الفِرِنْدُ تَرَدُّدَ الماءِ الزُلالِ
آثارُهُ يَنْسِبْنَهُ لِلعَيْنِ مِنْ قَبْلِ السُّؤالِ (۱)

(وَمَنافِعُ لِلنّاسِ) گفت در این منافع است مردمان را اگر بر عموم اشارات به‌آهن است منافع عام‌تر باشد و اگر مراد تیغ است منافعی بود که مختص باشد بدو،ودلیل دیگر بر آنکه مراد بآهن تیغ است (وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالغَيْبِ) وتا خدای بداند که کیست که خدای را و پیغمبران را یاری کند بر ظهر الغیب و معنی « لیعلم الله » آنستکه باین‌فعل معامله مختبران کنند چون کسی که نداند تابداند (إنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) خدای تعالی قوی وعزیز است آنگه گفت :

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِيمَ) ما بفرستادیم نوح را در عهد او و ابراهیم را در روزگار او (وَجَعَلْنا) و کردیم در فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب یعنی فرزندان ایشان را کتـاب دادیم و پیغمبری دادیم (فَمِنْهُمْ) از فرزندان ایشان بهری مؤمن (وَمُهْتَدٍ) راه راست یافته بودند و بسیار ازایشان فاسق‌بودند .

---

(۱) وقتی جوانی دانه حیات را ناخوش داشته باشد در هنگام نبرد (عوام عرب معتقد بودند حیات دانه است در دل) من شمشیری دارم که زنان در عزای مردان بسبب او گریبان چاك میکنند . برنده‌است وچون از نیام براوری گوئی پرتو سراب است. پرند یعنی جوهر او لرزان میاید و میرود مانندآب صاف، نشان‌های او نسب اورا برای تو بیان میکنند پیش ازآن‌که بپرسی .

(ثُمَّ قَفَّيْنا عَلىٰ آثارِهِمْ بِرُسُلِنا) آنگه‌بر اثر ایشان بفرستادیم رسولان ما را، وتقفیه تفعله باشد از قفا (وَقَفَّيْنا) و ازپس ایشان عیسی مریم را بفرستادیم و کتاب انجیل باو دادیم (وَجَعَلْنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً) و کردیم در دل آنان که پس اوبودند رأفت ورحمت و بخشایش . و رأفت و رحمت یکی باشد و برای اختلاف لفظ تکرار کرد کالنأی والبعد (وَرَهْبانِيَّةً) عطف نیست بر أسماء پیشین ونصب او بر «جعلنا» نیست إنما نصب او بر فعلی محذوف است که « ابتدعوها » براو دلیل کند و التقدیر ابتدعوا رهبانیة ابتدعوها و مثله قوله « والقمر قدّرناه منازل » وآنها که گفتند نصب او برعطف است برأسماء پیشین و بعضی که گفتند نصب است برجعلنا هردو وجه خطا است . آنگه گفت رهبانی که ایشان ابتداع و اختراع کردند از تلقاء نفس خود (ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ) ما برایشان ننوشتیم وبرایشان فریضه نکردیم (إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللّٰهِ) استثناء منقطع و المعنى و لكن كتبنا عليهم ابتغاء رضوان الله گفت آنچه ما برایشان نوشتیم ننوشتیم إلا برای طلب رضای ما و اگر چه ایشان ابتداع کردند (فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها) ایشان مراعات نکردند آنرا و نگاه نداشتند چنانکه بایست وواجب بود رعایت او . عبدالله مسعود گفت ردیف رسول بودم صلی الله علیه و آله برچهار پای مرا گفت یاابن أمّ عبددانی که ترسایان چگونه ابتداع رهبانی کردند گفتم خدا و رسول او عالمترند ، گفت جبّارین و گردن کشان برایشان مستولی شدند ازپس عیسی علیه السلام و معاصی آشکارا کردند و مؤمنان نتوانستند آن دیدن ، با ایشان قتال کردند ، تا سه بار جبّاران مؤمنان را هزیمت کردند و بسیاری را بکشتند آن اندکی که بماندند گفتند اگر ما دیگر باره با ایشان قتال کنیم همه را بکشند و در جهان از ما کسی نماند تدبیر آن است این زمین بایشان رها باید کردن و در عالم پراکنده شدن تا آنگه که محمدی که عیسی ما را بشارت داد بیرون آید ، برفتند وغارهای کوه جای خود ساختند و آنجا می‌بودند آنگه بعضی از ایشان بردین خودبایستادند وبعضی بدعت‌ها نهادندوذلك‌قوله«ابتدعوها ما کتبنا علیهم ـ الایه» آنگه رسول صلی الله علیه و آله این آیت بخواند آنگه گفت‌یاابن امّ عبد دانی که رهبانی‌امّت‌من‌چه باشد گفتم خدا ورسول خداعالم‌ترند گفت هجرت وجهاد ونماز وروزه وحج وعمره وتکبیر کردن خدای رابر پشته‌های‌بلند .

عبدالله مسعود گفت یکروز درپیش رسول شدم مرا گفت یاابن مسعود آنانکه پیش شما بودند برهفتاد ودوفرقه شده‌اند سه‌از آن جمله ناجی اند و باقی هالك ، یکی آنانکه در عهد عیسی برفتند ، ودوم آنانکه باملوك وجبابره قتال کردند، وگروهی آنان که دین خودرا از

ایشان بگریزانیدند وایشان آنانند که خدای تعالی درحق ایشان گفت «ورهبانیةا بتدعوها ما کتبنا ها علیهم إلا ابتغاء رضوان الله» آنکه گفت هر که بمن ایمان آورد از ایشان فقدرعاها حقّ رعایتها ، وآنکه بمن ایمان نیاورد هالك شد . وضحّاك وعطیّه روایت کردند از عبدالله عباس که‌او گفت خدای‌تعالی قتال برقوم عیسی نوشت پیش از آنکه رسول ما ظاهر شد چون اهل‌حق که مؤمنان بودند عدد ایشان کم شد وکافران بسیار شدند مردم را رنج رسانیدند و ایذاء کردند تا جماعتی از ایشان دین عیسی رها کردند و گروهی که بماندند بگریختند با غارها شدند ، گروه اول آن بودند که خدای تعالی گفت «فمارعوها حقّ رعایتها» دوم‌آنکه (فَآتَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ) گفت بدادیم آنان را که ایمان آوردند ازجمله ایشان مزد وثوابشان که مستحق بودند وایشان آنان بودند که ما در دل ایشان رأفت ورحمت کردیم (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) وبسیاری از ایشان فاسقند وایشان آنانند که ابتدعوها ومارعوها حق رعایتها و درنظم آیت ومعنی او دو وجه گفتند یکی آنکه ما کتبناها درجای‌صفت رهبانیة است ای‌غیر مکتوبة علیهم یعنی رهبانی که‌ما برایشان ننوشتیم وفریضه نکردیم بل‌ایشان ازخویشتن بتکلّف برخود نهادند از انفراد وانزوا درغارها وصوامع وزیادات رنجها که تکلیف بآن وارد نبود ،ووجه دیگر آنکه ما کتبناها بریده‌است از کلام اول ومعنی «ما کتبناها علیهم إلاّ ابتغاء رضوان‌الله» ما برایشان ننوشتیم این رهبانی إلاّ بروجه رضای خدای تعالی پس بر این وجه برایشان مکتوب باشد علی وجه رضوان‌الله وبر وجه اول خود مکتوب نباشد برایشان برهیچ وجه .

قوله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ) گفت‌ای آنانکه گرویده‌اید ازخدای‌بترسید (وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ)وایمان‌آورید‌برسول‌او‌یعنی به‌محمّد (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ) تابدهدشمارا دو بهره‌از رحمت‌خود و کفیل نصیب باشد وأبوموسی‌الاشعری گفت کفل ضعف باشد کفلین ای‌ضعفین وآن کسی که‌نصیب گفت گفت معنی آن است که دو نصیب بدهد شمارا یکی از ثواب برایمانتان به پیغمبران اول ویکی برایمانتان بمحمد صلی‌الله علیه وآله‌وسلم گفتند یکی برایمانتان بعیسی و یکی برایمان بمحمّد و گفتند کفل ضعف باشد بزبان حبشه . ابن جریر گفت اصل او آن است که‌مرد سوار اکتفال کند باو یعنی چیزی بر کفل چهارپای نهد ازجامه وجز آن تابنیوفتد و کفالة از آنجاست برای‌آنکه آن برای تحصین مال کنند چنانکه این برای تحصین مرد کند (وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً) وشما را نوری میدهد که بآن بروید یعنی قرآن . مجاهد گفت هدی و بیان . سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که چون

رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم جعفر بن أبی‌طالب رابحبشه فرستاد باهفتاد سوار بنزدیك نجاشی ، برفتند ودعوت کردند وایشان اجابت کردند وایمان آوردند ، چون باز گشتند چهل مرد از مردمان حبشه دستوری خواستند از نجاشی تاپیش رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم آیند، نجاشی دستوری داد ایشان‌را ، چون بیامدند رسول را صلی‌الله علیه و آله وسلم ، غزاة احد درپیش‌بود ومسلمانان ضعیف حال بودند و محتاج ، چون آن‌بدیدند از رسول صلّی‌الله علیه و آله وسلم دستوری خواستند گفتند یارسول‌الله مارا مال بسیار است دستوری‌ده تابرویم و مالی بیاریم‌تـا این غازیان برخود وأحوال خود صرف کنند رسول ﷺ گفت روا باشد رفتند ومال‌بیاوردند وبا مسلمانان بآن مواسات کردند خدای تعالی درحق ایشان این آیه‌فرستاد «فالّذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به مؤمنون» تاآنجا که گفت « وممّا رزقناهم ینفقون » این نفقه آن بود که بامسلمانان فخر کردند گفتند بامسلمانان هر که از مابکتاب ما وشما ایمان دارد اورا دو بهره مزد بود وآنکه بیك کتاب ایمان دارد اورا یك بهره مزد بود ما باشما راستیم از مزد که مابکتاب خود ایمان داریم و شما بکتاب خود شما را برما فضلی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد «یاأیّها‌الذین آمنوا اتقوالله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین» گفت هر مؤمن‌متّقی رادو بهره از مزد بدهم وبرسری نوری که باو راه برند ونیز آمرزش‌برسری (۱). درتفسیر أهل‌البیت آمد که‌مراد بکفلین حضرت امام حسن‌وحضرت امام حسین‌اند صلوات‌الله وسلامه علیهما و بنور حضرت أمیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه یعنی ایمان آورید برسول ومتّقی‌باشید‌تامن‌شمارا شفاعت حسن وحسین دهم ونور حضرت علي‌بن أبي‌طالب تابر صراط بروید . در خبر است که رسول جبرائیل را گفت که امّت من برصراط چگونه گذرند ؟ گفت ندانم برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میرساند ومیگوید«أنت تجوز علی الصراط بنورالله و علی‌بن أبی‌طالب یجوز علی‌الصراط بنورك وامّتك تجوز علی‌الصراط بنورعلي فنورك من نورالله ونورعليّ من نورك‌ونور امّتك من‌نورعليّ» (۲)(وَيَغْفِرْ لَكُمْ) وبیامرزد شمارا (وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) وخدای‌تعالی

(۱) برسری یعنی بعلاوه .

(۲) درکارهای الهی سبب وواسطه موجود است واصل هرچیز ازاو است و عوام مردم فرق میان واسطه و تفویض را نمیگذارند وپندارند هرکس واسطه و سبب قائل باشد قائل بتفویض شده مثلا خداوند برای کارها فرشتگانی مأمور فرموده ودر طبیعت اسبابی مقرر داشته مانند ابروباد ومه وخورشید وفلك تا تونانی بکف آری و اینها هیچیك مخالف توحید و موجب تفویض نیست نعوذ بالله .ونظیر این حکما هم عقول را واسطه قرار دادند .

آمرزنده وبخشاینده است .

(لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتابِ) سعید جبیر خواند لکیلا یعلم و«لا»صله است والتقدیر لیعلم أهل الکتاب و گفتند این لا اگرچه صله است دراوشمه‌ای از نفی هست وآن آن‌است که اهل کتاب نمیدانند ، من برای این کردم تابدانند ، و گفته‌اند «لا»صله باشددرهر کلامی که‌در ضمن او نفی بود واگر چه‌مصرح نباشد چنانکه‌در این آیه بیان کردیم ومثله قوله«قال‌مامنعك ألاّ تسجد إذ أمرتك » وقوله « و مایشعر کم أنها اذا جائت لایؤمنون » و قوله « حرام علی قریة أهلکناها أنّهم لایرجعون » (أَلاَّ يَقْدِرُونَ عَلى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ الله) أی لایقدرون «أن» ناصبه نیست بل مخفّفه ازثقیله وتقدیر آنکه أنهم لایقدرون علی شیء من فضل‌الله گفت تاأهل کتاب بدانند که‌ایشان قادر نه‌اند برهیچ چیز از فضل ونعمت خدای بل فضل ورحمت بدست اوست . کلبی گفت مراد باین أهل کتاب بیست و چهار مردند از یمن بمکّه آمدند نه‌جهود بودند ونه‌ترسا بردین پیغمبران دیگر بودند اسلام آوردند ، أبوجهل ایشان را گفت وفدی بودید شما قوم خود را وبدوفدید ، ایشان جواب دادند که«ومالنا لا نؤمن بالله وماجائنا من‌الحق ـالآیه» خدای تعالی‌ایشان‌را ومؤمنان‌اهل کتاب را ازأصحاب عبدالله سلام دو بهره‌مزد وعده داد پس ایشان براصحاب رسول فخر کردند گفتند مااز شما فاضل‌تریم شمارا یك‌مزداست ومارا دو مزد خدای تعالی این آیه فرستاد «لئلا یعلم أهل الکتاب ـ الایه» أبو موسی الاشعری روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که اورا پرستاری باشد او را شرع بیاموزد و أدب نیکو بیاموزد وآزادش‌بکند یابزنی بکند اورا دوبار مزد باشد وبنده که اطاعت خدای دارد و طاعت سیّدش وحق‌خدای وحق خواجه‌اش بگذارد اورا دومزد باشد . ومردی از أهل کتاب که‌ایمان دارد بآنچه عیسی آورد وآنچه محمد ﷺ آورد اورا دومزد باشد . قتاده گفت اهل کتاب حسد بردند مسلمانان‌را خدای تعالی این آیه فرستاد . مجاهد گفت أهل کتاب گفتند نزدیك است که‌پیغمبری آید از ما که‌حد زند وحکم راند ودست‌ها وپاها بُرد،چون ازعرب آمدکافرشدند خدای تعالی این آیه فرستاد « لئلا یعلم أهل الکتاب أن لا یقدرون علی شیء من فضل‌الله » تا بدانند اهل‌کتاب که ایشان قادر نه‌اند برفضل خدای یعنی بنبوت (وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ الله) وفضل که نبوت است بدست خدای است‌بآن‌دهد که اوخواهد . و«أن»مخفّفه است ازثقیله عمل نصب‌نکند برای‌آن‌نون بماند باواو[دریقدرون] که علامت رفع است ومثله قوله «أفلایرون‌ألاّ یرجعُ إلیهم قولاً » ومنه‌قول‌الشاعر:

إنّي كَفيلٌ يا نُوَيقةُ أنْ تَجُوبَ إلىَ الصَّباحِ
وَسَلِمْتَ مِنْ عَرْضِ الحُتُوفِ مِنَ الغُدُوِّ إلىَ الرَّواحِ
أنْ تَهْبِطَنَّ بِلادَ قَوْمي يَرْتَعُونَ مِنَ الطَّلاحِ (١)

أي انّك تهبطن . عبدالله عمر گفت که رسول ﷺ گفت خدای تعالی عمل و مزد ببخشید وقسمت کرد جهودان را گفت عمل کنید عمل کردند ازبامداد تانیم‌روز ایشان را مزد دادند نصف قیراط و ترسایان را گفتند عمل کنید از نیمه روز تانماز دیگر ایشان را مزد دادند یك‌قیراط ومسلمانان‌را گفتند عمل کنید عمل کردند از نمازدیگر تانماز شام‌جهودان‌وترسایان دراین‌سخن گفتند خدای‌تعالی‌این آیت‌فرستاد«لئلا یعلم أهل الکتاب-الایه»(وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظيمِ) وخدای‌خداوندفضل‌بزرگ‌است .

سورة المجادله

این سوره مدنی است وبیست ودو آیه است وچهارصد وهفتادوسه کلمه است‌وهزاروهفتصد ونودو دو حرف است . وروایت است ازابوامامه‌ازاُبیّ کعب که رسول‌ﷺ گفت هر که او سورة المجادله بخواند او را ازجمله‌لشکر خدای بنویسند ان‌شاء الله تعالی .

سورة المجادلة مدنية وهى اثنتان وعشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ
بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتي تُجادِلُكَ في زَوْجِها وَ تَشْتَكي إلىَ اللهِ
بتحقیق‌که شنید خدا سخن آنزن‌که مجادله میکرد باتو درکار شوهر خود وشکایت میکرد بسوی خدا

وَاللهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما إنَّ اللهَ سَميعٌ بَصيرٌ (٢) أَلَّذينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ
وخدا می‌شنود مراجعت‌کلام شمارا بدرستیکه خدا شنونده‌وبیناست آنانکه ظهار میکنند از شما از

(١) ای ماده شتر من ضامنم که تا بامداد راه پیمائی و ازمرگ و بلا ازصبح تا شام سالم بمانی که البته بسرزمین قوم‌من برسی‌که چرا ازگیاه طلح میکنند شاهد رفع تجوب است بعداز أن.

نِسآئِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلّا الّٰئي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ
زنان خود نیستند ایشان‌مادرانشان‌نیستندمادرهای شان‌نیستندمگرزنانیکه زائیدند ایشانرا وبدرستیکه ایشان

لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً (۳) وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (٤)
هرآینه میگویند ناپسند ازگفتاررا ودروغرا وبدرستیکه خدا هرآینه درگذرندهٔ آمرزنده‌است

وَالَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ
وآنانکه ظهارمیکنند از زنان خود پس بازگردند بآنچه گفتند برایشانست آزاد کردن بنده پیش از آنکه

يَتَماسّا ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۵) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
مس یکدیگر کنند اینست شمارا که پند داده‌شوید بآن وخدا بآنچه‌میکنید آگاه‌است پس هرکه‌نیابد بنده

فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَماسّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ
پس‌روزه‌گرفتن‌دوماه پی‌درپی پیش‌از آنکه‌یکدیگررا مس‌کنند بجماع پس‌هرکه‌نمیتواند روزه‌را پس‌طعام‌دادن

سِتِّينَ مِسْكِيناً ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَلِلْكافِرِينَ عَذابٌ
شصت بیچارهٔ فقیر اینست تا بگروید بخدا و فرستادهٔ او و اینست حد های خدا ومرکافران را عذابی است

أَلِيمٌ (٦) إِنَّ الَّذِينَ يُحادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ
دردناك بدرستیکه آنانکه خلاف‌میکنند خدارا وفرستادهٔ اورا نگونسار شوند همچنانکه نگونسارشدند

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ بَيِّناتٍ وَلِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ (۷)
آنانکه پیش‌ازایشان بودند وبتحقیق فرستادیم آیت‌های روشن ومرکافران‌را شکنجه‌ایست خوارکننده

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا أَحْصٰيهُ اللهُ
روزیکه برانگیزاند ایشانرا خدا همگی را پس بیاگاهاند ایشانرا بآنچه عمل کردند شمرده او را خدا

وَنَسُوهُ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما
وفراموش‌کردند اورا وخدا برهرچیزی‌گواه‌است آیا ندیدی‌که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلٰثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُمْ
درزمین‌است نباشد هیچ رازگفتن سه‌کس‌مگر اوچهارم‌ایشانست ونه‌رازگفتن‌پنج‌کس‌مگرآنکه‌اوششم‌ایشانست

وَلا أَدْنى مِنْ ذٰلِكَ وَلا أَكْثَرَ إِلّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
ونه کمتر ازاین ونه بیشتر بجز او باایشان هرکجا باشند پس‌خبر دهد ایشانرا بآنچه‌کردند در روز قیامت
إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٩) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ
بدرستیکه خدا بهرچیزی داناست　　آیا نمی‌بینی بسوی‌آنانکه بازداشته‌شدند ازراز گفتن پس‌بازگردیدند
لِما نُهُوا عَنْهُ وَيَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذا جاؤُكَ
بآنچه بازداشته‌شدند ازآن و راز میکردند ببدی و دشمنی و نافرمانی پیغمبر وچون‌آمدند ترا یامحمد(ص)
حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِما
تحیت‌کنند بآنچه تحیت نکرد ترا بآن خدا ومیگویند در نفس‌خودشان چرا عذاب نمیکند مارا خدا بآنچه
نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (١٠) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا
میگوئیم بس‌است ایشانرا دوزخ‌که درآیند درآن پس بد بازگشتی‌است　　ای آنانکه گرویدید چون
تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَناجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوىٰ
رازگوئید باهم پس‌رازنگوئید بگناه و دشمنی و نافرمانی پیغمبر(ص) وراز بگوئید بنیکی و پرهیزکاری
وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (١١) إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ
وبترسید ازخداکه‌بسوی اوجمع کرده میشوید　　جزاین‌نیست که‌رازگفتن‌بد ازشیطانست تااندوهناك‌گرداند
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٢)
آنانکه‌گرویدند ونیست‌بضرر رساننده‌ایشان چیزیرا مگربفرمان‌خدا و برخدا پس‌باید‌توکل کنند‌گروندگان
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ
ای‌آنانکه گرویدید هرگاه‌گفته شود برای‌شما جای فراخ‌کنید درنشستن پس جای فراخ‌کنید باز نماید خدا
لَكُمْ وَإِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ
برای‌شما جای را وچون‌گفته شودکه برخیزید پس برخیزید بلندکند خداآنانراکه‌گرویدند ازشما وآنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١٣) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ
داده شدند دانش‌را بمرتبه‌ها وخدا بآنچه میکنیدآگاه‌است　　ای‌آنانکه گرویدید هرگاه سرگوشی‌کنید

الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ
پیغمبر(ص)را پس‌پیش‌دارید‌نزد ارادهٔ راز گفتن‌خودتان صدقه‌را بمستحقان این‌بهتراست برای‌شما وپاکیزه‌تر
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٤) ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
پس‌اگر نیابید وجه صدقه‌را پس‌بتحقیق‌خدا آمرزندهٔ‌مهربانست آیا میترسید آنکه پیش دهید نزد
نَجْوٰيكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا
رازگفتن‌خودتان صدقه هارا پس چون نکردید و پذیرفت خدا بر شما پس بپای دارید نماز را و بدهید
الزَّكٰوةَ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَاللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٥) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
زکوة را و فرمان برید خدارا و فرستادهٔ اورا وخدا آگاه‌است بآنچه میکنید آیا نبینی بآنانکه
تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى
دوست‌گرفتند قومی‌راکه خشم‌کرد خدا برایشان نیستند ایشان از شما و نه از ایشان و سوگند میخورند بر
الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (١٦) أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
دروغ و ایشان میدانند آماده‌کرد خدا برایشان عذابی‌را سخت بدرستیکه ایشان بد استآنچه بودند
يَعْمَلُونَ (١٧) إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ
که میکردند فراگرفتند سوگندهای خودرا سپری پس بازداشتند از راه خدا پس آنهارا است شکنجهٔ
مُهِينٌ (١٨) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
خوارکننده هرگز دفع نکند مالهای ایشان ونه فرزندانشان از خدا چیزی‌را آنها یاران آتشند ایشان
فِيهَا خَالِدُونَ (١٩) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا
در آن جاویدانند روزیکه برانگیزاند ایشانرا خدا همگی‌را پس سوگند خورند مر او را چنانکه
يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (٢٠) إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ
سوگندخورند برای‌شما ومی‌پندارند که‌ایشان برچیزی‌هستند بدانید که‌ایشان آنها دروغ گویانند مستولی‌شد برایشان
الشَّيْطَانُ فَأَنْسٰيهُمْ ذِكْرَ اللهِ أُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ
شیطان پس‌فراموش نمود ایشانرا یادکردن خدارا آنهایندگروه شیطان بدانید بدرستیکه‌گروه شیطان آنها

الْخاسِرُونَ (٢١) إِنَّ الَّذِينَ يُحآدُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (٢٢)
زیانکارانند بدرستیکه آنانکه خلاف میکنند خدارا ورسولش را آنها اندکه‌درسلك خواران‌اند
كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (٢٣) لا تَجِدُ قَوْماً
نوشته‌استخدا هرآینه‌البته غالب شوم‌من وفرستادگان‌من‌بدرستیکه‌خدا توانای‌غالب‌است نیابی گروهیرا
يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوآدُّونَ مَنْ حآدَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ
که میگروند بخدا وروز رستخیز دوستی‌کنند‌کسانیراکه خلاف‌نمایند خدا ورسولش‌را واگرچه‌باشند پدرانشان
أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ
یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشان‌آنها آنها را نوشته خدا دردلهای‌آنها ایمان را قوت‌دادایشانرا
بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها
بروحی‌کەزنده‌شود دلهایشان‌ازآن ودرآوردآنهارا دربوستانهاکه میرود از زیرآنها نهرها جاویدانند درآن
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ
خوشنود شد خدا ازایشان وخوشنود باشندآنها ازاو آنگروه آنهایندگروه خدا آگاه باش‌که‌گروه‌خداآنانند
الْمُفْلِحُونَ (★) .
رستگاران .

قوله‌تعالی (قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها) حق‌تعالی گفت بشنید خدای جل جلاله سخن آن زن که باتو مجادله میکند در حقّ شوهرش آن زنی بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج و در نامش خلاف کردند . عبدالله گفت خوله بنت خویلد بود . أبوالعالیه گفت‌خوله بیت الدیلم ، قتاده گفت خوله بنت تغلب بود . مقاتلان (١) گفتندخوله بنت ثعلبه‌بن مالك‌بن خزامةالخزرجیّة من بنی عمروبن عوف. عطیّه گفت ازعبدالله‌عباس‌خوله بنت الصامت . عایشه گفت جمیله نام بود وشوهرش اوس بن الصامت بود برادر عبادهٔ صامت . گفتند سبب آن بود که اوزنی بجمال و نیکو اندام بود یکروز نماز میکرد شوهرش در او می‌نگرید شهوت براوغالب‌شد چون از نماز فارغ شد ، خواست تابا اوخلوت کند منع کرداورا

(١) دو نفر مفسر بنام مقاتل مقصود است .

واین اوس مردی بود تیز(١)ودر اوحدّتی بود. زن را گفت أنت عليّ كظهر أمّي تو برمن چون پشت مادری آنگه پشیمان شد بر آنچه گفته بود ، وظهار وإيلاء از طلاق أهل جاهليّت بودی، آنگه زن را گفت گمان من چنان است که تو برمن حرامی ، گفت برو واز رسول ﷺ بپرس گفت شرم میدارم که این از رسول ﷺ بپرسم ، گفت رها کن تا من بپرسم گفت برو وبپرس پس زن بیامد ورسول ﷺ در حجرهٔ عایشه بود وسر می شست ، زن بیامد و گفت یارسول الله بفرمای دانستن که شوهر من اوس بن صامت مرا بزنی کرد ومن جوان بودم و مرا مال بود و خویشان بودند اکنون چون مال من بخورد وجوانی به‌پیری بدل شد و مرا خویشان نماندند ظهار کرد ازمن واکنون پشیمان است هیچ تدبیری باشد در این کار مارا ؟ رسول ﷺ گفت توحرام شدی بر او. گفت یارسول الله بخدائی که تورا بحق فرستاد که او پدر فرزندان من است ودوست‌ترین مردمان است برمن رسول ﷺ گفت اگرچه چنین است تو بروی حرامی . گفت یارسول الله (ص) بخدائی که تورا بحق فرستاد که او ذکر طلاق نکرد گفت حرامی بروی، او گفت أشكو إلى الله فاقتي و وحدتي . شکایت با خدای می کنم حاجت و تنهائی خود را و طول صحبت باوی و آنکه او پدر فرزندان من است . رسول ﷺ گفت از ظاهر شرع تو بروی حرامی وخدای درباب توچیزی نفرستاده ، وباشد که بفرستد و هر گه که رسول ﷺ گفتی تو بروی حرامی او گفتی أشكو إلى الله فاقتي وشدة حالي اللّهم أنزل على لسان نبيّك مافيه خلاصي وراحتي : بارخدایا فرو فرست برزبان پیغمبرت آنچه راحت و خلاصی من در آن باشد وآن أول ظهار بودی دراسلام تاچون آن حال میرفت عایشه سر رسول ﷺ می‌شست يك نیمه بشسته بود ونیمه دیگر تمام ناشسته که آیت آمد برسول ﷺ « قد سمع الله قول الّتي تجادلك في زوجها » خدای شنید قول آن زن که با تو مجادله و مناظره میکند در باب شوهرش و حال خود با خدای شکایت میکند (وَاللهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما) خدای تعالی محاوره و مناظره شما میشنود (إنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) که خدای تعالی شنوا و بینا است .این آیت برای تسلّي آن زن بفرستاد و آنچه ازمیان او ورسول رفت. آنگه حکم ظهار در دیگر آیت پیدا کرد گفت :

(الّذينَ يُظاهِرُونَ ـ الاية) چون رسول ﷺ از شنیدن وحی فارغ شد کس فرستاد و شوهر اورا بخواند اوس بن الصامت ، و آیات بخواند بروی اوس بن الصّامت چون بشنید عائشه گفت تبارك الّذي وسع سمعه الأصوات متعالی است آن خدائی که هیچ آواز ازوی

(١) زود خشم .

پوشیده نشود زنی که در کنج خانه آوازی داد که ما بعضی شنیدیم وبعضی نشنیدیم برخدای تعالی ازآن هیچ پوشیده نشد آنگه رسول ﷺ اوس را گفت توانی تا برده آزاد کنی؟ گفت یا رسول الله مال من أندك است و برده گران است رسول ﷺ گفت توانی تا دو ماه پیوسته روزه داری ؟ گفت یا رسول الله من اگر روزی یك دوبار چیزی نخورم ضعیف شوم وچشمم تاریك شود. گفت توانی تا شصت مسکین را طعام دهی ؟ گفت لا والله یا رسول الله ﷺ إلاّ که تومرا برآن یاری دهی ، رسول ﷺ گفت من تورا یاری دهم بپانزده صاع و دعا کنم تا خدای تعالی تورا برکت‌دهد. آنگه پانزده صاع بفرمود تا باو دادند و کار ایشان فراهم آمد أما قوله :

(اَلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُمْ مِنْ نِسَآئِهِمْ) اختلاف قرّاء در این لفظ یاد کردیم أعنی في قوله « الّذین یظاهرون» در سورة الأحزاب حق تعالی گفت در این آیت آنانکه ظهار کنند از شما اززنان خود و این لفظی‌است‌شرعی و معنی او از اصطلاح اهل شرع توان شناخت و إلاّ معنی او در لغت معاونت باشد من‌الظهر الّذي هوالعون و منه الظهیر ، و درآیت معنی آن است که مرد گوید زن را : « أنت عليّ کظهر اُمّي » واولی‌تر آنست که گویند این ازاسماء مخصوصه است دون منقوله إلاّ آن است که تخصیص در وجه است و إلاّ اشتقاق هر دو ازظهر است (مَاهُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ) حق‌تعالی گفت آن‌زنان درحقیقت‌مادران ایشان نیستند مادران‌ایشان جزآنان نباشند برحقیقت که‌ایشان را زاده‌باشند و آن‌معنی‌ماء نافیه‌است (وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً) و ایشان یعنی مردان مظاهر قولی منکر میگویند ودروغ (وَإِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) و خدای تعالی عفوّ وآمرزنده‌است جملهٔ قرّاء خواندند « ماهنّ أمهاتهم» بکسر تاء در محلّ نصب‌علی‌أنّه‌خبر ماء النفی کقوله« ماهذابشراً » مفضّل«وامّهاتهم » به رفع تاء خواند برلغت بنی تمیم في‌ترك إعمال ماء المشبّه‌بلیس. مفضّل‌ازجملهٔ راویان عاصم است . أمّا حکم آیه بدانکه ظهار بنزدیك ما آن باشد که‌مرد زن خود را گوید أنت عليّ کظهر اُمّي أو بنتي أواُختي أوعمّتي أو خالتي او إحدى المحرّمات ، گوید تو بر من چون پشت مادر یا خواهر یا دختر یاعمّه یا خاله یا یکی ازمحرّمات که آیت بتحریم ایشان ناطق است و زن مدخول بها باشد و طاهر باشد طهری که درآن طهر باوی مواقعه نرفته باشد ودو مرد مسلمان را گواه کند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون این شرائط حاصل باشد مرد مظاهر شود و حکم ظهار لازم‌آید ووطی زن براوحرام شود و تا کفّارت نکند براوحلال‌نباشد

وهر گه که ازاین شرائط چیزی مختل شود حکم ظهار لازم نبود . مذهب شافعی آنستکه ظهار بر دو ضرب بود یکی صریح بود و یکی کنایه : صریح آن باشد که گوید « أنت عليّ كظهر أمّي » تو برمن چون پشت مادر منی یا بنزدیك من چنین یا چنینی ، یا چون شکم مادری ، یا چون سراو . یا چون فرج او ، یادست وپای او . این همه ظهارباشند (۱) و بنزدیك ماهمچنین است ونیز شافعی با مذهب ما راست است در تشبیه باحدی المحرّمات از مادر وخواهر و عمّه وخاله و دختر و دختر برادر و دختر خواهر چون گوید پشت تو یا شکم تو باسینهٔ تو یا عضوی از اعضای تو برمن چون عضوی از اعضاء مادر است باین گفتار مظاهر باشد و حکم این مسئله حکم طلاق باشد به نزدیك فریقین إذا علّق الطلاق بعضو من أعضائها ، و خلاف دراین مسئله میان ابوحنیفه و شافعی چون خلاف در مسائل طلاق باشد . و أما کنایه ظهار بنزدیك شافعی آن باشد که گوید تومرا چون مادری (۲) یا بجای مادری اعتبار نیّت کند اگر بنیّت ظهار گوید مظاهر باشد واگر نیّت ظهار نکرده باشد ظهار نباشد . و بنزدیك شافعی هرزنی‌را که طلاقش درست باشد ظهاردرحق اودرست‌است وبنزدیك ماتامدخول بها نباشد ظهاردرست‌نباشد درحق او و جمله فقهاء دراین خلاف کردند و مذهب أبو حنیفه آن است که ظهار ذمّی درست نباشد . ومالك گفت ظهار بنده درست نباشد و مذهب ما وجملهٔ فقهاء خلاف اینست . مزنی گفت ظهار درست نباشد اززنی که اورا طلاق داده باشند طلاق رجعی .

و بنزدیك ما ظهار ازکافر درست نباشد و کفّاره نیز نباشد و ابو حنیفه هم چنین گفت و شافعی گفت ظهارش درست باشد و از کفّاره عتق و اطعام درست باشد و روزه درست نباشد .

---

(۱) علامه درقواعد وبسیاری از علمای ما گویند ظهار از ظهر است بمعنی پشت وحکم‌آن خاص بصورتی است که تشبیه به پشت مادر کند و اگر تشبیه بشکم یا عضو دیگر کند نام ظهار برآن صادق نیست ، اما خصوص مادر شرط نیست و اگرگوید « کظهر اختی » باز ظهار است و قید مادر در آن معتبر نیست وچون مسائل و فروع ظهار در زمان ما محل حاجت نیست و عادت فارسیان برآن جاری نیست بهمان که مؤلف ایراد کرده است اکتفا کردم و اگر در پارهٔ مسائل آن بعض علمای‌ما مخالف آن باشند ذکر نکردم و اگرخود من نظری خاص داشتم نیزمتعرض نشدم .

(۲) در مقام تعظیم وحرمت گاهی مردم فارسی زبان نیز با زن خویش اینگونه خطاب میکنند وقصد ظهارندارند،اعتباری بآن نیست بلکه در هیچ معامله بکنایه اعتماد نمیتوان‌کرد، باید لفظی‌صریح بکار بردکه احتمال دیگر درآن داده نشود و شارع کسی‌را بلفظ محتمل الخلاف الزام نمیکند وازاین جهت گوئیم معاطاة معامله نیست ودر افعال چند احتمال داده میشود .

اگر ظهار کند اززن آنگه طلاقش دهد طلاق رجعی ظهارش درست باشد و کفّاره ساقط شود اگر مراجعه کند زوجیّت باز آید و کفّاره واجب شود ، و شافعی را دو قول است یکی آنکه رجعت عود باشد و کفّاره لازم باشد و بر آن قول که گفت رجعت عود نباشد چون عقب رجعت طلاقش دهد کفّاره لازم نباشد . ظهار از مرد مست درست نباشد ، و این قول روایت کرده‌اند از عثمان و عبدالله عباس ، و از فقهاء لیث بن سعد و مزنی و داود هم این گفتند . و مذهب کافّهٔ فقهاء آنستکه درست باشد چون ابو حنیفه و اصحابش وشافعی و مالك و ثوری .وفرقی‌نکردند میان مست و هشیار .

ظهار با پرستار که مملوك بود واقع بود و بامدبّر وبامادر فرزند چنانکه بازن نکاحی. و در صحابه مذهب أمیرالمؤمنین عليّ صلوات الله و سلامه علیه است ، و درفقهاء مذهب مالك وثوری، وأما أبو حنیفه و أصحابش و شافعی و أوزاعی گفتند ظهار واقع نباشد إلاّ بزن نکاحی. چون گوید زن را تو برمن چون دست و پای مادری قصد او ظهار باشد مظاهر شود . و شافعی را دراودو قول است یکی چنین که گفتیم و این قول جدید است و قول درست اینست بنزدیك ایشان . وقول دوم آنکه مظاهر نباشد و این مذهب ابوحنیفه است. ظهار درست نباشد پیش از نکاح و شافعی همین گفت ، ومالك وابوحنیفه گفتند درست باشد . و اگر مرد زنی‌را گوید که هر گه که من برتو نکاح بندم تو از من هشته‌ای یا برمن چون پشت مادری نه طلاق واقع‌شود نه ظهار بنزدیك ما و مذهب شافعی هم اینست ، و ابوحنیفه گفت طلاق واقع باشد ظهار واقع نباشد ، و مالك گفت هردو واقع باشد . بنزدیك ما نیّت معتبر است در صریح ظهار و جملهٔفقها مخالفت کردند در این. چون گوید زن را توبرمن‌چون پشت مادری و نیّت طلاق کند نه‌طلاق باشد ونه ظهار و بیشتر أصحاب شافعی گفتند طلاق باشد ، و بعضی أصحاب او گفتند ظهار باشد وظهار آنگه درست باشد که زن پاك باشد که در او خلوت نباشد . وجملهٔ فقهاء خلاف کردند در این.چون گوید تو برمن حرامی چون پشت مادر نه طلاق باشد نه ظهار اگر نیت کند و اگر نه . وشافعی گفت دراوپنج مسئله است : یکی آنکه‌نیت طلاق کند . دوم آنکه نیّت‌ظهار کند . سیم آنکه اطلاق لفظ کند بی‌هیچ نیّت . چهارم آنکه نیت هردو کند . پنجم آنکه‌نیّت تحریم عین او کند ، آنکه در این مسائل گفت چون اطلاق کند مظاهر باشد و چون گوید نیّت ظهار نکردم از او قبول کنند ، وبعضی أصحاب او گفتند حکم ظهارش لازم بود ونیّت‌طلاق ازاوقبول نکنند . اگرچهار زن دارد ازهر چهار زن ظهار کند از دو وجه بیرون نباشد : یا آنکه بیك کلمه ازهرچهار ظهار کند ، یااز هر یکی‌بکلمتی ظهار کند اگر از هر یکی بکلمتی

مفرد ظهار کند براو چهار کفّاره لازم آید اورا بنزدیك ما . و شافعی را دو قول است : قول جدید مثل قول ما واین قول درست است بنزدیك أصحاب او ومذهب أبوحنیفه هم این است، و در قدیم گفت یك کفّاره واجب بود بروی اگر این یك کلمه را چند باز بگوید از هر یك بار کفّارتی واجب شوداورا، وشافعی هم این گفت در جدید ودر قدیم گفت یك کفّاره .

بدانکه ظهار بر دوضرب باشد: یکی مطلق و یکی مشروط ، در مطلق کفاره واجب بود هر گه که خواهد تا خلوت کند و درمشروط کفّاره واجب نبود الا عند حصول شرط و آنچه مطلق بود کفّاره پیش از وطی لازم آید ، واگروطی کند پیش از کفّاره کفّاره‌دیگرش لازم آید ، وهربار که وطی کند اورا یك کفّاره لازم آید ، چون مشروط باشد و چون شرط لازم آید اورا یك کفّاره‌واجب بود ، اگروطی کند پیش از کفّاره کفّاره دیگرش لازم آید ، و بعضی أصحاب ما گفتند چون ظهارمشروط باشد واقع نشود چون طلاق . مردمان خلاف کردند درسبب وجوب کفّاره ظهار برسه‌مذهب بعضی گفتند بظهار وعود واجب شود آنکه درعودخلاف کردند بر چهار مذهب :

شافعی گفت عود آن باشد که امساك کند زن‌را ودست بندارد از او با آنکه تواند که طلاقش دهد . مالك وأحمد حنبل گفتند که عود عزم‌بروطی باشد . مجاهدوثوری گفتند بلفظ ظهار کفّاره واجب شود گروهی دیگر گفتند عود وطی باشد و این قول حسن است و داود و زهری . گروهی گفتند عود تکرار لفظ ظهار باشد واین مذهب داوداست وأهل ظاهر. گروهی دیگر گفتند که کفّاره ظهار واجب نشود در ذمّه بهیچ حال وانما برای استباحهٔ وطی کنند و این‌مذهب أبوحنیفه است گفت مظاهر بمنزلهٔ آن کسی باشد که خواهد نماز تطوّع کند اگر خواهد تانماز کند طهارتش باید کردن والا براو هیچ نیست ، و همچنین مظاهر اگر خواهد تا خلوت کند کفّارتش باید کردن استباحهٔ وطی را ، والاّ فلا کفّارة علی‌ذمّته . این مذهب أبوحنیفه‌است . و مذهب ما آن است که عود عزم‌بروطی باشد ونقض ظهار فهذا معنی قوله : (ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا) گفت معنی آن است که‌ثمّ یعودون‌الی‌ماقالوا ، و هذا کقولهم عاد لکذا وعاد الی کذا ومثله، قولهم‌دعاه‌لکذا ودعاه الی کذا ، وبراین قول معنی عود تکرار ظهار باشد واعادة او . بعضی‌دیگر گفتند معنی عود آن است که پشیمان شود و نقض کند آنرا که گفته‌باشد چنانکه عادلما فعل أی نقض مافعل قوله (فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ) ای‌فعلیه تحریر رقبة آنکه بیان کفّاره کرد گفت براوباشد که برده آزاد کند (مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَماسّا) پیش از آنکه مماسّه کند ومماسّه ملامسه باشد واو کنایت است از وطی باتفاق وبنزدیك ما بایدتا برده

که‌در این کفّاره آزاد کند مؤمن باشد ، سواء اگر بنده باشد اگر پرستار (۱) اگر کوچك بود واگر بزرگ، واین برسبیل استحباب‌باشد ، واگر مؤمن نبود روا بود الااز قتل خطاء که قید زد خدای تعالی بایمان گفت «فتحریررقبة مؤمنة» و این قول عطـاء است ونخعی و ثوری ومذهب‌أبوحنیفه است وأصحابش إلاّ آن است که‌ایشان گفتند فرقی نباشد میان مؤمن وکافر ، وبنزدیك ماکافر مکروه‌باشد ، وشافعی گفت در انواع کفّارات برده‌إلاّمؤمن‌نشاید. واین‌مذهب مالك وأحمد واسحاق است. واگر برده مکاتب‌باشد روانباشد اورا آزاد کردن سواء اگراز مال مکاتبه چیزی داده باشد یانداده‌باشد واین مذهب ماست ومذهب شافعی‌ومالك و اوزاعی وثوری. وأبوحنیفه وأصحابش گفتند اگرازمال مکاتبت چیزی‌نداده‌باشدروابود واگرداده باشدروانبود. مادرفرزند را در کفّارت‌آزادکردن روا باشد ، وجمله فقهاء خلاف کردند در این. مدبر را در کفارات آزادشاید‌کردن بنزدیك‌ماوشافعی ، وأبوحنیفه گفت‌نشاید (ذٰلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ) این‌آن است که شمارابآن وعظ می کنند وخدای‌تعالی‌بآنچه شما میکنید داناست . وطی‌باتفاق حرام است أمّاجز وطی ازتقبیل ولمس حرام نباشد درقول بیشتر أهل علم واین‌قول‌حسن‌وسفیان است ، وقول درست ازمذهب‌شافعی ، و قولی دیگرشافعی را آن است که عام است در لمس و تقبیل و انواع تلذّذ .

(فَمَنْ لَمْ یَجِدْ) گفت هر کس نیابد یعنی برده ندارد که‌آزاد کند یا بهایش ندارد یااگر دارد و محتاج باشد باو برای خدمت یابه بهایش محتاج باشد برای نفقه یا سرائی دارد برای مسکن وجز آن ندارد اورا انتقال باید کردن ازبرده بروزه . این‌مذهب ماست ومذهب شافعی ، وأبوحنیفه گفت اگرچه محتاج باشد ببرده عتق‌کند وعدول نشاید کردن‌ازعتق‌بروزه (فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ) براوباشد که دوماه پیوسته‌روزه دارد ، وتتابع بنزدیك ما آن باشد که‌ماه أوّل روزه‌دارد و از ماه‌دوم چیزی بدارد اگر همه‌یك روز بود . اگردر ماه اول‌یا پیش از آنکه‌از دوم چیزی روزه‌دارد باز گشاید بنگرند تابعذری‌باشد یابی‌عذری ، اگر بعذری باشد از بیماری وجز آن بنا کند درهمه حال ، اگردر ماه اول‌باشد و اگردر ماه دوم ، و اگر بی‌عذری باشد اگردرماه اول‌باشد یاپیش از آن که از دوم چیزی داشته باشد تتابع منقطع شود وباسر باید گرفتن و این مذهب ما است وقول سعید جبیر است وحسن وعطا وعمروبن دینار و شعبی . واین قولی است از دوقول شافعی ،وقول دیگرشافعی را آن است که تتابع واجب است بهمه حال . اگر بعذری افطار کند واگر بی‌عذری تتابع منقطع شود واعاده واجب شود واین

(۱) یعنی کنیز .

قول جدید او است و قول نخعی .

اگر در ماه اول سفر کند تتابع منقطع شود واگر در ماه دوم بود و چیزی داشته بود منقطع نبود . و شافعی را در این دو قول است چنانکه در مرض گفت ، اگر بمرض منقطع شود بسفر اولی‌تر ، و بر آن قول که او گفت بمرض منقطع نشود، در سفردو قول گفت یکی چنانکه ما گفتیم ودیگر آنکه منقطع شود . أمّا زن آبستن و شیردهنده حکم ایشان‌حکم بیمار است بلاخلاف، چون‌افطار کنند خوفاً علی ولدیهما بهیچ‌حال‌تتابع منقطع‌نشود .وأصحاب شافعی را دراو دوقول است . قولی چون قول ما ، و قولی دیگر آنکه منقطع شود . اگرطعام یا شراب درحلق روزه‌دار کنندبا کراه تتابع منقطع نشود و شافعی را دراو دو قول است :اگر مرد رابرده نبود وبها ندارد، بروزه‌مشغول شود ، در میانه دست‌فراخ شود وقادربربرده ،واجب نیست او را که عدول کنند بل‌بروزه برود إلاّ آن که مستحبّ آنست که عتق کند و این مذهب ما است و مذهب مالك وشافعی و اوزاعی و احمد و اسحاق است . و ثوری و أبوحنیفه و اصحابش گفتند عدول کند باعتق و روزه رها کند . نیّت تتابع در باب روزه شرط نیست‌بل نیّت روزه کفایت باشد ، و شافعی را دراو سه قول‌است : یکی چنین که ما گفتیم ، ودوم آنست که محتاج باشد به نیّت تتابع در شب أوّل ، و قول سوّم آنکه هرشب تجدید نیّت تتابع‌باید کردن . مظاهر چون بنده آزاد کند پیش از عود مجزی نباشد ازاو چنانکه سوگند خوار را اگر کفّاره کند پیش از حنث و شافعی گفت روا باشد (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً) اگر نتواند دوماه روزه داشتن فعلیه اطعام ستّین مسکیناً بر اوست که شصت مسکین را طعام بدهد هر مسکینی را دو مدّ طعام دهد و اگر نتواند یك مدّ و مدّی دورطل‌و ربع رطلی باشد بعراقی در جمله کفّارات إلاّ فی کفّارة أذی حلق الرأس که آنجا دو مدّ باید دادن . و این قول عبدالله عمر است وعبدالله عباس و ابوهریره . و أبو حنیفه گفت اگر خرما دهد یا جو صاعی باید دادن و اگر گندم دهد نیم صاع و صاعی چهار مدّ باشد ، و در مویز دو روایت است : یکی صاع و یکی نیم صاع . و مذهب مالك چون مذهب شافعی است إلاّ در کفّارهٔظهار که گفت هر مسکینی را مدّی باید دادن حجازی ، وآن مدّی و ثلث‌مدّی باشد بمدّ رسول صلی الله علیه وآله ، واز آن باید دادن که غالب باشد برقوت عیال او ، و شافعی گفت از آن باید دادن که غالب باشد بر قوت أهل شهر واین بمؤمنان باید دادن بکافران نشاید دادن و شافعی همین گفت ،و أبو حنیفه گفت شاید دادن‌هرچه آنرا طعام خوانید شاید دادن وروایت أصحاب ما آنست که بالاترین او نان و گوشت باشد و میانه نان و زیت و فروتر نان و نمك

شافعی گفت الا دانه‌نشاید ،آرد و پست (۱) ونان نشاید . وأنماطی از أصحاب شافعی گفت آرد شاید و خلاف درفطره همچنین است. این طعام بدرویشان خرد وبزرگ شاید دادن و اگر ایشان حاضر کرده باشند تاطعام بخورند هر دو کودك را بمردی حساب باید کردن . و مالك‌موافقت کرد مارا في عدّ صغیرین بکبیر ، و أبوحنیفه و شافعی گفتند طعام بکودکان نشاید دادن بل دردست ولیّ ایشان باید کردن تا صرف کند در مصالح ایشان . اگر این طعام بکسی دهد که در ظاهر لبوس درویش بود چون بداند توانگر بود روا بود ، أبوحنیفه و محمّد و مالك وشافعی در قدیم همین گفتند و شافعی گفت در جدید روا نباشد . و کفّاره بر هر حال مقدّم باشد بر خلوت بلاخلاف بهرچه خواهد کردن از عتق و روزه و اطعام ، و مالك در اطعام خلاف کرد وگفت شاید تا خلوت مقدّم بود. و براو اخراج قیمت نشاید درکفّاره بل أعیان این چیزها باید . وشافعی هم این گفت ، واهل عراق گفتند روا باشد الا درعتق .چون زن شوهر را گوید توبرمن چون پشت مادری براو هیچ نباشد و این گفتار لغو بود ، و أبو حنیفه و شافعی و محمّد همین گفتند ، ابن أبي لیلی و حسن بصری گفتند براو ظهار باشد ، و أبو یوسف گفت براو کفّاره سوگند باشد . و روایت کردند که مردی این‌مسئله پرسید از ابن أبي لیلی گفت‌بر اوکفّاره ظهار باشد از محمّد پرسیدند گفت براوهیچ نباشد. از أبو یوسف پرسیدند وی گفت که ایشـان فتوی چه‌گفتند ؟ گفت سبحان الله دو پیراز پیران مسلمانان غلط کردند در این‌مسئله براو کفّاره سوگند باشد. اگر مرد درویش باشد و زن برای او کفّارت کند روا باشد . و شافعی همینگفت ، و أبوحنیفه گفت روا نباشد . بدانکه کفّارات بر چهار وجه است : مخیّر است و مرتّب و مخیّر و مرتّب است بیك جای و مجموع ، فأمّا آنچه مرتّب است کفّاره ظهار است که أوّل عتق باید کردن اگر از عتق عاجز باشد روزه دارد واگرروزه بر اودشوار آید طعام دهد. و کفّارهٔ قتل خطاء أوّل عتق باید آنگه روزه آنگه طعام مانند کفّاره ظهار و کفّاره نقض نذر و عهد مخیّر باشدمیان هرسه . و در کفّارهٔ روزه ماه رمضان خلاف کردند أصحاب ما بعضی گفتند مخیّراست بعضی گفتند مرتّب است وآنچه مخیّر و مرتّب است کفّاره سوگند است که او مخیّر باشد میان عتق و إطعام و کسوة . اگر ازاین هرسه باز ماندآنگه سه روزروزه دارد . و آنچه مجموع است جمع هر سه واجب باشد کفّارهٔ قتل عمد است که هم عتق و إطعام وهم‌روزه بیکبار باید کردن بعد رضاء أولیاء المقتول إمّا بالعفو أوبالدّیة اعتبار ترتیب در کفّارهٔ مرتّب در حال أداست دون حال و جوب هر که در حال أداء برعتق

(۱) پست خوراکی‌است از آرد حبوب میسازند و امروز مردم قاووت میگویند .

قادر باشد روزه ازاو مجزی نباشد و اگر چه در حال وجوب قادر نبوده باشد بر عتق ،وشافعی را در او سه قول است : یکی مانند آنکه ما گفتیم و این قول صحیح‌تر است بنزدیك أصحاب وقول دیگر آنکه اعتبار بحال وجوب است و این مذهب أبوحنیفه است ، و قول دیگر آنکه اعتبار بأغلظ الحالین باشد از وقت وجوب تا وقت أداء، ومسائل در این باب بسیار است و این قدر کفایت است اینجا (ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ) این برای آنست تا شما ایمان آرید بخدای و پیغمبر . معنی آنکه تا این‌أحکام شرعی لطف باشد شما راچون بشنوید درایمان بخدای و رسول یا لطف باشد مؤمنان را درثبات‌ایمان‌بخدای ورسولش (وَتِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ) و این حدهای‌خدا است تا مردم از آن تعدّی نکنند وآنانکه باین حدود و أحکام‌کافر باشند ایشان راعذابی باشد مؤلم دردناك .

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ) گفت آنانکه با خدای تعالی محادّة وممانعت ومخالفت و معادات کنند و ایشان‌کافران باشند (كُبِتُوا) ایشان‌را بروی درآرند بخزی و هلاك‌چنانکه کردند با آنان که از پیش ایشان بودند ازکافران بانواع هلاك وعذاب (وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) و مابرایشان آیات روشن ودلالات‌واضحه فرستادیم (وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ) و کافران را عذابی باشد خوار کننده که ایشان را ذلیل ومهین‌بکند .

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً) گفت یاد کن ای محمّد(صلی الله علیه وآله) آن‌روز که خدایتعالی‌ایشان را همه زنده گرداند و خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند و این بر سبیل تهدید ووعید است ، ومراد خبر دادن است یعنی با روی ایشـان آرند آنچه کرده باشند برای تشویر و تخجیل . و گفتند این خود عبارت است از عذاب و عقوبت چنانکه یکی از ما گوید من با تو بگویم وباتو نمایم و تورا آگاه کنم از آنچه کرده‌ای و مراد از این همه تهدید و وعید باشد بعذاب نه‌گفتار و نه‌خبر. آنکه برسبیل زجر ووعظ و تذکیر گفت (أَحْصَاهُ اللّٰهُ وَنَسُوهُ) آن اعمال و معاصی که ایشان کرده‌اند فراموش کردند ، و خدای تعالی فراموش نکرده است بل بشمرده است آن را ونگاهداشته و بفرموده نوشتن تا بایشان تقریر کند و ایشانرا بر وفق آن عقوبت کند (وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) وخدای تعالی‌برهمه‌چیز گواهست.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) گفت نمی بینی یعنی نمیدانی ای محمّد(صلی الله علیه وآله) که خدای تعالی میداندآنچه در آسمـانها و زمین است و براو هیچ پوشیده نماند (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ) نباشد هیچ رازسه کس . جمله قرّاء « یکون» خواندند بیاء برای آنکه حائلی هست میان فعل و فاعل از «من» و «من» زیادت است اینجا .

و أبوجعفر بتاء خواند براى تأنيث نجوى و گفت «من» زياده است اگرچه در لفظ حائل‌است در معنى حائل نيست و قوله « ثلثة » أي ثلاثة نفر . فرّاء گفت جرّ ثلاثة رواست كه باضافة نجوى باشد با او و رواست كه صفت نجوى باشد و التقدير «من نجوى ثلثة» يعنى از سه راز ، و برقول أوّل از راز سه كس ، و معنى آيت آنكه نباشد ازراز سه كس (إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ) الاّ او چهارم ايشان است ازروى علم . يعنى براوپوشيده نباشد و او در علم بمنزلهٔ آنكس باشد كه باايشان بوده باشد (وَلا خَمْسَةٍ) ونه نيزپنج كسى باهم‌سرّ گويند والاّ او ششم ايشان‌است (وَلا أَدْنى مِنْ ذٰلِكَ وَلا أَكْثَرَ) و نه كم از آن ونه‌بيش ازآن و الا اوباايشان شنود و واحوال ايشان داند . عامّهٔ قرّاء خواندند ولاأكثر بفتح راء درمحل جرّ براى آنكه لاينصرف است و أبواب لاينصرف در حال جرّ مفتوح بود ، تقول : ليس عندى من دينار ولادرهم ولا أقلّ منه ولاأكثر، و يعقوب خواند « ولاأكثر » برفع حملاً على أنّه لم يعتدّ بمن الزائد ، و گفت جارو مجرور درمحلّ رفع است چنانكه ما جاءني من أحد ، والمعنى أحد ، و اين معنى بر قول آن كسى‌روا باشد كه « نجوى ثلثة» صفة وموصوف گويد.فأمّا برقول آنكس كه‌مضاف و مضاف إليه گويد بهيچ وجه جرّ نشايد براى آنكه عطف أكثربر «ثلثة» باشد و«ثلثة»مجرور بود باضافه على كلّ‌حال. فأمّا آنكه صفت وموصوف گويد «ثلثة» بظاهرمجرور است و‌بمعنى مرفوع . وزهرى درشاذ أكبرخواند به‌باء (إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا)والاّ خداى‌جلّ جلاله با ايشان است هر كجا باشند (ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ) آنكه ايشان را خبردهد بآنچه كرده باشند روز قيامت وخداى بهمه‌چيز عالم است .

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوىٰ) گفت‌نبينى آنان راكه‌ايشان را نهى كردند ازراز گفتن (ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ) آنكه ايشان با سر آن ميشوند كه ايشانرا ازآن نهى كردند. عبدالله عباس گفت آيه درجهودان ومنافقان‌آمد كه ايشان با يكديگر راز گفتندى ازمؤمنان پوشيده و مؤمنان را بچشم‌نگاه داشتند ، چون مؤمنان ايشان را ديدندى كه ازايشان پوشيده راز ميگويند دل مشغول شدندى گفتند همانا ازخويشان و برادران ما كه بغزارفته‌اند خبرى يافته‌اند ازكشتن يا ازمرگ يا مصيبتى يا نكبتى كه از ما پوشيده ميدارند. دل تنگ شدندى چون خويشان ايشان در آمدندى‌بسلامت، ايشان فارغ دل شدندى و تا آمدن ايشان دل مشغول شدندى گفتندى همانا اين جهت پريشانى ما ميگويند ، پس اين شكايت با رسول كردند رسول ﷺ ايشان را نهى كرد ازآن راز گفتن ، باز نا ايستادند ومنهى نشدند خداى تعالى اين آيه فرستاد . مقاتلان گفتند آيت در جهودانى‌آمد كه ميان ايشان و رسول ﷺ

مصالحتی بود ایشان بر راهها بنشستندی‌چون مؤمنان برایشان گذر کردندی ایشان بایکدیگر درراز گفتن شدندی تا ایهام افکنند در مؤمنان ووهن افکنند درایشان تا ایشان پنداشتندی که ایشان کیدی خواهند کردن تا مسلمانان اندیشه‌ناك شدندی رسول ﷺ حدیث بشنید کسی فرستاد و ایشانرا بخواند ونهی کرد از این و منتهی نشدند و بازنه ایستادند. خدایتعالی این آیه فرستاد . ابن‌زید گفت سبب آن بود که رسول ﷺ رخصت داده بود هر کسی را که بااو راز گوید از کرم خلق و عادت حمیدهٔاو، جهودان بیامدندی و ایشانرا با رسول کاری بودوحاجتی آن براز گفتندی و مسلمانان ضعیف بودندی و همه‌جهان دشمن آن گروه اندك بودندمسلمانان پنداشتندی که‌کاری افتاده است یا دشمنی پدید آمده یاکارزاری می‌باید کردن یا واقعه‌ایست که‌آنرا خطری هست که برملا نمیباید گفت دل مشغول شدندی خدایتعالی ایشانرا نهی کرد منتهی نشدندی این آیه‌آمد درشأن‌و قصّهٔ ایشان(وَ یَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالعُدْوانِ وَ مَعْصِیَتِ الرَّسُولِ) گفت‌باسر آنچه نهی کرده‌اند ایشان رااز آن،می‌شوند ، ومناجات میکنندبایکدیگر بآنچه در آن بزه است و ظلم وعدوان و تعدّی است از فرمان خدای تعالی وآزار ومخالفت فرمان رسول ﷺ (وَ إِذا جآؤُكَ حَیَّوْكَ بِما لَمْ یُحَیِّكَ بِهِ اللهُ) چون بتو آیند تو را تحیّتی کنند که خدای تعالی‌ترا آن تحیّت نکرده است و آن آن بود که جهودان درنزدیك رسول ﷺ آمدندی و گفتندالسام علیك ، و سام‌بنزدیك ایشان مرگ بود .رسول ﷺ گفتی و علیکم و ندانستی که غرض ایشان چیست (۱) یك روز آمدند ورسول را این خطاب کردند عائشه بشنید بشناخت که ایشان چه میگویند گفت و علیکم السام و الذّام والداء واللّعنة بر شما باد مرگ و عیب و درد و لعنت .رسول ﷺ گفت خاموش باش ای عائشه که خدای تعالی رفق دوست دارد در کارها و فحش دوست ندارد عائشه گفت نمی‌شنوی یا رسول الله که ایشان چه می گویند ؟ ! میگویند السام رسول ﷺ گفت نمی‌شنوی که‌من ایشان را چه جواب میدهم میگویم وعلیکم. آنچه شما می گوئید برشما باد . خدای تعالی این آیه فرستاد و این حال باز گفت پس رسول ﷺ گفت چون کسی از اهل کتاب برشما سلام کند در جواب گوئید وعلیکم این مقدار یعنی‌آنچه شما می گوئید برشما باد (وَ یَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلا یُعَذِّبُنَا اللهُ بِما نَقُولُ) آنکه درخویشتن گفتندی اگر محمد پیغمبر بودی خدای مارا عذاب

(۱) بسیار بعید مینماید که پیغمبر (ص) متفطن چیزی نشود که عایشه متفطن باشد با آنکه زنی خرد سال ونا آزموده وپیغمبر مؤید بوحی وعصمت وخرده بین بود در هرچیز و این عبارت را البته دوستان عایشه جعل کردند .

کردی باینکه ما میگوئیم درحق او. خدای تعالی رسول را ازسرّ ایشان خبرد داد که ایشان می گویند چرا خدای تعالی مارا هلاك نمی کند بآنچه ما میگوئیم . آنگه خدای تعالی گفت بجواب این (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ) بس است ایشان‌را دوزخ (يَصْلَوْنَها) که ملازم باشندبآن و مؤبّد بمانند درآنجا وبد جائی است ایشان را دوزخ ، عذاب ایشان این بس است ، و حمزه ویحیی وأعمش خواندند ینتجون‌علی وزن یفتعلون‌من الانتجاء وباقی‌قرّاء خواندند«یتناجون» من التناجی، واین قراءت بهتر است لقوله تعالی « إذا تناجیتم فلاتتناجوا » و نگفت : انتجیتم فلاتنتجوا. آنگه گفت :

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ) گفت ای مؤمنان چون بایکدیگر راز گوئید رازی مگوئید که در او بزه باشد یاظلمی ویامعصیتی ازان رسول ﷺ. ورویس روایت کرد از یعقوب که اوخواند فلاتنتجوامن الانتجاء علی وزن افتعال (وَتَناجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوى) وبایکدیگر مناجات ورازگفتن ببرّ وتقوی ونیکوکاری وپرهیزکاری کنید (وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) وبترسید از خدای که حشر شما بااو خواهد بودن ، حق تعالی در این آیه مؤمنان را نهی کرد از آنکه منافقان، وجهودان کردند .

(إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ) گفت آن‌راز گفتن براین وجه ازدیو باشد وازابلیس یعنی به وسواس واغراء و إغواء اوباشد تامؤمنان را بدان دل‌تنگ کند . آنگه گفت (وَلَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ) وآن ایشانرا هیچ زیان ندارد مگر بعلم و تمکین خدای تعالی،واذن بمعنی‌علم‌بسیار آمده‌است‌چنانکه بیان کردیم(وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) وبرخدای توکّل کنند مؤمنان و گروندگان . عبدالله مسعود روایت کرد که‌رسول ﷺ نهی کرد از راز گفتن آنان را که سه‌کس باشند یعنی سه کس جائی حاضر باشند و دو کس با یکدیگر رازگویند چه‌آن سوم دل‌تنگ شود وداند که آن ازاو پوشیده است وچون‌چهار کس باشند یابیشتر آنگه دو کس راز گویند هریك ازباقیان‌روا دارند که از آن‌دیگر پوشیده‌است . ودر خبر آمد ازحضرت امام جعفرصادق صلوات‌الله وسلامه علیه که‌او گفت هر کس که‌خوابی بیند هائل واز آن‌خواب ترسد باید تاچون بیدار شوداین آیه بخواند «انّماالنجوی‌من‌الشیطان لیحزن‌الّذین آمنوا۔الایه» وبگوید«اللّهمّ قنی‌شرّ ماا‌ُریت فی‌منامی» وآن خواب با کس‌نگوید خدایتعالی مضرّت آن بگرداند إن‌شاءالله .

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ - الآية) حق‌تعالی در

این آیت گفت ای‌مؤمنان‌چون گویند شمارا که جای‌فراخ کنید در مجالس‌جای فراخ کنیدتا خداجای برشما فراخ کند. قتاده گفت سبب نزول آیه‌آن بود که صحابه مناقشه کردندی در مجلس رسول ﷺ بجای، چون کسی از دردرآمدی خواستی‌تانزدیکتر بنشیند برسول ﷺ رها نکردندی و گفتندی ما با اینجای سبق برديم و بکس‌ندهیم. خدايتعالی گفت مسلمانانرا جای باز کنید که‌در آیند. مقاتلان گفتند یکروز از روزهای آدینه رسول ﷺ خطبه میکرد وجایگاه تنگ بود درصفّه، جماعتی ازأهل‌بدر آمدندو جای نبودبه‌رسول ﷺ سلام کردند رسول جواب داد ایشان‌را ایشان برپای می‌ایستادند تا مردمان ایشان را جای دهند نکردند و رسول ﷺ اهل بدر را نیکو حرمت داشتی، قومی‌را آواز داد بعدد آنان که بر پای بودند یافلان ویافلان برخیزید تاایشان بنشینند، ایشان برخاستند و کراهت آمد ایشان را از آن، منافقان طعنه زدند که‌شما میگوئید که صاحب‌ما عادل‌است واینکه کرد نه‌عدل است که‌جماعتی سبق برده وجای گرفته ایشانرا برخیزاندتا کسانی را بنشاند که ایشان بیوقت آمدند وسابق نبودند لاحق بودند: خدایتعالی این آیه‌بفرستاد بتسلّی‌هردو قوم«یاأیّها الّذين آمنوا إذا قيل لكم تَفَسَّحوا في‌المجالس‌فافسحوا يفسح‌الله‌لكم-الاية» کلبی گفت آیه در ثابت‌بن‌قیس‌بن‌شمّاس آمد وقصّهٔ او درسورة الحجرات برفت. خدايتعالی درحق او این آیات فرستاد ودرحق آنکه‌او را جای باز نکرد این آیه فرستاد گفت ای‌مؤمنان چون گویند شما را فراخ بکنید جای در مجلس «فافسحوا يفسح‌الله لكم» تاخدايتعالی شمارا جای کند، والفسحة السعة ومكان‌فسيح ای واسع. عاصم‌خواند وحسن وسلمی وجحدری «في‌المجالس» على الجمع، وقتاده‌خواندتفاسحوا از بناء تفاعل. وأبوهريره روايت کرد که‌رسول ﷺ گفت نباید تا کسی‌را ازجای‌خودبرخیزاند بل‌باید گوید مراجای باز کنید. أبوالعاليه وقرظی گفتند مراد مجالس حرب استومقاعدقتال. مردبیامدی و گفتی مرادرصف جای کنید نکردندی برای آنکه‌در کارزارحریص‌بودندی‌خدای تعالی آیه‌فرستاد و گفت بعضی بعضی‌را جای کنید. حسن گفت‌چون رسول ﷺ قتال کردی ومسلمانان صف‌ها بر کشیدندی درصف أول‌مشاحّه کردندی چون کسی آمدی که مرا جای کنید نکردندی از آنکه خواستندی که‌تا ایشان بدشمن‌نزدیك ترباشند تاشهادت‌یابندخدایتعالی این‌آیه فرستاد گفت که‌جای باز کنید یکدیگررادر صف قتال تاخدایتعالی جای برشما فراخ کند (وَإذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا) عاصم واهل مدینه خواندند بضم شین‌هر دولفظ وهما لغتان يقال نشز يَنْشُزُ ويَنْشِزُ وچون گویند شمارا برخیزید وبجنبیدو بر بالاشوید همچنین کنید. بیشتر مفسّران گفتند معنی آنست که‌چون شمارا گویندبجهاد آئیدوبنماز آئیدوبذ کر

خدای وعمل خیر سعی کنید بشتابید وفرمان برید . ضحّاك وعکرمه گفتندمعنی آنست که‌چون منادی ندا کند برای‌نماز بنماز بشتابید واین‌برای آن گفت که گروهی درنماز کسلانی کردندی ابن‌زید گفت این‌مخصوص است بخانه‌رسول ﷺ وسبب آن‌بود که‌بیامدند درخانه‌رسول ﷺ مقام کردندی ورسول ﷺ را رنج بودی از آن خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت از خانه رسول ﷺ زود باز گردید مثله قوله «یاأیّها الّذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النّبی» ـ الایة » (یَرْفَعِ اللهُ الّذینَ آمَنُوا مِنْکُم) تاخدای تعالی رفیع گرداند شمارا وآنان راکه‌ایشان راعلم داده‌اند بدرجاتی ومنازلی مؤمنان را بایمان وعالمان رابعلم خدایتعالی در این آیه بیان کرد که‌مؤمنان راشرط آن است که‌جای یکدیگررا باز کنند ورسول ﷺ مصیب‌بوددرآنکه قومی رابرانگیخت وقومی را بنشاند چه اینان بایمان سابق ترند وبعلم بیشترندو درجهٔ اینان رفیعتر است ازدرجهٔ آنان که‌زودتر رسیده‌اند بمسجد . چه اعتباردرزیر وبالانشستن درمجالس باستحقاق رفعت منزلت باشدودرجه ، وآن بایمان و علم باشد (وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ) وخدای تعالی بآنچه شما می کنید دانا است . حسن‌بصری گفت عبدالله مسعود این آیه‌بخواند و گفت ای قوم این آیه بخوانید ومعنی اوبدانید تارغبت شما درعلم زیاده شود که خدایتعالی دراین آیت میگوید من‌مؤمن عالم را رفیع گردانم برآنکسی که از اوفروتر باشدبعلم‌بچندین درجه‌های بسیار [بنا براین عبداللههباری (۱)] روایت کرد ازرسول ﷺ که او گفت خدای تعالی عالم راتفضیل داد برشهیدبدرجه‌ای، وشهید را تفضیل داد بر عابد بدرجه‌ای ، و تفضیل داد قرآن را بسائر کلام‌ها بچندان‌که فضل خداست بر خلقان ، و فضل عالم برسائر خلقان چندان است که فضل‌من بریکی از کمترین خلقان : ورسول ﷺ گفت‌هر کس را که‌فرمان خدای باورسد واودر طلب علم باشد فردای قیامت میان اوو میان پیغمبران‌یکدرجه‌بیشتر نباشد (یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقَةً) عبدالله‌عباس گفت سبب نزول این آیه آن‌بود که‌مردمان بررسول‌بسیار می‌آمدند وسؤال‌بسیار میکردند وحدیث بسیار میکردند رسول ﷺ از آن رنجور بود خدایتعالی این آیه فرستاد وایشان‌را ادب آموخت . مقاتل‌حیّان گفت آیه‌در توانگران‌آمد که بیامدندی ومقام رادراز کردندی و درویشان رامنع کردندی رسول ﷺ را از آن کراهت بود و شرم داشت گفتن ایشان‌را ، خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را بر گردانید از رسول ﷺ باین آیه گفت ای‌مؤمنان چون خواهید که با رسول من مناجات کنیدوسرّ گوئید وحدیث کنید ومسئله‌پرسید

---

(۱)مصحف جابر بن عبدالله انصاری است .

پیش از آن‌صدقه بدهید مردم همه باز ایستادند . أمّا توانگران‌بخل کردند. درویشان‌چیزی نداشتند . رسول ﷺ یك روز بر آسود . مجاهد گفت صحابه را نهی کردند از مناجات با رسول ﷺ إلاّ بتقدیم‌صدقه و کسی مناجات نکرد بارسول ﷺ إلاّ حضرت‌أمیرالمؤمنین‌علي صلوات‌الله وسلامه‌علیه که دیناری بصدقه داد ومناجات کرد . آنگه آیه رخصت فرود آمد ، و این حدیث از طریق مخالفان و موافقان روایت کردند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه گفت آیتی است از کتاب خدای تعالی که‌فرود آمد ومنسوخ شد (۱) و کس براو عمل‌نکرد ونکند جزمن تابروز قیامت وهی قوله«یاأیّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم‌الرسول-الایه» علی بن علقمةالانباری روایت کرد ازحضرت أمیر المؤمنین صلوات الله وسلامه‌علیه که او گفت چون این آیه فرود آمد رسول ﷺ آیت‌برخواند برفتند رسول را ﷺ رها کردند وآن زحمت بخلوت بدل شد رسول ﷺ کس فرستاد و مرا بخواند گفت چیست با تو ؟ گفتم دیناری آنگه برفتم درحال وبآن یك دینار ده‌درم گرفتم وهر بار یك‌درم می‌دادم بصدقه وپیش رسول ﷺ میرفتم و مسائل میپرسیدم وبراسرار علوم واقف می‌شدم تاده درم را بده بار دادم وهربارپیش رسول ﷺ میرفتم آنچه می‌خواستم می‌پرسیدم . آنگه این آیت آمد که«ءأشفقتم أن تقدموا بین‌یدی نجویکم صدقات » وآن آیت را منسوخ کرد خدایتعالی بسبب من تخفیف کرد از این امّت واین آیت فرود آمد و کس‌بر آن عمل‌نکرد إلاّ من . وعبدالله عمر گفت‌از پدرم شنیدم که گفت‌حضرت أمیرالمؤمنین علي‌ّ بن أبیطالب‌صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌راسه‌چیزبود که کس را نبود واگریکی ازآن مرا بودی دوستر داشتمی ازشتران‌سرخ‌موی: یکی‌تزویج فاطمه علیها السّلام که رسول ﷺ همه صحابه را منع کرد آنگه بدو داد او را . دیگر رایت روز خیبر آنگه که گفت «لأعطینهارجلاً یحب‌الله ورسوله ویحبه‌الله ورسوله کرّارغیر فرّار» أصحاب رسول متطاول شدند آن‌را وطمع کردند دراوبکس نداد وبدو داد . دیگرآیه نجوی که‌فرود آمد ومنسوخ شد و کس بدو کار نکرد جز او . و عبدالله هارون الخراسانی گفت از حضرت امام الجنّ والانس علي‌بن موسی الرضا علیه‌التّحیّة والثناء پرسیدم که چرا صدقه برشما حرام کردند گفت ازکاری عظیم سؤال کردی . بدانکه چون ما خویشتن را بدادن‌پاکیزه کرده‌ایم خدای نخواست که بگرفتن‌ما را مدنّس کند(۲) . آنگه گفت دانی در قرآن کجا است این

(۱) بیشتر آیات‌که دعوی نسخ‌آن میکنند ثابت نیست اما این‌آیه مسلماً منسوخ است .

(۲) اگر گوئی خداوندتعالی چرا ازآلوده‌کردن دیگر مردم ابا نکرد واگر صدقه‌گرفتن‌کسی را آلوده‌کند نباید خدا راضی بآلوده شدن‌کسی باشد و نیز چه فرق است میان خمس و زکوة ؟ *

گفتم «ویطعمون الطعام» گفت نه این‌است. آن این است که خدایتعالی گفت «یاأیّهاالّذین آمنوا إذاناجیتم الرسول_الایه» گفت یك‌روز بیش نبود بردیگر روز آیهٔ رخصت آمد. آنگه گفت (ذٰلِكَ خَیْرٌ لَكُمْ وأَطْهَرُ) شمارا این بهتر باشدوپاکیزه‌تر. تقدیم‌صدقه کردن‌در پیش مناجات بفرمان خدایتعالی چون مصلحتی بآن تعلّق دارد آنگه عذر خواست برای آنان که ندادند تابدانند که خدایتعالی تکلیف مالایطاق نکند گفت (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا) اگر نیابید و ندارید (فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) خدایتعالی آمرزنده وبخشاینده است معذور داردشمارا. آنگه این آیت ناسخ فرو فرستاد درعقب آن‌آیت گفت:

(ءَأَشْفَقْتُمْ) وترسیدید از آنکه‌پیش ازمناجات بارسول‌شمارا صدقه بایددادن (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا) چون نکردید (وَتَابَ اللهُ عَلَیْكُمْ) و خدای تعالی توبهٔ شما پذیرفت (فَأَقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّكوٰةَ) نماز بپای دارید و زکاة بدهید و طاعت خدای دارید و طاعت رسول ﷺ (وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای دانا است بآنچه شما می کنید.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ) آیت درشأن منافقان آمد که تولاّ کردند بجهودان وبا ایشان دوستی کردندی، و أسرار مؤمنان با ایشان تقریر کردندی حق تعالی گفت نمی بینی ای محمّد آنان را که تولاّ کردند بگروهی که خدای برایشان خشم گرفته است وآن جهودانند. آنگه گفت (مَاهُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ) و ایشان نه از شما هستند که مسلمانانید و نه‌از ایشانند که جهودانند و مثله قوله «مذبذبین بین ذلك لا إلی هؤلاء و لاإلی هؤلاء» (وَیَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ) وسوگند بدروغ می‌خورند و میدانند که آن دروغ است، سدّی و مقاتل گفتند آیة در عبدالله بن نبتل آمد و اومنافق بود بارسول صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم بنشستی و آنگه حدیث‌های‌اونقل کردی باجهودان. یك روز رسول ﷺ در بعضی حجره‌های خود بودوجماعتی صحابه حاضر بودند گفت همین‌ساعت‌مردی ازدردرآید که دلش دل‌جبّاران است و بچشمهای‌شیطان نگرد درحال عبدالله بن‌نبتل ازدردرآمدواومردی بود ازرق چشم رسول ﷺ اورا گفت برای چه مرا دشنام میدهی تو و أصحاب تو؟ او سوگند

* درجواب گوئیم: اگر رسول(ص)خود وفرزندان خودرا ازصدقه میداد بیخردان اورا متهم‌میداشتند که زکاة را برای نفع‌خود واولادوخاندان‌خودتشریع کرده‌است واین‌آلودگی‌به تهمت‌در بارهٔ بیگانگان نیست چون‌آنها برای خودتشریع‌نکردند. اماخمس‌بغلبه گرفته‌میشود وغالباً از غنائم‌است که بجنگ بدست‌آمده و دهنده را بر کسی منت نیست.

بخورد بخدا که نگفتم واصحابش بیامدندوسو گند بخوردند بدروغ که‌نگفته‌ایم ومیدانستند که بدروغ سو گند می‌خوردند . آنکه گفت :

(أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً شَدیداً) بیجارده خدای تعالی برای ایشان عذابی سخت (إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) که‌ایشان بدمی کنند آنچه میکنند(اِتَّخَذُوا أَیمانَهُمْ جُنَّةً) گفت سو گندان خود را سپرخود کرده‌اند تا بدان ازخویشتن دفع بلاها و مکاره می کنند واز اسباب واموال خود ،وخویشتن درحمایت سو گند دروغ کرده‌اند (فَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللهِ) و اعراض کرده‌اند و بر گردیده‌اند ازراه خدای تعالی (فَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ) ایشان را عذابی باشد خوار کننده ، وارحق عقاب این است که مقرون باشد باستخفاف واهانت .

(لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ) گفت غنا نکند از ایشان مال های ایشان و فرزندان ایشان از خدای تعالی هیچ چیز یعنی هیچ چیز سود ندارد ایشان را وبفریاد ایشان نرسد (أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ) ایشان أهل دوزخ باشند ودردوزخ مخلّد باشند.

(یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمیعاً) گفت یاد کن ای محمّد آن روزی که ایشان را خدای تعالی زنده کند و برانگیزد برای اوهمچنان سو گند خورند که برای شما سو گند خوردند که ما کافر نبودیم وبرحق بودیم ، و این سو گندی باشد که ازظنّ واعتقاد خود خورند که ایشان برچیزی‌اند ، واین پندار و گمان در دنیا باشد برای آنکه درآخرت محال است که این ظن برند برای آنکه معارف آنجا ضروری باشد پس معلوم شد که ایشان از ظن و اعتقاد خود خبر دهند وبر آن‌سو گندخورند (أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الکاذِبُونَ) ایشان‌دروغ زنند درآنچه‌می گویند و بر آن سو گند که می‌خورند ، برای آنکه براعتقاد جهل کرده‌اند و گمانی که بدلیل‌درست شده که مظنون برخلاف آن است ، و گفتند معنی آن است که ایشان دروغ گفتند در آن‌خبر که گفتند رسول را : ما تورا دشنام ندادیم وبر آن سو گند خوردند . و بعضی دیگر این ظن‌را تفسیر بخیبت کردند من قولهم کذب ظنّه اذا خاب . أمّا رمّانی و حسن بصری گفتند درقیامت مواقف مختلف باشد در بعضی مواقف ایشان را تمکین کنند از فعل قبایح و در بعضی نکنند ، و گفتند دروغ ایشان چون دروغ کودك باشد که ازسردهشت و تحیّر سخنی دروغ گوید و مذهب درست آن است که ایشان ملجأ باشند بآنکه دروغ نگویند و هیچ فعل قبیح نکنند . بعضی دیگر گفتند معنی «ألا إنّهم هم الکاذبون » آن است که در دنیا گفتند ما مؤمنیم ودروغ گفتند منافق بودند . عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ شنیدم که چون روزقیامت باشد منادی

ندا کند :أین‌خصماءالله ،خصمان خدای کجایند ؟ قدریان برپای‌خیزندبارویهای سیاه‌وچشمهای ازرق لب‌ها و دهن‌های ایشان کج شده آب از دهن‌های ایشان میرود گویند والله که ما بدون تو معبودی نگرفتیم وخدائی نپرستیدیم بدون تو ازآفتابی و ماهی‌و صنمی ووثنی . آنگه‌عبدالله عباس گفت راست گویند ولیکن شرك با ایشان ازراهی آمد که ایشان ندانستند ،آنگه بخواند « و یحسبون أنّهم‌علی شيء ألا إنّهم هم‌الکاذبون » آنگه گفت‌هم والله القدريّة بخدای که‌ایشان قدريّة باشند (١) سه‌بار باز گفت .

(إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ)ابلیس‌برایشان‌مستولی شد (فَأَنْسيٰهُمْ ذِكْرَ اللهِ) ذکر خدای را از یاد ایشان ببرد (اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ) ایشان لشکر ابلیس اند و لشکر او خاسران باشندوزیان کاران .

(إِنَّ الَّذِينَ يُحادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ)گفت آنانکه با خدای تعالی معانده و مخادعه کنند (أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ) ایشان در میان ذلیل‌ترین وخوارترین مردمان باشند .

(كَتَبَ‌اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) گفت خدای‌تعالی بنوشته است در لوح محفوظ و قضا کرده که غالب شوم ورسولان من . سبب نزول‌آیه‌آن بود که گفتند اگرخیبر وپیرامن او مارا گشاده شود و مکّه ، امیدواریم که روم و پارس وحجازمارا گشاده شود . عبدالله اُبيّ سلول گفت می‌پندارید که روم و پارس چون این دهها است که پیرامون شما است تا بآسانی بگشاید ، ایشان از آن قوی‌ترند و منیع‌تر و بعدد بیشتر وبشجاعت سخت‌تر(٢) ، خدای‌تعالی

---

(١) مؤلف درجای دیگر بتفصیل بیان‌کرده است‌که قدریه جبریه‌اند چون همیشه نسبت در بارهٔ کسي صادق است‌که اثبات منسوب‌کند . امامیه آنکه قائل بامامت باشد ، و نحوی آنکه نحو بداند ، وهیچ علت نداردکه قدریه از این جمله مستثنی باشد و کسانیرا قدری گویند که نفی قضا و قدر کنند بلکه قدریه آنهایند که گویند افعال زشت انسان بقضا و قدر الهی است و ما اختیار نداریم . اما این روایت برخلاف آن دلالت دارد ومؤلف رد آن نکرد چون مقصودش فقط نقل قول دیگران بود .

(٢) غلبه نه بعدد است ونه بشجاعت بلکه بعزم و رسوخ و اتحاد در عقیده و مقصود است ، عدد بسیار درصورتی غالب شوندکه در راه یك مقصودْ بکوشند و شجاع در صورتی غالب میشود که اراده داشته باشد ونفع خود درآن بیند و این همه در مسلمان پای بند بدین وراسخ تحقق دارد نه درمنافقان که هرکدام برای غرضی خاص میکوشند ، پس غلبهٔ اهل حق بر اهل باطل قطعی و یقینی است و علل ظاهری نیز مؤید آنست .

و اگر گوئی شاید کفار نیزموقتاً درغرضی‌متحد باشند ونفع خودرا درآن بینند وسخت بکوشند*

این آیه فرستاد ردّ براو (إنّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) بدرستی که خدای تعالی عزیز وقوی است نظیره قوله « ولقد سبقت کامتنا - إلی قوله - وانّ جندنا لهم الغالبون » .

(لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ - الآية) گفت نیابی گروهی را که بخدای و روز قیامت ایمان دارند آنکه دوستی کنند با دشمنان خدای و پیغمبر او (وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ) و اگر همه پدران ایشان باشند یا پسران ایشان یابرادران ایشان با خویشان ایشان . گفتندآیه در شأن حاطب بن أبی بلتعه آمد چون‌او نامه نوشت بمکّه وقصّهٔ او درسورة الامتحان بیاید إن‌شاءالله‌تعالی . سدّي گفت آیه در شأن عبدالله بن عبدالله اُبیّ آمد یك روز بررسول حاضر آمد رسول ﷺ آب باز خورد آن بقیّه که در کوزه بماند عبدالله گفت یا رسول الله دستور باشد تا این شربت ببرم تا پدرم بازخورد باشد که ببرکت این شربتْ دلش از شكّ وشرك پاك شود رسول ﷺ گفت روا باشد . اوبرخاست وآن شربت آب بر گرفت و پیش پدربرد، او گفت‌این چیست ؟ گفت آن نیم خورده رسول است بازخور تاباشد که دلت‌از این شك ونفاق پاك شود . عبدالله اُبیّ گفت چرا بول مادرت نیاوردی او بیامد و رسول را از آن خبرداد و گفت یارسول‌الله دستور باشد تا گردنش را بزنم رسول ﷺ گفت برو ومدارا کن وبساز بااو.ابن جریج گفت که أبوقحافه یك روزرسول‌ﷺ را دشنام داد أبوبکر بگرفت اورا وبردیوار زد ، رسول ﷺ را بگفتند این حال ، رسول ﷺ گفت چنین کردی ؟ گفت آری یارسول الله واگرتیغ داشتمی‌وی‌رابکشتمی گفت برو ودیگر مانند این مکن. حق‌تعالی گفت نیابی ای محمّد(ﷺ) گروهی‌را که با خدای ایمان آرند آنکه با دشمنان خدای‌دوستی کنند واگرچه خویشان ونزدیکان‌ایشان باشند (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإيمانَ)ایشان آنانند که خدای ایمان بر دل ایشان نوشته یعنی باایشان ألطافی کرده است که ایمان بردل ایشان ثابت شده چون نقش برحجر . گفتند معنی آنست که کتب علی قلوبهم الایمان . یعنی فریضه کرد که ایمان‌آرند چنانکه گفت « في جذوع النخل »ای علی جذوع النخل ، وگفتند معنی آنست که حکم لهم بالایمان ایشان را بایمان حکم کرد . و ذکر دل برای‌آن کرد که محل ایمان دل‌است (وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) و قوی کرد ایشان را ببصیرتی ازاو و این‌قول حسن بصری است . ربیع گفت مراد به روح‌قرآن است یعنی ایشان رابقرآن قوّت کردنظیره

*وبرمسلمانان غالب گردند مانندکفار قریش برای انتقام درجنگ احد و بنی امیه وخلفای بنی‌مروان برای کین جوئی از پیغمبر (ص) وخاندان او ؟ گوئیم : این غلبه موقتی بود چون اغراض وعزم کفار زود زائل میشود مگرآنکه مسلمانان درعقیدهٔ خویش سست‌گردند واحکام دین را رها کنند .

قوله « و كذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا » ابن جرير گفت بالطاف و حجّت وبنور وبرهان وگفتند « بروح» ای برحمة ، ایشان را برحمت قوّت کرد ، گفتند بجبرئیل عليه السلام . گفت (وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ) دردنیاباایشاناین‌احسان کرده درقیامت ایشان را ببهشت‌ها میبرد که در زیر درختان‌آن جوی‌ها میرود (خالِدِينَ فِيها) ایشان‌همیشه باشندآن‌جا (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) خدای تعالی راضی شده ازایشان و ایشان ازخدای تعالی (أُولئِكَ حِزْبُ اللهِ) ایشان لشکر خدایند و لشکر خدای همیشه ظفر یافته‌گان باشند . درخبر است که داود عليه السلام درمناجات باخدای تعالی گفت بار خدایالشکر تو وخادمان عرش تو کیستند ؟ گفت یا داود آنها که چشم برهم دارند و دل‌های پاکیزه دارند و دست‌ها با سلامت دارند ، آنانکه چنین باشند گروه ولشکر منند . و خدمت کاران عرش منند .

سورة الحشر

بدانکه این سوره مدنی است ، و عدد آیات او بیست و چهار است ، وچهار صدوچهل وپنج کلمه ،وهزار و نهصد و سیزده حرف است ، و روایت است ازعبدالله عباس که رسول ﷺ گفت که هر که او سورة الحشر بخواند هیچ بهشتی و دوزخی و عرش و کرسی و حجابی و آسمانی و زمینی و هوائی وبادی ومزرعی و درختی وجنبنده‌ای وماهی وآفتابی وفرشته‌ای نبود وإلاّ براوصلوات فرستند . واگر آن‌روزیا آن شب بمیرد شهیدباشد إن‌شاء الله تعالی .

سورة الحشر مدنية وهي اربع وعشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) هُوَ الَّذي

تنزیه‌کند خدارا آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است واوست غالب درست‌کردار اوست‌آنکه

أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ

بیرون نمود آنانرا که کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان مر اول راندنشان گمان نداشتید آنکه

يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَأَتيٰهُمُ اللهُ

بیرون روند وگمان‌داشتید که‌ایشان‌منع‌کنندۀ‌ایشانست حصارهای‌آنها‌ازشکنجه‌وعذاب‌خداپس آمد ایشانرا خدا

مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ

ازآنجائیکه‌گمان‌نمیبردند وافکندخدا دردلهای‌ایشان ترس‌را خراب میکردند خانه‌های‌ایشانرا بدستهای‌خود

وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ (۳) وَ لَوْلا أَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ

و دستهای مؤمنین پس عبرت‌گیرید ای خداوندان بینائی و اگر نه آن بودکه نوشت خدا بر ایشان

الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النّارِ (٤)

رفتن‌را از خانه‌هاشان هرآینه شکنجه‌کند آنها را در دنیا ومرآنها را در آخرت شکنجۀ آتش باشد

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شآقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشآقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ
این جهت آنستکه آنها مخالفت نمودند خدارا ورسول اورا وکسیکه مخالفت کند خدارا پس بدرستیکه خدا سخت
الْعِقابِ (٥) ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قآئِمَةً عَلىٰ أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللهِ
عقوبت است آنچه بریدید ازخرماستان یا واگذاردید آنرا ایستاده بر اصلهای خود پس بفرمان خداست
وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ (٦) وَما أَفآءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ
و تاخوار کند خدا بدکارانرا و آنچه بازگردانیده خدا بر رسولش از آنها پس نتاختند بر او از
خَيْلٍ وَلاٰ رِكابٍ وَلٰكِنَّ اللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشآءُ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ
هیچ اسبی و نه شتری ولیکن خدا مسلط میکند پیغمبران خودرا بر هرکه خواهد و خدا بر هر چیزی
قَدِيرٌ (٧) ما أَفآءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي
تواناست آنچه بازگردانید خدا بر پیغمبرش از اهل دهها پس خدا راست و فرستادهٔ او ومرخداوندان
الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيآءِ مِنْكُمْ وَما
خویشی و بی پدران و بیچارگان و راه گذاران راست تا نباشد متداول میان اغنیاء از شما و آنچه
آتيٰكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهيٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ
داد شمارا رسول(ص) پس بگیرید اورا وآنچه بازمیدارد شمارا ازاو پس بازایستید و بپرهیزید خدارا بدرستیکه
اللهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (٨) لِلْفُقَرآءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ
خدا سخت عقوبت است مردرویشان‌را و مهاجران آنانکه بیرون کرده شدند از خانها شان و مالهایشان
يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ
طلب میکنند افزونی را از جانب خدا وخوشنودی و یاری میدهند خدا را و فرستادهٔ او را آنها ایشانند
الصّادِقُونَ (٩) وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُ الدّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ
راستگویان وآنانکه جای گرفتند درخانهٔ ایمان پیش‌ازمهاجران دوست دارند هرکس که هجرت کرد
إِلَيْهِمْ وَلاٰ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ
بسویشان ونمی‌یابند درسینه‌هایشان آنچه احتیاج‌دارند ازآنچه داده‌شدند واختیار میکنند برنفسهای‌خودشان

وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٠) وَالَّذِينَ

واگرچه‌باشد بآنها احتیاج وهرکه‌نگاهداشته شود ازبخل‌نفس‌خود پس‌آنها ایشان رستگارانند وآنانکه

جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ

آمدند بعد ازمهاجران میگویند پروردگارا بیامرز برای ما ومربرادران مارا آنانکه پیشی‌گرفتند بایمان

وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (١١) أَلَمْ تَرَ

ومگردان دردلهای‌ما کینه مرآنانکه‌گرویدند پروردگارا بدرستیکه تو مهربانی بخشندهٔ آیا ندیدی

إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ

آنانکه نفاق میورزیدند میگفتند مربرادران‌خودشان‌راآنهائیکه‌کافر شدند ازاهل کتاب اگربیرون‌کرده‌شوید

لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ

هرآینه‌بیرون‌آئیم باشما وفرمان نبریم بخلاف‌شما احدیرا هرگزواگرکارزار کرده‌شوید هرآینه‌یاری‌کنیم‌شمارا

وَاللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (١٢) لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ

وخدا گواهی‌میدهد که‌آنهاهرآینه‌دروغگویانند واگر بیرون‌کرده‌شوند بیرون‌نمیروند باایشان و اگر

قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ

کارزارکرده شوند یاری نمیکنند ایشانرا واگر یاری دهند ایشانرا هرآینه برگردانند پشتهای خودرا پس

لا يُنْصَرُونَ (١٣) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللّهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

یاری‌کرده‌نشوند هرآینه‌شما سخت‌تریدازترس درسینه‌هایشان ازخدااین‌بسبب‌آنستکه‌ایشان‌گروهی‌هستند

لا يَفْقَهُونَ (١٤) لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّ فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ

که نمی فهمند کارزار نمیکنند شما را درحالیکه جمع باشند مگر در دههای استوار یاازپشت دیوارها

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتّىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

کارزارشان درمیانشان سخت‌است پنداری‌ایشانرا یکدل ودلهای ایشان پراگنده‌است این بجهت‌آنستکه آنها

قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (١٥) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ

گروهی‌اندکه درنمی‌یابند مانند آنانکه پیش‌ازایشان بودند نزدیك بچشیدند بدی عاقبت کارخودشان

وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (١٦) كَمَثَلِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ

ومرایشانرا عذابی‌است دردناك چون‌وعدهٔ‌شیطانست‌چون گفت مر آدمیرا که‌بر کفرخود باش‌چون‌کافر شد گفت

إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللهَ رَبَّ الْعالَمِينَ (١٧) فَكانَ عاقِبَتَهُما

بدرستیکه‌من بیزارم ازتو بدرستیکه‌من‌میترسم‌ازخدا که‌پروردگار جهانیانست پس باشدسرانجام کارشیطان‌وآدمی

أَنَّهُما فِي النّارِ خالِدَيْنِ فِيها وَذٰلِكَ جَزآؤُا الظّالِمِينَ (١٨) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ

که‌آن‌دو درآتش‌جاویدانند درآن واینست پاداش‌ستمکاران ای‌آنانکه گرویده‌اید بپرهیزید وبترسیدازخدا

وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١٩)

وباید بنگرد هرنفس‌بآنچه‌پیش‌فرستاده برای‌فردا وبترسید ازخدا بدرستیکه‌خدا آگاه‌است‌بآنچه‌میکنید

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنْسٰيهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (٢٠)

ونباشید چون‌آنانکه فراموش‌کردند خدا را پس‌فراموش‌کرد ایشانرا خودشانرا آنها ایشانند بدکاران

لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النّارِ وَأَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ (٢١) لَوْ أَنْزَلْنا

برابر نیستند یاران آتش و یاران بهشت یاران بهشت ایشان رستگاران اند اگرفروفرستیم

هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها

این قرآن‌را برکوهی هرآینه میدیدی‌آنرا ترسندهٔ شکافته ازهم‌ریخته ازترس‌خدا واین مثلهارا بیان‌میکنیم

لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (٢٢) هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ

برای‌مردمان تاشاید ایشان‌تفکرکنند اواست خداکه نیست خدائی جز او دانندهٔ نهان و آشکارا

هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ (٢٣) هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ

اواست بخشندهٔ مهربان اواست خداکه نیست خدائی مگر او پادشاه پاك بری ازعیب ایمن‌کننده

الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ (٢٤) هُوَ اللهُ

نگهبان غالب بزرگوار بنهایت کبریا وبزرگواری منزه‌است‌خدا ازآنچه شرك میآورند اواست خدا

الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمآءُ الْحُسْنىٰ يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي

آفرینندهٔ مخلوقات‌آفرینندهٔ ممکنات تصویرکننده مر اوراست نامهای نیکو تسبیح میکنند مراورا آنچه در

السَّمٰوات وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ★

آسمانها و زمین است و او غالب درست‌کرداراست .

قوله تعالی (سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) این آیه را تفسیر رفته است در أوائل دیگر سورها . مفسّران گفتند این سوره در بنی النضیر آمد ، و سبب آن بود که چون رسول ﷺ بمدینه آمد بنی النضیر با او مصالحه کردند بر آنکه اگر کارزاری باشد نه بااو باشند ونه براو باشند . رسول ﷺ از ایشان قبول کرد . چون کارزار بدر پدید آمدوظفر رسول را بود گفتند این آن پیغمبر است که ما در توراة نعت وصفت او شنیده‌ایم و خوانده‌ایم او حق است وصادق ، رایت او را هیچ رایت برنگرداند وکس را براو ظفر نباشد ، چون روز احد بود ووهنی پدید آمد مسلمانان را ، گفتند این نه آن پیغمبر است شاكّ شدند و ازآن گفتار باز ماندند وعهد بشکستند و عداوت رسول ﷺ آشکارا کردند . کعب اشرف برنشست و باچهل سوار از جهودان بمکّه رفت و با قریش عهد کرد برآن که سخنشان یکی باشد برسول ﷺ ، آنگه ابوسفیان با چهل مرد از قریش در مسجد الحرام رفتند وکعب أشرف باچهل مرد جهود پیش آستان کعبه بنشستند وعهد ببستند . آنگه کعب أشرف بازگشت و أصحابش با مدینه آمدند جبرئیل ﷺ بیامد ورسول‌را خبرداد بآنچه کرده بودند وعهدی که باأبوسفیان بسته بودند .

و خدای تعالی رسول را فرمود که کعب أشرف را بکش ! رسول ﷺ محمّد بن مسلمة الأنصاری رافرمود تا اورابکشت واوبرادر کعب اشرف بود ازجهت رضاع ورسول ﷺ آنگه مطّلع شد برخیانت‌ایشان ونقض عهدشان برخاست باجماعتی ازصحابه و حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه تا یاری دهند مسلمانان را دردیه آن دو مرد که عمرو بن امیّة الضمری ایشان را بکشته بود آنگه که از چاه معونه بازگشت وآن دو مرد از بنی عامر بودند ایشان گفتند عزازةً وکرامةً ما آنچه التماس است بجای آریم ، ترا بباید نشستن و رسول را و صحابه را بنشاندند و تدبیرات کردند تا فتك کنند برایشان و ناگاه بکشند ایشان را و چنان انداختند (۱) که ناگاه ازبالای حصن‌سنگی برسرایشان افکنند . خدای تعالی رسول را خبر داد که ـاین قصّه رفته است ، ونیز قتل کعب الاشرف رفته است .

چون کعب أشرف را بکشتند رسول ﷺ لشکررابزیر حصن بنی النضیر فرستادوایشان

(۱) یعنی رأی دادند .

را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول ﷺ آنجا برفت ایشانرا یافت که نوحه می‌کردند بر کعب أشرف و اوسیّد ایشان بود گفتند واعیه باشد براثراین واعیه ، باکیه براثر این باکیه (۱) ، و این برسبیل تهدید گفتند، رسول ﷺ گفت روا باشد (۲) آنگه گفتند رها کن مارا تا این‌تعزیت بگذاریم ،رسول ﷺ گفت ازاینجا بروید گفتند مرگ بمانزدیکتر است از آنکه تو میگوئی، درحال سازکارزار کردند منافقان کس بایشان فرستادند از نزدیك عبدالله اُبیّ و أصحابش که ما باشمائیم شما از حصار بیرون نیائید اگر محمّد باشما کارزار کند ما با شمائیم واگرشمارا بیرون کند ما باشمائیم مانیز بیرون رویم .

ایشان دانستند که با رسول نه‌بس باشند (۳) طریق غدر پیش گرفتند کسی فرستادند وگفتند برخیز باسی مرد بیا تا ما با سی‌مرد بیائیم و بگوئیم و بشنویم اگر این سی مرد ایمان آرند ما ازقول ایشان بازنیائیم مانیز ایمان آریم. رسول ﷺ برفت باسی مرد وایشان‌بیامدند باسی مرد از جملهٔ احبار. بزمینی خالی برصحرائی در نگریدند گفتند چگونه کنیم و سی مرد با اویند که مرگ خود اختیار کنند پیش ازمرگ او ؟ گفتند یا محمّد سی مرد اینانند وسی‌مرد شما ، صیاحی و جلبه‌ایست (٤) ، اینان را گسیل کن وسه مرد را بازگیر تا ما نیز سه مردباز گیریم ، و سخن گوئیم رسول ﷺ خواست تا همچنین کند ایشان سه‌مرد را کاردها بدادند تا ناگاه رسول را بکشند، درمیان ایشان زنی بود مسلمان واورا برادری بود مسلمان با رسول، اوکس فرستاد و برادر را آگاه کرد ازکید وغدر بنی النضیر ، برادر آن زن بیامد و رسول‌را خبر داد . رسول ﷺ بازگشت و تادیگر روز لشکر بزیر حصن درآمدند و بیست و یك‌روز حصار داد ایشان را و خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند و از نصرت منافقان نومید شدند طلب صلح کردند .

رسول ﷺ گفت قرار صلح آن است که ازاین ولایت بروید اگر خواستید و اگرنه . تن دِه دادند و رسول ﷺ قرار داد با ایشان که‌آنچه برشترتوانند نهاد ببرند و آنچه نتوانند بردن رها کنند الاّ سلاح که اندك و بسیار باخود نبرند ، وآنچه سرای‌ها و عقار و أملاك باز گذارند . عبدالله عباس گفت صلح برآن کردند که هرأهل سرای سه‌شتر ازمتاع و غلّه بیشتر

---

(۱) یعنی انتقام کعب را خواهیم کشید .

(۲) یعنی خودتان پس ازمصیبت کعب مصیبت دیگر خواهید داشت .

(۳) ما گوئیم ازپس او برنیایند یعنی حریف او نیستند .

(۴) یعنی شمارهٔ ما بسیار است و موجب بانگ و فریاد و غوغا است .

نبرند و آنچه بماند رها کنند .

ضحّاك گفت قرار چنان بود که هرسه کس شتری باربرند ووسقی گندم ، بر این‌جمله قرار دادند و ناحیه مدینه باز گذاشتند و بشام رفتند و بأریحا و بأذرعات إلاّ أهل دو خانه آل أبی الحقیق و آل حییّ بن أخطب که ایشـان بخیبر رفتند ، و گروهی بحیره رفتند فذلك قوله عزوجل :

(هُوَ الَّذي أَخرج الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهلِ الكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الحَشْرِ) گفت او آن خداست که بیرون کرد کافران را از أهل کتاب یعنی جهودان از سرای‌هاشان برای اول‌حشر ، خلاف کردند در معنی‌اوّل حشر بعضی مفسّران گفتند أوّل حشر ایشان‌بشام بود ، روز دوم بزمین محشر روز قیامت . و در اخبار آمد که زمین محشر بشام بود .

عبدالله عباس گفت هر که شاكّ است درآنکه محشر بزمین شام خواهد بود گو این‌آیه بخوان . گفت این برای آن بود که رسول ﷺ ایشان را گفت بروید گفتند کجا رویم؟ گفت‌بمحشر .خدای تعـالی‌این آیه فرستاد که «لأوّل الحشر » .کلبی گفت برای آن گفت «لأوّل الحشر » که ایشان أوّل قوم بودند که ایشانرا بجمع حشر گسیل کردند بطریق‌جلاء اززمینی بزمینی دیگر .

زهری گفت برای آن أوّل حشر گفت که اینان از سبطی بودند که ایشان را هرگز جلاء نفرمودند و خدای تعالی جلاء بر ایشان نوشت ، و جلاء نشیمن رها کردن باشد و اگر نه آن بودی خدای تعالی ایشان راعذاب فرستادی بآنکه بارسول ﷺ کردند چنانکه گفت «ولولاأن کتب‌الله علیهم‌الجلاء لعذّبهم في‌الدُّنیا ـ الایة » .

مرّة الهمدانی گفت این أوّل حشر بود ایشانرا از مدینه و حشر دوم از خیبر بود وجملهٔ جزیرة العرب از شام بأذرعات وأریحا در عهد عمر خطاب . قتاده گفت این حشر أوّل بود.أمّا حشر دوّم بآتشی باشد که ایشان را جمع کند از مشرق بمغرب براند هرکجا مقام کنند بشب مقام‌کند باایشان ، وهرکجا قیلوله کنند قیلوله کند باایشان ، وهرکه از ایشان باز پس ایستد بسوزاند ایشان را .

یمان گفت برای آن أوّل حشر گفت که خدای تعالی بأوّل وهله که رسول بایشان فرستاد وقتال کرد ظفراورا بود . محمد بن إسحاق گفت جلاءبني النضير آنکه‌بود که رسول‌ﷺ ازغزاة اُحد بازآمد ، و فتح بنی قریظه آنکه بود که از احزاب بازآمد و میان هردو دو سال بود .آنکه خطاب کرد با مسلمانان گفت (ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخرُجوا) وشما گمان نبردید

که ایشان بروند و خانها بشما رها کنند (وَظَنُّوا) و ایشان گمان بردند که حصنهای ایشان ایشانرا از خدای حمایت کند از آنجا که حصنهای قوی ومحکم کرده بودند و درها ودروازه‌ها بربسته (فَأَتيٰهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا)خدای تعالی قصد کرد ایشان را از آنجا که گمان نبردند و گفتند أتاهم أمرالله فرمان خدای بایشان آمد از آنجا که ایشان نپنداشتند چنانکه درمثل گفتند: من مأمنه يؤتى الحذر . از آنجا آید حذر کننده را که او ایمن باشد ، و قیل : أتيهم عذاب الله . و گفت عذاب خدای بایشان آمد از آنجا که ایشان نپنداشتند (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و ترس در دل ایشان فکند بکشتن کعب أشرف (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) عامّهٔ قرّاء خواندند «يخربون» بتسکین خاء من الإخراب و أبو عمرو خواند وأبو عبدالرحمن السلمي وحسن بصری « يخرّبون» بتشدید راء من التخریب گفت ویران میکنند خانهای خودبدست خود ودست‌های مؤمنان .

أبو عمرو گفت برای آن تشدید کردم که إخراب ترك المنزل خراباً باشد جائی رها کنند تا ویران شود ، و تخریب آن باشد که بهدم و نقض ویران کنند ، و بنوالنضیر سرای‌ها رها نکردند تا ویران شود بل بدست خود بشکافتند . بعضی دیگر گفتند إخراب و تخریب یکی باشد . زهری گفت چون رسول ﷺ بایشان قرار داد که آنچه بر شتر بتوانند نهادن ببرند و سرای‌ها و أملاك رها کنند ایشان در سرایها می گردیدند و هرچوبی و دریچه‌ای و دری که نیك بودی بشکافتندی و بر شتران نهادندی و باقی را مسلمانان خراب میکردند .

ابن‌زید گفت چون بخواستند رفتن بقصد سراهای بدست‌خود خراب میکردند تامسلمانان در او ننشینند ، عبدالله عباس گفت مسلمانان چون‌ظفر یافتند برایشان نقب برسرای‌های ایشان میزدند که پس از آن بگریزند . قتاده گفت مسلمانان از بیرون می‌شکافتند و ایشان ازدرون وذلك قوله : « يخربون بيوتهم بأيديهم و أيدي المؤمنين » (فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ) برسبیل وعظ و تذکیر گفت عبرت گیرید ای خداوندان چشمها و عقلها .

(وَلَوْلا أَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ) اگر نه آنستی که خدای تعالی برایشان نوشت جلاء را . بعضی مفسّران گفتند مراد آنست که در لوح‌محفوظ بنوشت چنانکه در سابق علم او بود که خواست بودن و گفتند « كتب الله عليهم » أی حکم علیهم حکم کرد بر ایشان و قیل أمرهم بفرمود ایشانرا . و گفتند این برسبیل عقوبت بود ایشانرا ، و جلاء آن باشد که از سرای‌ها بروند یقال جلاً القوم عن منازلهم و أجليتهم إجلاءً ای أخرجتهم ،و أجلوا عن القتيل إجلاءإذا تفرّقوا عنه، و جلوت العروس جلوة وجليت السيف جلاءً (لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا)

گفت اگر نه آنستی که خدایتعالی در حق ایشان حکم کرد بر آنکه از سرای‌ها و منازل‌خود بروند ورها کنند و بزمینی دیگر روند ایشانرا عذاب کردی در دنیا عذاب استیصال . وگفتند بقتل و أسر چنانکه با مشرکان کردند در روز بدر (وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذابُ النّارِ) و ایشانرا باشد - باآنکه در دنیا از خانمان براندند ایشانرا - در آخرت عذاب ، دوزخ .

(ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ) گفت این عذاب وعقوبت دردنیا جلاء ،درآخرت عذاب دوزخ‌برای آن است که ایشان مشاقّه و مخالفت کردند با خدای و پیغمبر ﷺ وأصل مشاقّه آن باشد که ایشان در شقّی باشند و اینان در شقّی و این غایت مخالفت بود . آنکه گفت هر که با خدای مخالفت کند ومعادات .خدای تعالی‌سخت عقوبت است عقوبت خود برساند باو .

(ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ - الآية) سبب نزول این آیه بود که چون رسول ﷺ بزیر حصن ایشان فرود آمد بفرمود تابعضی درختان که ایشان را بود ببریدند ایشان جزعی عظیم کردند و سخت آمد بر ایشان برسبیل طعن گفتند یا محمّد تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرستاده‌اند و این عدل نباشد که درختان بُری ، این‌ازجمله إفساد و إخراب زمین باشد .

رسول را ﷺ سخت آمد و مسلمانان مستضعف اندیشه کردند که مبادا که این فساد بود که ما کردیم مسلمانان بر یکدیگر خلاف کردند : بعضی گفتند نباید بریدن که این از جمله غنیمت و مال است ، بعضی گفتند ببباید بریدن برغم و خشم ایشان . خدایتعالی این آیه فرستاد « ما قطعتم من لینة أو ترکتموها » آنچه ببریدید ازدرخت خرما ونیز درختی که رها کردید برجای خودبرپای ایستاده (فَبِإِذْنِ اللهِ) ای بعلم الله خدای دانا است ،وگفتند بامر الله بفرمان خدای چه ممتنع باشد که خدای تعالی فرموده باشد که بهری ببرند وبهری نبرند ،چه‌تکلیف بحسب مصلحت باشد و کس‌را بر آن طریقی نیست‌وآن مصالح جزخدای نداند که عالم است بعواقب امور .

نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول ﷺ گفت تا درختان بنی النضیر ببریدند و بسوختند برای این‌حسّان ثابت گفت :

وَهانَ عَلىٰ سَراةِ بَني لُؤَيٍّ حَريقٌ بِالبُوَيْرَةِ مُسْتَطيرُ (۱)

(۱) بویره بصیغه تصغیر بئرنام‌جائی وموضعی‌است ازرمین‌های بنی‌النضیر. حسان گوید بربزرگان بنی لوی دشوار نیامد آن حریق که در بویره برپا شد . گویند أبوسفیان حارث پسر عم رسول (ص) که از مشرکین قریش‌بودبیت حسان را تغییرداد وگفت «یعز علی سراة بنی‌آه» یعنی گران آمد برما که بزرگان بنی‌لوی بودیم و حسان درجواب اوگفت :

*

و « ما » مجازات راست و«فاء» بجزاء و جواب او آمد . مفسّران خلاف کردند در معنی لینه . عکرمه گفت همه أنواع خرما را لینه گویند جز عجوه را واین قول قتاده است و ابن رومان وروایت باذان از عبدالله عباس که او گفت رسول ﷺ گفت جمله درختان خرما ازساير انواع ببرید مگر عجوه را وآن نوعی است ازکرایم أنواع خرما . گفت أهل مدينه أنواع خرما را ألوان خوانند مگر عجوه‌را ،واحدها لون ولینه واصل اولونة بوده‌است برای کسرهٔ لام واورا قلب کردند بایاء .

زهری گفت لینه ألوان خرما باشد جز عجوه و برنی . مجاهد گفت همه أنواع‌خرما باشد بی استثناء . عوفي گفت از عبدالله عباس لینه لونی باشد از درختان خرما . سفیان گفت کرام النخل درختان گران مایه باشد . مقاتل گفت نوعی است از درخت خرما که خرمائی آورده باشد لطیف و صافي‌چنانکه استخوان‌اواز بیرون به‌بینند، وایشان‌آن نوع دوست‌ترداشتندی سخت‌آمد بر ایشان، گفتند دعوی صلاح میکنید و این فساد است در زمین ، درختان رها کنید که این آنان را باشد که غالب باشند . و گفتند درختی باشد بزمین نزدیك و أنشد الأخفش.

قَدْ شَجانِي الحَمامُ حِينَ يُغنّي　　بفراق الأحْباب مِنْ فَوْقِ لِينَةٍ (١)

گفت عرب ألوان نخل را لینه خوانند ، قال ذوالرمّة :

كأنَّ قُتُودي فَوْقَها عُشُّ طائرٍ　　عَلىَ لِينَةٍ فَرْداًوَ تَهْفوا جَنوبُها(٢)

و قال أيضاً :

طِراقُ الخَوافِي وَاقِعٌ فَوْقَ لِينَةٍ　　نَدى لَيلِه فِي رِيشِه يَتَرَقْرَقُ (٣)

وجمع اللّينة لين وقيل ليان و قال امرؤ القيس :

---

* ادام الله ذلكم حريقا　　و ضرم فی طوائفها السعير

خداوند این حریق را پیوسته دارد و در طوائف آن آتش افروخته باشد .

(١) مرا اندوهگین ساخت آن کبوتر که بانگ میکرد و سرود فراق دوستان میخواند بـالای نهال درخت .

(٢) در وصف ناقه تیزرو گوید: چوبهای پالان من بالای شترمانند آن‌است که آشیانه مرغی‌بالای درختی باشد وباد جنوب برآن سخت بوزد .

(٣) درصفت‌بازی گوید که‌پرهای اوروی‌هم قرار گرفته است وبالای درختی‌است«شبنم درپراوتابنده ودرخشان است» . خوافی پرهای کوچك است که زیرپرهای بلند مرغان پنهان میشوند . و دربعض‌نسخ بجای لینه ریعه نیز دیده شده است .

وَ سالِفَةٌ كَسَحُوقِ اللَّيا ... نِ أضْرَمَ فيهاالغَوِيُّ السُّعُرْ(۱)

(وَلِيُخْزِيَ الفاسِقِينَ) و نیز تاخزی و مذلّت و غیظ جهودان کافر فاسق را باشد حق تعالی در این آیه وجه حسن آنچه جهودان فساد و استفساد خواندند آن‌را باز گفت که برای هوان ومذلّت شما بود .

(وَما أفاءَاللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ) گفت آنچه خدای تعالی بازآورد ورد کرد برسول‌خود (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی ازبنی نضیر. فییء غنیمت باشد و اشتقاق او از فاء إذا رجع باشد و «أفآء» متعدّی باشد ازاو . و سایه بعدزوال را فییء گویند هم ازآن جـا من فاء إذا رجع (فَما أوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلا رِكابٍ) نتاختید برآن هیچ اسبی و نه استری یعنی هیچ رنجی نرسید بشما و قطع مسافتی نکردید و قتال نکردید برآن وایجاف و ایضاع اسراع باشد ، و الوجیف السیر السریع و بیش از آن نبود که رسول ﷺ برشتری نشست‌با تنی‌چند از صحابه آنجارفت که‌خدای تعالی بردست اوبگشاد بر طریق مصالحه و قرار بر آنکه بروند و خانها رها کنند و قوله « علیه» ضمیر راجع است بلفظ «ما» (وَلٰكِنَّ اللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلیٰ مَنْ يَشآءُ) و لیکن خدای مسلّط کند پیغمبرانش را بر آنکه خواهد (وَاللهُ عَلیٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و خدای تعالی برهمه چیزی قادر است و توانا ، و خدای تعالی أموال بني النضير خاصّه برسول‌ﷺ داد، رسول ﷺ بر مهاجر ببخشید ، أنصاریان را ازآن‌چیزی نداد مگر چهار کس را که ایشان محتاج بودند أبو دجانه ، وسماك بن خرشنه ، وسهل بن حنیف ، و درید بن الصمه ، وازبني النضير بیشتر ازدو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان‌بن عمرو بن وهب ، ودیگری سعد بن وهب که ایشان اسلام آوردند رسول ﷺ بفرمود تا مال وملك ایشان با ایشان دادند . عمر خطّاب روایت کرد که مال بنی النضیرخدای تعالی برسول‌ﷺ داد خاصّ برای آنکه هیچ کس را درآن سعی نبود و بسعی حضرت رسول ﷺ حاصل شده بود رسول ازآن مال نفقه کردی بسنّت و باقی در وجه سلاح و کراع صرف کرد برای‌جهاد

(۱) در صفت اسبی گوید . سالفه گردن است وسحوق درخت خرمای دراز. گویدآن اسب دارای گردنی است مانند درخت خرمای بلند که یك‌تن مرد بدكار در آن آتش افروخته باشد .بعضی گویند گردن اسب کهربودهمرنگ‌آتش سرخ وبعضی گفتند درشتاب چنان میرفت که گوئی‌آتش دراوافروخته‌اند و در اصل نسخه ابوبکر والبی کسحوق اللبان است بیاء يك نقطه . ولبان بوته است که صمغ آن‌کندر است و گفته است بقول بعض اهل ادب لیان صحیح است بیاء دو نقطه چون درخت کندر هرگز بلند و دراز نمیشود تا اطلاق سحوق برآن صحیح باشد .

(ما أفاءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أهلِ القُرىٰ) گفت آنچه باز آورد خدای تعالی بر پیغمبرش از مال‌های کافران أهل این شهرها . عبدالله عباس گفت بنو قریظه و بنوالنضیر و آن بمدینه است ، وفدك وآن برسه میل است از مدینه و خیبر و دههای غربیه (۱) و ینبع ،خدای تعالی این جمله برسول داد خاصّة تا آنچه خواهد باآن می کند او ازآن جمله با خاصّ خود گرفت گروهی گفتند چرا قسمت نکرد خدای تعالی این فرستاد که « ما أفاء الله علی رسوله من‌أهل القری » گفت اینکه خدای تعالی باز آورد برسولش ازاین دهها خدا راست و رسول اورا و خویشان رسول را که بنی هاشمند . و فقهاء در وجه استحقاق ایشان مال خمس راخلاف کردند : بعضی گفتند جهت استحقاق قرابت است دون حاجت ، توانگر و درویش در این‌باب یکی باشند و این مذهب شافعی است و مذهب ما . و بعضی دیگر گفتند جهة استحقاق حاجت است بمحتاجان ایشان باید دادن واین مذهب أبوحنیفه است . آنکه خلاف کردند بعضی گفتند مال فئی ومال جزیه ومال خراج همه یکی است واین‌قول معمر است .

آنکه گفتند مال بر دو ضرب باشد بهری غنیمت باشد وبهری نباشد ، و غنیمت آن‌بود که بتیغ بستانند أربعة أخماس آن مقاتله را باشد و خمس آن مستحقّان خمس را فی قوله : « و اعلموا أنّ ما غنمتم من شیء » بعضی دیگر گفتند فئی که در آیت است مال‌غنیمت است. بعضی دیگر گفتند مال فئی فراخ‌تر است از مال صدقات برای آنکه مال صدقات هشت صنف راست و مال فئی مصروف باشد بر مصالح جمله مسلمانان . عمر گفت مال فئی رسول را بود و خویشان اورا از بنی هاشم وبنی المطّلب .

قتاده گفت که ابوبکر و عمر مال فئی بر دو قسمت نهاده‌اند قسمی رسول را ﷺ و قسمی قرابت اورا، قسم اورا ازپس او بقرابت او دهند از توانگر و درویش و قسمی دیگر بر سبیل صدقه برای او به درویش و یتیمان دهند . و بعضی دیگر گفتند غنیمت در ابتداء اسلام اینان را بود آنکه منسوخ شد باآنچه خدای تعالی درآیه غنیمت گفت در سورة الأنفال‌خمس آنگروه‌راواربعةاخماس‌مقاتله‌را، ومذهب‌ما آن است کەمال‌فئی‌جزمال‌غنیمت باشد چه‌مال‌غنیمت آن‌باشد که‌بتیغ‌بستانندازسرای‌حرب‌بقهر از آنچه نقل‌بتوانند کردن‌بداراسلام و آنچه‌نقل‌نتوانند کرد باسرای اسلام آنجمله مسلمانان‌را بود ، امام آنرا در مصالح مسلمانان صرف کند وفئی

(۱) در نسخه خطی‌ما بی‌نقطه است وظاهراً عربیه بضم عین مهمله صحیح باشدچنانکه معجم‌البلدان در کلمه عرینه‌بآن اشاره کرده است .

آن باشد که از کافران بستانند بی قتال یا ازدیهی که اهلش رها کنند آن رسول ﷺ را باشد خاصه، وآنانرا که خدای تعالی ذکر ایشان کرد دراین آیه من قوله (فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتَامىٰ والْمَساكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ)وجملة الأمر آن است کهاموالی که ائمه وولات را در آن تصرّف باشد برسه ضرب است :یکی آنست که مسلمانان بستانند برسبیل تطهیر و آن مال صدقه است وحکم آن در آیه صدقات ظاهر است و مستحقّان آن پیداااند فی قوله «إنّما الصدقات للفقراء ـ الاية» . و دوم غنائم است از هر مالی باشد که از کافران بتیغ بستانند برسبیل قهر وغلبه وآنرا مستحقّان ظاهرند فی قوله «واعلموا أنّماغنمتم من شيء فأنّ لله خمسه» چون خمس بیرون کنند و بمستحقّان او رسانند (۱) أربعة أخماس رسول ﷺ یا امام عليه‌السلام قسمت کند میان مقاتله ، للفارس سهمان ، و للرّاجل سهم واحد . و بنزدیك ما أرباح تجارات ومکاسب داخل بود. جمله فقهاء در این خلاف کردند (۲). و سوّم مال فییء است و آن مالی باشد که از کافران بمسلمانان آید عفواً صفواً بی قتال و تاختی آن رسول را ﷺ باشد خاصّة در حیاة او وازپس ازاو قائم مقام اورا بـاشد از أئمّه واین قول أمیرالمؤمنین عليّ بن أبي‌طالب است وعبدالله عباس وایشان را مخالفی نیست . اما متاع وعروض و نقود وسلاح و کراع و آنچه منقولات است قسمت کنند میان مقاتله یعنی از مال غنایم دون مال فییء . و أما زمین‌ها وآنچه منقول نباشد در او خلاف کردند مالك گفت امام را باشد که زمین‌های ایشان باز گیرد ووقف کند برمسلمانان تا دخل آن مصروف باشد با مصالح ایشان، بمقاتلان رها نکند . و شافعی گفت امام را نیست که زمین‌ها بازگیرد که وقف بر ایشان کند و حکم آن حکم‌سایر اموال است یعنی قسمت کند یاآنچه کند برضای مسلمانان کند . وابو- حنیفه گفت مخیر است خواهد بازگیرد ووقف کند و خواهد قسمت کند چون دیگراموال. أما قسمت فییء بنزدیك ماچنان است که قرآن بآن ناطق است برشش قسمت چنانکه درآیت

(۱) عادت عرب بودکه یك ربع غنیمت برای رئیس جدا میکردند و در دین اسلام خمس مقرر داشتند یعنی نصیب رئیس کمتر شد ازآن عادت‌که بود .

(۲) اما آنکه پیغمبر صلی‌الله علیه وآله درعهدخود ازارباح مکاسب‌خمس نمیگرفت یا ازآنجهت که حق خاص خود او بود و میتوانست از آن چشم بپوشد و عفو کند یا برای آنکه مسلمانان تجارت بسیار نداشتند و از اینجهت سود نبود و غالب اموال آنان زرع ومواشی بود وقولی‌آنست‌که از آنها زکوة کافی است وخمس بر عوائد غیرتجارت وصنعت تعلق نمیگیرد چون معهود نیست‌که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله ازآنان‌غیر زکوة خواسته و گرفته با شد .

هست وچنانکه در آیهٔ غنیمت‌هست ، وشافعی گفت‌درعهد رسول ﷺ بربیست وپنج قسمت‌بودی أربعةأخماس ازآن که بیست سهم‌باشد رسول ﷺ را بودی خاص ، چنان کردی که اوخواستی و خمس باقی ببخشیدی، أما بعد از وفات ﷺ در آن خلاف کردند . مذهب ما آنست که قائم مقام اورا باشد ازأئمّه . و شافعی را دراودوقول است یکی‌آنکه با مجاهدان وآلات جهاد و مصالح ثغور صرف کنند دگر آنکه بامصالح مسلمانان صرف کنند از سدّ ثغور و عمارات کاریزها وبنای رباطها و پل‌ها ابتداء بمهم‌تر کند ، وأما خمس غنائم وفییء بنزدیك شافعی‌صرف کنند با مصالح مسلمانان پس از وفات رسول ﷺ قولا واحداً .

سهم ذي‌القربی ساقط نشود بمرگ رسول ﷺ و قول شافعی همچنین است و بنای مسئله برآن است که باستحقاق قرابت گیرند ابو حنیفه گفت ساقط شود بمرگ رسول ﷺ إلاّ که امام چیزی بایشان دهد از برای فقر و مسکنت و توانگران را چیزی ندهد ، دلیل برصحّت قول ما آنست که حق تعالی در این آیه و در آیت غنائم بلام ملك گفت «فلله وللرّسول‌ولذي القربی والیتامی » لام ملك است و «واو»اشتراك ، آنکه خلاف کرد دراین، خلاف ظاهر قرآن کرد . دلیل دیگر آنکه قوله « ولذی القربی ، والیتامی » تصریح کرد بذکر قرابت من‌غیر تخصیص بفقر ولاغنی . آنکس که گفت توانگران برون کرد خلاف ظاهر کرده باشد، جبیر مطعم روایت کرد که رسول ﷺ روز خیبر سهم ذی القربی به بنی‌هاشم داد و بنی‌المطلب ، وبنی نوفل و بنی عبدالشمس را نداد گفت من و عثمان برفتیم پیش رسول ﷺ و گفتم یا رسول الله ﷺ ما همچنان پسران عمیم که بنوالمطلب هستند وما منکر نه‌ایم ، فضل بنی‌هاشم را برای آنکه تواز ایشانی چون است که بنوالمطّلب میگیرند و ما نمیگیریم و قرابت یکی است .رسول ﷺ گفت‌من وبنوالمطلب متفرّق‌نشدیم درجاهلیّت واسلام ومن و ایشان یکی‌ایم و این خبرحجّت شافعی‌است برابوحنیفه .وأخبار اصحاب ما برآن است که مستحقّان‌خمس و فییء بنوهاشم‌اند از فرزندان علی علیه‌السلام و عباس و عقیل . عبدالرّحمن بن أبي لیلی روایت کرد از حضرت أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیه که گفت من وفاطمه و عباس و زید بن حارثه بدیدن رسول ﷺ شدیم و گفتیم یارسول الله اگر حق ما دردست ما کنی در حیاة خود تا کس باما منازعه نکند از پس تو درآن ، رسول ﷺ چنان کرد که ما التماس کردیم ، در عهد أبو بکر دردست من بود، و در عهد عمر همچنین چون‌آخر عمر بود مالی بسیار آوردند او حق ما بیرون کرد از آنجا ، من گفتم بنو هاشم را اکنون حاجت نیست اگر صرف کنید با مصالح مسلمانان وما راوقت دوّم عوض دهی روا باشدهمچنان کرد.

عباس گفت نباید کردن که ترسم این حقّ ما باماندهند پس ازاین، واو مردی داهی بودهمچنان افتاد که او گفت. و یك روایت دیگر ازاو آنستکه در آخر عهد عمر مالی بسیار آوردند از فارس و سوس و أهواز. عمر گفت اگر شما بنوهاشمید حقّی که شما را هست بر سبیل قرض بمن دهید تا در مصالح مسلمانان و حوائج ایشان صرف کنم چون مالی آرند عوضی بازدهم، من گفتم روا باشد. عمر را وفات آمد پیش ازآنکه مال رسید وآن قرض ناگذارده ماند. و این أخبار و مانند این أصحاب شافعی آورده‌اند برای حجّت برابوحنیفه. و دلیل ما ظاهر قرآن واجماع أهل البیت و اجماع طایفه. أمّا بنزدیك ماسهم ذي‌القربی امام را باشد، وبنزدیك شافعی جمله خویشان را از دور و نزدیك وزن ومرد وخرد و بزرگ علی فرائض الله للذکر مثل حظّ الانثیین. ومزنی و ابوثور گفتند زن ومرد راست باشند دراو. وسهم ذی‌القربی بنزدیك شافعی قسمت باید کرد برهاشمیان شرق و غرب، و ابواسحاق اسفرائنی گفت بر اهل آن شهر قسمت باید کردن چه برآن وجه متعذّر باشد و آن فرع ساقط است ازماجز آنکه ما درسهم یتامی و مساکین و أبناء سبیل چنان گوئیم که ابواسحاق گفت براهل شهر و ما والاها. آن سه سهم که نصیب یتیمان ودرویشان و راهگذاران‌است در خمس وفییء به‌یتیمان آل محمّد علیهم‌السلام و مساکین و أبناء سبیل ایشان باید دادن بنزدیك ما، و جملهٔ فقهاء خلاف کردند در این و گفتند فقراء مسلمانان را باشد و ایتام و ابناء سبیل راازایشان. دلیل ما بیرون ازإجماع فرقه و أخبار أهل البیت این‌لام تعریف است که نیابت کرد از اضافه من قوله «والیتامی والمساکین و ابن السبیل» کأنّه قال ولذي القربی من آل محمّد علیهم‌السلام ویتاماهم و مساکینهم و أبناءسبیلهم برای آنکه در ذوالقربی اجماع است اگر چه مطلق است مراد ذی‌القربی آل محمّد علیهم‌السلام است فکذلك فیماکان معطوفاً علیه (كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً) عامّه قرّاء خواندند «یکون» بیاء و نصب نون علی معنی کیلا یکون الفییء دولة. أبو جعفر بتاء خواند و رفع «دولة» علی‌معنی کیلا تکون دولة أي تقع دولة و «کان» تامّه باشد بمعنی حدث و وقع ای کیلا تقع دولة. و جملهٔ قرّاء بضمّ دال خواندند إلاّ عبدالرّحمن‌السلمی في الشاذّ که او دَولة خواند بفتح‌دال عیسی بن عمر گفت هما لغتان بمعنی واحد، و دیگران گفتند فرق است میان ایشان برای آنکه دولة بفتح دال ظفر وغلبه باشد و بضمّ دال ما یتداوله الناس بینهم من الأموال کالعاریة و غیرها، و قیل الدولة فی‌الملك و الدولة فی‌المال، حق تعالی گفت تا این فییء و غنیمت دولتی نباشد میان توانگران شما برای آنکه در جاهلیت چون غنیمتی بودی رئیس از آنجا ربع‌بر گرفتی. یاآنکه پیش از قسمت آنچه خواستی واورا بچشم نیکوآمدی برگرفتی و آنراصفایا

حواندندی و علی ذلك قال شاعرهم :

لَكَ المِرْباعُ مِنْها وَ الصَّفايا　　وَ حُكْمُكَ وَ النَّشيطَةُ وَ الفُضُولُ(۱)

وقال آخر :

أنا ابنُ الرّابِعينَ مِنْ آلِ عَمْرٍو　　وَ فُرْسانِ المَنابِرِ مِنْ جَنابِ

ای أناابن الآخذین ربع المال یعنی أناابن الرؤساء . حق تعالی در اسلام ربع باخمس کرد تا رسول ﷺ را و أهل البیت و أقرباء ﷺ او را ازغنیمت خمس باشد و آنچه خاص رسول است ،و آن فییء است که جمله اورا باشد و خویشان اورا چنانکه در این آیه بیان کرد و این را خمس نباشد ،و بدانکه زمین‌ها برچهار قسم است زمینی آنست که اهل او اسلام آرند بطوع و رغبت خود بی‌قتال آن زمین‌ایشان را باشد در دست ایشان رها کنند تا چنانکه‌خواهند تصرّف می‌کنند به‌بیع و شری و هبه برایشان در آنچه حاصل آید ایشان را ازغلاّت عشر باشد یا نصف العشر ، و زمینی دیگر آن باشد که بشمشیر بستانند جمله مسلمانان را باشدامام بآن کس دهد بمقاطعه که او خواهد بچندانی که صلاح داند و آنچه حاصل شود ازآنجا صرف کند با مصالح مسلمانان ، و ضرب سوّم زمین صلح است و آن زمین أهل جزیه باشد از اهل ذمّه امام بایشان مصالحه کند بآنچه صلاح داند ازربع و ثلث و کما بیش آن بحسب مصلحت چون اسلام آرند صلح و جزیه از ایشان بیفتد ،و حکم زمین ایشان حکم زمین آنسان باشد که بطوع اسلام آورده باشند و این از جزیه باشد که امام ﷺ برایشان نهد خواهد برسراهای ایشان وخواهد برزمین ایشان ، و ضرب چهارم زمینی است که أهلش باز گذارندواز آنجا بروندآن خاص‌امام راباشدچنانکه زمین بنوالنضیررسول‌را بود ، وهمچنین‌زمین‌های‌موات که آنرا مالکی نباشد امام را بود که احیاء آن کند یابکسی بدهد احیاء آن کند برخراجی وقراری .

(وَما آتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهیکُمْ عَنْهُ فانْتَهُوا) آنچه رسول‌بشما

(۱) مرباع چهار یك غنیمت است وعادت عرب بود که ربع غنیمت برئیس قبیله تعلق داشت ، و صفایا جمع صفیه آن است‌که رئیس از میان غنائم برگزیند چون نادر باشد وتقسیم‌آن میان‌لشکریان ممکن نبود و تخصیص ببعضی ازآنان نزاع برانگیزد ، و نشیطه آن غنیمت است‌که ازدشمن فراچنگ آید پیش ازشروع جنگ ، و فضول اشیاء کم بها و بی قیمت .

دهد بستانید و آنچه نهی کند شما را از آن بازایستید .حسن گفت در این آیه رسول ﷺ غنیمت بایشان داد و ایشان رااز خیانت نهی کرد، و حمل او برعموم کردن اولیتر باشد .چه ألفاظ عموم قرآن چون مطلق باشد و مخصّصی نباشد حمل کردن بر عموم واجب بود . و حکم بن‌عمرو الثمالی گفت که رسول ﷺ گفت قرآن صعب مستصعب است بر آنکه تر کش کند و خوار است بر آنکه متابعت او کند ،وطلب کند اورا وحدیث من صعب و مستصعب در او حکم است ، هر که تمسّك کند بحدیث من وجمع کند میان او وقرآن براو خوار باشد ، و هر که بقرآن تهاون کند وبحدیث من، در دنیا وآخرت زیانکار باشد .و شما را فرموده‌اند که قول من گیرید و فرمان من کار بندید و متابعت سنّت من کنید. هر که بقول من راضی باشد بقرآن راضی باشد ، و هر که بقول من استهزاء کند بقرآن استهزاء کرده باشد، و این آیه برخواند که قوله تعالی « ما آتیکم الرّسول فخذوه و ما نهیکم عند فانتهوا واتّقواالله » در خبر است که عبدالله مسعودمردی‌را دید محرم احرام گرفته وجامه دوخته پوشیده گفت یا هذا اگرمحرمی جامهٔ دوخته برمکن گفت آیتي از قرآن برمن توانی خواندن در این باب گفت آری « و ما آتیکم الرّسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتّقواالله » و این دلیل آنست که آیه را حمل می‌باید کردن برعموم (وَاتَّقُوا اللهَ إنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقابِ) گفت از خدای بترسید که‌او سخت عقوبت است .

(لِلْفُقَرَاءِ المُهَاجِرِینَ) گفتند تقدیر آیه آنستکه کیلایکون دولة بین الأغنیاء منکم بل للفقراء المهاجرین . گفت‌تا مال غنیمت متداول نشود میان توانگران بل درویشان را باشد ازمهاجران که‌در مکّه نشیمن خود رها کردند وبا رسول بمدینه آمدند .آنکه وصف کرد ایشانرا گفت (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ) آنانند که ایشانرا بیرون کرده‌باشند از سرایهایشان و مالهاشان (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْواناً) در محل حال . ای طالبین فضلاً در آن حال که طلب‌فضل ورضای‌خدای میکنند (وَیَنْصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ)ونصرت خدای و رسول خدای میکنند . یعنی نصرت دین خدای و پیغمبر خـدای میکنند (أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) ایشان راستگویانند . در اخبار آمده که مردی بود از ایشان که سنگ بر شکم بستی تاپشت اوراست دارد و بزمستان گوی، بکندی و دراو نشستی تا سرما کمتر یابد که هیچ جا بنداشتی. سعید جبیر گفت و سعید عبدالرحمن گفتند که در جماعت مهاجر قومی‌بودند که ایشان سرای داشتند وزن داشتند و بنده و پرستار وشتر جز آنستکه خدای تعالی ایشان را درویش خواند ودرزکاة سهمی پدید کرد برای ایشان .

(وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت وآنانکه سرای اسلام را یعنی مدینه را بجای خود گرفته‌اند وایمان‌را ، وآنرا کهف و ملاذ خود ساختند چنانکه مرد را مسکن باشد ، پیش از آمدن رسول صلى الله عليه وآله بمدینه جماعت انصار بودند ، خدای تعالی بر ایشان ثنا گفت که ایشان برسول صلى الله عليه وآله ایمان آوردند و او هنوز بمکّه بود و مسجدها بنا کردند (يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ) دوست میدارند آنانرا که هجرت کردند از مکّه با ایشان (وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا) و دردل خود حاجتی وحزازتی و حسدی نمی‌یابند از آنچه رسول صلى الله عليه وآله بمهاجران میدهد برای آنکه رسول صلى الله عليه وآله اموال بنی النضیر قسمت کرد میان مهاجر و چیزی بانصار نداد مگر سه کس را که گفتیم پیش از این (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ) و ایشان مهاجر را بر خویش و اهل خویش ایثار میکنند و اگر چه ایشان را حاجت باشد . انس گفت آیت درمردی آمد انصاری که اورا سر گوسفندی بود بریان کرده واواهل و عیال اومحتاج بودند. آن سر بهمسایه فرستاد ازجمله مهاجر اورا برخود و عیال خود ایثار کرد . عبدالله عباس گفت رسول صلى الله عليه وآله روز بنی النضیر انصاریان را گفت اگر خواهید که با مهاجران مواسی کنید در سرای هاتان و مال‌هاتان که ایشان را اینجا سرائی ومالی نیست تا من شما را نصیب کنم در قسمت مال بنی‌النضیر ، و اگر نخواهید تا این بایشان دهم ومال شما راست . گفتند ما مال خود بایشان مواساة کنیم وبمال بنی‌النصیر طمع نداریم تاخاص ایشانرا باشد . خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد « و یؤثرون علی أنفسهم و لوکان بهم خصاصة » شقیق بن سلمة روایت کرد از عبدالله مسعود که گفت رسول صلى الله عليه وآله یك شب نماز شام وخفتن بگزارد مردی از میان صف بر خاست و گفت معاشر المهاجرین والأنصار مردی غریبم و این سؤال در نمازگاه رسول صلى الله عليه وآله میکنم مرا طعام دهید رسول صلى الله عليه وآله گفت یا دوست ذکر غربت مکن که رگهای دلم ببریدی « إنّما الغرباء أربعة » غریبان چهار است . گفتند یا رسول الله کدامند ایشان ؟ گفت : « مسجد بین ظهراني قوم لایصلّون فیه » مسجدی در میان قوم که در او نماز نکنند ، و مصحفی در دست قومی که بدو قرآن نخوانند . و عالمی در میان قومی که أحوال او ندانند وتفقّد نکنند ، ر أسیری در بلاد روم در میان کافران که خدای را ندانند . آنگه گفت کیست که مؤونت این مرد کفایت کند تا خدای تعالی در فردوس أعلی اورا جای دهد ؟ حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه برخاست و دست سائل گرفت و ببرد بحجرهٔ فاطمه عليها السلام و گفت ای دختر رسول‌خدای در کار این مهمان نظر کن . فاطمه عليها السلام گفت ای پسر عمّ رسول خدای در سرای جز قدری

گندم نبود و از آن طعامی ساخته‌ام و کودکان ما محتاجند و تو روزه داری و طعام اندك است يك كس را بيش نباشد گفت حاضر کن . او برفت و طعام بیاورد و بنهاد أميرالمؤمنين در طعام نگاه کرد أندك بود ،با خود گفت اگر من طعام نخورم نشاید و اگر طعام خورم‌مهمان را کفایت نباشد ، دست مبارك دراز کرد بعلّت آنکه چراغ اصلاح می کنم و چراغ را بنشاند آنگه حضرت خيرالنساء را گفت در چراغ روشن کردن تعلّل کن تا مهمان طعام نيك بخورد آنگه چراغ بیار ، و حضرت أميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه دهان مبارك می‌جنبانید و مینمود که‌طعام‌میخورد،ونمیخورد تامهمان‌طعام تمام‌بخوردوسیرشد، حضرت‌خيرالنساء عليها السلام چراغ بیاورد و بنهاد طعام برحال خود بود پس أميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه مهمان را گفت چرا طعام نخوردی گفت یا أباالحسن من طعام بخوردم و سیر شدم ولیکن خدای تعالی طعام بركت داده است . آنگه از آن طعام أميرالمؤمنين بخورد وحضرت خيرالنساء و شاهزادها عليهم السلام نیز بخوردند ، و همسایها را نصیب دادند ازبرکت که خدای‌تعالی داده بود ایشان را،بامداد که حضرت أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه علیه به مسجد آمد رسول صلى الله عليه وآله گفت یا علی‌چون بودی بمهمان ؟ گفت بحمدالله یا رسول الله (صلى الله عليه وآله) نيك بود ، رسول صلى الله عليه وآله گفت خدای تعالی تعجّب نمود از آنچه‌تو کردی بآن درویش ازچراغ کشتن وطعام نخوردن‌برای مهمان ، گفت یا رسول الله توراکه خبر داد ؟ گفت جبرئیل خبر داد مرا از آن واین آیه آورد « ويؤثرون على أنفسهم و لوكان بهم خصاصة » در حكايات الصالحين آمد كه‌أبوالحسين أنطاكی گفت هشتاد ودو مرد بَر من حاضر آمدند ببعضی از دههای ری و بَر ما نانی چند بود آن نانها پاره‌پاره کردم و درپیش ایشان نهادم و چراغ نیاوردم پیش ایشان چون ساعتی برآمد چراغی بیاوردم بنهادم آن پاره‌های نان برحال خود باقی بود . گویا هیچکس نخورده بوداز آنکه هريك بر صاحبش ایثار کرده بود .

و در حکایت آمد عن حذيفة العدوی که او گفت روز یرموك برخاستم و پاره‌ای آب بر گرفتم تاطلب پسر عمّی کنم که بااین جماعت در بیابان بود . گفتم اگر باو رسم واورا رمقی بود این شربت آب بدو دهم ، باو برسیدم او رمقی داشت خواستم تاآب بدو دهم ناله برآمد ازپس‌پشت من ، پسر عمّ من اشارت کرد باو ، برفتم هشام بن العاص را دیدم خواستم تاآب بدو دهم ، نالۀ دیگر برآمد او نیز اشارت کرد که آب بدو ده چون بنزدیك او رسیدم‌جان بداده بود باز بنزدیك هشام آمدم او نیز جان داده بود . باز بنزیك پسر عمّ آمدم او نیزجان بداده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد .

در خبر است که حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه روزی جماعتی را دید گفت من أنتم؟ کیستید شما ؟ گفتند نحن قوم متوکّلون ما جماعتی هستیم متوکّلون ، بتوکّل زندگانی می کنیم ، گفت توکّل شما بکجا رسیده است گفتند « إذا وجدنا أکلنا و إذا فقدناصبرنا » چون بیابیم بخوریم چون نیابیم صبر بکنیم . گفت «هکذا یفعل الکلاب عندنا» سگان بنزدیك ما همچنین کنند ، گفتند پس چگونه باید کرد یا أمیرالمؤمنین ؟ گفت چنانکه ما کنیم . چون نیابیم شکر کنیم وچون بیابیم ایثار کنیم .

ذوالنون مصری‌را پرسیدند که زهد چه باشد ؟ گفت سه چیز ترك طلب المفقود . وتفریق المجموع ، و الایثار بالقوت گفت آنچه دارید بدهید ، و آنچه ندارید مجوئید ، و آنچه قوت تو باشد بآن ایثار کنید (وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) گفت هر کس که اورا نگاهدارند از بخل نفس ایشان ظفر یافتگان باشند و شحّ در کلام عرب بخلی باشد با حرص . یقال شحیح بیّن الشحّ والشحّة و الشحاحة قال عمرو بن کلثوم :

تَرَیَ اللَّحِزَ الشَّحِیحَ إذا اُمِرَّتْ	عَلَیْهِ بِمالِهِ فیها مُهیناً (١)

ابوالشعثاء گفت مردی عبدالله مسعود را گفت من می‌ترسم که هالك باشم گفت چرا ؟ گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید « و من یوق شحّ نفسه فأولئك هم المفلحون » و من مردی شحیحم از دست من چیزی بیرون نیامد . گفت شحیح نه آن باشد . شحّ آن باشد که مال خود نگاهداری و از مال برادرت خوری بظلم . اینکه تو گوئی بخل است و بخل بدخوئی است .

علی بن طلحه گفت از عبدالله عباس که او گفت در این آیه مراد آنست که هر کس که متابعت هوای نفس بکند . ابن‌زید گفت هر کس که بخل نفس اورا حمل نکند که مأمورات را ترك کند و منهیّات را ارتکاب ، از آنان باشد که او را نگاهداشته باشند از بخل نفس . طاووس گفت بخیل آن باشد که بمال خود بخل کند ، و شحیح آن باشد که بمال دیگران بخل کند . أنس مالك روایت کرد که رسول ما ﷺ گفت هر که او زکاة بدهد و مهمان‌را طعام بدهد و در نائبه‌ای که افتد خرجی کند اوبری باشد از شح نفس ، و هم‌أنس مالك‌روایت کرد که رسول ﷺ گفت در دعاء « أللّهمّ إنّي أعوذبك من‌شحّ نفسی و إسرافها ووسواسها» جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت « اتّقوا الشحّ فإنّ الشحّ أهلك من کان قبلکم » گفت بپرهیزید ازبخل که بخل هلاك کرد آنان را که پیش شما بودند .

---

(١) مرد زفت وبخیل را بینی‌که اگر فی را بر او بگذرانند مال خویش را آسان بدهد .

أبوالهیاج الأسدی گفت بخانهٔ خدای طواف میکردم مردی را دیدم که طواف میکرد می گفتی أللّهمّ قني شحّ نفسي و بر آن زیاده نمیکرد ، اورا گفتم یا هذا تو خود دعاء همین دانی ؟ گفت مرا این کفایت است ، برای آنکه چون مرا از بخل نفس نگاهدارند دزدی نکنم و زنا نکنم وفلان معصیت و فلان وفلان نکنم پرسیدم که این کیست ؟ گفتند عبدالرّحمن عوف است . گفتند کسری وزیرانش را گفت چیست که فرزندان آدم را زیان‌تر دارد ؟ گفتند درویشی! کسری گفت بخل بتر است از درویشی که‌درویش چون مال‌یابد فراخ‌دست‌شود و بخیل‌هرگز فراخ دل نشود .

(وَالَّذِينَ جَآؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ) حق تعالی گفت و آنانکه از پس ایشان آمدند یعنی أتباع و تابعان و آنانکه از پس ایشان باشند قرن ازپس قرن تا بقیامت ، ابن أبی‌لیلی گفت امّت برسه طبقه است : صحابهٔ رسولند و ایشان دو منزلت دارند بهری مهاجرند وایشان آنانند که خدای تعالی درحق‌ایشان گفت : « للفقراء المهاجرین » و بهری أنصاریانند وخدای تعالی در حق ایشان گفت :«والّذین تبوّؤ الدّار و الإیمان ـ الایة » و تابعین‌اند و اتباع‌اند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت : « والّذین جاؤ می بعدهم » پس جهد کن تا از این سه گروه بیرون نباشی .

عبدالله عباس گفت خدای تعالی فرموده است مارا که استغفار کنیم برای أصحاب‌رسول با آنکه دانست که ایشان مفتون خواهند شدن . مسروق گفت از عایشه شنیدم که گفت شما را فرموده‌اند استغفار کنید أصحاب رسول را ، شما لعنت می کنید، من ازرسول ﷺ شنیدم که گفت امت من از دنیا بنروند تا آخرینان اولینان را! لعنت نکنند . و عبدالله عمر گفت چون کسی را بینی که صحابه رسول را لعنت کند بگوی لعنت بر آنکس بادکه از شما بتراست .
عوام بن حوشب گفت من آنان راکه در یافتم از صدر این‌امّت گفتندی محاسن صحابه با مردم بگوی تادلها بر ایشان مؤتلف شود و آنچه میان ایشان رفت مگوی تا مردم را بر ایشان نیاغالی. این اخبار ومانند این دلیل می کند که در آن عهد این معنی رفته است و ماجمله‌مکلّف بآنیم که خدای ما را گفت در این‌آیه‌که در دعا بگوئیم «ربّنااغفرلنا ولاخواننا الّذین‌سبقونا بالایمان و لاتجعل في قلوبنا غلاً للّذين آمنوا ربّنا إنّك رؤف رحیم » بار خدایا بیامرز مارا وآن برادران ما راکه سبق بردند مارا بایمان و در دل ما هیچ غلّی و حقدی مکن آنان را که مؤمن بودند که تو خدای مهربان و بخشاینده‌ای ، و این دعائی است که جملهٔ مؤمنان

أوّلین و آخرین در اوداخلند، و آنکه خارج باشد ازاین‌صفت، خارج باشد ازاین دعاء، چه این دعا نه با کسی میکنند که براو پوشیده باشد خفایا و ضمایر وفّقنا الله بما یرضیه‌عنّا وبعّدنا ممّا یسخط علینا بفضله ورحمته.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) حق تعالی در این آیه گفت نبینی ای محمّد آنانرا که منافق شدند و منافق آن باشد که دردل کفر دارد و برزبان ایمان، و اشتقاق آن ازنافقا است وآن سوراخ موش دشتی‌باشد که چند سردارد چون ازیکی قصد کنندش ازدیگر راه بجهد. منافق همچنین باشد بظاهربدر ایمان بدر آیند و بباطن بدر کفر بجهند. بزبان بامسلمانان باشد و بدل با کافران. و این لفظی است شرعی و معنی او در شرع إبطان‌الکفر و اظهارالایمان باشد می گویند برادران خود را ازکافران اهل کتاب یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر وقوله « یقولون » در محل‌حال است یعنی قائلین (لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ) منافقان جهودان را گفتند شما دل مشغول مدارید که‌اگرشمارا بیرون کنند ماباشماباشیم (وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً) ودرحق شما و قصد شما طاعت کس نداریم (وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ) واگر باشما کارزار کنند ما شمارا نصرت کنیم، آنگه کفت (وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) و خدای تعالی گواهی می‌دهد که ایشان دروغ میگویند.

(لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ) بل‌اگر ایشان راکه‌جهودانند ازمدینه‌بیرون کنند این منافقان با ایشان بیرون نشوند، واگربا‌ایشان کارزارکنند این منافقان یاری‌نکنند ایشان را، واگر نصرت کنند ایشان را پشت بر کنند و بهزیمت شوند. آنگه گفت:

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ) شما که مؤمنانید بترس در دل ایشان بیشترید از خدای یعنی از شمابیشتر ترسند که ازخدای (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) این برای آن است که ایشان مردمانی‌اند که چیزی ندانند.

(لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ) گفت این جهودان با شماکارزار نکنند إلّا در شهرهای حصین از حصارها و جایهای محکم و بصحرا بیرون نیایند برعادت‌عرب (أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ) یا ازپس دیوارها. ابن کثیر و أبوعمرو خواندند و عبدالله عباس و مجاهد نیز « من وراء جدار » بألف علی لفظ الواحد، و باقی قرّاء جُدُر بضمّ جیم و دال علی لفظ الجمع، و ازبعضی مکّیان روایت کردند جَدْرٍ بفتح جیم و سکون دال وهولغة فی الجدار. یحیی‌بن وثّاب‌خواند جُدْر بضم‌جیم وسکون‌دال (بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ)شجاعت

وصولت ایشان در میان ایشان سخت است یعنی تا بایکدیگر باشند لاف زنند و بزبان شجاعت گویند . چون بیرون آیند ازایشان ضعیف‌تر وبددل‌تر نباشد (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً) تو پنداری یکی‌اند ومجتمع‌اند، با یکدیگرموافق‌اند ، وبخلاف این است که دلها پراگنده ومخالف‌دارند قتاده گفت أهل باطل چنین باشند مختلف الأهواء والکلمات باشند . مجاهد گفت معنی آن‌است که دین منافقان‌خلاف‌دین جهودان‌است (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) گفت این‌برای آن‌است که ایشان گروهی‌اند که عقل‌کار نمی‌بندند .

(كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت مثل اینان چون مثل آنانند که پیش‌ایشان‌بودند عبدالله عباس گفت بنو قینقاع‌اند ، و مجاهد گفت مشرکان قریش‌اند که ببدر کشته شدند (ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ) بچشیدند وبال کارخود ازقتل وأسروجلاء (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشان را عذابی است دردناك . آنگه مثلی بزد جهود ومنافقان را گفت :

(كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ)چون مثل ابلیس که گفت آدمی راکافرشو چون‌کافرشد گفت‌من ازتو بیزارم که من‌ازخدای می‌ترسم .

عبدالله عباس وعبدالله مسعود گفتند مرادبانسان برصیصای راهب است و قصّه اوآن بود که در زمان فترت در صومعه خدای را هفتاد سال عبادت کرد . إبلیس چندانکه خواست بر اوظفر یابد نمی‌توانست. یکروزمَرَدَه راجمع کرد گفت مرا حیلتی بیاموزید درکار برصیصا یکی ازجملهٔ ایشان که اورا أبیض گفتند ـ واوآن بود که روزی بیامد و خواست تا رسول مارا وسوسه دهد وجبرئیل بیامد ویکی پرزد واورا بأقصای هند انداخت ـ او گفت من تدبیری‌سازم بیامدو برصورت راهبی میان سرتراشیده جامهٔ رهبانان پوشید وبزیر صومعهٔ برصیصا آمد واورا آواز داد اوجواب نداد ، واورا عادت بودیکه روی از نماز بنگرداندی الا بوقت افطار یکساعت ، و صوم الوصال داشتی پنجروز و ده روز . چون أبیض بدید که او جواب نمیدهددر زیر صومعه او بایستاد و بنماز مشغول شد بروجه نفاق و خداع . چون برصیصا از نماز فارغ شد فرو نگرید راهبی‌را دید بنماز مشغول شده بزیّی و هیئتی نیکو چون چنان دید تأسّف خورد برآنکه جواب او نداد . آواز دادو گفت یا عبدالله مرا معذور دار که چون آواز دادی من‌در نماز بودم اکنون فارغ شدم بگوی تاچه‌کار است تورا ؟ گفت مرا آرزو است که با تو بیکجای باشیم وبیك‌جای‌عبادت کنیم ومن سیرت تو بر گیرم‌وبتو اقتداء کنم و از علم توچیزی اقتباس کنم و بدعاء تو رغبت میکنم ومن نیز تورا دعا کنم ، بر صیصا گفت من ازتو مشغولم ودعاء من عامّ است جمله مؤمنان را اگر تو مؤمنی در این میانه باشی . آنگه‌اورا رها کرد و

باسر عبادت شد چهل‌شبانه‌روز چون، باز نگرید اورا دید برپای ایستاده و نماز میکرد و تضرّع و ابتهال میکرد . چون چنان دید گفت ای بنده خدای بگوی تا چه‌حاجت داری تا بدورسی ؟ گفت حاجت من آن است که باتو بیك جای باشم وبسیار زاری کرد ، برصیصا اورا دستوری داد تا درصومعه رفت و بااودر عبادت ایستاد و هم بر طریق و سیرت او روزه وصال میداشت وعبادت میکرد و تضرّع میکرد ، و در عبادت براو میافزود ، ودر صوم الوصال مدّت درازتر میکرد .

چون برصیصا ازوچنان بدید عبادت‌خود حقیر بداشت و گفت قوّت این مرد در عبادت بیش از قوّت من است ، و اومجتهدتر ازمن است چون سال بر گشت أبیض برصیصا را گفت من بخواهم رفتن که مرا صاحبی هست ویاری دیگر ومن گمان‌بردم که تو از او مجتهدتری اکنون اجتهاد تو بدیدم اوازتو عابدتراست ومجتهدتر بـَرِ اوخواهم رفتن ، برصیصا را سخت آمد و نخواست تا مفارقت کنداز او برای آنکه سخت مجتهدی یافت اورا ، چون وداع کرداو را وخواست تا برود گفت یا برصیصا تو را دعائی بیاموزم که آن بهتر از این همه است و آن نامها است خدا را که بآن بیماران را شفا دهد ، ومبتلایان را عافیت دهد ، و دیوانگان راعقل دهد ، برصیصا گفت نخواهم که اگر مردم این حال از من بدانند مرا مشغول کنند ازعبادت ومن ازکار خودبازمانم ، إلحاح کرد براو، و گفت وقت آید که‌تورا حاجت آید بدان‌چندانی بگفت تااو آن دعوات را یاد گرفت آنگه بازآمد ، وإبلیس را گفت هلاك کردم آن‌مرد را . آنگه بیامد ومردی رابگرفت و گلوی او بگاز گرفت آنگه بیامد (۱) برصورت طبیبی و گفت این صاحب شما دیوانه است من اورا معالجه کنم تابهتر شود گفتند روا باشد . آنگه گفت من شما را راه نمایم بمردی که اودعائی‌داند که براین مرد خواند در حال به‌شود گفتند راهنمای مارا، گفت‌برصیصای راهب است در فلان دیر ، ایشان آمدند و تضرّع کردند و او دعا کرد أبیض آن دیوانة را رها کرد . .

خبر منتشرشد که برصیصای‌راهب دعائی میداند که دیوانگان را وآنانرا که ایشان را دیو رنجه میداردبدعاء او خدای تعالی‌شفا دهد ، مردم ازجوانب‌میآمدند و اورا رنجه‌میداشتند و اوجواب نمی‌داد و این أبیض هر کسی‌را که بزدی ازمردمان بیامدی و گفتی دوای اوبنزدیك برصیصا است چون پس ازإلحاح او جواب دادی و دعا کردی ابیض او را رها کردی تا یك

(۱) یعنی مردی را مصروع کرد که پیوسته غش میکرد ونزد کسان اوآمد و گفت این مرد جن زده شده است شما اورا نزد برصیصا برید تا معالجه‌کنند .

روز برفت و دختری را ازملوك بزد ، واورا پدر مرده بود وعمّ او برجای پدرش بود و پادشاه بنی اسرائیل بود وسه برادر داشت . چون این دختر رنجور شدهم این ملعون آمد و گفت من راه نمایم شما را بکسی که او دعا کند و بدعای او این دختر بهتر شود گفتند کیست ؟ گفت برصیصای راهب . گفتنداواجابت نکند . گفت بروید و تضرّع کنید وإلحاح کنید اگرقبول نکند دختر را در صومعه او بگذارید و بگوئید که خواهر ماامانتاست بَر تو مارفتیم‌تودانی باامانت چه باید کرد . همچنان کردند ودختر راآنجا بردندو بدورها کردند و بر گردیدند او چون روی از نماز بر گردانید دختر را دید من أجمل خلق الله دعا کرد آن دیو ملعون او را باز گذاشت ، دیگر باره بگرفت اورا . در روزی چند بار بگرفتی و رها کردی و دختر با راهب تنها در دیر بود ، هم آن ملعون وسوسه کرد اورا و گفت یا برصیصا هر گز در همه‌عمر مانند این شخص‌ندیدی ووقتی و تمکینی نخواهد بودن‌تورا و اوبی‌خبر است با او مواقعه کنی او بغرور شیطان مغرور شد و مواقعه کرد تا دلیر شدهر گه که او بیهوش شدی برصیصا بـا او خلوت کردی تا باوآبستن شد و اثر آبستنی پدید آمد . شیطان آمد و گفت یا برصیصا این چیست که تو کردی خود را و امثال خود را رسوا کردی و اینکه تو کردی همهٔ رهبانان عالم را زیان داشت من تورا تدبیری آموزم دختر را بکش ودرزیر این کوه گوری بکن و اورادفن کن چون آیند و ازاو پرسند بگوی که شیطان او مستولی شد او را ببردو من بااو بس نبودم که ایشان تورا باوردارند و متّهم ندارند . برصیصا گفت همچنین باید کرد اورا درشب‌بکشت و فرود آمد و در آن کوه گوی بکند هم در شب اورا دفن کرد . شیطان بیامد و گوشهٔ جامهٔ اوارخاك بیرون کشید بظاهر زمین رها کرد وبرفت چون برادران بیامدند و گفتند حال‌خواهر ما چیست ؟ راهب گفت اورا دیو ببرد و من بـااوبس نبودم که مستولی بود . ایشان او را باور داشتند و برفتند .

او بیامد ودرخواب برادر مهین نمود گفت شما دانید تا برصیصا باخواهر شما چه کرده است او را بکشته است و درزیر کوه دفن کرده ، برادر چون بیدار شد التفات نکرد و گفت‌این خوابی است که شیطان مرا نموده است . برادرمیانی داشت دیگر همین وسواس نمود . برادر کهین داشت دیگر همچنین نمود چون روز چهارم بود برادران بیك جای جمع شدند برادر کهین گفت من چنین خوابی دیدم . دوّمش برادر میانی و مهین گفتند ما نیز دیدیم . آنگه بیامدند و برصیصا را گفتند خواهر مارا چه کردی ؟ گفت نه شما را گفتم که او را دیو ببرد ایشان باز آمدند و شرم داشتند که گفتندی ما درخواب چیزی دیدیم شبی دیگر بیامد وایشان

را وسوسه کرد و گفت بروید که خواهر شما درفلان جای درزیر خاك است کشته و گوشهٔ جامهٔ او ظاهر است بنگرید . ایشان آمدند و دیدند راست بود خواهر را بر گرفتند و راهب را از آنجا فرود آوردند و در میان بازار داری بزدندتااورا بردار کنند ، ابلیس ابیض را گفت هیچ نکردی اگر او را بردار کنند کفّاره گناه او گردد و اونجات یابد . ابیض گفت من بروم و تمام کنم بیامد و برراهب پیدا شد و گفت یا برصیصا هیچ مرا میشناسی گفت نه گفت من راهبم ویحك چه کردی از پس من ؟ آب‌روی خود و همه عابدان عالم ببردی ولیکن من تورا چیزی بیاموزم که از آن نجات یابی بدعواتی که من دانم . گفت چه کنم ؟ گفت مرا یك‌بار سجده کن تا من بدعا چشمهای اینان بگیرم تاتوبگریزی آنگه چون گریخته باشی توبه کن باخدای . اوسجده کرد اورا وکافر شد . و ذلك قوله :

« کمثل الشیطان إذ قال للإنسان اکفر فلمّا کفر قال إنّي بريء منك انّي أخاف الله ربّ العالمین » چون اوسجده کرده بود دیو از او تبرّا کرد و گفت من از تو بیزارم که من از خدای میترسم . و این خبر از اسانید أصحاب الحدیث است وبامذهب ما راست نیست چه در او زحفی چند است که مخالف است اصول را ، و این ممکنست تأویل گفتن اگر خبر درست‌شود تأویل آن باشد که اگراین خبرصحیح‌است آن مرد همچه ابیض‌منافق بوده باشد . چه‌ارتداد بنزدیك ما درست نیست‌ازآنجا که مؤدّی است با احباط یابا مذهب جبر ، وبنزدیك ما سجده جز خدای بحقیقت کفر نباشد چه کفر از أفعال قلوب باشد ودر أفعال جوارح هیچ کفر نیوفتد ولیکن از افعال وعلامت کفر باشد چنانکه ایمان دل باشد و نماز علامت او بود لقوله عليه‌السلام « علَمُ الایمان الصلاة » و علامت چیزی جز آنچیز باشد .

وأمّا باید گفتن که لفظ کفر در آیه بمعني اظهار کفر است في‌قوله « فلمّا کفر » أی فلمّا أظهر الکفر چنانکه «إنّ الذّین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنواثمّ کفروا ثمّ ازدادوا کفراً» یعنی أظهروا الایمان ، و قوله«یاأیّها الّذین آمنوا آمنوا بالله » یعنی یاأیّهاالّذین أظهرواالایمان بألسنتکم آمنوا بقلوبکم . براین تأویل این تفسیر براین آیت درست باشد . أمّا اظهار دیو خود را . أبو علی روا میدارد که دیو خود رابرما ظاهر تواند کردن و بجز او کسی رواندارد که دیو خود راظاهر کند . گوید رواباشد که خدای تعالی اورا اظهار کند برما بأحدالأمرین إمّا بآنکه ایشان را کثیف کند ،و إمّا بآنکه شعاع ما قوی کند . و غرض از این تشدید المحنة فی التکلیف تا مکلف عند آن چون بأدلّه رجوع کند قدم برجای دارد و مستحقّ ثواب متزاید شود که کثرت‌ثواب بشدّت و مشقّت تکلیف باشد ، و بر این وجوه بر خبر هیچ شبهه

نماند . واین برای آن آوردم که روایت از عبدالله عباس وعبدالله مسعود بود ومثل این قصّه بتفسیر فارسی لایق باشد(۱).

خدای جلّ جلاله مثل زد منافقان و جهودان را چون وعده دادند منافقان جهودان را و گفتند چون محمّد (ﷺ) گوید از مدینه بیرون بروید مروید که ما یار شما ایم واگر کارزار کنید شما را نصرت کنیم ، و اگر محمّد(ﷺ) غالب آید و شما را بیرون کند از مدینه با شما بیرون آئیم چون رسول ﷺ محاربه کرد با ایشان ایشانرا نصرت نکردند ، و چون ازمدینه بیرون کردند ایشان را منافقان بیرون نشدند . خدای تعالی مثل زد حـال ایشان را بحال برصیصا بادیو که گفت کافر شو تاتورا برهانم چون کافر شد از او تبرّا کرد و گفت «إنّي برىء منك» . وقولی دیگر مفسّرانرا آنستکه آیت عامّ است درجمله کفّار که شیطان ایشان را بکفر وسوسه کرد چون کافر شدند ازایشان تبرّا کرد ، و مثله قوله « وإذزيّن لهم الشيطان أعمالهم » و قال « لا غالب لكم اليوم من الناس و إنّي جارلكم ـ إلى قوله ـ إنّي بريء منكم إنّي أرى مالاترون إنّي أخاف الله ربّ العالمين » .

(فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النّارِ خالِدَيْنِ فيها وَ ذٰلِكَ جَزاؤُا الظّالِمينَ) گفت عاقبت آن هردو یعنی شیطان و انسان آنست که در دوزخ باشند مخلّد و مؤبّد ، و این جزای ظالمان است .

قوله (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ) گفت ای مؤمنان از خدای بترسید ، و هر نفسی باید تا انتظار کند آنچه تقدیم کرده باو از پیش فرستاده برای فردای قیامت چه آنچه امروز کرده باشد جزا و مکافات برای او نهاده باشد معدّ ، و قدیم تعالی از حق او هیچ باز نگیرد (وَاتَّقُوا اللّهَ) از خدای بترسید که خدای داناست بآنچه شما میکنید .

(وَلا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْسٰيهُمْ أَنْفُسَهُمْ) گفت مباشید چنانکه آنان بودند که خدای را فراموش کردند و دست از أوامر و نواهی او بداشتند ، وحقوق او

---

(۱) امثال این قصص که درآن پند و عبرت باشد برای تنبیه غافلان مناسباست و چندان باسناد وصحت آن توجه نبایدکرد و حکما پند را از زبان حیوانات ساختند وهمه‌کس داند آن قضایا برای تحقیق واقعهٔ تاریخی نیست وآنچه در تفاسیر از این قبیل آید و عبرت آورد ذکر میکنند اگر واقعه صحیح باشد فبها و الا تنبه ازآن حاصل‌است ، اما اگر وجهی مخالف اصول عقلی و دینی باشد بیان بایدکرد تا جهال حقیقت نپندارند .

ضایع کردید و فرمانهای او فرو گذاشتند . خدای تعالی ایشان را از یاد ایشان ببرد تـا پنداری حظّ خود از دنیا فراموش کردند که برای خود زادی تقدیم کنند ، و این بر طریق خذلان باشد (أُولٰئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ) گفت ایشان فاسقانند که ازفرمان من بیرون آمده‌اند

(لا يَسْتَوِي أَصحابُ النّارِ وأَصحابُ الجَنّةِ) گفت راست‌نباشداهل دوزخ واهل بهشت چه اهل بهشت رستگاران باشند وظفر یافته‌گان . و أهل دوزخ هالکان و فروماندگان باشند . لیکن ذکر ایشان بیفکند ازدووجه : یکی آنکه اکتفاءً بذکر أهل الجنّة و ثوابهم عن ذکرأهل‌النار ومابهم‌لدلالة الکلام علیه ، ویکی‌دیگر استخفافاً بهم وبذکرهم . آنکه‌درتعظیم شأن قرآن گفت :

(لَوْ أَنْزَلنا هذَا القُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ) گفت اگرما این قرآن بر کوهی أنزله کردمانی از طریق مثل . تو آن کوه را بینی ای محمّد خاشع و ذلیل شده شکافته ازترس خدای ، و این برحقیقت نیست بر سبیل مثل است و طریق مبالغه ، و مانند این در کلام عرب‌وعجم وأشعار ایشان بسیار است قال ابن درید :

لَوْ لا بَسَ الصَّخْرَ الأَصمَّ بَعْضُ ما يَلْقاهُ قَلْبي فَضَّ أَصلادُ الصّفا (۱)

و قال آخر :

« وَلَوْ أَنَّ مابي بِالجِبالِ تَصَدَّعَتْ » (۲) .

و شاعر پارسی گوید شعر :

گر کوه غمان ما کشیدی ماهی کوه از غم ما گداختی چون‌کاهی

و بعضی دیگر گفته‌اند در آیه محذوفی هست و تقدیر آنستکه لو أنزلناهذاالقرآن‌علی جبل و کان ممّن‌یسمع و یعقل لرأیته خاشعاًمتصدّعاً من خشیة الله ، و وجه أوّل ظاهرتر است برای آنکه در کلام نظم ونثر این بسیار است ، و بعضی فصحاء گفتند لو ألهمت الجمادات و سائر الحیوانات حرارة الاشتیاق و مرارة الفراق لوقفت المیاه عن جریها و أمسکت الشمس‌عن سیرها و لذابت الجواهر في معادنها وتقلّعت الجبال عن أماکنها ولما انتفع الناس بالنها رالمضيء ولا اهتدی أحدبالکوکب الدرّيّ . و معنی آیت بعینه این است که برسبیل مثل است ألاتری الی قوله (وَتِلْكَ الأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) گفت ما مثلها میزنیم

(۱) اگر بعض آنچه قلب من دریافته‌است با سنگ سخت بربخورد سنگ ازهم میباشد .

(۲) اگرآن غم‌که من دارم کوهها داشتند ازهم میشکافتند .

برای مردمان تا همانا ایشان اندیشه کنند. آنگه در صفات وتوحید و ثناء خود گرفت گفت (هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الغَيْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ) گفت او آن خدائی است که جزاو خدائی نیست دانای نهان و آشکار است وبخشاینده وبخشایش گر. حسن گفت یعنی عالم سرّ و علانیه است . دیگر مفسّران گفتند عالم است بآنچه بینند و آنچه نبینند .

(هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ) او آن خدائی است که جز او خدائی نیست (المَلِكُ) پادشاه است و خداوند ملك و پادشاهی است ، و بیان کردیم که مرجع این نام‌ها قادری است یعنی قادر است برهمه چیزها (القُدُّوسُ) پاك است ازهمه عیب و وصفی که لایق نباشد و منزّه از همهٔ قبایح . قتاده گفت معنی قدّوس مبارك است . ابن کیسان گفت ممجّد است و بسریانی قدیسا است این نام ، و اشتقاق او ازقدس است واین طهارت باشد (السَّلامُ) یعنی مسلم، و مبرّ است از همه ناشایست (المُؤْمِنُ) در او دوقول گفتند : یکی آنکه تصدیق انبیاء و رسل خود کند ، و یکی آنکه بندگانرا از ظلم خود ایمن دارد ، و این قول عبدالله عباس است و مقاتل و هو خلاف المخوف . قال الله تعالی « و آمنهم من خوف » و قال النّابغة :

وَالمُؤْمِنِ العائِذاتِ الطَّيْرَ يَمْسَحُها رُكْبانُ مَكَّةَ بَيْنَ الغَيْلِ وَالسَّنَدِ(۱)

و گفتند مصدّق مؤمنان است در توحید و جمله صادقان ، و این قول ابن زید است ، و حسین بن فضل گفت آمر است بایمان . قرظی گفت مجیر است چنانکه گفت «وهو یجیر ولایجار علیه» (المُهَيْمِنُ) عبدالله عباس گفت امین است . مجاهد گفت و قتاده شهید است یعنی گواه برخلقان . ابن زید گفت مصدّق است . عطاء گفت مأمون الجانب است که از ظلم او ایمن باشند . خلیل گفت رقیب است . یمان گفت مطّلع است . سعید مسیّب گفت قاضی است ، مبرّد گفت مهربان است . عکرمه گفت رهنمای است . ابن کیسان گفت تأویل این نام جز خدای نداند . أبو عبیده گفت در کلام عرب براین وزن پنج نام است المهیمن و المسیطر والمبیطر والمبیقر وهوالذاهب فی الارض ـ والمخیمر و آن نام کوهی است (العَزِيزُ) غالب وقاهر است (الجَبّارُ) عبدالله عباس گفت عظیم است ، وجبروت الله عظمته ، و گفتند مصلح است من

---

(۱) سوگند بآن خدائی که مرغان پناهنده بمکه را ایمن کرده است که سواران آن شهر میان دوجای بنام غیل و سندبان مرغان دست میکشند چنانکه خداوند درقرآن مجید ایمن بودن مردم رادر حرم مکه ازآیات بزرگ شمرده است نابغه نیزایمن بودن مرغان را ازآسیب مردم بخداوند نسبت داده و آنرا آیتی عظیم دانسته وبدان سوگند خورده است .

الجبر و هو اصلاح الكسر . شكسته بازبندد، يقال : جبرت الأمر فجبر و انجبر قال العجّاج : « قَدْ جَبَرَ الدِّينَ الإلٰهُ انْجَبَرْ » و لفظ جبر لازم است وهم متعدّى، و مثله دَلَعَ لِسانُهُ فدلع وَفَغَرَ فاهُ فَغَرَ فُوهُ ، وشحا فاه و شحا فوه، وعَمَرْتُ الدّارَ فَعَمَرَتْ . سُدّى گفت يعنى جبر كند بندگان را اگر خواهد و كس او را عاجز نتوان كردن ، و گفتند معنى جبّار آنست كه دستها بدو نرسد من قول العرب : نخلة جبّارة أى طويلة لاتنالها الأيدي قال الشاعر :

بَواسِقُ جَبّارٍ أثيثٌ فُرُوعُهُ　　وَعالَيْنَ قِنْواناً مِنَ البُسْرِ أحْمَرا (١)

(المُتَكَبِّرُ) بزرگوار است و متعالى از همه قبايح ، و اصل كبرياء امتناع باشد از انقياد . قال حميد بن ثور :

عَفَتْ مِثْلَ ما يَعْفُو الفَصِيلُ فَأصْبَحَتْ　　بِها كِبْرِياءُ الصَّعْبِ وَهْيَ رَكُوبُ (٢)

(سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ) منزّه است اواز آنچه ايشان باوشرك مى آرند وانباز مى گيرند بااو .

(هُوَ اللهُ الخالِقُ البارِئُ) او آن خدا است كه آفريدگار است و در وجود آرنده معدومات است مقدّر بتقدير حكمت ، بارى‌مبتدى بخلق بى‌مثال سابق (المُصَوِّرُ) نگارندهٔ صورت‌ها است ، و گفتند مميّز ميان صورتها باختلاف تركيب وتأليف (لَهُ الأسْماءُ الحُسْنى) اوراست نام‌هاى نيكوتر (يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ) تسبيح ميكند او را هرچه در آسمانها وزمين‌ها است بدلالت برخالقى وآفريدگارى منزّه پاكيزه ازهمه‌عيبها (وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ) و او خداى قاهر و غالب و محكم كار است تعالى علوّاً كبيراً لايحصى ثناءعليه هو كما أثنى على نفسه . نافع روايت كرد از عبدالله عمر كه او گفت رسول را ديدم بر منبر ايستاده و مى گفت چون روز قيامت باشد خداى تعالى اهل آسمان و زمين را جمع كند همه در قبضه او باشند وهمه پيش او باشند آنگه گويد «أنا الله أنا الرّحمن أنا الرّحيم أنا الملك أنا القدّوس أنا السّلام أنا المؤمن أنا المهيمن أنا العزيز أنا الجبّار أنا المتكبّر أنا الّذي بدأت الدّنيا و لم تك شيئاً »من

---

(١) شاخهاى بلند از نخلى بلندكه بسيار در هم پيچيده است ودر بالاى خود دارد خوشه ازغوره خرما سرخ شده . عالين فعل ماضى مؤنث است ازعالا باب مفاعله .

(٢) در صفت منزلگاهى‌است‌كه مدتى برآن گذشته و گياه بيابانى درآن روئيده‌وآنرا پر كرده‌است وعفو بمعنى پرشدن از گياه است و در بعض كتب بجاى فضيل طليح آمده است ودر موحش بودن سراى آنرا تشبيه بدابه سركش‌كرده با آنكه قابل‌سوارى است .

آنم که موصوفم باین صفات . من آنم که دنیا بیافریدم و هیچ نبود . من آنم که باز بیافریدم کجایند پادشاهان و جبّاران . أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ فرمود هر که اوآخر سورهٔ حشر بخواند خدای تعالی گناهش بیامرزد آنچه مقدّم باشد و آنچه مؤخّر . معقل بن یسار روایت کرد که رسول ﷺ فرمود هر که بامداد بگوید : « أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم» . وآن سه آیه ازآخر سوره حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را براو موکّل گرداند تا براو صلوات میدهند تا شب ، واگر آن روز بمیرد شهید باشد وشب هم بدین طریق . أبوهریره گفت رسول را ﷺ گفتم مرا نام مهترین بیاموز فرموده«علیك بآخر سورةالحشر» گفت آخر سورهٔ حشر بسیار بخوان . دیگر باره پرسیدم همین فرمود سیم‌بار پرسیدم هم این جواب‌داد . أبوأمامه روایت کرداز‌حضرت‌رسول ﷺ که فرمود هر که خواتیم سورهٔ حشر بخواند اگر بروز بخواند اگر بشب چون بمیرد بهشت واجب شود او را. أنس مالك روایت کرد که‌هر که سورة الحشر بخواند تا آخر سورة وآن‌شب‌بمیرد شهید باشد.

سورة الممتحنة

این سوره مدنی است و سیزده آیت ، وسیصدو چهل کلمه ، و هزار و پانصد و ده‌حرف است ، و روایت است از أبو أمامه از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الممتحنة بخواند جمله مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند روز قیامت إن شاء الله تعالی صدق نبی‌الله ﷺ .

سورة الممتحنة مدنية وهی ثلاث عشر آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ

ای کسانی‌که گرویدید فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان می افکنید بسوی‌ایشان

بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِما جآءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا

دوستی وبتحقیق‌کافر شدند بآنچه آمد شمارا ازحق بیرون میکنند پیغمبر(ص)را وشمارا بسبب‌اینکه گرویدید

بِاللهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغآءَ مَرْضاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ

بخدا پروردگارشما اگرشما بیرون‌آمده‌اید بجهت‌جهاد درراه من وبرای‌رضای‌من به‌پنها نی‌میفرستید بسوی‌ایشان

بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَيْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ

دوستی‌را ومن د نانرم بآنچه‌پنهان‌میکنید وآنچه‌آشکارمیکنید وهرکه بکند این‌را ازشما پس بتحقیق‌گم‌کرد

سَواءَ السَّبِيلِ (۲) إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدآءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ

راه راست را اگر بیابند شمارا کفار میباشند برای شما دشمنان ومیگشایند بسوی‌شمادستهایشانرا

وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۳) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَ لاَ أَوْلادُكُمْ

وزبانهاشان‌را ببدی ودوست دارند اگرکافرشوید شما هرگزسودندهدشمارا رحمهای‌شما ونه‌فرزندان‌شما

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٤) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ
روز قیامت جدا میکند میانهٔ شما وخدا بآنچه میکنید بینا است بتحقیق‌که هست برای شما پیروی
حَسَنَةٌ فِي إِبْرٰهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ
نیکو درابراهیم وآنانکه بودند با او چون‌گفته‌اند مر قومشان‌را که ما بیزاریم ازشما و ازآنچه میپرستید
مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدٰوَةُ وَالْبَغْضَآءُ أَبَداً حَتّٰى تُؤْمِنُوا
از جز خدا نگرویدیم بشما و ظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه تا آنکه ایمان آرید
بِاللّٰهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ
بخدای یگانه مگرگفتن ابراهیم مر پدر و عمش را هرآینه آمرزش خواهم برای‌تو ومالك نیستم مر ترا از
اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٥)
دفع‌عذاب‌خدا ازچیزی پروردگارا برتو توکل‌کردیم وبسوی‌تو بازگشت‌نمودیم وبسوی تواست بازگشت
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
پروردگارا مگردان مارا آزمایش برای‌آنانکه‌کافرشدند وبیامرز برای‌ما پروردگارا بدرستیکه‌توهستی‌غالب
الْحَكِيمُ (٦) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
درست‌کردار بتحقیق‌که‌باشدبرای‌شما درآنها خصلتی پسندیده مرکسیراکه‌باشد امیدوار بخدا وروزجزا
وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٧) عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ
و هرکه روی گرداند پس بدرستیکه خدا او بی‌نیاز ستوده است شاید خدا اینکه بگرداند میان شما
وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللّٰهُ قَدِيرٌ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٨)
و میان آنانکه دشمنی داشتند از کفار دوستی را و خدا توانا است و خـدا آمرزندهٔ مهربانست
لَا يَنْهٰيكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ
بازنمیدارد شما را خدا ازآنانکه کارزار نکردند شـما را در دین و بیرون نکردند شمارا ازخانه های شما
أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (٩) إِنَّمَا
آنکه نیکی کنید ایشانرا وحکم‌بعدالت‌کنید بدرستیکه‌خدا دوست‌میدارد عدالت‌کنندگان‌را جزاین‌نیست

يَنْهيكُمُ اللهُ عَنِ الَّذينَ قاتَلوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ
که بازمیدارد شما را خـدا از آنانکه کارزار کردند شمارا در دین و بیرون کردند شمارا ازخانه های شما

وَ ظاهَرُوا عَلىٰ إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ
وهم پشت شدند دربیرون‌کردن شما اینکه دوستی‌کنید باایشان وهرکه دوست دارد ایشانرا پس آنها ایشان

الظّالِمُونَ (۱۰) يا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا إِذا جاءَكُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ أَللهُ
ستمکارانند ای‌آنانکه ایمان‌آوردید چون‌آید شمارا زنان مؤمنه هجرت‌کننده پس‌بیازمائیدآنهارا خدا

أَعْلَمُ بِإِيمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفّارِ لا هُنَّ
داناتراست بایمان ایشان پس‌اگر دانستیدآنهاراکه مؤمنداند پس بازنگردانیدآنهارا بسوی‌کفار نه این‌زنان

حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ
حلالست مرکافران‌را ونه‌ایشان حلال‌میشوند مرآن‌زنان‌را وبدهید ایشانراآنچه‌را خرج‌کرده‌اند ونیست‌گناهی

عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ
برای‌شمااینکه‌اگرنکاح‌کنید زنان‌مهاجره‌را چون‌بدهید ایشانرا مزدشانرا وچنگ مزنید بعقد وکابین‌های‌کفار

وَ سْئَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْئَلُوا ما أَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللهِ يَحْكُمُ
وبخواهیدآنچه خرج‌کردید وبایدکه بخواهید ازکفارآنچه خرج‌کردند اینست شمارا فرمان‌خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ (۱۱) وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ إِلَى الْكُفّارِ
میان شما و خدا دانای درست‌کرداراست و اگر فوت شود شما را چیزی از زنان شما بسوی کفار

فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذي أَنْتُمْ
پس‌عاقبت ظفر ازشماست پس‌بدهیدآنانراکه رفته‌اند زنانشان مانندآنچه نفقه‌کرده‌اند وبترسید ازخدا که شما

بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۲) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا جاءَكَ الْمُؤْمِناتُ يُبايِعْنَكَ عَلىٰ أَنْ
بآن‌خدا گروندگانید ای پیغمبر برگزیده چون بیاید تو را زنان مؤمنه تا بیعت‌کنند ترا بر اینکه

لا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئاً وَ لا يَسْرِقْنَ وَ لا يَزْنينَ وَ لا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَلا يَأْتينَ بِبُهْتانٍ
شرك نیارند بخدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را و نیـایند بدروغی

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبايِعْهُنَّ
افترا کرده باشند میان دستهای خود وپاهای خود و عاصی نشوند ترا درکردار نیکو پس بیعت کن با ایشان
وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
وطلب آمرزش کن برای ایشان ازخدا بدرستیکه خدا آمرزندهٔ مهربانست ای آنانکه ایمان آورده‌اید
لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفّارُ
دوستی‌مکنید باگروهیکه خشم‌کردخدا برایشان بتحقیق‌که‌نومید شدند از آخرت همچنانکه نومید شدندکافران
مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ (*) .
از یاران گور ها ،

قوله تعالی (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ - الآية) مفسّران گفتند آیه در حاطب بن أبی‌بلتعه آمد و سبب آن بود که زنی-نام اوساره مولاة أبی عمرو بن صیفی بن هاشم بن عبدمناف- ازمکّه بمدینه آمدپیش رسول ﷺ رسول ﷺ او را گفت بچه آمدی؟مسلمان میشوی؟ گفت نه . گفت بهجرت آمدی ؟ گفت نه . گفت پس بچه کار آمدی؟ گفت بر آنکه مولای من شمائید ومرا درمکّه مولائی نماند و مرا حاجتی سخت هست آن حاجت مرا آورد اینجا ، و آن چنان است که من آمده‌ام تا مرا طعام دهی و جامه دهی وعطاء دهی تا بمکّه‌شوم، رسول ﷺ گفت از أهل مکّه چرانخواستی چیزی ؟و این زن مغنّیه بودونایحه گفت پس از روز بدر کسی رغبت نکرد بغنای من ، رسول ﷺ فرزندان عبدالمطّلب را گفت چیزی بدهید اورا تا برود . اورا درم دادند و جامه دادند و نفقه دادند و شتر دادند ، بنزدیك حاطب بن ابی بلتعه آمد- حلیف بنی اسد بن عبدالعزّی- وازاوچیزی خواست ، او نامه‌نوشت بأهل مکّه و اعلام کرد ایشان را که رسول ﷺ عزم آن کرده است که بمکّه آید تا بر حذر باشید. و رسول ﷺ از خدای در خواسته بود تا خبر او پوشیده دارد برأهل مکّه تا او ناگاه برود ، و حاطب نامه نوشت و بااین‌زن داد ، اورا ده درم درقول مقاتل ، ودرقول‌عبدالله عباس گفت ده دینار، برای آنکه نامه بأهل مکّه رساند ، او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد وروی بمکّه‌آورد. جبرئیل آمد و رسول ﷺ را خبر داد که حاطب نامه نوشته است بأهل مکّه رسول ﷺ أمیرالمؤمنین علي عليه السلام رابخواند و زبیر بن العوّام و بیك روایت علي و عمّار ومقداد و عمر وطلحه را گفت بروید که زنی‌از مدینه بمکّه میرود ونامه دارد بأهل

مکّه ، نامه‌ازاو بستانید واورا رها کنید .

رفتند تا باو رسیدند گفتند نامه که بأهل مکّه داری مارا ده ، او گفت چیزی ندارم و بگریست و سوگند خورد که نامه ندارم ، اورا بجستند ومتاعش هم ، چیزی نیافتندخواستند تا برگردند و رسول را خبردهند که اونامه نداردحضرت أمیرالمؤمنین صلوات الله‌وسلامه‌علیه وآله فرمود که عجب ازشما رسول خدای‌ازوحی جبرئیل میگوید که اونامه دارد از اوبستانید و شما میگوئید که او ندارد وباز میگردید، پس تیغ بر کشید وپیش رفت و گفت مرامیشناسی والله که اگر نامه‌ای که داری بمن دهی وإلا بفرمایم تا برهنه‌ات کنند و نامه بستانندو گردنت بزنم چون این شنید گفت زینهار یاابن‌أبی‌طالب اکنون چون چنین است روی بگردان تامن نامه بیرون آرم أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روی بگردانید (۱) و موی سر باز کردو نامه‌راازاو بگرفت وبحضرت‌أمیرالمؤمنین عليه‌السلام دادچون آن حضرت‌نامه ازاو بستد اورارها کرد ونامه بخدمت حضرت رسول آورد .

رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نامه بستد و بربالای منبر آمد و خطبه کرد آنگه فرمود که یکی از شما نامه نوشته است بأهل مکه و ایشان را ازعزم ما برفتن مکّه آگاه کرده اگر برخیزد و إلاّ وحی اورا رسوا کند، یك دوبار فرمود کسی برنخاست نوبت سوم‌حاطب بن أبی بلتعه برخاست و گفت یا رسول الله صاحب نامه منم ونامه من نوشته‌ام و خدای داناست که نفاق نکرده‌ام از پس اسلام و خیانتی نکرده‌ام پس از نصیحت ، و جانب ایشان را مراعات نکرده‌ام . و لیکن مرا در مکه خویش است و عشیرتی ، من اندیشه کردم که اگر العیاذ بالله دست ایشانرا بود برما این نامه بنزدیك ایشان وسیلتی بود. و نیز اهل من بمکه است و من برایشان ترسانم خواستم تا بنزدیك ایشان‌منّتی باشد مرا ، عمر گفت یا رسول‌الله دستور باشد گردنش بزنم که او منافقی کرده؟ رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت اواز اهل بدر است و خدای تعالی اطّلاع کرد برایشان و همانا بیامرزیده باشد ایشانرا و لیکن اورا از مسجد بیرون کنید ، مردم دست به‌پشت فراز مینهادند و می‌انداختند او بازپس مینگرید تا باشد که رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله براو رحمت کند چون‌بدر مسجد رسید رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود که اورا بازآرید اورا باز آوردند رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود که‌توبه

(۱) گرچه آن زن مسلمان نبود اما پس ازآیه حجاب مسلمانان بزنان نگاه نمیکردند وزنان خویشتن را میپوشیدندوچون این‌زن عادت‌مسلمین میدانست ونمیخواست کسی ازجای پنهان کردن نامه مطلع شودمسلمانان‌را بحکم قرآن ملزم ساخت .

کن اوتوبه کرد ، رسول ﷺ قبول کرد (۱) ازاو ، و خدای تعالی در شأن حاطب این آیه فرستاد « یـا أیّها الّذین آمنوا لا تتّخذو عدوّی و عدوّکم أولیاء » گفت ای مؤمنان مگیرید دشمنان مرا ودشمن خود را دوست . یعنی بادشمنان من و دشمنان خود دوستی مکنید (تُلقُونَ إلَیْهِمْ بِالمَوَدَّةِ) دوستی باایشان میفکنید . باء زیاده است ، و التقدیر تلقون المودّة إلیهم کقوله تعالی « ولاتلقوا بأیدیکم إلی التهلکة » و قوله « و من یرد فیه بإلحاد» أی إلحاداً بظلم. وقال :

فَلَمّا رَجَتْ بِالشُّرْبِ هَزَّ لَهَا العَصا شَحِیحٌ لَهُ عِنْدَ الإزاءِ نَهِیمُ (۲)

ای رجت الشرب (وَقَدْ کَفَرُوا) واوحال راست یعنی درآن حال که کافر شدندبآنچه بشما آمده است ازحق یعنی قرآن، و «من» تبیین‌راست (یُخرِجُونَ الرَّسُولَ وَإیّاکُمْ) رسول‌را ﷺوشما را ازمکّه‌بیرون‌میکنند (أنْ تُؤمِنُوا)المعنی‌لأن‌تؤمنوا(بِاللهِ رَبِّکُمْ) برای‌آنکه شما ایمان آورده‌اید بخدای (إنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبیلِي وَابْتِغاءَ مَرْضاتِي) این شرط تعلّق دارد بقوله « یا أیّها الذین آمنوا لاتتّخذوا » گفت دشمنان مرا بدوستی مگیرید اگر بجهاد بیرون‌آمده‌اید یعنی اگر این هجرت که کرده‌اید وازمکّه بمدینه آمده‌اید برای جهاد کردن درسبیل‌من‌وطلب‌رضای‌من (تُسِرُّونَ إلَیْهِمْ بِالمَوَدَّةِ) وبسرّ با ایشان دوستی میکنید(وَأنَا أعْلَمُ بِما أخْفَیْتُمْ وما أعْلَنْتُمْ) ومن‌عالم‌ترم بآنچه‌پنهان دارید وآشکارا دارید (وَمَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ)وهر کس که این کندازشماراه حق گم کرده باشد وراه‌راست ندیده .

آنکه برسبیل ملامت گفت ایشان را اگریابند شما را دشمن باشند . گفت آن کنیدبا ایشان که ایشان باشما کنند که شما را دریابند دشمنی کنند بـا شما (وَیَبْسُطُوا إلَیْکُمْ أیْدِیَهُمْ وَألْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ) ودست‌وزبان برشما گسترندببدی(وَوَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ) و ایشان خواهند و تمنّا کنند تاشماکافر شوید . پس‌چون حال چنین باشد شما باایشان دوستی نکنید و نصیحت نکنید ایشان راکه ایشان باشما دوستی نکنند وبشما خیر نخواهند. آنکه گفت

(۱) پس اهل بدر اگر بعد ازآن غزوه گناهی‌کنند مستحق عقابند وباید توبه کنند چنان‌نیست که ازگناه آینده مؤاخذه نشوند .

(۲) وصف بخیلی است که کنار چاه آب نشسته هرگاه حیوانی بامید نوشیدن بنزدیك چاه‌آید با عصا زجرکند وبفرد . ازاء جائی است کنارچاه که ازآنجا آب ریزند تادر حوض رودو نهیم غرش‌و ناله باشد .

اگر برای خویشی میکنید (لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَلا أَوْلادُكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) فردای قیامت شما را سود ندارد خویشاوندان و نه فرزندانتان (يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ) میان شما جدا کنند.

وقرّاءدراین کلمه خلاف کردند . عاصم ویعقوب خواندند«یفصل بینکم » بفتح یاء و کسر صادمخفّف من الفصل إضافة الی الله تعالی ، وابن عامرخواند یفصل بفتح صاد و تشدیده علی فعل المجهول . نخعی و طلحه خواندند نفصل بنون و کسر صاد علی إضافة الفعل إلی الله تعالی . و حمزه و کسائی و خلف خواندند یفصل بضم یاء و کسر صاد وتشدیده من التفصیل بر إضافه فعل باخدای تعالی ، و ابوحَیْوَة خواند یفصل بضمّ یاء و کسر صاد من الإفصال (وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و خدای با آنچه شما میکنید دانا است . تمیم الداری روایت کرد که رسول ﷺ گفت « الدّین النصیحة » دین نصیحت است . گفتند یا رسول الله کرا ؟ گفت خدایرا و پیغمبر را ﷺ و کتاب خدای را و أئمّه مسلمانان را وعامّهٔ مؤمنان را .

(قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) گفت شما را اقتدائی هست نیکو با ابراهیم خلیل خدای ، وبا آنان که بااو بودند از اهل ایمان یعنی در باب تبرّی کردن از مشرکان (إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ)چون قوم خود را گفتند (إِنّا بُرَءٰؤُا مِنْكُمْ) مااز شمابیزاریم جمع بریء مثل ظریف و ظرفاء و کریم و کرماء ، و عیسی بن عمر خواند «انّابراء»علی وزن فعال کقصیر و قصار و طویل و طِوال (وَمِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) وازاین بتان که شما میپرستید بدون خدای (كَفَرْنا بِكُمْ) ما کافر شدیم بشما (وَبَدا بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ الْعَداوَةُ وَالْبَغْضاءُ أَبَداً) و میان ما وشما دشمنی پدید آمد و تباعد در دلها ، همیشه تا آن وقت که بخدا ایمان آرید (إِلّا قَوْلَ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) حق تعالی رسول را فرمود و مؤمنان را که بابراهیم اقتداء کنید در جمله خصال الا دراین یك خصلت که او برای عم استغفار کرد برای عذری ظاهر که در سورة التوبة بیان کردیم فی قوله «وما کان استغفار إبراهیم لأبیه إلاّ عن موعدة وعدها إیّاه ـ الایة » و این استغفاری بود مشروط بشرطایمان، و چون شرط حاصل نیامد مشروط حاصل نبود پس حق تعالی این بگفت تابدانند مؤمنان که استغفار نشاید کردن مؤمنان را برای مشرکان چنانکه گفت « ما کان للنبيّ و الّذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین و لوکانوا أُولی القربی ـ الایة » این قولی است .وقولی دیگر آن است که استثناء نه ازاقتداء است بل‌ازاین جمله است که استثناء عقیب او آمدبلافصل وهی قوله « اذ قالوا لقومهم » یعنی ایشان همه گفتند کافران قوم خود را که ما ازشما بیزاریم

إلاّ ابراهيم که این تبرّی نکرد ازپدر برای وعده‌ایمان بل گفت «لأستغفرنّ لك» من آمرزش خواهم برای تو (وَ ما أملِكُ لكَ مِنَ اللهِ مِنْ شَیْءٍ) ومن مالك نه‌ام تو را از خدای هیچ چیز . یعنی اگر عند آن که خواهد که تورا مؤاخذه کند بگناه تو من ممانعت ومدافعت او نتوانم کردن . آنکه حکایت کرد از ابراهیم علیه السلام و مؤمنان باو که ایشان گفتند (رَبّنا عَلَیْكَ تَوَکّلْنا) بارخدایا ما بتوتوکّل کردیم (وَ إلَیْكَ أنَبْنا)ای رجعنا باتو رجوع کردیم (وَ إلَیْكَ الْمَصیرُ) وبازگشت ما با تو است .

(رَبّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلّذینَ کَفَرُوا) بارخدایا ما را فتنه وآزمایش‌مکن برای کافران . گفتند معنی آن‌است که مارا بکام ایشان مکن وآنچه‌ایشان می خواهند با ایشان منمای درما . مجاهد گفت معنی آنست که ما را بدست ایشان عذاب مکن . یعنی مارا ازایشان نگاهدار ، و ایشان را برما مسلّط مکن . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که مارا امتحان‌مکن که چون ایشان ببینند فتنه‌شوند وبآن‌مفتون گردند گویند اگر اینان حق‌بودندی‌این نکبت‌اینان را نرسیدی (وَاغْفِرْ لَنا رَبّنا إنّكَ أنتَ العَزیزُ الحَکیمُ) ومارا بیامرز بار خدایا که تو عزیز و حکیمی کس باتو مغالبه نتواند کردن ، و کسی را برتو اعتراض نرسد ، وحق‌تعالی برسبیل تعلیم و توقیف این حکایت کرد باما تابمثل‌آن حال این دعا کنیم .

(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فیهِمْ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ) گفت شما را در ایشان جای اقتداء است اقتدای نیکو . این خطاب است با مؤمنان‌امّت«من» فی قوله (لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللهَ) بدل «لکم» است بدل البعض من الکلّ ، و محلّ جار ومجرور نصب است بخبر «کان» آن کس را که بخدای و رحمت و ثواب او امید باشد ، و گفتند آن را که از عقاب او ترسد . و رجاء گفتند این جا بمعنی خوف است (وَالیَوْمَ الآخِرَ) وجزاء روزبازپسین (وَمَنْ یَتَوَلّ)وهر که برگردد از این ملّت و طریقه و اقتداء (فَإنّ اللهَ هُوَالغَنِیُّ الحَمیدُ) خدای را هیچ زیان ندارد ، چه او بی‌نیاز است و مستغنی از طاعت مطیعان، و حمید است و پسندیده در جملهٔ آنچه کند، وذکر اسوة‌واقتداء برای آن تکرار کرد که معنی مختلف است اول اقتداء است باابراهیم علیه السلام در تبرّی ازدشمنان خدای و معبودانی که دون اویند . دیگراقتداء است‌برغبت ورهبت وخوف ورجاء بثواب وعقاب پس تکرار برای اختلاف معنی است .

(عَسَی اللهُ أنْ یَجْعَلَ بَیْنَکُمْ) آنکه امید داد ایشان را که نزدیك است و بس برنیاید و امید هست که خدای تعالی میان شما و آنانکه با شما دشمنی می‌کنند دوستی فکند گفتند : مراد مشرکان مکّه‌اند ، و خدای تعالی این وعده انجاز کرد و این خبر درست شد

بایمان آوردن بیشتر ایشان تا بیکدیگر مخالطه و مناکحه کردند . رسول ﷺ أمّ حبیبه بنت ابی سفیان را بزنی کرد(۱) و او زن عبدالله بن‌جحش بن رئاب بود وایشان هر دو ازمهاجران حبشه بودند . أما شوهرش ترسا شد و او را باترسائی دعوت کرد او امتناع کرد وترسا نشد و شوهرش عبدالله بن جحش بر ترسائی بمرد . رسول ﷺ کس فرستادبنجاشی واورا ازنجاشی بخواست نجاشی گفت کیست که با این‌زن اولی‌تراست؟ گفتند خالد بن سعید بن العاص گفت اورا به‌پیغمبر ﷺ ده او چنان کرد و نجاشی اورا چهار صد دینار مهر کرد و مهر بـا او گسیل کرد .

بعضی دیگر گفتند رسول ﷺ اورا از عثمان بن عفّان بخواست و کس فرستاد به‌نجاشی واو مهر او از آنجا بفرستاد این حدیث به ابوسفیان رسید و او مشرك بود گفت ذاك الفحل لایقرع أنفه یعنی چنین مردی را بدامادی دفع نکنند که او کفوی کریم است (وَاللّهُ قَدِيرٌ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و خدای تعالی قادر و آمرزنده و بخشاینده . آنگه حق تعالی رخصت داد وصلت آنان که بامؤمنان دشمنی نکردند وبا ایشان قتال نکردند وایشان‌را ازسراهای خود بیرون نکردنددرمکّه گفت:

(لا يَنْهَيكُمُ اللّهُ) خدای تعالی نهی نمی کند شما را از آنانکه باشما قتال و کارزار نکردند و شما را ازخانه‌های‌تان بیرون نکردند (أَنْ تَبَرُّوهُمْ) بایشان برّ ونیکوئی وصله رحم کنید . قوله « أن‌تبرّوهم » بحقیقت مفعول به است برای آنکه منهيٌّ عنه اوست کأنّه قال لاینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی‌الدّین وعن قسطهم و العدل فیهم ، قولی دیگر آنست که « أن تبرّوهم » محلّ او جرّ است علی البدل من قوله « عن الذین » بدل اشتمال یعنی‌در ایشان قسط وعدل کار بندید که خدای تعالی داد کنندگان را دوست میدارد . علماء خلاف کردند در آنکه این آیه درکه آمد . عبدالله عباس گفت آیه درخزاعه‌آمد و رؤسای ایشان. منهم هلال بن عویم ، و سراقة بن مالك ، و بنو مدلج و اینان که بارسول ﷺ مصالحه کرده بودند که بارسول ﷺ کارزار نکنند و کس را یاری نکنند براو . عبدالله زبیر گفت آیه در أسماء بنت أبی‌بکر آمد وسبب‌آن بود که مادرش قتیله بنت عبدالعزّی من بنی مالك بن‌حسل بمدینه آمد بنزدیك اسماء با اوپاره‌ای أقط‌بود و پاره‌ای روغن گاو وچیز دیگر ، و اومشرك بود أسماء گفت من هدیّهٔ تو قبول نکنم تا ازرسول ﷺ باز نپرسم آنگه بنزدیك عایشه آمد

(۱) عقد ام حبیبه بسیار مقدم بود برفتح مکه وقضیه حاطب بن ابی بلتعه و نزول این‌آیات، پس نمیتوان این نکاح را ازموارد آیه شمرد .

تا عایشه برای او بپرسید خدای تعالی این آیه فرستاد ، رسول ﷺ او را فرمود تا مادر را بخانه بَرد وهدیّه‌اش قبول کند و نیکو دارد او را . آنگه باز نمود که شما را نهی از که کرد گفت :

(إِنَّمَا يَنْهَيكُمُ اللهُ) خدای تعالی نهی کرد شما را از آنانکه در دین کار زار کردند و شما را از خانه بیرون کردند ، و یکدیگر را معاونت و مظاهرت کردند بر اخراج شما (أَنْ تَوَلَّوْهُمْ) که به ایشان تولاّ کنید و با ایشان دوستی کنید (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) وهر که تولاّ کند بایشان ازجمله ظالمان باشد وولایت و مودّت نه بجای خود نهاده باشد .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ) گفت ای مؤمنان گرویده چون بشما آیند زنان مؤمنات (مُهَاجِرَاتٍ) نصب برحال است . در آنحال که مهاجر باشند. عبدالله عباس گفت چون رسول ﷺ خواست تا عمره آرد عالم الحدیبیة مشرکان مکّه با او مصالحه کردند بر آنکه هر کس ازأهل مکّه بایشان آید با مکّه فرستند او را وهر که از مدینه بمکّه آید بحمایت مشرکان ، ایشان را باشد ورد نکنند ، و با مدینه نفرستند وبر این نوشته بنوشتند و مهر کردند . پس از آن زنی نام سبیعه بنت الحارث الاسلمیّه بیامد و مسلمان شده بود و بمدینه آمد پیش رسول ﷺ، شوهرش نیز بیامد و نام اومسافر بود از بنی مخزوم .مقاتلان گفتند شوهرش صیفی بن الرّاهب بود وکافر بود وپیش رسول ﷺ و گفت یا محمّد این زن که از من بگریخته است و پیش تو آمده بحمایت، بامن ده که شرط میان ما آنست که تو کسان مارا بدست فرو نگیری . خدای تعالی این آیه فرستاد (مُهاجِرَاتٍ) یعنی هجرت کننده از سرای کفر بسرای اسلام (فَامْتَحِنُوهُنَّ) امتحان کنید ایشانرا .

عبدالله عباس گفت امتحان ایشان بسوگند باشد که بایشان دهند که آمدن ایشان برای اسلام است و هجرت نه بغرضی دیگر از طمعی و سببی إلاّ بدوستی خدا و رسول ﷺ و رغبت اسلام .

و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که امتحان ایشان باظهار شهادتین باشد . عایشه گفت امتحان ایشان بآن باشد که در آیهٔ دیگر گفت « اذا جاءكم المؤمنات يبايعنك۔ الاية » رسول ﷺ این زن راسوگند داد بخدای که هیچ چیز نیست که تورا حمل کرد بر این هجرت إلاّ رغبت در مسلمانی و خدای و دین خدای ، اوسوگند بخورد و رسول ﷺ مهر او بر -

سخت (۱) و بشوهرش داد و اورا بشوهرش نداد چون‌عدّه بسر آمد زن عمر بن الخطاب شد. رسول صلى الله عليه وآله بحکم این آیه هرزنی که بیامدی‌بحمایت او را باز گرفتی پس از امتحان، و هر کس که آمدی از مردان اورا باپیش ایشان فرستادی بحکم عهد (أَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِهِنَّ) گفت خدای عالم‌تر است بایمان ایشان یعنی‌شما رابرایمان ایشان اطلاعی نباشد چه ایمان‌بدل تعلّق دارد و اطلاع بردل جز خدای را نیست (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ) اگر بدانید که ایشان‌مؤمنانند. این علم را معنی ظن باشد و اعتقاد بستن ازروی شرع وحکم کردن‌بایمان ایشان چون از ایشان کلمه شهادتین شنوند و شعار شرع بینند، و این تکلیف ما است در حق هر کس که‌ازاواین‌به‌بینیم‌حکم کنیم‌بایمان‌واسلام اوواورا مؤمن‌خوانیم‌وإجراءأحکام‌مؤمنان کنیم براو (فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفّارِ) گفت چون ایشانرا مؤمن دانید بر این تفسیر ایشان را باکافران مدهید (لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ) چه نه ایشان حلال باشندبر آن شوهران و نه آن‌شوهران حلال باشند ایشان را (وَآتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا) وبشوهران ایشان دهید آنچه ایشان خرج کرده‌باشند ازمهر ونفقه.

امّا درعهد رسول صلى الله عليه وآله و شرط او با مشرکان دو قول گفتند: یکی آنکه شرط درحق مردان بود، در زنان نبود براین وجه آیت ناسخ آن شرط نباشد. وقولی دیگر آنکه شرط عام بود در حق مردان و زنان جز آنکه شرط باین‌آیه منسوخ شد. ابن زید گفت رسول صلى الله عليه وآله تفریق کرد میان او و شوهرش بی طلاق و بعد استبراء رحمها اورا بشوهر داد. زهری گفت اگر نه آن مصالحه بودی رسول صلى الله عليه وآله رد مهر نکردی و مهر بـا مشرکان ندادی. و بعضی فقهاء گفتند این حکم نیز منسوخ است تااگر امروز زنی ازسرای حرب بسرای اسلام آید مهر بشوهرش نباید دادن، وباتّفاق بینونت ایشان از شوهران باسلام باشد. چون زنان اسلام آرندو مردان بر کفر اقامت کنند، و اگر شوهران اسلام آرند پیش ازآن‌که زنان از عدّه بیرون آیند ایشان اولیتر باشند. آنگه‌گفت (وَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ) برشما حرجی‌وبزه‌ای نیست که ایشانرا بزنی کنید چون أجر بدهید، و مراد بأجر مزد و مهر است وهر کجا در قرآن درباب مناکحه أجرآید بمعنی مهر باشد (وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ) آنگه گفت تمسّك مکنید بعصمت‌های زنان کافرات، کوافر جمع کافره باشد، و عصمت سببی‌باشد

(۱) دربرهان گوید سخت ماضی‌کشیدن و وزن‌کردن وسنجیدن باشد ودر شاهنامه است:

خرد را و جانرا نمی‌سنجد او — در اندیشه سخته‌کی گنجداو

و سخت دراین معنی هم بفتح و هم بضم سین صحیح است.

که امتناع کنند باو ازمکروه ، و آیه دلیل است درآنکه عقد نشاید بستن برهیچ کافره اگر حربیّه باشد واگر ذمّیه باشد و اگر بت پرست برای عموم آیت ، و نشاید تا تخصیص کنند با بت‌پرست برای آنکه آیه در شأن ایشان آمد . چه اعتبار بعموم لفظ است نه بسبب نزول (۱) وعامّه قرّاء خواندند « و لاتمسکوا » بتخفیف سین من الامساك ، و گفتند « باء » صله است . أبوعمرو بصریان خواندند تمسّکوا بتشدید من التمسّك ، و نیز در عموم آیه شود آنکه چون زن مرتد شود و مرد بر اسلام باشد از آنکه با او مقام کند بل ارتداد او سبب فراق باشد و اگر مرد مرتد شود زن از اوجدا شود بارتداد و باید تا عدّه ازاوبدارد عدّة المتوفّی عنها زوجها عدّهٔ آنکس که شوهرش بمرده باشد چهار ماه و ده‌روز . آنگه شوهری دیگر کند اگر خواهد .

عبدالله عباس گفت « بعصم الکوافر » ای بعقدهنّ یعنی کسی که او را زنی باشد کافره بمکّه و او بمدینه آید مسلمان ، عصمت زناشوهری میان ایشان منقطع است ، و همچنین هر زنی که ازمکّه بیاید مسلمان شده و شوهرش کافر باشد عصمت وعقد نکاح میان‌ایشان منقطع است . زهری گفت چون‌آیه آمد عمر بن الخطاب علیه مایستحقّه دو زن طلاق داد که‌بمکّه بود و ایشان مشرک بودند قریبه‌بنت أبی‌اُمیّه‌واورا معاویة أبی سفیان بزنی کرد ، وهمچنین زن دیگر اُمّ کلثوم بنت عمرو بن جرول بود مادر عبدالله بن عمر . اورا أبوجهم بن حذافة بزنی کرد و هردو مشرك بودند . و همچنین طلحه زن خود را رها کرد بمکّه وهی أروی‌بنت ربیعة بن الحارث بن عبدالمطّلب بود ، اسلام میان ایشان جدا کرد ، آنگه مسلمان شد اورا خالد بن سعید بن‌العاص بزنی کرد ، و اواز جمله آن زنان بود که با رسول ﷺ گریخت رسول ﷺ اورا بخالد داد . و امیمه بنت بشیر زن ثابت بن رحراحه بود اسلام آورد و با مدینه گریخت رسول ﷺ او را بسهل بن حنیف داد از او عبدالله بن سهل آمد . شعبی گفت زینب دختر رسول الله ﷺ زن ابوالعاص بن‌الرّبیع بود اسلام آورد و پیش رسول ﷺ آمد بمدینه أبوالعاص از پی او بیامد و اسلام‌آورد رسول زینب را باوداد (وَسْئَلُوا ما أنفَقْتُمْ) آنگه گفت ای مسلمان اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و باسرای حرب شوندپیش مشرکان شما نیز آنچه برایشان خرج کرده باشید از مهر بخواهید از ایشان (وَلْيَسْئَلُوا

(۱) ؛ آیه سورهٔ مائده که فرمود «والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب حل‌لکم» دلالت بر نکاح دائم ندارد چون متعه کردن و کنیز گرفتن اهل کتاب جائز است و مراد از امساك عصمت کوافر نکاح است .

ما أنفَقُوا) و ایشان نیز از شما بخواهند این خرج که کرده باشند چون زنان ایشان با اسلام و هجرت پیش شما آیند (ذٰلِکُمْ)این حکم ای جماعت مؤمنان‌حکم خدای است که‌میان شما حکم میکند بآن . وخدای تعالی دانا و محکم کار است . چون آیه آمد مسلمانان کار بستند و چون زنی آمد از جمله کافرات از مکّه بمدینه ایشان مهر او بدادندی و زن را باز گرفتندی أما کافران بر این حکم‌کار نکردند، چون زنی از مسلمانان بر ایشان شدی ومرتد شدی مهراو ندادندی با مؤمنان . خدای تعالی این آیه فرستاد (وَإِنْ فاتَکُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِکُمْ إِلَى الکُفّارِ) گفت اگر فائت شود شما را چیزی اززنان شما بکافران یعنی زنانتان که‌بروند و کافران مهر باز ندهند (فَعاقَبْتُمْ) قراءت عامّه بألف است ، و در شاذّ ابراهیم وحمید و أعرج خواندند فعقّبتم وفعل و فاعل بیك معنی بسیار آمده است قال الله تعالی « وقالوا ربّنا باعد بین أسفارنا » و بعّد نیزخواندند، و مجاهد خواند فاعقبتم أی صرتم ذوی عاقبة ، و زهری خواند فعقبتم علی وزن فعلتم خفیفة العین ، و مسروق خواند فاعقبتم بکسرقاف . گفت معنی آن است که غنمتم واین همه لغات است بیك معنی یقال عاقَبَ وعقِب و عقّب و أعقب و تعقّب و تعاقب إذا غنم ، و عقبی نامی است غنیمت را ، آنکه‌در معنی او خلاف کردند گفتند «فعاقبتم» یعنی عقوبت کنید کافران را بجهاد و قتال ، و گفتند عقبتم غزای کنید پس ازغزای، و گفتند خداوند عاقبت شوید یعنی دست یابید بر ایشان ، و گفتند خداوند عقبی شوید که غنیمت‌است و این قول قریب‌تر است برای آنکه بمعنی آیه لایق‌تر است ، ودیگر اقوال را مرجع‌ازروی معنی باآن قول است . گفت اگرچنان باشد که بعضی از زنان شما روند بنزدیك ایشان یعنی مشرکان و ایشان چیزی با شما ندهند ازمهر و خرج ایشان رها کنید تاآنگه که قتالی باشد و غنیمتی عوض‌آن وتلافی‌اوازآنجا بکنید ، و ذلك قوله (فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أنفَقُوا) جواب شرط که‌گفت « و إن فاتکم » این فاء است في قوله« فآتوا» گفت بدهید آنان‌را که‌زنان ایشان رفته باشند وایشان عوض‌مهر نیافته باشند از مشرکان مانند آنچه ایشان خرج کرده باشند .

عبدالله عباس گفت جمله زنان که از مسلمانان باز ایستادند هشت زن بودند دو ازعمر ابن‌الخطاب که ذکرایشان برفت ، وامّ الحکم بنت أبی‌سفیان بود که زن عیاض‌بن‌شدّادالفهری بود ، و فاطمه بنت أبی امیّه خواهر امّ سلمه که‌زن رسول ﷺ بود و اوهم زن عمر بن الخطاب بود ، و بردع بنت عقبه زن‌شمّاس بن‌عثمان بود . و عبده بنت عبدالعزّی زن عمرو بن

عبدود ، و هند بنت ابی جهل زن هشام بن عاص بود ، وکلثوم زن‌عمرخطاب. اینان آنان بودند که ازشوهران باز ایستادند چون ایشان بمدینه آمدند و مشرکان مهر اینان باز پس ندادند رسول ﷺ مهر اینان از غنیمت با شوهران ایشان داد (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ) آنکه گفت بترسید ازآن خدای که ایمان دارید باو .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) آنکه خطاب کرد با رسول گفت ای پیغمبر بر گزیده بلند مرتبه (إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ) چون زنان مؤمنات پیش تو آیند به بیعت و تورا بیعت کنند واین روز فتح مکّه بود رسول ﷺ بیعت مردان بستد و ازآن فارغ شد و اوبر کوه‌صفا بود وحضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه در میان سفیر بود و زنان را بیعت می گرفت بفرمان رسول ﷺ و بیعت او چنان بود زنان را که جامه میان ایشان و رسول افکنده بود یکسر بدست رسول بود و یك سر بدست زنان بود ، هند بنت عتبه زن ابوسفیان پیش رسول ﷺ آمد درمیان زنان متنکّرة که نخواست که رسول اورا بشناسند رسول ﷺ بیعت مردان بر اسلام و جهاد ستده بود (۱) چون ببیعت زنان رسید گفت بیعت می کنید برمن ومن باشما بیعت‌میکنم بر آنکه بخدا شرك نیارید و شرطهائی که درآیت هست میگفت ، هند سربرداشت و گفت یا رسول‌الله ﷺ باما تشدیدی میکنی که بامردان‌نکردی‌چون گفت (وَلَا يَسْرِقْنَ) چیزی ندزدند . هند گفت یا رسول الله أبوسفیان مردی بخیل است و من از مال او چیزکها بر گرفته‌ام ندانم تا مرا حلال است یانه گفت از ابوسفیان هر چه گرفته‌ای حلال است تورا ، رسول ﷺ اورا بشناخت گفت تو هندی دختر عتبه؟ او گفت آری‌فاعف‌عمّا سلف عفاالله عنك عفو کن ازآنچه گذشت تا خدای تراعفو کناد، و این برای آن گفت که حمزه را شکم شکافته بود و جگر بیرون کرده ومثله کرده بروزاحد. رسول ﷺ گفت (وَلَا يَزْنِينَ) زنا نکنند هند گفت أوتزنی‌الحرة: وزن‌آزادزنا کند؟. آنکه گفت (وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ) وفرزندان را نکشند هند گفت ماایشانرا بزرگ می کنیم ومی‌پروریم شما می کشید ایشان را ، این برای آن گفت که پسر او حنظلة بن‌أبی سفیان را روزبدرحضرت أمیرالمؤمنین صلوات‌الله وسلامه‌علیه کشته بود ورسول ﷺ تبسّم کرد ازاین حدیث‌پس گفت (وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ) و بهتانی‌ننهند بر یکدیگر ازپیش دست و پای خود فروبافند وگفتند معنی آنست که فرزندی آرند نه ازشوهر خود براونبندند و نگویند توراست ، وهند گفت والله که بهتان زشت است و تومارا جز مکارم اخلاق نمیفرمائی (وَلَا يَعْصِينَكَ فِي

(۱) یعنی بیعت با زنان درکارهای خانه داری وعفت و تقوی‌است نه در امور عامه وجهاد .

مَعْرُوفٍ)ودرتو که محمدی(ﷺ) عاصی‌نشوند در هیچ معروفی ، هند گفت نه‌ما برای آن‌حاضر شدیم در پیش تو که در تو عاصی شویم . آنگه زنان اقرار دادند باین شرایط وبیعت کردند. علماء خلاف کردند در کیفیّت بیعت رسول ﷺ زنان را : یك قول آنستکه گفتیم جامه بیفکندند میان رسول ﷺ و ایشان ، و این در اخبار ما است ، و قولی دیگر آنست که رسول ﷺ بیعت ایشان بزبان گرفت نه بصفقة این آیت برایشان خواند ایشان اقراردادند و قبول کردند . امیمة بنت رقیقة گفت من رسول را ﷺ بیعت میکردم گفتم یـا رسول الله دست من بگیر به‌بیعت رسول ﷺ گفت من دست زنان نامحرم نگیرم بدست(۱) ولیکن بیعت من زنان‌را بزبان باشد. شعبی گفت‌جامهٔ قطری در میان‌ایشان بود . عمرو بن شعیب گفت‌قدحی ازآب بیاوردند و رسول ﷺ دست در اونهاد آنگه زنان دست درآن‌آب می‌زدند . کلبی گفت رسول ﷺ می‌گفت و عمر علیه ما یستحق دست ایشان بدست می‌گرفت در جامه . مفسّران در معنی معروف‌خلاف کردند. قرظی گفت معروف کاری باشد که در او هیچ معصیت نبود . ربیع گفت هرچه موافق طاعت خدای‌تعالی باشد آن معروف بود . بکربن عبدالله المزنی گفت معروف هرکاری بود که در اورشدی است مجاهد گفت آن باشد که باهیچ مردی در خلوت ننشینند(۲) ابن زید وابن السایب گفتندآن باشد که جامه‌ندرند ، و مو نکنند ، ورونخراشند و سلیطی نکنند . و سر نتراشند ، و شعر نخوانند ، وبا مردان نامحرم ننشینند ، و بانامحرمان سخن نگویند .

عبدالله عباس گفت نوحه نکنند وسر نتراشند . مصعب بن نوح گفت عجوزی را دیدم که گفت من ازآنانم که رسول ﷺ برمن بیعت گرفت در جمله بیعت او آن بود که نوحه نکنند في قوله « ولایعصینك في معروف » أبوهریره روایت کند که رسول ﷺ گفت نوایح را بیارند روز قیامت و بدو صف بدارند و ایشان بانگ میکنند بانگ سگان . أنس بن‌مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت نوایح را روز قیامت برانگیزانند از گورها خاك آلود و پیراهنی از لعنت پوشیده و دست برسرنهاده می گویند و اویلاه ، و مالك میگوید حظّ و بهرهٔ تو دردوزخ است . أبومالك الأشعری روایت کرد که رسول ﷺ گفت چهارسنّت‌ازسنّت‌های جاهلیّت درامّت من بمانده که‌ایشان‌دست بندارند: فخر کردن بأحساب و طعن زدن درأنساب و استسقاء بنجوم و نوحه کردن، ورسول الله علیه وآله گفت نایحه چون توبه‌نکند روز قیامت

(۱) یعنی دست بدست زنان نامحرم زدن حرام است .
(۲) یعنی درخلوت نشستن با زن نامحرم جائز نیست .

بیارند اورا پیراهنی از قطران پوشیده و یکی ازچرم . ابوهریره گفت از رسول خدا ﷺ که فرشتگان صلوات نفرستند برهیچ نوحه کننده . عبدالله عمر روایت کرد که رسول ﷺ لعنت کرد نایحه را و آن را که گوش با او کند ، و آنرا که آینه بروی فراز کند ، وزن‌سلیطه را و آنرا که نکار کند ، و آن‌را که‌بردست اونگار کنند(۱)و عمردرعهد خودنایحه‌ای را بدرّه میزد مقنع از سرش بیفتاد گفتند یا عمر مقنع از سرش بیفتاد گفت او را حرمتی نباشد که او فاسقه است ، و قوله (فَبایِعهُنَّ) فاء جواب «إذا» است برای آنکه إذامتضمّن معنی شرط است و اورا جواب باید . گفت بیعت کن ایشان را (وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللهَ) و برای ایشان از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی آمرزندهٔ گناه است و بخشاینده .

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً) آنگه خطاب کرد با مؤمنان گفت‌ای گرویدگان تولاّ نکنید بقومی که خدای برایشان خشم گرفته است گفتند سبب نزول آیه‌آن بود که جماعتی از درویشان مسلمانان بیامدندی بنزدیك جهودان و بایشان‌تقرّب کردندی باخباری که ایشان را بگفتندی از مسلمانان و چیزی که از ایشان بستندی خدای تعالی گفت تولاّ نکنید بقومی که خدای برایشان خشم گرفته‌است. آنگه وصف کرد ایشـان را گفت (قَدْ یَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کَما یَئِسَ الکُفّارُ مِنْ أَصْحابِ القُبُورِ) ایشان نومیدند از ثواب آخرت چنانکه کافران نومیدند ازاهل گورها ، در معنی او دوقول گفتند یکی آنکه چنانکه کافران نومیدند از بعث و نشور مردگان (۲) و دوّم مجاهد گفت چنانکه کافرانی که مرده‌اند و اصحاب گورهااند و نومیدند ازرحمت خدای وبراین قول «من» تعلّق ندارد بیأس ومأیوس محذوف است .

---

(۱) نگارکردن خالکوبی است .

(۲) یهود نباید ازآخرت وبعث ونشور مأیوس باشند چون بشریعت و دین و قدرت پروردگار قائلند با اینحال جماعتی از آنان که صادوقی مینامیدند ببقای روح قائل نبودند وگروه دیگر فریسیان بودند وبآخرت معتقد بودند اما کفار دهری و ملحدکه مرگ‌را منتهی زندگی مردم دانند مرده را مات وفات گویند و از آنها نا امیدند و اگرگوئی هر دو از آخرت نومیدند و مفاد عبارت آنست‌که یهود ازآخرت نا امیدند چنانکه‌کفار ملحد نا امیدند چرا یکی را مأیوس ازآخرت ودیگری‌را مأیوس از أصحاب قبور شمرد و مشبه با مشبه به یکی‌است ؟ گوئیم آخرت عالم دیگراست وقبر عالم دیگر .

سورة الصف

مکّی است(۱) وچهارده آیه است، ودویست و بیست یك کلمه است، و نهصد حرف است، وروایت است اززرّ حبیش از اُبیّ کعب که رسول صلّی الله علیه وآله گفت هر که او سورهٔ عیسی بخواند تا در دنیا باشد عیسی برای او استغفار کند وصلوات فرستد و چون ازدنیا برود درقیامت عیسی علیه السلام رفیق اوباشد ، صدق رسول الله .

سورة الصف مدنیة(۱) و هی اربع عشرة آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَالْعَزِيزُالْحَكِيمُ (٢) ياأَيُّهَاالَّذِينَ
تسبیح میکنند مرخدارا آنچه در آسمانها وزمین است و اوست غالب، درست کردار ای آنانکه
آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لاٰ تَفْعَلُونَ (٣) كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لاٰ
ایمان آوردید چرا میگوئید آنچه را که نمیکنید . بزرگست ازشدت نزدخدا آنکه بگوئید آنچه را که نخواهید
تَفْعَلُونَ (٤) إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ
کردن بدرستیکه خدا دوست دارد آنانرا که کارزارمیکنند درراه او درحالتیکه صف زدگانند گویا ایشان
بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ (٥) وَ إِذْ قالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي
بناهای ریخته شده‌اند وچون گفت موسی مرقوم خودرا ای قوم چرا میرنجانید مرا و بتحقیق میدانید که من
رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ
فرستادهٔ خدایم بسوی شما پس چون گشتند ازایمان گردانید خدا دلهای ایشانرا و خدا هدایت نمیکند گروه
الْفاسِقِينَ (٦) وَإِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً
بدکاران را وچون گفت عیسی پسرمریم ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم بسوی شما باور کننده‌ام

(۱) کذا .

لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا
مرآنچه میان دستهای منست از توراة ومژده دهنده به پیغمبری که میآید از بعد من که نام او أحمداست پس چون
جآءَ هُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذا سِحْرٌ مُبِينٌ (٧) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ
آمد ایشانرا بامعجزات روشن گفتند این جادوئیست روشن وکیست ستمکار تر ازآنکه بر بست بر خدا
الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعىٰ إِلَى الْإِسْلاَمِ وَ اللّٰهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨) يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا
دروغ را و او خوانده میشود بسوی اسلام وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را میخواهند فرونشانند
نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (٩) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
نورخدارا بدهنهای خود وخدا تمام‌کنندهٔ نورخوداست واگرچه کراهت‌دارندکافران اوست آنکه فرستاد
رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
پیغمبر خودرا براهنمائی ومذهب راست تا غالب‌کند این دین را بردین‌ها همگی واگرچه کراهت داشته‌باشند
الْمُشْرِكُونَ (١٠) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (١١)
مشرکان ای آنانکه گرویده‌اید آیا دلالت کنم شمارا بربازرگانی که برهاند شمارا ازشکنجهٔ دردناك
تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ
بگرویدبخدا و فرستادهٔ او وجهادکنید باکفار درراه‌خدا باما لهای خودتان وجانهای‌شما این شمارا بهتراست
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٢) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
برای شما اگرهستید شما که بدانید میآمرزد برای شما گناهان شمارا ودرمیآورد شمارا دربهشت ها که
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٣)
میرود از زیر آنها نهر ها و منزلهای پاکیزه در بهشت های با اقامت اینست رستکاری بزرگ
وَأُخْرىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (١٤) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُو
ونعمتی دیگر که دوست‌دارندآنرا نصرتی‌ازخدا وفتحی‌نزدیك‌ومژده ده‌گروندگان‌را ای آنها که گرویده‌اید
كُونُوا أَنْصَارَ اللّٰهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى
بوده‌باشید یاری‌کنندگان دین‌خدا چنانکه گفت عیسی پسر مریم مرحواریون‌را که کیست یاری کنندهٔ من بسوی

اللهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُاللهِ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَني إِسْرائيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ
خدا گفتند حواریون که مائیم یاری کنندگان دین خدا پس گرویدند طایفه‌ای از بنی اسرائیل و کافر شدند گروه دیگر
فَأَيَّدْنَا الَّذينَ آمَنُوا عَلىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرينَ (۱٥)
پس قوت دادیم آنانرا که گرویدند بر دشمنان ایشان پس گردیدند مؤمنان غلبه کنندگان

قوله تعالى (سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ) خدایتعالی گفت تسبیح کرد خدای را هرچه در آسمان و هرچه در زمین است و او خدائی است عزیز و حکیم بر آن تفسیر که چند جای برفت (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مالا تَفْعَلُونَ) آنگه خطاب کرد با مؤمنان بر سبیل ملامت و تعنیف گفت ای گروندگان چرا میگوئید چیزی که نکنید. مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان گفتند اگر ما دانستمانی که کدام عمل است که خدای دوست دارد ما آن عمل کردمانی و جان و مال در آنکار بذل کردمانی. خدای تعالی رسول را گفت بگوی اینان را که من عملی که دوست‌تر دارم از اعمال شما جهاد است اکنون آن کس که طالب این عمل است بوقت جهاد باید تا ثابت قدم باشد. چون روز احد بود همه بگریختند إلاّ ماشاءالله مگر تنی چندمعدود که خدای تعالی بتوبیخ ایشان این آیه فرستاد که چرا چیزی میگوئید که نکنید. بگفتند که اگر مابدانیم که أحبّ الأعمال إلى الله کدام است بآن ملازمت کنیم و از آن تعدّی نکنیم و جان و مال دراو بذل کنیم، چون جهاد پدید آمد بگریختید و ثبات نکردید. گفتند بیان این قول این است که گفت «إنّ الله يحبّ الّذين يقاتلون في سبيله صفّاً كأنّهم ـ الاية ـ» کلبی گفت چون مؤمنان گفتند اگر ما بدانیم که کدام عمل است که خدای دوست‌تر دارد آن عمل بردست داشتمانی و از آن تعدّی نکردمانی خدای تعالی این آیه فرستاد «هل أدلّكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم» مدّتی بر این بماندند و بیان نبود، مسلمانان میگفتند کاشکی ما دانستمانی که آن چیست تا بجان و مال بخریدمانی چون وقت در آمده و غزات اُحد پیش آمد و وقت حاجت بود خدای تعالی بیان کرد بگفت «تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله بأموالهم و أنفسهم ـ الاية ـ» آنگه چون درکارزار شد بگریختند و نه ایستادند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا چیزی می گوئید که نکنید. محمّد بن کعب گفت چون خدای تعالی پیغمبر را باز نمود ثواب شهیدان بدر صحابه گفتند اگر دیگر باره قتالی باشد و غزائی ما بذل سعی کنیم و إفراغ جهد. چون روز اُحد بود بگریختند و پیغمبر صلى الله عليه وآله را رها کردند تا دندان مبارك آن حضرت شهید شد و سنگ

بر رویش زدند و زره در روی مبارك او شکستند خدای تعالی بتعییر ایشان این آیه فرستاد ،

سعید بن المسیّب گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردی بود مشرك مسلمانان را و رسول را ﷺ تعرّض کردی بزبان روزبدر صهیب اورا بکشت خبر آوردند رسول را ﷺ که فلان مشرك را بکشتند رسول ﷺ شادمانه شد گفت اورا که کشت ؟ مردی ازمیان قوم برخاست و گفت من کشتم او را یا رسول الله عمر خطاب علیه ما یستحقّ و عبدالرّحمن عوف گفتند دروغ میگوید یا رسول‌الله او را صهیب کشت و صهیب حاضر بود ، گفتند چرا نگوئی که من کشتم او را ؟ گفت من او را برای خدای کشتم نه برای آنکه بلاف باز گویم . رسول ﷺ صهیب را گفت تو کشتی آن مرد را ؟ گفت آری یا رسول الله(ﷺ)خدای تعالی در حقّ آن مشرك و آن مدّعی بباطل این آیه فرستاد که « یا أیّها الّذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون » حسن گفت آیه در حق منافقان آمد که وعدهای خیر میدادند مؤمنان رابدروغ. خدای گفت ای مؤمنان که بزبان إظهار ایمان کرده‌اید بنام مؤمنی میروید چرا چیزی میگوئید که نکنید . مجاهد گفت آیه درجماعتی‌أنصاریان آمد که این دعوی‌میکردند که اگر بدانیم که کدام عمل فاضل تر است خویشتن را در آن عمل بداریم تابمردن . عبدالله رواحه درمیان ایشان بود کس از ایشان وفا نکرد إلاّ عبدالله رواحه که اوملازمت کرد تااو را بزمین مؤته با حضرت جعفر طیّار بکشتند . میمون گفت مراد جمله آن کسانند که بزبان لاف زنند ومحال گویند وچیزها گویند که بیش از ایشان باشد درلاف زدن ودعوی فراخ کردن و مثله قوله « و یحبّون أن یحمدوا بمالم یفعلوا » .

عبدالله سلام گفت ما یکروز جماعتی باهم نشسته بودیم میگفتیم کیست که ازما بشود و ازرسول ﷺ بپرسد تا کدام عمل است که خدای دوست‌تر دارد ومارا خبر دهد تا ما آنرا دست گیریم تا ما در این بودیم کسی بیامد و گفت رسول ﷺ شما را میخواند و ما برفتیم رسول ﷺ این سوره برما خواند از أوّل تا بآخر . أبوسلمه گفت عبدالله سلام که این‌خبر را روایت کرد این سوره برما خواند از أوّل تابآخر، راوی که از او روایت کرد همچنین تا بخواجه مفید سعید بن‌عبدالرّحمن بن أحمد بن الحسین النیشابوري الشیخ الامام العمرکي که او چون این خبر روایت کرد این سورة بخواند از أوّل تا آخر و این ازجمله مسلسلات اخبار است (۱) .

---

(۱) مسلسل در اصطلاح اخباریان حدیثی‌است که یك جمله خارج ازحدیث راکه مقارن آن واقع شده است همهٔ رواة تکرار کنند واین اصطلاحی‌است که‌محدثین ماازعامه فرا گرفته‌اند وهمچنین أکثر*

(كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللهِ أنْ تَقُولوا مالا تَفْعَلونَ) گفت بزرگ مقتی ومعصیتی‌است بنزديك خدای که شماچیزی میگوئید که نکنید ونصب مقتاً به تميز باشد، وقوله « أن‌تقولوا» در محلّ رفع است بآنکه فاعل كبر است و المقت والمقاتة مصدرباشد ، يقال : رجل ممقوت و مقيت مردی باشد دشمن داشته که مردم اورا دوست ندارند ، ومعنى آن آنستکه خدای تعالى دروغ زن را بدروغ گفتن دشمن دارد ،آنکه چون بگفت که دروغ زن‌را دشمن دارد بازنمود که کرا دوست دارد خدای تعالی گفت :

(إنّ‌اللهَ يُحِبُّ الّذينَ يُقاتِلونَ في سَبيلِه صَفّاً كأنّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ) دوست دارد خدای تعالی‌آنان را که درسبيل او قتال کنند«صفّاً» درجای حال است و لفظ مصدر أی‌صافّين، و برای آنکه مصدر است وصف کرد جماعت را باو گفت از جای نجنبند پنداری بنيانی‌اند بأرزيز (١) کرده والرّصّ اللّزوم و الإحكام و الشّدّ و أصله من الرّصاص و منه قول النبيّ ﷺ « تراصّوابينكم في الصّفوف ولايتخلّلكم الشيطان كأنّها بنات حذَف » گفت صفها را بسته دارید تا شیطان در میان شما نیاید مانند گوسفندان کوچك ، و آن دوصفت که خدای گفت از ملازمت صف کارزار و محبت خدای‌اورا از جمله قوم‌لایق حضرت‌أمیرالمؤمنین علی است صلوات الله و سلامه علیه که رسول ﷺ در حق او گفت « لأعطينّ الرّاية غداً رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله ، كرّارٌ غير فرار » درروز خیبر .

(وَإذْ قالَ مُوسىٰ لِقَوْمِه) گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی عمران قومش را که ای قوم چرا مرا میرنجانید و این‌آنکه گفت که ایشان گفتند موسی ساحر است‌وكاذب و أبرص است و آدَراست .

بعضی دیگر گفتند ایذاء ایشان این بود که حوالت کردند باو کشتن هارون چون‌هاورن با او بسفر رفت و در راه فرمان یافت و موسی علی‌نبیّناوآله وعليه‌السلام او را دفن کرد و این قصّه برفت في قوله « ولاتكونواكالّذين آذوا موسى ـالاية» (وَقَدْ تَعْلَمُونَ أنّي رَسُولُ‌اللهِ إلَيْكُمْ) و بدانستید که من رسول خدایم بشما بآیات مترادف و معجزات متواتر بدانستند

*اصطلاحات آنها مأخوذ ازعامه‌است اما برمجتهدین‌ایراد میکنندکه اصطلاحات علم اصول ازعامه است ودر احادیث ما نام استصحاب و اصل برائت ومبحث حقيقت ومجاز وتعارض احوال نیست و ما گوئیم در اصطلاح أئمه هم حدیث مسلسل ومدابجه ومعلل و مدلس ومرفوع ومقطوع نیست و اخباریان از اهل سنت فرا گرفته‌اند .

(١) ارزيز قلعي است ترجمهٔ رصاص است .

که پیغمبر است و لیکن ایمان نیاوردند و اقرار ندادند و اورا تصدیق نکردند و فرمان او را گردن ننهادند . آنگه گفت (فَلَمَّا زاغُوا) أی‌فلمّامالوا چون‌بجنبیدند واز راه‌دین‌وطریق راستی بر گشتند(أزاغَ اللهُ قلوبَهم) خدای‌تعالی دلهای‌ایشان بگردانید یعنی مخذول گردانید ایشان را و لطف از ایشان بازگرفت . و گفتند معنی آنست که حکم علیهم بالزّیغ بزیغ بر ایشان‌حکم کرد، و گفتند نام نهاد ایشان را مائل و بر گردیده . و وجوهی که در إضلال‌بیان کردیم در این آیه مطّرد باشد . و گفتند معنی آنست که چون از ایمان بر گشتند خدای تعالی ایشان را ازثواب و راه بهشت بر گردانید و محال است گفتن که معنی آن است که چون‌ایشان‌ازایمان بر گشتند خدای‌تعالی‌دل‌های ایشان‌راازایمان بر گردانید برای آنکه‌چون زیغ بفعل ایشان حاصل آید بازاغه خدای نیاید که این بمنزله ایجاد موجود باشد (وَاللهُ لا یَهْدِي القَوْمَ الفاسِقینَ) و خدای تعالی راه ننماید گروه فاسقانرا . آنگه گفت :

(وَإذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ) یاد کن چون گفت عیسی پسرمریم ای پسران یعقوب من پیغمبر خدایم بشما (مُصَدِّقاً) نصب او برحال است راست دارنده این کتاب را که پیش من است از توراة موسی (وَمُبَشِّراً) و بشارت دهنده‌ام برسولی که ازپس من‌خواهدبود، نام او احمد ﷺ . بازگفت که من جزآنکه پیغمبر خدایم به پیغمبران مقدّم ایمان دارم و به پیغمبر بازپسین که محمّد مصطفی ﷺ است ایمان دارم و بشارت دهنده‌ام بآمدن او . آنگه در معنی أحمد دو قول گفتند: یکی آنکه بناء مبالغه است ازحامد کفاضل و أفضل و عالم و أعلم یعنی اگر پیغمبران حمدکنندگان‌اند خدای را ، او حامدتر است . و قولی دیگر آنکه‌اگر چه پیغمبران محمود و مرضی و پسندیده اند او پسندیده‌تر است و مستحقّ‌حمد و ستایش . و قول اول بهتر است چه أفعل تفضیل بر اطلاق از فاعل باشد و از مفعول بر سبیل شذوذ گویند(۱)(فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالبَیِّناتِ) چون‌محمّد ﷺ بایشان‌آمد باتقدمه‌بشارت‌عیسی گفتند این جادوئی است‌ظاهر، و بعضی دیگر گفتند مرادآن است که چون عیسی‌آمد بابیّنات گفتند این سحر است یعنی بیّنات اوسحر و جادوئی‌است. آنکه حق تعالی گفت :

---

(۱) اما برحسب معنی تفضیل در معنی مفعولی بهتر است چون محمد نام اصلی آنحضرت ستوده بمعنی مفعول است سزاوار است‌که احمد نیز مبالغه درآن‌باشد، و اگر مقصود تفضیل در صفت فاعل بود آنحضرت در حمد و تسبیح و عبادت وعلم وسایر صفات نیز افضل‌بود، ودرامثال عرب‌است «العودأحمد» بمعنی مفعولی ولفظ «فاراقلیط» درلغت‌یونانی‌که أحمدترجمهٔآن واشاره به‌آنست هم بمعنی‌تفضیلی مفعولی آمده‌است یعنی ستوده‌تر و مشهورتر و آنکه در ألسنه بنیکی یادکرده میشود .

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ) كيست ظالم‌تر از آنكه بر خداى دروغ گويد و فرو بافد بر او دروغ (وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ) «واو» حال‌است، در آن‌حال كه اورا باسلام دعوت‌ميكنند. آنگه گفت (وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) خداى‌هدايت‌ندهد ظالمانرا يعنى راه‌بهشت ننمايد .

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) آنگه وصف كرد آن كافرانرا گفت ميخواهند نور خدايرا بنشانند بدهن خود چنانكه يكى از ما نور شمع و چراغ بدهن باددهد و بنشاند و اين مثلى است كه خداى زد استحالة آن راكه دين خداى بگفتار ايشان خلل‌يابد (وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) و خداى تعالى نور خود تمام كند و اگر چه كافران آنراكاره باشند .

(هُوَ الَّذِي ـ الآية) او آن خداست كه رسول خود محمّد ﷺ را فرستاد با سلام، و قيل بالقرآن، وقيل بالأدلّة الهادية والبيان، وحملش برعموم كردن أولى‌تر باشد (وَدِينِ الْحَقِّ) و اين دين مسلمانى است (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) تا آن كه ظاهر گرداند بر همه دين‌ها، واظهار دو معنى رامحتمل است يكى پيدا كردن و يكى ظفر دادن، وحمل توان كردن بر هر دو وجه ، تنافي نيست ميان ايشان (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) و اگر مشركان آنرا كاره باشند .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) آنگه گفت اى گرويدگان (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ) راه نمايم شما را بر بازرگانى كه شما را برهاند از عذاب اليم كه عذاب دوزخ است . جمله قرّاء خواندند « تنجيكم » بتخفيف من الإنجاء مگر ابن عامر كه او خواند بتشديد من التنجية .

(تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ) اين بيان آن مجمل است و تفسير آن‌تجارت. گفت آن است كه ايمان آريد بخداى و پيغمبر خداى و جهاد كنيد در سبيل خداى بمال و جانتان (ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ) آنگه براى ترغيب گفت اين بهتر است شما را اگر دانيد ودعوى دانائى ميكنيد . أما قوله « تؤمنون بالله و رسوله » مع قوله «يا أيها الّذين آمنوا » وآنكه‌ايمان دارد چگونه ايمان آرد ؟ از اين دو جواب باشد چنانكه رفت في قوله « ياأيّها الّذين آمنوا آمنوا» إمّا ايمان أوّل حقيقت باشد دوم مجاز بمعنى استقامت . و إمّا أوّل مجاز باشد بمعنى إظهار و دوم حقيقت باشد . آنگه خطاب با منافقان كرد كه إظهار ايمان كرده‌اند امر كرد ايشان را بايمان حقيقى و قوله « ذلكم خير لكم » در او دو وجه باشد : يكى آنكه خير بمعنى

أفعل تفضیل نباشد و معنی آن بود که این افعال خیری باشد شما را و نفعی از جمله خیرات و منافع یعنی جزاء آن و ثواب اگر شما را خیری باشد . وجه دوم آنکه دراو معنی تفضیل باشد بمعنی آنکه ثواب ایمان و جهاد بقیامت شمارا بهتر ازآسایش و رفاهیت باشد که شما را هست بترك نظر و تحصیل معارف و جهاد در سبیل خدای .

اگر گویند چگونه بدل کرد فعل را ازاسم فی قوله «تجارة» آنکه گفت «تؤمنون» گوئیم این بر تقدیر أن بود ، و أن مع الفعل در تأویل مصدر باشد عرب در مثل این موضع یکبار أن بیاورند ویك بار حذف کنند. یقولون هل لك في خير تقوم إلى فلان فتعوده و أن تقوم إلى فلان فتعوده ، و قوله:

(يَغْفِرْ لَكُمْ) برای آن مجزوم است که جواب استفهام است متضمّن معنی شرط را والتقدير فإنّكم إن فعلتم ذلك يغفر لكم ذنوبكم اگر آنجا کارهائی بجای آرید از ایمان بخدای وجهاد در سبیل خدای بیامرزد شما را گناهان‌تان. (وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) و شما را بهشت‌هائی بود در زیر درختان آن جویها میرود (وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ) و خانهای خوشی دربهشت مقام . حسن بصری گفت از عمران حصین و ابوهریره پرسیدم تفسیر «و مساكن طيّبة في جنّات عدن» مرا گفتند على الخبير سقطت بر مردمان دانا افتادی ما رسول را ﷺ پرسیدیم مارا گفت کوشکی است در بهشت از یکپاره لؤلؤ در آن کوشك هفتاد سرای باشد ازیاقوت سرخ و در هر سرائی هفتاد خانه باشد از زمرّد سبز ودرهرخانه هفتاد سریر باشد و برهرسریری هفتاد بستر باشد و هر بستری جفتی ازحورالعین ودرهرخانه هفتاد مائده وبرهرمائده‌ای هفتاد لون طعام ردرهر خانه‌ای هفتاد غلام و کنیز باشد خدای تعالی مؤمن را چندان قوّت دهد که به بامداد با اینان همه بگذرد طعام بخورد وخلوت بسازد و ازکارها پردازد (ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) این ظفر بزرگوار است .

(وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ) بصریان گفتند محل او جر است عطفاً على قوله « على تجارة » يعنى وعلى تجارة اخرى او خصلة اُخرى تحبّونها وهي « نصر من الله و فتح قريب » ونیز راه نمایم شما را بتجارتی دیگر وخصلتی دیگر که شما دوست‌دارید وآن نصرت است از خدای تعالی وفتحی قریب نزدیك از برای آنکه ایشان از روی طبع بشریّت عاجل دوست داشتند . گفتند بیرون ازآنکه در ایمان وجهاد ثواب آجل است بر آن شرح که وصف کرد نصرت و فتح عاجل است و غنیمت . وکوفیان گفتند محلّ « اُخری » رفع است علی تقدیر و للمرء مع ذلك خصلة اُخرى أو منفعة اخرى . (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) آنکه

گفت بشارت ده بمؤمنان باین هر دو چیز ازنفع عاجل وثواب آجل .

آنگه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای مؤمنان (كُونُوا أنصارَ اللهِ) یار خدا باشید ابو عمرو و قرّاء حجاز خواندند «أنصاراً لله» بتنوین ولام إضافة در «الله» (كَما قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) ودرآیه محذوفی است وتقدیر آنکه وقولی هذا لکم (كَما قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلحَوارِيِّينَ) این‌چنان است که عیسی گفت حواریان را واختلاف اقوال رفته است درحواریان در سورة المائدة، و گفت ایشان را (مَنْ أنصاري إلىَ اللهِ) أی مع‌الله «إلی» بمعنی مع است و گفتند «إلی» تعلّق دارد بمحذوفی و التقدیر مضافاً إلی الله ومنضمّاً إلیه (قال الحَوارِيُّونَ نَحْنُ أنصارُ اللهِ) حواریان گفتند وایشان خواص عیسی بودند . که ما أنصار خدائیم‌ویاوران اوئیم، ومعنی یاوران دین اوئیم جز آنکه خود را باخدای نسبت کردند واضافت، برای تعظیم و تشریف راکبیت الله و ناقة الله . و لحمزة أسدالله (فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَني إسرائيلَ وكَفَرَتْ طائِفَةٌ) ایمان آوردند گروهی ازبنی اسرائیل بعیسی و گروهی کافر شدند بااو ما آنان راکه مؤمن بودند دست قوی بکردیم بر دشمنان (فَأصْبَحُوا ظاهِرِينَ) ای ظافرین درروز آمدند ظفر یافته .

سورة الجمعة

این‌سوره مکّی‌است و یازده آیه‌است در قول‌عبدالله‌عباس‌وضحاك، ودرقول دیگران‌مدنی است، وصدو هشتاد کلمه‌است، و نهصدو بیست حرف است ،وروایت است از عبدالله عباس ازاُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الجمعة بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که‌در شهری از شهرهای اسلام بمسجد آدینه رود و بعدد هر که نرود ده حسنه بنویسد ان شاء الله تعالی و تقدّس .

سورة‌الجمعة مدنية وهی احدی وعشرة آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (٢)

تسبیح‌میکنند خدای‌را آنچه درآسمانها وآنچه در زمین‌است پادشاه پاك ازنقص غالب درست‌کردار

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيا تِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ

اوست‌آنکه برانگیخت درمیان مکیان پیغمبری‌ازآنها که میخواند برایشان‌آیات‌خدارا وپاك میسازد ایشان‌را

وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٣) وَ آخَرِينَ

ومیآموزد ایشانرا کتاب وحکمت وبدرستیکه بودند پیش‌از بعثت هرآینه درگمراهی آشکار ودیگران

مِنْهُمْ لَمّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤) ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ

ازایشان که لاحق‌نشدند بایشان واوست غالب درست‌کردار اینست نعمت خدا میدهد هرکه را میخواهد

وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٥) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها

وخدا صاحب فضل بزرگ است داستان ومثل‌آنانکه بارکرده شدند توراة‌را پس برنداشتند آنرا

كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ وَ اللهُ
چنانکه مانند خرکه برمیدارد کتابهارا بد است داستان گروهی که تکذیب کردند بآیت‌های خدا و خداوند

لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (٦) قُلْ يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلّهِ
هدایت نمیکند گروه ستمکاران را بگو ای آنانکه یهود شدید اگر گمان کردید شما که شما دوستان خدائید

مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٧) وَ لا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما
ازجز مردمان پس آرزو کنید مرگ‌را اگرهستید شما راستگویان وآرزو نکنندمرگ‌را هرگز بسبب آنچه

قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (٨) قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ
پیش‌فرستاده دستهایشان وخداست دانا بستمکاران بگو بدرستیکه مرگ آنچنانیکه میگریزید از آن

فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما
پس بدرستیکه‌او رسنده‌است شمارا پس برگردانیده شوید بسوی‌داننده نهان وآشکارا پس‌خبر دهد شمارا بآنچه

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا
بودیدکه میکردید ای‌آنانکه گرویدید چون. ندا داده شوید برای نماز از روز جمعه پس بشتابید

إِلىٰ ذِكْرِ اللهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٠)
بسوی یادکردن خدا وبگذارید خرید وفروش‌را این‌شمارا بهتراست برای‌شما اگرهستید شماکه بدانید

فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً
پس چون گذارده شود نماز پس پراکنده شوید در زمین و بجوئید از فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (١١) وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ
تاشاید شما رستگارشوید وچون به‌بینند بازرگانی‌را یا لهو را متفرق شوند بسوی‌آن و بگذارند تورا

قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَاللهُ خَيْرُ الرّازِقِينَ (★)
ایستاده برمنبر بگوآنچه‌نزد خداست بهتراست ازلهو وازبازرگانی‌وخدا بهترین روزی‌دهندگانست .

قوله تعالى (يُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَما فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) خدای تعالی گفت تسبیح‌میکنند خدایرا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است

که پادشاهی است بی عیب . و عرب هر اسمی که بروزن فعُّول باشد مفتوح الفاء گویند سَفُّود و کَلُّوب وسَمُّود و شبّوط لنوع من السمك إلاّ ثلاثة وهي سُبُّوح وقُدُّوس وذُرُّوح لواحد الذرایح وهی دویبّة مبرقشة بحمرة و سواد (۱) و گویند دراوزهر است . کسائی گفت ازابو دینار که اوخواندقَدّوس بفتح قاف .

(هُوالّذي بَعَثَ فِي الاُمّيّينَ رَسُولاً مِنهُمْ) گفت اوآن خدائی است که بفرستاد در امّیان ، که چیزی نخوانند و ننویسند یعنی عرب ، پیغمبری را و آن محمّد است ﷺ و گفت مرادبامّیان‌مکّیانند برای آنکه‌مکّه‌را امّ القری خوانند (یَتلوا عَلَيهِمْ اياتِهِ) که ازصفت او آن است که آیات خدای برایشان می‌خواند (وَيُزَكّيهِمْ) و تزکیه می کند ایشان را (وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَالحِكْمَةَ) وایشان راکتاب وحکمت می‌آموزد (وَ إنْ كانوا مِنْ قَبلُ لفي ضَلالٍ مُبينٍ) یعنی او شریعت می‌آموخت ایشان را اگر چه ایشان پیش از این در ضلال و گمراهی بودند روشن که کتاب نداشتند و شرع نداشتند ومثله قوله «ما كنت تدری‌ماالكتاب ولاالایمان » .

(وَ آخَرينَ مِنهُمْ) دراودووجه‌است ازاعراب یکی جرّ عطفاً علی قوله «فی‌الاُمّیّین أي و في آخرين منهم . وجهی دیگر نصب عطفاً علی الضمير فی قوله « و یعلّمهم » و ایشانرا می‌آموزد و دیگران را می‌آموزد کتاب و حکمت . علماء در آن خلاف کردند . عبدالله عمر و سعید جبیر گفتند عجمند ایشان و این روایت است از مجاهد و دلیل بر این قول آن خبر است که ابوهریره روایت کرد که چون این آیه‌آمد صحابه دراوسخن گفتند تا این دیگران کیستند رسول ﷺ روی بمسلمانان کرد و گفت اگر دین آنجا باشد که ثریّاست جماعتی از اینان دست باو زنند یعنی از پارسیان . عبدالرّحمن بن أبي ليلى روایت کرد ازمردی از صحابه رسول ﷺ که رسول ﷺ گفت در خواب دیدم گوسفندان در قفای من میروندسیاه پس بدنبال ایشان گوسفندان خاك رنگ برآمدند و متابعت کردند ، یکی از صحابه را گفت تعبیر این خواب چه باشد ؟ گفت یا رسول الله من تعبیر آن چنان دانم که عرب مسخّر تو شوند آنگه عجم از پی ایشان مسخّرت شوند ، رسول ﷺ گفت جبرئیل را پرسیدم همین تعبیر کرد . سدّي گفت هر کجا که عبدالرّحمن أبي ليلى روایت کند گوید حدّثنی رجل‌من أصحاب رسول‌اللهمراد بآن، حضرت علی بن أبی‌طالب است صلوات اللهو سلامه علیه . وهمچنین گوید مردی از اهل بدر روایت کرد هم اورا خواهد ، أصحاب او از او همچنین شناختندی

(۱) این جانور را عوام درعصر ما کفشدوزك گویند .

ازاو نپرسيدندی .عکرمه گفت و مقاتل تابعانند . ابن زيد ومقاتل حيّان گفت مرادهر کس‌اند که در اسلام آمدند ازپس رسول ﷺ تا روز قيامت و آن روايت ابن‌ابی نجيح است‌ازمجاهد. سهل بن سعد الساعدي روايت کرد که رسول ﷺ گفت دراًصلاب مردانی ازامّتان من‌مردانی و زنانی هستند که در بهشت شوند بی‌حساب ، آنگه اين آيه بخواند .

(وَآخَرِينَ مِنهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ) گفت جماعتی ديگر هستند که هنوزبايشان نرسيده‌اند (وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ) واوخدائی استعزيز وحکيم .

(ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ) اين فضل خدا است«ذلك»اشارت است بنعت رسول ﷺ گفتند بآن لطف که مکلّفان راهست در نبوّت . وقول‌اول‌اولی‌تراست (يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ) بآنکس دهد که اوخواهد (وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ) و او خداوند فضل بزرگواری است .

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ) آنگه مثل‌زد جهودان نافرمان بردار را بچهار پايان گفت مثل آنان که توراة بايشان نهند يعنی تکليف کردند ايشان را عمل کردن بتوراة (ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها) پس برنگرفتند آنرا يعنی کار نکردند برآن ، در اين باب مثل ايشان مثل آن خران بماند که کتابها برگيرد . و اسفار جمع سفر باشد کشبر و أشبار ، و طمر و أطمار ، و طفل و أطفال ، و شبل و اشبال ، و برای آن کتاب را سفر خوانند که دراو کشف کرده باشند ازچيزهای پوشيده من‌قولهم سفرت المرأة عن‌وجهها إذا کشفت‌عن وجهها،والرّجل عمامته عن رأسه ، و أسفر الصبح إذا أضاء ، سَفْر مصدر باشد و سِفْر مفعول کذَبْح و ذِبح و نَقْض و نِقْض و وجه مثل و شبه از آنجا است که ايشان ندانند که در توراة چيست چنانکه خر نداند که بر پشت او چيست از آنچه در آن کتابها باشد و انشد ابو سعيد الضرير :

زَوامِلُ لِلأَشْعارِ لاعِلْمَ عِنْدَهُمْ بِمَضْمُونِها إلاّ كَعِلْمِ الأباعِرِ
لَعَمْرُكَ مايَدْرِي المَطِيُّ إذاغَدا بِأَسْفارِهِ أَوْراحَ ما فِي الغَرائِرِ (١)

(بِئْسَ مَثَلُ القَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ) تقدير آن است که بئس المثل مثل القوم . و گفتند تقدير آن است که بئس القوم قوم‌هذه صفتهم، و مثل صله باشد يعنی بد قومی‌اندقومی که اين صفت دارند (واللهُ لايَهْدِي القَوْمَ الظّالِمِينَ) و خدای تعالی کافران

(١) شعر ها را فراهم‌کرده از مضمون آن آگاه نيستند چنانکه حيوان بارکش نداند چون در روز سفر کند يا درشب ، درجوال‌های بار او چيست .

را راه بهشت ننمایند آنکه گفت یا محمد (صلی الله علیه و آله) جواب ده این جهودان را که گفتند «نحن أبناء الله وأحبّاؤه» بگو: ای آنانکه جهودشده اید (إِنْ زَعَمْتُمْ) اگر دعوی میکنید که شما دوستان خدائید بیرون این مردمان که محمد است (صلی الله علیه و آله) وصحابه او (فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) تمنّای مرگ کنید اگر راست گوئید دراین دعوی برای آنکه مرگ باشد که شما را بسرای ثواب رساند وآنکس که این دعوي کند وراست گو باشد دراین دعوی همه تمنّای او آن باشد که ازاین زندان بجهد وبدان راحت پیوندد. چنانکه امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه گفت «والله لاأُبالي وقع الموت عليّ أم وقعت على الموت» وچون آن ضربت رسید او را که دانست ازدنیا بخواهد رفت گفت «فزت بربّ الكعبه» ظفریافتم بخدای کعبه برای آنکه بر یقین بود که چگونه میرود وکجا میرود.

آنکه حق تعالی خبرداد از ایشان که ایشان هرگز تمنّای مرگ نکنند بآنکه ایشان کرده اند وبآن عمل که ایشان دارند (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) وخدای تعالی عالم است به احوال کافران. أبوهریره روایت کرد که رسول (صلی الله علیه و آله) گفت هیچ کس ازشما نباشد که تمنّای مرگ کند اگر نیکوکار باشد واگر بدکار برای آنکه اگر نیکوکار باشد بود که آن خیرزیاده کند، واگربدکار باشد بود که ازآن توبه کند.

آنکه گفت که این جهودان جزازآنکه تمنّای مرگ نکنند ازمرگ گریزانند، ای محمد بگوی ایشان را که این مرگ که شما از اومیگریزید اوشما را ملاقی خواهد شد یعنی مقاربت خواهد بودن شمارا باو و«فاء» برای آن آورد که کلام متضمن است بمعنی شرط وجزا کانّه قال سواء فررتم أولاتفرّون (فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ) قال زهیر:

وَمَنْ هابَ أَسْبابَ الْمَنايا يَنَلْنَهُ وَلَوْنالَ أَسْبابَ السَّماءِ بِسُلَّمِ (۱)

(ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ) پس شما را باخدای برند که او دانای نهان وآشکارست تاخبر دهد شما را بآنچه کرده باشید وجزا دهد شمارا بآن.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان بخدای ورسول چون ندا کنند برای نماز. گفتند مراد بانگ نماز است که امام بدان برمنبر شود. بیانش خبرسایب بن یزید است که گفت رسول (صلی الله علیه و آله) را یك مؤذّن بود وآن بلال بود بردرمسجد بانگ نماز بکردی چون رسول (صلی الله علیه و آله) بر منبر شدی وچون فرود آمدی قامت بگفتی، ونیز گفت درعهد ابوبکروعمر خطاب هم چنین بودی ودر

(۱) هرکس از اسباب مرگ بترسد نیز مرگ او را خواهد دریافت هرچند با نردبان تواند بآسمان دست یابد.

عهد عثمان مردمان بسیار شدند وخانها ازمسجد دورشد بفرمود تا روزآدینه‌بانگ نمازی دیگر بیفزودند ،بانگ نمازاوّل بربام سرائی که عثمان را بودبباز‌ار، که آن‌را زورا گفتندی چون او برمنبر بنشستی بانگ نماز دوم باز بگفتندی « من یوم الجمعة » شاید که « من » تبیین را باشد وشاید که تبعیض را بود، وتقدیر آنکه وقت صلاة الجمعة وآن بعضی ازروزباشد و گفتند « من» بمعني « في »است أي في‌یوم الجمعة ، ومثله قوله ماذا خلقوامن‌الارض أي‌في‌الارض ، وجمله‌قرّاء جُمُعه خواندند بدوضمّه ، وأعمش بسکون خواند ، وهردولغت است ، وجمعها جمع وجمعات .

أبوعبیده و فرّاء گفتند قرآن بتثقیل آمد وسکون مقیس‌تر است در کلام عرب کطرف و طُرْفَه و غرف و غُرْفَه ، و فرّاء گفت بغیر او لغتی دیگر هست وهی جُمَعَة کهمزة و این لغت بنی عقیل است . و گفتند این‌لغت پیغمبر است ، و خلاف کردند درآنکه این‌روز را چرا جمعه خواندند ، قولی آن است که روایت کردند از سلمان که او گفت برای آن جمعه خواندند این روز را که خدای تعالی دراین روز جمع کرد میان آدم وحوّا ،ویك‌روایت دیگر هم از او گفت برای آنکه خدای تعالی خلق آدم را دراین روز جمع کرد ، و گفتند برای آنکه خدای تعالی آفریدن چیزها دراین روز تمام‌کرد پس مخلوقات در وجودمجتمع شدند در این روز ، وگفتند برای‌آنکه جماعات در این روز مجتمع شوند برای نماز ،وگفتند أوّل کسی که أمّا بعد گفت کعب بن لوی بود . و أوّل کسی که روز آدینه را جمعه خواند کعب بن لوی بود ، و در جاهلیّت این روز را عروبه گفتندی ، و هر روزی را در هفته نامی دیگر بود خلاف این نام که امروز هست ، و شاعر جمع کرده آنرا در دوبیت گفت :

أُؤَمِّلُ أنْ أعیشَ وأنَّ یَوْمی ... لِأوَّلَ أوْ لاهْوَنَ أوجُبارِ

أوِالتّالی دُبارِ فإنْ أُفَتْهُ ... فَمُؤنس أوْ عَرُوبَةَ أوْشِیارِ (١)

و گفتند اول کس که این روز را جمعه خواند انصاریان بودند .

ابن سیرین گفت پیش از هجرت‌رسول ﷺ جماعتی اندك که بودند از مسلمانان با یکدیگر گفتند که جهودان را روزی هست که دراو مجتمع می‌شوند ، و ترسایان را روزی هست .اگرما نیز روزی اختیار کنیم‌که درآن روز عبادت بیفزائیم و شکر خدای کنیم روا باشد . آنگه گفتند جهودان را شنبه باشد ، و یکشنبه ترسایان را . ما عروبه اختیار کنیم و عروبه نام آدینه باشد در جاهلیّت . مجتمع شدند بسرای سعد بن زراره اونماز کرد با ایشان دورکعت وبرای ایشان گوسفندی بکشت . ایشان بیامدند وشبانگاه از آن بخوردندو کفایت بود ایشان را از اندکی که بودند پس،برای اجتماع خود در این روز این روز را جمعه

(١) اول نام یکشنبه است واهون دوشنبه تاشیار که شنبه‌است آخر هفته شمرده است .

خواندند (۱) خدای تعالی پس از آن این آیة فرستاد گفت این اوّل جمعه بود که دراسلام کردند و اوّل جمعه که رسول ﷺ کرد با أصحابش .

اهل سیرو تواریخ گفتند رسول ﷺ بقَبا فرود آمد درآنوقت که هجرت کرد وآن روزی بود دوازده روز گذشته از ربیع الأوّل ،چاشتگاه بقبا فرود آمد تا بآدینه مقام کرد و آنجا شکل مسجدی بنا کرد ، از آنجا آدینه بر گرفت و رو بمدینه نهاد به‌بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز در آنجا بفرمود تا شکل مسجدی کردند وآنجا خطبه کرد ونماز آدینه کرد و آن اول خطبه‌ای بود که بمدینه کرد .

بدانکه نماز آدینه واجب است بشرائطی ، واز شرائط او آنست که امامی عادل باشد یا کسی از جهت او بنزدیك ما چون قاضی و امیری ، و بی‌امر امام درست نباشد (۲) . ومذهب أبوحنیفه و اوزاعی همچنین است ، و محمّد بن الحسن گفت اگر امام بیمار شود یا بسفر شود یا بمیرد رعیّت را باشد که امامی را تقدیم کنند تا نماز آدینه کند با ایشان ، و شافعی گفت از شرط نماز آدینه وجود امام نیست و نه امر او چون جماعتی حاضر شوند و نماز آدینه بجای آرند درست باشد ، و این‌مذهب مالك و أحمداست . وازشرائط وجوب اودیگر هفت کس است یا بیشتر چه اگر پنج باشند فریضه نبود سنّت باشد . و شافعی گفت چهل مرد باید تا حاضر باشند و این قول أحمد وإسحاق است ، و مذهب أبوحنیفه و ثوری آنست که بچهار کس‌منعقد است سه کس‌باشند و چهارم امام ، و لیث و أبویوسف گفتند بسه کس که دو مأموم وسیّم امام منعقد شود برای آنکه سه أقلّ جمع است .

حسن ابن صالح ابن حییّ گفت بدو کس منعقد شود چون نماز جماعت ، ومالك رادر عدد مذهبی نیست . نمازآدینه واجب‌است برأهل شهرها وأهل دیهها چون شرائط وجوب حاصل باشد . وشافعی هم چنین گفت ، واین قول عمر است وعبدالله عباس ، و از فقهاء مالك و أحمد وإسحاق . وأبوحنیفه گفت برأهل سواد نماز آدینه واجب نیست ، و أبو یوسف گفت شهر آن

(۱) این گونه عمل گرچه بخصوص از شرع نرسیده بدعت وحرام نیست چون نماز خواندن واجتماع واطعام وشکر گزاری اصلا مطلوب است .

(۲) بیشتر علمای‌ما گویند اگرچه بی‌امر امام واجب معین نیست امـا اگر مردم خود بخوانند صحیح است ودر بسیاری از احادیث از ائمه اهل بیت تجویز آن بی حضور امام وارد شده است و چون کسی ازعلمای معتبرما آنرا واجب‌معین‌ندانسته ودرزمان‌معصومین اقامهٔ‌آن معهود نبوده‌است تجویزراحمل برتخییر بایدکرد پس اگر مردم جمعه بخوانند مختارند واگر ظهر بخوانند نیز مختارند .

باشد که در او بازار باشد وقاضی بود که در اوحقوق ستاند ووالی که حدود راند ، وازشرائط وجوب اودیگر آن است که‌از خانه آن کس‌تا بمسجد آدینه دو فرسنگ بود یـا کمتر چون چنین بود نماز آدینه براو واجب باشد ، و اگر بیش از دو فرسنگ بود واجب نباشد بر او حاضر آمدن ، و مذهب أبو حنیفه آنست که هر که خارج دروازه شهر باشد براو واجب نبود حاضر آمدن . محمّد بن الحسن گفت أبوحنیفه را گفتم برأهل زبا را واجب است نماز جمعه ؟ گفت نه ! «زبارا دهی هست‌بقرب کوفه میان اووشهر خندقی‌است» (١) شافعی گفت اگر آنجا باشند که آواز مؤذّن بشنوند واجب است ایشان را حاضر آمدن بشرط آنکه مؤذّن بلندآواز باشد و رو بباد نباشد و بانگها ساکن باشد و مرد کر نباشد آواز منادی بشنود واجب باشد براو حاضر آمدن و إلاّ واجب نباشد ، اگر حاضر آیند از دورتر تبرّع کرده باشند و این مذهب أحمد است . و أوزاعی گفت اگر جائی باشد که بیایند و نماز بگزارند و شب بخانه رسند واجب باشد که حاضر آیند ، و اگر دورتر واجب نباشد . عطا گفت اگر بر ده میل باشند واجب باشد که حاضر آیند ، و اگر بیشتر باشد واجب نبود . زهری گفت‌اگر برشش میل باشد واجب باشد که حاضر آیند و اگر بیشتر باشد واجب نباشد و این مذهب ما است. ربیعه گفت اگر برچهار میل باشد واجب بود و اگر بیشتر نه ، لیث و مالك گفتند اگر بر سه میل باشد حاضر آیند واجب باشد ،و اگر بیشتر باشد واجب نباشد .

ووجوب نماز آدینه ساقط شود از نه کس : پیری پیر و طفلی کوچك و از زنان و کودکان و بندگان و مسافران و از نابینا ولنگ و بیمار و آنکه از خانه او تابجامع دوفرسنگ باشد بیشتر . جز آنکه اینان را همه برجای خود نماز پیشین چهار رکعت لازم باشد ایشان‌را جز طفل را که براو تکلیف نیست . و مذهب شافعی آن است که از پنج کس بیوفتد زنان و کودکان و بندگان و بیماران و مسافران . و بنزدیك أبوحنیفه از أهل سواد بیوفتد . ودریك شهر دو جای نماز آدینه نشاید کردن بنزدیك ما و شافعی . ومحمّد بن الحسن گفت روا باشد ، و أبویوسف گفت آنگه روا باشد که شهر بردو جانب باشد و بهر جانبی مسجدی وامامی‌باشد و بنزدیك ما میان دو جامع باید تا سه میل باشد که یك فرسنگ بود یابیشتر . و بنزدیك‌ما مستحبّ آنست که سنّت نماز آدینه ازپیش فریضه بگزارند جمله وآن بیست رکعت‌است ، چهار رکعت زیاده برسنّت دیگرروزها .

(١) یاقوت درمعجم‌البلدان گوید گمان میکنم زبارا جائی‌باشد نزدیك‌کوفه وآنچه او گمان‌داشت شیخ ابوالفتوح بیقین ذکر کرده است .

وازحضرت امام رضا عليه‌السلام روايتکرده اند که چون آفتاب برآيد شش رکعت کند ، و چون آفتاب گسترده شود شش رکعت ديگر کند ، وچون نزديك زوال شود شش رکعت‌ديگر کند ، وچون‌زوال شوددور کعت زوال کند ، وچون زوال بباشد فريضه کند . ودرمذهب فقهاء نوافل چندان است که هرروز باشد . وازجمله سنت‌هاي‌مؤکّده روز آدينه غسل است وجملهٔ فقهاء هم اين گفتند . وحسن بصري گفت واجب‌است ووقت او آنگه باشد که‌صبح برآيد تابوقت زوال آفتاب ، واگرپيش ازصبح غسل کند مجزي نباشد ازغسل‌آدينه إلاّ آنکه ترسد که‌متمکّن نباشد ازغسل درروز آدينه ، وجمله فقهاء را مذهب اين است مگر اوزاعي که گفت پيش‌ازصبح روا باشد همه‌کس را . وبنزديك ما تقديم شايد کردن بيك روزعند ضرورت .

وقراءت دررکعت‌أوّل‌الحمدخواند وسورة الجمعه ، ودردوّم‌الحمد خواند وسورة‌المنافقين مستحبّ‌اين‌است ، ومذهب‌شافعي‌هم چنين است ، و مذهب أبوحنيفه آن است که هرچه خواهد بخواند ،ومالك گفت دراوّل‌رکعت‌الحمد خواند وسورة الجمعه ،ودردوّم الحمد خواند وسورة الغاشيه . خطبه شرط است در صحّت نماز روز آدينه ، واين قول سعيد جبير و مذهب اوزاعي وثوري وأبوحنيفه وأصحاب او ، وشافعي و حسن بصري گفتند بي‌خطبه درست باشد أمّا برامام آن است که خطبه برپاي خواند إلاّ معذور باشد وشافعي هم اين گفت .

وأبوحنيفه گفت أوليتر آنست که قائم باشد اگر بنشيند بي‌عذر هم روا باشد . چون‌امام خطبه خواند برمستمعان سخن گفتن حرام باشد چه‌آن دوخطبه بجاي دورکعت است در بعضي روايات . وشافعي وأبويوسف همين گفتند ، وأبوحنيفه گفت سخن گفتن‌مباح است چنداني که امام پديد آيد سخن گفتن حرام باشد تا امام ازخطبه ونماز فارغ شود . چون درمسجد درآيد و امام درخطبه‌باشد نشايد تا نماز کند ونه تحيّت مسجد بل‌بنشيند واستماع خطبه کند ، وهمچنين گفت أبوحنيفه وأصحابش ومالك وليث‌سعد وشافعي گفتند تحيّت مسجد بکند وآنگه بنشيند و خطبه شنود واين مذهب حسن بصري وثوري وإسحاق وأحمد است .

وکمتر آنچه درخطبه باشد حمد وثناي خداي باشد ، وصلوات برمحمّد وآل ، و چيزي از قرآن بخواند سورتي يا آية خفيف ، و وعظ وزجر کند مردمان را ، آن چهارجنس‌است که کم از اين نشايد ، وزياده مستحبّ باشد ، وقول شافعي هم اين است . وأبوحنيفه گفت ازخطبه يك کلمه کفايت باشد اگر گويد الحمدلله يا الله أکبر ياسبحان الله يا لاإله إلاّ الله کفايت باشد . أبويوسف گفت‌ومحمّد چنداني بايد که نام خطبه براو افتد . ازشرط صحّت خطبه طهارت است .

وشافعی را دراو دوقول است درجدید چنین گفت ، ودرقدیم گفت بی‌طهارت رواباشد واین‌مذهب أبوحنیفه‌است . ونزدیك ما درنمازشام وخفتن وبامدادوپیشین ودیگر(۱)، شب آدینه وروز آدینه سورة الجمعه خواندن مستحبّ است ، وفقهاء این تخصیص نکردند .

وشافعی گفت مستحبّ آن است که درنماز بامداد روزآدینه الحمد وسوره لقمان خواند ودرركعت دوّم سوره هل أتی. روا باشد که امام خطبه کند آنگه که آفتاب وقوف کند درقطب آسمان، پیش اززوال بانگ نمازبکند وخطبه بخواند ونماز بکند روا باشد ، برای آنکه أوّل وقت بنزدیك او عند ارتفاع النهار باشد . شافعی گفت خطبه نماز نشاید کردن إلاّ پس‌اززوال اگر تقدیم کند روا نباشد . اگر بانگ‌نماز بکند پیش اززوال خطبه ونماز پس زوال کندنماز وخطبه درست باشد بمنزله آنکس باشد که نماز آدینه کند بی بانگ‌نماز . وأبوحنیفه‌این گفت ومالك گفت خطبه پیش اززوال روا باشد ونماز روا نباشد إلاّ پس زوال . چون امام بر منبر بنشیند براو نیست که سلام کند برمردم واین مذهب ماست ، وأبوحنیفه ومالك همچنین گفتند .

وشافعی گفت مستحب است او را که سلام کند . وبرامام نیست درخطبه التفات کند با دست راست ودست چپ ، وشافعی هم این گفت ، وأبوحنیفه گفت التفات مستحب است چنانکه دربانگ نماز . سخن گفتن مکروه است خطیب را ومردمان را وحرام نیست ، و شافعی را هم دراو دوقول است یکی چنانکه ما گفتیم وآن قول جدید است ، وقولی دیگر درقدیم آن است که حرام باشد این مذهب أبوحنیفه است وأصحابش ومالك وإسحاق‌واوزاعی .

امام نماز آدینه شاید تا بنده باشد چون بشرائط امامت نماز باشد واگر چه نماز آدینه براو واجب‌نبود ،اماچون‌صالح‌باشد این‌کار را واین‌تکلّف‌بکند روا باشد وأبوحنیفه‌وشافعی‌همین گفتندومالك گفت روا نباشد .امام‌نشایدتا فاسق باشدأبوحنیفه وبیشترفقهاء همین گفتند ،وشافعی گفت روا باشد . وكودك نابالغ باو نماز آدینه منعقد نشود ، وشافعی را دراو دو قول است : ودراین باب‌مسائل بسیار است واین‌قدر کفایت است (فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللهِ) مفسّران خلاف کردند . بعضی گفتند مراد بسعی نه تاختن است بل مراد تشاغل ورفتن است وکارها رها کردن . چه اگر وقت باشد وبتأنّی رود بسکینه و وقار اولیتر بود جز آن است که بر اطلاق نتوان گفت برای آنکه خدای تعالی آن بنداء منادی بازبست ،ونداء منادی بر دو ضرب باشد إمّا پیش ازوقت بوداعلام را ، وإمّادروقت نماز بود حضور را . وچون نداء دوّم باشد یا خود

(۱) پیشین‌نمازظهر است ودیگر نماز عصر .

منادی یکبار ندا کند واعلام ببانگ نماز دروقت جلوس امام برمنبر آن کس که این نداشنود واجب است او را تاختن تا نماز از او فوت نشود . یا مستحبّ است تا خطبه از او فوت نشودو چون داند که بدون تاختن بنماز رسد بر او واجب نیست تاختن ، و جماعتی مفسّران این سعی‌را برمضیّ ورفتن تفسیردادند .

زهری روایت کرد از سالم از پدرش که گفت همیشه ازعمرچنین شنیدم که فامضوا إلی ذکرالله واین قراءت اوست ، وأعمش گفت از ابراهیم که عبدالله مسعود همچنین خواند ،وحسن گفت نه آن سعی بقدم است إنّما بنیّت وعمل است وبخضوع وخشوع . وقتاده همین تفسیر کرد گفت بالقلب لابالعدو . شافعی گفت این‌سعی این‌جا عمل است یعنی‌کاربندید .ألاتری إلی‌قوله « وأن لیس للانسان إلاّ ماسعی » أي ماعمل ، وقوله « إنّ سعیکم لشتّی » أی عملکم ، وقوله « وإذا تولّی سعی في‌الارض لیفسد فیها » أی عمل وقال زهیر:

سَعی بَعْدَهُمْ قَوْمٌ لِکَیْ یُدْرِکُوهُمْ
فَلَمْ یُدْرِکُوهُمْ لَمْ یُلامُوا لَمْ یَالُوا (١)

قوله « إلی ذکر الله » سعید بن المسیّب گفت یعنی الی سماع الخطبه . بشتابید بسماع خطبه که دردکر خدای باشد ، وقیل إلی موعظة الامام ، وقیل إلی الصلاة ، وحمل کردن بر عموم أولیتر باشد (وَ ذَرُوا الْبَیْعَ) وبیع رها کنید ، ومعنی آن است که وشراء رها کنید جز که دربیع هر دو معنی هست و منه قوله عليه‌السلام « البیّعان بالخیار ما لم یفترقا » مراد به بیّعان بایع ومشتری است ، وقال‌الأخطل :

وَ باعَ بَنیهِ بَعْضُهُمْ بِخَسارَةٍ وَ بِعْتَ لذُبْیانَ الْعَلاءِ بِمالِکا (٢)

مراد به بیع‌دوّم شراء است . وخلاف کردند دروقت تحریم بیع ، بنزدیك ما آن وقت باشد که امام برمنبر بنشیند پس ازبانگ نماز وپیش ازبانگ نماز مکروه باشد . مذهب شافعی وعمر عبدالعزیز وعطاء وزهری همچنین است . ربیعه ومالك واحمد گفتند چون آفتاب بزوال رسید بیع حرام شود اگر امام برمنبر بنشیند واگرنه . و اگر بیع کند دروقت آنکه بیع‌منهی است دراو ، بیع درست نباشد بنزدیك ما ، وربیعه ومالك وأحمدهم‌این گفتند ، وشافعی‌وعبیدالله

(١) در مدح قومی گوید که دیگران هرچه‌کوشیدند مانند آنها شوند نشدند با آنکه تقصیر هم نکردند .

(٢) پارهٔ مردم فرزندان خویش را فروختند بزیان اما تو بمال خود بزرگی را برای قوم‌خود ذبیان خریدی .

ابن‌الحسین العنبری گفتند بیع درست باشدآنان را که نماز آدینه بر ایشان واجب نیست ، و شافعی را مذهب این است . ومالك گفت حکم بنده دراین باب حکم آزاد است درآنکه بیع‌او نیز درست نباشد .

ودرنماز آدینه دوقنوت مستحبّ است یکی‌درر کعت اوّل پیش ازرکوع ، ودوّم درر کعت دوّم پس ازرکوع . وجملهٔ فقهاء در این خلاف کردند (ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ) یعنی حضور شما بمسجد جامع برای سماع خطبه وگزاردن نماز شما را بهترباشد اگردانید .

أمّا فضل روز آدینه وثواب او وثواب حضور بمسجد جامع برای نمازآدینه ، دراواخبار بسیار آمد : منها قوله عليه السلام « الجمعة حجّ المساکین » گفت نماز آدینه حجّ درویشان است وجابر عبدالله أنصاری روایتکرد که هر که او سه نمازآدینه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بردل اوزند واین‌را معنی خذلان بود . کعب بن مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت بازایستند این قوم که نداء نمازآدینه‌می‌شنوند وبنماز نمی‌آیند تا خدای تعالی با ایشان چندکار بکند : یامهربردل ایشان زند ، یا ازغافلان بنویسد ایشانرا ، یا ازجملهٔ أهل دوزخ کند ایشان را . وجابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله روزی از روزهای آدینه برمنبر رفت گفت بدانید که خدای تعالی نماز آدینه برشما واجب کرد فریضه مکتوب در این سال در این ماه دراینروز دراین مقام دراین ساعت هر که رها کند درحیاة من وازپس وفات من‌باامامی عادل «فلاجمع‌الله شمله»خدای شمل‌اورا جمع مکناد وبر کت مکناد براو ، واو را حجّ مقبول نباشد ، ونه روزه ، وهر که توبه کند خدای تعالی توبه اش بپذیرد . و عبدالله مسعود گفت : رسول صلی الله علیه وآله گفت همّت کردم که مردی را بدارم‌تا نماز آدینه نکند ومن نگاه کنم تا کیست که حاضرنمی‌آید بفرمایم تاخانها برایشان بسوزند .

سلمان فارسی گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت که هر که او روزآدینه غسل کند وخویش را پاکیزه کند وطیبی که دارد برخود کند وبنماز آدینه حاضرشود وچون امام حاضر آید گوش باوکند آنچه ازمیان این آدینه تاآن آدینه کرده است بیامرزند اورا . عمران‌بن‌حصین‌روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که هر که اوغسل روزآدینه بکند وچند ساعت بمسجد جامع شود گناهان او مکفّر کنند آنگه که راه مسجد جامع برگیرد ، وبهر گامی که بردارد بیست ساله عمل بنویسند اورا چون ازنماز آدینه فارغ شود جواز دهند او را بدویست سال عمل . أبو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که غسل آدینه بکند وپنج ساعت مانده بنماز(۱) بمسجد

(۱) ازاین‌حدیث معلوم میشود که‌ساعت برحدی‌ممیز ومضبوط اززمان اطلاق‌میشد که قابل‌شمردن*

جامع شود همچنان باشد که شتری قربان کرده ، وهر که بچهار ساعت مانده رود همچنان باشد که گاوی قربان کرده ، وهر که بسه ساعت مانده رود همچنان باشد که گوسفندی قربان کند ، وهر که بدوساعت مانده رودهمچنان باشد که مرغی قربان کرده ، وهر که بساعتی مانده رود چنان باشد که خایهٔ مرغی قربان کرده . چون امام بیرون آید و خطبه خواند فرشتگان حاضر آیند وسماع خطبه کنند . أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند درزیر عرش هفتاد شهرستان دیدم هر شهرستانی چندانی که این دنیای شما، پر باز کرده (۱) از فرشتگان ، خدای را تسبیح وتهلیل میکردند ، ودرتسبیح میگفتند که بار خدایا بیامرز آنان را که بنماز آدینه حاضر آیند ، بیامرز آنان را که غسل آدینه کنند .

أمّا فضل روزآدینه : أبوهریره روایت کرد ازحضرت رسول ﷺ که گفت بهتر روزی که دراو آفتاب برآید روز آدینه است . خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید ، وروز آدینه بزمین فرستاد ، وروزآدینه وفات نمود ، وروزآدینه قیامت باشد ، وهیچ جانور نباشد والاخدای را تسبیح کند روزآدینه از آنگه که آفتاب برآید ترس قیامت را الاّ جنّ و انس ، ودراو ساعتی هست که هیچ مؤمن را اتّفاق نیفتد دعای درآن ساعت کند إلاّ اجابت یابد . ودر او در روایت آمده است : یك روایت آنکه چون امام ازخطبه فارغ شود و مؤذّنان قامت می گویند ومردم صفها راست میکنند ، ویك روایت آنکه آن ساعت آخرروز است چنانکه نیمساعت مانده باشد بسقوط قرص ، وگفتند چون یك نیمه فروشده باشد .

أنس مالك روایت کرد که یکروز رسول ﷺ بیگاه بیرون آمد چون بیرون آمد صحابه گفتند یا رسول‌الله امروز دیرتر بیرون آمدید حضرت فرمود که جبرئیل پیش من بود برصورت زنی باجمال سفید روی وخالی سیاه برروی ، گفت این هیئت روز آدینه است ، وآن روزی است که ترا وامّت تورا درآن خیر بسیار است ، وجهودان وترسایان خواستند که این روز ایشان را باشد ندادند ایشان را ، گفتم این نقطه سیاه چیست براو ؟ گفت این ساعت اجابت

---

*بود به یك ودوو سه وچهارو پنج چونکه اجزاء مطلق زمان چنین بحساب مضبوط نیست اما ازروایات معلوم نمیشود که در زمان پیغمبرچه آلتی برای ضبط ساعت بکار برده میشد و احتمال قوی دارد که مانند سایر اقوام از صبح تاظهر را شش قسمت و ازظهر تا شب را شش قسمت میکردند وبوهم وحدس حدود آنرا مشخص میساختند وپنج ساعت قبل از نماز وقتی است که انسان پس از طلوع آفتاب از خانه بیرون میآید لذادرحدیث ازپنج شروع کرده است که اول زمان امکان خروج پس ازغسل میباشد .

(۱) یعنی پرشده از فرشتگان .

است که دعاء کردن دراین وقت مقرون باجابت شود . واگراین حاجت روا نشود دردنیاذخیره کند آنرا برای اودرروزقیامت ، ومکاره ازاو بگردانند . این‌روز بهترین روزها است بنزدیك خدا ، وأهل بهشت اورا روزمزید خوانند . گفتم یا رسول الله مزید چه باشد ؟ گفت در بهشت وادئی است فراخ ، خاك او ازمشك سفید . چون روزقیامت باشد بفرماید تا کرسی از زر بنهند آنجا وپیغمبران خدای بیایندوبر آن کرسی نشینند ، وصدّیقان وشهیدان‌ومؤمنان پیرامن‌ایشان بنشینند . خدای تعالی گوید بندگان راکه حاجتی که دارید بخواهید . گویند بارخدایارضای توخواهیم . خدای تعالی گوید راضی شدم ، دیگر حاجتی خواهید ؟ هر کس آرزوی خود بخواهد خدای تعالی بدهد ایشان را أضعافاً مضاعفة ، آنگه بدهد ایشان را آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد وبردل هیچ آدمی نگذشته باشد . آنگه خدای تعالی گوید نه وعده شما انجاز کردم ونعمت برشماتمام کردم واین محلّ کرامت من است ؟. آنگه هر کس باغرفه خود شود تا دیگرروز آدینه آنجا حاضرشوند . من گفتم یاجبرئیل غرفه های ایشان ازچه باشد ؟ گفت ازلؤلؤ سفید وازیاقوت سرخ وزمرّد سبز درها براو گشاده وجوی ها درآن روان وهر کس باجفت خود حاضر.

أنس مالك روایت کرد از رسول ﷺ گفت شب آدینه وروز آدینه بیست و چهارساعت است (۱) در هر ساعتی خدای را سیصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ ، و رسول ﷺ گفت‌خدای تعالی را دُرّی است مجوّف دربهشت که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرّب دیده نیست چون روز آدینه باشد خدای تعالی گوید سخن گوی ! او گوید «قد أفلح المؤمنون من أمّة محمد ﷺ که برذکر خدای معتکف باشند وفرائض‌او گذارند» آنگه فرشته‌رابفرستد بگور من تا گوید بشارت باد تورا که خدای تعالی را درروزآدینه سه نظر باشد بامّت تودرهر نظری شصت‌هزار گناه کار را بیامرزد .

عبدالله عباس گفت‌چون روزآدینه باشدخدای تعالی بفرماید تا منبری بردرِ بیت‌المعمور بنهند و فرشتگان کروبی حاضر آیند ، و جبرئیل بانگ نماز کند ، و میکائیل امامت کند و فرشتگان در قفای او نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید بار خدایا ثواب این‌بانگ نماز بمؤذّنان‌امّت محمد دادم ، و میکائیل گوید ثواب این امامت باامامان دادم ، و فرشتگان

(۱) چنانکه گفتیم ساعت‌بمعنای محدود ومشخص‌درزمان‌پیغمبر(ص) معروف‌بودوباصطلاح منجمان اینگونه ساعات راکه روز دوازده وشب دوازده ساعت باشد باقطع نظرازکوتاهی وبلندی شب وروزساعات معوجه خوانند اماآلت تعیین ساعت نزد آنان حدس وتخمین بود .

گویند ثواب این نماز بنماز کنندگان امّت محمد دادیم . حق تعالی گوید برمن سخاوت می کنید ومن اولیترم بجود و کرم ، گواه کردم شما را که گناه گناه کاران امّت محمد بیامرزیدم . آنگه پرا کنده شوند تابآدینه دیگر .

أبوذر غفاری روایت کند که رسول ﷺ گفت که چون روز آدینه باشد خدای تعالی فرشتگان را بفرستد باقلم‌های زر و کاغذهای سیم بیایند بر درِ مسجدها بایستند و نام آنان که بمسجد آدینه می آیند می‌نویسند . چون هفتاد مرد را نام بنویسند گویند اینان بعددآن هفتاد کس‌اند که موسی برگزید از امّت خود . آنگه فرشتگان در میان صفها شوند و تفقّد کنند آنان را که حاضر نباشند گویند فلان کجاست ؟ گویند بیمارست گویند خدا یا شفایش ده که او نماز آدینه بپای دارد . گویند فلان کجاست؟ گویند بسفر است فرشتگان گویندخدایا بسلامتش بازرسان که صاحب جمعه است . گوید فلان کجاست ؟ گویند بمرد گویند خدا یا بیامرز اورا که نماز آدینه بپای‌داشت . أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی فرشتگان را فرماید تا شب آدینه درهای آسمان‌ها را بگشایند خدای تعالی إطّلاع کند بمؤمنان أهل زمین بهری درنمازباشند وبهری خفته ، گوید من جزادهم هر کسی را در خور عمل نماز کنان را وخفتگان را ، چون آخرشب باشد یکبار دیگر اطّلاع کند همچنان یابد ایشان را گوید از شأن من بخل نیست من ایستادگان را بیامرزم وخفتگان را بایشان بخشیدم .

عبدالله عباس گفت در بهشت حوری است نام او لعبة فضل او درحسن بردیگران چندان است که فضل ماه برستارگان . چون روز آدینه باشد حور عین فرودآیند وبر کرسی‌های در و جواهر گران بهاء بنشینند وتسبیح و تهلیل می کنند تا آنگه که مردم از نماز دیگر فارغ شوند ، و نوری اززیر عرش پدید آید گویند ای رضوان این چه نور است ؟ گوید که این لعبة است اومی آید وهفتاد حور برراست حلیٌ اوبرگرفته ، و هفتاد حور از چپ اوحلل برگرفته وهفتاد از پیش اومجمره بردست عود میسوزند و هفتاد از پس او می‌آیند گیسوی او بردست گرفته بیاید او برسریری نشیند و آن سریری باشد از نور(١) وآواز بردارد بتسبیح وتهلیل تا بنماز دیگر . چون نماز دیگر بکنند برخیزد و جامه ازساق براندازد آن حوریان گویند جامه بساق فرو کن که اگر اهل دنیا برحسن تو مطّلع گردند همه از شوق بمیرند . آنگه

(١) اگر گوئی چگونه از نور جسمی توان ساخت که بدن انسان برآن قرارگیرد گوئیم شاید ابدان انسان در بهشت ازهمان جنس نوروبلطافت آن باشد که چون برآن نشیند فرو نیفتد وشایدهم آن ثقل که از خواص اجسام است دراین جهان دراجسام آخرت یافت نشود .

گویند ما رابگوی تا تو کرائی؟ گوید من آن بنده را که اول کسی او در مسجد شود روز آدینه وآخر او بیرون آید، وچون بخانه آید عادت اواین باشد که دیگر آدینه همچنین کند. و در حکایت گفتند مردی بود عادت داشت که بمسجد جامع حاضر شدی با جماعت دوستان جـای معین نماز کردندی یك دو نوبت حاضر نیامدی یکی از آن دوستان این بیت بنوشت و باو فرستاد :

تَرَكْتَ الْمَسْجِدَ الْجامِعَ و التَّرْكُ لَهُ رِيبَةٌ
فَلا نافِلَةً تَأْتِني وَ لا تَشْهَدُ مَكْتُوبَةٌ
وَ أَخْبارُكَ تَأْتِينا عَلَى الْأَعْلامِ مَقْلُوبَةٌ
وَ إنْ زِدْتَ مِنَ الغَيْبَةِ زِدْناكَ مِنَ الغيبَةِ (١)

یکی از جمله أبناء دنیا این بیت‌ها بندیم خود نوشت روز آدینه :

أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ　　　يَوْمُ فَراغٍ وَدَعَةٌ
وَ شَمْلُنا مُفْتَرِقٌ　　　فَهَلْ تَرى أنْ تَجْمَعَهُ (٢)

آن مرد جواب بنوشت :

أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ　　　سُبْحانَ مَنْ قَدْ رَفَعَهُ
وَ الشُّرْبُ فِيهِ خِفَّةٌ　　　فَهَلْ تَرى أنْ تَدَعَهُ (٣)

ولآخر فيه :

يَوْمٌ جَلِيٌّ أثَرُهُ　　　يَوْمٌ عَلِيٌّ خَبَرُهُ
ساعاتُهُ مَرْجُوَّةٌ　　　جَلَّ لَعَمْرِي خَطَرُهُ
طُوبى لِمَنْ وافَقَها　　　يَقْضِي وَ رَبِّي وَطَرُهُ (٤)

---

(۱) مسجدجامع راترك کردی وترك مسجد موجب تهمت است نه برای‌نافله میآئی نه برای‌واجب واخبار تو نزد ما میآید به پرچم های سر نگون شده اگر از ما بیش از این غایب شوی بیشتر غیبت توخواهیم گفت .

(۲) امروز جمعه است روز بی‌کاری وراحتی وجمعیت ماپریشان ،آیا میخواهی آنرا سامان‌دهی؟

(۳) امروزجمعه است منزه است خداوندکه قدرآنرا بلندکرده می‌نوشیدن درآن وقاحت‌است‌آیا نمیخواهی‌آنرا ترك کنی .

(۴) روزی است نشان آن آشکار وخبرآن بلندآوازه در ساعات آن امیدرحمت وشأن‌آن بزرگ است خوشاآنکه آن ساعات را دریابد سوگند بپروردگارمن که‌حاجتش روا شود .

(فإذا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ) الله تعالی چون بیع پیش نماز محظور کرد بقوله « ذروا البیع» گفت آن حجر چندان است تا نماز بکردن چون نماز گزارده باشید اگر خواهید درزمین پراکنده شوید ، واین لفظ اگرچه صورت امراست مراد باواباحه است ، ومثله قوله « فاذا حللتم فاصطادوا » یعنی اگر خواهید ، وبعضی فقهاء گفتند امر ازپس حظر اقتضاء اباحه کند و اطلاق حظر(۱) و این مذهب بیشتر متکلّمان است در اصول الفقه با آنکه مذهب ایشان چنان است که اگرحظر مقدّم نباشد بر آن امر آن امر واجب بود . ومذهب درست آن است که حکم امر چون ازپس حظر آید هم آن حکم دارد که بی‌حظر باشد اگر مبتداء بروجوب بود یا بر ندب یا بروقف همان حکم دارد وتقدّم حظررا درتغییرحکم او اثرنیست . ودلیل برصحّت این مذهب آنست که امر دلیل آنچه کند برای امری کند که راجع باو بود ، چون‌صیغه متغیّر نیست بعدالحظر باید تاحکم اومتغیّر نباشد ، خصوصاً بنزدیك آنان که امررا امر گویند لصیغته وصورته . دیگر آنکه تحریم عقلی ازتحریم سمعی‌مؤکدتر است چون دانستی که می‌شاید که ازپس حظر عقلی‌آید واقتضای وجوب کند چرا نشاید که از پس حظرسمعی‌آید واقتضاء وجوب یا ندب کند . دیگرآنکه بیشتر آنچه دراین باب هست‌آن است که اقتضای‌اطلاق حظر(۱) کند واطلاق حظرچنانکه با باحه‌باشد بوجوب وندب‌هم‌باشد .

أمّا آنچه گفتند ما درقرآن چنین یافتیم وجدان را بی‌دلیلی حکمی نباشدآن نه بظاهر ورود دانیم بأدلّه دیگر دانیم . دیگرآنکه این مسلّم نیست برای آنکه خدای تعالی می گوید « ولاتحلقوا رؤسکم حتّی یبلغ‌الهدي محلّه » وحلق مباح نیست بل عبادت است . (و ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ) وطلب کنید ازفضل خدای تعالی یعنی روزی او. گفتند این نه طلب دنیااست مراد سنّتی مرغّب است ازعیادت بیماری وتشییع جنازه وزیارت برادری . حسن بصری گفت وسعید جبیر مراد طلب علم است . و روایت کرده‌اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که او گفت « و ابتغوا من فضل الله یوم السبت » (واذْكُرُوا اللهَ كَثيراً) و ذکرخدای کنید بسیار (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) تاهمانا فلاح یابید « واذا رأوا تجارة ـالایه» جابر عبدالله انصاری گفت سبب نزول آیت این بود که روزی ازروزهای آدینه ما بارسول‌نماز میکردیم کاروانی درآمد وآواز طبل برآمدمردم نمازبریدند و برفتند ، بهری بطلب بازرگانی و بهری بنظاره لهو و آواز طبل ، تا با رسول نماندند مگر دوازده نفر مرد . خدای تعالی‌این آیه فرستاد .

(۱) اطلاق حظر یعنی برداشتن حرمت .

(وإِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَتَرَكُوكَ قائِماً) گفت چون لهو وبازی بینند یا تجارتی آنجا شتابند وتورا رها کنند برپای ایستاده درنماز . حسن بصری گفت وأبومالك که سالی درمدینه قحطی بود وغلائی ، دحیة بن‌خلیفه بتجارت شام بود درآمد و زیت داشت ورسول ﷺ برمنبر خطبه میکرد . چون آواز طبل برآمد بشتافتند و رسول را رها کردند وبا رسول جزاندکی نماندند رسول ﷺ گفت بدان خدائیکه مرا بحق بخلق فرستاده که اگر جمله شما بمبایعه رفته بودید ازاین وادی آتشی برآمدی و همه رابسوختی.

مقاتلان گفتند دحیة بن‌خلیفةالکلبی ازجمله بازرگانان شام بود وچون ازآنجا بمدینه آمدی هرچه أهل مدینه را بدان حاجت بودی باخود آوردی ، و چون آمدی ببازار مدینه فرود آمدی عند أحجارالزیت ، وآن جائی است در بازار مدینه وطبل بزدی ورسول ﷺ بر منبر خطبه میکرد ومردم بشتافتند وبمبایعت مشغول شدند تا با رسول ﷺ اندکی ماندند . رسول فرمود که درمسجد چند کس ماندند ؟ گفتند دوازده کس . گفت اگرجمله رفته‌بودندی واین جماعت باز نه ایستادندی ، از آسمان سنگ بباریدی برشما . خدای تعالی این آیت فرستاد .

عبدالله عباس بروایت کلبی گفت که هشت کس بیش نماندند . قتاده و مقاتل گفتند این معنی سه باربکردند برای آمدن‌کاروان وهرسه بار اتفاق افتاد که جمعه بود . مجاهد گفت برخاستندی وبرشترنشستندی بتجارت وبلهوبرفتندی (١) ودرنماز آدینه خلل کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد درحق ایشان گفت چون تجارتی بینند یا لهوی کنند . مراد به لهوطبل است که کاروانیان زدندی ، وگفتند عادت‌چنان بودی که چون‌کاروانیان آمدی باستقبال‌کاروان رفتندی باطبل ، وگفتند مراد بلهوآنستکه درعرس‌ها که بودی دف و طبل زدندی « انفضّوا إليها » پراکنده شدندی‌بآنجا وکنایت‌بتجارت بودوا گرچه اوأبعد المذکورین‌است برای‌آنکه أهمّ‌الأمرین‌اواست‌وبعضی گفتند«وتركوك قائماًعلى‌المنبر»وترا برمنبر برپای‌ایستاده رها کنند. عبدالله مسعود راپرسیدند که رسول‌ﷺ خطبه‌آدینه نشسته خواندی یا برپای؟ گفت نمی‌خوانید « وتركوك قائماً» ؟! (قُلْ) بگو یامحمد(ﷺ) آنان راکه چنین‌میکنند که‌آنچه نزدیك‌خداست ازمنافع ولذّات وثواب‌آخرت بهتراست ازاین لهو وازاین تجارت که شما برای آن نماز رها میکنید (واللهُ خَيْرُ الرّازِقِينَ) وخدایتعالی بهترین روزی دهندگانست .

(١) اگر تجارت عطف برلهو نشده بود توهم این میشدکه این‌گونه طبل زدن‌ها حرام است .

سورة المنافقون

این سوره مدنی است ، ویازده آیت است ، وصدوهشتاد کلمه است ، وهفتصد وهفتاد وسه حرف است . روایت کند زرّ حبیش ازاُبيّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که سورة المنـافقین بخواند ازنفاق بری شود إن شاء الله تعالی وتقدّس .

سورة المنافقون مدنیه وهی احدی وعشرة آیه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

إذا جآءكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ إنَّكَ

هنکامیکه بیایندتورا منافقان کویند کواهی میدهیم که توهر آینه فرستادهٔ خدائی وخدا میداند که توهر آینه

لَرَسُولُهُ وَاللهُ يَشْهَدُ إنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ (۲) إتَّخَذُوا أيْمانَهُمْ جُنَّةً

پیغمبر اوئی و خدا گواهی میدهد آنکه منافقان هرآینه دروغ کویانند فرا کرفتند قسمهای‌شان راسپری

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ إنَّهُمْ سآءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۳) ذٰلِكَ بِأنَّهُمْ آمَنُوا

پس باز میدارند ازراه ودین خدا بدرستیکه ایشان بداست آنچه بودند که میکردند این سبب آنست که ایشان کرویدند

ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (٤) وَ إذا رَأيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ

پس کافر شدند پس مهر نهاد خدا بردلهای‌شان پس ایشان نمی‌فهمند وچون بینی منافقان را بشکفت آرد تورا

أجْسامُهُمْ وَ إنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ

جسمهایشان واینکه سخن کویند کوش میکنی بسخن ایشان کویا ایشان چوبهای پشت بدیوار نهاده‌اند کمان میکنید

كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللهُ أنّىٰ

هر فریادی که بر آید بر ایشان هلاك کننده ایشان است ایشان دشمنند پس حذر کن ایشانرا کارزار کند ایشانرا خدا چکونه

يُؤْفَكُونَ (٥) وَ إذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا

بر کردانیده میشوند وچون کفته شود مر ایشانرا بیائید تا طلب آمرزش کند برای شما پیغمبر (ص) خدا به پیچند

رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (٦) سَوآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ
سرهايشانرا و به بينى آنها كه اعراض كنند و ايشان گردن كشانند يكسان است بر ايشان اگر استغفار كنى مر ايشانرا يا
لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (٧)
استغفار ميكنى براى ايشان هرگز نمى‌آمرزد خدا مر ايشان‌را بدستيكه خدا هدايت نمى‌كند گروه بدكاران‌را
هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاٰ تُنْفِقُوا عَلىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا
ايشان آنانندكه ميگويند نفقه نكنيد وطعام ندهيد آنكه نزد رسول (ص) خدا باشد تا اينكه متفرق شوند
وَ لِلّٰهِ خَزآئِنُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنَّ الْمُنافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ (٨) يَقُولُونَ
و مر خدا راست خزنه‌هاى آسمانها وزمين و ليكن منافقان نمى‌فهمند كه روزى با خداست مى‌گويند
لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْها الْأَذَلَّ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ
اگر باز گرديم بسوى شهر مدينه هر آينه بيرون كنند عزيزتر ازآن خوارتر را و براى خداست عزت
وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لٰكِنَّ الْمُنافِقِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ (٩) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
و براى فرستاده او و براى گروندگان و ليكن منافقان نمى‌دانند اى آنانكه گرويدند
لاٰ تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَلاٰ أَوْلاٰدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ
بايد مشغول نسازد شما را ماهاى شما و نه فرزندان شما از ياد خدا و هر كه بكند اين كار را
فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (١٠) وَ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
پس آن گروه ايشان زيانكارانند و نفقه كنيد از آنچه روزى داديم شما را پيش از آنكه بيايد
أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلاٰ أَخَّرْتَني إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ
يكى از شما را مرگ پس ميگويد پروردگارا چرا مهلت ندادى تا مدت نزديك پس تس تصديق كنم
وَأَكُنْ مِنَ الصّالِحِينَ (١١) وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفْساً إِذا جآءَ أَجَلُها وَ اللهُ
و باشم از جمله شايستگان و هرگز تأخير نكند هيچ نفسى را چون آمد وقت آن و خدا
خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (★)
آگاهست بآنچه ميكنيد

قوله تعالی (إذا جاءَكَ المُنافِقُونَ .الآیه) خدای تعالی در این سورة ذکر منافقین کرد وسیرت و طریقت ایشان را، خبرداد رسول ﷺ را از آنکه ایشان‌خواستند گفتن‌و کردن پیش ازآنکه کردند و گفتند ، تا علم معجز باشد رسول را ﷺ گفت چون بتو آیند منافقان گویند ما گواهی میدهیم که تو رسول‌خدائی. آنگه گفت که خدا داند که تو رسول اوئی و خدای داند که منافقان دروغ میگویند . اگر گویند چگونه گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ گفتند و ایشان گفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول خدائی واین راست است دروغ نیست ؟ جواب آن است که گوئیم‌دروغ نه این‌است که « إنك لرسوله » دروغ آن است که ایشان دراین گفتار و گواهی که میدهنداز‌دل‌واعتقاد نمیگویند بزبان میگویند بظاهر این می گویند در دل خلاف این دارند آنگه گفت :

(إتَّخَذُوا أيمانَهُمْ جُنَّةً) ایشان سوگند را سپرخود کرده‌اند ، و هرگاه که ایشان را کاری پیش آید که پرده ایشان در آن دریده خواهد شد بسوگند دفع آن بکنند چنانکه مرد کارزاری آفات خویشتن بسپر دفع کند (فَصَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللهِ) از راه خدای اعراض می کنند و دیگران را باز میدارند (إنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ) ایشان بدکاری است که می کنند .

(ذٰلِكَ بِأنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) این برای آن است که ایشان ایمان آوردند یعنی بزبان « ثم کفروا » پس کافر شدند یعنی خود کافر بودند . برای آنکه بیان کردیم که ارتداد مؤمن بنزدیك ما باطل است (فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ) مهر نهادند بردل ایشان ، و این عبارت است ازآنکه ایشان ایمان نخواهندآوردن، از ایشان ایمان نخواهد آمدن‌چون کار مهر برنهاده (فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ) ایشان نمی‌دانند .

(وَ إذا رَأيْتَهُمْ) چون بینی تو ایشان را (تُعْجِبُكَ أجْسامُهُمْ) عجب داردتو را تنهای ایشان . عبدالله عباس گفت عبدالله اُبیّ سلول مردی بود جسیم وتناور ونیکوصورت فصیح زبان . چون او سخن گفتی رسول ﷺ شنیدی از بلندی آواز او . آنگه گفت صورتند بلامعنی (كأنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ) پنداری که ایشان چوبهااند برهم نهاده بدیوار گذاشته . آنگه وصف بددلی ایشان کرد گفت (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ) پندارند که هرآواز که برآید برایشان است (هُمُ العَدُوُّ) ایشان دشمنانندبرحقیقت از ایشان‌حذر کن (قاتَلَهُمُ اللهُ) بکشاد ایشان راخدای (أنّىٰ يُؤفَكُونَ) ایشان را کجا می گردانند وچگونه می گردانند . کسائی و أبوعمرو و أعمش خواندند «خشب» بتسکین شین واین اختیار

أبوعبیده است گفت برای آنکه در کلام عرب اسمی نیابی که بروزن فعله باشد آنکه جمع او علی وزن فُعُل بود بدوضمّه انّما یکون فَعَلَة و فُعْل کبَدَنَة و بُدْن و راویان ابن کثیر و عاصم در این مختلف‌اند. گفتند مردی بنزدیك ابن سیرین آمد گفت من درخواب دیدم که خشبه در کش گرفته بودم گفت پندارم که تو از اهل این آیتی که خدای میگوید «کأنّهم خشب مسنّدة».

(و إذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللهِ) چون گویند ایشان را بیائید تا رسول خدای ﷺ برای شما استغفار کند و آمرزش خواهد (لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ) سرها بپیچند وروی بگردانند و اظهار کراهت کنند. نافع و یعقوب بروایت روح و مفضّل خواندند «لووا» بتخفیف واوازثلاثی مجرّد، وباقی قرّاءبتشدید واومن التفعیل (وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ) و بینی ایشانرا که برمی‌گردند از آنچه ایشان را بآن دعوت کنند «وهم» واوحال است، درآن حال که ایشان متکبّر و مترفّع باشند.

(سَوآءٌ عَلَیْهِمْ ـ الآیه) گفت راست است بر ایشان اگر استغفار کنی و اگر نکنی که خدای تعالی ایشانرا نیامرزد (إنّ اللهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ) خدا هدایت‌ندهد فاسقان را براه بهشت، و مراد باین فاسقان منافقان‌اند.

مفسّران گفتند این آیات در عبدالله اُبیّ سلول منافق آمد و اصحاب او، و قصّهٔ او چنان که أهل سیر گفتند این بود که رسول ﷺ شنید که بنوالمصطلق مجتمع شدند برحرب او وقائد ایشان حارث بن ابی ضرار بودپدرجویریه که زن رسولﷺ بود. چون رسولﷺ خبر یافت ازایشان بیرون شد بروی ایشان، ایشان را برسرآبی دید ازآبهای ایشان که آنرا مریسیع گفتند از ناحیه قدید بساحل. چون دو لشکر روی بهم آوردند و کارزار در پیوستند بنوالمصطلق بهزیمت برفتند و جماعتی‌را بکشتند از ایشان بسیار. رسول ﷺ زنان و کودکان ایشان را ببردگی آورد و مالهای ایشان بغنیمت برگرفت ومردی را ازجمله مسلمانان مجروح بکردند من بنی کلب بن عوف بن عامر نام او هشام بن ضبابه، مردی ازانصاریان اورا مجروح بکرد از قوم عبادة بن الصامت بغلط که پنداشت که از جمله کافران است، مردم در آن بودند عمر خطّاب را مزدوری بود ازبنی غفار نام اوجهجاه بن سعید، او میآمد و اسبی ازان عمر دردست گرفته بسرآب آمد بامردی خصومت‌افتاد اورا نام سنان الجهنی بود حلیف بنی‌الخزرج چون خصومت میان ایشان سخت شد جهنی‌آواز داد یا معشر الانصار وغفاری‌آواز داد یا معشر المهاجرین مردی از مهاجر بیاری جهجاه شدنام او جعال، عبداللهاُبیّ گفت برطریق استهزاء

ای جعال تو اینجائی ؟ او عبدالله را جواب داد سخت ، او گفت صبراست مرا تا به مدینه آیم
که ترا خود ازگرسنگی چندان آید که تورا خصومت یاد نیاید آنگه روی بقوم خود کرد
و گفت این آن است که بدست خود کرده‌اید بخود اگر شما فضلهٔ طعام بایشان ندادی امروز
خصومت نکردندی و منافره و مفاخره نکردندی باما ، ولکن مثل ما با اینان چنان است که
گفته‌اند «سَمِّنْ كَلْبَكَ يَأْكُلْكَ» سگت را فربه کن تاتورا بخورد ، اگر با مدینه شویم
عزیزان‌ما ذلیلان‌را بیرون کنند، بعزیز خودرا خواست وبذلیل رسول‌خدای‌را ﷺ وأصحاب
اورا ، و در جمله قوم او زید أرقم حاضر بود واو کودك بود اورا گفت بعزیز خود را خواستی
وبذلیل رسول خدایرا ﷺ أنت والله الذلیل القلیل المنقص ، ومحمد ﷺ في عزّ من الرّحمن
و مودّة من المسلمین ذلیل و قلیل توئی ازقوم خود رانده أمّا محمد ﷺ درعزّت‌است ازخدای
تعالی و دردوستی مسلمانان ، و الله که پس از این سخن که گفتی میان ما و تو دوستی نباشد .
عبدالله گفت خاموش باش که من بازی میکردم ، زیدار قم برفت ورسول‌ﷺ را بگفت این
حدیث وعمر حاضر بود . گفت یا رسول‌الله دستور باشد تا گردنش بزنم . رسول ﷺ فرمود
که نشاید که جماعتی مسلمانان دراو بسته‌اند اگرچه اوبس کس نیست ، عمر گفت یا رسول
الله اگر نخواهی تا مابکشیم اورا یکی از انصاریان را بفرمای یاسعد معاذ را یامحمد سلمه رایا
عباد بشیر را یایکی ازاینان اورا بکشند . رسول ﷺ گفت نشاید مرا این کردن که‌مردمان
گویند محمد أصحاب خودرا می کشد ، ولیکن بگو تاآواز رحیل دردهند تا برویم ، و این وقتی
بود که عادت نبود که رسول ﷺ درآن وقت رحیل کردی ، و غرض آن بود تا مردم این
حدیث رها کنند ، کس فرستاد و گفت این سخن تو گفته‌ای ؟ او سوگند خورد که ازاین‌معنی
هیچ نگفته‌ام و زید دروغ میگوید . و عبدالله در میان قوم شریف بود . جماعتی از انصاریان
که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر ماست و سید و شریف ما و مردی عاقل است قول
کودکی براو نشاید شنیدن . و همانا این کودك نیك نشنیده باشد ، و حدیث اوفهم نکرده‌باشد
واورا درآن سهو است . رسول ﷺ آن عذر قبول کرد و این حدیث در میان انصاریان فاش
شد و ازهمه جوانب روی درزید نهادند بملامت ، وگفتند دروغ برمرد پیر بزرگواری نهادی.

و زید را عمّی بود عمّ اورا گفت بیش ازاین نکردی که رسول خدای ﷺ تورادروغ
زن کرد و مردم را برخویشتن بیرون آوردی وزید از حدیث پشیمان شد و شرم زده و منشوّر
و پیش رسول ﷺ نمیرفت و رسول ﷺ گفت بارها برنهید تا برویم مردم بار برنهادند ودر
وقتی گرم گاه بر نشستند و صحابه در راه آمدند ، اسید حضین بیامد و گفت یا رسول الله در

وقتی رحیل فرمودهٔ و عادت تو چنان نبود ؟ گفت یا اسید نشنیدی آنچه صاحبتان گفته است یعنی عبدالله اُبیّ ؟ گفت چه گفته است ؟ گفت میگوید چون با مدینه شویم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد ، اسید گفت یا رسول‌الله که باشد که او این گوید ؟ عزیز توئی و ذلیل اواست ، واگر تو خواهی که اورا بیرون کنی میتوانی ولیکن مدارا کنی یا رسول الله وحلم کار بند که والله که تودر وقتی آمدی بمدینه که قوم او برای او تاجی ساختند تا درسراو نهند بریاست وتقدیم ، چون تو آمدی آن کاراز آن بگشت ، اوچنان میداند که آن ملك تو بستده‌ای ازاو، واین حدیث بپسرش رسید عبیدالله بن عبدالله بن اُبیّ ، او برخاست و پیش رسول‌ﷺ آمد و گفت یا رسول‌الله اگر فرمائی تا سرش ببُرم و پیش تو آرم و همه قبیله خزرج دانند که ازمن مراعات کننده‌تَر پدررا ، و بارّتَر نیست بپدر در میان ایشان ، و لکن چون باکار دین رسید در دین مداهنه نیست ، و اگر لابد اورا بخواهی کشتن تامن تولاّی این کنم چه نباید که تو دیگر کس را بفرمائی تا اورا بکشد ، آنگه مرا دل بارنبرد که کشنده پدر خود را بینم پس بردست من خطائی رود که مستحق دوزخ باشم ، رسول ﷺ گفت لابل بااو بساز و بااوصحبت نیکو کن وبعشرت ونکوئی بسربر .

آنگه رسول ﷺ آن روز رفت و آن شب و بردیگر روز تا چاشتگاه که آفتاب گرم شد ومردم رنجور شدند . آنگه فرود آمدند از ماندگی بیفتادند وبخفتند ورسول‌ﷺ ازبرای آن کرد تامردم از سرحدیث عبدالله اُبیّ بروند ، آنگه نماز دیگر برگرفت تا بجائی فرود آمد که آنرا بقعاء گویند بالای بقیع بادی سخت برخاست و مردم رنجور شدند . و شتری ازان رسول‌ﷺ گم شد و این درشب بود و رسول ﷺ گفت مترسید که این باد سخت برای آن است که یکی از بزرگان کافران بمرده است در مدینه . گفتند یا رسول الله آن کیست؟ گفت رفاعة بن‌تابوت ، یکی ازجملهٔ منافقان گفت عجب ازمحمّد (ﷺ) که مارا خبر می‌دهد از غیب و آنکه در مدینه چه حادث شد و نمیداند که‌شتراو که گم شد کجا است ، چرا وحی‌خبر نمیدهد اورا. جبرئیل عليه‌السلام آمد و او را خبر داد از گفتار منافقان و آن شتر که کجاست ، رسول ﷺ صحابه را گفت که من دعوی نمیکنم که غیب دانم و من آنچه گویم از اخبارغیب جز بوحی نگویم جبرئیل آمد و مرا خبر داد ازگفتار این منافقان وازخبر ناقه ، مرا گفت در فلان شعب زمام او درشاخ درختی درپیچیده است برفتند همچنان بود که گفته بود .بگرفتند ناقه را پیش رسول الله ﷺ آوردند و منافق ایمان آورد ، چون با مدینه رفتند رفاعة بن تابوت و هو رفاعة بن زیدبن تابوت احد بنی‌قینقاع فرمان یافته بود ،وازجمله رؤسای‌جهودان

بود کهفی وملاذی بود منافقان را ، چون رسول ﷺ بمدینه آمد زید ارقم درخانه بنشست بشرم و خجالت آن سخن که رفته بود او را باعبدالله اُبیّ ، خدای تعالی این سورة فرستاد و تصدیق زید و تکذیب عبدالله اُبیّ . چون این سوره آمد رسول ﷺ گوش زید بگرفت وگفت یا زید خدای تعالی این سوره در تصدیق تو فرستاد چون بدر مدینه عبدالله اُبیّ ازپس بود پسرش بیامد وراه بگرفت براو گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی الاّ بفرمان رسول خدای . و مردم می گذشتند ودرمدینه میشدند ، گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی تا برخویشتن ندا نکنی که ذلیل توئی و عزیز رسول خداست و صحابه او . عبدالله اُبیّ کس فرستاد بشکایت او به رسول ﷺ رسول ﷺ کس فرستاد گفت رها کن او را تا در مدینه آید رنجه اش مدار . گفت چون فرمان رسول آمد منقادم فرمان او را ، رها کرد تا بمدینه رفت روزی چند بر آمد نالنده شد و بمرد ، در نالندگی اورا گفتند چند آیت سخت درحق تو آمد پیش رسول ﷺ رو تا برای تو استغفار کند سربه پیچید گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم وگفتید نماز کن کردم، وگفتید زکاة بده دادم چیزی دیگر نماند جز آنکه محمد را سجده کنم خدای تعالی این قصّه که گفتیم در شأن او دراین سوره أنزله کرد ومنها قوله « و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول‌الله ـ الایات الی قوله ـ و لکنّ المنافقین لایفقهون » .

قوله (یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَةِ) گفت می گویند یعنی منافقان اگرما بامدینه رویم (لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ) و این در وقت آن گفتند که از غزاة بنی المصطلق باز گشته بودند و ایشان قبیله‌ای بودند از هذیل (وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) خدای تعالی بجواب ایشان گفت عزّت خدای راست بقهر و غلبه و رسول اوراست باظهار دین اوبردیگر ادیان ، و مؤمنان راست بنصرت وظفر بر کافران . اما منافقان این معنی را در نمییابند زیرا که نظر نمیکنند .

وگفتند عزّت خدای تعالی راست بولایت فی قوله « هنالك الولاية لله الحقّ » و عزّت رسول ﷺ راست بکفایت في قوله « انّا كفيناك المستهزئين » وعزت مؤمنان راست بعلوّ ورفعت في قوله « وانتم الأعلون إن كنتم مؤمنين » وگفتند عزّت خدای بربوبیّت است ، وعزّت رسول به نبوّت ، و عزّت مؤمنان بعبودیّت .

و روایت کردند که حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه علیه گفت «من مثلي و ربّ العرش معبودي » چون من کیست وخدای عرش معبود من است «من مثلي و أنت لي» چون من کیست و تو مرائی . گفتند عزّت خدای پنج چیز است : عزّت ملك و بقاست ، و

عزّت عظمت و کبریاست ، و عزّت بذل و عطا ، و عزّت رفعت و غنا ، و عزّت جلال و بها و عزت رسول ﷺ پنج است : عزّت سبق و ابتداء ، و عزّت أذان و نداء ، و عزّت تقديم قدم صدق بر أنبياء ، و عزّت اختيار و اصطفاء ، و عزّت ظهور برأعداء ، و عزت مؤمنان پنج است نیز : عزّت التأخير ، و معنی او آن است که ترا بازپس داشته تاتو بر قصّه و حال همه کس واقف شوی و کسی برحال تو مطّلع نشودبا آنکه مؤخّری سابقی ، باحترام سابقی بأيّام لاحق، بیانش قوله تعالی «نحن الآخرون السابقون » دوم عزّت تیسیر بیانه قوله تعالی « ولقد يسّرنا القرآن للذّكر » . و تبشير في قوله « وبشّر المؤمنين بأنّ لهم من الله فضلاً كبيراً » و عزّت توقیر بیانه قوله « و أنتم الأعلون » . و عزّت تكثير بيانه قوله « و أنتم أكثرالامم »

(يا أيُّهَا الّذينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أمْوالُكُمْ ولا أوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ) آنگه خطاب کرد با مؤمنان برسبيل موعظه و نصیحت گفت : ای گرویدگان نباید تاشما را مشغول کند مالهاوخواست‌هاتان و فرزندتان‌ازذکر خدای . مفسّران گفتند مراد بذکرخدای نماز پنج گانه است بیانه قوله « رجال لاتلهيهم تجارة و لابيع عنذكرالله» (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ) هر که‌این کند زیان‌کار باشدیعنی اشتغال بمال وفرزندان از ذکر خدای ونماز بپای داشتن‌باز دارد . برای آنکه این فوت شود ازاو وآن یا بدست‌نیاید یا منقرض شود وفانی گردد ، آنگه تحریص کرد ایشان را برنفقه أموال گفت :

(وأنْفِقُوا مِمّا رَزَقناكُمْ) و نفقه کنید ازآنچه ما شما را روزی دادیم پیش ازآنکه مرگ بیکی از شما رسد او تأسّف خورد و گوید (رَبِّ لوْلا أخّرْتني) أی هلاّ أخّرتني بار خدایا چرا مرا تأخیر نکردی تا بوقتی نزدیك ، و بعضی گفتند « لا » درلولا صله است و تقدیر آنست که لوأخّرتني إلى أجل قريب بارخدایا اگر مرا تأخیر کردی بأجلی نزدیك‌من صدقه دادمی . و قول اوّل درست‌تر است لقوله (فأصَّدَّقَ) این « فاء » در جواب یکی از شش چیز فعل مضارع را بنصب کند باضمار أنْ ، واین جااستفهام است یعنی تامن صدقه‌دادمی (وأكُنْ مِنَ الصّالِحينَ) و از جمله صالحان بودمی . گفتند مراد بصلاح ایمان است برای آنکه‌آیت در منافقان است چون بدر مرگ رسند تمنّای‌زندگی کنند وتأخیر أجل برای‌ایمان و بعضی دیگر گفتند آیت در شأن مؤمنان است ومراد به صلاح حجّ است . ضحّاك و عطیّه روایت کردند از عبدالله عبّاس که او گفت هیچ کس نباشد که استطاعت دارد و حج نکندإلاّ وچون بدر مرگ رسدتمنّای رجوع بادنیا کند . گفتند اتّق الله یاابن عباس که این معنی‌در حق کافران آمده است گفت من باین قرآن برشما خوانم . آنگه این‌آیت بخواند الی‌قوله:

« فاصّدّق » أی فاتصدّق « و أكن من الصّالحين » أی من الحجّاج تا من زكاة دهم وحج كنم . جملهٔ قرّاء أكن‌خواندند بجزم مگر أبوعمرو كه اوخواند وأكون بواو ، و نصب‌نون عطفاً علی قوله «فاصّدّق » أبوعمرو را گفتند چرا واودر مصحفها نيست گفت از كتابت بيوفتاد چنانكه بيوفتاد فی قولهم كلمن والاصل كلمون ، وفرّاء گفت در بعضی مصاحف عبدالله مسعود ديدم كه « فقولا لهقولاً ليّنا» فقلا نوشته‌بود واو در كتابت نبود در قراءت‌بود، و وجه قراءت عامّه قرّاء آن است كه « وأكن » جزم است علی محل «فاصّدّق» كه او را چون فاء از او بيفكنند مجزوم باشد هلاّ تأتينا فنحدّثنا ، و چون فاء نباشد تحدّثنا آنچه براو عطف بود هم مجزوم باشد نصب بر لفظ باشد وجزم برمحل ، وعلی هذا قول الشاعر :

فَأبلونِي بَلِيَّتَكُمْ لَعَلّي أُصالِحُكُمْ وَأَسْتَدْرِجْ سَوِيّاً (۱)

(وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفساً إذا جآءَ أَجَلُها) خدای تعالی جواب داد ايشان را گفت خدای تأخير نكند هيچكس‌را چون اجل ايشان ووقت مرگشان فراز آيد (وَاللهُ خَبيرٌ بِما تَعمَلونَ) خدای تعالی عالم است بآنچه شماميكنيد .

سورة التغابن

اين سوره مكّی است الاّ يك آيت وهی قوله: « ياأيّهاالّذين آمنوا إنّ من أزواجكم ـ الايه » واين سوره هشتده آيت است، ودويست وچهل ويك كلمه است ، وهزار و هفتاد حرف است ، وروايت است ازعبدالله عمر از حضرت رسول ﷺ كه او گفت هيچ‌فرزند نباشد كه‌از مادر بزايد و الا پنج آيت‌بربندهای سراو نوشته‌باشد . أُبیّ كعب روايت كرد از رسول ﷺ كه گفت هر كه سورة التغابن بخواند خدای‌تعالی‌مرگ فجأة بازداردان‌شاء الله تعالی از او .

سورة التغابن مدنية و هی ثمانی عشرة آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خـداوند بخشندهٔ مهربان

يُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الأَرْضِ لَهُ المُلْكُ وَ لَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ

تسبيح‌ميكنند مرخدارا آنچه درآسمانها وآنچه درزمين‌است مراوراست پادشاهی ومراوراست حمد و او

(۱) شماكار خويش بكنيد يعنی كارخوب وشايد من باشما صلح‌كنم ونزديك سازم شمارا .

عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللهُ
بر هر چیزی تواناست اوست آنکه آفرید شما را پس بعضی ازشما کافر وبعضی از شما گرونده وخدا
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٣) خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ
بآنچه میکنید بینا است آفرید آسمانها و زمین را براستی و تصویر کرد شما را پس نیکو کرد
صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (٤) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
صورتهای شمارا وبسوی‌اوست بازگشت میداندآنچه درآسمانها و زمین‌است و میداند آنچه پنهان دارید
وَمَا تُعْلِنُونَ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٥) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا
وآنچه آشکارا کنید وخدا داناست بحقیقت‌آنچه درسینه‌هاست آیا نیامد شمارا خبر آنانکه کافر شدند
مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٦) ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ
پیش ازاین پس‌چشیدند عقوبت‌کارشانرا ومرایشانراست شکنجهٔ دردناك این بسبب آنستکه بود که
تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا
میآمد ایشانرا فرستادگانشان بامعجزه‌های روشن پس‌گفتندآیاراه مینماید مارا پس‌کافرشدند وروی‌گردانیدند
وَ اسْتَغْنَى اللهُ وَ اللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (٧) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا
وبی‌نیازاست خدا وخدا بی‌نیاز ستوده‌است گمان‌کردندآنانکه کافرشدند اینکه هرگز برانگیخته‌نشوند
قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ
بگو ای‌محمد آری قسم‌بپروردگارم که‌البته مبعوث‌میشوید پس‌هرآینه خبردارمیشوید بآنچه‌کردید واین‌برخدا
يَسِيرٌ (٨) فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٩)
آسانست پس بگروید بخدا وفرستادهٔ او و روشنی‌آنکه فرستادیم ما وخدا بآنچه میکنیدآگاه‌است
يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً
روزیکه جمع‌کند شمارا برای‌روز جمع‌کردن اینست روز زیان‌کردن و هرکه بگرود بخدا وبکندکار شایسته
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً
بپوشاند از او بدیهای اورا ودرمیآورد اورا در بهشت‌هاکه میرود از زیرآنها نهرها جاویدانند درآن‌همیشه
ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٠) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ
اینست رستگاری بزرگ وآنانکه‌کافر شدند وتکذیب‌کردند بآیات ما آنها اند یاران آتش جاویدانند

فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۱) ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلّا بِإِذْنِ اللهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ
درآن و بد بازگشتی‌است نرسد هیچ مصیبتی مگر بفرمان خدا وکسیکه میگرود بخدا راه نمایدخدا
قَلْبَهُ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
دل اورا وخدا بهر چیزی داناست وفرمان‌بریدخدارا وفرمان‌برید پیغمبر(ص)را پس‌اگرروی‌گردانید
فَإِنَّما عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۱۳) اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
پس‌جزاین‌نیست‌که برفرستادهٔ‌ماست رسانیدن‌ظاهر خدائی‌که‌نیست‌خدائی‌جزاو وبرخدا پس‌بایدتوکل‌کنند
الْمُؤْمِنُونَ (۱٤) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ
گروندگان ای‌آنانکه ایمان‌آوردید بدرستیکه بعضی اززنان شما وفرزندان شما دشمن‌اند برای‌شما
فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱٥)
پس‌حذرکنید ازایشان واگر درگذرید وبپوشیدآنرا و بیامرزید پس بدرستیکه‌خدا آمرزندهٔ مهربانست
إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱٦) فَاتَّقُوا اللهَ
جزاین‌نیست‌که مالهای‌شما وفرزندان شما آزمایشند وخدا نزد اوست مزدی بزرگ پس بترسیدازخدا
مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ
آنچه توانید و بشنوید وفرمان برید ونفقه‌کنید بهتراست مرنفسهای‌شمارا وهرکه نگاهداشته شد حرص بخل
نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۷) إِنْ تُقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعِفْهُ لَكُمْ
نفس‌او پس‌آنگروه ایشانند رستگاران اگر قرض دهید خدارا قرضی نیکو زیاده‌کندآنرا برای شما
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۸) عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (★)
وخدا جزا دهنده وشکرپذیر است‌بردبار دانندهٔ نهان وآشکار غالب درست‌کردار .

قوله تعالی (يُسَبِّحُ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ) قدیم جلّ جلاله گفت تسبیح می کند خدای‌را جلّ جلاله هر چه در آسمانها و هرچه در زمین است بر آن تأویل که گفتیم (لَهُ الْمُلْكُ) پادشاهی اوراست هم ازروی خلق وهم ازروی‌تصرّف‌چون بأوّل‌اوآفرید ودر میانه تصرّف او راست بتغییر وتبدیل‌وزیاده و نقصان وبآخر اوفانی خواهد کردن،ملك‌او را باشد . و نیز حمد وشکر اوراست چه‌جمله نعمتها ومنافع بامر او است و هیچ نعمت نیست الا

أصل آن‌نعمت از اوست ومضاف باو است یابخود یابواسطهٔ دیگری واوبرهمه‌چیزی قادر است و توانا .

(هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ) اوآن خدا است که بیافریدشمارا واخراج کرد شمارا ازعدم در وجود بتقدیری هر کدام نیکوتر (فَمِنْكُمْ كافِرٌ) آنکه ابتدای کلام دیگر مستأنف کرد گفت ازشماباشد که مؤمن بود، وباشد که کافربود . بیان کرد که ایمان و کفرمتعلّق‌است به‌بنده چه حوالت باو کرد واضافت باو کرد ، واین آیت دلیل است بربطلان قول مجبّره که گفتند ایمان و کفر بنده بخدای است و مثال آیت « والله خلق كلّ دابّة من ماء فمنهم من يمشي » حوالت خلق بخدای ومشی حوالت‌بما همچنین در این آیت خلق حوالت‌بخدای‌و کفر وایمان حوالت بما ، وأدلّهٔعقل براین معنی ازآفتاب روشن‌تر است وآیات‌محکم باو ناطق ، و قوله « فطرة الله الّتي فطر النّاس عليها » و قوله ﷺ « كلّ مولود يولد على الفطرة فأبواه يهوّدانه وينصّرانه ويمجّسانه » گفت هر کودك که زایند به فطرت وخلقت زایند و گفتند بر فطرت اسلام زاید، مادر وپدر او را جهودو ترسا وگبر بکنند .

ورسول ﷺ گفت که خدای تعالی گفت «خلقت عبادی کلّهم حنفاء » من‌بندگان خود راهمه برمسلمانی آفریدم ، وأبوسعید خدری گفت «فمنکم کافر» یعنی کس باشد که همه عمر کافر باشد بعاقبت مؤمن باشد ، و کس باشد که همهٔعمر مؤمن باشد بعاقبت کافر شود ، واین قول‌بازپسین برقاعدهٔ ماراست نیاید (۱) الاّ علی تأویل. ضحّاك گفت ازشما کس هست که کافر است درسرّ مؤمن است درعلانیه ، چون‌منافقان ، وهست که‌در سرّ مؤمن است و در علانیه کافر ، واین اصحاب تقیّه‌اندچون‌عمّار یاسر و مانند او .

عطاء بن ابی‌رباح گفت هست از شما که کافراست بخدای ، بستاره‌مؤمن، و هست ازشما که مؤمن است بخدای‌و کافر بستاره .زجّاج گفت: فمنکم کافر بأنّ الله خالقه. معنی آن‌است که از شما کس هست که کافر است بآنکه خدای خالق اوست ، و کس هست که مؤمن است بآنکه خدای خالق اوست واین ظاهر آیت است و آیت جز آنکه دلیل است بر بطلان قول مجبّره‌دلیل است بربطلان‌قول معتزله فی‌المنزلة بین‌المنزلتین ، برای آنکه‌خدای تعالی‌خلقان‌را براین جمله دوصنف نهاد إمّامؤمن وإمّا کافر. قول‌بآنکه این‌را صنف دیگری هست قولی باشد خارج قرآن . دلیل‌دیگرقوله (وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ) گفت‌خدای‌بآنچه شما میکنید

---

(۱) چون ما معتقدیم مؤمن‌کافر نمیشود .

عالم است . حواله عمل باما کرد وخطاب دراین باخلق است که مکلّفند ازکافرومؤمن . آنکه گفت :

(خَلَقَ السَّمٰوات ِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ) گفت آسمان وزمین بیافرید بحق نه بباطل یعنی نه بعبث کرد، برای غرض صحیح آفرید ، ومثله قوله « وماخلقناالسّماء والارض ومابینهما باطلا» (وَصَوَّرَکُمْ) بنگاشت شمارا ونیکو نگاشت . عجب قول آنکه گفت درتصویر نیکو کرد و درتقدیرزشت، بوقت خلق في أحسن تقويم، بوقت حکم فی أقبح التحکیم (وَإِلَيْهِ المَصِيرُ) وباز گشت همه خلقان بااو است . این أدلّهٔ قادری است ، پس از این بیان عالمی کرد و گفت :

(يَعْلَمُ ما فِيالسَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) داند آنچه در آسمانها وزمین است هیچ براوپوشیده نشود و داند آنچه در سرّ دارید و آنچه در آشکار کنید (وَاللهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) و خدای دانا است بآنچه دردل‌ها است. آنگه درتذکیر گرفت و یاد داد أحوال گذشته گان را تامعتبر شوید گفت :

(أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا) گفت نیامد بشما خبر آنانکه کافر شدند پیش ازشما ، والتقدیر من‌قبلکم . چون مضاف‌إلیه بیفکند از اواورا بنا کرد برضمّ کقوله «للهالأمر من‌قبل ومن بعد » (فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ) وبال و گرانی عاقبت‌کار خودبچشیدند (وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) وایشان را عذابی باشد سخت دردمند . آنگه علّت عذاب ایشان بگفت تا کسی گمان نبرد که‌برایشان ظلم رفت .

(ذٰلِكَ) آن عذاب برایشان برای آن آمد که ایشان را رسولان بیامدند با بیّنات و دلالات وعلامات، ایشان ازسرجهل وطریق تعجّب گفتند (أَبَشَرٌ يَهْدُونَنا) آدمیانند که ما را هدایت میدهند و راه مینمایند و توقّع آن کردند که پیغمبران ایشان فرشتگان باشند (فَكَفَرُوا) بدین سبب کافر شدند واین سببی بود که بایست که باین سبب بایمان نزدیك شوند . چه اگر پیغمبر ایشان نه از بشری بودی ایشان را باو إلف نبودی و باو رام نبودندی ومستأنس نشدندی‌باو ، حق‌تعالی بحکمت اختیار کرد آنچه کرد (وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللهُ) پشت‌بر کردند بر گردیدند وخدای تعالی‌از ایشان‌مستغنی وبی‌نیاز است(وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) وخدای بی‌نیازست و پسندیده.

(زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا) آنگه گفت دعوی کردند این کافران که ایشانرا برنخواهند انگیختن و زنده نخواهند کردن (قُلْ) بگو ای محمّد (بَلىٰ وَرَبِّي)

بخدای من قسم میکنم و سوگند می‌خورم که شمارا برانگیزند . آنگه‌خبر دهندشما رابآنچه کرده‌اید از نیك و بد ، وجزا دهند شمارا برآن . و این برخدای آسان است آنگه امر کرد ایشان‌را و فرمان مجدّد کرد برایشان‌بایمان گفت :

(فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ) ایمان آرید بخدا وپیغمبرانش و بآن نور که خدای تعالی فرستاده است ، و آن قرآن است برای آنش نور خواند که خلقان را بآن هدایت کنند در ظلمات کفر چنانکه بنور هدایت کنند در ظلمات مسافت (وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) و خدای بآنچه شما می کنید دانا است . آنگه تهدید کرد ایشان‌را بأحوال واهوال‌قیامت گفت :

(يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الجَمْعِ) یاد کنید آن‌روز که جمع کنند شمارا برای روز جمع یعنی روزقیامت، عامّه قرّاء خواندند « يجمعكم» بیاءاعتباراً بقوله « فآمنوا بالله » و قوله « والله بما تعملون خبير » ویعقوب خواند نجمعكم بنون اعتباراً لقوله « والنور الّذي أنزلنا » (ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ) آن روزتغابن است ، وتغابن تفاعل‌باشد ازغبن و آن فوت حظّ ومراد باشد . وأبوهريره روایت کرد تفسیر این آیت ازرسول ﷺ که‌او گفت هیچ‌بنده‌ای‌نباشد از محسن ومسیىء ، دوزخی وبهشتی وإلّا روزقیامت حسرت خورند وتغابن، بد کرداربآنکه چرا بد کرد ، ونیکوکار بآنکه چرا بیشتر نکرد (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَيَعْمَلْ صالِحاً) هر که او ایمان آرد بخدای وعمل صالح کند اورا بهشت هائی بود که‌در زیر درختان او جویها میرود . مدنیان وشامیان خواندند دراین سوره ودرسورهٔطلاق «نكفّر» و «ندخله» بنون ، و باقی قرّاء بیاء (خالِدِينَ فِيها أَبَداً) درآنجا مخلّد وجاویدان ومؤبّد باشند (ذٰلِكَ الفَوْزُ العَظِيمُ) آن ظفری بزرگوار است .

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآياتِنا) گفت وآنان که کافر شدند و آیات من دروغ داشتند (أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ) ایشان اهل دوزخ باشند (خالِدِينَ فِيها) در آنجا مخلّد و جاویدان باشند (وَبِئْسَ المَصِيرُ) وبدجائی است آنجا .

(ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلّا بِإِذْنِ اللهِ) آنگه‌بر سبیل تسلّی و دل خوشی أصحاب مصائب گفت هیچ مصیبت نرسد شمارا إلّا بفرمان‌خدای تعالی ، یعنی آنچه‌بخدای تعلّق‌دارد ازمرگ وبیماری وسختی وتنگی ، وقیل: بعلم‌الله ، وچون إذن را بعلم تفسیر کنند عام شود فعل خدای و جز آن در او داخل بود . ابوظبیان گفت مصحف‌ها برعلقمة‌بن قیس عرض می کردم باین آیت رسیدم گفتم‌چه معنی دارد؟ گفت معنی آن‌است که هر کس‌رامصیبتی رسد ازقبل خدای

تعالی . چون‌داند که صلاح اودر آن است رضا دهد وتسلیم کند فهذامعنی قوله(يَهْدِ قَلْبَهُ) دلش‌را هدایت دهد یعنی توفیق‌رضا وتسلیم، أبوبکر ورّاق گفت معنی آن است که هر که ایمان آرد عند نعمت و بداند که آن ازفضل خدااست دل اورا هدایت دهد بشکر ، و هر که ایمان آرد نزد شدّت وبداند که اوعدل است ازخدای تعالی دل اوراهدایت دهد بصبر ورضا .

قرّاء دراوخلاف کردند عامّه‌قرّاء خواندند «یهد قلبه» بفتح یاء وباء ،واین‌اختیارأبوعبیده‌است، وأبوحاتم وسلمی خواندند «یهدی‌قلبه» بضمّ یاء وباء برفعل مجهول، و طلحة بن مصرف خواند «نهدقلبه» بنون وفتح باء علی‌التعظیم، وعکرمه خواند «یهدء قلبه» بهمزه ورفع باء من‌الهدء وهو السکون ، دلش ساکن شود. بعضی دیگر گفتند یهدا قلبه بتخفیف همزه من الهدؤ أیضاً (وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) و خدای تعالی بر همه چیزی عالم است (وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) گفت طاعت دارید خدای‌را و رسول ﷺ را (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ) اگر بر گردید وپشت برفرمان خدای کنید (فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) برپیغمبر ما آن است که پیغام برساند و بیان کند .

(اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ) آنکه گفت خدای تعالی آن است که بجز او خدائی نیست (وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) وبرخدای توکّل کنند مؤمنان .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ) آیت درشأن قومی آمد که خواستند هجرت کنند دوستی زن‌وفرزند واسباب واموال‌دامن ایشان گرفت. چون‌خواستند که‌هجرت کنند خویشان و فرزندان او گفتند بخدای برتو که مکّه‌را رها کنی و زن و فرزند ومال ، و آنجا بی‌خانمان ومسکن ومحتاج‌باشی وما برفراق تو صبر نداریم و با تونمی توانیم آمدن ، بهری رارقّتی پدید آمدی مقام کردندی وهجرت نکردندی . خدای تعالی‌این آیت فرستادو گفت ازفرزندان‌شما ومال‌هاتان هست که‌دشمن شما است ، و«من» تبعیض راباشد .

عطاء یسار وعطاء خراسانی گفتند آیت درعوف بن‌مالك الأشجعی آمدواو خداوندأهل و فرزندان و مال‌بود هر گه که‌او خواستی تاهجرت کند وبمدینه رود بگریستندی و او دل تنگ شدی و گفتندی مارا بمکّه رها میکنی ومابی‌توچگونه باشیم اورا تقصیری میافتاد در هجرت . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ایشان دشمن شمااند بآنکه‌شما رامنع میکنند از طاعت. خدای تعالی‌فرمود (فَاحْذَرُوهُمْ) حذر کنید از ایشان یعنی حذر کنید ازآنکه قبول کنید از ایشان اینچنین حدیث ها . آنکه گفت (وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا) اگر عفو کنید و بیامرزید . گفتندبرای آن گفت که ایشان منع هجرت کردندی آنکه پس از مدتی

که بیامدندی آنان که‌در هجرت برایشان مقدّم بودندی فقه آموخته‌بودندی اینان ازاهل و فرزندان که منع کرده بودند از هجرت عقوبت کردندی . خدایتعالی گفت باینهمه اگر عفو کنید ایشانرا وبیامرزید وعقوبت‌نکنید ایشانرا که خدای عزّوجلّ آمرزنده است وبخشاینده است بیامرزد شما را و ببخشاید .

(إنّما أموالُكُمْ وَأوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ) مالها و فرزندان شما فتنه‌اند و امتحان و آزمایش شمااند حمل کنند شمارا برنا بایست وشمارا معصیت فرمایند و از عبادت بازدارند وبر کسب حرام حمل کنند ومنع‌حق فرمایند. بعضی علماء گفتند«من» تبعیض درعداوت آورد ودر فتنه نیاورد برای آنکه‌مال وفرزندان همه کس را دشمن نباشند ، ولیکن همه کس رافتنه باشد ودل مشغول دارند . از اینجاست که عبدالله مسعود گفت مگوئید أللّهمّ إنّي أعوذبك من‌الفتنة برای آنکه هیچکس نباشد ازشما که گرفتارنباشد بزن وفرزند ومال ، چنین گوئید اللّهمّ إنّي أعوذ بك من مضلاّت الفتن . بریده أسلمی گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله بر منبر خطبـه میکرد حضرت امام حسن وامام حسین صلوات الله وسلامه علیهما درآمدند پیراهنهـای سرخ پوشیده ، امام حسین علیه السلام را پای بدامن برآمد رسول صلی الله علیه و آله خطبه را ببرید ازمنبر بزیر آمد و ایشانرا برگرفت وبرران مبارك خود نشاند برمنبر ، آنگه گفت صدق الله تعالی حیث قال « إنّمـا أموالكم وأولادكم فتنة » دلم بار نداد که این کودکان را برنگرفتمی . آنگه باسرخطبه رفت (وَاللهُ عِنْدَهُ أجْرٌ عَظيمٌ) بنزد خداست مزد بزرگ .

(فَاتَّقُوا اللهَ مَااسْتَطَعْتُمْ) گفت ازخدا بترسید چندانکه توانید و قول آنکسی که گفت این آیت منسوخ است بقوله « اتّقوا الله حقّ تقاته » خطا است برای آنکه جمع توان کرد میان هردوآیت (وَاسْمَعُوا وَأطيعُوا) بشنوید واطاعت‌دارید (وَأنْفِقُوا خَيْراً) اي مالاً برای آنکه خیر بمعنی مال آمده است فی‌قوله « كتب عليكم إذا حضرأحدكم الموت إن ترك خيراً » أي مالاً براین وجه کلام بر ظاهر خود باشد ومحتاج نباشد بحذفی . قولی دیگرآنکه درآیت محذوفی هست والتقدیر الانفاق خیر لأنفسکم تا نفقه شما را به باشد ، و مثله قوله انتهوا خیراً لکم یعنی یکن الانتهاء خیراً لکم (وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) وهر کس که اورا نگاه دارند ازبخل نفس، خود ایشان ظفر یافتگانند .

(إنْ تُقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً) گفت اگر قرضی دهید بخدای تعالی قرض نیکو مضاعف بکند برای شما وبیامرزد شما را (وَاللهُ شَكُورٌ حَليمٌ) وخدای بسیار سپاس است وبردبار ودانای نهان وآشکار است وعزیزغالب ومحکم‌کار است .

سورة الطلاق

این سوره مکی‌است عدد آیات او دوازده‌است ، ودویست وچهل وهشت کلمه‌است ، وهزار وبیست حرف‌است. أبوأمامه روایت کرد از اُبیّ کعب که‌هر که‌اوسورة‌الطلاق بخواند برسنّت رسولﷺ وفات یابد إن‌شاءالله‌تعالی وتقدّس .

سورة‌الطلاق مدنیه وهی اثنتا عشرة آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إذا طَلَّقْتُمُ النِّسآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِـدَّةَ
ای‌پیغمبر برگزیده چون طلاق‌دهید زنان‌را پس‌طلاق‌دهید ایشان‌را مروقت عدهٔ ایشان وبشمارید‌عده‌را
وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰ يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ
وبترسید ازعذاب‌خدا پروردگارشما بیرون نکنید ایشان‌را از خانه‌هایشان و بیرون نروند مگر اینکه بیایند
بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَـدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
بکار زشت آشکار و این احکام حدهای خداست وهرکه درگذرد ازحدهای خدا پس‌بتحقیق ستم‌کرد نفس‌خودرا
لاٰ تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً (۲) فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ
نمیدانی‌تو تاشاید خدا تازه‌کند بعد ازاین‌کاری‌را پس‌چون‌برسندزنان‌بمدت‌خودشان پس‌نگاه‌داریدایشانرا
بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّٰهِ
به‌نیکی یا مفارقت‌کنید ایشانرا به‌نیکی وگواه‌گیرید دوکس‌را عادل ازشما و بپای‌داریدگواهی‌را برای‌خدا
ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَـوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ
این‌مذکورات پند داده‌شود بآن هرکه باشدکه بگرود بخدا و روزآخر وهرکه بترسد ازعذاب‌خدا میگرداند
لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ (۳) وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ
مر اورا جای‌بیرون‌شدن وروزی میدهد اورا از جائی‌که‌گمان ندارد و کسیکه توکل کند بر خدا پس او

حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً (٤) وَ الّٰـئِي
بس‌است‌اورا بدرستیکه‌خدا رساننده‌ٔ کارخوداست بتحقیق که گردانید خدا مرهرچیزی‌را اندازه وآن‌زنان‌که

يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسآئِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ أَشْهُرٍ وَالّٰـئِي لَمْ يَحِضْنَ وَ
نومید شدند ازحیض از زنان شما اگر شك دارید پس عدهٔ ایشان سه ماه‌است و آنزنان که حایض نشدند و

أُولاٰتُ الْأَحْمـٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ
صاحبان حمل ها عدهٔ آنها اینستکه بنهند بارشان را و هرکه بترسد از خدا میگرداند مر اورا از کارش

يُسْراً (٥) ذٰلِكَ أَمْرُ اللهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يُكَفِّرْ
آسانی‌را آنچه مذکورشد حکم‌خداست‌که‌فرستاد اورا بسوی‌شما وهرکه‌پرهیزکرد ازعذاب‌خدا میپوشاند

عَنْهُ سَيِّئاٰتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (٦) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ
از او بدیهایش را وبزرگ سازد برای او مزد را ساکن‌گردانید ایشانرا ازآنجاکه ساکن شدید از

وُجْدِكُمْ وَلاٰ تُضاٰرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا
وسع طاقت شما ورنج مرسانید مطلقات‌را تاتنگ‌گردانید برایشان و اگر باشند خداوندان بار پس‌نفقه‌کنید

عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا
برایشان تا بنهند بارخودرا پس‌اگر شیردهند برای‌شما پس‌بدهید ایشانرا مزدهاشان‌را وفرمان پذیر باشید

بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاٰسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرىٰ (٧) لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ
میان خود به نیکی واگرسخت‌گیری‌کنید پس‌زودباشدکه شیردهد فرزندرا زن دیگر بایدنفقه‌دهد صاحب‌مال

مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّاٰ آتٰيهُ اللهُ لاٰ يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً
ازمال‌خود وهرکه‌تنگ‌کرده‌شد براو روزی‌او پس‌باید نفقه‌کند ازآنچه‌داد اورا خدا تکلیف‌نکندخدا نفسی‌را

إِلّاٰ ماٰ آتٰيهاٰ سَيَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً (٨) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ
مگرآنچه عطا کرد اورا زود باشدکه‌بگرداندخدا بعد دشواری‌آسانی‌را وبسا ازاهل‌دهی‌که سر باز زدند

عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً (٩)
ازفرمان پروردگارش وپیغمبران‌او پس‌حساب‌کنیم‌اورا حسابی‌سخت وعذاب‌کنیم‌اهل‌آن‌قریه‌را عذابی زشت
فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَكانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً (١٠) أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً
پس بچشند عقوبت‌کارشان را وبود سرانجام کار ایشان زیانکاری آماده‌کرد خدا برای‌ایشان‌شکنجه‌را
شَدِيداً فَاتَّقُوا اللهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ (١١) أَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ
سخت پس بترسید ازخدا ای‌خداوندان خردها آنانکه گرویدند بتحقیق‌که فروفرستاد خدا بسوی شما
ذِكْراً ★ رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
ذکر را پیغمبری‌راکه میخواند برشما آیتهای‌خداراکه روشن‌کننده‌اند تا بیرون‌کند آنانکه‌گرویدند وکردند
الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ
کارهای شایسته ازتاریکیهای‌کفر بسوی روشنی ایمان وهرکه بگرود بخدا وبکند کار شایسته درمیآورد اورا
جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ
بهشت‌ها که میرود از زیرآنها جوی ها که جاوید باشند درآن همیشه بتحقیق‌که نیکوگردانید خدا برای او
رِزْقاً (١٢) أَللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
روزی را خدائی که آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن آسمان ها فرود میآید فرمان خدا
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ★ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ★
میان‌آسمانها تا بدانند بدرستیکه خدا برهرچیزی تواناست وبتحقیق‌خدا فرا رسید بهرچیزی ازروی علم .

قوله تعالى (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ـ الآية) خدای تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول ﷺ ومراد او وامّت لقوله « إذا طلّقتم النساء » وروایت کرده اند که عبدالله عباس گفت نزل القرآن بايّاك أعني واسمعي يا جاره ، وگفتند تقدیر آن است که يا أيّها النبيّ قل لامّتك إذا طلّقتم أي محمّد (ﷺ) امّت خود را بگوی که چون زنان را طلاق خواهید دادن وبراین‌قول رسول ﷺ خارج باشد ازخطاب وخلاف نیست که حکم‌رسول‌ﷺ درطلاق حکم امّت است ، وطلاق درشرع عبارت است ازتخلیه زن بحلّ عقد نکاح بلفظ طلاق

بآن لغت که باشد ، یا بکنایه علی خلاف بیننا وبین‌الفقهاء ، وبنزدیك ما طلاق واقع نباشدإلاّ باین لفظ وبکنایه واقع نباشد اما فراق حاصل شود بچیزهای دیگر جزطلاق چون ارتداد و لعان وخلع و فسخ نکاح والرّد بالعیب . وطلاق را شرایطی هست که بی‌آن واقع نشود از آن جمله لفظ است وعزم است برطلاق وآنکه زن پاکیزه بود پاکیزگی که در او مقاربت واقع نشده باشد ، وبحضور دو گواه باشد . چون اینجمله شرائط حاصل بود یك طلاق رجعی واقع شود ومرد مالك مراجعت بود تا زن درعدّه باشد . چون ازعدّه بیرون آید مالك نفس خود شود واگر اوخواهد تا نکاح بندد ازجملهٔ خاطبان یکی باشد ، اگرعقد بندد براو و دیگر باره طلاق دهد براین شرائط هم رجعت تواند کردن مادام تا در عدّه بود ، چون از عدّه بیرون رود مالك شود خود را ومرد چون خاطبی بیگانه شود ، اگر عقد بندد براو دیگربارهوآنکه طلاق دهد اورا طلاق بائن باشد رجعت نتواند کردن وزن مالك نفس خود بود بآن معنی که ملك مرد ازاو منقطع شود جز آنکه شوهر نتواند کردن تا ازعدّه بیرون نیاید ونیز با او عقدنتواند بستن‌تا آنکه شوهری دیگربکند وازاومفارقت بکند باختیار بطلاق‌یا بمرگ . وأما اگر سه طلاق بیکبار بگوید یك طلاق بیشتربرنیوفتد وبنزدیك بعضی اصحاب لغوبود ، وبجمله فقهاء دراو خلاف کردند ومسائل طلاق رفته است (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) عبدالله عباس گفت معنی آن است که طلاق درپاکیزگی زن دهید چنانکه خلوتی نرفته باشد درآن پاکی یعنی‌آن طهر که ایشان شمار ندازعدّهٔ خود ،وطلاق مدهید ایشان رادرحیض واین مخصوص‌باشد بمدخول بها برای آنکه آنرا که مدخول نباشد عدّه نبود او را واگردرحیض طلاقش دهد به نزدیك أهل البیت واقع نباشد وخلاف سنّت بود ، وبنزدیك فقهاء بدعت بود ولیکن واقع بود. وسعیدبن المسیّب چنان گفت که مذهب ما است . أنس مالك گفت آیت دررسول ﷺ آمد که حفصه را طلاق داد وفرمود که مراجعه کن . وسدیّ گفت که درعبدالله عمر آمد کهزن‌را طلاق داد درحیض، رسول ﷺ فرمود اورا تابنزدیك او شود ورها کند تا پاکیزه شود آنگه طلاقش دهد اگر خواهد پیش ازآنکه خلوت کند بااو، یا بداردش ، این آن عدّه است که خدای فرمود . مقاتلان گفتند آیت درشأن عبدالله بن عمرو بن العاص آمد و عمرو بن سعید العاص و طفیل بن الحارث و عتبة بن غزوان . أبوموسی اشعری گفت رسول ﷺ بر اینان خشم گرفت که طلاق بسیار دادندی ومراجعت کردندی بسیار، گفت این نه طلاق مسلمانان باشد که مرد گوید طلاق دادم ورجعت کردم وطلاق دادم و رجعت کردم «طلّقوا المرأة قبل عدّتها»طلاق دهیدزن را پیش ازعدّه، وعبدالله عباس وعبدالله‌عمرخواندندفطلّقوهنّ قبل‌عدّتهن .

اخباری که در طلاق آمده است آنستکه عبدالله عمرروایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت دشمنتر چیزی که خدای دارد ازچیزهای‌حلال طلاق است ، وحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود « تزوّجوا ولا تطلّقوا فانّ الطلاق یهتزّ منه العرش » زن کنید وطلاق‌مدهید که عرش‌ازطلاق‌بلرزد . ثوبان‌روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمودهر آن‌زنی که از شوهر طلاق بگیرد بی‌سببي ورنجی بوی بهشت بروی حرام است .

أبوموسی الأشعری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود « لاتطلّقوا النساء إلاّ من ریبة فانّ الله لایحبّ الذّواقین ولا الذّواقات » طلاق میدهد زنان را إلاّ ازتهمتی که خدای تعالی ذوّاقان را دوست ندارد یعنی کسانیکه هروقت که خواهند زنی نو کنند . و زنانیکه شوهری نو کنند . أنس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت « ما حلف بالطلاق ولا استحلف بـه إلاّ منافق » بطلاق سوگند نخورد و سوگند ندهد الاّ منـافقی . قولـه : (وَأَحصُوا العِدَّةَ) گفت عدّه بشمارید یعنی‌عدداقراء که سه قرء باید تا باشد ـعلی خلاف بین الفقهاء فی‌الاقراء ـ وبیان کردیم که قرء بنزدیك شافعی وبنزدیك ما طهرباشد ، وبنزدیك أهل عراق‌حیض،وعدّه نشستن‌زن‌باشد ازشوهر کردن‌تامدّتی‌معین بگذرد که تعیین کردآنرا.

وعدّه زنان برضروب باشد یك نوع عدّه آن کس باشد که به‌حدّ نرسیده باشد وحیض ندیده باشد ، و حد آن بنزدیك ما نه سال باشد این کس را عده نباشد بنزدیك اصحاب ما ، و بعضی اصحاب ما گفتند که عدّة او بماه باشد سه ماه واین‌مذهب‌جمله فقهاء است ، واما آن کس که حیض بیند عدّة او باقراء باشد وآن اطهار باشد بنزدیك ما وبیشتر فقهاء وبنزدیك بعضی حیض باشد . ونوعی دیگر آن باشد که حیض نبیند ودرسن اودیگران‌حیض ببینند عدّةاوبماه باشد سه ماه بلاخلاف واصحاب ماحدّ اوباین نهاده‌اند که سال اوزیرپنجاه باشد وآن کسکه آیس باشد ونومید ازحیض ومثل او درسنّ اوحیض نبینند وحد او پنجاه سال باشد یا بالای او او را عدّه نباشد بنزدیك بیشتر اصحاب ما وبعضی گفتند عدّة او بماه باشد و این مذهب جملهٔ فقهاست، ودراخبارما آمد کهاگرزن‌قرشی‌باشدحدّاو که‌یأس است ازحیض‌شصت‌سال‌باشد، وعدّة زن آبستن آن باشد که بار بنهد چون عدهٔ طلاق دارد و اگرعدّة وفات باشد أبعد الأجلین باشد اگرچهار ماه وده روز باشد وبارننهاده باشد صبر کند تا بارنهد ، واگر بارنهد وچهارماه وده روزگذشته نبود صبر کند تا چهار ماه وده روز بگذرد و این مذهب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

وعبدالله عباس وجملهٔ فقهاء گفتند زن‌آبستن را عدة المتوفّی عنها زوجها این باشد که

بار بنهد مطلقا . وعدّه مسترابه چنان باشد كه اعتبار أقراء وشهور ميكند اگر سه ماه درست بگذرد براو پاكيزه كه دراوخون نبيند عدّة اورفت ، واگر سه ماه بگذرد كم يك روز،در روز بازپسين حيض بيند عدۀ او باقراء باشد ، آنرا يك حيض شمارد انتظار حيض دوم كند ، و ازروز طلاق تا تمام نه ماه صبر كند تا اگرحيض ديگر بيند حيض دوم باشد ، او بماند با يك حيض ديگر، اگر نه ماه بگذرد كه دراوحيض نبيند عدّه بدارد بسه ماه ديگر تمامى يكسال اگر آن سه ماه پاكيزه بگذرد بائن شود باين سه ماه ، واگرحيض بيند هم بائن باشد كه باين حيض سيم است . واگرحيض سيم نبيند صبر كند تا تمامى پانزده ماه ، اگر بيند واگر نبيند بهرحال بائن شود ، براى آنكه اگر نبيند سه ماه درست رفته باشد براو پاكيزه ، واگر بيند هر گه كه حيض بيند سيم باشد بائن شود قوله« فاحصوا العدّة » عام بود شامل بود اين جمله آن را كه أقراء دارد احصاء أقراء كند واگر بماه دارد ماه يا روز ميشمـارد تـا تمام شدن (وَاتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلاَ يَخْرُجْنَ) آنگـه گفت از خداى بترسيد و اين زن را كه درعده باشد ازخانه بيرون مكنيد ، ونيز او نبايد تا از خانه بيرون شود براى آنكه بنزديك ما وشافعى سكنى باشد او را ونفقه رسد وكسوه چون طلاق رجعى باشد واگر طلاق بائن باشد نفقه وسكنى نباشد اورا بنزديك ما ، وشافعى گفت سكنى باشد اورا ونفقه نباشد ، وأهل عراق گفتند اگر بائن باشد واگررجعى نفقه وسُكنى باشدإلاّ حالتى راكه خدا از او استثناء كرد وگفت (إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ) الاّ آنكه فاحشه ظاهر بكند مبيّنه خواندند بفتح ياء ومبيّنه بكسرياء چون بفتح خوانى معنىآن باشد كه آشكارا بكرده مفعول باشد از تبيين ، و چون بكسر خوانى معنى آن باشد كه فاحشۀ ظاهر كه خود را ظاهربكرده باشد، برتوسّع .

و مفسّران در فاحشه كه موجب اخراج باشد خلاف كردند . بيشتر مفسّران گفتند مراد زنا است كه چون درعدّه زنا كند وبراو درست شود اورا بيرون بايدكردن براى اقامت حدّ وبدان بازنشوند كه او در عدّة است (١)

قتاده گفت فاحشه نشوز باشد كه زن نشوز كند وازمرد طلاق خواهد . چون طلاق بر اين وجه باشد او را سكنى نرسد از خانه‌اش بيرون بايد كردن . عبدالله عمر و سدّى گفتند كه فاحشه آن است كه درعدّه بيرون‌آيد ازسراى . عبدالله عباس گفت درأخبار ما آمد كه كمترينه فاحشه‌آن باشد كه خويشان مردرا بزبان رنجاند چون‌چنين كند شايد كه‌ازخانه‌اش

(١) يعنى اعتنا بآن نكنندكه درعده‌است.

بیرون کنند ، وروایتی دیگر ازعبدالله عباس آن است که هرمعصیت که بکند فاحشه باشدبدان سبب ازخانه اش بیرن توان کردن (وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ) گفت این‌حدّهای خداست ، یعنی آنکه رفت ازأحکام طلاق وعدّه حدّهاست که خدای تعالی نهاد درشرع ، وحدّ نهایتی باشد که منع کند داخل را ازخروج وخارج را ازدخول تاآنچه ازاوست بیرون نشود ، وآنچه‌ازاو نیست در او نیاید ، آنکه أوامر ونواهی را حدود خواند وأحکام برای آنکه حجراست دراو وقصراست براو ،

آنکه گفت (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ) هر که از حدهای خدا بگذرد و تعدی کند اوظالم نفس خود باشد إمّا باستحقاق عقاب ، وإما به تفویت منفعت وثواب که ظلم‌مضرّت مخصوص‌باشد ودرلغت نقصان‌بود (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْراً)توندانی باشد که خدای تعالی ازپس آن کاری پدیدآرد . بعضی گفتند مراد شهوت المراجعة است . و بعضی دیگر گفتند خود نفس مراجعه خواست مادام تا طلاق اوّل باشد یا دوم عدّه اش بسر نشده باشد . بعضی دیگر گفتندمراد تغییررأی مرد است‌درطلاق ، باشد که‌مردی‌را رأی‌بر گردد پس ازآنکه عزم طلاقی کرده باشد طلاق ندهد (۱) .

(فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ) چون بوقت خود رسند وباتّفاق مفسّران وفقیهان معنی آن است که قاربن بلوغ أجلهنّ ، چون نزدیك باشند که عدّه بسرآید برای‌آنکه چون عدّه بسر آید إمساك نتواند کردن بطریق مراجعت ومراد مراجعت‌است با مساك وچون از عدّه‌بدرآید مخیّرباشد ،خواهد که بزن اوباشدیا زن دیگری، وجز بتجدید نکاح واستیناف عقد میان‌ایشان مواصله نباشد ، حق تعالی گفت چون وقت ایشان برآید یعنی نزدیك رسد تاعدهٔ ایشان بسر خواهد آمدن (فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) ان شئتم ذلك اگرخواهید امساك کنید ایشان‌را بمراجعت ، ودرمراجعت این قدر کفایت باشد که گوید مراجعت کردم یا برود و دست برسر او نهد یا گوید من طلاق نخوانده ام وتورا رها نکرده ام این جمله رجعت باشد جز آن است

---

(۱) اگر طلاق باشرائط شرعی محقق گردد وزن وشوهر بایکدیگر آشتی نکنند باید یقین داشت که صلاح آندو در مفارقت بوده است چون طهری‌که مواقعه درآن نباشد میان زن وشوهر خصوصاًاگر جوان باشند دلیل نفرت است وچون طلاق دهند وزن درهمان خانه شوهر بماند ومردديگری را نه‌بیند وسه ماه باهم باشند وحق رجوع داشته باشندورجوع نکنند دلیل بر نفرت‌شدیدآن دواست‌وجداشدن‌آنها بمصلحت‌هردومیباشد و یکی از رسوم زشت‌که میان مسلمانان متداول است‌آنکه زن در ایام عده ازخانه شوهر بیرون میرود واصل فسادازاین‌است .

که مستحب است که گواه برگیرد برمراجعت ، برای آنکه بر طلاق گواه برگرفته باشد تا مردم بدانند که او رجعت کرده است تااورا متّهم‌نکنند بزنا وشرط نیست درصحّت‌رجعت ، (أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) واگر خواهید رها کنید تاعدّه بسر آید وبائن شود ومفارقت حاصل آید ، ومراد بمعروف در هردوجایگاه مقتضی شرع است یعنی بآنچه واجب شود ایشان را برشما ازنفقه و کسوه ومسکن وحسن الصحبة ویا مفارقت کنید بمعروف . یعنی رها کند تا از عدّه بدرآید ومالك شود نفس خودرا ومراجعت‌نکند برسبیل‌مضارّه(۱)وغرض اوآن باشد که تا او شوهر نتواند کردن ودررنج باشد ، معروف دوّم ترك مضارّه است (وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ) یعنی علی الطلاق یعنی دو گواه عدل برطلاق گیرد واین قول أصحابان‌ماست چه طلاق واقع نباشد بنزدیك ما جز بمحضر من الشاهدین العادلین ، واز شرائط صحّت طلاق یکی اشهاد است وامررا ظاهر بروجوب باشد بنزدیك ما ، یعنی اوامر قرآن و سنّت . اگر گویند مراد اشهاد برمراجعت است باید گفتن این امربرسنّت است بقرینه اجماع فرقه ، و اگر حمل کنند برهردو درطلاق واجب باشد وددررجعت سنّت آنکه در هریکی بقرینه دانند واز مطلق امرهیچ دوندانند مگر توقف کنندبردلیل . وشافعی تمسّك کرد باین‌آیت دروجوب اشهاد برنکاح بآنکه گفت مراد باین اشهاد بررجعت است . واین تمام نشود إلاّ از پس‌آنکه مخصّصی تعیین کند برآنکه آیت مخصوص است بررجعت درطلاق ولا مخصّص هنا ، و دیگر آنکه باز نماید که امر بروجوب است نه برتوقّف ، ودرأوامر قرآن ما را خلافی‌نیست‌خلاف درمطلق امراست درلغت ما را بامخالفان ، که فقهاء گفتند مطلق امر درلغت اقتضاء وجوب کند وأبوعلي وأبوهاشم گفتند اقتضاء ندب کند ، وسیّد رحمة الله علیه گفت اقتضاء توقّف کند بر دلیل چه مستفاد امربیش ازآن نیست که از اوبدانند که‌آمرمرید است مأموربه را چون‌بدانند که‌آمر حکیم است دانند که مأموربه را باید تاصفتی‌ زیاده برحسن باشد إمّا بآنکه واجب بود یامندوب إلیه . دلیل‌برآنکه این‌أمربرندب است چون‌حمل کنند بررجعت قوله « واشهدوا إذا تبایعتم» بنزدیك‌بیشترفقهاء این امربرندب است (۲) مگرأصحاب ظاهر که ایشان گفتند اشهاد برمبایعه واجب است . آنکه گفت (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ) گواهی که اقامت کنید برای خدای کنید و این امری است برسبیل وعظ جملهٔ مکلّفان را .

---

(۱)یعنی لجاج وآزار .

(۲) یاارشادمردم بمصلحت خویش .واصحاب ظاهر آنهایندکه متفطن قرائن نمیشوند وجز بلفظ ومفاد لغوی آن توجه ندارند واجماع و عقل را حجت نمی‌شمارند و البته‌کسی‌که متفطن قرائن نشود لفظ را برظاهر حمل میکند .

آنگه گفت (ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) اين وعظى است كه خداى‌تعالى دهد آنرا كه بخداى وروز قيامت ايمان دارد وا گر چه اين وعظ است هر كس‌را كه متّعظ شود بااوازمؤمن وكافر و ليكن - چون مؤمنان متّعظ شوند ومنتفع بوعظ ايشان را تخصيص كردبذكر (وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) گفت هر كه ازخداى بترسد واز معاصى اجتناب كند واز ترك واجبات ، خداى تعالى اورا راه بيرون آمدن ازعقاب پديدآرد (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ) وروزى‌دهداورا ازآنجا كه‌اورا گمان‌نبود.

عكرمه وضحّاك وشعبي گفتند مرادآن است كه هر كه ازخداى بترسد ، وطلاق، كه دهد طلاق سنّت دهد ، خداى‌تعالى‌اورا راهى پديد آورد برجعت . بيشترمفسّران گفتند آيت در حق عوف بن مالك الاشجعى آمد وسبب آن بود كه مشركان پسرى ازان اورا باسيرى گرفتند نام‌او سالم او بنزديك رسول ﷺ آمد گفت يا رسول الله مشركان پسر مرا بـأسيرى گرفتند ومن مردى درويشم چيزى ندارم تا فديه‌كنم اورا بدان ، رسول ﷺ گفت خداى داند كه بنزديك آل رسول چيزى نيست الاّ مدّى ازطعام ، بروتو واز خداى بترس وتقوى وپرهيز كارى كاربند وصبر كن وبسيار گوى « لاحول ولاقوّة إلاّ بالله العليّ العظيم » مردبرفت وآن معنى كاربست يك روز ناگاه كه اوخبرنداشت پسرش‌سالم ميآمد وچندشترميآوردمشركان از او غافل شده بودند او ازبند بجسته بود وميآمد درراه گلهٔ شتربراند باخود بياورد ، پدر بدان توانگرشد فذلك قوله « يجعل له مخرجاً ويرزقه من‌حيث لايحتسب » . كلبي گفت آمد وپنجاه شترميآورد . عبدالله عباس گفت اينمرد بنزديك رسول ﷺ آمد وگفت يا رسول الله پسرمرا مشركان باسيرى گرفتند ومادرش جزع ميكند چه فرمائى ؟ رسول ﷺ فرمود برو تو ومادرش بسيار گوئيد « لاحول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم » او بخانه آمد وگفت كه أحوال را با رسول ﷺ گفتم ما را فرمود تا اينكلمات را بگوئيم بسيار ، مادر گفت نيكو فرمود . آنگه اين‌كلمه‌پيوسته ميگفتند ،بس برنيامد كه‌پسرآمد ومبلغي گوسفند بغنيمت گرفته آورد خداى تعالى اين‌آيت فرستاد . مقاتل گفت گوسفندآورد ومتاعهاى ديگر، او بيامد گفت يا رسول الله مرا حلال باشد كه از آنچه او آورد چيزى بخورم فرمود روا باشد خدايتعالى اين آيت فرستاد . عبدالله عباس گفت يكروز رسول ﷺ اين‌آيت بخواند آنگه گفت «يجعل له مخرجاً من شبهات الدّنيا ومن غمرات الموت ومن شدائد يوم القيامة » عبدالله مسعود گفت ومسروق معنى آنست كه‌خداى تعالى آنرا تخرّجي كند وراه بيرون آمدنى‌ازآنكه گمان‌بَرد كه روزى دهنده جزخداى است يامنع وعطاء جزبدست خدا است تا كلام متناسب شود . أعنى

این دوجمله که گفت « ومن یتّق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لایحتسب » ربیع‌خثیم گفت یجعل له مخرجاً من کلّ شیء ضاق علی الناس . او را راه بیرون آمدن دهد از هرچه مردمان را تنگ باشد . أبوالعالیه گفت مخرجاً من کلّ شدّة ازهرسختی بیرون آرد او را . حسن گفت تخرّجي ازآنچه خدای نهی کرده باشد اورا ازآن . حسین‌بن الفضل گفت‌هر که او ازخدای بترسد درأداء فرائض خدای تعالی بقیامت اورا راه خروج نماید ازعقاب و روزی دهد ازثواب ازآن جا که اوگمان نبرد .

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود في قوله « و یرزقه من حیث لایحتسب » برکت دهد اورا برآنچه داده بود . عمربن عثمان الصدفي گفت معنی آنست که هر که بنزدیك حدّ خود بایستد و از معاصی اجتناب نماید خدای تعالی اورا از حرام بحلال برد وازضیق‌وسختی او را بفراخي آورد، و از دوزخ او را ببهشت آورد . أبو سعید خراز گفت هر که از حول وقوّة خود بیزار شودودرحول وقوّه خدای شود خدای تعالی او را راهی پدیدآرد ازشدّت تکلیف بمعرفت توفیق . علی بن‌صالح گفت مراد بقوله « یجعل له مخرجاً »آنست که قانع کند بآنچه روزی کرده باشد .

و أبوذر غفاری روایت کرد از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که آن حضرت فرمود آیتی است درقرآن که اگر مردم بآن‌کار کنند کفایت باشد ایشان را آنگاه این آیت بخواند و تکرار میکرد و باز میخواند . در خبر است که یکروز مردی بنزدیك عمر آمد وگفت‌مرا عملي ده از أعمال ، گفت قرآن دانی ؟ گفت نه گفت برو و قرآن بیاموزکه ما عمل بکسی ندهیم که او قرآن نداند ، مرد برفت و قرآن بیاموخت بامید آنکه چون قرآن بیاموزد عمل گیرد چون‌درقرآن باین آیت رسید که « ومن یتّق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من‌حیث لا یحتسب » طمع برید ازعمل ، باپیش‌عمرنشد دیگر، یکروزعمراورا دید گفت چه کردی‌قرآن آموختی ؟ گفت‌آری ! گفت اکنون بیا تا عملی دهم ترا ، گفت عمل نخواهم . گفت چرا ؟ گفت برای‌آنکه بقرآن مستغنی شدم ازعمل تو، گفت چگونه ؟ گفت‌آیتی درقرآن پیش من آمد که مرا ازتو وجزتو مستغنی کرد وهی‌قوله « ومن یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب » .

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) گفت هر که توکّل کند بر خدای تعالی کفایت باشداورا. عبدالله عباس روایتکرد ازرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که اوفرمود هر که او استغفار بسیار کند خدای تعالی او را ازغمها بیرون آرد از هرتنگی‌اورا فرج دهد وروزی دهد اورا ازآنجا

که او گمان نبرد .هر که برخدای تو کّل کند وبا اواستوار باشد ودلش ساکن بود باودرهمّت ونیّت خدای تعالی کفایت بکند کارهای اورا (إنّ اللهَ بالِغُ أمْرِهِ) که خدای تعالی برسد بآنچه خواهد ازکارش. عامّه قرّاء خوانده «بالغ أمرَه» به تنوین ونصب أمره علی أنّه مفعول به وحفص ومفضّل روایت کردند ازعاصم «بالغُ أمره» بی تنوین وخفض أمره علی الاضافة. وطلحة بن مصرف همچنین خواند درشاذّ ، وداود بن أبی هند خواند بالغٌ أمْرُهُ بتنوین ورفع راء یعنی کار او وفرمان او برسد بدانچه خواهد . عبدالرحمن بن أبی رافع گفت چون این آیت آمد که «ومن یتوکّل علی الله فهو حسبه» أصحاب رسول ﷺ گفتند ما توکّل کردیم برخدای، خدای تعالی کارما را کفایت کند وآنچه داشتند ازدست فروگذاشتند محافظت نکردند خدای تعالی از پس این آیت بفرستاد « إنّ الله بالغ أمره » یعنی فیکم وعلیکم خدای تعالی قضای خود براند در شما وبرشما (قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً) خدای تعالی هرچیزیرا قدری و حدّی واندازه ای نهاد که بآنجا رسد . مسروق گفت دراین آیت : که خدای تعالی قضای خود براند اگر توکل کنند واگر نکنند ، جزآنستکه هرکه براوتوکّل کند سیّئاتش مکفّر کند ومزدش عظیم کند .ربیع گفت خدای تعالی قضا بکرد برخود که هرکه براوتوکّل کند کفایت کند او را فی قوله « ومن یتوکّل علی الله فهو حسبه » هرکه باو ایمان آرد هدایت دهد او را فی قوله « ومن یؤمن بالله یهد قلبه » وهرکه قرضی دهد با اومکافاتش کند فی قوله « من ذا الّذي يقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له أضعافاً کثیرة » . وهرکه باو اعتصام کند برهاند اورا فی قوله « و من یعتصم بالله فقد هُدي إلی صراط مستقیم » . وهرکه دعا کند اجابت کند او را فی قوله « اجیب دعوة الدّاع إذا دعان » .

قوله (وَاللّائِي يَئِسْنَ مِنَ المَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ - الآية) آنکه حق تعالی گفت آن زنان که ایشان ازحیض نومید باشند وحیض ایشان منقطع شده باشد بوقت سنّ خود ازعلوّ سنّ ، وگفتیم حدّ آن پنجاه سال است وبالاتر (إنِ ارْتَبْتُمْ) بعضی گفتند معنی او آن است که اگر شك افتد درآن که انقطاع او ازعلوّ سنّ است یا ازعلّتی دیگر اورا بسه ماه عدّه باید داشت وآن آنستکه بیان کردیم که اوحیض نبیند وآنانکه درسنّ اوباشند حیض بینند .چه اگر نه چنین باشد شكّ اورامعنی نباشد . أبوعلی الزبیری گفت ارتبتم را معنی آنستکه تیقّنتم وشك بمعنی یقین آمده است چنانکه ظنّ بمعنی علم ، واین قولی است شاذّ و خارج ازلغت عرب .

زهری وعکرمه وقتاده گفتند معنی آن است که اگر بشكّ افتد که انقطاع حیض برای کبر است یاخون استحاضه است عدّهٔ ایشان سه ماه باشد . بعضی دیگر گفتند که ندانند که حکم

ایشان چیست وایشانرا عدّه چگونه میبایدداشتن‌عدّۀ ایشان سه‌ماه بود (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ) وآن راکه حیض افتاده نباشد، والتقدير آن است واللائی لم یحضن‌وارتبتم أيضاً شك‌افتد در کار ایشان که نابودن حیض ایشان ازصغر سنّ‌است یا ازعلّتی دیگر عدّۀ ایشان سه ماه باشد واین آنست که ما گفتیم لاتحیض‌وفی‌سنّها من تحیض ،وتقدیر آنکه واللائی لم‌یحضن حکمها کذلك واین از کلام بیفکند لدلالةالکلام علیه .حوالۀ بیان بآیۀ مقدّم کرد . قتاده گفت بأوّل زنان بزرگ را خواست‌ودوّم کودکان خرد راکه بحیض نرسیده باشند واین خلاف ظاهراست برای آنکه بیان کردیم که «ان ارتبتم»را بااین‌قول فائده‌نبود. آنکه گفت (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) یعنی ازجملۀ مطلّقات زنیکه آبستن بود عدّۀ او آن است که بارنهد اگرعقب طلاق بارنهد بلافصل بائن شود ازشوهر ومالك نفس‌خود شود عقد تواندبستن جز که شوهررا نباشد که بااومواقعه کند تاازنفاس پاکیزه شود که‌حکم‌نفاس‌حکم حیض است در این باب . اگر آبستن باشد بدوفرزند یکی جدا شود شوهر نتواند کردن تا آنگه که جملۀ آنکه درشکم دارد تمام وضع کند لقوله تعالی « أن یضعن حملهنّ » واو وضع نکرد حمل خود رااما انقطاع عصمت زوجیّت ، اصحاب ما روایت کرده اند که بوضع أوّل باشد ومردرا براورجعت نرسد ، جز آنکه تا فارغ نشود از هردو عقد نتواند بستن بردیگری ، أمّا عدّۀ زن‌آبستن که شوهرش مرده باشد بیان کردیم که أبعد الأجلین بود واین مذهب ماست . فقهاء فرق نکردند میان مطلّقه والمتوفّی عنها زوجها درآن که عدّتش وضع حمل باشد وفقهاء درمسترابه خلاف کردند مذهب ما آن استکه غایت‌عدّه اوپانزده ماه باشد چنانکه گفتیم ، ومذهب‌مالك‌واحمد واسحاق آنست که غایت عدّۀ اویکسال باشد وهذا أحد قولي الشافعي . ومذهب أهل‌عراق‌آن است که چون یك حیض‌بدید جز بحیض عدّه نتواند داشتن واگرش دهسال‌توقّف باید کردن تاآنگاه که ازحیض آیس شود آنکه سه ماه عدّه بدارد واین‌قول دیگراست‌شافعی‌را وأصحاب اوبراین اعتماد کنند وگفته‌اندمذهب‌عبدالله‌مسعوددست،(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً) هرکه ازخدای بترسد خدای تعالی کار اورا بر اوآسان کند .

(ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ) این فرمان خدا است که فرو فرستاد بشما این اشاره بحکم طلاق‌ورجعت وعدّه‌است . آنکه گفت (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ) هرکه از خدای تعالی بترسد خدای تعالی گناهان او مکفّر کند واورا مزدبزرگوارِدهد.

قوله (أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ) آنکه حق تعالی گفت آن زنان مطلّقات راکه‌بطلاق ازخود جدا کردیدتاعدّه نگاه‌داشتن آنجا بنشانید که‌شما بنشینید

وبیان کردیم که درطلاق رجعی نفقه وسکنی واجب باشد بلاخلاف ودرطلاق بائن واجب‌نباشد واختلاف فقهاء در آن معنی برفت دراین سوره .« من وجدکم » سدّی گفت من‌ملککم ازملك شما . و کسائی گفت « من» زیاده است في‌قوله «سکنتم» أي حیث‌سکنتم ، وبعضی دیگر گفتند من وجدکم »ازدست فراخی‌وتوانگری‌شما یعنی بحسب طاقتکم ، وروح عن یعقوب خواند « من وِجدکم» بکسر واو (وَلا تُضارُّوهُنَّ) حقتعالی گفت مضرّت مرسانید بایشان بقلّت نفقه و تقصیر در کسوه وناساختن درمسکن تاکار برایشان تنگ‌شود تاجای رها کنند تا آن‌علّتی کنید درقطع نفقه،واین مضارّه مفاعله است ازیك تن چنانکه طارقت النعل و عافاه الله (وَإِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) گفت اگربار دارند نفقه کنید برایشان‌تابار بنهند .خلاف نیست در بین‌فقهاءدر آنکه‌نفقه حامل‌واجب‌باشد سواء اگرطلاق رجعی باشد واگر بائن ،وخلاف که افتاد درمیان ایشان در متوفّی عنها زوجها بود ، بنزدیك ما هم واجب باشد بسبب فرزند که درشکم دارد . آنکه خلاف کردند که ازکجا نفقه کنند او را . مذهب علی علیه‌السلام وعبدالله عمر وشریح ونخعی وشعبي وحمّاد وابن ابی‌لیلی وسفیان وأصحاب‌او آنست که نفقه من صلب‌المال کنند تا باربنهادن . عبدالله عباس و عبدالله زبیر و جابر عبدالله ومالك وشافعي وابوحنیفه گفتند نفقه اوازنصیب او کنند ازمیراث شوهر.وآن‌بار که درشکم‌دارد آن راحمل گویند بفتح حاء ،ونیز باردرخت را وآنچه برپشت باشد یابرسر حِمل گویندآنرا بکسرحاء و جمعها أحمال ، و الحمل مصدر حملت الشيء حملاً ، و الحمل الشيء المحمول کذبیح وذبح ونکث ونکث (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) آنگه گفت اگر کودکان شما را شیردهند مزدشان‌بدهید که مزد آن برشما واجب است .وگفته‌اند آیه‌مخصوص است بزن مطلّقه زیرا که او را طلاق داده باشند اگرفرزند مردرا شیردهد او را اجرت رسد اجرت مثل، پس ازآنکه راغب باشد وراضی باشد بدان اگر چنانکه بیگانه به اجرت معلوم قرار دهد و مادر بمانند آن راضی شود مادر أولیتر بود ، و اگر رضا ندهد و زیاده خواهد پدر را بود که او را به بیگانه دهد إلاّ آنکه فرزند جز شیر مادر بنستاند که آنگه از مادر باز نشاید گرفتن ، واگر تن درندهد که کودك را شیردهد وحال او آن حال بود (۱) جبر کنند مادررا بر رضاع تا کودك هلاك نشود . و رضاع آن بود که مادر یا دایه شیر دهد کودك را .

واز اینجا گفت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله « یحرم من الرّضاع مایحرم من‌النسب » معنی آن است که

(۱)یعنی فرزند جزپستان مادرا قبول نکند.

زن مرضعه بمثابهٔمادر است کودك را ، ومادرمرضعه جدّه شود کودك را وخواهرش خالهٔ اوبود ودخترش خواهراوشود ، وپسرش برادراو ، وهمچنین جمله محرّمات ، هر گه که شرائط رضاع باشد . وشرائط او آن باشد که چندانی شیردهد که گوشت وپوست او ازشیر بروید اگرمعلوم باشد والا اعتبار بپانزده رضعه باشد پیاپی که درمیان آن شیر هیچزن را نخورد ، واگراین نیز معلوم نباشد اعتبار بشبان روزی است وباید تا درمدت رضاع بود وآن دردوسال باشد . چهاگر این شرائط یایکی ازاین شرائط مختلّ باشد حرمت رضاع ثابت نشود (وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ) آنگه گفت امر بمعروف کنید بآنچه در میان شما است ، و ایتمار یکدیگر را فرمودن است ، وایتمار امتثال باشد ومؤامره مشاوره باشد . (وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ) اگر سختی کنید شما ودشخوار فراگیرید ، دیگری بیاید اورا شیردهد ، واین خطاب با مادران وپدران است چون خلاف کنند با یکدیگر وبنسازند وآن مزد تمام بندهد واو مزد زیادت خواهد . آنگه امر کرد و گفت :

(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ) باید نفقه دهد توانگر از توانگری و دست فراخی بحسب آنچه لایق باشد باو (وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) وآن کس که روزی براو مقدّر و مضیّق باشد باید که تا نفقه کند ازآنچه خدای اورا دادهباشد، بیش از آن تکلیف براو ننهند (لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَيهَا) که خدای تعالی تکلیفنکند هیچ نفسی را إلّا آنچه او را داده باشد . واین آیت دلیل است برآنکه خدای تعالی تکلیف ما لایطاق نکند . و کس را تکلیف نکند بآنچه اورا نباشد . وآنگاه برسبیل تسلّی و دل خوشی گفت (سَيَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً) خدای تعالی ازپس درویشی توانگری دهد ، وازپس سختی راحتی دهد .

(وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ) کایّن بمعنی کم باشد . بمعنی خبرازتکثیر گفت بسا ده وشهر- و«من» زیادهاست - که طاغی شدند درفرمان خدای تعالی و پیغمبرانش (فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً) لفظ ماضی است ومعنی مستقبل . گفت هر کهچنین کند ازطغیان وعصیان ما اورا حساب سخت کنیم ومناقشه کنیم با او در شمار واورا عذابی کنیم منکروسخت . و گفتند درآیت تقدیم وتأخیراست . یعنی اورا دردنیا عذاب کنیم بقحط وتیغ و انواع مصائب ونوائب ، ودرآخرت عذاب کنیم عذابی منکروسخت .

(فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا) بچشید آن ده یعنی اهل ده بچشیدند وبال کار خود ، و عذاب ونکال بآنچه کرده بودند (وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً) وعاقبت کارایشانزیانکاری بودی . آنگه گفت :

(أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً) خدای تعالی برای ایشان عذابی نهاد سخت (فَاتَّقُوا اللهَ) ازخدای بترسید ای خداوندان عقلها . یکبار کنایت بلفظ تأنیث میگوید ردّاً إلى لفظ القرية ، ویکبار بجمع می گوید ردّاً إلى أهل القرية .

(الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً) قوله « الّذين آمنوا » در جای صفت اولوالألباب است ، كأنّه قال : يا أُولي الالباب المؤمنين ، وشاید که بدل بعض بود از کلّ ، مؤمنان‌را ازمیان عقلا . برای آن تخصیص کرد که منتفع اینانند . آنگه گفت « قد أنزل الله اليكم » خدای تعالی بشما فرستاد ذکری . بعضی گفتند قرآن‌است برای آنکه‌قرآن را ذکرخواند في‌قوله « إنّا نحن نزّلنا الذّكر » واین قول سدّی وابن‌زید است ، وبرای‌آن قرآن را ذکرخواند که باومتذکّر شوندویاد کنند آنچه را که برایشان واجب باشد ذکر و یاد داشت آن وعمل کردن بر آن ، وبراین قول تقدیر چنان بود که أنزل الله اليكم ذكراً و أرسل‌رسولاً ازباب علّفته تبناً وماء بارداً باشد أي وسقيته ماءً بارداً ؛ وگفتند مراد بذکرشرف است چنانکه گفت «وإنّه لذكرٌ لك ولقومك» براین‌قول رسول بدل او باشد . قول‌سه‌دیگر (۱) آن باشد که مراد بذکر رسول است چنانکه گفت « فسئلوا أهل الذّكر » أي آل‌محمّد عليهم‌السلام .

آنگه وصف کرد آن رسول را بر آنکه اوآیات خدای میخواند برشما متبیّن و روشن (لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ (۲))تا [آنانکه ایمان‌آوردندو کارهای‌نیکو کردند]ازظلمات وتاریکیها بیرون آرد بنورروشنائی ، واز کفربایمان ، وازضلالت بهدی . وبعضی دیگر گفتند «لیخرج» (۲)فعل خداست‌جلّ‌جلاله وبرهردو وجه کلام برسبیل توسّع باشد ، وإخراج حقیقی نبود وإنّما إخراج رسول بدعوت بود ، وإخراج خدای تعالی بألطاف وتوفیق‌وخروج فعل‌ایشان‌باشد جز آنکه‌چون عندآن فعل حاصل آید وآن سبب بود اضافه إخراج باخدای ورسول کرد ومانند این بسیار است منها قوله في وصف السورة « زادتهم إيماناً » و« زادتهم رجساً إلى رجسهم » أراد زادوا إيماناً ورجساً عند نزول‌السورة . آنگه‌گفت (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَيَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ) گفت هر که ایمان آرد بخدای تعالی وعمل صالح کند«یدخله»خدای تعالی اورا به بهشت هائی برد که درزیر درختان او جویها میرود . ومدنیان وشامیان خواندند«ندخله»بنون على إضافة الفعل إلى نفسه على سبيل التعظيم ، وباقی قرّاء خواندند بیاء على اسنادالفعل إلى الله على وجه

(۱) سه دیگر یعنی سیم .

(۲) در نسخه‌ها«ليخرجكم من الظلمات» است و ترجمه‌آن درنسخه‌ها«تاشما را از ظلمات» .

المغايبة (خَالِدِينَ فِيهَا أَبداً) درآنجا هميشه باشند « خالدين » نصب بر حال است ، و ابداً برظرف (قَدْ أَحسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقاً) وخداى تعالى اورا درآنجا روزى نيكودهد .

(أللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ) گفت خداى تعالى آن است كه بيافريد هفت آسمان (وَمِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) واززمين مانند آن هم چند آن (يَتَنَزَّلُ الأَمرُ بَيْنَهُنَّ) فرو ميفرستد درميان هفت آسمان وهفت زمين(١) كارها بتقدير وتدبير ازحياة وموت و توانگرى ودرويشى وفراخى وتنگى وبيمارى وتندرستى. آنكه بيان كرد كه غرض من دراين افعال محكم ومتقن آن است تاشما بدانيد كه خداى تعالى به همه چيزقادر است ، وبهمه چيزهاعالم .وقادر ذاتى باشد حاصل بصفتى كه ازمكان آن صفت، ازاوصحيح باشدايجاد مقدورخود كردن على بعض الوجوه وعالم ذاتى باشدحاصل برصفتى كه ازمكان آن صفت ازاوصحيح باشدايجادمقدورخود كردن بروجهِ إحكام واتّساق . ودرآيت دليل است برآنكه خداى تعالى نميخواهد كه كافرجاهل باشد باو وبآيات او كه دليل است بروجود او وثبوت صفات او ازآنجا كه فرمود من اين براى آن كردم تا بدانيد كه خداى برهمه چيزقادر است وبهمه چيزعالم ، واين خلاف مجبّره است كه ايشان گفتند كه خداى ازكافر كفرميخواهد وازجاهل جهل ، وقوله :

(وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً) اين عبارتست از عالمى بر طريقه مبالغه يعنى هيچ معلوم نيست كه ازعالمى او بيرون است وإلاّ اوعالم است بدان بر وجهى كه صحيح بود كه عالم باشد. قوله : « علماً » نصب اوتميزاست اى أحاط علمه به من باب طاب زيد نفساً ،و گفتند مصدر است براى آنكه « أحاط » عبارت است ازعالمى نه بينى كه خداى تعالى گفت : « أحطت بما لم تحط به » أى علمت بما لم تعلم پس تقدير آن باشد كه علم كلّ شيء علماًمصدرى است لامن لفظ الفعل .

(١) زمين را سابقا بهفت اقليم قسمت ميكردند بجاى پنج منطقه كه رسم امروز است .

سورةالتحريم

این سوره مدنی است در قول عبدالله عباس وضحاك وجز ایشان، ودوازده آیت است بلاخلاف ، و دویست وچهل وهفت کلمه است ، وهزار وششصد حرف است، وروایت است از أبی اُمامه از اُبی کعب که گفت که رسول ﷺ فرمود : هر که این سوره بخواند خدای تبارك وتعالی اورا توفیق دهد تاتوبه نصوح کند إن شاء الله وحده العزیز .

سورةالتحريم مدنية وهی اثنتا عشرة آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ

ای پیغمبر عالی‌مقدار برای‌چه حرام میکنی آنچه حلال نمود خدای برای‌تو میجوئی باین‌تحریم خشنودی

أَزْواجِكَ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲) قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ وَ اللهُ

زنان‌خودرا وخدا آمرزندهٔ مهربانست بتحقیق‌که واجب‌کرد خدا برای‌شما گشودن قسمهای شمارا وخدا

مَوْليٰكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳) وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِليٰ بَعْضِ أَزْواجِهِ

یاورشماست واو دانای درست‌کردار است وچون رازگفت پیغمبر(ص) با برخی اززنان‌خود که حفصه‌است

حَدِيثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ

سخنی‌را پس چون خبرکرد بآن عایشه‌را وهویدا کرد اورا خدا براو شناساند پیغمبر(ص) بعضی‌آنرا بحفصه

وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذا قالَ

واعراض‌کرد از بعضی پس‌آنوقت‌که خبرکرد پیغمبر حفصه‌را بآن‌گفت‌که خبرداد ترا این‌حدیث‌را گفت‌پیغمبر

نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (٤) إِنْ تَتُوبا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا

خبرداد مرا دانای آگاه اگر توبه‌کنید بسوی‌خدا پس‌بتحقیق‌که گشته دلهای‌شمادوتا واگرهم‌پشت‌شوید

عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلٰيهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلٰئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ
برواز او پس بدرستیکه خدا اوست یار پیغمبر وجبرئیل ومرد نیکوکار ازگروندگان و فرشتگان بعد از این
ظَهِيرٌ (٥) عَسٰى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ
هم‌پشت اویند شاید پروردگاراو اگرطلاق دهدشمارا پیغمبر اینکه‌عوض‌دهد اورا زنان دیگر بهتر ازشما
مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سآئِحاتٍ ثَيِّباتٍ
گردن نهندگان گروندگان فرمان بران توبه کنندگان عبادت کنندگان روان شوندگان شوهر دیدگان
وَ أَبْكاراً (٦) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَ قُودُها
و دختران ای‌آنانکه گرویدید نگاه‌دارید خودتان‌را واهل خودتان‌را ازآتش‌که هیمه وآتش‌گیران او
النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلآئِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللهَ ما
مردمانند و سنگ‌کبریت موکلند برآن فرشتگان درشت سخن سخت در عذاب نافرمانی نکنند خدا را آنچه
أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ (٧) يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّما
فرمود ایشان‌را ومیکنندآنچه مأمورمیشوند ای‌آنانکه کافر شدید عذر میاورید روزقیامت جزاین‌نیست
تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً
که‌جزا داده شویدآنچه‌بودیدکه میکردید ای‌آنانکه‌گرویدید بازگشت‌کنید بسوی‌خدا بازگشتن خالص
عَسٰى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
شاید پروردگار شما اینکه بپوشاند از شما بدیهای شما را ودرآورد شمارا بهشت‌هائی‌که میرود از زیر آنها
الْأَنْهارُ يَوْمَ لا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعٰى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
نهر ها روزیکه رسوا نکند خدا پیغمبر را و آنانکه گرویدند با او نور شان میرود پیش ایشان
وَ بِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ
و بجانب راست ایشان میگویند پروردگارا تمام‌کن برای‌ما نور مارا و بیامرز برای‌ما بدرستیکه تو بر هر
شَيْءٍ قَدِيرٌ (٩) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ
چیزی توانائی ای پیغمبر جهادکن با کفار و بامنافقان ودرشتی‌کن برایشان وجایگاه ایشان دوزخست

وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰) ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَت نوحٍ وامْرَأَتَ لُوطٍ
و بد بازگشتی است زد خدا داستان ومثلی برای آنانکه کافر شدند داستان زن نوح و زن لوط
كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما
که بودند زیر حکم دو بنده ازبندگانما شایستگان در امور پس خیانت کردند آندورا پس دفع نکردنداز آنها
مِنَ اللهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ (۱۱) وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا
ازعذاب خدا چیزیرا وگفته شد درآئید آتش‌را با درآیندگان و زد خدا مثلی برای آنانکه گرویدند
امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
مانند زن فرعون هنگامی که گفت پروردگارا بناکن برای من درنزدتوخانه‌ای دربهشت وبرهان مرا از فرعون
وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۱۲) وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها
وکردار او ونجات ده مرا ازگروه ستمکاران و مریم دختر عمران علیها السلام نگاه داشت فرج خود را
فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ (★)
پس‌دمیدیم دراو ازروح‌خود وتصدیق‌کرد مریم بسخنان پروردگارش وکتابهایش وبود ازفرمان برداران .

قوله تعالی (یا أَیُّهَاالنَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أحلَّ اللهُ لَكَ) حق‌تعالی دراین آیت خطاب کرد با رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت ای پیغمبربر گزیده رفیع منزلت چـرا برخود حرام میکنی چیزی را که خدای‌تعالی حلال کرد تورا (تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ)طلب رضای زنان خود میکنی وخدای آمرزنده وبخشنده است . گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول صلّی‌الله علیه وآله را عادت بود که هر بامداد چون ازنمازفارغ شدی درحجرهٔ یکی اززنان درشدی و أحوال ایشان بنگریدی و حفصهٔ بنت عمررا مشکی انگبین بهدیهٔ‌آورده بودند چـون رسول صلی‌الله علیه‌وآله وسلم درآنجـا رفتی او ازانگبین پیش‌آوردی ورسول صلّی‌الله علیه وآله را دادی رسول صلی‌الله علیه وآله ازآن بخوردی وساعتی مقام کردی ، عایشه راخوش نیامد مقام رسول صلّی‌الله علیه وآله بر حفصه، کنیز کی داشت حبشی حصیره نام بود با او گفت برو وبنگر که رسول صلّی‌الله علیه وآله بامداد بحجرهٔ حفصه میرود چرا مقام می کند ، اوبیامد وبدید وحدیث انگبین باز گفت ، عایشه‌را از آن غیرت آمد و کس بفرستاد بزنان رسول صلّی‌الله علیه وآله گفت حالی چنین است و رسول صلّی‌الله علیه وآله آنجا مقام می کند واورا پارهٔ انگبین است ورسول صلّی‌الله علیه وآله را بدان علّت بازمیگیرد اکنون می باید که

چون رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیك شما آید بگوئید که ازتو بوی مغافیرمی آید ، ومغافیرصمغ عرفطباشد وآنرا بوی کریه باشد ، ورسول صلّی‌الله علیه‌و آله وسلم کاره بودی که از او بوی کریه آمدی برای آنکه جبرئیل بنزدیك آن‌حضرت آمدی ، خویشتن را از منفّرات دور داشتی ، رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم چون نزدیك سوده شد سوده گفت من خواستم تا رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را آن سخن گویم دیگرباره روا نداشتم که بارسول صلی‌الله‌علیه‌وآله سخنی دروغ گویم که او را درآن کراهت باشد هیچ نگفتم رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنجا بیرون رفت نزدیك عائشه شد عائشه آستین دربینی گرفت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود چرا چنین کردی گفت یارسول الله بوی مغافیری ازتومیآید تومگرمغافیر خورده‌ای؟ گفت نه ولیکن‌حفصه پاره‌ای‌انگبین‌آورد بخوردم . عائشه گفت پنداری نحل‌آن بر عرفط نشسته‌بوده است ، رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله گفت من انگبین‌را برخود حرام کردم که نیز انگبین نخورم .

عطاء بن أبي‌مسلم گفت اینکه رسول‌را انگبین دادی ام‌سلمه‌بود . روایتی دیگر آنستکه آن زینب بنت جحش بود که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را انگبین میداد عائشه و حفصه مواطات کردند که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را گویند ازتو بوی مغافیری میآید آنگه هردوبگفتند رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم را ، رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که من انگبین برخود حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد که « یا ایّها النبي لم‌تحرّم ما أحلّ الله لك تبتغي مرضات أزواجك » .

بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روزها قسمت نهاده بودی میان زنان یکروز نوبت حفصه بود که گفت یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا بنزدیك پدر کاری هست دستوری ده تا آنجا بروم رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله دستوری داداوبرفت ، رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله کس‌فرستادو کنیز کی داشت نام اوماریهٔ قبطیه بود مادر ابراهیم بود او را مقوقس ملك اسکندریه برسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده بود بهدیّه، اورا حاضر کرد ودرخانه حفصه با او خلوت کرد چون حفصه بازآمد در سرای بسته بود وبردرسرای بنشست تا رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد وعرق ازروی‌مبارك‌وی‌میریخت حفصه بگریه درآمد و گفت یا رسول الله کنیزك را بخانه من آوردی وبا او خلوت کردی بنوبت من وحرمت من فروگذاشتی وبا دیگرزنان این نکردی . رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت خاموش باش نه این کنیزحلال من است ؟ من اورا برخود حرام کردم برای رضای توولیکن‌این‌سرّی است مرا بنزدیك‌تو باهیچکس مگوی واین امانت است بنزدیك‌تو، چون رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنجا بیرون رفت حفصه دیوارعائشه بزد گفت بشارت باد ترا که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ماریه را برخود حرام کرد واین اندوه ما را کفایت شد وایشان هردو یعني عایشه وحفصه دوستان یکدیگر بودند و

متظاهر بودندی برزنان رسول صلّی‌الله علیه و آله وسلّم عایشه نیزدرحق اوسخن گفت تا چندانی که رسول ﷺ سو گند خورد که پیرامن اونگردد خداوند این آیت فرستاد که «یاأیّها النبيّ لم تحرّم ما أحلّ الله لك تبتغي مرضات أزواجك» یعنی انگبین و ماریه را چرا بر خویشتن حرام میکنی و خدایتعالی تورا حلال کرده است برای رضای زنانت و او خدای غفور و رحیم است .

عکرمه گفت این آیت درحق آن زن باشد که خویشتنرا برسول ﷺ هبه داده بود ونام او ام شریك بود ورسول ﷺ اورا به هبه قبول نمی کرد برای دل زنانش. این‌سه قول‌در این آیت .

(قدْ فرَضَ اللهُ لكُمْ) خدایتعالی تقدیر کرد وقطع کرد آنچه‌سو گندرا بدان‌حلّ کنی واین دلیل است بر آنکه رسول ﷺ سو گند خورده بود ونگفته بود هي عليّ حرام . و بنزدیك بیشترفقهاء این سو گند نباشد . وتحلّة الیمین را معنی‌آن است که چیزی کند که‌تبعت سو گند از اوساقط شود . واین بیك چیزباشد از دوچیز: إمّا کفّاره وآن بنزدیك مابعدالحنث باشد وإمّا آنچه بدان‌سو گند خورده باشد بجای آرد ، چنانکه گوید . «والله إنّي آكلُ من هذا الطعام» اگرچه اندکی خورد تحلّه سو گندباشد وبرای‌آن تحلّة الیمین را عبارت کردند ازچیزی اندك في‌قولهم لاأفعل ذلك إلاّ تحلّة‌القسم . خدایتعالی بیان کرد تحلّه وتحلیل سو گند ببیان کفّاره درسورة المائدة آنجا که گفت «فكفّارته إطعام عشرة مساكين ـ إلی‌قوله ـ ذلك كفّارة أيمانكم إذا حلفتم» (واللهُ مولیٰكُمْ) خداینعالی‌بشما اولیتراست‌از آنکه‌شمابخود. (وهوَ العَليمُ الحَكيمُ) واودانا ومحکم‌کاراست ، آنگه خدایتعالی‌فرمود تا کفّاره سو گند بکرد و کنیزك را بنزدیك خودآورد .

(وإذْ أسرَّ النَّبيُّ إلیٰ بَعْضِ أزْواجِهِ) گفت یاد کن‌چون رسول ﷺ سرّ گفت با بعضی زنان خود یعنی با حفصه (حَدیثاً) یعنی حدیث تحریم ماریه ، و گفتند سرّ آن بود که عائشه‌مطّلع شد برحدیث ماریه درخانه حفصه . رسول ﷺ اورا گفت این سرّی‌است نزدیك تووامانتی ، با کس نگوئی ، او با حفصه بگفت بـر این قول مـراد ببعض أزواجه عائشه باشد .

سعید جبیر گفت ازعبدالله عباس که سرّ آن بود که رسول یکروزعائشه را گفت من‌باتو سرّی دارم خواهم گفت نگر تاباکس نگوئی واین امانت‌است مرا بنزدیك تو. عائشه گفت آن

چیست ؟ فرمود پدرتو وپدرحفصه ازپس من امامت خواهند کردن (۱) وپس ایشان، عثمان ، در حال که رسول ﷺ ازخانه بیرون رفت اودیوار حفصه بکوفت واو را خبرداد واو دیگری را خبرداد تا این منتشرشد و گفتند عایشه باپدربگفت برسبیل بشارت (فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ)چون خبرداد بدان سرّ، یعنی عائشه (وَأَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ) و خدایتعالی رسول ﷺ را بر آن مطلع گردانید برإفشاء آن سرّ (عَرَّفَ بَعْضَهُ) بهری ازآن تعریف کرد وبا روی آورد (وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ) وازبهری عدول کرد . عامّه قرّاء خواندند « عرّف » بتشدیدمگر کسائی که عرف خواند ودرشاذ أبوعبدالرحمن السلمی وحسن‌بصری و قتاده . و بعضی دیگر از مفسّران گفتند قوله «عرّف »آنستکه جازاه و عاقبه علیه من قولهم لأعرّفنّ مافعلت باز نمایم آنچه تو کرده‌ای و « أعرض » عن بعض أی عفا عن‌بعض بربهری عقوبت کرد واز بهری عفو کرد و گفتند رسول ﷺجزا داد حفصه‌را بآنکه طلاق‌داد اورا وبخانهٔ پدرفرستاد اورا ، عمر خشم گرفت بردخترخود و گفت ولوکان في آل‌الخطّاب خیرلما طلّقك رسول‌الله ﷺ . اگر در آل‌خطّاب خیری بود رسول ترا طلاق نمیداد خدای تعالی‌فرمود که مراجعت کن رسول ﷺ مراجعت کرد وبآن خشم یکماه ازهمهٔ زنان اعتزال کرد ودرمشربهٔ ام ابراهیم بنشست باماریه قبطیه تاآیت تخیّر آمد .

حسن بصری گفت کریمان درکارها استقصا نکنند نبینی که حق تعالی چه حکایت کرد ازرسول ﷺ فی‌قوله « عرّف بعضه و أعرض عن بعض » ای عرّفها بحدیث و عدل عن بعض (فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ) چون رسول ﷺ خبرداد عائشه را ازآن و گفتند حفصه را بآنچه کرده بودند ازافشاء سرّ(قَالَتْ)گفت (مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذَا) توراااین‌خبر که‌داد ؟ رسول‌جواب‌داد گفت (نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) خدای دانا مرا خبرداد . آنگه گفت :

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ) اگرتوبه کنیدازاینکه کردید (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا)مستوجب توبه‌اید که دل شما میل کرد بآن . ابن زید گفت میل دل ایشان که بدان مستوجب توبه

---

(۱) قرائن عقلی و نقلی برصحت قول ابن عباس و سعید بن جبیر دلالت دارد و آن معقولتر است از آنکه گوئیم این عتاب‌ها راجع بتحریم ماریه قبطیه است . ابوبکر و عمر توطئه برای خلافت داشتند و پیغمبر(ص) از توطئه آنان آگاه بود و باعایشه فرمود که پدرت تدارك خلافت می‌بیندعایشه آنرا باپدر خود و باحفصه در میان گذاشت و گفت پیغمبر از رازشما آگاه‌است که شما باهمفکران خویش اندیشه چه دارید .

بودند آن بود که دل ایشان مائل بود بتحریم ماریه (۱) ومفارقت رسول صلی الله علیه و آله از او ، واین کار برایشان راست‌بود جز آنکه رسول صلی الله علیه و آله کاره‌بودآنرا پس توبه برای‌آن بایست کردن که چرا شادمانه شدند (۲) بچیزیکه رسول صلی الله علیه و آله آنرا کاره بود ، وگفتند برای میل بکاریکه خدای آنراکاره بود . وجملهٔ أهل تأويل مجتمع‌اند برآنکه خطاب بقوله « ان تتوبا إلى‌الله » باعائشه است وحفصه .

وزهری روایتکرد ازعبیدالله بن‌عبدالله بن‌ابی‌ثور از عبدالله عباس که او گفت من سخت حریص بودم برآنکه بدانم که‌آن دوزن که بود که افشاء سرّ رسول کردند که دل ایشان میل کرد تاسالی ازسالها باعمر بحج بودم دربعضی ازمنازل آب بردست اومیریختم واودست میشست اورا گفتم آن دوزن که بودند اززنان رسول که خدای ایشانرا گفت « إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما » گفت کراهت آمد اورا از این سؤال ولیکن پنهان نکرد و گفت واعجباه لك یا ابن‌عباس عائشه وحفصه بودند . آنکه گفت بدانکه ماجماعتی قریش بودیم بر زنان مستولی بودیم وزنان را برما استیلا نبود تا بمدینه آمدیم . زنان أنصاریان را عادت بودی که جواب شوهران دادندی وبرایشان تحکّم کردندی زنان ما درایشان نگریدند وازایشان بیاموختند تا یکروز اتفاق افتاد که مرا بازن خویش گفتگوئی رفت وبر او خشم گرفتم اومرا جواب میداد مرا منکر آمد گفتم تورا زهره باشد که مرا جواب دهی ! گفت آری که ازتوبزرگتر‌ازنان جواب میدهند گفتم آن کیست ؟ گفت رسول خداست صلی الله علیه و آله مرا عجب‌آمد برخاستم بنزدیك حفصه رفتم و گفتم شماجواب رسول صلی الله علیه و آله را میدهید گفت آری وباشد که یك‌شبانروزازاوهجرت کنیم . گفتم خایب وخاسرباشد آن کس که چنین کند از کجا ایمن باشید که غضب‌وخشم‌خدای برشما فرودآید ازخشم رسول صلی الله علیه و آله ؟ نگرتا نیزجواب رسول صلی الله علیه و آله ندهی وازاو هیچ نخواهی وبراو اقتراح‌نکنی‌واگرچیزی باید ترا ازمن بخواه ، ونگر تاحمیت نبری اگریکی اززنان رسول صلّى‌الله علیه وآله و سلّم نکوتر باشد و رسول صلّى الله علیه وآله وسلّم را میل بـاو بیشتر بود .

---

(۱) بنا برقول ابن عباس معصیت آنان جاسوسی و خبر دادن اسرار خانه رسول است صلی الله علیه وآله بخارجیان .

(۲) زنان همیشه باینگونه امور شاد میشوند و زوجـات پیغمبر غالباً بایکدیگراین‌گونه‌رقابتها داشتند این عتاب دربارهٔ آنها نیامد وگناه آنها بیش‌ازاین بود چون سر فاش‌کردن خصوصاً که‌صریحاً از آن نهی شده باشد بسیـار زشت است و چه بدتر از آنکه محرمترین نزدیکان که زوجه است جاسوس باشد .

آنکه گفت مرا همسایه‌ای بود انصاری نمازشام میآید و بخدمت رسول ﷺ رفتمـانی روزیکه مرا شغلی بود اوبرفتی وروزی که اورا شغلی بودی من‌میرفتم . چون‌خبری تازه شدی ووحی‌آمدی اومرا خبردادی ومن اورا خبرمیدادم تا وقتی خبردادند که قبیلهٔ غسّان اسبان را نعل میزنند تابغزاء ماآیند ، یکروز نوبت این مرد أنصاری بود نماز شامی آمد ، دَرِ سرای ما بزد . من بیرون‌آمدم ، مرا گفت خبر داری که حادثه عظیم افتاده است ! گفتم غسّان بیامده‌اند بغزاء ؟ گفت از این عظیم‌تراست . گفتم‌آن چیست ؟ گفت رسول ﷺ جملهٔ زنان خود را طلاق داده است . گفتم این آن است که من حفصه را گفتم و ازمن نشنید اکنون در افتادند . آن شب دل مشغول بودم بردگر روز بامداد برخاستم و بنزدیك حفصه رفتم گفتم رسول ﷺ شما را طلاق داده است ؟ گفت نمیدانم إلاّ آن است که ازما مفارقت کرده‌است و در مشربهٔ ام ابراهیم شده است و بنشسته . من بیامدم ورسول ﷺ را غلامی بود سیاه، او را گفتم برو بگوی که عمر بردراست دستوری ده تا درآید ، غلام رفت و برون آمد و گفت که گفتم و جواب نداد . من برفتم وبنزدیك منبر نشستم أمّا مرا قرار نبود دیگر باره برخاستم وبیامدم، غلام‌را گفتم برودستوری‌خواه، رفت بیرون‌آمد گفت که گفتم جواب نداد . من تاسه بار برفتم و باز آمدم و دستوری خواستم نیافتم ، بپارسیّم برفتم غلام از قفای من آواز داد که دستوری داد ، دررو ، من بنزدیك رسول صلی‌الله علیه وآله رفتم و سلام کردم رسول ﷺ بر سر حصیری خفته بود وآن حصیر أثر کرده بود در پهلوی‌مبارکش، گفتم یارسول‌الله زنان را طلاق دادی گفت نه ألله أکبر .

آنکه آن حکایت که مرا بازن خود و حفصه رفت بگفتم رسول از آنجا بخندید گفتم یا رسول الله دستور شد که یك ساعت مستأنس باشم بحضرت تو ؟ گفت روا باشد . گفت بر نگریدم گرد خانه چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند . گفتم‌یا رسول الله اگر دعای کنی تا خدای تعالی برامّت فراخ کند معیشت ایشان چنانکه برپارسیان و رومیان کرده است و ایشان خدای را نمی‌پرستند ، اوباز نشست‌و گفت یاابن‌الخطّاب تو درشکّی؟ نمیدانی که‌ایشان قومی‌اند که ایشان را دنیا معجّل کرده و لذّات و طیّبات ایشان در دنیا است پس گفتم یا رسول الله (ﷺ) استغفار کن برای من . گفت من سوگند خورده‌ام که یك ماه بنزدیك این زنان نشوم .

زهری گفت مرا خبر داد عروه از عائشه که او گفت من روز میشمردم تا بیست ونه روز بگذشت رسول ﷺ نزدیك من آمد من گفتم که نه سوگند بر یکماه خوردی گفت‌بلی

گفتم بیست و نه روز بگذشت رسول صلی الله علیه و آله گفت ندانی که ماه بود که بیست و نه روز بود آنگه فرمود ای عایشه من تورا چیزی خواهم گفتن ، جواب آن مده تا مشاورت بامادر وپدر نبری تعجیل نکنی . گفت آن چیست ؟ آنگه این آیت برخواند «یا ایّها النبیّ قل لأزواجك أن کنتنّ تردن الحیوة الدنیا و زینتها ـ الی قوله ـ أجراً عظیماً » و تفسیر قصّهٔ آن درسورهٔ احزاب برفته است . گفت یا رسول الله در این حدیث مشورت بکار نمی‌آید من اختیار خدای و رسول میکنم بی مشورت کسی ، ولیکن یا رسول الله این حدیث سرّی است میان من و تو و با پدرم مگو ، گفت گمان بردی که در حفظ اسرار همچون توأم . أمّا قوله « فقد صغت قلوبکما » اگر گویند از حق او آنستکه قلبا کما باشد که تثنیه است گوئیم که این دو لغت است و عرب هر دو گفته‌اند إلاّ آن است که جمع بیشتر است و شایع‌تر ، وشاعر جمع کرد میان هر دو لغت فی‌قوله : «ظهرا هما مثل ظهور الترسین » قوله (وَإِنْ تَظَاهَرا عَلَيْهِ) ای تعاونا . گفت اگر پشت با پشت نهید و یکدیگر را معاونت کنید در ایذاء رسول صلی الله علیه و آله (۱) أهل کوفه خواندند بتخفیف ظاء علی وزن تفاعلا بر فعل‌ماضی ، و باقی‌قرّاءخواندندتظّاهرا بتشدید ظاء علی تقدیر تتظاهرا بر فعل مستقبل آنگه تاء تفاعل را در ظاء ادغام کردندلقرب المخرج و صار تَظّاهرا(فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلیهُ) خدای تعالی یار و یاور او است ای ولیّه و ناصره ، و بنصرت رسولش اولی‌تر است (وَ جِبْرِیلُ) و نیز جبرئیل امین (وَصالِحُ المُؤْمِنِينَ) و مرد صالح از جمله مؤمنان بچند طریق در اخبار ما ومخالفان ما آمد باسناد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی‌طالب است . کلبی گفت مؤمنانند که‌منافق‌نباشند. علاءبن‌زیاد گفت وقتاده که پیغمبرانند (وَالمَلائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ) و فرشتگان پس از آن پشت اویند و یاورانند اورا ، و گفتند برای آن‌نگفت صالحواالمؤمنین برجمع‌والملائکة بلفظ جمع گفت که این‌لفظ در جای جمع است اگرچه واحد است چنانکه قائل گوید : لایدخل داری الاقاریء هریك ازقاریان در سرای او شوند روا بود و اگرجمعی بسیار در شوند ، که این لفظ واحد بجای جمع است ، و بر قول اول که گفتیم بدین تأویل حاجت نیست . و أصحاب ما بدین‌آیت استدلال کردند بتفضیل‌أمیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بر صحابه و آن آنست که گفتند خدای تعالی میگوید « صالح المؤمنین » اگر چه

(۱) این آزار خاص همان دو زن است نه سایر زوجات آنحضرت و ایذاء آنان بچیزی بودکه درکار آن حضرت خلل میاورد و خداوند تعالی و جبرئیل آنرا اصلاح میکردند و این جمله مناسب تحریم ماریه وآشتی‌کردن بااو نیست وتأیید قول ابن‌عباس میکند که راجع بتوطئه سیاسی است .

نه بلفظ تفضیل است کقولهم فلان فقیه القوم ، و عالم القوم ، وسیّدالقوم . یریدأفقههم وأعلمهم و أحقّهم بالسیادة .

(عَسى رَبُّهُ إنْ طَلَّقَكُنَّ) آنگه خدایتعالی گفت برای تسلّی رسول ﷺ وبرای آنکه تا تحکّم ایشان برسول ردکند گفت‌همانا اگررسول من طلاق‌دهدشما را (أنْ يُبْدِلَهُ أزْواجاً خَيراً مِنكُنَّ) خدا او را زنانی دهد ببدل شما بهتر از شما (مُسلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ) نمازکنان ، و گفتند مطیعات، و گفتند دعا کنندگان (تائِباتٍ) توبه کنندگان (عابِداتٍ) خدا پرستندگان (سائِحاتٍ) روندگان با او هر کجا او رود ، و گفتند روزه داران ، و گفتند مهاجران (ثَيِّباتٍ وَأبْكاراً) بهری شوهر کرده و بهری ناکرده ، و این آیت دلیل است بر بطلان دلیل الخطاب . چه‌اگر دلیل الخطاب برکار گیرند آیت دلیل آن کند که ایشان موصوف نبودند بدین صفات و معلوم است که ایشان موصوف بودند بدین صفات پس دلیل الخطاب را اصلی‌نباشد از آنجا که مؤدّی است باین افساد .

(يا أيُّها الَّذينَ آمَنُوا) آنگه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گرویدگان وایمان آوردگان بخدای (قُوا أنْفُسَكُمْ وَأهْليكُمْ ناراً) خویشتن‌را واهل خود را نگه‌دارید از آتش دوزخ و دوزخی که (وَقُودُها النّاسُ وَالحِجارَةُ) هیزم آن دوزخ آدمیانند و سنگها یعنی سنگ کبریت که در سورة البقره گفته‌ایم (عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ) براین آتش موکّل باشند فرشتگان درشت سخنان و آن زبانیه دوزخند (لا يَعْصُونَ اللهَ ما أمَرَهُمْ) درخدای تعالی‌عاصی نشوند بآنچه فرماید (وَيَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ) وبکنند آنچه فرمایند ایشان را .

(يا أيُّها الَّذينَ كَفَرُوا - الآية) این‌خطابی است که روزقیامت خدای تعالی باکافران کند گوید ای آنانکه کافر شده‌اید عذر مخواهیدامروز چه امروز عذرها مقبول نباشد وتوبه نپذیرند برای آنکه مکلّفان ملجأ باشند و فعل ملجأ درتکلیف نیاید و براو ثواب و عقاب‌نبود (إنَّما تُجْزَوْنَ ماكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) شما را جزا خواهندداد بآنچه کرده باشید .

(يا أيُّها الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إلىَ اللهِ) آنگه خطاب کرد با مؤمنان و گفت : ای گرویدگان توبه کنید با خدای و با درگاه او شوید (تَوْبَةً نَصُوحاً) جمله قرّاء نصوح خواندند بفتح نون ، و أبوبکر عن عاصم روایت کرد نُصوحاً بضم نون علی المصدر . مبرّد گفت مراد بنصوح توبه‌ایست نصیحت کننده ، و علما در معنی توبه نصوح خلاف کردند .عمر

گفت و أبی معاذ که توبه نصوح آن باشد که از آن توبه با سر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود .

این خبر مرفوع روایت کردند الی النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم که گفت توبهٔ نصوح آن باشد که مرد پشیمان بود بر گذشته وعزم کرده باشد به‌آینده که با سر مانند آن‌نشود. کلبی گفت آن باشد که بدل پشیمان شود وبزبان استغفار کند و بتن باز ایستد از گناه .قتاده گفت توبهٔ صادق باشد . سعید جبیر گفت توبهٔ مقبول باشد ومقبول نبود تا دراو سه‌خصلت‌نبود خوف آنکه مبادا که نپذیرد و امید آنکه پذیرفته شود و آنکه برطاعت مداومت کند .سعید جبیر گفت‌توبه‌ای که بدان نصیحت کنند خود را . قرطبی گوید باید تا در او چهار شرط بود استغفار بزبان ، و اقلاع بأجسام و أبدان ، و عزم کردن بدان که دیگر نکند مثل آن، و هجران کنند از گناه‌کاران . سفیان ثوری گفت علامت توبهٔ نصوح چهار چیز بود القلّة والعلّة والذلّة والغربة . درویشی و بیماری و ذلیلی و غریبی .

فضیل عیاض گفت آن باشد که گناه نصب‌چشم او باشد چنانکه پنداری که در اومی‌نگرد ابوبکر واسطی گفت توبه نصوح آن باشد که در او نصیب خود مراعات نکنند چنانکه گناه برای راحت خود نکنند تا از عذاب نجات یابد . بل باید که برای خدای و تحصیل رضای او کند .

أبوبکر ورّاق گفت باید که تا دنیا بر او تنگ شود بافراخی او ، و نفس براو تنگ شود چنانکه خدای تعالی در حق آن سه کس گفت « و علی الثلاثة الّذین خلّفوا ـ الایة » ابوبکر دقّاق مصری گفت باید تا ردّ مظالم کند و ازخصمان حلالی بخواهد و پیوسته‌طاعت کند . رویم گفت آن باشد که باخدای همه روی باشد نه قفا چنانکه در وقت گناه همه‌قفا بود بلاروی . ذوالنون گفت توبه را سه علامتست : قلّة الکلام ، و قلّة‌الطعام ، و قلّة المنام . اندك گوید و اندك خورد و اندك خوابد . شقیق گفت آن باشد که خداوندش خویشتن را ملامت بسیار کند و ازپشیمانی خالی نشود تا ازآفات گناه بسلامت برسد . سری سقطی گفت توبهٔ نصوح آن بود که توبه کند و مردمان را بتوبه‌خواند تاچنانکه اواز عذاب برهد ایشان نیز برهند . چه شرط مسلمانی آن است که بمسلمانان آن خواهی که بخود خواهی ، جنید گفت آن باشد که گناه فراموش کند برای‌آنکه هر که توبه اونصوح بود هرچه جزخداست فراموش کند .

أبوالأدیان گفت آن باشد که خداوند توبه را دمعی بود سفوح وتنی باشد اورا ازمعاصی

جموح تا توبهٔ اورا نام توان نهادن نصوح . فتح موصلی گفت علامت توبه نصوح سه چیزاست مخالفة الهواء و کثرة البکاء و مکابدة الجوع والظماء (عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) تا همانــا خدای تعالی گناهان شما را مکفّر کند واین توبه کفّاره گناهان‌شما باشد، واصل تکفیر تغطیه باشد(۱) یعنی بیامرزد گناهان را ، وبیان کردیم که تکفیر و احباط باطل است وإنّما گناه خدای آمرزد عندتوبة بفضل منه (۲) . (وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) وشما را به بهشت‌هائی برد که در زیر آن جویهای آب میرود (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) آنروز که خدای تعالی رسول خود را که محمّد است صلّی‌الله علیه‌وآله وسلم إذلال نکند وآنان را که باو ایمان‌آوردند ازصحابه‌او، بل اعزاز کند ایشان را بایصال ثواب بایشان . آنکه وصف کرد ایشانرا بآنکه نورایشان روزقیامت باایشان میرود درپیش ایشان وبردست راست ایشان . وایشان برسبیل رغبت میگویند (رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا) بارخدایا نورمارا تمام کن ومارا بیامرز که‌توخدای عزیزوحکیم(۳)برهمه چیز توانائی واین آنکه گویند که نور منافقان‌فرومیرود وایشان‌درظلمت بمانند چنانکه‌درسورة الحدید برفت .

آنکه خطاب کرد با رسول ﷺ گفت ای پیغمبر بر گزیده‌جهاد کن‌باکافران‌وبامنافقان وکارزار کن . مفسّران گفتند معنی آنست که جهاد کن باکافران بتیغ وبامنافقان بسخن‌وجدال (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) وبا هردو گروه درشت باش ودر قراءت أهل البیت آمد « جاهد الکفار بالمنافقین » بمنافقان‌باکافران‌جهاد کن (وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ) و مأوی ومآل ایشان دوزخ‌است وآن بدمآل وبازگشتن است . آنکه حق تعالی دومثل زد برای‌کافران ومسلمانان گفت :

(ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا - الآية) مثل زد خدا برای کافران زن نوح را و زن لوط را که ایشان باآنکه دوکافر بودند درتحت حکم وامر دوبنده ودومرد صالح بودند وپیغمبر مرسل ، و این جای تعجب باشد که ایشان خلقانرا باخدای خوانند وبردست ایشان بسیار کس ایمـان آرند آنکه زنان ایشان کافر باشند . عبدالله عباس گفت زنان ایشان منافق بودند . مفسّران گفتند زن نوح را واعله نام بود وزن لوط را واهله . مقاتل گفت والعه و والهة (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا)درزیرفرمان‌دوبندهٔ ما بودند(فَخَانَتَاهُمَا)خیانت کردندباایشان‌عبدالله عباس گفت آن‌خیانت‌ازایشان بزنا نبودوأمّاخیانت زن‌نوح آن‌بود که اوقوم اورا گفتی‌تاسخن‌او

(۱) ازغطا یعنی پوشش .

(۲) یعنی قبول توبه تفضل است نه باستحقاق و اگر نبخشد خلاف عدل نیست .

(۳) اینجمله ترجمهٔ آیه نیست اشتباه نشود.

نشنوند واعتماد نکنند که او دیوانه است أحوال اومن بهتر دانم که بر اومطّلعم شب وروز اگر کسی در خفیه پوشیده بنوح ایمان آوردی او برفتی و آن جبابره و کفّاررا خبردادی تا او را بگرفتندی و عذاب کردندی ، وزن لوط قوم راخبردادی بحضور مهمانان اوتا آن قوم ایشانرا رنجه داشتندی(۱) که آن قوم معامله (۲) باغربا کردندی (فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئًا) ایشانرا غناو کفاف نکرد ازخدایتعالی آنکه ایشان زنان دوپیغمبر بودند ای فلم یغن نوح ولوط عنهما این دو پیغمبر بفریاد ایشان نرسیدند وشفاعت ایشان نکنند (وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ) و گویند ایشانرا یعنی زبانیه آن زنان را: که دردوزخ شوید با آنانکه میشوند .

(وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا) ومثل دیگرزد خدای تعالی برای مؤمنان زن فرعون را و نام او آسیه بنت مزاحم بود . مفسّران گفتند چون ساحران سحر خود بکردند و موسی عليه السلام عصا بینداخت و کردهٔ ایشان وساخته ایشان را فرو برد آسیه اندیشه کرد وبدانست که اوپیغمبر است وجادو نیست چون فرعون علیه اللّعنه مطّلع شد بر ایمان اوبفرمود تا اورا چهار میخ کردند در آفتاب آنگه بفرمود تاسنگی عظیم بیاوردند تا بر او زنند عند آن که او آن سنگ بدید در خدای بنالید و گفت (رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ) بار خدایا برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن . خدای تعالی حجاب برداشت تا اودر بهشت خانه بدید ازدُرّ سفید بیك پاره ، که خدای تعالی برای او بیافریده بود او دلخوش گشت آنگه جان او برداشت پیش از آنکه آن سنگ بر او آید چون اورا وفات آمد وایشان ندانستند آن سنگ بر آوردند بر تنی زدند بیجان ، واو از آن هیچ ألم نیافت . نیزدردعا گفت (وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ) بارخدایا مرا ازفرعون وعمل خبیث او برهان ومرا ازاین قوم کافران بیدادکاران برهان ، خدایتعالی باین بیان کرد که عمل کسی کسیرا سود ندارد وزیان ندارد وخدایتعالی کسیرا برفعل دیگری ثواب وعقاب ندهد که ایمان نوح و لوط زنان ایشانرا سود نداشت ، ونه کفر ایشان شوهران را زیان داشت وهمچنین ایمان زن فرعون فرعون‌را سودنداشت و کفر فرعون آسیه رازیان نداشت .

(وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي) گفت یادکن مریم دخترعمران را . در نصب او دو وجه گفتند یکی آنکه معطوف است علی قوله « وامرأة فرعون » وعامل اودر« ضرب الله مثلاً » است . و وجهی دیگر آنکه بفعل مقدّر منصوب است والتقدیر واذکر مریم بنت عمران . یاد

(۱) چون زن نوح ولوط محرم اسرار بودند وجاسوسی کفار میکردند خداوند آنانرا مذمت کرد و سنخ عمل آن زنها نظیر عمل زنهای رسول (ص) بود خداوند این را بدان تمثیل کرد .

(۲) مقصود از معامله عمل زشت است .

کن «مریم دخترعمران را که (أَحْصَنَتْ فَرْجَها) که اندام خود از فساد و زنا نگاهداشت والفرج الشقّ ، ومنه الفرجة والفرج والافراج ، واین کنایت است از اندام مرد و زن و این کنایت نیکواست ، نام زشت او که فحش باشد«حر»است از آنجا که گویندفي حرامّه. این جواب طعن مخالفان است که گفتند چون روا باشد که خدایتعالی درقرآن لفظی چنین گوید ؟ و مثل این لفظ فحش باشد (فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا) ما دراو دمیدیم ازروح خود ، وآن‌چنان بود که جبرئیل بیامد وباد درآستین اودمید ، وگفتند در گریبان او درحال آبستن شد وبعیسی بار گرفت ، وبرای آن اضافت باخود کرد که آن فعلی بود که جزمقدور اونبودی که از باد دهن جبرئیل عیسی عليه السلام را بیافرید (وَصَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها) ومریم عليها السلام کلمات‌خدای را تصدیق کرد وباور داشت (وَكُتُبِهِ) و کتاب اویعنی‌توراة ، عامّه‌قرّاء «کتابه»خواندند علی‌التوحید ، وبصریان عن‌عاصم(۱) ونافع بروایت‌خارجه خواندند «وکُتُبه»علی‌الجمع یعنی جملهٔ کتابهائی که ازآسمان آمده بود درآن عهد وپیش ازآن (وَكانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ) واو ازجملهٔ مطیعان بود ، وبرای آن‌قانتین گفت وقانتات نگفت لتغلب‌المذکّرعلی‌المؤنّث و گفتند برای‌آنکه اوقوّت مردان داشت در عبادت .

ورسول صلی الله علیه وآله گفت «حسبك من نساء العالمين أربع» گفت بس‌است ترا از زنان جهان چهار زن : مریم دخترعمران ، وآسیه دخترمزاحم ، وخدیجه دختر خویلد زن‌رسول صلی الله علیه وآله ، وفاطمه دختررسول صلی الله علیه وآله . وأبوموسی روایتکرد ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله که گفت مردان بسیار کامل شدند واز زنان کس‌کامل نشد مگرچهار زن : مریم دخترعمران وآسیه دختر مزاحم و خدیجه دخترخویلد ، وفاطمه عليها السلام دخترمحمّد صلی الله علیه وآله .

معاذ جبل روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله دربالین خدیجه رضی‌الله عنها رفت واو در حالت نزع بود گفت یاخدیجه سخت است این‌کار که فرودآمدبتو گفت یارسول‌الله دراین کراهت‌خیر بسیارهست آنکه گفت چون در نزدیك همسران خود شوی که ببوستان (۲) توخواهندبودن ایشانرا ازمن سلام کن ، گفت یا رسول‌الله ایشان کهاند ؟ گفت مریم دخترعمران وآسیه‌دختر مزاحم وکلثمه أوحلیمه خواهرموسی عليه السلام . خدیجه‌رضی‌الله عنها گفت بالرفاء وبالبنین ترا با ایشان فسحت‌کاری با دوپسران ؛ واین دعائی باشد که دامادان را کنند .

---

(۱) یعنی عاصم جحدری نه عاصم کوفی (۲) ببوسیدن بمعنی منتظر بودن است و ببوسان بمعنی منتظر است یعنی نزد آنان روی که منتظر تواند . و مناسبتر است که لغتی باشد بمعنی ضره یعنی (هوو) دو زن یك شوهر وبهر حال ببوستان تصحیف است .

سورة الملك

اين‌سوره مکّی است ، وسی آيت‌است ، وسيصد وسی کلمه است ، هزاروسيصد حرف است وروايت است ازعکرمه ازعبدالله عباس که رسول ﷺ گفت ميخواستمی که سورة‌الملك در دل هرمؤمنی بودی يعنی خواستمی که هرمؤمن بياد داشتی . وأبو هريره روايت کرد که رسول صلی‌الله عليه وآله وسلم گفت دراين کتاب قرآن سوره ای است که سی آيه است فردای‌قيامت شفاعت کند خداوندش را واورا ازدوزخ بدرآرد وآن سوره تبارك است . عبدالله مسعود گفت چون بنده‌ای را در گورنهند فرشتگان عذاب ازقبل پای‌اينان درآيند وفرشتگان‌رحمت گويند شما را براوسبيلی نيست که اودرشبها سورة الملك خواندی ، چون برخاستی‌برسربالين‌اوآيند زبان اوگويد شما را با اين بنده راه نيست که سورة الملك بسيار خواندی در شب ها سحر برخاستی ، آنگه گفت اين‌سوره مانع است ازعذاب گور واين‌سوره را درتوراةهم سورة‌الملك خوانند (۲) هر که اوهرشب بخواند ثواب بسيار تحصيل کند إن‌شاءالله‌تعالی .

سورة الملك مكية وهي ثلاثون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

تَبارَكَ الَّذي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ (۲) الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ

بزرگوار است آنکه بدست اوهست پادشاهی و برهرچيزی تواناست آنکه آفريد مرگ را

وَ الْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفُورُ (۳)

و زندگانی را تا آزمايد شما را کدام نيکوتريد از کار و اوست آمرزنده

الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ طِباقاً ما تَرىٰ في خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ

آنکه آفريد هفت آسمانها را طبقه طبقه نمی‌بينی در آفرينش خداوند هيچ تفاوتی را

---

(۱) معنی اين جمله بر فرض صحت خبر معلوم نيست .

فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰى مِنْ فُطُورٍ (٤) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
پس بازگردان چشم را آیا بینی نقصانی را پس بازگردان چشم را دوبار گردانیدن بازمیگردد
إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ (٥) وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمآءَ الدُّنيا بِمَصابِيحَ
بسوی تو دیده بکندی واو مانده باشد و بتحقیق آراستیم آسمان دنیا را بچراغهای ستاره
وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ (٦)
و گردانیدیم آنها را رانندگان مر شیاطین و آماده ساختیم برای آنها شکنجه سوزنده
وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (٧) إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها
ومرآنانراکه کافرشدندبه‌پروردگارشان‌شکنجه‌دوزخ‌است و بدجایگاهی‌است چون افکنده شونددرآن شنوند
شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ (٨) تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ
مرآنرا خروشی وآن میجوشد نزدیك باشد که پاره شود از خشم هرگاه افکنده شوند درآن گروهی
سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (٩) قالُوا بَلىٰ قَدْ جآءَنا نَذِيرٌ
بپرسند آنها را خازنان آن آیا نیامد شما رابیم کننده گویندآری بتحقیق آمد مارا بیم کننده
فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (١٠) وَ قالُوا لَوْ
پس تکذیب‌کردیم وگفتیم نفرستاد خدا هیچ چیز نیستید شما مگر درگمراهی بزرگ و گفتند اگر
كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ (١١) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً
بودیم می‌شنیدیم یامی‌فهمیدیم نبودیم دریاران‌آتش سوزان پس‌اعتراف‌کردند بگناهشان پس‌دوری‌است
لِأَصْحابِ السَّعِيرِ (١٢) إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
ازرحمت اصحاب آتش را بدرستیکه کسانی‌که‌میترسند پروردگارشان‌را به‌پنهانی‌مرآنهاراست‌آمرزش
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (١٣) وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِاجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (١٤)
واجر بزرگ وپنهان‌کنید گفتارخودتان‌را یا آشکارکنیدآنرا بتحقیق او آگاه است بحقیقت سینه‌ها
أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (١٥) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
آگاه‌باش میداند آنکه آفریدو او است لطف‌کننده‌آگاه اواست آنکه قرار داد برای شما زمین را

ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (١٦) ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي

رام پس سیر کنید در اطراف آن و بخورید از روزی‌او و بسوی اواست حشر آیا ایمن‌شدیدآنراکه‌در

السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (١٧) أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ

آسمان است که فروبرد شما را بزمین پس‌آنگاه آن موج زند آیاایمن‌شدیدآن‌راکه درآسمان‌است

أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (١٨) وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ

که بفرستد برشما بادسخت‌را پس زود میدانید چگونه‌است بیم من و بتحقیق‌تکذیب‌کردندآنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (١٩) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ

پیش‌ازآنها بودند پس‌چگونه‌باشد انکارمن آیا ندیدند بسوی‌مرغان بالای‌آنها صف‌زنندگان ومی‌گیرند

مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (٢٠) أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ

بازنداردآنهارامگر خداوند بدرستیکه او بهرچیزی بیناست آیا کیست‌این‌آنکه‌لشکراست برای‌شما

يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (٢١) أَمَّنْ هَذَا

مدد کند شما را از جز خداوند نیستند کافران مگر در غرور آیا کیست این

الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ (٢٢) أَفَمَنْ

آنکه‌روزی‌میدهد شمارا اگرنگاهداشت روزی خودرا بلکه لجاج‌کردند در سرکشی وعناد آیاکسی‌که

يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢٣) قُلْ هُوَ

میرود نگونسار بر روی خود راه نماینده‌تر است یا کسیکه میرود باعتدال برراه راست . بگو اوست

الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (٢٤)

آنکه آفرید شما را و قرار داد برای شما گوش و چشمها و دل ها کم شکر میکنید

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٢٥) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا

بگو اوست آنکه آفرید شما را در زمین وبسوی او برانگیخته شوید و میگویند کی‌باشد این

الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٢٦) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٢٧)

وعده اگر هستید راستگویان بگوجزاین‌نیست که‌علم نزد خداست‌که من‌بیم‌کننده‌ام هویدا

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (٢٨)
پس چون دیدند اورا نزدیك بد شد روهای آنانکه کافرشدند و گفته شد این است که بودید باو ادعا میکردید
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ
بگو آیا مینگرید اگر هلاك کند مرا خدا و کسیکه با من است یا رحم کند مارا پس کیست برهاند کافرانرا از
عَذَابٍ أَلِيمٍ (٢٩) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ
شکنجهٔ دردناك بگو او است خداوند گرویدیم باو وبراو توکل کردیم پس زود بدانید کیست او در گمراهی
مُبِينٍ (٣٠) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (★)
آشکار بگو آیا دیدید اگر بگرداند آب شمارا فرو رونده پس کیست که بیاورد شمارا آب گوارا

قوله تعالی (تَبَارَكَ الَّذِي) حق تعالی دراین آیه ثناء خود گفت . گفت متعالی است ومتعظّم آن خدائی که پادشاهی اوراست ومتفرّد است بوجود لم یزل ولایزال ، وأصل کلمه تفاعل است من بروك البعیر وهو ثباته ولزومه بارکاً علی صدره ، یعنی قدیم است فیما لم یزل ، باقیست فیما لایزال ، وجود اورا ابتدای نیست ، ودوام اورا انتهای نیست (بِيَدِهِ الْمُلْكُ) بدست اوست پادشاهی یعنی بامر اوست وقدرت او و «ید» قوّت وقدرت باشد و بمعنی تصرّف ونفاذ امور آید ، ومعنی آنستکه ملك آفریدهٔ اواست ودر تصرّف اواست تاچنانکه خواهد میگرداند بایجاد و إعدام ، وزیاده ونقصان ، وأنواع تغییرات (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) واو برهمه چیزی قادر است ازمقدورات خود . آنکه گفت :

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوةَ) او آن خدااست که بیافرید مرگ و زندگانی را . مرگ بیافرید تا بر آن صبر کنید ، وحیات بیافرید تا باآن شکر کنید . گفتند ازاین حدیث اشاره کرد بر آنکه قادر است برشيء و برضدّش . چه اگر مرگ معنی بودی ضدّ حیات بودی أمّا قوله « خلق الموت » حقیقت او آن است که فعلی کند که حیات عند آن منتفی شود از تخریب بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیات محتاج است بدو از حرارت و برودت ورطوبت ویبوست ویاسدّ مخارج روح چون خناق وضیق النفس و آنچه حیات بدو منتفی شود . و مذهب

درست این است که گفتیم ، ومذهب أبوعلی وأبوالقاسم بلخی آن است که موت معنی است (۱) وضدّ حیات است ، وأبوهاشم را مذهب آن بود اوّل آنکه رجوع کرد . ومذهب أشعری و نجّار هم این است ، وبرای آن گفتیم که اومعنی نیست که حکمی صادر نیست ازاو که استدلال توان کرد بدو برآنکه اومعنی است ، وچون مدرك نباشد وطریقی نباشد ازحکم باثبات اواثبات کردن اومؤدّی بود باجهالت . قوله (لِیَبْلُوَکُمْ) تا بیازماید شمارا که ازشما که نیکوعملتر است ؟ بیان کردیم پیش ازاین که معنی ابتلاء ازخدا چه باشد ، ومعنی آن است که اودرتکلیف ما بمکلّفان معامله آنان کند که ایشانرا امتحان وابتلا کنند . آنکه او را بر توسّع امتحان خواند واین افعال چون اطلاق وتخلیه وتمکین وتخییر ومانند این فعلها که خدای با مکلّفان کرده است که آن صورت امتحان دارد (وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ) واوخدائی است عزیزوغالب همه چیزرا وهیچ چیزاورا غالب نشود ، وغفور آمرزنده است . وأمّا تقدیم موت برحیات فی قوله « خلق الموت والحیوة » باآنکه اعتبار نیست دراین باب بتقدیم وتأخیرو واوموجب ترتیب نیست چنانکه گفت « یهب لمن یشاء إناثاً ویهب لمن یشاء الذّکور » وذکور ازإناث به باشد و برای آن چنین گفت که در تقدیم ترجیح و تفضیلی نیست . بعضی دیگر گفتند برای آن تا مکلّفان متّعظ شوند باو وبدانند که مرجع باموت خواهد بودن . قتاده گفت خدای تعالی آدمی را بمرگ ذلیل بکرد ودنیا هم سرای حیات کرد وهم سرای فناء ، وآخرترا سرای بقاء کرد وجزاء ، وبعضی دیگر گفتند برای آن تقدیم کرد اورا که اومقدّم است نبینی که خاك و نطفهٔ و آن چیزها را که احیاء را از او آفریدند همه موات وجماد بوده است . آنکه حیات در او آفریدند .

وروایت کردند ازعبدالله عباس که او گفت خدای مرگ را برصورت کبشی سیاه وسفید آفرید بهیچ چیز گذر نکند وباو نرسد إلاّ که بمیرد وحیات را برصورت اسبی أبلق آفرید ماده وآن اسبی است که جبرئیل علیه السلام وأنبیاء علیهم السلام براو نشستند ، ازخرمهتر است واز اسب کهتر گام اویك چشم زخم باشد پای برهیچ چیز ننهد وبهیچ چیز نرسد وإلاّ آن چیززنده شود وآن اسب که جبرئیل علیه السلام براو نشسته بود چون سامری اورا دید خاك ازپی اوبرگرفت ودر شکم عجل افکند تا به بانگ آمد ، واین خبر برسبیل تمثیل باشد اگردرست شود (۲) قوله تعالی

---

(۱) یعنی وجودی است و معنی در اصطلاح متکلمان آنرا میگویند که موجود باشد وحق آن است که موت عدمی است یعنی وجود ندارد و خلق او خلق بالعرض است .

(۲) یعنی اگر حدیث درست باشد تمثیل است چون در نظر انسان مرگ بهیچ چیزنزدیکتر از

« أيّكم أحسن عملاً » أحسن عقلا وأورع عن محارم‌الله ، وأسرع إلى‌طاعة الله تا که عاقل تر است پرهیز گارتر وطاعت دارتر است . أبوقتاده گفت رسول ﷺ را ازاین آیه پرسیدم گفت معنی آنستکه کیست که عقل بهتر بکاردارد آن عاقل تر است ازشما که ازخدای بهتر ترسد ، و بأدای واجبات واجتناب مقبّحات قیام بیشتر کند ، واگردربعضی تطوّع تقصیر کند .

فضیل عیاض گفت دراین آیه « أیّکم أحسن عملاً » أي‌أخلص عملاً وأصوبه . گفت تا کدام خالص تراست بعمل ومصیب‌تر . گفتند چه معنی دارد این ؟ گفت چون عمل خالص‌نبود ومشوب بودبریاء هیچ نبود وچون‌صواب نبود نچنان بود که خدای تعالی فرموده است ونه بر قاعده ، پس لابدباید تاعمل جامع بود این دووصفرا یکی‌اخلاص یکی‌اصابه تا ازبدعت وریاء دورباشد . حسن گفت تا کیست که ازدنیا زاهدتراست ودرآخرت راغب‌تر . سهل گفت تا که متوکّل تراست . فرّاء گفت درکلام اضماری هست والتقدیر لیبلوکم فینظرأیّکم أحسن عملاً ومثله قوله تعالی « ویستخلفکم فی‌الأرض‌فینظر کیف‌تعملون» وکلام بااین تقدیر بمعنی‌نزدیکتر است و قوله « أیّکم أحسن عملاً » مبتداء وخبر است .

قوله تعالی (ألّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوات ٍ طِباقاً) آن خدائی که بیافرید هفت آسمان را طبق بر بالای‌طبق‌نهاده ، ویقال‌أطبقت‌الشيء اذاجعلت بعضه فوق بعض(١) . أبان بن تغلب گفت شنیدم‌ازأعرابی که کسی را ذمّ میکرد میگفت شرّه طباق و خیره غیر باق ،ونصب « طباقاً » برحال است ، و بعضی باین آیت استدلال کرده‌اند بر آنکه آسمان کروی نیست که آنچه مطبّق بود مسطّح باشد شکل کره ندارد واین معتمد نیست برای آنکه ممکن‌بود که مطبّق باشد طبق ازبالای طبق ، و اگر چه جملهٔ او در تدویر شکل کره دارد و ازاین

---

* گوسفندنیست روزی نباشد که چند جنازه گوسفندنبینیدلذا چون مرگ مجسم شود بصورت گوسفندکه ملازم او است در ذهن انسان درآید برخلاف اسب که وسیلهٔ غلبه بردشمن یا فرار از دشمن‌است و با حیات در ذهن انسان مجسم میشود .

(١) آسمانها در نظر منجمان و حکمای قدیم چنانکه عوام مردم تصور میکنند جسم عنصری و سنگین وغلیظ نبود بلکه از غایت شفافی ورقت از« اتر»که اصطلاح‌عصر ما است‌غلیظ‌تر نیست‌وگویند در فضای‌خالی اترواسطهٔ رسیدن نور وحرارت‌است ازخورشیدبزمین وسایر کرات‌آسمان‌ها درنظرآنان بااین اتر تفاوت ندارد از این جهت این کلمه از اثیرعربی مأخوذ است و اثیرجسم آسمان راگویند و جسم عنصری هرچه رقیق باشدمانند آب و بلور چون باین اندازه مسافت که میان زمین و کواکب است متراکم شود مانع رؤیت‌خواهد شد .

امتناع نیست مسلمانان را چون بادلّهٔ باهره درست شد که آنرا خالقی و مدبّری ومصرّفی هست که میدارد ومیگرداند . آنگه گفت (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ) حمزه و کسائی و أعمش و یحیی تفوت خواندند بی ألف علی تفعل ، و باقی قرّاء تفاوت خواندند علی تفاعل و أصل کلمه از فوت باشد وچیزهای مخالف را برای آن متفاوت خوانند که بهری ازبهری فایت باشند و معنی یکی است کالتعهّد و التعاهد و التحمّل والتحامل . گفت درخلق خدای تعالی تفاوتی نیست یعنی کما بیشی و تناقضی وتباینی و اختلافی از روی حکمت نه از روی منظر (۱) بل‌جمله مستقیم است و مستوی . و در قراءت عبدالله عباس آمد که او خواند « من تفوت » (فَارْجِعِ الْبَصَرَ) فراء گفت برای آن رجوع گفت واگر چه اول بارچشم آنجا نبوده است که نظری در کلام مضمر است آنجا که گفت « ماتری » و التقدیر فانظر هل تری فی خلق الرّحمن من‌تفاوت آنگه گفت «فارجع البصر» (هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ) نظر بازآر تا درآسمان هیچ شکافی بینی - وقولی دیگر آنست که رجوع گویند آنجا که مثل این فعل‌مقدّم نباشد چنانکه شاعر گفت :

فَإِنْ تَكُنِ الْأَيَّامُ أَبْصَرْنَ مَرَّةً إِلَيَّ فَقَدْ عَادَتْ لَهُنَّ ذُنُوبُ (۲)

أی ظهرت و بدت و إن لم یکن قبل ذلك منه ذنب . وفطور فتوق باشد و احد فطر وفتق و مثله شقوق و خروق. ضحّاك گفت: اختلاف . عطیّه گفت: عیب . ابن کیسان گفت: تباعد قرظی گفت: فروج . ابوعبیده: صدوع ، و این أقوال متقارب المعنی است ، و الفطر الشقّ ، این لفظ هم اسم باشد و هم مصدر و چون اسم باشدآنرا جمع کنند بفطور چنانکه شاعر گفت:

شَقَقْتِ الْقَلْبَ ثُمَّ ذَرَرْتِ فِيهِ هَوَاكِ فَلِيمَ فَالْتَأَمَ الْفُطُورُ (۳)

---

(۱) این گنبدکبود که دیده میشود آسمان نیست زیراکه آسمان رنگ ندارد و ازغایت شفافی قابل دیدن نیست و اگر خود دیده میشد مانع دیدن ستاره‌ها میگردید چیزی که خود دیده شود حاجب ماوراء است این کبودی که دیده میشود ازآمیختن زردی نور خورشید باتاریکی ماوراء جوکه قبول‌نور خورشید نمیکند پدیدار آمده‌باری مستقیم وصاف بودن‌منظر این گنبدکبود دلیل‌نیست بلکه‌جمال وحکمتی که درآن بکار رفته مثل آنکه رنگ کبود آن حافظ چشم است ازشدت‌تابش. والتذاذ ازرنگ و جمال آسمان دلیل‌وجود جمال وکمال حقیقی است در مبدء کل وجود واستدلال بزینت بروجود حق درقرآن بسیار است .

(۲) اگر روزگار یکبار سوی من بنیکی‌نگریست باز نارواها دربارهٔ من روا داشت .

(۳) دلها را شکافتی و مهر خود را در آن پاشیدی آنگاه التیام داده شد و شکاف بهم آمد .

وقال آخر :

بَنا لَكُمْ بِلا عَمَدٍ سَماءً وَ زَيَّنَها فَما فيها فُطُورُ (۱)

(ثُمَّ ارْجِعِ البَصَرَ كَرَّتَيْنِ) آنكه گفت بازآر چشم را بار ديگر تا دو بار باشد تا نظر چشم بازگردد و بازنزد تو آيد خاشع و ذليل كُنْد شده و منقطع گشته قال الشاعر :

نَظَرْتُ إلَيْها بالمُحَصَّبِ مِنْ مِنى فَعادَ إليَّ الطَّرْفُ وَهُوَ حَسيرُ (۲)

كعب الأخبار گفت آسمان دنيا موجي است مكفوف و آسمان دوم از سنگ مرمر است سفيد ، و آسمان سيم از آهن است ، و آسمان چهارم ازمس است، و گفتنداز روی . و پنجم‌سيم است ، و ششم ازرز است ، و هفتم از ياقوت سرخ (۳) و از آسمان هفتم تا بعرش هفت حجاب است ، ميان هرحجابی صحراهااست ونام فرشته‌ای كه‌بر آن‌حجابها موكّل است‌بقيطاطروش است .

(وَلَقَدْ زَيَّنّا السَّماءَ الدُّنيا بِمَصابيحَ) آنكه گفت ما آسمان دنيا را بياراستيم بستارگانی كه بروشنی بمانند چراغها است (وَجَعَلْناها رُجوماً لِلشَّياطينِ)وآنرا برجوم و مرامی شيطان كرديم چون خواهند كه استراق سمع كنند (وَأعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعيرِ) و برای ايشان عذاب دوزخ بيجارده‌ايم باآنكه در دنيا ايشان را بشهاب می‌سوزيم .

(وَلِلَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ) گفت وآنان راكه‌كافر شدند بخدای ايشان را عذاب دوزخ بود و مستوجب ومستحق آن باشند باستحقاق (وَ بِئْسَ المَصيرُ) وبدجائی است‌آن يعنی دوزخ .

(إذا أُلقُوا فيها سَمِعُوا لَها شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ) آنكه وصف دوزخ كرد و گفت چون آن‌كافران را در دوزخ افكنند آواز اين آتش شنوند چنانكه آواز خران بمنكری و بلندی وآن دوزخ همچنان می‌جوشد كه لويد (٤) جوشد .

(۱) اسمان را بيستون برای شما افراشت وآنرا زينت داد درآن شكافی نيست .

(۲) سوی آن زن نظر افكندم در محصب كه جائی است از منی . چشم سوی من بر گشت مانده وكند شده

(۳) سخن كعب الاحبار صحيح نيست و اگر جسم سماوات از اين عناصر بود ما ستارگان را نمی‌ديديم اگر شيشه يك گره ضخامت داشته باشد مانع رؤيت است و آب صاف‌بيش‌ازسه مترنيزحاجب است و قدما هرگز نمی گفتند آسمان‌ها ازاين عناصر و اجسامی مانند آن‌ها خلق شده است .

(۴) لويد بمعنای ديك بزرگ است كه فعلاهم در مازندران مصطلح است .

و مجاهد گفت میجوشد و مضطرب میشود چنانکه حبّه‌ای چند در آب بسیار فکنند و بجوشانند ، و روا بود که شهیق آواز آتش باشد و این ظاهر آیت است ، و روا بود که آواز اهل دوزخ باشد چنانکه در دیگر آیه گفت « لهم فیها زفیر و شهیق » آنکه بطریق مبالغه گفت :

(تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الغَیْظِ) گفت نزدیك آن باشد که شکافته شود از خشم و بنر کد و این عبارت است ازشدّت خشم، پنداری تشبیه کردبکسی که مملوّ باشد ازچیزی، چون امتلاء بغایت رسد بشکافدکالزّق المملوّ ، آنکه گفت برسبیل حکایت از مستقبل أیّام (کُلَّما أُلقِیَ فیها فَوْجٌ) چون گروهی را ازکافران در دوزخ افکنند خازنان دوزخ پرسند از ایشان و گویند (أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ) شما راپیغامبر نیامد .

(قالُوا بَلیٰ) ایشان جواب دهند و گویند بلی آمدند بما پیغمبران ﷺ ولیکن ما باور نداشتیم و دروغ داشتیم ایشان را و گفتیم (ما نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ) خدای تعالی چیزی نفرستاده و شما اینکه میگوئید دروغ میگوئید و شما در ضلال و ذهابید ازراه حق وصواب.

آنکه حکایت آن کرد که اهل دوزخ با یکدیگر گویند بر سبیل تحسّر و تلهّف (لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) اگر چنانکه ما در دنیا سمعیّات وشرعیّات گوش داشتمی و شنیده بودیمی آنچه رسولان خدای گفتند و آنچه معقولات بود بعقل اندیشه کرده و باز انداخته و تأمّل و تدبر کرده در أوامر ونواهی،ازأهل دوزخ نبودیمی .

(فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ) آنکه خدای تعالی گفت . در دوزخ بگناه خود معترف شوند ومقرّ آیندو آیه از چند وجه دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره یکی آنکه گفت « فاعترفوا بذنبهم » ایشان اعتراف دهندبه گناه واعتراف ایشان برایشان حجّت باشد وحجّت خدای را باشد برایشان و بر آن مذهب حجّت بنده‌رابود، ودیگر اضافه گناه بایشان کرد و اگر فعل خدای بودی اضافه گناه بایشان دروغ بودی . دیگر آنکه اگر در قیامت تکلیف بودی چنانکه اصحاب نجار گفتند توبهٔ همه کافران مقبول بودیوچون‌دانستندی که توبه مقبول خواهد بودن ملجأ بودندی بتوبه کردن و چون چنین بودی هیچ کافر معذّب نبودی و این خلاف اجماع‌است. آنکه گفت (فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیرِ) هلاك بادأهل دوزخ را ونصب او برمصدری باشد محذوف الفعل . سعید جبیر گفت سحق نام وادی است در دوزخ ، وعامّهٔ قرّاء خواندند « فسحقاً » باسکان حاء ، و کسائی و ابوجعفر سُحُقاً خواندند بدو ضمّه و هما لغتان کالرُّعب والرُّعُب والسحت والسحُت . مجاهد گفت ازعبدالله عباس که روز قیامت مردی

را بدوزخ برند دوزخ ازاو منقبض شود حقّ تعالی گوید چه بود ترا گوید بار خدایا او پناه بسیار باتو دادی از من حق تعالی گوید رها کنید بندهٔ مرا، بندهٔدیگر بیارند چون بکناردوزخ شود گوید بار خدایا گمان من بتو بهازاین بود حق تعالی گوید گمان توچه بود؟ گوید گمان من آن بود که برمن رحمت کنی، حقّ تعالی گوید رها کنیداورا، مردی دیگررا بیارندازآتش شهیقی مانند شهیق استر و زفیری که اهل عرصات از آن بترسند سرزند .

قوله (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) آنکه حق تعالی گفت آنانکه از خدای بترسند در غیبت یعنی در حالی که حال خلوت بود و غیبت مردمان بود آنچه کنند نه بحیای مردمان بود یابریای ایشان و آنچهنکنند نه برای خوف ایشان نکنند بل من خشیةالله و رجاء رحمته این است معنی « یخشون ربّهم بالغیب»(لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ)ایشان را باشدآمرزش و مزدی بزرگوار آنکه بر سبیل تهدید ووعید فرمود :

(وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِاجْهَرُوا بِهِ) گفت اگر خواهید سخن بجهر گوئید و آواز بلند و اگر خواهیدبسرّ گوئید پنهان که بنزدیك او یکی است و او عالم است باسرار دلها. این آیه درحق مشرکان آمد که ایشان رسول ﷺ را سخن ناسزا گفتندی ، خدای تعالی رسول را خبر دادی برزبان جبرئیل عليه السلام تا ایشان را باز می گفت، ایشان را گمان آمدی که ازکسیشنیده باشد ونقل کرده چون سخنی خواستندی گفتن گفتند « أسرّوا » اینحدیث بسرّ گوئید که کس نشود و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر خواهید بسرّگوئید که کس نشنود واگر بجهر ، من عالمم بآنچه در دل داریدآنکه . گفت :

(أَلاَ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) آنکه شما را آفرید بداند أحوال و أقوال شما ، و مفعول هردو فعل بیفکند و تقدیر آن است که ألا یعلم الله الّذي خلقهم أسرارهم و أحوالهم . صورت کلام استفهام است و معنی تقریر (وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) و او خدائی است بالطف و رفق گواه و دانا بأحوال بندگان ، أما قوله « من خلق » محلّ « مَن » شاید که رفع بودبر فاعلیّت و التقدیر ألایعلم الله الخالق ، و شاید که محلّ او نصب بود بر مفعول و التقدیر ألا یعلم الله من خلقه أی المخلوقین ، و براین قول فاعل محذوف باشد و مفعول مذکور . مسیّب گفت مردی شبی از شبها در میان درختانی میرفت بادی سخت در آمد و ازهر درختی برگ بسیار فرود آمد در خاطر او بگردید که گوئی خدای داند که چند برگ از درختان بیفتاد هاتفی ازگوشهای آواز داد که « ألا یعلم من خلق و هواللّطیف الخبیر » محمّد بن الفضیل گفت مردی در میان بیشهای پردرخت میرفت در خاطر اوبگذشت که اگر در این جایگاه بمعصیتی

مشغول باشد کس ازحال او خبر ندارد . هاتفی آواز داد ازگوشه‌ای که « ألایعلم من خلق وهو اللّطف الخبیر » .

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا) اوآن خدائی است که زمین را درزیرقدم شما مذلّل ومسخّر کرد تا شما چنانکه خواهید دروی میروید و می‌آئید ومینشینید ومیخسبید (فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا) بروید در دوشهای زمین، عبدالله عباس گفت مراد کوهها است . ضحّاك گفت‌مرادپشته‌ها است . مجاهد گفت مراد راهها و فجاج است ، کلبی گفت اطراف زمین است و اصل منکب از نکوب باشد و آن عدول باشد والمنکب المعدل و منه‌الرّیح النکباء و نکب فلان عن الطریق و ینکب إذا عدل ناحیة (وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ) صورت هردو امر است مراد إباحه ، وبخورید از روزی‌او. آیه دلیل است بر آنکه‌روزی‌جزحلال نباشد برای‌آنکه حرام ممنوع ومنهی عنه است ، نه مأموربه باشدنه‌مباح. (وَإِلَيْهِ النُّشُورُ) و با اوست زنده کردن خلقـان .

(ءَأَمِنْتُمْ) ابن کثیر خواند « و أمنتم » بواو درحال وصل‌ازضمّه رای نشور واوی سخت بخواند، وکوفیان و شامیان بدو همزه خواندند براصل‌خود، و باقی قراء بتخفیف‌همزه اول و تبیین دوم واصل ءأمنتم است بلفظ استفهام است ومعنی‌تهدید، وگفت ایمن شدید ازآنکه در آسمان است یعنی‌خدائی که ملك او درآسمان است علی حذف المضاف و اقامة المضاف إلیه مقامه ، و تخصیص آسمان برای آن کرد تا تصرّف دیگران در اوراه نبرد . وگفتند برای‌آن گفت که مشرکان گفتندی که‌الله‌خدای آسمان‌است وأصنام‌خدایان‌زمین‌اند، خدای‌تعالی گفت از خدای‌آسمان‌برزعم شما کجاایمن‌شده‌اید که‌شمارا بزمین‌فرودبرد، وبعضی‌دیگر گفتندمرادبه«في» فوق‌است وتقدیره مَنْ فوق‌السماء نه بمعنی‌جهة بل بمعنی قهر وغلبه چنانکه گفت « فسیحوا في الأرض أربعة أشهر » أی فوق الأرض و گفتند «في» بمعنی «علی» است کقوله « ولاصلّبنّکم في جذوع النخل »أی علی جذوعها ، هم‌بمعنی استعلا وقهر وملك وتصرّف ونفاذ أمر باشد چنانکه گویند فلان علی العراق و فلان علی الحجاز أی والیها والقائم علیها ، و أدلّهٔ عقل که احتمال تأویل نکند بر خاسته است بر آنکه خدای‌را جلّ جلاله مکان و جهت نیست که این ازصفات اجسام باشد و خدای تعالی خالق اجسام است . أمّا اشارهٔ مردم در وقت دعابرای آن است که آسمان محل وحی و منزل مطر است و منزل قدس و جای مقدّسان و مقرّبان است و معدن روزی است (۱) ألاتری إلی قوله « وفي السماء رزقکم و ما توعدون » (فَإِذَا هِيَ تَمُورُ) تو

(۱) بعضی سفت آسمان روحانی است یعنی عالم مجردات نظیر « لاتفتح‌لهم أبواب‌السماء » وبعضی صفت آسمان جسمانی است یعنی جهت علو مثل »و فی‌السماء رزقکم » .

بینی می‌جنبند این قول حسن است وضحّاك گفت میگردد و أهلش را میگرداند یعنی زمین . ابن کیسان گفت فرو میبرد ایشان را .

(أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ) یاایمن شده ازآنکه در آسمان است بر آن تأویل‌ها که رفت (أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً) که فرو فرستد به شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد چنانکه‌بفرستادبر قوم لوط‌في‌قوله‌إنا أرسلنا عليهم حاصباً(فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ) بدانید آنکه عذاب من چگونه‌باشد، و قیل نذیری . أی انذاری بالعذاب ترسانیدن من بعذاب چگونه باشد .

(وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) تکذیب کردند آنانکه پیش از اینان بودند پیغمبران را وایشان را باور نداشتند چگونه بود انکار من برایشان بعذاب؟ و اختلاف قرّاء بر اثبات یاء در اخوات این لفظ برفته است که بعضی یاءبیاورند بأصل‌وبعضی بکسره اکتفا کردند .

(أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ) آنکه حق تعالی بر سبیل تذکیر نعمت گفت نمی‌بینند این کافران مرغان راکه از بالای سرایشـان در هوا معلّق بال گسترده می‌پرند و گاه بال فراهم گرفته گاه بصفیف می‌پرند وگاه بدفیف و ایشان را در هر دو حال کس نمیدارد جز خدای تعالی از آنکه بیوفتد (۱) (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) او بهمه چیز دانا وبینا است .

(أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ) گفت یا کیست آنکه اولشکر است شمـا را و نگاهدار است که شما را حمایت کند ویاری کند جز خدای تعالی یا اگر خدای تعالی بشما رنجی خواهد که باز دارد ؟ (إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ) کافران نیستندإلاّ درغروربااین مذهب واعتقاد که ایشان دارند .

(أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ) یا کیست آنکه شمـا را روزی دهد (إِنْ أَمْسَكَ

(۱) مرغ جسمی است سنگین‌تر از هوا و اگر جان نداشته باشد و تیری براو بیفکنند و مجروح شود که تدبیر کار خود را در جو نتواند البته‌بزمین‌بیافتد. قوه‌جان‌اواست .در تنش‌کمیتواند در جوسیر خود را طوری مرتب کندکه بادزیر بال اوبگیرد وبفشار هوادرهوا بماند قوه‌ایست ضد طبیعت همچنانکه حرکت انسان ببالای کوه و تپه وجهیدن او قوه ایست ضدطبیعت عنـاصر دلیل برآنکه چیزی غیر از عناصر و مزاج آنها موجود است و اگر تابع عناصر بود برضد او بر نمیخاست و این بابی است برای اثبات عالمی‌غیرطبیعت‌وقوه‌قاهر برآن.

رِزْقَهُ) اگر خدای روزی باز گیرد از شما وجزای شرط مقدّم شده است برشرط و التقدیر إن أمسك الله رزقه من ذاالذی یرزقکم ، آنگه برسبیل اخبار ازعناد کافران وجحود ایشان باز نمود (بَلْ لَجُّوا) بلکه بلجاج و ستیزه باز ایستادند این‌کافران در طغیان وعصیان‌ورمیدن از فرمان خدای تعالی . آنگه گفت برسبیل تنبیه وتحذیر بصورت تخییر :

(أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ) گفت آنکس که میرود بروی در آمده ، بهدایت اولی تر باشد یاآنکس که میرود براه راست ؟! این فعلی است(۱) مخالف قیاس برای آنکه أفعَلَ او لازم است و فعل اومتعدّی و قیاس افعال لازم و متعدی برعکس این باشد فَعَل لازم بودوأفعَلَ متعدّی کقولهم ذهب‌فلان و أذهبته و دخل فلان و أدخلته و خرج و أخرجته و این چنین است که أَكَبَّ فلان‌لوجهه و کببته وقال الله تعالی «فکبّت وجوهم في‌النار» و قال عليه‌السلام « وهل یکبُّ النّاس علی‌مناخرهم إلاّ حصائد ألسنتهم » قال و نظیره من‌الکلام قولهم‌أقشَع السّحاب وقَشعهُ‌الله. و نصب «مُكِبّاً» برحال است و درمعنی آیه دو وجه گفتند یکی آنکه معنی آن مثل است که خدای تعالی زد کافران را و مسلمانان‌را، کافر را تشبیه کرد بآنکه او در رفتن بروی فتاده باشد و مؤمن را بآنکه براه،راست وهمه عقلا دانند که این بهتر باشد از آن و مهتدی‌تر . قتاده گفت مراد آنکه روز قیامت کافران را برانگیزند برروی بدوزخ شونده و مؤمن بقدم خود بر صراط میرود کالبرق الخاطف. وبراین‌قول صراط مستقیم بهشت باشد آنگه در تذکیر نعمت آمد .

(قُلْ) یامحمد (صلّی‌الله‌علیه‌وآله) بگوی (هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ) او آن خدا است که‌بیافرید شما را و شما را چشم و گوش و دل داد تا بچشم به‌بینید و بگوش بشنوید و بدل بدانید آنگه گفت (قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ) اندك شکرمی کنید و «ما»رادووجه باشد یکی آنکه مصدری باشد و التقدیر قلیلاً شکرکم و نصب قلیلاً برحال و روا بود که «ما» زیاده بود و « قلیلاً » نصب باشد برصفت مصدری محذوف ای تشکرون شکراً قلیلاً .

(قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي‌الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) بگو ای محمد که اوست، که شما را بیافریداززمین وحشر وجمع وبازگشت شما با اوست .

(وَيَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) می گویند کی خواهد بودن این وعده قیامت که ما را می گوئید اگرچنانکه راست‌می گوئید، توجواب ده ای محمد بگوی که علم آن بنزدیك خداست که کی خواهد بودن .

---

(۱) یعنی اکب فعلی است برخلاف قیاس .

(وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) و من پیغمبری‌ام ترساننده‌بیان کننده، کار من این‌است مرا بعلم غیب راهی نیست .

(فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً) هاء ضمیر عذاب است و « زلفة » مصدر است در جای وصف نهاده برای مبالغه کقولهم رجل صوم أو فطر گفت چون عذاب را بینند نزدیك در آمده‌بایشان یعنی عذاب دوزخ را برقول‌بیشتر مفسّران ، ومجاهد گفت عذاب روز بدر خواست (سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) دژم کنند روی کافران تا سیاه و گرفته‌شود، یقول العرب : سُؤْتُهُ وَسِيءَ و سَرَرْتُهُ فَسُرَّ و شَغَلْتُهُ فَشُغِلَ . (وَقِيلَ) گویند ایشان را یعنی خزنه دوزخ کافران را (هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ) این آنست که دعوی کردید یعنی این عذاب آن است که شما تمنّا کردید و خواستید . و حسن گفت مراد آن است که دعوی کردید که نخواهد بودن و عامّه قرّاء «تدّعون» بتشدید دال علی وزن‌تفتعلون و یعقوب خواند « تدعون » علی وزن تفعلون بتسکین دال، یعنی خدای را می‌خواندید تا پدید آرد وتعجیل کند یعنی قوله تعالی « واذقالوا اللّهمّ إن کان هذا هوالحقّ من عندك فأمطرعلینا حجارة من السمآء أوائتنا بعذاب » .

آنکه گفت بگو یا محمّد (صلی الله علیه وآله) این کافران را که‌تمنّای هلاك تومیکنند و متربّص‌اند ومنتظرهلاك‌ترا، بگوی ایشان راکه(أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا) می‌بینید یعنی‌میدانید که اگر خدای تعالی‌هلاك کند مرا وآنان را که بامنند یا برما رحمت کند (فَمَنْ يُجِيرُ الكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ) کیست که کافران راپناه دهد از عذاب دردناك یعنی مرگ و هلاك من شما را ازعذاب‌نرهاند، بعضی دیگر گفتند معنی آنست که اگر خدای تعالی خواهد تا مارا عذاب کند یا برما رحمت کند حکم‌اوراست وما منقاد اوئیم واز عذاب‌او ترسانیم با آنکه مؤمنیم و باوا ایمان داریم شما راکه کافرانیدبا کفر که حمایت خواهد کردن؟ این معنی‌قول عبدالله عباس‌است‌وابن کیسان.(قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا) بگو او خداوند بخشاینده است ما باو ایمان آوردیم و برا و توکّل کردیم در همه باب (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ) کسائی خواند بیاء علی المغایبه و باقی قراءبتاء خطاب . بدانید که‌کیست که او در گمراهی استظاهر، مایا شما ؟

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مؤُكُمْ غَوْراً) بگو ای محمّد بینید شما که اگر آب شما

بزمین‌فرو شود، و قوله «غوراً» أراد غائراً مصدری است در جای اسم فاعل. کلبی و مقاتل گفتند مراد آب‌زمزم است و چاه میمون‌حضرمی و آن چاهی است جاری قدیم و دیگرمفسّران گفتند مراد جنس است جمله آبهای شما را (فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) کیست که شما را آب روان دهد و گفتند ظاهر که چشمهای آنرا بینید، و گفتند آبی عذب وخوش و اصل کلمه من عانه یعینه فهو عاین و ذاك معین إذا رآه بعینه، در آثار می‌آید که یکی از جمله زنادقه بگذشت بیکی که میخواند «قل أرأیتم، ان أصبح‌ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین» گفت رجال‌شداد و معاول حداد، مردان قوی و کلنگ‌های تیز، بشب بخفت آب سیاه در چشم اوآمد هاتفی آواز داد که بیار آن مردان سخت وآن کلنگ‌های تیز را تا این آب بگشایند.

سورة القلم

این سوره مکّی است ، و پنجاه و دو آیت است ، و سیصد کلمه است ، و هزار و دویست وپنجاه و دو حرف است . و روایت است از ابواُمامه از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره نون والقلم بخواند خدای تعالی اورا ثواب آنان دهد که خوی‌خوش دارند صدق رسول الله ﷺ .

سورة القلم مکیة وهی اثنتان وخمسون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

نٓ وَالْقَلَمِ وَما يَسْطُرُونَ (٢) ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (٣) وَ إِنَّ

ن سوگند بقلم و آنچه مینویسد نیستی تو بنعمت پروردگارت دیوانه و بدرستیکه

لَكَ لَأَجراً غَيْرَ مَمْنُونٍ (٤) وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (٥) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (٦)

مرتورا پاداشی‌است بی‌منت وبتحقیق توئی هرآینه برخوی بزرگ پس‌زودباشدکه‌بینی وبینند

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ (٧) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ

بکدام شما دیوانگی‌است بتحقیق پروردگارتو او داناتراست بآنکه‌گمراه شد ازراه‌او واو آگاه‌تراست

بِالْمُهْتَدِينَ (٨) فَلاٰ تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (٩) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (١٠)

بهدایت یافته‌گان پس‌پیروی‌مکن تکذیب‌کننده‌گان‌را دوست‌دارند‌اگر نرمی‌کنی پس‌نرمی‌کنند

وَلاٰ تُطِعْ كُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِينٍ (١١) هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِيمٍ (١٢) مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ

وپیروی‌مکن هربسیار سوگندخوار خواررا عیبجوی روندهٔ بسخن‌چینی منع‌کننده مرخیررا ازحدگذرندهٔ

أَثِيمٍ (١٣) عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ (١٤) أَنْ كانَ ذا مالٍ وَبَنِينَ (١٥) إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِ

گنهکار درشتخوی‌ستمکار بعدازاین‌حرامزاده آنکه‌باشد صاحب مال وپسران خوانده شود براو

آيَاتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱٦) سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۷) إِنَّا بَلَوْنا هُمْ
آیتهای‌ما گوید افسانه‌های گذشتگانست زودباشد داغ گذاریم بربینی بتحقیق‌ما مبتلا کردیم آنهارا
كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ (۱۸)
چنانکه مبتلا ساختیم اصحاب بهشت‌را چون سوگند خوردندکه ببرند آن میوه ها را صبح کنندگان
وَ لا يَسْتَثْنُونَ (۱۹) فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ (۲۰) فَأَصْبَحَتْ
واستثناء نکنند پس آمد بر آنها آسیبی از پروردگار تو وآنها خفته‌گان بودند پس گردید
كَالصَّرِيمِ (۲۱) فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۲) أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مانند میوهٔ‌چیده‌شده پس‌آواز کردند صبح کنندگان آنکه بیرون‌روید بر کشتزار خودتان اگرهستید
صارِمِينَ (۲۳) فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخافَتُونَ (۲٤) أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۵)
میوه چینندگان پس رفتند وآنها پنهان میگفتند که باید درنیایدآنرا امروز برشما بیچاره‌ای
وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ (۲٦) فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (۲۷)
وبامداد کردند برمنع کردن توانایان پس‌چون دیدندآنرا گفتند بدرستیکه‌ما هرآینه گمراهانیم
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۸) قالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلا تُسَبِّحُونَ (۲۹) قالُوا سُبْحانَ
بلکه مائیم بی‌بهره‌شدگان گفت بهترآنها آیا نگفتم مرشمارا چرا بپاکی نستائید گفتند منزه‌است
رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ (۳۰) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ (۳۱) قالُوا
پروردگارما بدرستیکه‌ما بودیم‌ستمگران پس روکردند بعضی‌آنها بربعضی ملامت‌کنندگان گفتند
يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ (۳۲) عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا
ای‌وای‌برما بتحقیق‌ما بودیم‌ازحد‌گذرندگان شاید پروردگارما آنکه عوض‌آردمارا بهترازآنها بتحقیق‌ما
إِلى رَبِّنا راغِبُونَ (۳۳) كَذلِكَ الْعَذابُ وَلَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا
بسوی‌پروردگارخودمیل‌دارندگانیم اینچنین‌است شکنجه وهرآینه شکنجهٔ‌رستخیز بزرگتراست اگرباشند
يَعْلَمُونَ (۳٤) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ (۳۵) أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ
که بدانند بتحقیق‌مرپرهیزکارانراست نزدخدای‌شان بهشتهای پرنعمت آیامیگردانیم‌ما گردن‌نهادگانرا

كَالْمُجْرِمِينَ (٣٦) ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣٧) أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (٣٨)

مانندگنهکاران چیست مرشمارا چگونه حکم‌میکنید مرشمارااست کتابی که درآن میخوانید

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ (٣٩) أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بتحقیق مرشمارااست‌درآنچه برگزینید یامرشمارااست سوگندهائی‌که بر ما رسنده‌است تاروز رستیخز

إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ (٤٠) سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ (٤١) أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ

بتحقیق مرشمارااست‌مرآنچه حکم کنید بپرس‌آنهارا کدام‌آنهارا کفیل‌اند آیامرآنهارا شریکانند

فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (٤٢) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى

پس باید بیاورند بشریکانشان اگر باشند راست‌گویان روزیکه برداشته‌شود ازساق وخوانده‌شوند بسوی

السُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ (٤٣) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ

سجده پس نمی توانند فروشده دیده‌هاشان فروگرفته‌آنهاراخواری وبتحقیق بودندخوانده‌میشدند

إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سالِمُونَ (٤٤) فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بسوی‌سجود وآنها تن‌درستان‌بودند پس‌واگذاریدمرا وآنراکه‌تکذیب کند باین‌سخن زود درنوردیم‌آنهارا

مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ (٤٥) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (٥٦) أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً

از هرجائی‌که نمیدانند ومهلت‌دهیم‌مرآنهارا بتحقیق‌مکرمن‌محکم‌است آیامیخواهی‌ازآنهامزدی‌را

فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (٤٧) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (٤٨) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ

پس‌آنها ازغرامت‌گران بارند آیا نزد آنهااست غیبت پس‌آنها مینویسند پس‌شکیباشوبرای‌فرمان

رَبِّكَ وَلا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ (٤٩) لَوْلا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ

پروردگارت و مباش چون یار ماهی چون نداکرد واو پرخشم بود اگرنه‌آن‌بودکه‌دریافتی‌اوراانعمتی

مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (٥٠) فَاجْتَبٰهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ

ازپروردگاراوهرآینه‌افتاده‌بود بصحرای‌بی‌گیاه واومذموم بود پس‌برگزیداورا پروردگاراوپس‌گردانیداورا

مِنَ الصّالِحِينَ (٥١) وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا

از شایستگان وبتحقیق نزدیك‌بودکسانیکه‌کافرشدند لغزش دهند تورا بچشمهای خودشان چون شنیدند

الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (★)

قرآن‌را ومیگویند بتحقیق‌اوهرآینه دیوانه‌است و نیست‌آن جزپندی مرجهانیان‌را .

(نٓ) قرّاء خلاف کردند در نون بعضی اظهار کردند و بعضی إخفاء ، و عبدالله عباس نون خواند بکسر نون علی اضمار حرف القسم ، و عیسی بن عمرخواند نونَ بفتح علی‌اضمار فعل . أی أقْرَءْ نون . مفسّران در معنی او خلاف کردند : مجاهد و مقاتل ومرّة الهمدانی و عطاء الخراسانی و سدّی وکلبی گفتند که آن ماهی است که زمین برپشت او نهاده است . این روایت أبوظبیان است از عبدالله عباس گفت أول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود برلوح برفت باآنچه خواست‌بودن، آنگه بخاری ازآب برآورد و ازآن بخارآسمان بیافرید آنگه نون بیافرید آن ماهی که زمین برپشت او نهاده است و زمین برپشت او بنهاد نون‌بجنبید و زمین را بجنبانید . حق تعالی کوهها را بیافرید بمیخ زمین کرد تا ساکن شد . آنگه‌عبدالله عباس این آیه بخواند « ن و القلم وما یسطرون » مفسّران در نام او خلاف کردند . کلبی و مقاتل گفتند نام او یهموت است . أبوالیقطان وواقدی گفتند لیوثا بود . کعب گفت لوشا .

از أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام روایت کردند (۱) که او گفت بلهوت بود ، و یکی گفت در بعضی اراجیز :

مالی أرٰیکُمْ کُلُّکُمْ سُکُوتاً وَ اللهُ رَبّي خَلَقَ الْبَلْهُوتَا (۲)

راویان اخبار گفتند چون خدای تعالی زمین را بیافرید و بشکافت آن را وهفت زمین کرد اززیر عرش فرشته‌ای را بفرستاد تا در زیر هفتم زمین شد ، وهفت زمین بردوشش گرفت و دست‌ها بکشید یکی بمشرق و یکی بمغرب ، و بقبضهای خود زمین را بگرفت و بداشت او را قرار قدم نبود . خدای تعالی از فردوس گاوی بفرستاد و او را چهل هزار سر بود و چهل هزار قوائم و قرار آن فرشته برسنام آن گاو کرد قدمش قرار نگرفت پاره‌ای یاقوت سبز فرستاد از فردوس أعلی کثافت او پانصد ساله راه قدم آن فرشته براوقرار گرفت ، و سرهای آن گاو از أقطار زمین بیرون آمده است و متأخّر او در دریاست دم‌میزند و باز میگیرد واین جذر و مدّ که توبینی ازآن است . قوائم این گاو را جای قرار نبود خدای تعالی سنگی سبز بفرستاد کثافت اوچند کثافت هفت آسمان و هفت زمین قوائم گاو برآنجاقرار گرفت و این

(۱) این روایت بصحت نرسیده و قول عبدالله عباس و کعب و دیگران حجت نیست .
(۲) مرا چه پیش آمد که شما را خاموش می‌بینم و خدا پروردگار من ماهی را آفرید برای خاموشی چون ماهی مانند حیوانات دیگر صدا ندارد .

صخره آن است که لقمان گفت پسرش را « یا بنیّ إنّها إن تك مثقال حبّة من خردل فتكن في صخرة » صخره را جای قرار نبود خدای تعالی «نون» را آفرید و آن ماهی است عظیم واو برآب است وآب برباد است وباد برقدرت باری عزّ اسمه استاده است .

کعب الاحبار گفت ابلیس بیامد و آن ماهی‌را وسوسه کرد و گفت یا لوشا تودانی که جملهٔ عالم وهفت زمین و هرچه براواست برپشت تو نهاده است اگر خویشتن را بجنبانی همه ریخته شود اوهمّت کرد که خویشتن را بجنباند خدای تعالی جانوری بفرستاد تا دربینی او شد چون بدماغ او برسید در خدای بنالید ازآن فرمان داد تا بیرون آمد برابر او بنشست هرگاه که او همّت کند که مانند آن کند آن جانور دربینی او شود و اورا برنجاند . وبعضی دیگر گفتند نون آخر حروف الرّحمن است ومجموع «الر»و«حم» و «نون» أوایل سوره جمع کنی الرّحمن باشد و این روایت عکرمه است ازعبدالله عباس . حسن وضحّاك گفتند نون دوات‌است و این روایت یمانی است از عبدالله عباس. وقال‌الشاعر :

إذا مَاالشَّوقُ بَرَّحَ بی إلَیهِم ألَقْتُ النُّونَ بِالدَّمعِ السَّجُومِ (١)

و این قول قریب است برای مناسبت . معاویة بن مرّه گفت لوحی است از نور و این قول در خبری مرفوع آمد. ابن زید گفت قسمی است که خدای تعالی کرد. ابن کیسان گفت نام سوره است. عطاء گفت ابتداء نام خدا است چون نور وناصر ونصیر .

محمّد بن کعب گفت خدای تعالی قسم کرد بنصرت اومؤمنان را بیانه قوله « وکان حقّاً علینا نصر المؤمنین » .

روایت کردند از صادق عليه السلام که او گفت جوئی است در بهشت قوله (وَالقَلَمِ) واو قسم است ، ومراد بقلم‌این است که میدانید که آلت کتابت است، ودرخبر است که اول‌چیزی که خدای‌تعالی آفریدقلم بودبنظر هیبت باو نگریدبشکافت، آنکه گفت برو گفت‌بچه‌بروم گفت بآنچه خواهدبودن‌تاروزقیامت برلوح محفوظ برفت وهرچه بودنی‌بود بنوشت تاروز قیامت، و ذلك قوله صلى الله عليه وآله « جری القلم بماهو کائن » عبدالملك زیّات در نزدیك بعضی خلفاء شد اورا دل تنگ یافت این‌بیتها برخواند :

الهَمُّ فَضْلٌ وَ الْقَضَاءُ غَالِبٌ وَ کَائِنٌ مَا خُطَّ فِي اللَّوحِ

(١) وقتی شوق مرا سوی آنان کشاند دوات خود را باشك ریزان اصلاح میکنم . الاقه دوات بمعنی برهم زدن آن است تا مرکب درست روان گردد .

فانتظر الرّوح و أسبابه آیس ما کنتَ مِنَ الرَّوحِ (۱)

وگفتند مراد بقلم خط وکتابت است که خدای تعالی منّت نهاد بر آن في قوله تعالی « علّم بالقلم » حکماء وعلماء در قلم ووصف اومفاخرت بسیار گفته‌اند بنظم‌ونثر ومعانی انگیخته ابن‌هیثم گفت از جلالت قلم آن است که هیچ کتاب نیست خدای را والاّ که بقلم نویسند. وگفته‌اند بیان دو است : بیان لسان و بیان بنان . أمابیان زبان منسی شود بشهور و اعوام . و بیان بنان برای تثبیت اقلام باقی بماند برلیالی و أیّام ، وگفتند قلم مطیهٔ فطنه است ورسول کریمان است ، وطلسم اکبر است ، وگفتند قوام دین و دنیا بدو چیز است بقلم وشمشیر وقلم زبردست شمشیر بود ، و شاعر گوید دراین باب :

إن یخدم القلمَ السیفُ الذي خضعت له الرّقابُ و دانت دونه الأُمَمُ

فالموتُ و الموتُ لاشيءٌ یغالبه ما زال یتبعُ ما یجري به القلمُ

کذا قضی اللهُ للأقلامِ مذبریت أنّ السیوفَ لها مذ أرهفت خدَمُ (۲)

و للصّنوبري :

قلمٌ مِنَ القصبِ الضّعیفِ الأجوفِ أمضی مِنَ الرّمحِ الطّویلِ الأهیفِ

و مِنَ النّصالِ إذا بدت بقسیّها و مِنَ المهنّدِ ذي الصّقالِ المرهفِ

و أشدُّ إقداماً مِنَ اللّیثِ الّذي یلوي القلوبَ إذا بدا في الموقفِ (۳)

و لأبي تمام في هذا المعني :

و لضربةٌ مِن کاتبٍ ببنانه أمضی و أبلغُ مِنْ رقیقِ حسامِ

(۱) غمگین بودن بیهوده است و حکم الهی برهمه غالب وآنچه در لوح تقدیر نوشته است واقع شدنی است نگران شادی و اسباب آن باش در آن هنگام که ازشادی مأیوس‌تر باشی .

(۲) اگرقلم‌را شمشیر خدمت میکند با آنکه گردن‌ها نزد شمشیر خاضع وامت‌ها پیش آن ذلیلند برای آن است‌که مرگ پیروچیزی است‌که قلم برآن جریان یافته باآنکه برمرگ چیزی غالب‌نمیشود خداوند برای قلم‌ها چنین مقدرکرد از هنگامی‌که تراشیده شدندکه‌شمشیرها از هنگامی که تیز گشتند خدمتکار قلم باشند .

(۳) این ابیات نسبت به صنوبری داده شده ونام صنوبری در شعراءندیدم مگر در این‌جا و در سمط اللئالی شرح امالی ابی‌علی . معنی ابیات : خامه‌ازنی ضعیف و میان تهی گذرنده‌تر است ازنیزه بلند و نازك ، واز پیکان تیرکه باکمانهای خود ظاهر میشوند و ازشمشیر هندی پرداخته و تیز شده . و رونده‌تر است ازشیرکه چون درموقفی‌آشکار شود دلها را می‌پیچد ازترس .

قَوْمٌ إذا عَزَمُوا عَدُوًّا حاسِداً سَفَكُوا الدِّما بِأسِنَّةِ الأقلامِ (١)

و للبحتري :

قَوْمٌ إذا أخذُوا الأقلامَ مِنْ قَصَبٍ ثُمَّ اسْتَمَدُّوا بِها ماءَ المَنِيّاتِ
نالوا بِها مِنْ أعادِيهِمْ وَإنْ كَثُرُوا ما لا يُنالُ بِحَدِّ المَشْرِفِيّاتِ (٢)

وقال آخر :

ما السَّيْفُ عضْبا يُضيءُ رَوْنَقُهُ أمْضى على النّائِباتِ مِنْ قَلَمِهِ (٣)

و لأبي تمام في القلم (٤) :

لكَ القَلَمُ الأعلى الّذي بِشَباتِه تُصابُ مِنَ الأمرِ الكُلى والمَفاصِلُ (٥)
لَهُ الخَلَواتُ اللاءِ لَوْلا نَجِيُّها لَما احْتَفَلَتْ لِلْمُلْكِ تِلْكَ المَحافِلُ (٦)
لُعابُ الأفاعِي القاتِلاتِ لُعابُهُ وَأرْيُ الجَنَى اشْتارَتْهُ أيْدٍ عَواسِلُ (٧)
لَهُ رِيقَةٌ طَلٌّ وَلكِنَّ وَقْعَها بِآثارِهِ فِي الشَّرْقِ وَالغَرْبِ وابِلُ (٨)
فَصِيحٌ إذَا اسْتَنْطَقْتَهُ وَهوَ راكِبٌ وَأعْجَمُ إنْ خاطَبْتَهُ وَهوَ راجِلُ (٩)

---

(١) ضربتی که نویسنده بانگشت خود میزند گذرنده‌تر و رساتر از تیغ تیز است .
قومی هستند که چون آهنگ دشمن حسود کنند خونهائی بسنان قلم میریزند .

(٢) گروهی هستند که چون خامه از نی بدست گیرندواز شربت مرگ مداد (مرکب) کنند با دشمنان اگرچه بسیار باشند آن کنندکه با لب شمشیر تیز نتوان کرد .

(٣) عضبا حال است برای سیف باعتبار آنکه درمای نفی معنی فعل است یعنی شمشیر تیز که پرتو آن روشنی میدهد ، درسختی‌ها گذرنده‌تر از قلم او نیست .

(٤) اشعار ابی تمام را چون متعدد است بشماره مرتب ترجمه میکنیم که با یکدیگر آمیخته و اشتباه نشود :

(٥) قلم اعلی بدست تست که بتیزی آن گرده و بند بند هرچیزراآفت میرسد .

(٦) خلوت‌ها دارد واگر تو درآن باب دریغ ننمائی ، ملك را این محفل‌های گوناگون نباشد

(٧) آب دهان قلم توآب دهان افعی‌های کشنده است و هم انگبین است درکوزه ، ازآن انگبین که دست عسل‌چینان ازکندوگرفته است .

(٨) آب دهان او اندك است اما وقع وآثار آن در مشرق‌ومغرب بارانی است سیل‌آسا .

(٩) اگر از او سخن بخواهی و او سوار انگشت توباشد فصیح است واگر بااو سخن گوئی واو پیاده باشد گنگ است .

إذا ما امتطی الخمسُ اللطافَ وأفرغت ... عليه شِعابُ الفكْرِ وهي حوافِلُ (۱)
أطاعته أطرافُ القنا وتقوّضت ... لنجواه تقويضَ الخيامِ الجحافلُ (۲)
إذا استغزر الذهنَ الذكيّ وأقبلت ... أعاليه في القرطاس وهي أسافلُ (۳)
وقد رفدته الخنصران وسدّدت ... ثلاثُ نواحيه الثلاثُ الأناملُ (٤)
رأيت جليلاً شأنه وهو مرهفٌ ... ضنیً وسميناً خطبه وهو ناحلُ (۵)

و لابن الرومي :

في كفّه قلمٌ ناهيك من قلمٍ ... نبلاً وناهيك من كفٍّ به اتّشحا
يمحو ويثبت أرزاقَ العباد به ... فما المقادير إلّا ما وحی وَمحا (٦)

و للآخر :

وما شجرات نابتات بقفرةٍ ... إذا قطعت صارت مطايا الأصابع
بهنّ بكاءُ العاشقين ولونهم ... سوی أنّها يبكين سودَ المدامع (۷)

و للآخر :

وأخرس ينطق بالمحكمات ... وجثمانه صامتٌ أجوف
بمكّة ينطق في خفية ... وبالشام منطقه يعرف (۸)

---

(۱) اگر سوار پنج انگشت لطیف شود و از هر راهگذر اندیشه‌ها برگرد وی فراهم گردند .
(۲) اطراف نیزه‌ها فرمان او برند و بیك سخن آهستهٔ اوخیمه‌ها ازجاکنده شود چنانکه لشکرها خیمه‌ها را بر میکنند .
(۳) هرگاه از ذهن تیز مطلب بخواهد و بالای سرخود را پائین آورد روی کاغذ .
(۴) و دو انگشت خنصر و بنصر تکیه‌گاه اوشوند وسه انگشت دیگر از سه سواورا استوار بگیرند.
(۵) آنگاه خواهی دید بااین زاری و نزاری شأنش چه بزرگ است و با این لاغری کارش چسان فربه‌است .
(۶) در دست او قلمی است چه قلمی در شرف ؟! و چه دستی که آنرا درکنار گرفته است . روزی‌های بندگان را محو واثبات میکند به این قلم، تقدیر همان‌است که اووحی‌نماید یا محو کند .
(۷) چیست آن درخت‌ها که در بیابان خشك روئیده و چون بریده‌شود مرکوب انگشتان است گریه او مانند گریه عاشقان و رنك اورنك آنان الاآنکه جای ریزش اشك اوسیاه است .
(۸) گنگی است که سخن استوار میگوید تنش خاموش و تهی است . در مکه پنهان سخن‌میگوید وسخن اودرشام مشهور میگردد .

و للمتنبّي :

نَحيفُ الشَّوى يَعْدو على أمِّ رَأسِهِ　　وَيُحفي فَيَقْوى عَدْوُهُ حين يُقطَعُ
يَمُجُّ ظَلاماً في نَهارٍ لِسانُهُ　　وَيُفهِمُ عمَّن قالَ ما لَيسَ يَسمَعُ (١)

و للآخر :

لَهُ قَلَمٌ نَتايِجُهُ المَعالي　　وَ أحكامُ الأئِمَّةِ وَ القُضاةِ
تَناطُ بِحَدِّهِ الأقدارُ طرّاً　　وَتَحيى بَعضِ خَلقٍ أو مَماتِ
بِحَشَةٍ (?) حَيَّةٍ وَبَلَونِجانٌ　　رُجومٍ مِنهُم وشَبا الظُّبَاتِ (٢)

و للآخر :

لَهُ قَلَمٌ لِقَضاءِ الإلـ　　ـهِ بِالسَّعْدِ يَوماً وَ بِالنَّحسِ قاضي
وَما فارَقَ الأُسدَ في حالَتَيْـ　　ـهِ يُبْساً وَذا وَرَقاتٍ غِضاضِ
فَفي كَفِّ لَيثِ النَّدى فِي النَّدِيِّ　　وَفي كَفِّ لَيثِ الشَّرى فِي الغِياضِ (٣)

(وَما يَسْطُرُونَ) وبحق آنچه ایشان مینویسند . واو رواست که قسم باشد ورواست که عطف باشد . و«ما» رواست که موصوله باشد و رواست که مصدریّه باشد . یعنی بسطرهم، بحق کتابت ایشان .

(ما أنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ) قدیم تعالی قسم یاد کرد بنون و قلم و آنچه نویسندگان از فرشتگان مینویسند که تو که محمّدی دیوانه‌ئی ردّاً علیهم حیث قالوا «معلّم مجنون» و قوله « بنعمة ربّك » گفتند مراد باین نعمت نبوّت است یعنی نبوّة ربّك . یعنی تو به‌نبوّت دیوانه نباشی ، و خدای تعالی براو نعمت کرده‌است بنبوّت ، و قیل : بعصمة ربّك . و قیل : بحمد ربّك . وگفتند مراد آن است ما أنت بمجنون و النعمةفي ذلك لربّك چنانکه «سبحانك اللّهم بحمدك » أي الحمد لك . قولی دیگر آن است که ما أنت مع نعمة ربك بمجنون

---

(١) لاغر است و بسر راه میرود و ازراه ماندهنمیشودوچون سرش را ببرند در دویدن نیرومیگیرد زبان او درصفحه کاغذ سفید که مانند روز است تاریکی میریزد واز گوینده هیچ نمیشنود اما میفهمد .

(٢) قلمی داردکه نتیجه‌آن بزرگی وسرافرازی است وفرمان خلفاوحکام بوسیلهٔ او است‌تقدیرات همه بنوك آن وابسته است . زندگی ومرگ مردم همچنین وشعرآخرمصحف است .

(٣) اورا قلمی است حکم کننده بسعد و نحس بقضاء الهی . در هیچ یك از دو حالت خود از شیران جدا نشده است نه درحال خشکی و نه آنوقت که دارای برگ تر بود . در مجلس بزم در دست شیری است بخشنده و در نیزار در دست شیر بیابان. شری نام وادی است شیرناك .

یعنی با آنکه دیوانگی نعمت است ازخدای تعالی از آنجا که مصلحت است واعتبار در دین وبر آن اغراض بسیاراست (١) بااینکه تعلّق دارد بجنون تودیوانه‌ئی یعنی با اینکه دیوانگی‌عیب نیست و ازخدای نعمتی است تو دیوانه‌ئی .

(وَ إنَّ لَكَ لَأجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ) و تورا مزدی خواهد بودن ناکاسته نامنقطع‌من قولهم حبل ممنون أی منقطع غیر متین .

(وَ إنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ)توبر دین بزرگواری ، عبدالله عباس گفت ومجاهد أی علی دین عظیم تو بردین بزرگواری . حسن گفت خلق رسول‌آداب قرآن بود . وعایشه را پرسیدند ازخُلق رسول ﷺ گفت خلق او قرآن بود ، قتاده گفت خُلق او أوامرونواهی خدای را کار بستن واجتناب کردن بود . جنید گفت خُلق او برای آن عظیم خواند که او را هیچ همّت نبود جز خدای تعالی . واسطی گفت برای آنکه همهٔ عالم بخدای تعالی بداد ، وگفتند برای آنکه او بخُلق نیکو باایشان معایشه کرد و دل ازایشان ببرید بظاهر با خلق بود و بباطن باحق ، و بعضی ازحکماء گفتند در وصایت کسیرا: علیك بالخُلق مع‌الخلق و الصدق مع الحقّ . گفت خلقت باید با خلقان بود ، و صدقت با خدای تعالی ، وگفتند برای آنکه مؤدّب بود با أدب خدای تعالی في قوله « خذالعفووأمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين» گفتند برای آن خُلق اورا عظیم خواند که کائنات درچشم اوحقیر آمد چون شب معراج بر اوعرضکردند هیچ ننگرید فيقوله « مازاغ البصر وماطغى » وگفتند برای آنکه جامع بود مکارم اخلاق را بیانش‌قوله عليه السلام « بعثت لاتمّم‌مكارم الاخلاق» مرا فرستاده‌اند تا مکارم‌أخلاق تمام کنم ، وگفت « أدّبني ربّي فأحسن تأديبي »خدای مرا أدبِ آموخت و نیکو آموخت ، و گفت عليه السلام « إنّ المؤمن ليدرك بحسن الخلق درجة الصائم القائم صائم النهار و قائم اللّيل » مؤمن بخوی نیکو دریابد درجه آنکه بشب نماز کند وبروز روزه دارد ، وأبودرداء روایت کرد ازرسول ﷺ گفت « أوّل ما يوضع فی الميزان الخلق الحسن » أوّل چیزی که در ترازو نهند خوی نیکو باشد هم اوروایت کند که‌رسول ﷺ گفت‌هیچ چیز درترازوی حسنه گرانتر نباشد ازخوی نیکو . وحضرت رضا عليه السلام روایت کرد از پدرانش از أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه عليه ازرسول ﷺ که گفت « عليكم بحسن الخلق فإنّ حَسن الخلق في الجنّة لا محالة و إيّاكم و سوء الخلق فانّ سيّىء الخلق فی النّار لامحالة » گفت برشما باد که خوی

(١) این توجیه بسیار متکلفانه است و صحیح آن است که بگوئیم این نبوت که مردم دیوانگی میدانند نعمتی است ولوآنکه مردم آنرا دیوانگی نامند .

نیکو دارید که خوی نیکو در بهشت باشد لابد . و أبوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت « أحبّکم إلی الله أحسنکم أخلاقاً الموطئون أکنافاً الذین یألفون و یؤلفون ، و أبغضکم إلی الله المشّاؤون بالنمیمة المفرّقون بین الاحبّة الملتمسون من البرآء العثرات » گفت خدای از شما آنان‌را دوست‌تر دارد که نیکو خوی‌تر باشند وسهل جانب‌تر باشند، بسازند وبا ایشان بسازند وآنان را دشمن‌تر دارد که سخن‌چینی کنند ومیان دوستان تفریق کنند و عثرات‌جویند بر آنان که بی گناه باشند .

(فَسَتُبْصِرُ و یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ المَفْتُونُ) گفت تو بینی و ایشان نیز که کافرانند ، که از شما مفتون کیست . مفسّران در معنی ووجه او خلاف کردند بعضی گفتند مراد به « مفتون » فتنه است یعنی جنون ودیوانگی مفعول در جای مصدر نهاده کقولهم مالفلان معقول و ماله مجلود أی عقل وجلد ، وقال الراعي :

حَتّیٰ إذا لَمْ یَتْرُکوا لِعِظامِهِ لَحْماً وَ لا لِفُؤادِهِ مَعْقُولاً (۱)

أي عقلاً یعنی بدانی تو و ایشان که دیوانگی بکیست و دیوانه کدام است از میان‌شما و این معنی قول ضحّاك است و روایت عوفی‌ازعبدالله عباس . بعضی دیگر گفتند با بمعنی«في» است ای فی‌أیّکم المفتون‌ای المجنون . بدانید که دیوانه در میان شما کیست‌و مرادبمفتون دیوانه است که شیطان اورا بفتنه درآورده‌باشد، واین معنی‌قول مجاهد است‌بعضی دیگر گفتند «باء» زیاده است کقوله« تنبت بالدّهن » و قوله « عیناًیشرب‌بها عبادالله »وقال الراجز :

نَحْنُ بَنُو جَعْدَةَ أَصْحابُ الفَلَجْ نَضْرِبُ بِالسَّیْفِ وَنَرْجُو بِالفَرَجْ (۲)

ای نرجو الفرج .

(إنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالمُهْتَدِینَ) گفت خدای عالم تر است بآن کس که از راه او گمراه باشد و او عالم‌تر است بآنانکه براه راست‌باشند .

(فَلا تُطِعِ المُکَذِّبِینَ) آنکه رسول صلی الله علیه وآله را گفت ، وما نیزدر آن داخلیم ، گفت فرمان مبر این کافران را که تکذیب میکنند تورا و آیات مرا ، دردعوت که تو را میکنند

(۱) چندانکه نه برای استخوان اوپوست گذاشتند ونه‌برای دل او عقل .

(۲) ما فرزندان جعده هستیم‌صاحب آن وقایع که درفلج اتفاق افتاد شمشیر میزنیم و امید فرج داریم .فلج نام جائی است نزدیك بصره که خوارج درانجاکار زارکردند .

بادين خودوخدايان خود ،آيه در شأن آنان آمد كه رسول ﷺ را دعوت كردند بادين‌خود و پدران خود .

گفت ايشان ميخواهند كه تو چون ايشان باشي مداهنه كني تا ايشان مداهنه كنند . عطيّه وضحّاك گفتند يعنى لوتكفر فيكفرون و مثله قوله تعالى «ودّوالو تكفرون كما كفروا فتكونون سوآء » عبدالله عباس گفت ميخواهند كه تو رخصت دهى تا ايشان نيز رخصت دهند كلبى گفت ميخواهند تا تو با ايشان بسازى تاايشان باتو بسازند . حسن گفت مصانعه كنى در دين تا ايشان نيز مصانعه كنند . ز أسلم گفت منافقى كنى تا ايشان نيز منافقى كنند . ابن كيسان گفت مقاربه كنى تا ايشان نيز همان كنند ،وأقوال متقارب المعنى است يعنى تشديد و مضايقه نكنى تا ايشان نيز باتو سختى نكنند .

(وَلا تُطِعْ كُلَّ حَلّافٍ مَهِينٍ) گفت طاعت مدار هرسوگند خوارى را بباطل گفتند وليد بن مغيره را خواست وگفتند اسود بن عبد يغوث را و گفتند اخنس بن شريق را، مهين اى‌حقير ضعيف ، عبدالله عباس گفت «مهين » اى كذّاب . قتاده گفت كثير الشرّ بسيار بدى باشد .

(هَمّازٍ) اى عيّاب‌مغتاب عيب كنندهٔ و غيبت كننده كه كار اواين باشد كه در اعراض مردمان سخن‌گويد . حسن گفت آن باشد كه برمردم چشم شكند برطريق عيب كقولهم‌همزة لمزة (مَشّاءٍ بِنَمِيمٍ) نميمه ميبرد وسخن چينى ميكند و از اين مجلس بدان مجلس نقل ميكند وفساد مى‌انگيزد .

(مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ) منع كننده باشد از اسلام. يعنى مردمان را منع كند ازآنكه‌اسلام آرند و مسلمان شوند ، وخير بمعنى اسلام است‌اينجا ، اين قول عبدالله عباس است گفت معنى آنست كه گفتى اگر كسى ازز‌يردستان من دردين محمّدﷺ شودمن خير از او منع كنم .بعضى ديگر گفتندمراد بخيرمال است يعنى بخيل باشد وبخل كند بمال(مُعْتَدٍ) ظالم ومتعدّى‌باشد (أَثِيمٍ) فاجرى بزهكار .

(عُتُلٍّ) عبدالله عباس گفت فاتكي وقتّالى، شديدالنفاقى . حسن گفت بدخوى غليظ طبعى . عمير گفت اكولى شروبى . يمان گفت جانى قاسى لئيم طبعى ، مقاتل گفت ضخيمى سطبرى . كلبى گفت شديد الكفرى ، و عرب همچنين هرچيزى سخت را عتل خوانند ، واصل او از عَتْل باشد وآن دفع باشد بعنف ومنه « خذوه فاعتلوه » (بَعْدَ ذٰلِكَ) اى بعد ماذكر من خصال السوء و قيل معناه مع ذلك و اين چنان باشد كه ما گوئيم فلان‌-چنين و چنين است

وبرسری متّهم است بچیزی دیگر ، ودراین کلمه « بعد » معنی مع باشد (زَنیمٍ) ایْ دعیٌّ ملحق النسب ملصق بالقوم و لیس منهم ، بی أصلی بی‌نسبی که اورا باقومی نسبت کنند که از ایشان نیست . قال الشاعر :

زَنیمٌ تَداعاهُ الرِّجالُ زِیادَةً کَما زِیدَ فِي عَرْضِ الأدیمِ الأکارِعُ (۱)

و قال حسّان :

و أنتَ زَنیمٌ نِیطَ فِي آلِ هاشِمٍ کَما نِیطَ خَلفَ الرّاکِبِ القَدَحُ الفَرْدُ (۲)

و قال آخر :

زَنیمٍ لَیسَ یُعرَفُ مَنْ أبوهُ بَغِيُّ الاُمِّ ذُو حَسَبٍ لَئیمٍ (۳)

مرّة الهمدانی گفت ولید را پدرش ازپس هیجده سال قبول کرد اورا .

از أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام روایت کردند که « زنیم » بی اصلی باشد و گفتند « زنیم » آن باشد که نشان بدگوهری باخود دارد که بآن شناسند اورا کزنمة الشاة . عکرمه گفت از عبدالله عباس که او گفت آیت در شأن آنکس آمد که اورا باین صفات مقدم بشناختند تا گفت « زنیم » آنگه بشناختند او را بآنکه او را زنمه بود چون زنمه گوسفند بر گردنش . قرظی و سعید جبیر گفتند و ابوزرین که « زنیم » کافری همچنین لئیم نسب معروف بخبث و شرارت . شهر بن حوشب روایت کرد ازعبدالله عباس که اوروایت کرد از عبدالرحمن ابن غنم که رسول ﷺ را پرسیدند از عتلّ و زنیم گفت مردی باشد شدید الخلق تن‌درست أکول و شروب که طعام و شراب چندانکه خواهد و یابد بخورد فراخ شکم ظالم . شهر بن حوشب روایت کرد از شدّاد بن أوس ازرسول ﷺ که او گفت « لایدخل الجنّة جوّاظ ولا جعظری ولاعتلّ زنیم » گفتند جواظ که باشد ؟ گفت مردی جمّاع منّاع . گفتند جعظری که باشد ؟ گفت فظّ غلیظ بدخوی جانی گفتند « عتلّ زنیم » که باشد ؟ گفت هر فراخ شکمی محکم خلقی أکول و شروب غشوم ظلوم . زید اسلم روایت کرد که رسول ﷺ گفت

(۱) ملحق استدرونسب ومردان در باره‌این که‌فرزندکیست نزاع دارندوهریك دعوی‌فرزندی او میکند برای خود . زیادتی است مانند پوست دست وپای حیوان در پیرامون چرم . چون چرم گاو یا گوسفندراکه پیراسته میکنند دست وپای حیوان‌را ازآن نمیبرند و بکارهم نمی‌آید . در بعض کتب دیدم اکارع را بمعنی شعاب ونواحی وادیم را بمعنی روی زمین تفسیر کرده بود .

(۲) تو ملحق هستی وبخاندان هاشم بغلط درآویختی مانند ظرف آب که بدنباله شترمی‌آویزند .

(۳) بی اصل ونسب است پدراو معروف نیست مادرش زناکار است وگوهری پست دارد .

آسمان بگرید از مردی که خدای تعالی اورا تنی درست داده باشد وشکمی و کفافی که اورا باید، آنگه برمردم ظلم کند فذلك العتلّ الزنیم .ونیز گفت آسمان بگرید ازپیرزنا کننده ونزدیك آن بود که زمین برنگیرد او را .

(أنْ كانَ ذا مالٍ وَبَنِينَ) أبوجعفروابن عامرویعقوب خواندند «آن» بالمدّ ، وحمزه خواند وعاصم بروایت أبوبکر «أأن» بدوهمزه علی الاستفهام، وباقی قرّاء بیك همزه خواندند علی الخبر آنکه باستفهام خواند آنرا دو وجه بود : یکی آنکه «لأن كان ذامال و بنین»

(إذا تُتْلَى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أساطِيرُ الأوَّلِينَ) برای آنکه اوخداوند مالوفرزندان است چون آیات ما براو خوانند گوید فسانه پیشینگان است ؛ ووجه دوم آنکه « لان كان ذامال و بنین » برای آن طاعت اوداری که او خداوند مال است و فرزندان ! یعنی طاعت او نباید داشت تورا برای این علّت . وآنکه برخبر خواند معنی آن باشد که ولاتطع كلّ حلاّف لأن كان ذامال طاعت مدارهر کسیرا که موصوف است بدین صفات برای آنکه خداوند مال و فرزندان باشد « اذا تتلی علیهم آیاتنا »چون آیات ما براو خوانند گوید این فسانه پیشینگان است . آنگه بیان جزای او کرد وآنچه خدای تعالی بااو خواهد کردن گفت :

(سَنَسِمُهُ عَلَى الخُرْطُومِ) گفت ما داغ کنیم بربینی او . عبدالله عباس گفت یعنی بشمشیر داغ نهیم بربینی او تا علامت باشد که اورا بدان بشناسند . آنگه این خبر راست کرد روز بدر چون او بکارزار آمد تیغی بر بینی اوزدند که سمت و جراحت او بماند . قتاده گفت اورا قذف کنیم بعاری که ازاوجدا نشود باوملازم باشد چون داغ که مفارقت نکندآن را که براونهند . قتیبی گفت عرب چون کسی را دشنام دهد تاأثرآن براو بماند گویند و سم میسم سوء ، و قال جریر :

لَمّا وَضَعْتُ عَلَى الفَرَزْدَقِ مِيسَمي وَضَغَا البَعِيثُ جَدَعْتُ أنْفَ الأخْطَلِ(۱)

ابوالعالیه و مجاهد گفتند معنی آنست که روی اودر قیامت سیاه کنیم تا عَلَمی باشد براو بدان سیاهی اورا بشناسند . ضحّاك و کسائی گفتند معنی آن است که بحقیقت داغ بربینی او نهیم . محمّد جریر گفت بیان کنیم أحوال اورا بیانی که بآن بیان حال او پوشیده نماند برکسی وچنان لایح باشد براو که داغ برخداوندش ، وبینی را برای آن تخصیص کرد که رفیع‌تر جائی است برروی ، فرّاء گفت اگرچه بینی گفت جمله روی خواست برای آنکه عرب بعضی

---

(۱) فرزدق و بعیث و اخطل سه شاعرند ، گوید : چون داغ بر فرزدق نهادم و بعیث باخت در قمار با من، بینی اخطل‌را نیز بریدم .

ازچیز عبارت کند ازجمله او ، و نظایر او بسیار است . ونضربن شمیل گفت معنی آن است که حد فرمائیم زدن برشرب خمر ، وخرطوم نامی است از نام‌های خمر واصل نام انای خمر است که برخمر نهاده‌اند وجمعه خراطیم قال الشاعر :

أَطِيلَ يَوْمُكَ فِي لَهْوٍ وَفِي طَرَبٍ وأَنْتَ بِالكَيْلِ شَرَّابُ الخَرَاطِيمِ (١)

(إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ) بیازمودیم ایشان‌را یعنی اهل مکه را چنانکه‌امتحان و ابتلا کردیم‌اهل آن بستان‌را یعنی اهل صروان را . ابوصالح گفت ازعبدالله عباس بستانی است در یمن آنرا صروان خوانند پیش‌ازصنعا بدو فرسنگ برگذر آنانکه بصنعا روند ومردی را بوداز‌اهل‌صلاح ونماز کن وعادت او آن بود که چون خرما خواستی بریدن‌هرچه ازدرخت بیفتادی درویشان را بودی وتا بردرخت بودی رهگذریان‌را منع نبودی وچون تمام بچیدی حق تمام بدرویشان دادی و خدای تعالی اورا ازبرای‌آن برکت میداد چون مرد و ازدنیا برفت سه پسر بوداورا بمیراث بایشان رسید با یکدیگر گفتند ما این نتوانیم کرد که پدر ما کرد از آنکه یك نیمه ازمیوهٔ این‌بستان کمابیش بدرویشان دادی که مارا عیال بسیار است ومال‌اندك . راه‌بر گرفتند برهگذران وچون وقت ارتفاع بود درویشان به عادت آمدند گفتند امروز وفردا وقت نیست هنوز ،آنگه اتفاق کردند که شبی بروندو درشب بَرِ آن درختان باز کنند پنهان از درویشان وبرآن سوگند خوردند استثنا نکردند ،آن شب که باین اتفاق کردند عذابی بیامد و آتشی و جمله درختان را با بر بسوخت خدای تعالی در این آیه قصه ایشان بکرد (كَمَا بَلَوْنَا أَصحابَ الجَنَّةِ) الف ولام تعریف عهد است یعنی آن بستان معروف (إِذْ أَقسَمُوا) چون سوگند خوردند که خرما ومیوهٔ آن درختان دروقت غلس‌وبامداد پگاه باز کنند دروقتی که درویشان خبر ندارند. ولام ونون تأکید در (لَيَصْرِمُنَّها) جواب قسم است و نصب (مُصْبِحِينَ) برحال‌است وصرم وصرام وجذاذ آن باشد که میوه ازدرخت باز کنند وبیشتر درخرمااستعمال کنند .

(وَلا يَسْتَثْنُونَ) محل اوهم حال است والتقدیر غیر مستثنین، واستثناء قسم آن‌باشد که‌گوید والله لأفعل کذا ولأفعلنّ کذا إلاّ إذا کان کذا ، وقیل قوله « إلاّ ماشاءالله » .

(فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ) بگردید براو عذابی ازخدای تعالی یعنی برآن بستان وآن‌آتشی بود که‌ازآسمان بیامد درشب وآن بستان را بسوخت (وَهُمْ نائِمُونَ) و ایشان‌خفته بودند . واو حال‌است .

---

(١) روز تودراز شد درلهو وخوشی وتو باپیمانه شراب می‌نوشیدی .

(فَأَصْبَحَتْ) درروز آمد آن بستان (كَالصَّرِيمِ) مانندصریم ودر اوچند قول گفتند یکی آنکه چون شب سیاه من قول الشاعر :

تَطاوَلَ لَيْلُكَ الجَوْنُ البَهِيمُ فَما يَنْجابُ عَنْ صُبْحٍ صَرِيمُ (۱)

أی لیل أسود . حسن گفت صریم أی صرم عنها الخیر خیراوبرید تاروز آمد در اوهیچ خیر نماند .

ابن کیسان گفت کالحجر السوداء ماننددسنگ سیاه . زیدأسلم گفت چون کشت درووده أخفش گفت چون صبح که از شب بازشود . مؤرّج گفت چون ریگ از زمین باز شد ، و اصل‌صریم ازصرم باشد فعیل بمعنی مفعول وهرچه ازچیزی بازبُرندآن راصریم خوانند ،پس شب صریم باشد . وصبح صریم باشد برای آنکه هریکی از ایشان منصرم میشوند از صاحبش ، عبدالله عباس گفت چون خاکستر سیاه واین لغت خزیمه است .

(فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ)چون در صبح آمدند یکدیگررا آواز دادند خداوندان‌بستان ونصب « مصبحین » برحال است.

(أنِ اغْدُوا عَلىٰ حَرْثِكُمْ) که‌بامداد پگاه بسر کشت‌وبستان خود روید اگرخرما خواهید بریدن.

(فَانْطَلَقُوا) برفتند (وَهُمْ يَتَخافَتُونَ) و او حال است بایکدیگرپنهان‌میگفتند (أنْ لا يَدْخُلَنَّها اليَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ) نباید تا امروز هیچ درویشی در بستان شما آید .

(وَ غَدَوْا عَلىٰ حَرْدٍ قادِرِينَ) و بامداد برفتند قادر و توانا برحرد، ودر « حرد » خلاف کردند . عبدالله عباس گفت علی قدرة قادرین فی أنفسهم در خود قادر بودند و بقدرت خود معجب . ابوالعالیه و حسن گفتند علی‌جدّ و جهد برجدّوجهد . مجاهد و عکرمه ونخعی و قرظی گفتند علی أمر مجمع برکاری عزم واجماع کرده . سدّی گفت «حرد» نام آن بستان بود . سفیان گفت علی حنق وغضب بر کینه وخشم . ومنه قول الأشهب بن رمیله :

أُسُودُ شَرَى لاقَتْ أُسُودَ خَفِيَّة فَساقَوْا عَلىٰ حَرْدٍ دِماءَ الأساوِدِ (۲)

---

(۱) شب سیاه تیره دراز کشید و بامداد گشوده نشد تیرگی آن و یکسو نگردید .

(۲) شری نام جائی‌است‌که شیر بسیار درآنجا است و خفیه نیزاراست‌که جای شیراست ، شاعر گوید شیران شری وشیران نیزار درهم افتادند وبخشم خون ماران سیاه را ریختند .

و قيل: عن عزم وقصد ، و منه قول الشاعر :

أما إذا حَرَدَتْ حَرْدي فَمُجْرِيَةٌ جَرْداءِ تَمْنَعُ غِيلاً غيرَ مَقْرُوبِ (١)

و قيل الحرد والحرد الغضب لغتان كالدرك والدرك . أبوعبيده وقتيبى گفتند على منع الحرد و المحاردة المنع من قول العرب حارَدَتِ السَّنة إذا لم يكن فيها مَطَرٌ و حاردت الناقة اذا لم يكن لها لبن . قال الشاعر :

فإذا ما حارَدَتْ أوْ بَكَأَتْ فُتَّ عَنْ جَوْنَةٍ أُخرى طِينُها (٢)

و قيل على قصد من قول الشاعر :

أقبَلَ سَيْلٌ جاءَ مِنْ عِنْدِ اللهِ يَحْرِدُ حَرْدَ الجَنَّةِ المُغِلَّةِ (٣) . اي يقصد

(فَلَمّا رَأَوْها) چون بستان بر آن حال ديدند گفتند ماضالّون گمراهيم ازراه بستان خود . يعنى نه اين بستان ماست از آنجا كه بستان خود آبادان و پر درخت وميوه رها كرده بودند گفتند ما راه غلط كرديم ، چون نيك ديدند و بدانستند كه جاى همان جاى است وليكن ميوه و درختان برجاى نبود گفتند :

(بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ) از آن حديث اضراب كردند وعدول ، گفتند نه آن است كه ما گفتيم بل مارا محروم كردند وروزى وخير آن بستان ازما باز گرفتند . براى آنكه مـا از درويشان باز گرفتيم .

(قالَ أَوْسَطُهُمْ) گفت عادل‌ترين ايشان (أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلا تُسَبِّحُونَ) نه‌من شما را گفتم چرا تسبيح نكنيد و ذكر خداى نكنيد ، و گفتند چرا استثناء نميكنيد در اين سوگند و براين اطلاق اين سوگندمى‌خوريد دليروار . أبوصالح گفت استثناء ايشان‌سبحان الله بود ، و گفتند چرا شكر نكرديد مراد بتسبيح تحميد وشكر است ، و گفتند چرا استغفار نميكنيد وازخداى آمرزش نميخواهيد .

(قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا) گفتند پاك است خداى ما از آنكه برماظلم كند يا براو گمان

(١) مجرية ماده شيرى‌است‌كه بچه‌آورده و جرداء كوتاه موى است ، شاعر شكايت اززنى ميكند بنام امامه‌كه مانند ماده شير بچه‌دارى ازبيشهٔ خود دفاع ميكند وكسى نزديك آن نميشود .

(٢) حاردت يعنى بپايان رسد ، وبكات يعنى اندك شود ، وجونه ظرف عطاران است‌كه درآن را مى‌بندند بجرم ومانند آن ومقصود اينجاظرف شراب است .شاعر گويد چون يك پيمانه بپايان رسد يـا اندك ازآن بماند از ظرف ديگر سربازميشود وگل‌را از در آن دور ميكنيم .

(٣) سيلى از نزد خداآمد قصد بستانى كرده‌كه حاصل آورده بود .

ظلم برند (إِنّا کُنّا ظالِمینَ) ظالم ما بوده‌ایم بر نفس خود .

(فَأقبَلَ بَعضُهُمْ عَلیٰ بَعضٍ) آنگه روی در یکدیگر آوردند و یکدیگر راملامت میکردند ومی گفتند :

(یاوَیلَنا) ای وای برما که ماطاغی وباغی‌بوده‌ایم واسراف وتعدّی کرده‌ایم در کفران نعمت و منع حقّ خدای تعالی و نصیب درویشان و آنکه در سوگند استثناء نکرده‌ایم . ابن کیسان گفت ما طغیـان کردیم در نعمت خدای چون شکر آن نگزاردیم و آنچه پدر مـا کرد نکردیم .

(عَسیٰ رَبُّنا أنْ یُبدِ لَنا خَیراً مِنْها إِنّا إلیٰ رَبِّنا راغِبُونَ) همانا خدای ماما را بدل باز دهد از این بستان به ازاین که رغبت کرده‌ایم بخدای جلّ جلاله ، عاصم خواند و حسن وأعمش و ابن محیصن « یبدلنا » بتخفیف من الإبدال ، و دیگران بتشدید من التبدیل ، و معنی یکی باشد . و بعضی دیگر أهل لغت گفتند فرق است میان إبدال وتبدیل ، إبدال‌جعل چیزی باشد بجای چیزی برسبیل بدل و عوض ، و تبدیل تغییر اوباشد یـا تغییر بعضی أحوال اوو آن چیز قائم برجای خود . عبدالله مسعود گفت خدای تعالی از ایشان وتوبه ایشان صدق شناخت ایشان را بستانی بداد به ازآن ،چندانی میوه و انگور دراو که یك خوشه انگور بار اشتری بود و نام‌آن بستان حیوان بود ، بکر بن سهل الدمیاطی گفت من‌ازأبوخالد تمامی شنیدم که گفت من این باغ‌را دیدم دراوهر خوشهٔ انگور بود ببالای مردی .

(کَذٰلِكَ العذابُ) آنگه حق‌تعالی برسبیل‌تهدید گفت عذاب ماچنین باشد(وَلَعَذابُ الآخِرَةِ أکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون) و عذاب آخرت بزرگتر وسخت‌تر است اگر دانند .

آنگه گفت متّقیان وپرهیزکاران‌رابنزدیك خدای تعالی‌برسبیل جزاء وثواب بهشتهای نعیم باشد ، آنگه گفت برسبیل تذکیر و تنبیه که‌مامسلمانان را چون‌مجرمان خواهیم کردن‌در احکام و منازل وجزاء ؟ و مراد بمجرمان کافرانند و احکام ایشان متناقض است چه فعل ایشان مختلف است . آنگه برسبیل‌تعجّب گفت :

(ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) چه بوده است شما را و این حکم نـاراست چگونه میکنید .

(أمْ لَکُمْ کِتابٌ فیهِ تَدْرُسُونَ) یاشما را کتابی است ازآسمان فرود آمده که شما درس آن می کنید این‌حکم درآن کتاب دیده‌اید وازاو برخوانده‌اید .

(إنَّ لَکُمْ فیهِ لَما تَخَیَّرُونَ) و شما را درآن کتاب چیزها است که شما خواهید

و هوا و اختیار ومراد شما باشد .

(أَمْ لَكُمْ أَيمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إلىٰ يَوْمِ القِيٰمَةِ) یا شما رابرما سوگندها و عهدها است تا بروز قیامت . که شما را باشد آنچه حکم کنید و خواهید . قوله « بالغة » أی دائمة متّصلة إلى يوم القيامة (إنَّ لَكُمْ) مقسم علیه است و همزه او مفتوح بودی اگر نه لام‌در خبر اوفتادی .

(سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ) بپرس ازایشان تا کیست از شما که پایندان (۱) این عهد است ؟ حسن بصری گفت مراد بزعیم رسول صلّی الله علیه وآله است اینجا یعنی این پیغام که آورد و باین رسالت که آمد بشما ؟ ابن کیسان گفت زعیم آن کس باشد که قائم باشد بحجّت و دعوی .

(أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ) یا ایشان‌انبازانند یعنی معبودان ایشان که برای ایشان گواهی‌دهند بردعوی ایشان (فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ) بیارید آن گواهان را اگر راست گوئید که‌شما را گواهی است و این برسبیل اقامت حجّت گفت برایشان تا بدانند که دعوی ایشان باطل است برای آنکه خالی است از بیّنه وقوله « فليأتوا بشركائهم » امر مشروط است بشرط‌صدق تا أمر بقبیح نباشد واضافه‌شرکاء بایشان اضافه دعوی است‌یعنی معبودان که ایشان دعوی کردند شرکت عبادت میان خدای و میان ایشان چه ایشان بتان را شریك خدای می‌گفتند چنانکه گفت «وجعلوا شركاء الجنّ» وبیان کردیم که عرب بأدنی ملابسه بین الشیئین اضافه کنند .

(يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ) عامّه قرّاء خواندند « يكشف » بضمّ الياء على الفعل المجهول . و عبدالله عباس خواند که « تَكشف » بتاء المفتوح یعنی تكشف القيامة عن ساق ، و حسن گفت « تُكشف » بتاء مضموم برفعل‌مجهول علی‌تقدیر تكشف‌الثياب عن ساق و این‌عبارت باشد از شدّت وصعوبت کار ، ومراد إقبال‌آخرت است و إدباردنیا چون دنیا و أیّام اومنقرض شود ودرِ تکلیف وتوبه بسته گردد روزقیامت‌پیدا شود و إلجاء حاصل آید وثواب و عقاب‌بمعاینه ببینند بعد ازآنکه بخبر شنیده باشند آن کاری عظیم بود ، و این برسبیل استعاره و تشبیه‌باشد بکسی که اورا کاری سخت پیش‌آید مشمّر شود ودامن از ساق بر گیرد تادر آن کار سعی‌تواند کردن آنکه عرب گوید فلان شمّر عن ساقه‌اذا اشتدّ وظهرعلی‌وجهه الصعوبة و الشدّة ،وقال درید بن صمّه یرثی رجلاً :

---

(۱) پایندان ضامن و کفیل‌است .

كَمِيشُ الإزارِ خارِجٌ نِصفُ ساقِهِ صَبُورٌ عَلَى العَلاتِ طَلّاعُ أنجُدِ (۱)

وقال آخر يصف الحرب :

كَشَفَتْ لَكُمْ عَنْ ساقِها وَ بَدا مِنَ الشَّرِّ الصُّراخُ (۲)

أنشدها ابن عبّاس شاهدة لهذه الاية و قال آخر :

قَدْ شَمَّرَتْ عَنْ ساقِها فَشُدُّوا وَ جَدَّتِ الحَرْبُ لَكُمْ فَجِدُّوا (۳)

و منه قول الشاعر في صفة سنة مجدبة :

عَجِبْتُ مِنْ نَفْسي وَ مِنْ إشْفاقِها وَ مِنْ طَرادي الطَّيْرَ عَنْ أرْزاقِها

في سَنَةٍ قَدْ كَشَفَتْ عَنْ ساقِها (٤)

ای قد اشتدّت الجدب و القحط . و ازقدمای مفسّران و أهل تأویل چنین روایت کردند وهمچنین سعید جبیر گفت «عن ساق» أی عن شدّة الأمر ، و عبدالله عباس گفت سخت تر ساعتی باشد در قیامت این ساعت . أبوموسی أشعری گفت ازرسول ﷺ در تفسیر این آیه «یوم یکشف عن‌ساق» گفت عن نور عظیم. گفت نوری باشد عظیم که پدید آید روز قیامت که خلقان از هیبت آن بروی درآیند و سجده کنند . أبو سعید خدری روایت کند و ابوهریره وابوموسی اشعری و حدیث‌های ایشان درهم شده است که رسول ﷺ گفت چون روز قیامت باشدوخلق را در موقف سیاست بدارندخدای انصاف کند میان هرظالمی و مظلومی تا هیچ مظلمه نماند مظلومی را برظالمی تا آن ساو که تکلیف کنند که شیر بآب آمیخته فروخته باشند تا جدا کنند میان شیر و آب برسبیل عقوبت .آنگه منادی ندا کند چنانکه جمله خلایق بشنوندالا و هر امتی بقفای معبود خود بدوند ، أصحاب صلیب باصلیب بدوند ، و أصحاب أوثان با اوثان بدوند ، و هرعابدی با معبودان خود بدوند ، وهیچ بتی‌وثنی و صنمی بنماند إلّا اورا و اتباع اورا بدوزخ برند .

---

(۱) کمیش الازار آنکه دامن ازار بالاکشد کنایه از جد درکار است وعلات سختی های روزگار است وطلاع أنجد آنکه همت بلند دارد وآهنگ بلندی‌ها کند .آن مرد دامن فراچیده وبالاکشیده نصف ساق اوبیرون بود درسختی‌ها شکیباوآهنگ بلندی‌ها داشت .

(۲) جنگ دامن بالاکشیده از ساق خود وفریاد شربرخاسته .

(۳) جنگ دامن برافراشت پس حمله کنید وراستی‌جنگ‌شد پس بکوشید .

(۴) عجب دارم از خودم و از ترس خودم یعنی از بخل بر زاد و توشه و از اینکه مرغان را از روزیشان میرانم درسالی‌که دامن از ساق بالا کشیده و سر جنگ دارد .

آنگه جهودان را گویند شما کرا پرستیدید ؟ گویند عزیر را پسر خدای را ، خدای تعالی گوید دروغ گفتید که خدای رازن وفرزند نیست . و ترسایان را گویند شما که را پرستیدید ؟ گویند مسیح را پسر خدای را گوید دروغ گفتید که خدای را زن نبود چگونه فرزند باشد اورا، آنگه بفرماید تا دوفرشته بیایند برصورت عزیر وعیسی ایشان گویندمعبودان ما اینانند خدای تعالی ایشـان راگوید بروید و اینان را ببریدآن فرشتگان بروند و ایشان را بجانب دوزخ برند و بخازنان دوزخ سپارند ، وذلك قوله «لوكان هؤلاء الهة ماوردوها و كلٌّ فيها خالدون » .

آنگه آنان بمانند که خدای را پرستیده باشند ازمؤمنان ومنافقان . خدای تعالی گوید شما کرا پرستیده‌اید ؟ گویند ما خدای را پرستیده‌ایم وهرعابدی با معبود خود برفتند ومارا معبود توئی بارخدایا ما کجا رویم . خدای تعالی بفرماید تـا حجاب بردارند و نوری از أنوار عظمت او پیدا شود که جمله مؤمنان بسجود در آیند بروی و سجده کنند ، و آنانکه منافقان باشند و مرائیان و عبادت‌ایشان خالص نبوده باشد خدای را خواهند تا سجده کنند نتوانندپشت ایشان بمانند سروهای گاوان خشك شود چون جهد کنند تا سجده کنند بقفا باز افتند وذلك قوله « يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلايستطيعون » گفت آن روز که کشف کنید برای ایشان ازساق یعنی از چنین نوری عظیم و ایشان را دعوت کنند باسجود یعنی آن داعی و باعث که پدید آید ایشان راعندآنکه نور بینند خواهند تا سجده کنندنتوانند. آنگه وصف‌ایشان کرد گفت :

(خاشِعَةً أَبصارُهُمْ) ذلیل باشد چشم‌های ایشان (تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) ای‌تغشاهم با ایشان درآید و بازپوشد ایشان را مذلّتی و خواری (وَقَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سالِمُونَ) پیش ازاین ایشان را دعوت کردند باسجده و ایشان بسلامت بودند از این آفت (۱) اجابت نکردند ، آنگه اینان را بدوزخ برند و مؤمنان را ببهشت ، ابراهيم التيمى گفت فی قوله « يدعون إلى السجود » گفت نماز فریضه خواست که مؤذّنان دعوت میکنند بآن ببـانگ نماز و قامت . سعید جبیر گفت مراد آنانند که حيّ على الصلاة میشنیدند اجابت نکردند . کعب الأحبار گفت والله که این آیه فرود نیامد الا در آنانکه ازنماز جماعت‌تخلّف

(۱) یعنی در دنیا سالم بودند ومیتوانستند پشت خم‌کنند نکردند اما درآخرت میخواهند سجده کنند پشتشان خشك شده نمی‌توانند .

کردند. گفتند ربیع بن‌خثیم را فالج پدید آمد در آخر عمر او ،خویشتن را بردو کس انداختی و بمسجد شدی گفتند اگر بخانه نماز کنی روا باشد که تورا عذری هست گفت روا ندارم که حيّ على الصلاة می‌شنوم اجابت نکنم.

(فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ) خدای تعالی برسبیل تهدید ووعید گفت رها کن مرا بـا آنانکه باین حدیث تکذیب کردند یعنی کافران که قرآن بدروغ داشتند (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) درنوردیم ماایشان را بعذاب از آنجا که‌ندانند گفتند عذاب روز بدر خواست، وگفتند معنی آن است که امهال کنیم ایشان را در نعمت تا مغرور شوند ودرعصیان بیفزایند تاعذاب ایشان‌بیفزاید چنانچه گفت «إنّما نملي لهم ليزدادوا إثماً و لهم عذاب مهين» و استدراج استفعال باشد من الدرج كأنّه يطلب أن يدرجهم بالنعم إلى العذاب. آنگه تاویل آن باشد که غرض اودرنعمت آن باشد تاایشان شکر کنند چون کفران کنند خدای تعالی آن نعمت بیش کند تا عذرش بلیغ تر باشد و حجت مؤکّد تر تـا ایشان مغرور شوند وگمان برند که آن خود واجب است و درحق ایشان باستحقاق است آنگه‌وقتی که ایشان ایمن واستوار باشند و ناباك‌تر ازعذاب و انقطاع‌نعمت، ایشانرا بگیرد چنانکه گفت «حتّى اذا فرحوا بما اوتوا أخذناهم بغتة فاذاهم مبلسون» وقوله «ظنّ أهلها أنّهم قادرون‌عليها أتيها أمرنا ليلاً أونهاراً ـ الاية» فهذا معنى الاستدراج.

(وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) گفت مهلت دهم ایشانرا که کید من قوی است و تعجیل نکنم که تعجیل آن کند که از فوت ترسد ومرا ازفوت ایشان اندیشه نیست که ایشان در قبضهٔ قدرت منند و ازسلطان من بیرون نتوانندشد. آنگه گفت هم بر سبیل توبیخ ایشان برترك اجابت :

(أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً) یاتواز ایشان مزدی می‌خواهی که ایشان از غرامت گرانبار می‌شوندقوّت آن نمیدارند.

(أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ) یا بنزد ایشان غیب است که ایشان ازآنجا می‌نویسند این محالات که میگویند و باعتقاد کرده‌اند آنگه رسول راﷺ گفت :

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) صبر کن برحکم خدای تو (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ) و چون خداوند ماهی مباش یعنی یونس علیه‌السلام که استعجال کرد بعذاب قوم و خشم گرفت برایشان بل‌ازحق‌تو آن است که باایشان‌مدارا کنی‌ومهلت‌دهی‌ایشان‌را (إِذْ نَادَى)چون ندا کردوخدای‌را بخواند(وَهُوَ مَكْظُومٌ)واومکظوم‌ومغموم‌بودواندوه‌رسیده‌وندای‌او‌آن‌بود

که خدای تعالی از اوحکایت کرد در سورهٔ أنبیاء «فنادی في الظلمات أن لا إله إلاّ أنت سبحانك إنّي كنت من الظالمين .

(لَوْلا أنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ) اگر نه آنستی که نعمتی در یافت او را از خدای تو یعنی رحمتی (لَنُبِذَ بِالعَراءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) اورا بینداختندی بصحراء واومذموم و نکوهیده بودی، وعراء زمینی باشد خالی و عاری از گیاه ونبات وبناء آدمی . وأصل اوازعری است قال الشاعر: « وَنبَذْتُ بِالأرْضِ العَراءِ ثِيابي » .

(فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصّالِحينَ) بر گزید خدای تعالی اورا واورا ازجمله صالحان کرد یعنی نام او ازجمله پیغمبران صالح بنوشت وحکم کرد بصلاح او واین جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد .

(وَإنْ يَكادُ الّذينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأبْصارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا الذّكْرَ) سبب نزول آیت آن بود که کافران خواستند که رسول ﷺ را بچشم کنند قومی ازقریش بیامدند وبرابر او ایستادند و گفتند ما مانند این مردی ندیدیم درفصاحت وبلاغت و اظهار بیّنه و گفتند این جماعتی بودند از بنی اسد معروف بچشم بد ، بیامدند واین گفتند ، و در خبر آورده‌اند که یکی ازایشان بگاوی یا شتری نیکو بگذشتندی که گفتی چه نیکواست این شتر دورنرفتی تا بیفتادی بدردی و علّتی وخداوندش اورا بکشتی و گفتند وقتی که ایشان را گوشت بایستی یکی از ایشان کنیزك را گفتی برخیز و زنبیل بر گیر تا پاره‌ای گوشت بیاري . او بیامدی هر کجا شتری یا گاوی یا گوسفندی نیکو دیدی بگفتی ما أحسنها ومارأيت مثلها درحال بیفتادی و خداوندش بسر آمدی وبکشتی واورا نصیبی بدادی ، و گفتند درمیان ایشان مردی بود که چشم او چنان بود که برهرچه آمدی باستحسان إصابه کردی اورا رها نکردندی که ازخیمه بیرون آمدی وقتی که دلش تنگ شدی دامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی اگر کاروانی یا گله‌ای بگذشتی آنجاهر آن چهارپای که بچشم اودر آمدی چون چشم براوافکندی ازپای بیفتادی یابمردی یا بکشتندی .

کلبي گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند تورا چه زیان دارد اگر بیائی ونظر بر محمد ﷺ افکنی باشد که چشم توبراو رسد اوبیامد ورسول ﷺ قرآن میخواند وبرابر رسول علیه أفضل الصلاة بایستاد وساعتی دروی نگرید واندیشه‌ می کرد وهیچ شك نکرد در آنکه رسول بچشم او زده شود این بیت إنشاء کرد و گفت :

قَدْ كانَ قَوْمُكَ يَحسَبُونَكَ سَيِّداً وَ إخالُ أنّكَ سَيِّدٌ مَعْيُونٌ (۱)

اي مصاب بالعين، خدای تعالی رسول را ﷺ ازچشم بداو نگاهداشت واين آيه فرستاد «وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم» «ان» مخفّفه است از ثقيله و برای آن لام در خبر او بازآمد كه اين لام ملازم باشد به إنْ مخفّفه والتقدير وانّه أي وانّ الشأن يكاد نزديك است كه آن كافران تورا بچشم بداصابه كنند وقوله «ليزلقونك» تورا ازاله كنند و بخيزانند وأعمش و عيسى در شاذ خواندند ليزهقونك، واين قراءت عبدالله مسعود و عبدالله عباس است و گفتند معنى آنكه يهلكونك تورا بهلاك كنند من الزهوق و هوالبطلان و الزوال، و أزهقه إذا أبطله و أزاله، و منه قوله «إنّ الباطل كان زهوقا» و أهل مدينه خواندند «ليزلقونك» بفتح الياء و هما لغتان يقال: زلقه و أزلقه بمعنى، و عبارات مفسّران در تفسير اين لفظ مختلف است ومعنى متقارب.

عبدالله عباس گفت ينفذونك چشم بدبرتو بگذرانند من قولهم زهق السهم و زلق إذا نفذ كلبي گفت يصرعونك بيفكنند تورا. حيّان گفت بر گردانند تورا ازآنچه تو بر آنی از أداء رسالت. عطيّه گفت يرمونك بتو اندازند، مؤرّج گفت إزاله كنند تورا. نضر بن شميل و أخفش گفتند كه بچشم كنند تورا، عبدالعزيز يحيى گفت بتو نگرند بنظری تيز كه تو را ازآن بترسانند و از نظر عداوت باشد. سدّی گفت اصابه كنند تورا بچشم. حسن و ابن كيسان گفتند بكشند تورا و اين چنان باشد كه عرب گويد صرعنی فلان بطرفه و قتلنی بعينه وقال الشاعر:

تَرْميكَ مُزْلِقَةُ العُيُونِ بِطَرْفِها وَ تَكِلُ عِنْدَ نِصالِ نَبْلِ الرّامي(۲)

و قال آخر:

يَتَعارَضُونَ إذا التَقَوْا في مَوْطِنٍ نَظَراً يُزِيلُ بَواطِنَ الأقْدامِ (۳)

و قال جرير في مثله:

إنّ العُيُونَ الّتي في طَرْفِها مَرَضٌ قَتَلْتَنا ثُمَّ لَمْ يُحْيِينَ قَتْلانا

---

(۱) معيون چشم خورده‌است واين صيغه برخلاف قياس آمده مانند معيوب.

(۲) چشمهائی که از پای می‌افکنند تُرا بتير نگاه زدند باآنکه ناوك تير اندازرا عاجز ميسازی.

(۳) وقتی در نبردگاه بيکديگر برخوردند تير نگاه بيکديگر می افکنند چنانکه کف پای ها از جای خود دور ميشود.

يَصرَعن ذَا اللُّبِّ حَتّى لا حِراكَ لَهُ وَهُنَّ أَضعَفُ خَلقِ اللهِ أَركانا (۱)

و حسن بصری گفت دوای آنکه تو را چشم بد رسیده باشد این آیت است که برخواند یا بروخوانند. ودرخبراست که رسول صلی الله علیه و آله گفت «العين لتدخل الرّجل القبر والجمل القدر» و قال صلی الله علیه و آله «لارقية إلاّ من عين اوحمة» وأسماء بنت عميس گفت يا رسول الله فرزندان جعفر را چشم میرسد روا باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی بنویسم؟ گفت روا باشد گفتند اگر چیزی بودی که قضا را غلبه کردی چشم بدبودی، و متکلّمان در این خلاف کردند:

أبوعلي الجبّائی و أبوالقاسم البلخی این را انکار کردند و گفتند این را أصلی نیست(۲) و رمّانی گفت ازاین امتناع نیست برای آنکه اجماع مفسّران است براین و میان عقلا و مسلمانان معروف و مجرّب است، وسید رحمة الله علیه روا میدارد و آنانکه روا نمیدارند گفتند تفسیر آیه آن است که بنظر عداوت بر تو می‌نگرند قوله «لمّا سمعوا الذکر» چون قرآن می‌شنوند میگویند ما أفصحه و مارأینا مثله تا بچشم اصابه کنند اورا وچون از دل واعتقاد خود خبردهند گویند دیوانه است واین کلام‌دیوانگان است (وَما هُوَ إِلّا ذِكرٌ لِلعالَمينَ) و نیست این قرآن إلاّ یادگار ویاد دهنده خدای جهانیان و گفتند «ذکراً» أی شرفاً للعالمين كقوله «وانّه لذكر لك ولقومك».

(۱) آن چشمهای بیمار مارا کشتند وکشتگان مارا زنده نکردند، خردمند را بزمین می‌افکنند که نمی‌تواند بجنبد باآنکه ازهمه آفریدگان ضعیفترند.

(۲) جاهل ندانسته انکار میکند گویا جبائی وبلخی مذهب مادیین داشتند وتأثیر اسباب روحی‌را باور نمیکردند ومرد خردمند داندکه چون صحت چیزی معلوم نشود توقف بایدکرد نه انکار وتأثیر روح انسان درخارج ازبدن خود محال نیست بلکه بسیار دیده شده‌است گروهی بنظر دیگری‌راخواب میکنند یاپاره‌ای‌اشیاء را اززمین حرکت میدهند، باری تأثیر اسباب دیگر غیر مادی محال نیست از متدین انکار آن عجیب مینماید. و ابو علی سینا دربارهٔ همین امور گفته‌است که چون از اینگونه امور چیزی شنیدی بانکار شتاب مکن و تا برهان قائم نشود آن‌را ممکن شناس و بعضی مردم متدین باوجود نقل صحیح اسباب غیر مادی‌را انکار میکنند مانند دعا و تعویذ و استخاره و امثال‌آن و این نوعی تمایل بمذهب مادیین است.

سورة الحاقة

این سوره مکّی است، وپنجاه دو آیت است بعدد بصریان ، وپنجاه بعدد کوفیان ومدنیان و پنجاه ویك بعدد مکّیان ، و دویست وپنجاه وشش کلمه است ، وهزار و هشتاد و چهار حرف است ، و روایت است ازابو اُمامه از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوسورة الحاقّة بخواند خدای تعالی اورا حسابی آسان کند ، ودرخبری دیگر آمد که هر که یازده آیه ازسورة الحاقّة بخواند خدای تعالی اورا ازفتنهٔ دجّال نگاهدارد و اگر سوره تمام بخواند نوری باشد اورا ازفرق اوتاقدم صدق رسول الله ﷺ .

سورة الحاقة مكية و هى اثنتان و خمسون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

أَلْحَآقَّةُ (٢) مَا الْحَآقَّةُ (٣) وَ ما أَدْرٰيكَ مَا الْحَآقَّةُ (٤) كَذَّبَتْ ثَمُودُ

ساعتی که سزاوار است چه‌چیز است وچه‌چیز دانا کرد تورا که‌چه‌چیز است حاقه تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود

وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ (٥) فَأَمّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّاغِيَةِ (٦) وَ أَمّا عادٌ فَأُهْلِكُوا

وعاد بساعت کوبنده پس اما قوم ثمود پس هلاك کرده شدند بسبب طغیان و اما قوم عاد پس هلاك شدند

بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (٧) سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ

ببادی سخت‌وزنده ازحددرگذشته رام کرد برای آنها هفت شب وهشت روز متوالی پس بینی قوم‌را

فِيها صَرْعىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (٨) فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ (٩) وَ جآءَ

درآن افتاده گویا ایشان تنهای درخت خرمای پوسیده بودند پس آیا بینی مرایشانرا هیچ باقی و آمد

فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكاتُ بِالْخاطِئَةِ (١٠) فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ

فرعون‌وهر که پیش‌ازاو بود و بر گردانندگان بخطاکاری‌وگناه پس نافرمانی کردند فرستادهٔ پروردگارخودشانرا

فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رابِيَةً (١١) إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَآءُ حَمَلْنا كُمْ فِي الجارِيَةِ (١٢)

پس گرفت ایشانرا گرفتنی درشدت بدرستیکه ما آنهنگام که طغیان کرد آب برداشتیم شمارا در کشتی

لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ (١٣) فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ

تا بگردانیم آنرا برای شما پندی و نگاهدارد آن پندرا گوش نگاهدارنده پس چون دمیده شود درصور دمیدنی

واحِدَةٌ (١٤) وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً (١٥) فَيَوْمَئِذٍ

یکمرتبه و برداشته شود زمین و کوهها پس درهم شکسته شود شکستنی یکمرتبه پس درآنروز

وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (١٦) وَانْشَقَّتِ السَّمآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ (١٧) وَالْمَلَكُ عَلىٰ أَرْجائِها

واقع شود قیامت و بشکافد آسمان پس آنروز سست شود فرشتگان بر کنارههای آسمان باشند

وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ (١٨) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ

و بردارند عرش پروردگار تو را بالای خود در آنروز هشت فرشته در آنروز عرض کرده شوند

لا تَخْفىٰ مِنْكُمْ خافِيَةٌ (١٩) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هآؤُمُ اقْرَؤُا

پنهان نماند از شما پوشیده پس اما هرکه داده شود نامهٔ او بدست راستش پس گوید گیرید نامه را بخوانید

كِتابِيَهْ (٢٠) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ (٢١) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ (٢٢)

نامهٔ عمل را بدرستیکه من گمان بردم که ملاقات کننده‌ام حساب خودرا پس او درزندگانی باشد پسندیده

فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ (٢٣) قُطُوفُها دانِيَةٌ (٢٤) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي

در بهشتی بلند باشد چیدن میوه‌های آن نزدیك باشد بخورید و بیاشامید گوارنده بآنچه پیش فرستادید در

الْأَيّامِ الْخالِيَةِ (٢٥) وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ

روزگار گذشته و اما هرکه داده شد نامهٔ او بدست چپ پس گوید ای کاش داده نشدی

كِتابِيَهْ (٢٦) وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ (٢٧) يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ (٢٨) ما أَغْنىٰ

نامهٔ من وندانستم چیست حساب من ایکاش مردن من بودی حکم کننده دفع نکرد

عَنِّي مالِيَهْ (٢٩) هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ (٣٠) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (٣١) ثُمَّ الْجَحِيمَ

ازمن مال من نابود گشت ازمن تسلطم بگیرید اورا پس غل کنید اورا پس در آتش

صَلُّوهُ (۳۲) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ (۳۳) إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ
درآرید اورا پس درزنجیری که گزآن هفتاد گزاست پس بپیچید اورا بدرستیکه او بود که نمیگروید

بِاللهِ الْعَظِيمِ (۳۴) وَ لا يَحُضُّ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكِينِ (۳۵) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنا
بخدای بزرگوار وتحریص نمیکرد برطعام دادن درویش و بینوایان پس نیست مراورا امروز دراینجا

حَمِيمٌ (۳۶) وَ لا طَعامٌ إِلّا مِنْ غِسْلِينٍ (۳۷) لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخاطِؤُنَ (۳۸)
خویشی ونه خوردنی مگر از غسالهٔ دوزخیان نمیخورند او را مگر گناهکاران

فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ (۳۹) وَما لا تُبْصِرُونَ (۴۰) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۱)
پس قسم نمیخورم بآنچه می بینید و آنچه نمی بینید بتحقیق قرآن هرآینه گفتار پیغمبر بزرگوار است

وَما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلاً ما تُؤْمِنُونَ (۴۲) وَلا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ (۴۳)
ونیست قرآن سخن شاعر اندکی نمیگروید ونیست سخن کسیکه اخبار بغیب نماید اندکی متذکر نمیشوید

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۴۴) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ (۴۵) لَأَخَذْنا
فرو فرستاده شد از پروردگار جهانیان واگر افترا کند برما پیغمبر بعضی سخنان را هرآینه بگیریم ما

مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۶) ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۷) فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ (۴۸)
ازاو دست راست اورا پس ببریم ما ازاو رگ گردن را پس نیست ازشما هیچ یکی ازقبل اومنع کنندگان

وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹) وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۵۰)
وبدرستیکه او هرآینه پندی است مر پرهیزکاران را وبدرستیکه ما میدانیم بعضی ازشما دروغ گویانند

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ (۵۱) وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۲) فَسَبِّحْ
وبدرستیکه قرآن هرآینه حسرت است برکافران وبدرستیکه قرآن راستست درست است پس تسبیح کن

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (★)
بنام پروردگار توکه بزرگ است.

قوله تعالی (أَلْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وما أَدْرٰيكَ مَا الْحَاقَّةُ) در رفع « الحاقّة » دو وجه گفتند یکی مبتداء وخبر او « ما الحاقّة » کأنّه قال الحاقّة أی شيء هو ، و وجه دوّم خبر ابتداء و التقدیر هذه الحاقة ، آنکه برسبیل تفخیم شأن اووتعظیم او گفت أيُّ شيء الحاقّة

و حاقّه نامی است از نامهای قیامت وبرای آن حاقّه خواند آنرا که حق است و درست ودر او کارهای حقیقت و حق باشد برای آنکه یحقّ الجزاء علی الأعمال جزاء برای عمل واجب باشد دراو و حقّ الشيء یحقّ حقاً فهو حقّ وحاقّ . مؤرّج گفت دراو سه لغت است حقّ و حاقّة وحقّة، آنگه برسبیل تعجب و استعظام گفت بلفظ استفهام که « ما الحاقّة» چه حاقّه و چه کاری راست است ؟ « وماأدراك ماالحاقّة » وچه آگاه کرده است تورا که این روز حاقّه که قیامت است چه روز است . آنگه در قصّهٔ أوایل گرفت و گفت :

(کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعادٌ بِالقارِعَةِ) دروغ داشتند ثمود که قوم صالح بودند وعاد که قوم هود بودند قارعه را ، درقارعه دو قول گفتند یکي آنکه قارعه نامی است از نامهای قیامت یعنی ایشان قیامت بدروغ داشتند و گفتند مراد آن عذابی است که بایشان فرود آمد که پیغمبر شان وعده داد باور نداشتند .

(فَأَمّا ثَمُودُ فَأُهلِكُوا بِالطّاغِيَةِ) در اودوقول گفتند یکی آنکه بطغیانهم و عصیناهم، وأمّا ثمودرا هلاك کردند بطغیانی و عصیانی که کردند و این لفظ مصدر است کالعافية و الجاثية ، و گفتند صفت فعل است ای بفعلهم الطاغیه و این معنی قول مجاهد است و ابن زید ودلیل این تأویل قوله « کذّبت ثمود بطغویها» قتاده گفت یعنی بالصیحة الطاغية الّتی تجاوزت حدّ الصياح بآن صیحه متجاوز الحدّ که بیرون از عادت دیگر صیاح بود چنانکه در قصّهٔ ایشان برفته است .

(وَ أَمّا عادٌ فَأُهلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ) واما عادراهلاك کردند ببادی سخت سرد متجاوز الحدّ . شهر بن حوشب روایت کرد ازعبدالله عباس که رسول ﷺ گفت خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و بارانی إلاّ بمقدار و مکیال . الاّ روز هلاك قوم نوح که این روز باران در فرشتگان نگاهبان عاصی شد (١) و ازفرمان ایشان بیرون آمد و رسول ﷺ این آیه بخواند « انّا لما طغی الماء » وباد روز هلاك عادهم طاغی و عاتی شددرخازنان وفرمان ایشان نبرد . آنگه این آیه برخواند » و أمّا عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة » .

(سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ) أی سلّطها علیهم هفت شب و هشت روز برایشان مسلّط کرد و تسخیر استعمال چیزی باشد باقتدار بر آن . سبع بی هاء گفت که شب مؤنّث است ودر ثمانية هاء آورد که روز مذکر است و دراعداد چنین برعکس ازسه تاده ثبوت تاء علامت تذکیر

---

(١) فرشتگان کاری جز بفرمان خدا نمیکنند واگر باد وباران فرمان فرشتگان نبرند فرمان خدا نبرده‌اند واطاعت نکردن خدا درتکوینیات بمعنی سلب قدرت است ازخدای تعالی و این روایت از مجعولات حشویه است .

باشد و سقوطش علامت تأنیث . وهب گفت این أیّام آن است که آنرا أیّام العجوز خوانند که در او سرما و بادسخت باشد ، و این أیّام را برای آن أیّام العجوز خوانند که عجوزی در این أیّام در سربی رفت و آنجا بود تاروز هشتم . روزهشتم باد در آن سرب رفت واو را بکشت وباد منقطع گشت وآن عجوز آخر کسی بود که ازآن قوم هلاك شد ، وگفتند برای آن أیّام العجوز خوانند که در عجز زمستان باشد وآن را نامها هست معروف وهی صن وصنبر ووبر وآمر و مؤتمر و مطفی الجمر و مکفي الظعن . این هشت روز است و ثعلب صاحب کتاب الفصیح بیتی چند آورد از بعضی شاعران عرب این أیّام را دراو ذکر کرده وهی :

کُسِعَ الشِّتاءُ بِسَبْعَةٍ غُبْرِ أَيّامِ شَهْلَتِنا مِنَ الشَّهْرِ

فَإِذا مَضَتْ أَيّامُ شَهْلَتِنا بِالصِّنِّ وَ الصِّنَّبْرِ وَ الوَبْرِ

وَ بِآمِرٍ وَ أَخِيهِ مُؤْتَمِرٍ وَ مُعَلِّلٍ وَ بِمُطْفِيءِ الجَمْرِ

ذَهَبَ الشِّتاءُ مُوَلِّياً هَرَباً وَأَتَتْكَ وافِدَةٌ مِنَ النَّجْرِ (۱)

جز که دراین ابیات هفت گفته است وهشتم نیاورده است قوله (حُسُوماً) عبدالله عباس گفت پیاپی .مجاهد گفت وقتاده بی فترتی واشتقاق او من حسم الکی وآن آن باشد که داغ پیاپی نهند مقاتل و کلبی گفتند دائم . عطیّة گفت مشوماً و أصل او گفت ازحسم است وآن قطع باشد پنداری چیزی ببرید ازاهل آن شهر. خلیل گفت قطعاً . بیخ ایشان بر کنده و نصب او بر حال است ای متتابعة اوقاطعة مهلکة علی اختلاف الأقوال(فَتَرَی القَوْمَ فِيها صَرْعَى) تومردان رادیدی درآنجا افتاده ،واحدها صریع (كَأَنَّهُمْ أَعجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ) پنداشتی که ایشان کونهٔ (۲) درختان خرمااند خشك شده وپوسیده گشته که بادبر آید وآن را ازبن شکند یاازبیخ بر کند و بیفکند .

(فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ) از ایشان هیچ بقیّتی می‌بینی ؟ و در باقیه دو قول گفتند یکی آنکه مصدر است کالعافیه أی من البقاء ، و یکی آنکه من نفس باقیة صفت موصوفي محذوف باشد .

(وَجاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ) أبو عمرو و کسائی و یعقوب و در شاذّ حسن وسلمی و جحدری خواندند بکسر قاف و فتح باء ، یعنی و من معه من جنوده و أشیاعه . باقی قرّاء

(۱) کسع همان است که عوام اردنگ گویند یعنی زدن بپشت پا و بیرون کردن و شهلة پیر زن است و ایام شهلة ایام پیر زن و وافدة مهمان است و نجر گرما ، یعنی چون بزمستان پشت پا بزنند و ایام پیر زن بگذرد زمستان پشت کند و گرما از در فرازآید .

(۲) یعنی آخر و ته.

خواندند قبله بفتح قاف وسكون باء . يعنى آنانكه پيش او بودند (وَالمُؤْتفِكاتُ) عامّةُقرّاء بجمع خواندندوحسن بصرى خواندوالمؤتفكة برلفظواحد يعنى أهل زمين مؤتفكات (بِالْخاطِئَةِ) اى بالخطيئة والمعصية ، واين نيز مصدرى است على وزن الفاعله أى بالخطاء والكفر .

(فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ) دررسول خداى عاصى شدند يعنى هريكى ازايشان درپيغامبر خود عاصى شدند. واگرچه برلفظ واحد گفت مرادجنس است (فَأخَذَهُمْ أخْذَةً رابِيَةً) بگرفت ايشان را گرفتنى فزاينده غالب من الربا الذي هو الزيادة عبدالله عباس گفت شديدة يعنى گرفتن سخت و گفتند عذابى زياده برعذاب ديگر امّتان .

(إنّا لَمّا طَغَا الماءُ حَمَلْناكُمْ فِي الجارِيَةِ) گفت ماچون آب طغيان كرد واز حد برفت درعهد نوح على نبيّنا وآله وعليه السلام. قتاده گفت ازبالاى همه چيزهاتاپانزده گز بگذشت ما شما را در كشتى نشانديم تا شما غرق نشديد پس برسبيل تذكير نعمت باز گفت:

(لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً) تابراى شمايادگارى كنيم (وَتَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ) و نگاهدارد آن را وياد دارد آن را گوشهاى يادگيرنده . راويان ابن كثير و عاصم بعضى از ايشان روايت كردند «وتعيها» باسكان عين قياساًعلى « أرنامناسكنا»واين قراءتى ضعيف است .

عبدالله بن الحسين روايت كرد كه چون اين آيه آمد « وتعيها اُذن واعية » رسول ﷺ گفت أميرالمؤمنين عليه السلام را « سألت الله أن يجعلها اذنك » گفت ازخداى در خواسته‌ام تا گوش تو كند . أميرالمؤمنين على عليه السلام گفت پس ازآن هرگز چيزى فراموش نكردم ونيز تاباشم هيچ فراموش نكنم ازدعاى رسول ﷺ .

بريدة الاسلمى روايت كرد كه رسول ﷺ گفت على را عليه الصلاة والسلام « ياعليُّ إنّ الله أمرني أن أدنيك و لاأقصيك و أن اُعلّمك وتعي وحقٌّ على الله أن تعي فنزلت هذه الايه و تعيها اذن واعيه » گفت خداى مرا فرمود تا تورا نزديك كنم ودور نكنم وتورا بياموزم وتو يادگيرى و برخداى واجب است كه تو يادگيرى يعنى تمكين كند توراوتوفيق دهد تا يادگيرى پس على عليه الصلاة والسلام گفت پس ازآن چيزى را فراموش نكردم .

(فَإذا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ) گفت يادكن آنگه كه درصور دمند يكبار وآن نفخه اوّلين باشد .

(وَحُمِلَتِ الأرْضُ وَالجِبالُ) وزمين وكوهها بر گيرند وآنچه بر اوست (فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً) و بشكنند آنرا و خرد كنند يك خرد كردن تا هردو هم زمين و هم كوه چون گردى شود .

(فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الواقِعَةُ) آن روز قيامت برخيزد .

(وَانْشَقَّتِ السَّماءُ) آسمان شكافته شود (فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ) آسمان آن روز ضعيف باشد .

(وَالمَلَكُ عَلىٰ أرْجائِها) مراد جمع است اگرچه بلفظ واحد گفت على مذهب الجنس و فرشتگان بر كنارهاى آسمان ايستاده باشند و الأرجاء النواحي واحدها رجي والاثنان رجوان (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ) گفت وعرش خداى بر گيرد آن روز يعنى روز قيامت هشت فرشته . عبدالله عباس گفت هشت صف فرشته باشند عدد ايشان جز خداى نداند . و در خبرى آوردند كه رسول ﷺ گفت حاملان عرش امروز چهارندو در روزقيامت مدد كند ايشانرا بچهاردیگرتاهشت. أحنف بن قيس روايت كرد از عباس بن عبدالمطّلب در اين آيت « ويحمل عرش ربّك يومئذ ثمانية » گفت هشت فرشته باشند بصورت بز كوهى .

و در خبر است كه هرفرشته را چهار روى باشد روئى چون روى آدمى و روئى چون روى شير وروئى چون روى گاو و روئى چون روى كر كس است بهر روى از خداى روزى آن جنس مى‌خواهند ، بروى‌آدمى روزى آدميان مى‌خواهندوبروى شيرروزى سباع‌مى‌خواهند وبروى گاو روزى بهائم ميخواهند و بروى كر كس روزى مرغان‌مى‌خواهند، واميّة بن‌الصلت اين معنى در شعر خود بيان كرد :

رَجُلٌ وَثَوْرٌ تَحْتَ رِجْلِ يَمِينِهِ ۞ وَالنَّسْرُ لِلأُخْرىٰ وَلَيْثٌ مُرْصِدٌ

وَالشَّمْسُ تُصْبِحُ كُلَّ آخِرِ لَيْلَةٍ ۞ حَمْراءَ مَطْلِعُ لَوْنِها يَتَوَرَّدُ

تَأْبىٰ فَما تَبْدُو لَنا فِي رِسْلِها ۞ إلّا مُعَذَّبَةً وَإلّا تُجْلَدُ (۱)

و گفتند رسول ﷺ اين بيت‌ها بشنيد گفت راست گفت اين‌شاعر .

و از على بن‌الحسين زين العابدين عليه‌الصلاة و السلام روايت كردند كه او گفت خداى تعالى عرش بيافريد چهارم چيز براى آنكه پيش او سه چيز آفريده بود هوا وقلم ونور. آنكه عرش بيافريد ازألوان أنوار مختلف نورى سبز كه رنگ سبزى ازاوست ونورى سرخ كه‌رنگ

---

(۱) رجل اضافه بيمين شده‌است يعنى « رجل جانب يمينه » يعنى مردى وگاوى زير پاى جانب راست اواست و كركس وشير كمين‌كرده زير پاى‌چپ، خورشيد در آخر هر شب سرخ ميشود و جاى طلوع آن برنگ‌گل‌است، ابا ميكند از طلوع و براى ما ظاهر نميشود درسير خود مگر با شكنجه و تازيانه زدن ـ امية بن ابى‌الصلت عهد پيغمبر (ص) را دريافت اما ايمان نياورد وازآنحضرت نقل است كه فرمود او خود كافر بود و شعرش ايمان‌آورد .

سرخی از اوست ، و نوری زرد که رنگ زردی از اوست ، و نوری سفید که اصل آنواراست و روشنائی روز ازاوست . آنکه هفتاد هزار طبقه بیافرید هیچ طبقه نیست وإلاّ تسبیح وتقدیس اومیکنند بأصوات مختلف اگر آواز ایشان بزمین برسیدی کوهها پاره پاره بشدی و کوشکها ریزان شدی و دریاها بزمین فرو شدی گفت آن روز عرش خدای این هشت فرشته بر فرق گرفته باشند (۱) .

(یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ) آن‌روز که‌شما راعرض کنند (لا تَخْفَیٰ مِنْکُمْ خافِیَةٌ) هیچ پوشیده وپنهان نماند ازشما برهمه آشکاراشود. کوفیان لایخفي خواندند بیاء الأعاصم ، و باقی قرّاء بتاء تأنیث وحجّت‌ایشان آن‌است که‌فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است . و در خبری می‌آید که مردمان را بسه جای عرض دهند روز قیامت در دو عرض گاه جدل وخصومت کنند ودر عرضگاه بازپسین نامه‌هادهندبهری‌را بدست راست وبهری را بدست چپ .

(فَأَمّا مَنْ أُوتِيَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ) امّا آن کس که نامه او بدست راست دهند (فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ) گویند بگیرید نامه من‌بخوانید، و درهاء دوقول گفتند یکی‌تعالوا ویکی خذوا این از أسماء أفعال است‌یقول العرب للرجل هاء یارجل‌وللاثنین هاؤما و للجمع هاؤم و للمرأة هاء وللمرأتین هاؤما وللنسوة هاؤُنّ واین لغت اهل حجازاست اما تمیم و قیس گویند هاء یارجل چنانکه اهل حجاز گویند و دو مردرا هاءا وجمع راهاؤُا وزن راهائی ودو راهائا و جمع راهاؤُنّ و بهری عرب گویند هاكَ کاف‌خطاب درآرند وهاکما یارجلان وهاکم‌یارجال وهاكِ یاامرأة وهاکما یا امرأتان وهاکُنّ یانسوة این‌کاف ببدل‌همزه آرند که در لغت أول‌هست، و بعضی عرب جمع کنند میان همزه وکاف یقال هائك یارجل‌بوزن هاعك و هائکما بروزن هاعکما و کذا الباقي واین کلمه جزامر نیامد و نهی نیامد و ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول برای آنکه این فعل نیست اسم فعل‌است‌لاینصرّف‌تصرّف الأفعال گفت امّا آنان را که نامه ایشان را بدست راست دهند گویند أهل عرصةٔقیامت را «هاؤم اقرؤا کتابیه» بیائید نامهٔ من بخوانید یابگیرید نامهٔ من بخوانید برای‌آنکه دانند که در آنجاچیزی نیست که ازاوشرم دارندواین برسبیل اعجاب وادلال گویند .

(إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِیَهْ) گوید من دانستم که من‌ملاقات‌حساب‌خواهم کردن وظن بمعنی علم است چنانکه شاعر گفت :

---

(۱) تأویل این معانی‌را درحاشیهٔ شرح اصول کافی نوشته‌ایم .

فَقُلْتُ لَهُمْ ظُنُّوا بِأَلْفَيْ مُدَحَّجٍ سَراتُهُم في الفارسِيِّ المُسَرَّدِ (١)

و این برای آن گفت که میان علم و ظن مناسبتی هست گوید این برای آن است که من دانستم که حساب خواهد بودن وجزای عمل خواهد بود .

(فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ) او درعیشی وزندگانی باشدراضی گفتند مرضی، فاعل بمعنی مفعول باشد کقولهم مآء دافق و گفتند راضیه‌ای ذات رضی علی وجه النسبة من باب قولهم لابن و تامر ، و قول اول قول کوفیان است ، و قول دوم قول بصریان .

(فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ) در بهشتی باشند بلند .

(قُطُوفُها دانِيَةٌ) که میوهٔ آن نزدیك بود دست همه کس بدورسد اگر ایستاده باشند اگر نشسته واگر خفته .

(كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الأَيّامِ الخالِيَةِ) گویند ایشان را این طعامهای لذیذ بخوریدو ازاین شرابهای گوارنده باز می‌خورید بآنچه کرده‌اید ودرپیش أفکنده‌اید در روزهای گذشته از عمل صالح و قوله « بما » باء مجازات است . در خبر است که در روز قیامت خدای تعالی گوید یا أولیائی ای دوستان من دیری است مرا بشما نظر است وشمارا می‌بینم دردنیا ولبهای شما برجسته از تشنگی و شکمهای شما بازپس شده از گرسنگی امروز درنعیم ابدی باشید « کلوا و اشربوا هنیئاً بماأسلفتم في الأیّام‌الخالیة » .

(وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ) و أمّا آن کس‌را که نامهٔ او بدست چپ دهند .

(فَيَقُولُ) گوید (يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ)کاش تانامه من‌بدست من ندادندی ابن سایب گفت دست چپ او باز پیچند ونامه در او نهند نزد آن حال گوید تا کاشکی نامهٔ من بمن نمیدادند وندانستمی تاحساب چه باشد ، واین برای آن گوید که داند که در آن نامه چه قبائح است و فضائح .

(يا لَيْتَها كانَتِ القاضِيَةَ) کاشکی تا مرگی بودی حکم کننده و گفتند زندگانی بسرآرنده من قوله « فقضی‌علیه» أی‌أنفد عمره علیه، ومنه‌قولهم قضیت‌الامر فانقضی أی أتممته فتم‌ّأراد الموتة‌القاضیة، و گفتند مراد آن است که کاشکی تا این مرگ که ما را در دنیا بود مرگی بودی قضا کننده بآن لاحیاة بعدها که ازآن پس زندگانی نبودی، و گفتند معنی آن است کاشکی بمردمی و برستمی . قتاده گفت درآخرت‌تمنّای مرگ کنند و دردنیا هیچ‌نباشد که از مرگ مکروه‌تر باشد بنزدیك او ، در دنیا ازمرگ گریزان بود تا نعمت برو سر نیاید

(١) باایشان گفتم یقین دانید دوهزار آماده قتال‌اندوبزرگان آنها در زره فارسی‌بافته میباشند .

واوباجزای عمل نرسد این جا موجب همان است که داند که چه کرده است و مستحق چیست وچون بدانجا رسد معاینه بیند چنانکه اوراشکّی پیش نیاید عند آن تمنّای مرگ کند که داند که مآل بدوزخ است .

(ما أَغنىٰ عَنِّي مالِيَهْ) برسبیل تحسّر وتلهّف گویدمال من‌ازمن غنا نکرد وبفریاد من نرسید .

(هَلَكَ عَنِّي سُلطانِيَهْ) سلطان وملك من ازمن هلاك شد وبا من نماند ، و بیشتر مفسّران گفتند معنی آن است که ذهب عنّي حجّتي حجّت من از دست من برفت برای آنکه هرچه حجّت پنداشته باشد شبهت بود عند آن حال خدای تعالی خازنان دوزخ را گوید :

(خُذُوهُ) بگیرید اورا (فَغُلُّوهُ) بند کنید. در خبری آمد که چون خدای تعالی گوید «خذوه» بگیرید اورا ، برهریك شخص صد هزار زبانیه گرد آیند و در او آویزند او در دست ایشان پاره پاره شود چنانکه از او در دست ایشان جز چربو (١) نماند آنگه خدای تعالی اورا باز آفریند دیگر باره او را بگیرند و بند بردست و پای او نهند و غل بر گردن او نهند .

(ثُمَّ الجَحِيمَ صَلُّوهُ) پس بادوزخ ملازم کنیداورا. ویقول العرب صلیت النار وبالنار وَصَلَّيْتُها غيري وَأَصْلَيْتُها وَ مِنْهُ قرائة مَنْ قَرَأَ تصلى حاراً حامية

(ثُمَّ في سِلسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ) گوید اورا در بندی وزنجیری برید هفتاد گز ، وسلك هم لازم است و هم متعدّی ، بمصدر پیدا شود ، که مصدر لازم سلوك باشد و مصدر متعدّی سلك قال الشاعر « حَتّىٰ إذا سَلَكُوهُمْ في قُتائِدَةٍ » (٢) عبدالله عباس گفت این هفتاد گز بگز فرشتگان باشد اززیر او درآورند واز بینی او بیرون آورند وبهری را ازدهن او دربرند ازریر او بیرون آرند نوف البکالی گفت هفتاد گز باشد هر گزی هفتاد باع باشد هر باعی از اینجا که ما هستیم تابمکّه و این خبر در رحبه کوفه می گفت .وسفیان گفت هر گز بگز ما هفتاد گز باشد پس هفتاد در هفتاد باشد . حسن بصری گفت جز خدای نداند که مقدار ذراعی چندباشد. و عبدالله عمرو بن العاص روایت کرد که رسول ﷺ گفت که اگر پاره ارزیز (٣) بمقدار حجم سر آدمی ازآسمان فروافکند بزمین رسد پیش ازآنکه

---

(١) چربو وچربه پیه است.

(٢) مصرع دیگر این بیت وترجمه آن گذشته است .

(٣) ارزیز قلعی است .

شب درآید و این پانصد ساله راه است صاعد را أمّا طول این سلسله چندان باشد که ارزین از بالای او بزیر افکند چهل خریف برود شب و روز و اوهنوزبآخر نرسیده باشد . کعب‌الأحبار گفت في قوله «ثمّ في سلسلة ذرعها سبعون‌ذراعاً فاسلکوه » گفت : اگرهمه آهن که دردنیاهست بایك حلقهٔ او بر سنجند یك حلقه اوبه همه آهن دنیا بچربد سوید بن ابی نجیح گفت که جمله اهل دوزخ در این یك سلسله باشند و اگر یك حلقه او بر کوه نهند گداخته شود از گرماء آن .

(إنّهُ کانَ لا یُؤمِنُ بِاللهِ العَظیمِ) آنکه بیان کرد که این‌عذاب باین سختی براو برای آن باشد که او بخدای بزرگوار ایمان ندارد .

(وَلا یَحُضُّ عَلیٰ طَعامِ المِسکینِ)وتحریص وحثّ نکند خودراومردمان رابرآنکه درویش را طعام دهند .

(فَلَیسَ لَهُ الیَومَ هٰهُنا حَمیمٌ)گفت اورااین‌جاخویش و دوستی نباشد که‌بفریاد اورسد وگفتند اشتقاق حمیم که خویشاوند باشد ازآب گرم است یعنی‌برای‌او گرم شود وخشم گیرد ، وگفتند دلش براو گرم شود و بسوزد .

(وَلا طَعامٌ إلّا مِن غِسلینٍ) وآن زرداب وخون وریم اهل‌دوزخ باشد که ازاندام ایشان فرو شسته شود پنداری غسالهٔ ایشان است که ازقروح وجروح ایشان میآید . ضحّاك و ربیع گفتند درختی‌است که خورش أهل دوزخ باشد .

(لا یَأکُلُهُ إلّا الخاطِؤُنَ) از آن طعام نخورند إلا خطا کاران و گناهکاران ، و گفتند مراد کافرانند که أخطاؤا الصراط المستقیم که ایشان راه راست خطا کرده باشند ،

(فَلا أُقسِمُ)آنکه گفت قسم‌نکنم وسوگندنخورم بآنچه‌شمـامی بینیدو آنچه‌نمی‌بینید بجملهٔ کائنات و موجودات و گفتند بدنیا و آخرت ، وگفتند بآنچه بر ظاهر آسمان و زمین است و آنچه در باطن ایشان است و گفتند أجسام و أرواح ، وگفتند بنعمت ظاهر و بـاطن . صادق عليه‌السلام گفت بآنچه شما می‌بینید که میکنم از نعمت با خلقانم و آنچه نمی‌بینید از برّ با دوستانم . جنید گفت بآنچه می‌بینی از إلقاء وحي و بیان شرع رسولم محمّد را صلی‌الله‌علیه‌وآله و آنچه ندیدی‌ازسرّی که بااو گفتم شب‌معراج. گفتندبآنچه خدای اظهار کردبرلوح محفوظفرشتگان را و بآنچه پوشیده داشت از ایشـان ازعلم‌غیب، و گفتند بآنچه شما بینید ازآدمیان و آنچه نبینید از فرشتگان وجنّیان ابن عطا گفت بآنچه شما بینید از آثار قدرت و آنچه نبینید از اسرار او .

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) اين قرآن قول پيغمبرى است يعنى تلاوة و قراءت پيغام گذارى است كريم يعنى محمّد صلى الله عليه و آله و گفتند برسول كريم جبرئيل را خواست بيانش « إنّه لقول رسول كريم‌ذى‌قوّة‌ـ‌الاية » و تأويل همين باشد كه گفتيم كه اين از تلاوت‌وحكايت اوست نه‌آنكه كلام اوست براى آنكه برحقيقت كلام خدااست٠ و قولى ديگر گفتند و آن‌آن است كه وانّه لقول مُرسِلِ رَسُولٍ اين قول فرستندهٔ پيغام‌برى است كريم يعنى قول خدا است جلّ‌جلاله على حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه كقوله «واسئل القرية » وغير ذلك من الايات و الأشعار .

(وَما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلاً ما تُؤْمِنُونَ) آنكه گفت‌اين قرآن نه‌قول‌شاعرنيست آنگه بر سبيل توبيخ گفت اندك ايمان مى‌آريدودر«ما»دوقول گفتند يكى آنكه مصدرى‌است درهردو موضع يعنى قليلاً إيمانكم وقليلاً تذكّركم ، وقولى ديگر آنكه «ما» زياده است اى تؤمنون قليلاً تذكرون قليلاً ، نصب‌اوبرحال است .

(وَلا بِقَوْلِ كاهِنٍ) و نه قول كاهنى است اين قرآن جز آنكه شما اندك انديشه مى‌كنيد خداى تعالى در اين آيه رسول را صلى الله عليه و آله تنزيه كرد ازشعر و كهانت گفت او نه شاعرى هست و نه‌كاهنى ونه‌قرآن ازجنس شعر است و نه از قبيل كهانت و كاهن آن باشد كه دعوى كند كه مرا ازجنّ قرينانى هستند كه اخبار غيب بامن گويند و مرا از غايب خبر دهند وحق تعالى‌اين براى آن گفت كه ايشان رسول را صلى الله عليه و آله يكبار شاعر خواندند ويكبار كاهن ،شاعرش براى آن خواندند كه كلامى باين نظم بياورد ودرآن تسميه ظلم كردند براى آنكه ايشان شعر نشناسند كه شعر كلامى‌باشد موزون مقفّى كه دليل معنى كند و دانستند كه‌اين كلام‌موزون نيست و نه مقفّى وليكن براى تهجين و تحقير كار او گفتند اوشاعر است و اين كلام شعر است وانديشه نكردند كه‌هر كس اين شنود برايشان بخندندو گويدايشان‌شعرمى‌نشناسند، وأما كهانت براى آن گفتند كه او ازغيبها خبر دادى و دعوى كهانت در حق او نه بجاى خود كردند كه او نگفت كه اين بوحى و إلقاء جنّيان است و گفت .

(تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ العالَمِينَ) خبر مبتداء محذوف است اى‌هو تنزيل اين‌قرآن فرو آمده‌ايست ازخداى جهانيان .

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الأَقاوِيلِ) آنگه برسبيل تنبيه كافران را درآن ظن خطاء و گمان بد كه برسول و قرآن بردند كه ممكن باشد كه اين كلام محمّد صلى الله عليه و آله است وازتلقاء

نفس اواست گفت اگر چنان باشد که فرو بافد برما برسبیل دروغ بعضی سخن‌ها . أقاویل جمع أقوال باشد و أقوال جمع قول باشد فهی إذاً جمع الجمع .

(لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ)ما بگیریم ازاو بیمین . دراوچند قول گفتند یکی آنکه ما بگیریم اورا ومؤاخذه کنیم بحق وانتقام کشیم ازاو بحق و«من» صله باشد والتقدیر لأخذناه بالحقّ و مثله قوله « قالوا إنّكم كنتم تأتوننا عن اليمين » ای من قبل الحقّ. عبدالله عباس گفت لأخذناه بالقوّة والقدرة ، ما اورا بگیریم بقوّة وقدرت وقال الشاعر :

إذا ما رايَةٌ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ تَلَقّاها عَرابَةُ بِالْيَمِينِ (۱)

أي بالقوّة . وگفتند معنی آن است که دست راست اوباز کنیم، وگفتند این عبارت است از إذلال واهانت یعنی ما دست او گیریم واورا ازمقام خود برانگیزیم چنانکه سلطان چون بر کسی خشم گیرد کسان خود را گوید خذوه بیده دست او گیرید .

(ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ) آنگه رگ دل او ببریم آن رگ که چون آن بریده شود خداوندش بمیرد، وگفتند رگی است در پشت، وگفتند رگی است درمیان هردو پی گردن، وگفتند رگی است که دل را آب دهد .

(فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ) شما هیچکس ازاو دفع نتوانید کردن و عذاب ما ازاو نتوانید گردانیدن واگرچه «أحد» گفت «حاجزين» بلفظ جمع گفت ، رد کرد بامعنی من قوله« منكم»:

(وَإِنَّهُ)ضمیر راجع است باقرآن و این قرآن یاددهنده ایست ومذکّری پرهیزکاران را.

(وَإِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ) و ما دانیم که از شما مکذّبان و دروغ دارندگانند این قرآن را .

(وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ) واین قرآن فردای قیامت حسرتی باشد کافرانند را چون ثواب متابعان بینند وایشان منکران باشند ازآن محروم باشند .

(وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ) گفتند اضافه کرد حق را بایقین واین هردو یکی است برای اختلاف لفظ را چنانچه گفت في حندس الظُلَم گفتند معنی آن است که این حقیقت یقین است یعنی اگر یقین را مجازی باشد این نه ازآنست . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که عین یقین ونفس یقین است

(۱) عرابه نام‌مردی است گوید چون علمی برافرازند برای تحصیل بزرگواری عرابه آن‌رامحکم در دست گیرد .

چنانکه گویند فلان حقّ الادیب وعین الأدیب و کل ّ الأدیب ومثله قول الشاعر: «بضرب الطلي والهام حقّ عليم».

(فسبّح باسم ربّك العظيم) تسبیح کن یا محمد(صلى الله عليه وآله) بنام خدای عظیم بزرگوارت که هرچیز درجنب عظمت اوحقیراست. وآیه دلیل است برآنکه اسم نشاید تامسمّی باشداگر چنین بودی إضافة الشيء إلى نفسه بودی .

سورة المعارج

این سوره مکّی است، وچهل وچهار آیه است ، ودویست وشانزده کلمه است ، و هزار و شصت ویك حرف است ، وروایت است ازعبدالله عباس ازاُبيّ کعب که رسول صلى الله عليه وآله فرمودهر که اوسورهٔ سائل بخواند خدای تبارك وتعالی اورا ثواب آنان دهد که عهدنگاهدارند ونماز بپای دارند صدق رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم .

سورة المعارج مکیة وهی اربع و اربعون آیه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ (٢) لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ (٣) مِنَ اللهِ

پرسید پرسنده بشکنجهٔ واقع شونده برای کافران نیست مرآنرا بازگردانننده ازخداوند

ذِي الْمَعارِجِ (٤) تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ

صاحب درجات بالا میروند فرشتگان و روح بسوی او در روزیکه باشد اندازهٔ او پنجـاه هزار

سَنَةٍ (٥) فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً (٦) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً (٧) وَ نَرٰيهُ قَرِيباً (٨)

سـال پس صبرکن صبری نیکو بتحقیق آنها بینندآنرا دور وما بینیم آنرا نزدیك

يَوْمَ تَكُونُ السَّمآءُ كَالْمُهْلِ (٩) وَتَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ (١٠) وَلا يَسْئَلُ حَمِيمٌ

روزیکه باشدآسمان چون فلز گداخته و میباشد کوهها چون پشم زده و نه پرسند خویشی

حَمِيماً (١١) يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (١٢)

خویشی را نموده شودآنهارا دوست داردگنهکار اگر فدا میداد از شکنجهٔ آنروز به پسران خود

وَصاحِبَتِهِ وَ أَخيهِ (١٣) وَ فَصيلَتِهِ الَّتي تُؤْويهِ (١٤) وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً ثُمَّ
و زن خود و برادرش و خویشانش که درپناه گرفتند او را و هر که در زمین است همه پس
يُنْجيهِ (١٥) كَلاَّ إِنَّها لَظىٰ (١٦) نَزّاعَةً لِلشَّوىٰ (١٧) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ
برهاند اورا نهچنانست بتحقیق‌آن زبانهٔ‌آتش‌است کننده‌است‌پوست‌سررا میخواند هرکراپشت‌کرد
وَ تَوَلّىٰ (١٨) وَ جَمَعَ فَأَوْعىٰ (١٩) إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً (٢٠) إِذا
وروگردانید وگردکرد پس درظرفی‌نهاد بتحقیق آدمیزاد آفریده‌شد حریص چون
مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (٢١) وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (٢٢) إِلاَّ الْمُصَلّينَ (٢٣)
رسیداوراگزندی بیقراری‌کننده‌است وچون رسید اورا نیکوئی منع‌کننده‌است مگر نماز گزاران
أَلَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ دآئِمُونَ (٢٤) وَ الَّذينَ في أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (٢٥)
کسانیکه آنها بر نمازشان همیشه دوام دارند و کسانیکه در مالها شان بهرهٔ معلوم است
لِلسّآئِلِ وَ الْمَحْرُومِ (٢٦) وَ الَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدّينِ (٢٧) وَ الَّذينَ هُمْ
برای سائل و محروم و کسانیکه تصدیق کنند بروز جزا و کسانیکه آنها
مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٢٨) إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (٢٩) وَ الَّذينَ هُمْ
ازشکنجهٔ پروردگارشان ترسنده‌اند بتحقیق شکنجهٔ پروردگارشان ایمنی‌ندارد و کسانیکه آنها
لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (٣٠) إِلاّ عَلىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مرفرجهایشان‌را نگاهدارنده‌اند مگر برزوجهاشان یاآنچه‌را مالك‌شده دستهای‌آنها پس‌بتحقیق‌آنها نا
مَلُومينَ (٣١) فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعادُونَ (٣٢) وَ الَّذينَ هُمْ
ملامت شده‌گانند پس هرکه جوید جز این‌را پس‌آنگروه‌آنها ازحدگذرندگانند و کسانیکه آنها
لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (٣٣) وَ الَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قآئِمُونَ (٣٤)
مر امانتهاشان‌را وعهدشان‌را رعایت‌کنندگانند وکسانیکه آنها بشهادت هاشان ایستادگانند
وَ الَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحافِظُونَ (٣٥) أُولٰئِكَ في جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ (٣٦)
وکسانیکه آنها بر نمازشان نگاهدارندگانند آنگروه در بهشت هائی اکرام شده‌گانند

فَما لِالَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (٣٧) عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِينَ (٣٨)
پس چیست مر کسانی را که کافر شدند بجانب تو می شتابند از راست و از چپ گروه گروه
أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (٣٩) كَلاَّ إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا
آیا طمع میدارد هرمردی ازآنها که درآیند بهشت پر نعمت را نه چنانست بتحقیق ما آفریدیم ایشانرا از آنچه
يَعْلَمُونَ (٤٠) فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ (٤١) عَلىٰ أَنْ
میدانند پس سوگند نمیخورم بپروردگار مشرقها ومغربها بتحقیق ما توانائیم بر آنکه
نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (٤٢) فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتّٰى
بدل آریم بهتری ازآنها ونیستیم ما پیشی گیرندگان پس واگذارشان فرو روند و بازی کنند تا
يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (٤٣) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً كَأَنَّهُمْ
وقتیکه ملاقات کنند روزشانرا که وعده کرده شده باشد روزیکه برون آیند از قبرها شتابان که گویا آنها
إِلىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ (٤٤) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كانُوا
بسوی بتان می شتابند فروگذاشته دیده‌هاشان فروگیردشان خواری این است روز آنچنانی که بودند
يُوعَدُونَ (★).
وعده داده شدند.

قوله تعالی (سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ) مدنیان و شامیان خواندند سال سائل بی همزه ،وباقی قرّاء بهمزه خواندند براصل من السؤال و«باء» را دووجه باشد یکی آنکه بمعنی عن باشد کقوله «فسئل به خبیراً» أي عنه، وقال علقمة بن عبده :

فَإِنْ تَسْئَلُونِي بِالنِّساءِ فَإِنَّنِي بَصِيرٌ بِأَدْواءِ النِّساءِ طَبِيبٌ (١)

أي عن النساء، ومعنی آیه براین وجه آن باشد که سائلی سؤال کرد پرسید ازعذابی که واقع خواست بودن. که آن عذاب کرا است جواب دادند وبیان کردند که (لِلْكافِرِينَ) کافران را خواهد بودن. وجه دیگر آن است که باء زیاده است و معنی آنکه سأل سائل عذاباً واقعاً للکافرین علیهم ،سائلی وخواهنده ای درخواست بدعا وحاجت عذابیکه واقع باشد بر کافران وآن نضر بن الحارث بود آنجا که ازخدای تعالی برای خود عذاب خواست في قوله «اللّهمّ إن كان هذا هو الحقّ

(١) اگر مراازحال زنان پرسید یابید مرا بینایم بدرد زنان وطبیب آنانم .

من عندك فامطر علينا حجارة من السّمآء أوائتنا بعذاب أليم» آنچه خواست از عذاب روز بدر باو فرود آمد اورا بكشتند بصبر أعني باز داشتند اورا وطعام وشراب ندادند تا بمرد وازاسیران روز بدر کسی را نکشتند الاّ اورا وعقبة بن أبي‌معیط را واین قول عبدالله عباس‌است ومجاهد. وسفيان عيينه را پرسیدند (۱) از این آیه که درحق که آمد؟ سائل را گفت مرا سؤالی کردی که پیش ازتو کس این سؤال نکرد مرا خبرداد پدرم ازجعفربن محمّد الصادق از پدرانش علیهم الصلاة والسلام که چون رسول صلی الله علیه وآله دست علي بن أبي‌طالب علیه السلام را گرفت بغدیرخم واورا بربالا برد وبرمردم عرض کرد وفرمود «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه» وعقدامامت کرد برای او این‌حدیث درمیان خلایق آشکارا شد ودرقبائل عرب‌منتشر شد. این‌خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید برخاست وبرشتری نشست وآمد تا بلشکرگاه رسول صلی الله علیه وآله از ناقه فرود آمد وناقه را زانو ببست وپیش رسول صلی الله علیه وآله آمد ورسول وجمله صحابه حاضر بودند گفت یامحمّد آمدی و گفتی خدای میفرماید که بگوئید «أشهد أن لاإله إلاّ الله وأنّك لرسوله» قبول کردیم وگردن نهادیم، دیگر آمدی وگفتی پنج نماز بکنید پذیرفتیم وگفتی زکاة بدهید پذیرفتیم وگفتی یکماه روزه دارید قبول کردیم، حج فرمودی قبول کردیم باین جمله راضی نبودی تابازوی پسرعمّت بگرفتی‌واو را بربالای منبر بردی وگفتی هرکه من مولای اویم علي مولای اوست این‌حدیث از خویشتن گفتی یا خدای فرمودترا؟ رسول صلی الله علیه وآله فرمود «والله الّذي لاإله إلاّ هو» بدان خدای که جزاو خدائی نیست که من ازقول وفرمان خدایم گفتم. او روی برگردانید ومیگفت «أللّهمّ إن‌كان هذا هوالحقّ فأمطرعلينا حجارة من السماء أوائتنا بعذاب أليم» هنوز براحله نرسیده بود که سنگی ازآسمان بیامد وبرسر او آمد وبزیرش افتاد واو برجای بمرد و خدای تعالی این‌آیت بفرستاد «سأل‌سائل بعذاب واقع ✿ للكافرين ليس له دافع ✿ من‌الله‌ذی المعارج» وأما آنانکه بی‌همزه خواندند آنرا هم دووجه باشد یکی آنکه برتخفیف همزه بود ومرادهم سؤال‌باشد یقال‌سال یسال کنال ینال‌وخاف‌یخاف. ووجه دیگرآنکه من‌السیل باشد. زیدبن ثابت گفت وعبدالرحمن بن زیدبن اسلم سائل نام وادئی است دردوزخ خدایتعالی‌خبر دادکه آن وادی بترید (۲).

---

(۱) چون این خبر از سفیان بن عیینه‌است و اوازاهل سنت‌بودمؤلف‌کتاب برای‌احتجاج برآنان نقل‌کرده‌است و با قطع نظر از این جهت با احتمال صحت اعتراض حارث بن نعمان ومعذب شدن وی حمل آیهٔ قرآن برآن بعید مینماید زیراکه این سوره مکی است وآیهٔ «أللهم ان کان‌هذاهوالحق» نیز مکی است باتفاق وقضیهٔ غدیر درآخر عمر حضرت رسالت درمدینه بود.

(۲) تریدن روان شدن بشدت.

قوله (لَيْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللهِ ذِي المَعارِج) آنرا دافعي ومانعي نيست ازخداى تعالى كه اوخداوند آسمانهاى هفت است درقول عبدالله عباس . ابن كيسان گفت معراج گشايشى است كه ميان هردو آسمان باشد وميان زمين و آسمان هست وميان هردوزمين است . قتاده گفت ذي الفواضل والنعم خداوند نعمتها . مجاهد گفت معارج الملائكة آن راهها باشد كه ملائكه روبرو بر آسمان شوند .

(تَعْرُجُ المَلائِكَةُ) جمله قرّاء بتاء تأنيث خوانند مگر كسائى كه بياء خواند براى تقدّم فعل واين قراءت عبدالله مسعوداست (وَالرُّوحُ) وجبرئيل عليه السلام (إِلَيْهِ) يعنى إلى الله تعالى . يعنى بجائيكه خداى تعالى امر كرده باشد او را بآن جاى رفتن كه برضاى خداى نزديك باشد وامر او (فِي يَوْمٍ) درروزى كه مقدار آنروز پنجاه هزارسال باشد ازسالهاى دنيا و گفتند بيك روز چندانى برشود كه اگر جزاو كسى باشد به پنجاه هزارسال بررود ازسالهاى دنيا . گفتند اين عروج او اززيرهفتم زمين باشد تا ببالاى هفتم آسمان بأو امرى كه خداى را باشد . ليث گفت از مجاهد مراد غايت منتهاى امر اوست اززمين تاآسمان كه اندازه ومقداراو چندين است ومراد نزول امر اوست ومقدار نهايت آن ازآسمان دنيا تا بزمين چنانكه ازآسمان بزمين آيد واززمين بآسمان شود براى آنكه اززمين تا بآسمان پانصد ساله راه است پس آمدن وشدن هزارساله راه باشد . محمّد بن اسحاق گفت مراد آن است كه اگر آدمى اززمين خواهد تا بزيرعرش شود به پنجاه هزارسال تواندرفتن . حكم وعكرمه گفتند مراد مدت عمردنيا است از اول تاآخر كه پنجاه هزارسال باشد كس نداند كه چند گذشته است وچند مانده است جز خداى تعالى . قتاده گفت روز قيامت است . حسن گفت مقدار موقف خلق است براى حساب وفصل قضا . بعضى ديگر گفتند معنى آن است كه اگر حساب خلقان تفويض كنند بجمله جنّ وانس وفرشتگان ، ازعهدهٔ آن بيرون نيايند إلاّ بمقدار پنجاه هزار سال ومن نيمساعت فصل كنم . يمان گفت مراد روزقيامت است كه بنده را درآن پنجاه موقف است هرموقفى هزارسال و گفت در كلام تقديم وتأخيرى هست وتقدير آنكه ليس له دافع من الله في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة تعرج الملائكة والرّوح إليه. چنانكه« في يوم » ظرف دفع عذاب باشد نه ظرف عروج أبوالجوزاء وابن أبي طلحه گفتند ازعبدالله كه او گفت مراد طول روزقيامت است و شدّت او بر كافران يعنى آنروزازدرازى پندارى اين مقدار است . أبوسعيد خدرى روايت كرد كه يكى از رسول صلى الله عليه وآله پرسيد از اين آيه و گفت يا رسول الله چه دراز روزى خواهد بودن اين روز قيامت ؟ رسول صلى الله عليه وآله گفت بآن خداى كه جان من بامر اواست كه اين روز برمؤمن سبك تر از

آن باشد که نمازی از نمازهای فریضه که او بگزارد دردنیا ، ابراهیم تیمی گفت مقدار آن روز برمؤمن چندانی باشد که میان نماز پیشین ودیگر . آنگه رسول را گفت :

(فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً) براین اذیّت وبلیّت صبر کن صبری نیکو. گفت صبر نیکو صبری باشد که درخلال آن جزع نباشد .

(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً) آنگه گفت کافران اینروز را دورمیبینند وما آنرا نزدیك می‌بینیم برای آنکه هرچه آمدنی باشد نزدیك بود(۱) تا برمبالغه گفتند كلّماهو آت آت هرچه آمدنی است آمده است .

(يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ) گفت یاد کن روزی که آسمان درآنروزچون درد‌ی زیت باشد، و گفتند چون زر گداخته .

(وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ) وکوه ها چون پشم رنگین باشد. مقاتل گفت چون پشم باززده . حسن گفت چون پشم سرخ وآن ضعیف تر پشمی باشد، و گفت اول که کوه‌ها بگردد ریگی روان باشد آنگه پشمی زده شود آنگه هباء منثور شود .

(وَلاَ يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً) عامّهٔ قرّاء خواندند «لا يَسْئَل» نپرسد هیچ خویشاوند خویشاوندان خودرا ازآنچه بخود مشغول باشد كقوله « لكلّ امرىء منهم يومئذشأن يغنيه » وبرخی خواندند «ولايُسأل حميم حميماً» هیچ خویشاوندرا نپرسند ازخویشاوندش وازعمل او وبفعل او اورا نگیرند ويجرى معناه مجرى « ولاتزر وازرة وزر اخرى » .

(يُبَصَّرُونَهُمْ) أى يرونهم با ایشان نمایند ایشانرا . دراوخلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد بهردوکافرانند یعنی کافرانرا با یکدیگر نمایند تابهری بهری را ببینند آنگه از یکدیگر بگریزند. مجاهد گفت کافران را بامؤمنان نمایند تا شماتت کنند. بهری دیگر گفتند متبوعان را بأتباع نمایند تاتبرّا کنند ازایشان . بهری گفتند خویشان‌را بایکدیگر نمایند تا بدانند که میان ایشان شفقت‌ومهربانی نماند ازآنچه‌ایشانرا باشد درنفس خود که هر کس بخود مشغول باشد عبدالله‌عباس گفت یکساعت یکدیگررا بازشناسند پس‌ازآن‌دیگر کسی کس‌را نشناسد (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ)تمنّا کندآنروز کافر (لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ) اگرفدا توانستی کردن ازعذاب آنروزخویشتن را بپسرانش .

---

(۱) این تأویل نیز دلیل آنست که قیامت را دور می‌بینند وحق آنست که نزدیك است وزمان میان مرگ وقیامت در دنیا گسترده و گشوده ودرعالم آخرت درنوردیده است .

(وَصاحِبَتِهِ وَ أَخيهِ) وزنش وبرادرش .

(وَفَصيلَتِهِ الَّتي تُؤْويهِ) وعشيرهٔ او وقبيله‌او كه اورابه پناه گرفته بودند، وعشيره را براى‌آن فصيله خواند لأنّه قدفصل منهم اوازايشان‌باشد وباز گسسته باشند اورا ازايشان . ثعلب گفت برادران نزديك ترش .

(وَمَنْ فِي الأَرْضِ جَميعاً) وهر كس كه درزمين باشد يعنى جمله أهل‌زمين را بفداى خود بدهد و«جميعاً»نصب او برحال‌است اى مجتمعين . (ثُمَّ يُنْجيهِ) آنگه برهاند او را آنگه گفت :

(كَلّا) و اين كلمه حرف ردع است يعنى نباشد اين و اين نجات‌نبود، و گفتند معنى «كلا» حقّاً باشد آنگه‌متصل‌باشد بما بعده وبرقول اول متصل باشدبماقبله (إِنَّها لَظى) حقّا كه آن دوزخ است واين نامى است از نامهاى عرب. وبراى آن است كه منصرف نيست وسبب منع او تأنيث است وتعريف . و گفته‌اند نام دركۀدوّم‌است، و گفتند براى‌آنش«لظى» خواندند لأنّها تتلظّى‌اى تشتعل براى آنكه مى‌لخشد قال‌الله تعالى «فأنذرتكم ناراً تلظّى ».

قوله (نَزّاعَةً لِلشَّوى) پوست كننده باشد ازسرو«شوى» پوست سر باشد واين قول عبدالله عباس ومجاهداست، و قال كثير عزّة:

لَأَصبَحتَ هَدَّتكَ الحَوادِثُ هَدَّةً لَها بِشَواةِ الرَّأسِ بادٍ قَتيرُها (١)

ابراهيم بن مهاجر گفت پوست و گوشت باشد.حسن گفت سرتوله (٢) باشد. آنگه گفت همه اندام بسوزد إلاّ دل كه بريان شود . أبوصالح گفت گوشت ساق باشد .ثابت البناني گفت حرّ الوجه باشد . يمان گفت أطراف باشد. ضحّاك گفت گوشت‌ازاستخوان ببرد. كسائى گفت مفاصل باشد . ابن جرير گفت شوى ازآدمى و جز آدمى هرجاى باشد كه نه مقتل باشد يقال رماه فأشواه إذا لم يصب مقتله . بعضى ديگر گفتند قوائم باشد . قال امرؤ القيس :

« سَليمُ الشَّظى عَبْلُ الشَّوى شَنِجُ النَّسا » (٣)

---

(١) چنان شدى‌كه حوادث ترا شكسته‌است وفرسوده و برفرق سر تو غبار آن پديدار است واز غم موى ترا سفيد كرده .

(٢) اين كلمه ترجمهٔ هام است يعنى كاسه سر ، ودربرهان چنين‌كلمه‌اى‌نيافتم عبارت تفسير طبرى كه مؤلف ترجمه كرده اين است « عن الحسن نزاعة للشوى قال للهام تحرق كل شيء منه و يبقى فؤاده نضيجا » .

(٣) شظى استخوانى‌است پيوسته بذراع ، و شوى دست‌وپاى‌اسب مقصود است كه‌بسطبرى‌ميستايند*

وقال الأعشی :

« قالَتْ قُتَيْلَةُ ما لَهُ قَدْ جُلِّلَتْ شَيْباً شَواتُه » (۱)

این بیت بپوست سرلایق است.

(تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّى) با خویشتن می‌خواند ـ یعنی‌دوزخ ـ هر کس را که از ایمان اعراض نموده باشد و بر گردیده و پشت براو کرده، و قیل‌أدبر عن الإیمان و تولّی عن الحقّ میگوید إليّ إليّ بمن آی بمن آی ، عبدالله عباس گفت دوزخ کافران و منافقان را بخواند بنام و نسبشان بزبان فصیح آنگه برچیند ایشان را چنانکه مرغ دانه می‌چیند. ثعلب گفت «تدعو»ای تهلك تقول‌العرب دعاك‌الله أی‌أهلكك، و چنانکه‌گویند‌دعاه الله‌فأجابه إذاأماته و اصل‌کامه این است بخواند ایشانرا یعنی هلاك کند ایشانرا باین شواهد که‌گفتیم . خلیل‌بن أحمد گفت مراد بدعا تمکین اوست ازعذاب ایشان .

(وَجَمَعَ فَأَوْعى) وصف بخل این‌کافران کرد که او جامع مانع بود و«أوعی» جعل في‌الوعاء در باردان نهاد ببست و حق خدای نداد ازآن گفتند : عبدالله بن حکیم سر کیسه در نبستی گفتند چرا چنین کنی گفت تا شنیدم که خدای گفت «و جمع فأوعی» سر کیسه در نبستم .

(إنَّ الإِنسانَ خُلِقَ هَلُوعاً) آنگه‌وصف آدمی کرد وطبع او ، گفت آدمی راحریص آفریده‌اند.عبدالله عباس گفت حریص است برحرام و حرص اوبرحرام بیش ازآن است که‌بر حلال. عطیّه‌ازاوروایت کرد که گفت تفسیرهلوع آن است که خدای تعالی بگفته است درعقب آن من قوله :

(إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَإذا مَسَّهُ الخَيْرُ مَنُوعاً) و چوی بدی‌باو رسد جزع کند و چون نیکی باو رسد منع کند . سعید جبیر گفت هلوع بخیل‌باشد عکرمه گفت ملول باشد . قتاده گفت و ابن‌زید، جزوع باشد والهلع أفحش الجزع . مقاتل گفت تنگدل‌باشد .ابن کیسان گفت طبع اوآن است که بشهوات مستعجل باشد وازآنچه نخواهد گریزان‌بود. آنگه بخلاف طبع او اورا تکلیف کرد تاتکلیف او بخلاف هوای او باشد که بر مخالفت هوا مستحق

---

* و نسا رگی‌است در ران ، و شنج درهم پیچیده‌استوکوتاه‌شده . ودربارهٔ اسب گوید استخوان ذراعش سالم ودست وپایش سطبر ورگ نسا درهم پیچیده، ومصرع دوم این‌است «له حجبات مشرفات‌علی‌الفال»

(۱) قتیله نام زنی‌است یعنی این زن دربارهٔ اعشی گفت چه شده‌است اورا که سرش ازموی سفید پوشیده شده‌است .

ثواب باشد، و گفتند هلوع جهول باشد . سهل گفت متقلب بود در شهوات خود. ابن عطا گفت هلوع آن بود که چون مرادش حاصل شود راضی شود و چون حاصل نبود خشم گیرد . أبوالحسین ورّاق گفت آن باشد که در نعمت خدای را فراموش کند و در شدّت خدای را خواند. سهل گوید آن باشد که در وقت نعمت مانع بود ودردرویشی جازع . ابوعبیده گفت آنکه درنعمت شکر نکند و بر بلا صبر نکند، و گفتند طمّاعی باشد که بأندکی ازدنیا راضی باشد و برای فوت اندکی خشم گیرد، ورسول ﷺ گفت «شرّ مافي الرّجل شحٌّ هالع أوجبن خالع» بدتر آنچه درمرد بود بخیلی بود که اورا بجزع آرد بخیلی باحرص و یابددلی که دل اوازجای بر کند، و عرب گوید ناقة هلواع اذا کانت سریعة السیر خفیفة قال الشاعر :

صَكّاءُ ذِعْلِبَةٌ إِذَا اسْتَدْبَرْتَها　　　حَرِجٌ إِذَا اسْتَقْبَلْتَها هِلْواعٌ (١)

«اذا مسّه الشرّ جزوعاً» چون شرّی و آفتی ونکبتی باو برسد بقلّة شکر منع آن چیز کند آنگه استثناء کرد ازایشان قومی را گفت :

(إِلَّا المُصَلِّينَ) الّا نماز گزاران که بر نماز خود دائم باشند ونماز بپای دارند وپیوسته نماز کنند، ومراد بانسان اسم جنس باشد برمعنی جمع تاقومی را ازاواستثناء توان کرد وإلّا استثناء ازواحد محال بود. بعضی گفتند این وصف صحابه است. بعضی گفتند مراد هر کس است که باین صفت باشد برعموم ازصحابه وجزصحابه. أبوالخیر مرثدبن عبدالله روایت کرد که عقبة بن عامر سؤال کرد از قومی صحابه که

(الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) که باشند ؟ گفتند آنان که پیوسته نماز کنند گفت نه چنین باشد گفت آنانکه در نماز باین دست و آن دست نگاه نکنند. آنگه گفت دیگر وصف ایشان این است :

(وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالمَحْرُومِ) که درمال ایشان حقّی باشد هم سائل را وهم محروم را. سائل آن باشد که بخواهد ومحروم آنکه نخواهد واوازروزی محروم وممنوع بود، وحرمان منع باشد ومحروم ضدّ مرزوق باشد .

---

(١) وصف ناقه میکند که چون درپشت او باشی چون شتر مرغی است که در دویدن پای بیکدیگر میساید و چون از پیش رو بینی ناقه ایست بلند قامت و لاغر و شتاب رو ، صکاء وصف شتر مرغی است که پای بهم ساید در راه رفتن ، وذعلبه نیزمراد شتر مرغ است ، حرج: ناقهٔ لاغر ، و هلواع :تند رو و سبك .

(وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) آنكه گفت آنانكه روز جزا وحساب راست‌دارند وبآن تكذيب نكنند .

(وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) وآنانكه ازعذاب خداى ترسند .

(إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ) براى آنكه عذاب خداى را جاى أمن نيست‌در اوبل مخوف‌الجانبين است .

(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ)وآنانكه فرجها و اندام‌هاى‌خود را نگاه‌دارند از حرام .

(إِلَّا عَلىٰ أَزْواجِهِمْ) جزبرزنان حلال خود وبرپرستاران خود كه ملك يمين‌ايشان باشندكه حلال باشند ايشان‌را اين دونوع يكى بملك نكاح ويكى بملك يمين كه ايشان را بآن ملامت نباشد.

(فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ) هركه پس ازاين وجز اين‌چيزى طلب كند كه اورا حلال نباشد باحدهذين‌الأمرين (فَأُولٰئِكَ هُمُ العادُونَ)ايشان ظالمان باشند و متعدّيان كه برخود ظلم كرده باشند ومضرّت بخود آورده وحظّ نفس خودرا ناقص كرده‌اند .

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ) وآنانكه عهدهاى خود را وامانت‌هاى مردمان را مراعات كنند ونگاهدارند تاامانت بازگذارند وبعهد وفا كنند .

(وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ) وآنانكه بگواهى كه درگردن ايشان باشدقيام كنند وآن شهادت اقامت‌كنند تاحقّ غيرى تباه نشود . سهل گفت مراد بشهادة شهادة أن لا إله إلاّ الله است وقيام باوآن است كه‌شرك نيارند، وابن‌عامروحفص‌خواندند« بشهاداتهم قائمون» بجمع باقى قرّاء برواحد .

(وَالَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ) و آنانكه برنمازمحافظت كنند تا باوقات خود بگزارند .

(أُولٰئِكَ فِي جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ) آنانكه جامع‌باشند باين‌خصال‌ايشان دربهشت‌هائى باشند عزيز ومكرم، آنكه گفت :

(فَمالِ الَّذِينَ كَفَرُوا) چه بوده است اين‌كافران را (قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ) رو بتو كرده وگردن بكشيده و چشم تيز كرده وتفسير اهطاع برفت درسوره ابراهيم عليه السلام. ونصب او برحال است و عامل درحال ماى استفهامى است كأنّه‌قال:اسئل عنهم مهطعين .

(عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ عِزِينَ) از راست و ازچپ حلقه حلقه شده گروه گروه

وجماعت‌جماعت‌في تفرقة ، گروهی باشند جمع جمع پراکنده یکی‌راعِزَة گویندو نظیرها في‌الكلام ثُبَة وثُبین و قُلَة و قُلین و کُرَه و کُرین و قال الرّاعي:

أخليفَةَ الرَّحمٰنِ إنَّ عَشيرَتي أمسىٰ سَوامُهُمْ عِزِينَ فُلولاً (۱)

و قال عنترة :

وَ قِرْنٍ قَدْ تَرَكْتُ لَدىٰ مَكَرٍّ عَلَيْهِ الطَّيْرُ كَالعَصَبِ العِزينا (۲)

أبوهريره روایت کرد که یك روز رسول عليه‌السلام بیرون آمد وصحابه حلقه‌حلقه متفرّق شده بودند گفت «مالي‌أراكم عزين» چرا شماراپراکنده میبینم .

(أيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ) مفسّران گفتند سبب نزول آیه‌آن بود که مشرکان بیامدندی وپیرامن رسول‌صلى‌الله‌عليه‌وآله بنشستندی و کلام او می‌شنیدندی و استهزاء میکردندی باو و باصحاب او میگفتندی اگر چنان است که‌محمّد(صلى‌الله‌عليه‌وآله) میگوید که اینان ببهشت خواهند شدن ما پیش ایشان رویم و جای ما بهتر ازجای ایشان‌باشد. خدای‌تعالی این آیه فرستاد و گفت طمع میدارد هر کسی از ایشان که اورا ببهشت برند بهشت نعیم آنکه گفت :

(كَلّا) ای حاشا این نباشد هرگز که ایشان طمع میدارند . مفضّل از عاصم روایت کرد «أن‌يدخل» بفتح یاءوضمّ خاء علی‌الفعل‌المستقیم المسندإلی‌الفاعل، وحسن وطلحة درشاذّهم این‌خواندند، و عامّه قرّاء«أن‌يُدخَل» خواندند علی الفعل المجهول که ایشان را بهشت‌برند آنگه‌گفت (إنّا خَلَقْناهُمْ مِمّا يَعْلَمُونَ) ایشان میدانند که ما ایشان را ازچه آفریده‌ایم یعنی از نطفه و علقه و مضغه پس کس مستوجب بهشت نشود بنسب که اصل خلق یکی است بل مستوجب بهشت بطاعت وعمل‌صالح شوند . قتاده گفت یاابن‌آدم تورا ازچیزی پلید آفریده‌اند از خدای‌بترس، و بعضی ازصحابه چون خطبه کردی در وعظ ، مقاذر ومناتن‌آدمی گفتی که‌اصل اواز مبال ومخرج بول است وآنکه گذر اوبرمبال بوده است‌آنکه دررحم مادر آبی نطفه‌باشی آنگه علقه آنگه مضغه آنگه ازشکم مادر بیرون آئی ببول وغایط بازگردی آنگه تو را این همه تکبّر نرسد قال الشاعر :

(۱) مقصود از سوام چهار پایان چرندهٔ ایشان است ، گوید ای خلیفهٔ خدای‌چهارپایان خویش‌و تبار من متفرق و پراکنده شدند .

(۲) بسا هم آوردی درجنگ‌که اورا در جای نبرد رها کردم مرغان گروه متفرق براوگرد آمده از او میخوردند .

أرى أبناءَ آدمَ أبطرتهم حظوظهم من الدنيا الدنيّة
فلِمَ بَطرُوا وَ أولُهُم مَنِيٌّ إذا نُسِبُوا وَ آخِرُهُم مَنِيّة (۱)

بشر بن جحاش روایت کرد که رسول ﷺ وعظ میکرد پاره‌ای آب دهن بردست کرد و انگشت براو نهاد و گفت خدای تعالی گوید یاابن آدم ای فرزند آدم چگونه مرا عاجز توانند کردن و من تورا ازمانند این آفریده‌ام. آنکه تورا مستوی کرده‌ام چون بحدّ کمال رسیدی در میان دوبُرد خرامیدن گرفتی و بارتو بر زمین گران شد، مال بچنگ آوردی و جمع کردی و منع کردی آنگه گفتی صدقه دهم؟ ندهم که نه وقت صدقه است ،وگفتند معنی آن است که إنّا خلقناهم من أجل ما یعلمون من الامر و النهی ما ایشانرا برای آن آفریدیم که ایشان دانند ازامر و نهی، ومثله فی المعنی «وما خلقت الجنّ والانس إلاّ لیعبدون» أجل بیفکنده است چنانکه شاعر گفت «ءأزمعت من آل لیلی ابتکارا» یعنی من أجل آل لیلی و گفتند «ما» بمعنی من است أی ممّن یعلمون ما ایشان را از آنکس آفریدیم که ایشان میدانند و آن آدم است ﷺ. و ایشان نیز چون بهائم نیستند که اصل خود نشناسند.

(فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ المَشَارِقِ وَالمَغَارِبِ) گفت سوگند خوردم که جای آن است که سوگند خورند، ومراد بمشارق ومغارب آنکه آفتاب هرروز از مشرقی دیگر برآید و بمغربی دیگر فرو رود وتفاوت شب وروز از آنجا باشد، وابوحَیْوَة ودرشاذّ خواند «بربّ المشرق والمغرب» (إنّا لَقادِرُونَ) که ما توانیم و قادریم.

(عَلَى أنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ) بر آنکه بدل کنیم از ایشان به از ایشان یعنی ایشان را ببریم وقومی دیگر بیاریم ببدل ایشان (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) و کس ما را سبق نبرد. آنکه بر سبیل تهدید گفت :

(فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَیَلْعَبُوا) گفت رها کن ایشان را تا خوض کنند وشروع وبازی کنند دردنیا. صورت امر است ومراد تهدید و وعید (حَتَّى یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِي یُوعَدُونَ) تا به‌بینند آنروز که ایشان راوعده داده‌اند. گفتند این منسوخ است بآیه قتال. واین خطا است از این جا که گمان افتاد ایشان را که مراد باین صیغه امر است و بخلاف این است برای آنکه مراد تهدید است وچون تهدید باشد منافات نباشد میان تهدید وقتال واگر گویند مقدمات قتال بود ومؤذن بقتال، اولی‌تر باشد.

(۱) فرزندان آدم را بینم که نعمت دنیای دون آنانرا بکبر آورده. چرا باید کبر ورزند که اولشان هنگام بیان نسب منی است وآخرشان منیه یعنی مرگ.

(يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ سِراعاً) گفت یاد کن آن روز که بیرون آیند از گورها (۱) شتاب زده و نصب «سراعاً» برحال است وعامّهٔ قرّاء یخرجون خوانند بفتح یاء وضم راء، وأعشی وبرجمی عن أبی بکر عن عاصم خوانند یخرجون بضم یاء وفتح راء علی الفعل المجهول آن روز که ایشان را بیرون آرند از گورها. سراعاً إلی إجابة دعائه سریع وشتاب زده باشند باجابت دعا که ایشان را خوانده باشند چنانکه درحدیث نفخ صور رفته است من قول الملك أیّتها الأجساد البالیة ـ الخبر .

(كَأَنَّهُمْ إِلىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ) قراءت عامّه قرّاء نصب بفتح نون وسکون صاد یعنی إلی شيء منصوب. یقال فلان بنصب عینی إذا کان ما ثلاً بین یدیه کانّه منصوب ، عبدالله عباس گفت إلی غایة، واین آنگه باشد که آواز نفخ صور شنوند سوّم بار. کلبی گفت الی علم و رایة پنداری بزیر علمی ورایتی میروند . أبوالعلاء گفت از بعضی عرب شنیدم که گفت نصب دام باشد که باوصید کنند خداوند دام بجهد و بشتابد تا صید ازاو فوت نشود. ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند إلی نصب بضم نون و صاد درشاذّ. أبورجاء وأبوالعالیه و حسن بصری و أشهب العقیلی ومسلم بن البطین همچنین خواندند إلی نصب بضمّ نون وصاد . مقاتل گفت و کسائی آن بتانی که پرستیدندی بدون خدای عزّوجلّ . فرّاء و أخفش گفتند النصب کالرّهن و الأنصاب جمع النصب فهی جمع الجمع یوفضون ای یسرعون میشتابند قال الشاعر :

فَوارِسُ ذُبيانَ تَحْتَ الحَديدِ كَالجِنِّ يُوفِضْنَ مِنْ عَبقَرِ (۲)

عبدالله عباس وقتاده گفتند سعی می کنند، مجاهد گفت یستبقون بل یکدیگر راسبق می برند حسن گفت می شتابند. قرظی گفت می تازند ومعانی متقارب است .

(خاشِعَةً أَبصارُهُمْ) چشمهاشان ذلیل باشد در پیش فکنده (تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ)

---

(۱) کنایت است از زنده شدن مردگان نه آنکه مردم حقیقة از گور بیرون آیند چون اکثر مردم الا نادر درگور نمی مانند و اجساد آنها پراکنده میشود وگورهارا می کنند و خراب میکنند . از زمان پیغمبر (ص) تاکنون پیوسته درقبرستان بقیع مرده دفن کردند وقبر که کهنه شد وبدن میت درآن پوسید دفن مرده دیگر درآن جائز است و باین حکم پیوسته عمل میشد ، وجماعتی را جانوران میخورند و در دریا غرق میشوند و بعضی مرده ها را میسوزانند و برودخانه‌ها میریزند وشاید اندکی تا قیامت در قبور بمانند .

(۲) سواران ذبیان زیرآهن مانند جنیانند که ازعبقر بیرون جسته اند . عبقر نام جائی بوده که باعتقاد عرب مکان جنیان است .

بروی‌هایشان أثر ذلّت ومهانت باشد ، قتاده گفت سیاهی رویشان‌خواست و «ترهقهم» أی‌تغشاهم ومنه‌غلام مراهق إذا قارب البلوغ .

(ذٰلِكَ اليَوْمُ الَّذي كانوا يُوعَدُونَ) آن آنروزباشد که ایشان را وعده داده‌اند یعنی روز قیامت .

سورة نوح عليه السلام

این سوره مکّی است وبیست ونه آیه‌است،ودویست وبیست و چهار کلمه ، ونهصد وبیست‌و نه حرف است ، وروایت است اززرّ حبیش ازاُبیّ کعب ازرسول الله صلى الله عليه وآله گفت هر که اوسورهٔ نوح بخواند ازآنان باشد که دعای نوح اورا دریابد في قوله « ربِّ اغفرلي ولوالديّ ولمن‌دخل بيتي مؤمناً وللمؤمنين والمؤمنات » .

سورة نوح عليه السلام مكية وهى تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ

بدرستیکه‌مافرستادیم نوح‌رابسوی قوم خودآنکه بیم‌کن قوم خود را پیش‌ازآنکه بیایدایشانراشکنجهٔ

أَلِيمٌ (٢) قالَ يا قَوْمِ إِنّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (٣) أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ وَ

دردناك گفت‌ای قوم‌من بدرستیکه‌من شمارابیم‌کننده آشکارم که بپرستید خدارا وبپرهیزیداوراو

أَطِيعُونِ (٤) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ

فرمان برید مرا تا بیامرزد شمارا ازگناهان شما و مؤخر دارد شما راتامدت نام‌برده شده بتحقیق‌وقت‌عذاب

اللهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٥) قالَ رَبِّ إِنّي دَعَوْتُ قَوْمي لَيْلاً وَ

خدا چون آمد مؤخر نشود اگر هستیدکه بدانیدگفت پروردگارمن بدرستی‌که من خواندم گروه‌خودم‌راشبو

نَهاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآئي إلّا فِراراً (٦) وَ إنّي كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا
روز پس نیفزود ایشانرا خواندن من مگر گریختن و بدرستیکه من هر گاه خواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا در آوردند
أَصابِعَهُمْ في آذانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً (٧)
انگشتان خودرا در گوشهای خود وبسر در کشیدند جامهای خود را و اصرار کردند وسر کشی کردند سر کشی بزرگ
ثُمَّ إنّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً (٨) ثُمَّ إنّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً (٩)
پس بدرستیکه من خواندم ایشانرا بآواز بلند　پس بتحقیق من آشکار کردم ایشانرا و آهسته گفتم ایشانرا آهسته
فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إنَّهُ كانَ غَفّاراً (١٠) يُرْسِلِ السَّمآءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً (١١)
پس گفتم طلب آمرزش کنید پروردگار خودرا بدرستیکه او هست آمرزنده میفرستد از آسمان ابررا برای شما بسیار بارنده
وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَبَنينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً (١٢) ما لَكُمْ
ومدد کند شمارا باموال وفرزندان وبگرداند برای شما بوستانها وجاری کند برای شما جویها　چیست شمارا
لا تَرْجُونَ لِلهِ وَقاراً (١٣) وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً (١٤) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ
که امید ندارید برای خدا تعظیم کردن وبتحقیق آفرید شمارا تازه تازه　آیا ندیدید که چگونه آفرید
اللهُ سَبْعَ سَمٰواتٍ طِباقاً (١٥) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً (١٦)
خدا هفت آسمانها طبقه بالای طبقه　وگردانید ماه را در آسمانها روشنی وگردانید آفتاب را چراغی
وَاللهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً (١٧) ثُمَّ يُعيدُكُمْ فيها وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْراجاً (١٨)
وخدا برویانید شما رااززمین رویاندنی　پس بازمیگرداند شمارا درآن وبیرون می‌آورد شمارا بیرون آوردنی
وَاللهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِساطاً (١٩) لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً (٢٠) قالَ
و خداگردانید برای شما زمین را گسترده　تا بروید در آن راهای گشاده　گفت
نوحٌ رَبِّ إنَّهُمْ عَصَوْني وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إلّا خَساراً (٢١)
نوح(ع) پروردگارمن بدرستیکه آنها نافرمانی کردند مرا وپیروی کردند کسیرا که نیفزود مال او وفرزند او مگر زیانکاری
وَمَكَرُوا مَكْراً كُبّاراً (٢٢) وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلا
ومکر کردند مکر کردن بزرگ وگفتند دست باز ندارید وترك نکنید خدایان خودرا و وامگذارید بتی را که نام او وداست

سُواعاً (٢٣) وَلاٰ يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْراً (٢٤) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً (٢٥)
و نه بت سواع را ونه يغوث را و يعوق و نسررا و بتحقيق گمراه كردند بسيارى را
وَلاٰ تَزِدِ الظّالِمِينَ إِلّا ضَلاٰلاً (٢٦) مِمّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ يَجِدُوا
و زياد مكن ستمكاران را مگر گمراهى ازجهت گناهان‌شان غرق‌شدندپس درآورده‌شدندبآتشى‌پس‌نيا بند
لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْصاراً (٢٧) وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لاٰتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ
ايشان از جز خدا ياوران و گفت نوح پروردگارا مگذار بر روى زمين از كافران
دَيّاراً (٢٨) إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَلاٰ يَلِدُوا إِلّا فاجِراً كَفّاراً (٢٩)
هيچ ساكنى‌را بدرستيكه تواگر بگذارى‌ايشان‌راگمراه‌كنند بندگان‌توراونزايند مگرفاجر بدكارناسپاس
رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَلاٰ تَزِدِ
پروردگارمن‌بيامرزمراوپدرومادرمراوهركسيراكه‌درآيددرخانهٔ من‌مؤمن ومردان‌مؤمن وزنان‌مؤمنه‌وزيادمكن
الظّالِمِينَ إِلّا تَباراً (★).
ستمكاران را مگر هلاك *

قوله تعالى (إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ) مابفرستاديم‌نوح را بقومش (أَنْ أَنْذِرْ) التقدير وقلناله ، وگفتيم اورا، اين ازآن جايها است كه قول اضمار كردند لدلالة الكلام عليه بترسان قومت را پيش ازآنكه بايشان‌آيد عذابى مؤلم درد فزاينده واين‌عذاب استيصال بود از غرق طوفان كه بايشان رسيد .

(قالَ يا قَوْمِ) دركلام محذوفى‌است والتقدير فجاءهم وقال، بايشان آمد وگفت‌ايشان را «ياقوم» اى‌امّت من‌وجماعت من (إِنّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ) من شمارا ترسانندهٔام آشكار و روا بود كه مبين بمعنى مبيّن بـاشد يعنى بيان كننده براى آنكه أبان هم لازم است و هم متعدّى .

(أَنِ اعْبُدُوا اللهَ) « أن » تعلّق دارد بمحذوفى كه « نذير مبين » دليل ميكند براو يعنى آمركم و أقول لكم شما راميگويم كه خداى بپرستيد وازمعاصى اواجتناب كنيد وفرمان من بريد .

(يَغْفِرْ لَكُمْ) جزم‌اوازبرای جواب‌امر است تابیامرزدشما را (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) از گناهانتان گفتند «من»زیاده است، و گفتندتبعیض است برای‌آنکه خدای تعالی گناه بتفضّل آمرزد و اگرخواهد جمله آمرزد و اگر خواهدبعضی (وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى) وشما را بازپس دارد تا بوقت مسمّی که وقت مرگ باشد و پیش از مرگ شما رابعذاب طوفان هلاك کند وآنانکه بدواجل گفتند چون أبوالقاسم بلخی واصحاب اوباین آیت تمسّك کردند و گفتند آیه دلیل است بردو اجل یکی أدنی یکی أقصی و أقصی مشروط است بتقوی وعبادت چون نکردند بأجل دوم نرسیدند و بأجل اول هلاك شدند.وازاین جواب دادند و گفتندایشان را اجل اقصی آنگه بودی که ایمان آوردندی و عبادت و تقوی‌کار بستندی چون نکردندأجل أقصی أجل‌ایشان‌نبود چنانکه اگر ایمان‌آوردندی ایشان را بهشت و ثواب بودی چون ایمان نیاوردند نباشد ایشان را پس نتوان گفتن که ایشان را دوأجل باشد چنانکه نتوان گفت که ایشان را هم دوزخ وهم بهشت باشد چه أجل أقصی و بهشت موقوف بود بر شرطی که حاصل نیاید.آنگه گفت(إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)اجلی که‌خدا نهاده باشد ومعلوم بود که بنده تاآنوقت بیش نماند آنرا تأخیر نکند و بازپس ندارند بنده‌را ازآن اجل‌اگر شما این حدیث بدانید واندیشه کنید .آنگه حکایت‌آن کرد که نوح عليه السلام پس ازآنکه بقوم آمد و دعوت کرد و بذل جهد روزگار درازصرف کرد و ایشان اجابت‌نکردند چون نوح عليه السلام را یأس حاصل شد از ایشان شکایت کرد باخدای و گفت :

(رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهاراً) بار خدایا من این قوم را دعوت کردم شب وروز دعوت من‌ایشان رانمی‌افزاید الاّ فرار ومعلوم است که دعوت اگر ایشان رانزدیك نکند فرار هم نیارد معنی آنست که ایشان عند دعای من الاّفرار نکردند تا پنداری دعاء من ایشانرابرفرار داشت برای‌آنکه عندآن فرار حاصل بود .

(وَإِنِّي كُلَّما دَعَوْتُهُمْ) ونیز گفت بار خدایا هر گه من ایشان را بخواندم تا تو بکرم ایشان را بیامرزی ایشان انگشت‌ها در گوش نهادند و اصرار کردند در کفر (وَاسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ) و جامها در روی کشیدند تا مرا نبینند ای « اتّخذوها غاشية » آن را پوشش روی کردند . زجّاج گفت الاستغشاء طلب التغشّی و معنی همان است که گفتیم (وَأَصَرُّوا) و بر کفر مقام کردند و اصرار نمودند و اصرار جز در بدی بکار ندارندلایقال اصرّ علی‌الحقّ انّمایقال‌أصرّعلی‌الباطل وأقام‌علی‌الحق ومرّ علیه و استمرّ (وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً) واستکبار کردند وبزرگی نمودند وترفع کردند .

(ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً) آنگه ایشان رادعوت کردم ببانك بلند .

و آنگه دعوت آشکارا کردم ونیز درسرّ وپوشیدگی دعوت کردم یعنی بهروجه‌ازوجوه که ممکن بود که دعوت توان کردن من دعوت کردم وتقصیر نکردم هیچ سود نداشت بایشان چنانکه در مثل گفتند خرمن‌بهرباد که جَسْت افشاندم .

(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ) و بگفتم ایشان را که از خدای آمرزش خواهید که اوآمرزنده است .

(يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً) تا باران فرو فرستد برشما پیاپی شبانه روزی . در خبر است که در عهدعمر خطاب سالی در مدینه قحطی بودعظیم عمر با صحابه باستسقاشدند عمر بر استغفار نیفزود ، چون بازآمدند اورا گفتند استسقا نکردی ؟ گفت استغفار کردم بغایت جهد و طاقت که درعهدنوح عليه‌السلام چهل سال رحم زنان ایشان عقیم شدوباران از آسمان نیامد نوح عليه‌السلام ایشان را گفت از خدای آمرزش خواهید واستغفار کنید تا خدای تعالی‌شما را باران دهد و زنان شما باحال ولادت شوند آنگه این آیت بخواند « فقلت استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً » و در خبراست که مردی بنزدیك‌حسن بصری آمد واورا گفت گناه بسیار دارم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت‌یا حسن کشت بسیار کرده‌ام و باران‌نمی‌آید ومی‌ترسم که خوشك شود و من محروم مانم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت یا حسن درویشم و مالی ندارم مرا دعائی بیاموز تا باشد که روزی بر من فراخ شود گفت برو و استغفار کن دیگری آمد گفت یاحسن مال بسیار دارم و فرزند کی نیست مرا ، دشمنان دارم و می‌ترسم که چون مرا وفات باشد مرا فرزندی نبود که مال من را بردارد تادلم‌خوش باشد ، اندیشه باشد مرا ازآنکه مال من نا مستحقّان برند ، گفت برو استغفار کن . دیگری آمد گفت یاحسن بستانی چنددارم ووقت آن است که میوه برآید وآن را آب نیست می‌ترسم که تباه شود گفت برو استغفار کن حاضران گفتند سبحان الله جماعتی آمدند در حوائج مختلفه همه را استغفار فرمودی ؟ گفت بلی اعتباراً بقوله تعالی في قصّة نوح « فقلت استغفروا ربّكم إنّه كان غفّاراً » حقّ تعالی دراین آیه گفت که استغفار کنید وطلب آمرزش کنید از خدای تعالی که او همیشه غفّار و آمرزنده بوده است « يرسل السماء عليكم مدراراً » جزم او جواب امر است وحرکت کسره برای التقاء ساکنین که المجزوم إذا حُرِّكَ حُرِّكَ بالكسر تا فرود آرد باران برشما و مراد بسماء باران است و عرب آسمان را و ابررا باران و باران‌را

سماءخوانند للقرب والمجاورة « ومدراراً » مفعالاً من الدّر و الدرورو هوالنزول متتابعة ،و نصب اوبرحال است .

(وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَبَنِينَ) و مدد دهد و زیادت شما را بمالها و فرزندنرینه یقال أمدّه في‌الخير ومدّه في‌الشر، وقولهادراین رفته‌است (وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ) وشما رابستان‌ها دهد و جویهای آب .

آنگه نوح عليه السلام قوم را گفت چه بوده است شما را که امید نمیدارید خدای را وقاری عبدالله عباس ومجاهد گفتند : لاترون‌لله عظمةً خدای‌را عظمتی وبزرگواری نمی‌بینید ونمیدانید و اعتقاد نمی‌کنید ، سعید جبیر گفت : لاتعظمون الله حقّ عظمته خدای را تعظیم نمی‌کنید چنانکه باید. قتاده گفت : لاترجون لله عاقبة امید نمی‌دارید از خدای عاقبتی . کلبی گفت : لاتخافون لله عظمة از عظمت خدای نمی‌ترسید ، و رجاء گفت بمعنی خوف است چنانکه شاعر گفت :

إذا لَسَعَتْهُ النَّحْلُ لَمْ يَرْجُ لَسْعَها وَ خالَفَها في بَيْتِ نُوبٍ عَواسِلِ (۱)

(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً) و او حال است وخدای تعالی شما را بارها بیافریده‌است یکبار نطفه بوده‌اید آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه لحم آنگه خلقی باحیات آنگه طفل آنگه کودك آنگه مراهق آنگه محتلم آنگه مختّط آنگه جوان آنگه کهل آنگه پیر آنگه خرف . بعضی دیگر گفتند اطواراً ای اصنافاً و أكواناً شتّى یکی سیاه و یکی سفید و یکی سرخ و یکی أصفر یکی عربی و یکی عجمی یکی دراز ویکی کوتاه یکی نیکو خلقت و یکی دمیم و یکی عاقل ویکی ابله ویکی فراخ روزی و یکی تنگ روزی یکی سازنده یکی ناسازنده آنگه تنبیه کرد ایشان را بربعضی نعمت‌های خدای گفت :

نمی‌بینید یعنی نمیدانید (كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ طِباقاً) که خدای تعالی این هفت آسمان‌مطبق (۲) چگونه آفرید .

---

(۱) چون زنبوران عسل او را بگزند ازگزیدن آن بیم ندارد ودر خانه زنبوران أنگبین بجای آنها داخل میشود .

(۲) مراد ازآسمان دراینجا آسمانهای جسمانی است وطبقات‌آن فضاهای خاص است که‌هرسیاره درآن فضا میگردد وبعقیده حکمای محقق خلاء مطلق محال است اما خلاء از عناصر واجسام مرکب‌از عناصر ممکن است واجسام آسمان را اثیریا باصطلاح امروز اتر گویند واتر بغایت شفاف وخفیف یعنی‌بی وزن است وخلاء باصطلاح امروزهمان اتر است نه‌آنکه هیچ جسم نباشد زیراکه اثر نور و حرارت از*

(وَجَعَلَ القَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً) وماه‌را دراو نور کردو آفتاب‌را دراو چراغ کرد اگر چه این در آسمان دنیا است‌خدای تعالی«فیهن» گفت برطریقه عرب که گویند أتیت بنی تمیم وإنّماأتی بعضهم و أتیت‌مکّة و اگرچه یك جای مقام کرده باشدوتواری فلان في دور بنی فلان واگر چه در یك سرای متواری باشد و این را نظایر بسیاراست .ومقاتل گفت «في» بمعنی «مع» است ای « وجعل القمر معهنّ نوراً » وعبدالله عباس گفت در تأویل‌این آیه که روی آفتاب وماه بجانب آسمان است و قفای ایشان بجانب زمین است و گفت باین حدیث آیتی بخوانم ازکتاب خدای تعالی واین آیه بخواند « وجعل القمر فیهنّ نوراً وجعل الشمس سراجاً » عبدالله را گفتند چرا آفتاب‌وقتی گرما زیاده میکند ووقتی اندك گفت برای آنکه در تابستان ازآسمان چهارم‌می‌تابد ودرزمستان ازآسمان‌هفتم‌ازنزدیك عرش خدای،واگر ازآسمان دنیا تافتی هیچ چیز نماندی بااو .

(وَاللهُ أَنبَتَكُمْ مِنَ الأَرْضِ نَبَاتاً) و خدای برویانید شما را اززمین رویانیدنی‌واز روی قیاس إنباتاً بایست‌الاآنست که او مصدری است مخالف فعل ، وخلیل گفت تقدیر آن‌است أنبتكم من الأرض فنبتّم نباتاً .

(ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا) پس شما را دیگر باره بـا زمین برد پس ازآنکه بمرده باشید (وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً) و باز دیگر باره شما را اززمین بیرون آرد چون زنده کند شمارا و مثله قوله « منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اُخرى ».

(وَاللهُ جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ بِسَاطاً) گفت خدای‌تعالی زمین‌را برای شمابگسترانید وبساط شما کرد .

(لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلاً فِجَاجاً) تاازاو درراههای مختلف میروید .

آنگه دیگر باره‌حکایت شکایت‌نوح کرد که اوباخدای‌می گفت (رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي) بارخدایا این قوم درمن‌عاصی شدند و نافرمانی میکنند(وَاتَّبَعُوا) ومتابعت کسانی می کنند

*خورشید تازمین میآید واین دوقوه عدم مطلق‌نیستند چون عدم تأثیر ندارد و جوهری قائم بالذات نیز نیستند بلکه عرضند که برجوهری عارض میشوند پس در فضای میان زمین وخورشید چیزی موجود است واسطهٔ نقل نور وحرارت میگردد واگر گویند واسطه‌لازم نیست و نور وحرارت خود حرکت میکنند گوئیم بنابراین بازاین دوموجودی‌هستند مستقل وقابل تأثیر ودارای‌ابعاد ثلاث یعنی‌دارای طول‌وعرض وعمق یعنی جسمند و از جسم چیزی دیگری غیرآنکه موجودی مستقل‌دارای‌طول وعرض وعمق‌نمیخواهیم بهرحال فضا بمعنی‌خلأ مطلق نیست‌وکسی ازقدمامدعی‌نبوده که آسمان جسم‌عنصری است .

از ارباب دنیا و سادات و اشراف ایشان (مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلّا خَساراً) که مال و فرزندان اورا جز زیان کاری نیفزاید و اگرچه اوبآن مغرور است . نافع و عاصم و ابن عامر وَلَده خواندندبفتح واو ولام، و باقي قرّاء وُلْده بضم واو و اسکان لام و این دو لغت است کالحُزْن والحَزَن و البخل و العرم و العرم و العرب و العرب و العجم والعجم .

(وَمَکَرُوا مَکْراً کُبّاراً) و مکری کردند سخت بزرگ ، کبیر بزرگ باشد و کُبار بتخفیف از او بلیغ‌تر و کبّار بتشدید از هر دو بلیغ‌تر باشد و نظیره امر عجیب و عُجاب و عُجّاب و حسن و حُسان و حسّان ووضی ووضاء ووضّاء و انشد ابن السکّیت :

بَیْضاءُ تَصْطادُ القُلُوبَ وَتَسْتَبي ... بِالحُسْنِ قَلْبَ المُسْلِمِ القُرّاءِ

وَالمَرْءُ یُلْحِقُهُ بِفِتْیانِ النَّدیٰ ... خُلْقُ الکَرِیمِ وَلَیْسَ بِالوُضّاءِ (۱)

گفتند مکْر بزرگ آن بود که مرد پیر بیامدی دست پسرك طفل گرفته و نوح را باو نمودی گفتی ای پسر من پیر شده‌ام، باشد که مرا وفات آید و تو ازپس من بمانی نگر تا این مرد تورا نفریبد و فرمان او نکنی که او جادوئی است دیوانه و هیچ نگوید که در آن صلاح باشد .

(وَقالُوا) گفتند رؤسا اتباع خود را (لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ) دست از خدای خویش مدارید (وَلا تَذَرُنَّ وَدًّا) اهل مدینه بضم واو خواندند و مابقی قرّاء بفتح واو (وَلا سُواعاً وَلا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ) جملهٔ قرّاء بی تنوین خواندند علی ترك الصرف للتأنیث ووزن الفعل و قیل العجمة ووزن الفعل و در شاذ أعمش و أشهب العقیلي خواندندیغوثاً و یعوقاً .

محمّد بن کعب گفت آدم را پنج پسربود یکی را ودّ نام بود ویکی را سواع و یکی‌یغوث و یعوق‌ویکی نسر، و عبادبودند، یکی از ایشان بمرد برادران براو اندوهناك شدند اندوهی سخت ، شیطان بیامد و گفت ایشان را اگر خواهید صورت اورا برای شما بنگارم تا در قبله خود بنهید چون نماز کنید در آن نگرید وآن را یاد کنید گفتند ما نخواهیم که در قبله ما چیزی باشد که نماز با او کنیم ، گفت در مؤخر مسجد نهید گفتند روا باشد صورتی بکرد ازمس و ارزیز آنگه یکی دیگر بمرد بر صورت او نیز تمثالی بکرد آنگه مدّتی بر آمد براین‌مردم دست از نماز و عبادت بداشتندوروی در فساد نهادند شیطان بایشان آمد و گفت‌شما

(۱) سپیدا ندامی که‌دلهارا شکارو بزیبائی‌خود دل مسلمان‌قرآن‌خوان‌رادربند میکند. خوی‌بزرگان انسان را باهل‌کرم ملحق میکندگر چه بظاهر زیبا نباشد .

خود هیچ‌معبودرا نپرستید گفتند چه پرستیم؟ گفت این تماثیل‌مصوّره که بینید خدایان پدران شمااند چرا آن را نمی‌پرستید که در نمازگاه ایشان‌نهاده است ایشان‌آن را پرستیدن گرفتند تا خدای تعالی نوح را بفرستاد و نوح علیه‌السلام ایشان را با عبادت خدای خود خواند ایشان فرزندان و اتباع را وصیت کردند و گفتند «لاتذرنّ آلهتکم ولاتذرنّ ودّاً ولاسواعاً ولایغوث و یعوق و نسراً» محمّد بن قیس گفت این پنج تن پنج مرد صالح بودند از عهد آدم بودند تا بعهد نوح علیه‌السلام و ایشان را اتباعی بودند که بایشان اقتداء کردند و چون ایشان بمردند اصحابان گفتند اگر برصورت ایشان تماثیلی سازیم تا یاسه(۱)دیدار ایشان بدان تماثیل بگساریم گفتند روا باشد ،بساختند چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت اینان معبودان پدران شمابودند چرا شما ایشان را نپرستید؟ ایشان بت پرستیدن گرفتند . عبدالله عباس گفت نوح علیه‌السلام کافران را منع کردی از آنکه بگور آدم طواف کردندی ابلیس بیامد و ایشان راگفت آدم تنی است بی‌روح من برای شما تمثالی بسازم تا شما گرد آن طواف کنید برای ایشان پنج صنم تراشید ودّ وسواع ویغوث و یعوق ونسر و ایشان را حمل کرد بر آنکه این بتان را بپرستند چون ایام طوفان بود در زیر خاك و گل پنهان شدند در زیر خاك می‌بودند تا شیطان بیرون آورد برای مشرکان عرب قضاعه ودّ را برگرفتند و آن را بدومة الجندل می‌پرستیدند از ایشان بمیراث ببنی کلب رسید ، اسلام در آمد وآن بت بنزدیك ایشان بود و قبیلهٔ طی‌یغوث رابرگرفتند بمراد بردند وی را پرستیدندی مدتی ،آنکه بنوناجیه خواستند که از ایشان بستانند آن را بگریزانیدند با بنی الحارث بن کعب. واما یعوق‌را کهلان برگرفتند و بنزدیك ایشان می‌بود پس‌بمیراث بهمدان‌رسید .واما نسربخثعم افتاد. وأما سواع بذوالکلاع افتاد . عطاء و قتاده و ثمالي و ابن المسیّب گفتند این پنج بت ازقوم نوح بعرب رسید «ودّ»بنی کلب را بود ولات ثقیف را بود وعزّی سلیم و غطفان و نسر سعد بن بکررا بود و منات‌قدید را بود واساف و نائله و هبل اهل مکه را بود واساف برابر سنگ سیاه نهاده بود و هبل در میان کعبه نهاده بود و هیجده گز بود بالای او . واقدی گفت ودّ بر صورت مردی بود و سواع برصورت زنی و یغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت‌اسبی‌و نسر برصورت کرکسی.

(وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً) و بسیار کس را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیار کس گمراه شدند و نسبت ضلال بایشان بکرد با آنکه ایشان جمادند و از ایشان فعل نیاید برای‌آنکه سبب ایشان‌بودند نظیره قوله « ربّ انّهنّ أضللن كثيراً من الناس » .

(۱) یاسه آرزو است .

(وَلا تَزِدِ الظّالِمينَ إِلّا ضَلالاً) آنگه نوح برایشان دعا کرد و گفت بار خدایا ظالمان را میفزای إلاّ ضلال وهلاك .

(مِمّا خَطيئاتِهِمْ) ای من خطیئاتهم ومازائد است گفت از خطا و کفر ایشان ایشان را غرق کردند . و ابوعمرو خواند ممّا خطایاهم وابوحَیْوَة و اعمش خواندند در شاذ خطیئتهم علی الواحد (اُغْرِقُوا فَاُدْخِلوا ناراً) غرقه کردند ایشان را و ایشان را بدوزخ بردند و ضحّاك گفت هردو دردنیا بودهم غرق وهم آتش خدای تعالی درمیان آب آتشی پدید آوردوایشان را بدان آتش بسوخت و گفتندهریك شخصی راازیك جانب آب غرق می کرد وازیك جانب آتش میسوخت (۱) وانشد ابوبکر الأنباري .

أَلْخَلْقُ مُجْتَمِعٌ طَوْراً وَمُفْتَرِقٌ　　وَ الحادِثاتُ فُنُونٌ ذاتُ أَطْوارِ
لا تَعْجَبَنَّ لِأَضْدادٍ إِنِ اجْتَمَعَتْ　　وَاللهُ يَجْمَعُ بَيْنَ الماءِ وَالنّارِ (۲)

(فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْصاراً) بیرون از خدای هیچ یاری و یاوری نیافتند

(وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً) این حکایت دعای نوح علیه‌السلام است که کرد برقومش گفت که نوح عليه‌السلام گفت در دعا بار خدایا رهامکن بر پشت زمین ازکافران دیّاررا . گفتند معنی آن است که هیچ کس را که بزمین بگَندد ، و هوفیعال من دار یدور دوراً کالقیّام من قام یقوم واصلها دَیْوار و قَیْوام ثم قلبت الواوان یاء وادغمتا في الیاء و گفتند دیّار فعّال است برسبیل نسبت است بادار یعنی صاحب دار یقول العرب مافي الدار دیور ولادیّار أی أحد یقوم بمصالح الدار آنگه گفت .

(إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَلا يَلِدُوا إِلّا فاجِراً كَفّاراً) چه اگر رها کنی ایشان را بندگانت را گمراه بکنند و الا فاجری و کافری نزایند و این خبری است از غیب که اورا بدان اطلاع نبود إلاّ باِعلام الله تعالی خدای تعالی اورا ازاین غیب خبر داد وتا این خبر نیافت و دستوری ازخدای تعالی بر ایشان دعا نکرد . محمد بن کعب گفت ومقاتل و ربیع و عطیّة و ابن‌زید گفتند نوح عليه‌السلام این دعا بر ایشان آنگاه کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان عقیم کرد و اصلاب مردان ایشان خشك بکرد پیش از عذاب بچهل سال و

---

(۱) این تکلف را بدان‌جهت مرتکب شدند که اغرقوا یعنی فرعونیان غرق شدند فعل‌ماضی‌است وادخلوا همچنین وبهترآن است که بگوئیم چون‌مستقبل‌محقق الوقوع است بلفظ ماضی‌آمده .

(۲) آفریدگان گاهی باهمند و گاهی جداوحوادث روزگار گوناگون است ازجمع‌شدن اضدادشگفت مدار که خداوند میان آب وآتش جمع میکند .

گفتند بهفتاد سال و نوح را خبر داد که اینان ایمان نیارند و ازپس ایشان کس نباشد نیز که ایمان آرد آنگه نوح عليه السلام و خدای تعالی دعای در حق ایشان اجابت کرد و ایشان راهلاك کرد و در میان‌ایشان کودکی نبود .أبوالعالیه وحسن گفتند اگردر میان ایشان أطفال بودندی این ألم برایشان‌عذاب نبودی بل‌برطریق امتحان بودی چون بیماری و امثال‌آن پس[عوض] برخدای تعالی‌ثابت بودی . بعضی دیگر گفتند اولا أطفال راازمیان ایشان بمرگ ببرد آنگه عذاب فرستاد ایشان را نبینی که در دیگر آیه گفت « وقوم نوح لما کذّبوا الرّسل أغرقناهم» و معلوم است که کودکان تکذیب انبیاء نکردند .

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ) آنکه دعای خیر کرد خود را و پدر ومادر را . گفت بارخدایا بیامرز مرا ومادر وپدرم وهر کس را که در خانه من آید و او مؤمن باشد و گفتند بخانه سرای (۱)خواست ، گفتند مسجد خواست گفتند کشتی‌خواست ، و نصب‌مؤمناً برحال‌است (وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِناتِ) و جملهٔ مؤمنان را ازمردان وزنان ،کلبی گفت امت‌محمد صلى الله عليه وآله را خواست اینجا اشارتی است ودرآن اشارت تورا بشارتی است وآن آن است که خدای تعالی دعای خیر دوست‌تردارد از دعای شرّ نوح عليه السلام دو دعا کرد یکی‌بخیر ویکی‌بشرّ دعای بشرّ در حق کافران اجابت کرد اولی و أحری که دعای خیر درحق مؤمنان اجابت کرده باشد وتورا بدعای نوح بیامرزیده (وَلا تَزِدِ الظّالِمِينَ إِلّا تَباراً) و میفزای کافران را إلاّ تبار .

(۱) خانه ترجمه بیت است وبیت انجای راگویندکه‌بام و دیوار دارد ودر زبان عامه زمان ما اتاق‌گویند وسرای همه منزلگاه‌است ترجمه‌دار که شامل‌صحن‌منزل واتاقها وبسایر مرافق‌اطلاق‌میشود .

سورة الجن

این سوره‌مکّی است و بیست وهشت آیه است ودویست وهشتاد وپنج کلمه است وهشتصد وهفتاد حرف است ، وروایت‌است اززرّ حبیش اذاُبیّ کعب که رسول‌صلّی‌الله‌علیه‌وآله گفت هر که اوسورة الجنّ بخواند خدای تعالی او را بعدد هر جنّی وشیطانی که بمحمد ﷺ ایمان آورد یا محمّد ﷺرا بدروغ داشت برده‌ای بنویسد اوراکه‌آزاد کرده باشد .

سورة الجن ثمان و عشرون آیه وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً (۲)
بگو وحی شد بسوی من‌آنکه شنید یکی از جن پس‌گفتند بتحقیق شنیدیم قرآنی شگفت را
يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً (۳) وَ أَنَّهُ تَعالىٰ جَدُّ رَبِّنا
هدایت کندبسوی‌رشدپس گرویدیم‌بآن‌وهرگزانبازنگیریم‌بپروردگارخودکسیرا وبتحقیق‌اوبلندمرتبه‌پروردگارما
مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً (۴) وَ أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً (۵) وَ أَنَّا
نگرفت همدمی‌را ونه فرزندی‌را　وبتحقیق‌اوست‌که میگوید بیخردان‌ما برخدا دروغی‌را　وآنکه‌ما
ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً (۶) وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ
پنداشتیم که هرگز نگویند آدمی و جنی بر خدا دروغی را　و بتحقیق بودند مردانی از آدمی
يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً (۷) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ
پناه میبرند بمردانی از جن پس‌افزودآنهارا سرکشی　وبتحقیق‌آنهاپنداشتندچنانکه پنداشتیدشماکه‌هرگز
اللهُ أَحَداً (۸) وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (۹)
نینگیزد خدا یکی‌را　وبتحقیق‌ما دریافتیم‌آنرا پر شده از نگهبانان سخت توانا و ستارگان

وَ أَنا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً (۱۰)

وبتحقیق‌ما بودیم نشستیم ازآن‌نشستنگاهی برای شنیدن پس‌هرکه‌گوش‌دهد اینده‌می‌یابد اوراشها بی‌منتظر

وَ أَنَّا لا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً (۱۱) وَ أَنَّا

وآنکه‌نمیدانیم‌آیا بدی‌خواسته‌شده‌بآنکه درزمین‌است یاخواسته بآنها پروردگارآنها رستکاری وآنکه‌ما

مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً (۱۲) وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ

ازمایند شایستگان و از مایند غیر این بودیم گروههای متفرق وآنکه پنداشتیم که هرگز عاجزنکنیم

اللهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً (۱۳) وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

خدارا درزمین وهرگز عاجز نکنیم اورا ازگریز وآنکه‌ما شنیدیم هدایت‌را گرویدیم بآن پس‌هرکه

يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً (۱٤) وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا

میگرود بپروردگارش پس‌نترسد نقصان‌ثواب ونه خوری‌را وبتحقیق از مایندگردن نهادگان وازمایند

الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً (۱٥) وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا

تعدی‌کنندگان پس‌هرکه‌گردن نهاد پس‌آنگروه درخورشدند راه راست‌را واما تعدی‌کنندگان‌پس‌بودند

لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱٦) وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً (۱۷)

مرجهنم‌را هیزم وآنکه اگر درست ایستند بر راه راست هرآینه بنوشانیم آنهارا آبی بسیار

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً (۱۸) وَ أَنَّ

تابیازمائیم آنهارا درآن وهرکه روبگرداند ازیاد پروردگارش درآورد اورا شکنجهٔ سخت وبدرستیکه

الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً (۱۹) وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللهِ يَدْعُوهُ

مسجد ها خدارا است پس نخوانید با خدا کسیرا وآنکه چون ایستاد بندهٔ خدا میخواند اورا

كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً (۲۰) قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّي وَلا أُشْرِكُ بِهِ

نزدیك بودند باشند براو بالای‌هم افتاده بگو جز این‌نیست میخوانم پروردگارم‌را ونه شرك آوریم باو

أَحَداً (۲۱) قُلْ إِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً (۲۲) قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي

یکی‌را بگو بتحقیق‌من‌نمیتوانم برای‌شما گزندی‌را ونه‌سودی‌را بگوبتحقیق‌من‌هرگز پناه‌ندهدمرا

مِنَ اللهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (٢٣) إِلّا بَلاغاً مِنَ اللهِ وَ رِسالاتِهِ
از خدا کسی و هرگز نیابم از غیر او پناهی را مگر رسانیدنی را از خدا و پیام های اورا
وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً (٢٤) حَتّى
وهرکه نافرمانی کند خدارا وپیغمبراورا پس بتحقیق مراورا باشد آتش دوزخ جاویدانند در آن همیشه تا
إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (٢٥) قُلْ
چون بینند آنچه را وعده شدند پس زود بدانند کیست سست تر یاری کننده و کمتر از شماره بگو
إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً (٢٦) عالِمُ الْغَيْبِ
نمیدانم آیا نزدیك است آنچه وعده شدید یا قرار میدهد برای او پروردگارم مدتی را داننده پنهان
فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً (٢٧) إِلّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ
پس نیاگاهاند بر پنهانی خود کسی را مگر آنرا که برگزید از فرستاده پس بتحقیق او درآورد از پیش
يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (٢٨) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما
روی او واز پشت او نگاهبانان را تا بداند آنکه بتحقیق رسانیدند پیامهای پروردگارشان را واحاطه کرد بآنچه
لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً (★)
نزد آنهاست وضبط کرد هرچیزی را ازشمار .

قوله تعالى (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ) بگوی ای محمد(صلی الله علیه و آله) که وحی کردند بمن که گروهی ازجنّیان گوش بآواز من کردند که من قرآن می‌خواندم و بشنیدند و گفتند ما قرآنی عجیب می‌شنویم . مفسّران گفتند (١) اینان نه کس بودند از جنّیان نصیبین که گوش بقراءت رسول(صلی الله علیه و آله) کردند و قصّهٔ ایشان برفته است . ابوحمزة الثمالی گفت

(١) تحقیقات علمی بزرگان علما غالباً در تفاسیر فارسی نیامده است چون تفسیر فارسی را برای عامه نوشته‌اند بقصص وحکایات اکتفا کرده وگاهی احکام فقه وادب را نیز افزوده‌اند اما درتفاسیر عربی همه گونه مطلب علمی هست خصوصاً درتفسیر امام فخررازی ونیشابوری از جمله اقوال علمای اسلام در باره جن وشیاطین، نیشابوری گوید آنان ازموجودات مجردند نه جسمانی ونه متحیز واگرهم جسم لطیف باشند لازم نیست ضعیف باشند وکارسخت نتوانند ودلیل وجود آنان قول انبیاء است علیهم السلام ونیز گویند جنیان اصلا مجرد ندمانند انسان وشاید تعلق باجزاء عنصری گیرند مانند آتش وآن آتش که جن از آن خلق شده جسم*

از جنّیان بنی‌الشیطان بودند و ایشان گروهی‌اند که از ایشان بیشتر نباشد بعدد و عامه لشکر ابلیس از ایشان باشندچون باقوم‌خود گفتند ماقرآنی عجیب می‌شنویم که این قرآن وقراءت آن راه نما است بصلاح لاجرم ایمان‌آوردیم باوونیز از این پس باخدای تعالی انباز نخواهیم گرفتن. ابن کثیر وابوعمرو خواندند قل‌اوحي‌الي ٭أنّه‌استمع نفرمن الجن٭. وأن لواستقاموا. وأنّ٭ المساجد. و أنّه لماقام عبدالله .این چهارحرف بفتح همزه، و باقی قرّاء از اوّل سورة تا آنجا بکسر ألف خواندند و نافع وعاصم درروایت أبوبکر همچنین خواندند إلاّ آنچه ازپس قول می‌آید یا از پس فاء جزاء وحجّت آنانکه بفتح خواندند آن است که عطف کردند علی قوله«قالوا أنّه»واما آنانکه پس از قول وفاء جزا کسر کردند برای آنسکه‌ما بعد آن دو چیز ابتداء کلام بود یا در حکم ابتداء باشد و آنکه جمله مکسور خواند بر استیناف حمل کرد .

(وَأَنَّهُ تَعالىٰ جَدُّ رَبِّنا) سدّی گفت امر ربنا بزرگوار است فرمان خدای ما . حسن بصری گفت غنی ربناتوانگری خدای ما وازآنجا بخت را حدّ گویند و رجل مجدود خلاف المحروم . عبدالله عباس گفت قدرة ربّنا قدرت خدای‌ما . مجاهد وعکرمه گفتندجلالة ربنا بزرگواری خدای‌ما . ابن ابی‌نجیح گفت ازمجاهد ذکر ربنا نام خدای ما . قرظی گفت آلاء و نعماء او برخلقانش اخفش گفت علاملك ربنا بزرگوار است پادشاهی او . ابن کیسان گفت ظفر اوبرخلقان ازجملهٔ‌کافران بحجّت. وجدّ درلغت عظمت باشد، وانس گفت مردی را که در میان ما البقرة وآل عمران بخواندی جدّفي عيننا أي عظم، ازباقر وصادق ﴿علیهما السلام﴾ روایت کردند که ایشان گفتند این‌کلمتی است که جن گفتند و ندانستند که‌خدای را جدّ نتوان گفتن خدای از ایشان عفو بکرد (مَااتَّخَذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً) او زنی نکرد و فرزندی نزاد بخلاف آنکه کافران گفتند از آنجا که او جسم نیست و این ازصفات اجسام است و اوغنی و بی‌نیاز است اوراحاجت نباشد وشهوت نباشد. وعکرمه در شاذ خواندجِدّ ربنا یعنی ضدالهزل، و ابن السمیفع خواند جدوی ربنا أي نفعه وعطاءه .

(وَأَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً) گفتند سفیه ما بر خدای شطط گفت یعنی ظلم و عدوان و آنچه باو لایق نباشد . مجاهد وقتاده گفتند مراد بسفیه ابلیس است واصل أومن شط باشد إذا بعد أومن‌الشط الّذي هو الساحل .

٭اثیری ولطیف باشدو گوید خلاف‌است که‌شیاطین وجن دونوعند یایك نوعندبااختلاف عوارض‌اشرارشان‌را شیطان گویند ومعتدلان‌راجن. والله العالم .

(وأنّا ظَننّا) آنكه گفتند ماچنان گمان برديم كه هيچ انسی وجنّی برخدای دروغ نگويدوآنچه گويد راست گويد از اين گمان بقول ايشان اعتماد كرديم اكنون چون بديديم بخلاف آن است كه ايشان گفتند از آنچه گفتند خدای را زن و فرزند است تعالی علوّاً كبيراً .

(وَ أنّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الإنس) آنكه گفت ومردانی بودند از انسيان كه پناه با جنّيان دارند واين آن بود كه يكی از عرب چون در بيابانی سهمناك حاضر آمدی گفتی اعوذبسيّد هذاالوادی من شرّ سفهاء قومه چون اين بگفتی اعتقاد كردی كه درامن وجوار اواست خوش بخفتی و ايمن برفتی .مقاتل گفت اول كسی كه ازانسيان پناه گرفت بنوحنيفه بودند آنكه درعرب فاش شد كردم بن ابی السّائب الانصاری روايت كرد از پدرش كه او گفت باپدرم يك روز ميرفتم دراول آنكه رسول ﷺ بمدينه آمده بود و در راه شب درآمد ما بنزديك شبانی بوديم چون شب نيمه رسيد گرگی بيامدوبره از گله اوبر گرفت راعی بجست و آواز داد و گفت يا عامرالوادی جارك ای عامر اين بيابان همسايه را حمايت كن منادی ندا كرد « ياسرحان أرسله » ما اين منادی را را نديديم آواز داد ای گرگ رها كن بره را گرگ رها كرد وبره بيامد و در ميان گله رفت بی آفتی و گزندی كه باو رسيده بود و خدای تعالی اين آيه فرستاد «وانّه كان رجال من الإنس يعوذون برجال من الجنّ» (فزادُوهُم رَهقاً ــ الآية) بيفزودند يعنی انسيان را جنّيان رهقاً عبدالله عباس گفت اثما بيفزودند ايشان را بزه (١) قتاده گفت خطيئة . سعد گفت جرأة دليری مجاهد گفت طغياناً . ربيع گفت فرقاً . ابن زيد گفت خوفاً ترسی .ابراهيم گفت عظمة . مقاتل گفت غيّاً . حسن گفت شرّاً . ثعلب گفت خساراً . و رهق در كلام عرب بزه باشد و معاطاة المحرمات وغشيانها ، قال الأعشى :

لا شيءَ يَنفَعُني مِنْ دُونِ رُؤْيَتِها هَلْ يَشْتَفي وامِقٌ مالَمْ يُصِبْ رَهَقاً(٢)

و اصل او غشيان باشد يقال رهقه بمكروه إذا غشيه به ورهقه الدّين إذا ركبه وغلام مراهق أی غشی الاحتلام .

(وَأنّهُمْ ظَنّوا كَما ظَنَنْتُمْ) و ايشان گمان بردند چنانكه شما برديد خدايتعالی هيچ كس را برنخواهد انگيختن از مردگان يعنی چنانكه در ميان شما كافرانند درميان ما نيز

(١) گناه .

(٢) هيچ چيز مرا سود ندارد غير ديدن محبوبه. آيا عاشق رابنير در بر گرفتن ودرآميختن مشعوقه چيزی علاج ميكند ؟

کافرانند بعث و نشور.

(وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ) وگفتند ما نیز می‌سودیم آسمان را مراد بلمس مقاسات وطلب صعود است یقال لمست هذا الأمر إذا أخذفي طلبه و مقاساته (فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا)یافتیم آنرا که مملو(۱) بوداز فرشتگان نگاهدارنده وقوی وستارگان تابنده که بوقت آنکه ما خواستیم که تعاطی آن کنیم تا بآسمان رسیم وچیزی از اخبار غیب بشنویم و استراق سمع کنیم یا فرشته مانع شد یاشهابی وستاره آتشی بیامد ومارا بسوخت .اگر گویند ایشان باآنکه دانستند که فرشتگان مانعند وشهاب ایشان رامیسوزاند چگونه ملجأ نشدندبترك آن . گوئیم از این دو جواب است یکی آنکه روا داشتندی که بجائی افتد که خالی باشداز فرشته و ستارهٔ سوزنده ،دیگر آنکه آنانکه این‌خبر دادند باور نداشتند .ونصب حرساً وشهباًبر تمیز است و حرس جمع حارس باشد کالعسس في جمع‌العاس، آنگه خبر دادند که از این پیش چون خواستمانی بنشینیم بجائی که استراق سمع کنیم و دزدیده چیزی بشنویم ممنوع نبودیم ازآن اکنون چون می‌خواهیم تا چنان کنیم شهابی وستاره‌ای‌از آتش ما را منع کند(۲) و ذلك قوله :

(وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا) ای من السماء (مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ) ای لسماع کلام الملائکة گفتند چون پیش از این‌خواستمانی که جائی بنشینیم که استراق سمع کنیم ودزدیده

(۱) هرچندگاه یکبار ستاره‌باران در آسمان مشاهده میگردد گرچه شهاب همیشه هست اما بدان کثرت که هروقت بآسمان نگری‌از همه جوانب‌ستاره‌های دوان بینی اندك اتفاق میافتد ویکباردرسنةغیبت کبری‌حضرت قائم‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌اتفاق‌افتاد وآن‌سال به‌سنة‌تناثر‌النجوم‌معروف‌است‌علی بن بابویه‌وکلینی درآن‌سال‌رحلت‌کردندو نزدیك‌عهدمادرسال ۱۳۱۰هجری‌قمری‌نیزاتفاق‌افتاد وآنکه‌درزمان حضرت‌رسالت بوده شدیدتر بوده چنانکه آیه قرآن دلالت‌دارد ملئت حرساً آسمان پرشد ومردم از مشاهده آن آشفته وپریشان‌گشتند وترسیدند اوضاع جهان درهم ریزد وآسمان ویران شود ودرهمان وقت‌کاهنان که پیوسته مردم بآنها رجوع میکردند واخباری از غیب آمیخته و مبهم میشنیدند دیگر خبری بخاطرشان نگذشت وچیزی ندیدند اگرچه‌پیش‌ازآن‌هم که میدیدند ومی‌شنیدند مانندخواب راست درمیان خواب‌باطل‌وآشفته وغیر ممتاز بود، اخبار درست‌آنها‌کم‌تر وآمیخته ومبهم .

(۲) درقرآن ذکرآن نیامده‌است‌که جنیان بشهاب‌کشته می‌شوند بلکه ممنوع‌میگردند ومردم‌بقیاس وتخمین خود می‌گویندچون می‌بینند خود بآتش می‌سوزند ومیمیرند گمان‌کردند جنیان نیز میمیرندوحق آن است که مااز احوال آنان هیچ نمی‌دانیم‌جزآنکه‌خداوند درقرآن فرموده . از جمله‌این‌اموراست:*

چیزی شنویم ممنوع نبودیم‌از آن و غرض ایشان ازاین این بود تا ایهام افکندندی جماعتی را که ماغیب دانیم‌چون بشنیدندی که فلان چیز خواهد بود بیامدندی وخبر دادندی چون‌مخبر موافق آمدی خبر را ازآن کسان پنداشتندی که ایشان غیب میدانند (۱) .

(فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ) ضمیرراجع است با لفظ مَنْ (شِهاباً رَصَداً) و شهاب نام ستاره است و نام‌پاره آتشی که در هوا کشیده می‌شود چون تیر «رصداً » ای‌مرصداً معدّاً کالرصد الذی‌علی طریق القافلة بمانند باج بان که بسرراه باشد مترصّدومنتظر. آنکه‌خبر دادند از خویشتن بنفی علم غیب و گفتند .

(وَأَنّا لا نَدْرِی) ما نمیدانیم که باهل زمین خدای تعالی چه میخواهد شرّ و بلا ونکبت و بیماری و تنگی ودرویشی ویاخلاف آن رشد وصلاح و تندرستی و فراخی وتوانگری ؟

(وَأَنّا مِنّا الصّالِحُونَ وَمِنّا دُونَ ذٰلِكَ)آنکه می گوید در میان ما همچنان باشد که در میان شما که انسانید از ما بهری صالحان ونیك مردان باشند و بهری فروتر از ایشان

---

* شیطان ازطائفه جن بود . جنیان ازمعبودان عرب بودند . برای عبادت‌خلق شدند . خلقت‌آنهاازآتش است خدمت سلیمان میکردند در بنا وغواصی وازلشکر او بودند . نزد پیغمبر آمدند وقرآن شنیدند از آوردن مانند آن عاجزند . درآخرت معذب می‌شوند .وازشرآنان باید پناه‌بخدا برد. وازسایراحوال آنان درتزویج وتناسل ومردن واحکام وقواعد وامثال آن هیچ نمی‌دانیم .

(۲) علم غیب خاص خداوند تعالی است وهرکس از خبری آگاه شود بتعلیم خداوند است خود انسان یاموجود دیگر مانند جن قوهٔ برای ادراك وقایع‌آینده ندارند ، چنانکه‌برای حوادث فعلی‌چشم وگوش وحواس دیگر بوی داده‌شده است برای ادراك وقایع‌آینده حواسی باو داده نشده است ومادرخود می‌یابیم که چنین قوه نداریم وآنچه از رؤیای صادقه و امثال‌آن برما افاضه میشود از ناحیه موجودات دیگری است چنانکه‌یوسف ویعقوب وفرعون وزندانیان‌خواب دیدند واز آینده مطلع شدند.کاهنان‌عرب درزمان‌جاهلیت غیب رامانند شبحی‌ازدور درمی‌یافتند ازقبیل‌خواب باقوه متخیله واوهام خودآنهاآمیخته میشد وچیزی آمیخته از حق وباطل میگفتند واین حالت برای صاحبان‌آنها درخلوت وعزلت‌وآرامش خاطر ممکن میشد نه باتشویش واضطراب که‌نفوس متوجه عالم ظاهرمیشود واز عالم غیب منصرف‌میگردد ودرزمان آنحضرت (ص) کهانت برافتاد چنانکه برخوانندگان سیر وتواریخ معلوم است و شیاطین آنها که‌باملأاعلی مربوط بودند در آشفتگی اوضاع آسمان وتناثر نجوم از شنیدن اخبارملائکه بازماندند چنانکه در پاره حالات اضطراب که قوه متخیله مشوش است انسان خواب صادق نمی‌بینند .

باشند در صلاح (كُنّا طَرَآئِقَ قِدَداً) ای اهواء مختلفة و فرقاً شتّی،ما بر هوای مختلف بوده‌ایم و برراههای پراکنده بهری مؤمن و بهری کافر و بهری منافق ، جبیر گفت برألوان مختلف . حسن گفت مختلفین. اخفش گفت ضروباً ابن کیسان گفت شعباً وفرقاً هر گروهی را رأی و مذهبی چنانچه در میان آدمیان هست. مسیب گفت یعنی بر مسلمانی و جهودی‌وترسائی فرّاء گفت عرب گویند هؤلاء طریقة قومهم أی ساداتهم ورؤسائهم ، وطرائق جمع طریقه‌باشد سدّی گفت مراد اختلاف مذاهب و أهواء است کالجبريّة و القدريّة و المرجئة و غير ذلك ،و واحد قدد قدّة ای فرقه‌وقطعة وأصله‌من‌القدّ ، وهوالقطع وقال لبيد يرثی أخاه :

لَمْ تَبْلُغِ العَيْنُ كُلَّ نَهْمَتِها لَيْلَةَ تَمْشِي الجِيادُ كَالقِدَدِ (۱)

و قال آخر :

وَ لَقَدْ قُلْتُ وَ زَيْدٌ خاسِرٌ يَوْمَ وَلَّتْ خَيْلُ عَمْرٍو قِدَدَا (۲)

(وَ أَنّا ظَنَنّا أن لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الأرْضِ) ظنّ بمعنی علم است گفت ما دانسته‌ایم که ما خدای را عاجز نتوانیم کرد یعنی ازاو نتوانیم گریختن چنانکه او بر ماقادر نشود و نصب هرباً برتمیز باشد .

(وَأَنّا لَمّا سَمِعْنَا الهُدَی آمَنّا بِهِ) مراد بهدی قرآن است گفتند ما چون هدی بشنیدیم‌بگرویدیم بدو(فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَلا رَهَقاً) هر که‌بخدای ایمان آرد اورا هیچ نقصانی نرسد و هیچ ظلمی و رهق بیان کردیم که غشیان مکروه باشد و مثله قوله « فلا يخاف ظلماً و لاهضماً » مراد ببخس نقصان ثواب مستحقّ است و برهق عقاب نامستحق یعنی نترسد ازآنکه ثوابش بازگیرند یا بناواجب عقاب کنند او را .

(وَ أَنّا مِنّا المُسْلِمُونَ وَمِنّا القاسِطُونَ)وآنکه گفت از جمله ما بهری مسلمانند و بعضی ظالمانند، وقسوط ظلوم باشد ، يقال : أقسط الرجل إذا عدل وقسط إذا جار وآن‌الف که در اول أقسط هست ألف إزاله است قال الله تعالى « و أقسطوا إنّ الله يحبّ المقسطين » پس معنی أقسط ازال الجور باشد، وقسط قسوطاًإذا جارقال‌الشاعر :

قَوْمِي هُمُ قَتَلُوا ابْنَ هِنْدٍ عَنْوَةً عَمْراً وَ هُمْ قَسَطُوا عَلَی النُّعْمانِ (۳)

---

(۱) چشم غایت خواهش خود را نیافت از نگریستن درآن شب که‌اسبان‌میرفتند گروه گروه.

(۲) گفتم درحالی که زید زیان دیدآن روز که‌لشکریان عمرو گروه گروه متفرق میشدند .

(۳) عمروبن هند از پادشاهان حیره است و گویند عمروبن کلثوم تغلبی‌صاحب معلقه مشهور او را ناگهانی‌کشت چون عمرو بن هند مادر عمروبن کلثوم را فرموده بود که هندرا خدمت‌کند وظرفی‌باو*

و قال آخر :

قسطنا على الأملاك في عهد تبع ... و من قبل ما أردى النفوس عقابها(۱)

و نظیره في الكلام ترب الرجل إذا افتقر وأترب إذا استغنى .

(فمن أسلم فأولئك تحرّوا رشداً) هر كه از ایشان ایمان آرد او تحرّی و طلب رشد كرده است تحرّی طلب سزاوارتر بود از كار ، وقال امرء القيس :

ديمة هطلاء فيها وطف ... طبق الأرض تحرّى وتدرّ (۲)

(وأمّا القاسطون فكانوا لجهنّم حطباً) وأما ظالمان هیزم دوزخ خواهند بودن . و «كانوا» برای آن گفت في سابق علم الله چنین بودند و علم كه تعلق بچیزی دارد على ما هو به دارد .

(و أن لو استقاموا على الطّريقة) آنكه این آیه بدنبال آن بیاورد تا كسی گمان نبرد كه علم خدای ایشانرا بر آن حمل كرد و ایشان بر آن مجبور و مجبول بودند ، گفت اگر بر طریق حقّ استقامت كردند بدل آنكه قسوط وجور و كژی و بر گشتگی كردند ما ببدل آتش آبی دادمانی بسیار. گفتند چرا آب راتخصیص كرد ؟ ازاین چند وجه گفتندیكی آنكه در آیه اول آتش گفت در برابر آن آب گفت و این وجهی قریب است برای مناسبت ومطابقه، یكی را ازجمله صحابه پرسیدند ازاین گفت از برای آن كه هر كجا آب باشد گیاه باشد و هر كجا آب و گیاه باشد مال باشد بسیار وعیشی خوش باشد مراد آنكه و سعنا علیهم في الرزق فی الدّنیا .

(لنفتنهم فيه) تاامتحان كنیم ایشان را در آن مال ونعمت تا شكر كنند یا كفران كنند و این قول سعید بن المسیّب است و عطاء بن ابی رباح و عبید بن عمیر وعطیّه و مقاتل . وحسن بصری گفت و الله كه اصحاب رسول درویش بودند و برطریقه مستقیم بودند سامع و مطیع خدای تعالی كنوز قیصر و كسری بر ایشان بگشاد مفتون شدند و امام خود را بكشتند یعنی عثمان را ، دلیل این تأویل قوله تعالی « و لو أنّهم أقاموا التورية و الانجيل وما أُنزل إليهم من ربّهم لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم » و قوله « ولوأنّ أهل القرى آمنوا و

---

*بدهد. البته این بیت كه در كتاب شاهد آمد ازیكی از شعرای تغلب است گوید قوم من عمرو بن هند را قهراً كشتند وبرنعمان نیز عاصی شدند وجور كردند براو .

(۱) ما برپادشاهان زوروستم كردیم درعهدتبع پیش ازآنكه شكنجه وازارآنها كسان‌ما راهلاك سازد

(۲) باران پی در پی سخت نزدیك زمین همه جارا فراگرفته بتمام نیرو میبارد .

و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض » و قوله « من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى وهومؤمن فلنحيينّه حيوة طيّبة و لنجزينّهم أجرهم بأحسن ماكانوا يعملون » .

بعضى ديگر گفتند معنى آيه بر عكس آن است معنى آنكه لو استقاموا على طريقة الكفر اگر بر كفر مقام كردندى من ايشان را مال بسيار دادمى تابآن مغرور و مفتون شدندى عقوبة لهم و استدراجاً إلى العذاب ، چنانكه گفت « إنّما نملي لهم ليزدادوا إثماً » و اين قول ربيع أنس است . وزيد بن أسلم وكلبى و ثمالى ويمان بن رباب و ابن كيسان و ابن مجلز گفتند دليل آن تأويل قوله « فلمّا نسوا ما ذكّروا به فتحنا عليهم أبواب كلّ شيء - الآية » وقوله « ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا في الأرض » و قوله « إنّ الإنسان ليطغى أن رآه استغنى ».

(وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً) كوفيان خواندند و يعقوب «يسلكه » بياء خبراً عن الغائب ، وباقى قرّاء خواندند « نسلكه» بنون مفتوح . و درشاذ مسلم بن جندل خواند « نُسلكه » بنون المضموم من الاسلاك يقال سلك وأسلك بمعنى، گفت هر كه از ذكر خداى عدول كند و اعراض نمايد خداى تعالى اورا عذابى برد شاق .

عبدالله عباس گفت صعداً أى شاقّاً. هم او گفت لاراحة فيه . مقاتل گفت لافرح فيه در اوراحت و شادى نباشد و اصل اواز صعود باشد براى آنكه صعود بالا رفتن بود امرى دشخوار باشد ، و منه قول عمر بن الخطّاب ما تصعدني شيء قطّ كما تصعدني خطبة النكاح . عكرمة گفت كوهى است در دوزخ . كلبى گفت وليد بن مغيره را تكليف كنند در دوزخ كه بر كوهى شود ساده (۱) به بسيار رنج و مشقّت بر آنجا شود بسلسلها او را برمى كشند و بمقامع آهنين ميزنند چون بالاى كوه شود بچهل سال دست زنند او را وباز پس اندازند ، آنگه ديگرباره تكليف كنند كه بربالاى شود هميشه در اين عذاب باشد وهوقوله « سارهقه صعوداً » .

(وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ) گفت سبب نزول آيه آن بود كه جنّيان گفتند ما چگونه بمسجد تو و خدمت تو و نماز كردن در پى تو حاضر آئيم و راه ما بتودور است خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت مساجد همه خداى راست شما با خداى خداى ديگر نپرستيد . قتاده گفت جهودان و ترسايان چون در كنشت و كليساى خود شدندى با خداى أنباز گرفتندى خداى تعالى مؤمنان را فرمود كه در مسجد عبادت خالص كنند خداى را . حسن بصرى گفت جمله بقاع زمين خواست لقوله عليه السلام « جعلت لي الأرض مسجداً و ترابها طهوراً » گفت زمين را براى من مسجد كردند و خاكش مرا طهور ساختند تا هر كجا رسم نماز كنم من وامّت من ،

(۱) بر كوهى كه جاى پا ندارد وصاف وهموار است.

و هر کجا آب نیابیم بخاك تیمّم کنیم . در خبر است که پس ازنزول این آیه مسلمانان‌چون در مسجد شدندی گفتندی أشهد أن لااللہ إلاّالله والسلام علی رسول الله . سعیدبن جبیر گفت و طلق بن حبیب که بمساجد آن هفت اندام خواست که مردم بر او سجده کنند و آن دو کف دست و دو انگشت پا و پیشانی و دو سر زانو است گفت آن مساجد آفریدهٔ خدای است بر آنجا جز خدای را سجده مکنید، وعبدالله عباس گفت که رسول ﷺ گفت مرافرموده‌اند که براین هفت اندام سجده کنم برموی و برجامه سجده نکنم یعنی موی و جامه را حجاب پیشانی نکنم ، اگر مساجد را برمواضع سجده حمل کنی از بقاع زمین واحد او بکسر جیم باشد و اگر تفسیر او بر اعضاء کنی واحد او مسجد باشد بفتح جیم . حسن گفت مراد بمساجد نمازها است یعنی نمازخدای را سزاوار است باخدای کس را مخوان و عبادت مکن ، وگفتند معنی آن است که مسجد خاص داريد برای عبادت آن را مکسب و متجر مسازيد وجزخدای را در او نصب مکنید .

(وَأَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُاللهِ) هاء ضمیرشأن و کار است چون برخاست بنده خدای‌یعنی رسول ﷺ (يَدْعُوهُ) می‌خواند اورا گفتندبکلمهٔ اخلاص لاإله‌إلاالله ، وگفتند بدعوت ای يدعو اليه، خلقان را باو دعوت‌می کرد، وگفتند يذكر الله و يقرء القرآن ذکرخدای‌میکرد و قرآن می‌خواند (كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً) نزدیك‌آن بود که بهری بر سربهری افتند ومتلبّد شوند از زحمت ایشان وحرص‌شان بر سماع قرآن . سعید جبیر گفت و عبدالله عباس بروایت‌عطیّه که این از قول آن نه نفر جن است که حکایت می کنند باجنّیان دیگر چون با نزديك قوم شدند خبر دادند ایشان را ازازدحام اصحاب محمدﷺ بوقت نماز وقراءت قرآن و اقتداء باو در نماز . حسن وقتاده گفتند معنی آیه آنست که چون رسول ﷺبدعوت برخاست جنّ وانس‌متلبّد شدند و مجتمع براو تاإبطال کاراو کنند و إطفاء نور او کنندخدای تعالی منع کرد ازآن وحجّت او ظاهر کرد. واصل لبد از تلبّداست وآن تراکم باشد و منه اللّبد نمد را از آنجالبد گویند که متراکم باشد وآن موی را که بر گردن‌شیر درهم شده‌باشد آنرا لبدة گویند و جمعها لبد و قال زهیر :

لَدَى أَسَدٍ شاكِي السِّلاحِ مُقَذَّفٍ　　لَهُ لِبَدٌ أَظْفارُهُ لَمْ تُقَلَّمِ (۱)

و در او چهار لغت است لبد بکسر لام‌وفتح باء واین قراءت عامه است و اختیار ابوعبیده

---

(۱) وصف مردی دلیر است گوید نزد شیری تمام اسلحه وسخت گوشت که‌یال دارد وناخنهایش‌چیده نشده است .

و ابوحاتم، واحدتها لبدة، ولبد بضم لام وفتح باء و این قراءت مجاهد است و ابن محیصن در شاذ واحدتها لبدة بضم لام . و لُبُد بدو ضمه و این‌قراءت ابن حیوة است و احدتها لبید،ولبّد بضم لام وتشدید باء واین‌قراءت ابو جعفر است وحسن بصری و جحدری واحده لابد کراکع ورکّع وساجد وسجّد .

(قالَ) گفت یعنی رسول ﷺ واین قراءت عامهٔ قراء است علی‌الخبروعاصم و حمزه واعمش خواندند«قل»علی الامر بگوی ای محمّد (ﷺ) . (إنّما أدْعوا رَبّی - الآیة) که من خدای‌را میپرستم و خدای را می‌خوانم و باوهیچ‌شریك و انباز نمیگیریم .

(قلْ إنّي لا أملِكُ لكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً) بگو ای محمّد که خیر و شر نیست بدست‌من، لاأملك أی لا أقدر لکم ضرّاً ای‌مضرّة ولارشداً ای و لانفعاً وصلاحاً، و الرَّشد و الرُّشد لغتان .

(قلْ) بگو یا محمّد ونیاز و بندگی خود عرض کن (إنّی لنْ یُجیرَني مِنَ اللهِ أحدٌ) مرا هیچکس با پناه نگیرد ازخدای تعالی (وَلنْ أجِدَ مِنْ دُونِه مُلتَحَداً) ونیابم بدون او ملاذی و ملجائی که پناه گیرم باو یاپناه باو دهم . کلبی گفت سرَباً فی‌الأرض و أصله‌من الإلحاد وهوالمیل و منه اللّحد لمیله عن‌القبر، ملتحد معدل باشد یعنی جای گریز نیست مراز او، مقاتل گفت‌سبب نزول‌آیه آن بود که‌کافران قریش گفتند ازدین خود بر گرد تا تو را پناه گیریم خدای تعالی این آیه فرستاد .

(إلّا بَلاغاً مِنَ اللهِ وَرِسالاتِه) این استثنای متّصل است یعنی مرا هیچ راه نیست بنجات‌از عذاب خدای تعالی إلّا بلاغ و رسانیدن پیغامهای او که آن پناه ومعقل منست ،آنکه گفت (وَمَنْ یَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ) هر که در خدای وپیغمبر عاصی شود ونافرمانی کند او راآتش دوزخ رسد که مخلّد بماند درآنجا .

(حَتّی إذا رَأوْا ما یُوعَدُونَ) آنکه گفت رسول ﷺ را رها کن تا آن روز که این کافران ببینند آنچه ایشان را وعده داده‌اند از عذاب آنگه‌بدانند که کیست از تو وایشان که‌ضعیف‌تر است بناصر وکمتر است بعدد ونصب هردوبرتمیزاست.

(قلْ إنْ أدْري) بگوی ای محمّد که ندانم آنچه شما را وعده میدهند از خبر قیامت و وعید میکنند از عذاب نزدیك است یاخدای تعالی آن را غایتی دور خواهد نهادن .

(عالِمُ الغَيْبِ) که او دانای نهانی‌ها است کس را برغیب خود اطلاع ندهد .

(إلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ)الّا آنرا که اوبر گزیندبه‌پیغمبری (فَإنّهُ یَسلُكُ)

ای یدخل علیه من‌جهاته من یحفظه من الملائکة ویطردعنه من اراد استراق السمع من الشیطان که بر گمارد فرشتگانی را (مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ) از پس وپیش او و اکتفا کرد بذکر بعضی از جهات‌ازجمله، تا نگاه دارند اورا و وحی اورا ازآنانکه سمع دزدیدند ازجمله شیاطین تا کس چیزی‌نشنود دزدیده و بآن ایهام کند بر مردمانی بردعوی علم غیب (رَصَداً) محافظا . سعید بن‌مسیّب گفت فرشتگان رصدچهارند . مقاتل گفت چون خدای تعالی‌پیغامبری را بفرستادی ابلیس بیامدی برزيّ فرشته تا برو غروری إلقاء کند برطریق إضلال خدای‌تعالی فرشتگان را فرستادی تااورا براندندی وإعلام کردندی پیغمبران را که اینان شیاطینند احتراز کنید از اینان (١) .

(لِیَعْلَمَ) تا بداند، قتاده گفت یعنی محمد صلّی الله علیه و آله. مجاهد گفت مکذّبان بدانند که رسولان خدای رسالت و پیغامهای او بگذاردند ودر اوهیچ خلل نکردند (وَأَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ) و خدای تعالی محیط و عالم است بآنچه نزدیك ایشان است (وَأَحصی کُلَّ شَيْءٍ عَدَداً) و او بشمرد هرچیزی بعدد (٢) و نصب او شاید که برتمیز بود و شاید که بر بدل‌اشتمال‌بود، أی أحصی عدد کلّ شيء، شاید که مصدری بود لامن لفظ الفعل أی أحصی إحصاء ، وشاید که حال بود عدد بمعنی معدود بود ، أی أحصی کلّ شیء معدود .

---

(١) تفسیر مقاتل باسیاق آیه سازگار است‌وتفسیر اول مناسب نمی‌نماید چون‌علم غیب داشتن‌انسان واطلاع او براحوال‌آینده متوقف برآن است که‌چون از روحانیان عالم بالا چیزی برقلب اوالقاء شود باخیالات شیطانی وافکار واوهام خوداوآمیخته نشود تا یقین‌کند وتشخیص‌دهد آنچه برقلب‌وی‌القاء شده از طرف خداست وصحیح است وخبر غیب که میدهد واقع خواهد شد وگرنه‌مانندرؤیای صادقه که بااضغاث احلام مخلوط میگردد صحیح وباطل آن امتیاز داده نمیشود خداوند در تایید علم غیب پیغمبران ذکر رصدکرده‌است تا از القاء شیطان حفظ‌کند .

(٢) بیان حکمت آن است که خداوند چرا پیغمبران را از القاء شیطان وأوهام و اباطیل آنان حفظ میکند وعلوم غیبی که نازل میشود درقلوب آنـان از هرآمیختگی‌محفوظ میدارد ، فرمود برای آنکه بداند وحی‌الهی بی تصرف وتغییر بمردم رسیده وخداوند تعالی بهمه افعال و اقوال پیغمبران عالم است و احاطه دارد .

سورة المزمل

این سوره مکّی است إلاّ قوله « إنّ ربّك یعلم » تاباآخر سوره . بیست آیه است ودویست هشتـاد و پنج کلمه است ، و هشتصد و سی وهشت حرف است ، اُبیّ کعب روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او سورةالمزّمّل بخواند حقّ تعالی سختی باز دارد از او در دنیا و آخرت .

سورة المزمل عشرون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۲) قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلاً (۳) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً (٤)
ای‌برخودگلیم پیچیده برخیز شب‌را مگر اندکی‌را نیمه آن‌را یا کم‌کن‌ازآن‌اندکی‌را
أَوْزِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا (٥) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَیْكَ قَوْلاً ثَقِیلًا (٦)
یا بیفزا برآن وشمرده‌بخوان‌قرآن‌را شمرده‌خواندنی بتحقیق‌ما زود القاءکنیم برتو گفتاری سنگین‌را
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِیلًا (۷) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً
بتحقیق برخاستن‌شب آن سخت‌تراست درموافقت وراست‌تر بگفتار بتحقیق مرتوراست درروز آمد وشدی
طَوِیلًا (۸) وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا (۹) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
دراز ویادکن اسم پروردگارت‌را ومنقطع‌شو بسوی‌او منقطع شدنی پروردگار مشرق و مغرب
لاٰ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلًا (۱۰) وَ اصْبِرْ عَلیٰ ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً
نیست خدائی جز او پس بگیر اورا کارگذار وشکیبا باش برآنچه میگویند ودوری‌کن‌آنهارا دوری
جَمِیلًا (۱۱) وَ ذَرْنِي وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا (۱۲) إِنَّ لَدَیْنـا
پسندیده و واگذارمرا وتکذیب‌کنندگان‌را صاحب‌نعمتهارا ومهلت‌ده‌آنهارا اندکی بتحقیق‌نزد ماست

أَنكالًا وَجَحِيمًا (۱۳) وَطَعاماً ذاغُصَّةٍ وَعَذابًا أَلِيمًا (۱٤) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبالُ
بندهای گران وآتش شدید و طعامی گلوگیر و شکنجهٔ دردناک روزیکه بلرزه آید زمین و کوهها

وَكانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا (۱٥) إِنّا أَرْسَلْنا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شاهِداً عَلَيْكُمْ كَما
و باشد کوهها نوردیده ریگ روانی بدرستیکه ما فرستادیم بسوی شما پیغمبری را گواه برشما ها چنانکه

أَرْسَلْنا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱٦) فَعَصىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِيلًا (۱۷)
فرستادیم بسوی فرعون پیغمبری را پس نافرمانی کرد فرعون پیغمبررا پس گرفتیم اورا گرفتن سخت

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيباً (۱۸) أَلسَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كانَ
پس چگونه پرهیزید اگر کافر شدید روزیرا که میگردند کودکان پیر آسمان شکافنده است بآن باشد

وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۹) إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۰)
وعدهٔ او کرده شده بتحقیق اینست یادآوری پس هر که خواست گیرد بسوی پروردگارش راهی را

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطائِفَةٌ مِنَ
بتحقیق پروردگارتو میداند بدرستیکه تو برمیخیزی کمتر ازدوثلث شب را ونیمهٔ آنرا وثلث آنرا وگروهی از

الَّذِينَ مَعَكَ وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ
کسانیکه باتو اند وخدا اندازه میکند شب را و روز را دانست که هرگز ضبط نمیکنند آنرا پس توبه پذیرفت

عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ وَآخَرُونَ
برشما پس بخوانید آنچه میسر میشود از قرآن دانست که بزودی میشوند از شماها مریضان و دیگران که

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَآخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَاقْرَؤُا
سفر میکنند در زمین میجویند از بخشش خدا و دیگران که کارزار میکنند در راه خدا پس بخوانید

ما تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً وَما
آنچه میسر شود ازآن و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و قرض بدهید خدارا قرض نیکو وآنچه

تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا
پیش فرستید برای خودهاتان از خوبی می‌یابید آنرا نزد خدا آن بهتر است وبزرگتر مزد آمرزش خواهید

اللهَ إنّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (*).

خدارا بتحقیق خدا آمرزندهٔ مهربانست .

قوله تعالی (يا أيُّهَا المُزَّمِّلُ) خدای تعالی ندا میکند رسول را ﷺ بحالتی که بر آن حال بود و این سوره در شب فرود آمد در باب نماز شب گفت ای مرد خود را بجامه پوشیده واصل مزّمّل متزمّل است چنانکه بیان کرده شدتاء رازای کردندو إدغام کردندیقال تزمّل الرّجل و تدثّر إذا تستّر بثيابه وزمّل غيره إذا ستره قال امرء القيس :

كَأنّ ثبيراً في عَرانينِ وَبلِه كَبيرُ اناسٍ في بِجادٍ مُزمّلِ (۱)

أبوعبدالله الجدلي گفت از عائشه پرسیدم از این آیه گفت این آیه آمد من ورسول ﷺ در یك چادر بودیم طول آن چهارده گز یك نیمه رسول ﷺ بردوش مبارك نهاده نماز میکرد ویك نیمه من برخود گرفته خفته (۲) گفتم ازچه بود ؟ گفت والله که از ابریشم و خزو کتان وکج و کرباس نبود تارش موی بز بود و پودش پشم شتر . سدّی گفت مراد آن است که ای خفته برخیز نماز کن . عکرمه گفت معنی آن است که ای مرد خویشتن پوشیده بأعباء رسالت وملابست و مخالطت کرده بآن .

(قُمِ اللَّيْلَ إلاّ قَليلاً) بر خیز در شب إلاّ اندکی . حسن گفت رسول ﷺ را و صحابه او را در بدایت کار فریضه بود برخاستن در شب بنماز ثلثی از شب یانیمی بر می‌خاستند و نماز میکردند تا پای‌هاشان برآماسید و رنجورشدند. خدای تعالی نسخ کرد برای تخفیف ایشان . دیگر مفسّران گفتند این امر نفل است و هم برحد خود مانده است آنروز سنّت بود و امروز هم‌سنّت است بیانش قوله « ومن الليل فتهجّد به نافلة لك » أما مقدار شب بقدر وسع و امکان اگر جمله شب تواند و اگر نیمی و اگر ثلثی و کمابیش او ،ومستحبّ است که نیمه آخرین شب برخیزد بنماز شب که اوسنّت مؤکّداست و درسفر ثابت است و ساقط نمیشود رسول ﷺ گفت أمير المؤمنين علي را صلوات الله و سلامه عليه در وصایت عليك بصلاة الليل آنگاه استثناء کرد و گفت « الاّ قليلاً » الا اندکی که‌رواست که در او بخسبی

(نِصْفَهُ) در این خلاف کردند که این بدل چیست . زجّاج گفت بدل لیل است کانّه

---

(۱) ثبیر بزرگترین کوههای مکه است وشاعر گوید این کوه‌هنگام‌ریزش باران مانند مردبزرگی است که خویش را در گلیمی مخطط‌پوشیده است

(۲) این‌سخن‌جدلی‌البته صحیح نیست زیرا که باتفاق سوره مکی‌است وعایشه در مدینه‌پس‌ازهجرت بازدواج پیغمبر درآمد وشاید هنگام نزول سوره هنوز عایشه متولد نشده بود .

قال قم الليل نصفه ، بدل البعض من الكلّ چنانکه مررت بالقوم ثلثهم ، و بعضی دیگر گفتند بدل إلاّ قليلاً است آن قلیل را تفسیر کرد بنیمه شب و معنی یکی است برای آنکه هیچ فرق نبود میان آنکه نیمه شب بخسبد و نیمه نماز کند ، از میان آن دو نیمه فرقی نباشد ، (أوِ انْقُصْ مِنْهُ) ای من النصف ، و یا بکاهان از نیمهاوا اندکی «أو» تخییر را باشد .

(أوْ زِدْ عَلَيْهِ) یا بیفزای بر نیمه چیزی ، حجزی نیست اگر خواهی نیمهٔ راست برخیز بنماز و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر (وَرَتِّلِ القُرْآنَ تَرْتِيلاً) و قرآن میخوان بترتیل و آهستگی و نهادگی . گفتند چون این آیه آمد رسول ﷺ و صحابه نماز میکردند در شب و نمیدانستند بتحقیق که ثلث کی باشد و نیمه کی است و وقت بود که شب تا بروز نماز میکردند و نمیدانستند خوف را که نباید که آنچه مراد است کرده نشود خدای تعالی تخفیف کرد در آخر سوره بقوله «علم أن سيكون منكم مرضى» وگفتند میان اول سوره و آخر سوره یك سال بود . و سعید بن المسیّب گفت ده سال . مقاتل وابن کیسان گفتند این بمکّه بود پیش ازآنکه پنج نماز فریضه کردند آنگه بهپنج نماز این‌منسوخ کردند .و ترتیل گشاده و هویدا خواندن بود و اشتقاق او من قولهم ثغر رتل إذا كان مفلجاً دندان گشاده را رتل گویندو رتل خوانند..

ابوبکر بن طاهر گفت یعنی تأمّل کن درلطائف خطاب او و نفس خود را مطالبه کن بقیام کردن باحکام او ، دل را بفهم معانی او ، و سرّ را باقبال کردن براو . و عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که گفت صاحب قرآن را گویند «اقرء و ارق و رتّل كما كنت ترتّل فيالدّنيا فانّ منزلك عند آخر آية تقرؤها » گفت گویند قرآن میخوان و بر بالا میشو بهر آیتی درجهای وترتیل‌خوان چنانکه در دنیا خواندی یعنی ساکن خوان تا بیشتر توانی رفتن که منزل تو در بهشت بنزدیك آخر آیه است که بخوانی .

(إِنَّا سَنُلْقِي) ما برتو خواهیم فکندن سخنی گران . قتاده گفت احکام و فرایض و حدود او ثقل‌است. حسن گفت مرد باشد که بیك دم سوره برخواند و لیکن عمل کردن گران است . ابوالعالیه گفت این قرآن گران است بوعد ووعید و حلال و حرام . محمّد بن کعب گفت گران است این قرآن بر منافقان . فرّاء گفت مراد آن است که متین و فصیح است رکیك و ضعیف نیست .

عبدالعزیز بن یحیی گفت متین است چنانکه گویند فلان رزین راجح. حسین بن‌الفضل

را از این آیه پرسیدند گفت خفیف علی اللسان و ثقیل فی‌المیزان . ابوبکر طاهر گفت یعنی قولی که احتمال نکند آن را الا دلی‌مؤیّد بتوفیق و نفسی مزّین بتوحید . بعضی دیگر گفتند قیام کردن بأعباء و تکالیف او گران است . ابن زید گفت ثقیل فی الدُّنیا و الاخرة در دنیا بر نفس گران است و درآخرت گرانی ترازو و میزان است . وحارث بن هشام رسول را ﷺ پرسید که وحی چون آید بتو گفت اوقاتی چنان باشد که آواز جرس و آن بر من گران بود و سخت و اوقـاتی فرشته بیاید بصورت مردی و آنچه گوید بشنوم و بدانم . عایشه گفت دیدمی رسول را صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم درسرمای‌سرد که جبرئیل علیه‌السلام وحی‌باو میگذاردی و او خوی میریختی .

(إنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ) یعنی ساعات شب و هر ساعت از او ناشئه باشد برای این ناشئه خواند اورا که پدید آید کنشأ السحاب چنانکه ابر پدید آید یقال نشأت السحاب إذا بدت و أنشأالله ای أبداها و جمعها ناشیات .

عبدالله عباس گفت همه شب ناشئه باشد بعضی دیگر گفتند ناشئة اللیل قیام باشد وبزبان حبشه نشأ إذا قام باشد . عکرمه گفت قیام‌اول شب باشد .در خبر است که امام زین العابدین علیه الصلاة و السلام میان نماز شام وخفتن نمازهای بسیار کردی اورا پرسیدند از این گفت إنّ ناشئة اللیل هی أشدّ و طأ فهذا ناشئة اللیل . قتاده و ابو مجلز گفت هر ساعت که ازپس نماز خفتن بود ناشئه بود . عبدالله عمر گفت از عایشه پرسیدم که مردی باول شب بر خیزد ناشئه بجای آورده بود گفت نه آن باشد که بخسبد پس برخیزد و آنچه از پس خواب کند ناشئه باشد . یمان و ابن کیسان گفتند قیام باشد بآخر شب (هِيَ أَشَدُّ وَطْأً) ابو عمرو و ابن‌عامر وابن محیصن خواندند و طاء بکسر واو ممدود علی معنی المواطات وهی الموافقة گفت آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل باسایر أعضاء . و باقی قرّاء خواندند وطأ بفتح واو مقصور أی فراغاً للقلب . عبدالله عباس گفت : نماز باول شب اولی‌تر باشد برای آنکه نداند که بآخر بیدار شود یانه . قتاده گفت أشدّ وطأ أی أثبت قیاماً. قرظی گفت بر نماز کننده آن گران‌تر باشد از نماز روز و گفت دلیل این تاویل قوله اُشدد و طأتك عليّ مضر (نصر خ ل) بن زید گفت دلش فارغ‌تر بود بشب چه حوائج و کارها پیش نیاید او را .

حسن گفت ثابت قدم‌تر باشد در خیر (وَ أَقْوَمُ قِيلاً) ای أصحّ قولا وقراءة، آنچه خواند و گوید درست‌تر باشد ، گفتند بنشاط‌تر باشد ومخلص‌تر .

(إنَّ لَكَ فِي النَّهارِ سَبْحاً طَوِيلاً) گفت تورا درروز سبحی‌وسیری باشد دراز درطلب

معیشت و سبح رفتن و آمدن و شدن باشد و منه السباحة فی‌الماء، فرس سابح شدید الجری قال الشاعر :

أباحوا لکم شرق البلاد و غربها ففیها لکم یاصاح سبح من السبح (۱)

و یحیی‌بن یعمر در شاذ خواند سبخاً بخاء معجم و معنی خفّت وسعت باشد واستراحت واز این جاست قول رسول ﷺ که عایشه را گفت که دعاء بد میکرد بر دزدی لاتسبّخی‌عنه بدعائك علیه ، ای‌لاتخفّفی عنه . گفت تخفیف مکن براو براین‌نفرین. یعنی چون تو نفرین کنی عذاب بر او آسان ترشود ، و سبیخ آن باشد که پنبه و پشم باز زنند قال : الأخطل یصف قناصاً و کلاباً:

فأرسلوهن یذرین التراب کما یذری سبایخ قطن ندف أوتار (۲)

ثعلب گفت سبح تردّد و اضطراب باشد و سبخ سکون باشد و منه قوله ﷺ «الحمّی من فیح جهنم فسبخوها بالماء» أی‌أسکنوها .

(وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ)و نام خدای میگوی. سهل گفت‌یعنی بسم الله الرحمن‌الرحیم میخوان در أوائل‌سوره (وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ) وبادَر او گریز گریختنی. عبدالله عباس گفت‌عمل خالص بکن خدای‌را. حسن گفت اجتهاد کن . ابن‌زید گفت خویشتن بعبادت او پرداز .شقیق گفت تو کّل کن‌براو. اصل تبتّل‌انقطاع باشد و خویشتن ازهمه جهان بریدن و با او گریختن و تبتّل و تبتّر قطع باشد و مرد زاهد که از دنیا انقطاع با خدای کند او را متبتّل خوانند قال امرء القیس :

یضیء الظلام بالعشاء کأنها منارة ممسی راهب متبتّل (۳)

و منه الحدیث «نهی ﷺ عن التبتّل» (٤) ومریم وفاطمه راعلیهما‌السلام برای آن بتول‌خوانند. زید بن اسلم گفت تبتّل آن باشد که دنیا رها کند و طلب رضای خدای کند . روایت کردند از امام محمّد باقر ؑ که او گفت تبتّل آن است که دست بردارد در نماز، وقوله (تَبْتِيلاً)

---

(۱) زمینهای مشرق ومغرب‌را برای شمامباح ساختند ودراین زمینها شما آزاد میتازید .

(۲) صیادان سکها را رها کردند وسکها خاك برمی‌انگیختند چنانکه زدن زه هـای کمان ریزه های پنبه را .

(۳) در شامگاهان چندان میدرخشد که گوئی چراغ راهب از دنیا گذشته است درشب .

(۴) درآیه امراست ودرحدیث نهی و ظاهراً مراد از امر قطع علاقه دل است از دنیا و از نهی ترك کسب و کوشش .

متعدی است لامن لفظ الفعل و حقه التبتل .

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) اهل حجازوابو عمرو وحفص «رب» خواندند مرفوع الباء علی‌الابتداء و(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) خبره ، و التقدیر رب المشرق والمغرب واحد ،وروا بود که خبرمبتداء محذوف باشد والتقدیر هو رب المشرق و المغرب . و «لاإله‌إلا هو»درمحل حال باشد و التقدیر وحده لا شریك له ، و روا بود که خبر بعد الخبر باشد و محل او رفع باشد ای واحد، وباقی قرّاء مجرور خواندند علی صفة الرّب فی قوله « و اذکراسم ربك » و معنی آیه‌آن باشد که خدای مشرق ومغرب‌است جز او خدائی نیست (فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا) فعیل است بمعنی مفعول ای وکل أمرك إلیه اورا وکیل گیر که درکارها توکّل براو کنی و کارها براو تفویض کنی .

(وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) و صبر کن برآنچه میگویند این کافران از ایذاء تو بسخن‌های موحش (وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا) و از ایشان ببر بریدنی‌نیکو ،بآیه قتال منسوخ است این حکم ، أبودرداء گفت ما در بدایت اسلام در روی قومی‌میخندیدیم‌ودلهای ما مستعجل بآنکه کی باشد بآنکه فرصت یابیم‌تاایشان‌را بکشیم. واین‌آن تقیّه است که گروهی برما عیب می کنند .

(وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ) خدای تعالی رسول را گفت مرا رها کن با این کافران که ترا بدروغ میدارند (أُولِي النَّعْمَةِ) خداوندان تنعّم نعمة بفتح نون تنعّم باشد و بکسر نون مال و منفعت باشد و بضم نون مسرّت باشد یقال نُعم عین ونُعمة عین ونُعمی عین مقاتل‌حیّان گفت آیه درآنان آمد که درغزاة بدر کافران را طعام دادند و ایشان ده کس بودند وحدیث ایشان در سورهٔ انفال برفت . بعضی دیگر گفتند در صنادید قریش آمد که مستهزئان بودند (وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا) و مهلت ده‌ایشان را اندکی ازروزگار چه‌بس برنیاید که به تیغ‌تو کشته شوند وبآتش من سوخته. ومورد آیه تهدید ووعید است ونصب قلیلاً روا بود که برظرف باشد ای زماناً قلیلاً ویا صفت مصدری محذوف ای مهلاً قلیلاً .

قوله (إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا) آنکه بر سبیل تهدید گفت نزدیك ما أنکال است یعنی قیود و بندها یکی را نکل گویند . شعبی گفت بند دوزخیان نه برای آن است تا نگریزند ولیکن عادت‌اهل زندان است که با بند دارند ایشان راتانوعی دیگر عذاب‌باشد ایشان را(وَجَحِيمًا) و آتشی بر افروخته .

(وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ)و طعامی با غصّه که در گلوها بماند فرو نشود و بالا نیاید ،

يقال غصّ باللقمة و شرق بالماء و شجى بالعظم إذا بقي في الحلق. و طعام‌اهل دوزخ غسلين و زقّوم باشد(وَ عَذاباً أَلِيماً) و عذابی‌مؤلم. حمران بن اعين روايت كرد كه رسول ﷺ اين آيه بخواند و بيفتاد و ازهوش برفت . خليل بن‌حسّان گفت شبی حسن بصری نزديك ما بود و روزه داشت ووقت گشادن روزه طعامی كه بود پيش برديم اين آيه يادآمد او را گفت طعام بردار، شبديگر و سيم نيز همچنين كرد، ثابت بنانی و يزيد ضبّی را بياورديم تا او را شفاعت كردند تا طعامی بخورد . درخبر است كه وقتی اميرالمؤمنين علی علبه الصلاة والسلام را دندان بدرد آمد و از آن رنجی عظيم می‌بود اورا گفت بارخدايا تو كه در پارهٔ استخوان اين همه ألم بتوانی آفريدن تورا با ما بچه كار است « إنّ لدنيا أنكالاً و جحيماً وطعاماً ذاغصة و عذاباً أليماً » .

(يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَالجِبالُ) گفت آن روز كه زمين‌بجنبد و كوهها(وَ كانَتِ الجِبالُ كَثِيباً مَهِيلاً) و كوهها همه پشته ريك روان باشد ومهيل مفعول هلتُ عليه التراب باشد فانهال و منه قوله ﷺ« كيلوا الطعام ولاتهيلوا »أی لاتصبوا جزافاً .

(إِنّا أَرْسَلْنا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَيْكُمْ ـ الآية) گفت ما فرستاديم بشما پيغمبری را تا گواه باشد برشما چنانكه فرستاديم بفرعون پيغمبری را وآن موسی بود .

(فَعَصى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) فرعون در پيغمبر خود عاصی شد (فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِيلاً) ما اورا بگرفتيم گرفتنی سخت و گران ومنه الطعام الوبيل وموبل إذا لم يكن مريئاً و منه الوبال وقالت الخنساء :

لَقَدْ أَكَلَتْ بَجِيلَةُ يَوْمَ لاقَتْ فَوارِسَ مالِكٍ أَكْلاً وَبِيلاً (١)

(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الوِلْدانَ شِيباً) گفت چگونه بپرهيزيد و بگريزيد اگر كافر شويد آن روزی كه كودكان را پير بكنند يعنی ازهول آن پير بشوند ومراد آن است كه ازعذاب آن روزكجا گريزند . و أبوالسماك العدوی خواند در شاذّ «فكيف تتقون» بكسر نون علی إضافة إلی ياءالمتكلّم، چگونه بپرهيزيد از من يعنی از عذاب من « يوماً » نصب برظرف باشد اين آنگاه باشد كه خدای تعالی آدم را گويد برخيز و اهل دوزخ از فرزندانت را بدوزخ فرست . سدّي گفت اينان اولاد الزنا باشند . وبعضی ديگر گفتند فرزندان مشركان باشند واين اقوال معتمد نيست چه‌باايشان خطابی نيست ونه برايشان عقابی .ومحقّقان گفتند كنايت است ازهول وشدّت .

(١) خوردند قبيله بجيله آنروز كه ملاقات كردندسواران قبيله مالك را خوردنی ناگوارا .

(السَّماءُ مُنفَطِرٌ بِهِ) گفت آسمان شکافته شود بآن و گفتند بآن روز و گفتند بهول آن روز، و گفتند به أی بالله، وسماء هم مذکّر باشد و هم مؤنّث اما مذکّر او در این آیت است و تأنیث او فی قوله «إذا السماء انفطرت» . و گفتند سماء مؤنّث است و منفطر برای آن گفت که برسبیل نسبت است ای ذات انفطار کتامر ولابن و امرأة حایض وطاهر وطامث ای ذات حیض وطهر و طمث (كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً) وعدهٔ او کرده بود یعنی او آنچه بدان وعده داد لامحاله کاین وواقع شود پس همچنان است که پنداری کرده است .

(إنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ) ای هذه السورة او هذه الآیات این سوره یا این آیات یادگاری است یاد دهنده (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً) هر که خواهد بخدای خود راهی بگیرد یعنی ثواب خدای که آن باختیار اواست اگر طاعت کند بثواب رسد که خدای وعده داده است اورا بآن و دعوت کرده است اورا بآن و اگر نکند بسوء اختیار او باشد .

(إنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ ـ الآية) گفت حدای تو میداند یا محمّد که تو برمیخیزی نزدیکتر یا کمتر از چهار دانگ شب «ونصفه وثلثه» ونیمهٔ او و دودانك از او، نافع و ابوعمرو خواندند نصفه وثلثه بجرّ فاء وثاء عطفاً علی قوله «من ثلثي اللّيل» وباقی قرّاء خواندند نصفه وثلثه نصب برظرف ای تقوم نصف اللیل وثلثه (وَطائِفَةٌ) وگروهی از آنانکه باتواند (وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ) خدای می افزاید شب و روز بتقدیری مقدّر که گاهی شب آرد و گاهی روز آرد و گاهی شب دراز بود وروز کوتاه و گاهی روز درازبود و شب کوتاه برای آن تا آنچه بشب فایت شود بروز قضا کنی و آنچه بروز فایت شود بشب قضا کنی (عَلِمَ أنْ لَنْ تُحْصُوهُ) دانست که شما إحصاء ساعات شب نتوانید کردن یعنی طاقت ندارید احیای شب کردن (فَتابَ عَلَيْكُمْ) توبه شما قبول کرد وعذر شما پذیرفت (فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ القُرْآنِ) بخوانید از قرآن آنچه برشما خوار باشد ازجملهٔ قرآن . سدّي گفت صد آیه بخواند . حسن بصری گفت هر که او درشب صد آیه قرآن بخواند روز قیامت از محاجّه قرآن مسلم بود . کعب گفت هر که در شب صد آیه قرآن بخواند اورا ازجملهٔ قرآن خوانان بنویسند . سعید جبیر گفت پنجاه آیت . ربیع بن زید گفت فاقرأوا ما تیسّر من القرآن بخوانید آنچه میسّر شود از قرآن گفت در قراءت نماز شام و خفتن خواست (عَلِمَ أنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ) آنگه بیان کرد که این تخفیف برای آن کرد که دانست که از شما بهری بیماران باشند و مسافران باشند که در زمین بروند بطلب روزی وباشد که در سبیل خدای جهاد

كنند اينان طاقت اين تكليف ندارند بر ايشان آسان كرد وبرشما نيز تا تكليف همه بر يك حد باشد .

(فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ) بخوانيد از قرآن آنچه ميسّر شود . عبدالله مسعود گفت هر مردى كه چيزى از شهرى بشهرى برد وبنرخ روز بفروشد ثواب او بنزديك خداى ثواب شهيدان بود آنگاه اين آيه بخواند « وآخرون يضربون في الأرض يبتغون من فضل الله و آخرون يقاتلون فى سبيل الله » و از امام جعفر صادق عليه الصلاة والسلام روايت كردند في قوله « ما تيسّر منه » قال خشوع القلب و صفاء السرّ ، گفت مراد خشوع دل است وصفاء سرّ (وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّكوٰةَ) نماز بپاى داريد و زكوة مال بدهيد (وَأَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً) و به خداى دهيد قرض نيكو مراد صدقات وأنواع برّ و معروف است (وما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ) «ما» مجازات‌راست گفت هر چه درپيش‌افكنى براى خود از خيرى‌وبرّى وصدقه‌اى (تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ) آن بنزديك خداى بازيابى‌مدّخر نهاده (هُوَ خَيْراً) هو فصل‌است برمذهب بصريان ،وعماد خوانند كوفيان اين را،وخيراً وَأَعْظَمَ منصوب است بر مفعول دوم‌تجدوه، ونصب (أَجراً) برتميز است گفت آن را يابى به ازآنكه داده باشى و عظيمتر و بزرگوارتر بمزد (وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ازخداى آمرزش خواهيد كه اوآمرزنده و بخشاينده است .

سورة المدثر

این سوره مکّی است ، و پنجاه و شش آیت است ، و دویست و پنجاه و پنج کلمه است و هزار وده حرف است . و روایت است از أبوأمامة ازأبي کعب که رسول ﷺ گفت هر که او یا أیّهاالمدثّر بخواند خدایتعالی بعدد هر کسی که تصدیق کرد رسول را در مکّه وهر کس که تکذیب کرد ده حسنه بنویسد اورا، صدق رسول‌الله ﷺ .

سورةالمدثر ست و خمسون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (٢) قُمْ فَأَنْذِرْ (٣) وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (٤) وَ ثِيابَكَ

ای جامه درسر کشیده برخیز پس بیم کن وپروردگارخودرا پس تکبیر کن وجامه‌های خودرا

فَطَهِّرْ (٥) وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (٦) وَلا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (٧) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (٨)

پس پاك کن وازگناه پس دور شو ومده بجهت آنکه داده‌شوی بیش‌ازآن ومرخدای‌راپس صبرکن

فَإِذا نُقِرَ فِي النّاقُورِ (٩) فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (١٠) عَلَى الْكافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (١١)

پس چون دمیده شود درصور پس‌آنروز روز چنین دشواری‌است بر کافران آسان نیست

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (١٢) وَجَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (١٣) وَبَنِينَ شُهُوداً (١٤)

بگذار مرا وهرکه‌را آفریدم من تنها وگردانیدم مراورا مالی‌کشیده‌شده وپسران نزد او حاضر

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (١٥) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (١٦) كَلاّ إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا

وگستردم‌من ازبرای‌اوگستردنی پس طمع‌دارد اینکه زیادکنم نه‌چنانست بدرستیکه‌او بود مرآیات‌مارا

عَنِيداً (١٧) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (١٨) إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (١٩) فَقُتِلَ كَيْفَ
ستيزه كننده زود برسانم اورا بعقبه بدرستيكه‌او فكر كرد وتقدير كرد پس كشته‌شود چگونه
قَدَّرَ (٢٠) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢١) ثُمَّ نَظَرَ (٢٢) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (٢٣)
تقديرنمود پس كشته‌شود چگونه تقدير كرد پس نظر كرد پس روى‌ترش‌كرد و درهم‌كشيد
ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (٢٤) فَقالَ إِنْ هٰذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ (٢٥) إِنْ هٰذا إِلَّا قَوْلُ
پس‌روى‌گردانيد وسركشى كرد پس گفت نيست اين مگرسحرى كه آموخته شود نيست اين مگر گفتار
الْبَشَرِ (٢٦) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (٢٧) وَما أَدْرٰيكَ ما سَقَرُ (٢٨) لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ (٢٩)
بشر زود باشدكه‌درافكنم‌اورا بدوزخ وچه‌ميدانى كه چيست‌دوزخ كه‌باقى‌ندارد ودست‌بازندارد
لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (٣٠) عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ (٣١) وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلَّا مَلٰئِكَةً
آتش سياه كننده روى‌آدمى برآن‌آتش‌است نوزده‌فرشته ونگردانيم‌ما ياران‌آتش‌را مگر فرشتگان
وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
ونگردانيم‌ما عدد آنهارا مگرآزمايش مرآنان‌راكه‌كافرشدند تابى‌گمان شوند ويقين دارندآنانكه داده شدند
الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً (٣٢) وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ
كتاب را و زياد كنند آنانكه گرويدند ايمان را و تا شك نيارند آنانكه داده شدند كتاب را و
الْمُؤْمِنُونَ (٣٣) وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللّٰهُ بِهٰذا
گروندگان و تا بگويند آنانكه در دلهاى شان مرض است و كافران آنچه‌كه خواسته است خدا بآن
مَثَلاً (٣٤) كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ
مثلى همچنين گمراه ميكند خدا هركه را ميخواهد و راه نمايد هركه‌را ميخواهد و نميداند سپاه
رَبِّكَ إِلّا هُوَ وَماهِيَ إِلّا ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ (٣٥) كَلّا وَالْقَمَرِ (٣٦) وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (٣٧)
پروردگارت‌رامگراو ونيست‌آن‌مگرپندى‌را بمردمان نه‌چنانست قسم‌بماه وقسم‌بشب‌چون‌بيايدعقب‌روز
وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (٣٨) إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ (٣٩) نَذِيراً لِلْبَشَرِ (٤٠) لِمَنْ شاءَ
وقسم بصبح‌چون روشن‌شود بدرستيكه‌آن‌سقريكى‌ازبلاهاى‌بزرگست بيم‌كننده مرآدمى‌را هركه‌راخواهد

مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (٤١) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ★ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (٤٢)
ازشما اینکه پیش رود یا پس ایستد هرنفسی بآنچه کسب کرده گرو است * مگر یاران دست راست
فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (٤٣) عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ (٤٤) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ
در بهشتها می پرسند ازهمدیگر گناهکاران چه‌چیز آورد شمارا در دوزخ گویند نبودیم ما از
الْمُصَلِّينَ (٤٥) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ (٤٦) وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (٤٧)
نمازگزاران ونبودیم ما که‌طعام دهیم درویشان‌را وبودیم که‌صحبت‌میداشتیم باصحبت کنندگان‌باطل
وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (٤٨) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (٤٩) فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (٥٠)
وبودیم که تکذیب مینمودیم بروز جزا تا آمد ما را مرگ پس‌سود ندهد ایشانرا شفاعت شافعان
فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (٥١) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ فَرَّتْ مِن
پس‌چیست مرایشانرا ازیاد قرآن که اعراض‌کنندگانند گویا ایشان خرهای وحشی‌اندکه‌فرار کرده‌اند از
قَسْوَرَةٍ (٥٢) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً (٥٣) كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ
شیران بلکه میخواهد هر مردی‌ازایشان‌اینکه داده‌شوند نامه‌های سرگشاده نه‌چنانست‌بلکه‌نمیترسند
الْآخِرَةَ (٥٤) كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ (٥٥) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا
ازعذاب‌روزقیامت نه‌چنانست‌بدرستیکه‌او پندی‌است پس‌هرکه‌خواهد پندگیرد آنرا ویاد نکنند آنرا مگر
أَن يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (★)
اینکه‌خواهد خدا اوسزاواراست‌برای‌ترسیدن وپرهیزشما وسزاوارآمرزش‌گناهانست .

قوله تعالی (يا أيها المدثر) بیان کردیم که مدثر متدثر بوده تاء رادال کرده‌اند و در دال ادغام کرده و روایت کرده‌اند که اول سوره که از قرآن فرود آمد سورۀ فاتحه بود آنگاه يا أيها المدثر آنگه اقرأ باسم ربك . جابر عبدالله أنصاری گفت از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت در وادی میگذشتم مرا آواز دادند از چپ و راست و پیش و پس‌نگه کردم کس را ندیدم بر بالای نگریدم شخصی رادیدم برسریر که مرا ندا میکند بترسیدم ازاومتوحش شدم گفتم جامه بر من افکنید و مرا باز پوشانید جامه برافکندند و من بخفتم جبرئیل آمد و این آیه آورد « ياأيها المدثر قم فأنذر » و روایتی دیگر بر کوه حرا بودم که این شخص را دیدم ووحی بر من إلقاء کرد و من بخانه خدیجه‌شدم گفتم دثرونی ومراتب آمد خدیجه‌مرا

بجامه بپوشید جبرئیل آمد و این سوره راآورد « یاأیّها المدّثّر قم فأنذر » ای‌خویشتن‌بجامه پوشیده برخیز وقوم را بترسان وباخدای خوان .

(وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ) و خدای تعالی را تکبیر کن یعنی تعظیم کن .

(وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ) و جامه پاکیزه کن . عکرمه گفت عبدالله عباس را پرسیدنداز این آیه گفت معنی آنست که خویشتن را ازغَدْر و معصیت دور دار و جامهٔ غدر و معصیت میوش. آنکه گفت‌نشنیدی که غیلان بن سلمة الثقفی چگونه گفت :

وَ إنّي بِحَمْدِ اللهِ لا ثَوْبَ فاجِرٍ		لَبِسْتُ وَلا مِنْ غَدْرَةٍ أتَقَنَّعُ(۱)

کعب گفت یعنی ألبسها علی نزاهته من الغدر و الفجور، وعرب کسیرا که اواز غدر دور باشد گویند فلان طاهر الثیاب‌نقيُّ الجیب . چون غدّار باشد گویند فلان دنس الثیاب .

ابراهیم و قتاده و ضحّاك و شعبی گفتند جامه پاك گردان یعنی خود را از ریبه و تهمت و معصیت پاکیزه‌دار و کنایه کرد بجامه از تن وعِرض برای آنکه جامه مشتمل است برتن و عنتره گفت :

فَشَكَكْتُ بِالرُّمحِ الأصَمِّ ثِيابَهُ		لَيْسَ الكَرِيمُ عَلَى القَنا بِمُحَرَّمٍ (۲)

أراد بالثیاب النفس و قال آخر :

ثِيابُ بَني عَوْفٍ طَهارَى نَقِيَّةٌ		وَ أوْجهُهُمْ بِيضُ المَسافِرِ غُرّانُ (۳)

و قال آخر :

لا هُمَّ إنْ عامِرَ بْنَ جَهْمٍ		أوْجَبَ حَجّاً في ثِيابِ دَسْمٍ (٤)

مجاهد و سعید جبیر گفتند که جامه کنایت است ازدل یعنی دل پاکیزه‌دار گفت دلیل براین قول بیت امرء القیس است .

وَإنْ يَكُ قَدْساءَتْكِ مِنّي خَلِيقَةٌ		فَسُلّي ثِيابي مِنْ ثِيابِكِ تَنْسُلِ (٥)

(۱) من بحمدالله نه جامه فجور پوشیدم ونه بسبب خیانت روی نهان میکنم .

(۲) بنیزهٔ بی‌صدا جامه اورا بهم دوختم مرد بزرگ برنیزه حرام نیست .

(۳) جامه‌های فرزندان عوف پاك وپاکیزه است ورویهاشان سپید ودرخشنده‌است، مسافرجمع‌مسفر بمعنی جای گشادن است .

(۴) بار خدایا عامر بن جهم در جامه چرك وچرب حج گذاشت یعنی‌آلوده بگناه وزشتی .

(۵) اگر از خوی‌من ترابدآید جامه خود را از آن من دورکن یعنی دل از من‌ببر .

أی قلبي من قلبك . حسن وقرظی گفتند وخلقك فحسّن خلق نیکودار بامردمان. گفت دلیلش قول شاعر :

وَ یَحْیَی' لا یُلامُ بِسُوءِ خُلْقٍ وَ یَحْیَی' طاهِرُ الأثوابِ حُرٌّ (۱)

أی حسن الأخلاق . عبدالله گفت یعنی جامه‌ات باید تا ازوجهی حلال پاکیزه‌بود، ابن سیرین و ابن زید گفتند جامه پاکیزه بشوی و از نجاست ودنس پاك کن واین برای آن گفت که مشرکان نکردندی گفت تو جامه بشوی و چنان مکن که ایشان میکنند . طاووس گفت و ثیابك فقصّر جامه کوتاه دار برای آنکه جامهٔ کوتاه پاکیزه باشد و بیانش آنکه در کلام أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام آمده است که اورا گفتند چرا جامه کوتاه داری گفت «لأنّه أبقی وأنقی وأتقی» گفتند ازبرای آنکه بهتر بماند وپاکیزه‌تر باشد وپرهیزکاروارتر(۲) بعضی دیگر گفتند جامه کنایت است ازأهل یعنی أهل را از تهمت پاکیزه دار ، و عرب کنایه کند بجامه‌وإزار وفراش ولباس‌اززن،قوله تعالی«هنّ لباس‌لکم وأنتم لباس لهنّ» بعضی دیگر گفتند یعنی دل پاك کن ازهرچه دون اوست .

(وَالرُّجزَ فاهجُرْ) أبو جعفر ویعقوب وحسن و عکرمه و مجاهد و حمید و شیبه خواندند « و الرّجز » بضم راء . ومفضل و حفص از عاصم هدین روایت کردند، وباقی قرّاء بکسر خواندند و همالغتان . عبدالله عباس گفت معنی آن است که بترك بتان بگو . و گفتند رجز ورجس بیك معنی است که عرب معاقبت کند میان زای وسین بیانش قوله تعالی«فاجتنبوا الرّجس من الأوثان » أبو العالیه و ربیع گفتند رجز بضم راءبت باشد و بکسر راء نجاست و معصیت .

ضحّاك گفت یعنی از شرك دور باش . ابن کیسان گفت یعنی شیطان را ترك کن . کلبی گفت یعنی عذاب و مراد آنکه دور باش ازآنچه باو مستحق عذاب‌شوی، و گفتند دورباش از دنیا که دوستی اوسرهرخطائی است ، و گفتند مخالفت‌هوای نفس کن.

(وَلا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ) حسن بصری خواند تستکثر بجزم راء علی جواب النهی و این قراءت بداست برای‌آنکه بجواب لایق نیست . واعمش بنصب خواند علی تقدیر «کي» المعنی لکی تستکثر، وعامه قرّاء برفع خواندند . مفسّران در معنی آیه خلاف کردند .

---

(۱) یحیی نام مردی‌است که اورا بنیکی سیرت می‌ستاید .
(۲) پرهیزکاروار یعنی مناسب وبروش پرهیزکاری .

بیشتر مفسّران گفتند معنی آیه آنست که چیزی بکسی مده برای آنکه تابیش از آن عوض بستانی . قتـاده گفت چیزی بکسی مده برای طمع دنیا، ضحّاك و مجاهد گفتند این خاص رسول ﷺ بود ضحّاك گفت ربا دوگونه است یکی حلال و یکی حرام، أما آنکه حلال است هدایا است که چیزی بدهند تا بیشتر بستانند ، و أمّا آنچه حرام است ربا است که در شرع حرام است، اول بر سبیل مجاز ربا خواند . حسن گفت منّت منه برای خدای تعالی بآن عمل که میکنی که تو را آن عمل بسیار آید و بزرگ . ربیع گفت عمل خود بسیار مدار که آن در جنب نعمت خدای حقیر است ، حفص از مجاهد گفت ضعیف مباش از آنکه عمل بسیار کنی من قولهم حبل منین أی ضعیف . دلیل این تأویل قراءت عبدالله مسعود است « ولا تمنن أن تستکثر » أی لاتضعف من استکثار العمل (۱) ابن‌زید گفت به نبوت منّت منه بر مردمان تا بر آن أجر بستانی .

(وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) و برای خدای صبر کن بر اداء رسـالت و بر ایذاء ورنجها که تورا می‌دهند و برجهاد کافران و برانواع بلیّات، وحمل او برعموم کردن اولی‌تر باشد .

(فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ) چون در صور دمند . عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ که او گفت « کیف أنعم و صاحب القرن قد التقم القرن » گفت چگونه لذّت اززندگانی دارم و صاحب صورصور دردهن گرفته‌است منتظر آنکه گویند اورا که‌در دم . صحابه گفتند یا رسول الله چگونه گوئیم در پناه دادن از آن با خدای؟ گفت بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکّلنا .

(فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ) آن روز روزی است سخت و دشخوار برکافران نه روزی خوار وآسان برکافران . گفتند زراره بن اوفی قرآن می‌خواند چون باین آیه رسید یك دوبار باز خواند و نعره بزد و جان بداد . آنگه قدیم تعالی گفت :

(ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) رها کن مرا با آنکه من آفریدم اورا در شکم‌مادر تنها و بی مال و عددی و عدّتی و أتباعی ، آیه در ولید مغیره مخزومی آمد . عبدالله عباس گفت او را در قوم خود وحید خواندندی ، بر این قول بدل باشد از من بدل الکلّ من الکلّ و برقول أول که ظاهر دلیل‌اومی کند حال باشدروا باشد که از فاعل بود(۲) وروا

(۱) قراءت ابن مسعود بزیادت «أن» پیش‌ازتستکثر بتقدیرمن‌جاره.
(۲) اگر حال از فاعل باشد یعنی خدای یگانه است واگر از مفعول باشد یعنی ولید .

باشد که از مفعول .

(وَجَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً) واورا مالی دادم با مددازشتر و گوسفند زاینده وچون زرع و تجارت ، در مبلغ آن خلاف کردند . مجاهد و سعید جبیر گفتند هزار دینار بود . قتاده گفت چهار هزار دینار بود . سفیان ثوری گفت هزار هزار دینار بود . نعمان بن سالم گفت مال او زمینی بود . عبدالله عباس گفت نه هزار مثقال سیم بود . مقاتل گفت بستانی بود در طائف که میوه او منقطع نشدی سال تا سال ، دلیلش قوله « وظلّ ممدود » در دیگر جای و اینجا گفت « و جعلت له مالاً ممدوداً »

(وَبَنِينَ شُهُوداً) و پسرانی که با او در مکّه حاضر بودند از او غائب نشدندی . سعید جبیر گفت سیزده پسر بودند، مقاتل گفت هفت بودند : ولید بن الولید بود ، و خالد بن ولید ، و هشام بن ولید ، و عاص بن ولید ، و قیس بن ولید ، وعبدالشمس بن ولید، وعمّار ابن ولید، سه از ایشان اسلام آوردند خالد وهشام و عمّار . گفتند ولید پس از نزول آیه در نقصان افتاد بمال وفرزندان و برعاقبت هلاك شد .

(وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً) واورا تمکینی بکردم و دست فراخي دادم او را . عبدالله عباس گفت مالش بگستردم چنانکه بستر گسترند .

(ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ) پس طمع می‌دارد که بیفزائیم در مال وفرزنداورا .

(كَلَّا) یعنی نباشد هرگز (إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً) وبآیات‌ما و کتب‌ماودلائل وبیّنات ماعنید ومعاند و مستهزء بوده است .

(سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً) اورا تکلیف کنم و براونهم از عذاب مشقّتی که او طاقت آن ندارد . أبو سعید خدری روایت کرداز رسول ﷺ که او گفت آن صعود بر کوهی باشد از آتش که اوهفتاد سال بر آنجا میرود آنگاه فرمایند اورا که باز پس رو بهفتاد سال بر آنجا میرود آنگاه فرمایند اورا که بازپس رو بهفتاد سال دیگر فرود می‌آید پس فرمایند که برو و همچنین فرمایند أبدالدّهر . و در خبری دیگر رسول ﷺ گفت کوهی باشد از آتش که او بدست وپای بر آن می‌شود چون دست بردارد نزدیك باشد چون خواهد که دست درزند دور باشد و پای همچنین .

(إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ) که او تفکّر کرد و تقدیر کرد ، سبب نزول این آیات این بود که چون خدای تعالی‌سورة المؤمن فرستاد قوله « حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم»

رسول ﷺ این سوره میخواند . ولید بن مغیره بر در مسجد گوش باز کرده بود و این آیه شنید رسول ﷺ چون بدانست که ولید بن مغیره مستمع است ، دیگر باره باسر گرفت وباز خواند ولید مغیره نیك بشنید و بیامد بجمع قریش و گفت من امروز از محمّد کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن « إنّ له لحلاوة و إنّ علیه لطلاوة ، وإنّ أعلاه لمثمر و إنّ أسفله لمغدق و إنّه یعلو ومایعلی » گفت و الله که این کلام‌را حلاوتی‌است و برو تازکی است و زبر او میوه‌دار است و زیر اوشاخ آوز است ، و الله که او غالب‌شود وبر او غلبه نکنند این بگفت و برفت و باجای خودشد، قریش گفتند والله که ولید صابی شد و اگر اوصابی شود همهٔقریش صابی‌شوندواوراریحان‌قریش گفتندی . أبوجهل گفت‌من کفایت بکنم او رابرفت و پهلوی ولیدبنشست دل تنگ، ولیداورا گفت‌چرا دلتنگی؟ گفت چگونه دلتنگ نباشم وقریش میگویند ما در آنیم که برای تو که ولیدی نفقه جمع کنیم برای آنکه پیر شده‌ای و کاری نمیتوانی کردن ، رغبت میکنی‌از دین پدرانت و میل میکنی بدین محمّد تااز فضلهٔ طعام ایشان چیزی بستانی ولید درخشم شد ، گفت قریش نمیدانند که در میان ایشان آن مال که‌مراست کس را نیست و آن عدد که مراست کسرا نیست و محمّد و أصحاب او از طعام مقدار سیری نمییابند ، از کجا فضلهٔ طعامی می‌باشد ایشان را ؟ آنگاه برخاست وبا أبوجهل در مجمع‌قریش آمد و ایشان را گفت شما میگوئید محمّد دیوانه است و دانید تا دروغ میگوئید که محمد هیچ دیوانگی نکرد ، از او عاقل‌تر و کامل‌تر مرد نباشد ، گفتند همچنین است گفت میگوئید که او کاهن است دیدید که او کهانت کرد ؟ گفتند ندیدیم گفت میگوئید که شاعر است هرگز دیدید که او شعر گفت و شعر خواند ؟ گفتند نه گفت میگوئید که دروغ زن است هرگز دروغی از او شنیدید ؟ گفتند لاوالله و هوالأمین فینا و اودر میان‌ما امین است . قریش گفتند ولید را پس چیست این مرد ؟ او ساعتی اندیشه کرد و سر برآورد و گفت ساحر است نبینید او از میان زن و شوهر تفریق میکند و میان پدر و فرزند میبرد من او را ساحر میدانم وآنچه میگوید سحر میدانم فذلك قوله « إنّه فکّر و قدّر » گفت اندیشه کرد و بینداخت .

آنگاه برسبیل تعجّب گفت وطریقی که عرب‌را باشد درحال إعجاب وتعجّب نفرین کنند گویندقاتل الله فلاناًما أشجعه و مانند این .

(فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ) بکُشانند او را چگونه تقدیر کرد و چگونه انداخت این حدیث . بعضی مفسّران گفتند « قُتِل » أی لُعِنَ ، لعنت کنند بر او و گفتند عذاب کنند او را .

(ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) و این تکرار برای آن کرد که او دو فکر کرد و دو تقدیر کرد یکی آنگه گفت که ساحر است و یکی آنکه تعلیل کرد اورا بالتفریق بین الرجل و أهله .

(ثُمَّ نَظَرَ) آنگاه اندیشه کرد .

(ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ)آنگاه روی ترش کرد .

(ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ) آنگاه روی بر گردانید و تکبّر کرد .

(فَقَالَ) گفت (إِنْ هٰذا) ای ما هذا یعنی نیست قرآن (إِلَّا سِحْرٌ) الاسحری که روایت میکند باو .

(إِنْ هٰذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) این نیست الا قول آدمیان وگفتند یسار را خواست و جبر ، دو مرد بودند که مشرکان حوالت قرآن بایشان کردند . وگفتند که از مسیلمه روایت میکند که صاحب یمامه بود . وگفتند که ازاهل تأویل روایت میکند .

(سَأُصْلِيهِ سَقَرَ) حق تعالی گفت بسوزانم اورا و بچشانم اورا عذاب سقر واین‌نام درکه است از درکات دوزخ و لاینصرف است برای علمیّت و تأنیث . أبو هریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت موسی عليه‌السلام از خدای پرسید که درویش‌ترین بندگان تو کیست گفت صاحب سقر .

(وَما أَدْراكَ ما سَقَرُ) تو چه دانی که سقر چه باشد ؟ این علی سبیل التغلیظ و استعظام میگویند .

(لا تُبْقِي وَلا تَذَرُ) هیچ رها نکند ازآنکه در او باشد إلاکه همه را بسوزاند مجاهد گفت ایشان رازنده رها نکند ونه بمیراند ، نه‌زنده باشند و نه‌مرده و لیکن هرگه که سوخته شوند خدای تعالی إعاده کند ایشان را . سدّی گفت که ایشان را هیچ گوشت و استخوان رها نکنند . ضحّاك گفت إبقاء نکند بر ایشان در اول و در وقت اعاده ایشان را رها نکند .

(لَوّاحَةٌ) سوزنده باشد پوست آدمی را والبشر جمع‌بشره وهی الجلد الفوقانی .وقال الشاعر: « تقول‌بنتی لاحنی السمایم » (۱) و قال رؤبة :

لَوَّحَ مِنْهُ بَعْدَ بُدْنٍ وَسَبَقٍ تَلْوِيحَكَ الضَّامِرَ يُطْوَى لِلسَّبَقِ (۲)

---

(۱) سمایم مراتراشید ولاغرکرد . نام جائی است .

(۲) نزارکرد اورا پس از افراط در خوشی چنانکه تو اسبی را برای مسابقه‌لاغرکنی .

مجاهد گفت سیاه کند ایشان‌را تااز‌شب تاریك سیاه‌تر باشند . حسن‌و ابن کیسان گفتند « لوّاحة للبشر » أی تلوح للناس أی تظهر ، پیدا شود آدمی‌را تا آنچه بخبر میشنیدند بعیان بینند و مثله قوله « و برّزت الجحیم للغاوین » و قوله « لوّاحة » مرفوع است برخبر ابتداء محذوف ای هی لوّاحة للبشر .

(عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ) و موکّل باشند براونوزده زبانیه از فرشتگان وممتنع نباشد که نوزده فرشته مسلّط باشند برعذاب أهل دوزخ چه قبض أرواح همه عالم مفوّض است بیك فرشته واو قوی است بر آن (۱) ودر خبر آمده که رسول ﷺ گفت که چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهای ایشان چون حصارهاباشد یکی از ایشان امّتی را بر گردن گیرد و دردوزخ اندازد و کوهی بر گیرد و بر سر ایشان فرو گذارد . عمرو بن‌دینار گفت یکی از ایشان بیك دفعه بعدد ربیعه و مضر خلقان را در دوزخ فرو ریزد . وعبدالله عباس گفت وقتاده و ضحّاك چون این آیه آمد أبوجهل قریش را گفت نمی‌شنوید که محمد چه میگوید ، میگوید خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشکری از شجاعان بهرده مردیکی را دفع نتوانید کردن وأبوالأسد ابن کندة بن‌أسدبن خلف‌الجمحی گفت من‌هفده را کفایت کنم شما دورا کفایت کنید خدای‌تعالی این آیه فرستاد .

(وَما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّ مَلٰئِکَةً) گفت ما نکردیم خازنان دوزخ را إلاّ فرشتگان و عدد ایشان نکردیم إلاّ فتنه و اختبار کافران تـا پیدا شود که ایشان چنین محالات گویند‌از آنجا که پندارند که ایشان چون مردان دنیااند وقوت ایشان برحد قوت‌ایشان باشد و نیز در آن افتند که این چه عدد است و چرا این عدد برعقد نیست (۲) وآنکه این‌عدد اندك با خلایق عالم چگونه مقاومت کنند ، و نیزتا أهل کتاب بیقین بدانند که رسول ماﷺ

---

(۱) واگر بقیاس مردم‌دنیا گیریم نیزمناسب‌است چون بردر زندان سه‌چهار تن‌کافی‌است و نوزده غایت مبالغه وتشدید راکافی باشد وشاید عدد خاص مقصود نیست بلکه تعبیر ازکثرت مقصود است مانند « ان تستغفرلهم سبعین مرة فلن یغفرالله لهم » باآنکه هفتاد ویکبار هم استغفار میکرد خدا نمی‌آمرزید « تسعة عشر » اکثر عددی است‌که بارؤوس‌آیات مجانس‌است چون‌عددی‌که براء ختم شود بیش از تسعة عشر نیست .

(۲) عقد مانند ده وبیست‌وسی وچهل‌بی‌کسر یعنی چرا خداوند عدد تمام نیاورد‌که در این‌گونه مقامات عدد تام میآورند ونداننستند‌که مقام مبالغه اکثر عدد ممکن را بایدآورد ودراین‌جا عدد بیش‌از نوزده نمیتوان‌آورد چنانکه معلوم شد .

صادق است و آنچه می گوید ازوحی میگوید که این معنی در توراة و انجیل هست (۱) و او کتاب ایشان نشنیده است و ندیده و نخوانده چه او مردی امّی است و این اتفاق نیوفتد که عددی بگزاف بگویند و راست آید چنانکه کما بیش در آن نباشد چون مطابق حق بوددلیل باشد که از وحی است ، ونیز مؤمنان را إیمان ویقین بیفزاید چون بشنوند از أهل کتاب که آنچه رسول صلی الله علیه و آله گفت مطابق حقّ است .

و نیز تا شك نباشد أهل کتاب را ازجهودان و ترسایان ونیز مؤمنان‌را .

و نیز برای منافقان و آنانکه شاك باشند و بیمار دل و کافران گویند که خدای باین مثل چه خواست . و بعضی مفسّران گفتند مراد باین مرض خلاف است نه نفاق برای آنکه سوره مکّی است و در مکه نفاق نبود ، منافقان بمدینه پیدا شدند خدای تعالی گفت‌این برای آن کردم تا اضلال کنم . بمعنی امتحان و بعضی را هدایت دهم بمعنی بیان وتوفیق و گفتند اضلال اینجا اظهار فضیحت کافران است بذمّ و ملامت ایشان و این حکم باشد بضلال ایشان و هدایت اینان . آنگاه گفت (وَما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلّا هُوَ) وکس نداند که لشکر خدای چند است الا او . گفتند این جواب أبوجهل است چون گفت لشکر محمد(صلی الله علیه و آله) حود این عدد است . عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله غنائم حنین قسمت میکرد و جبرئیل در پهلوی او نشسته بود فرشته‌ای آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی میفرماید که فلان کار کن رسول صلی الله علیه و آله گفت یا جبرئیل این را می‌شناسی گفت دانم که فرشته است و نه هر فرشته که خدای را هست من اورا دانم . اوزاعی گفت موسی علیه السلام در مناجات گفت بارخدایا در آسمان ازخلقـان تو کیستند ؟ گفت فرشتگان . گفت عدد ایشان چنداست؟ گفت دوازده هزار سبط است گفت عدد هرسبطی چند باشد؟ گفت‌عدد ذرّه‌های خاك (وَما هِيَ) نیست آن، گفتند کنایه است از دوزخ و گفتند از جنود (إِلّا ذِكْرى) الایاد دادنی آدمی را .

(كَلّا وَالقَمَرِ) ای حقّاًوبحقّ ماه .

(وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ) وبحق شب چون پشت بر کند ، وقرّاء براین لفظ خلاف کردند و نافع و حمزه و خلف و یعقوب و حفص «إذ» خواندند ظرفاً لما مضى من الزّمان « أدبر »

---

(۱) ومیتوان لام‌را لام‌عاقبت دانست‌یعنی‌پس‌ازذکر نوزده زبانیه‌دوزخ اهل کتاب گفتند نوزده‌فرشته میتوانند برهمه افراد بشر تسلط یابند چنانکه نظیرآن در تورات وانجیل آمده است.و مؤید این معنی آن‌که لام در « لیقول الذین فی‌قلوبهم مرض » یقیناً برای‌عاقبت است چون‌خداوند این گفتار را ازکفار نخواسته .

علی وزن أفعل من الادبار ، و در شاذّ ابن‌محیصن همچنین خواند ، و باقی قرّاء « إذا دبر » خواندند بر ظرف زمان مستقبل و دبر علی وزن فعل ودرمعنی دبرخلاف کردند . بعضی گفتند دبر خلاف أدبر باشد لأنّ معنی دبر أقبل وهو ضدّ أدبر . بعضی دیگر گفتند دبر أی جاء بعقبه یقال دبر اللّیل النهار إذا جاء في أثره . وأبوالضحی گفت که عبدالله عباس عیب کردی آن کسی را که دبر خواندی بی ألف وگفتی إنّما یدبر ظهر البعیر ، پشت شتر باشد که‌ریش شود اوازدبر گرفته است یقال بعیر دبر وهمانا این لغت دَبِرَ یدبر باشد بکسر عین درماضی پس این لازم نیاید که أبوالضحی گفت از پسر عباس فرّاء گفت هما لغتان یقال دبر و أدبر بمعنی قال الشاعر :

صَدَعتْ غَزالَةُ قَبْلَهُ بِفَوارِس تَرَکَتْ مَسامِعَهُ کَأَمسِ الدّابِرِ(١)

أبو عمرو گفت دبر لغت قریش است و أدبر لغت دیگرعرب .

(وَالصُّبْحِ إذا أَسفَرَ) و بحق صبح چون روشن شود عامه قرّاء «أسفر» خواندند إذا أضاء ، و ابن السمیفع در شاذّ خواند « سفر » بی الف و هما لغتان یقال سفر وجهه و أسفر إذا أضاء و روا بود که من سفرت المرأة باشد إذا ألقت قناعها عن وجهها و معنی آن باشد که والصبح إذا أسفر اللّیل عن نفسه بحق صبح چون شب را از خویشتن باز کند، وممکن بود که معنی آن باشد که صبح تاریکی را نفی می کند ومیروبد چنانکه خانه روبند یقال سفرت البیت إذا کنسته و المسفرة المکنسة .

(إنّها لَإحدَی الکُبَرِ) که آن یعنی سفر یکی‌است ازکارهای عظیم وواحد کبر کبری باشد یقال أمرأة کبری ونسوة کبر .

(نَذیراً لِلْبَشَرِ) نصب اوبرحال‌است گفت ترساننده‌است آدمی را . حسن گفت والله که خدای آدمی را بهیچ انذارنکرد ازدوزخ‌سخت‌تر . خلیل گفت‌نذیرمصدراست کالنکیر برای آن مؤنّث را باو وصف کرد، وگفتند از فعل خداست و تقدیر الکلام : و ماجعلناأصحاب النّارإلاّ ملئکة نذیراً للبشر . وگفتندازفعل رسول‌است والتقدیر: یاأیّها المدّثّر قم فأنذر إنذراً للبشر . چنانکه این مصدری باشد منصوب علی قوله « قم فأنذر» واین بعید است و ابراهیم بن أبي عیله در شاذّ خواند «نذیرٌ» علی تقدیر وهو نذیر .

(لِمَنْ شآءَ مِنکُمْ أنْ یَتَقَدَّمَ أوْ یَتأخّرَ) این بدل بشر است بدل البعض من

(١) غزاله نام زنی است ازخوارج که لشکرکش و شجاع بود وباحجاج جنگ کرد وگوید حریف‌خویش را نابودکرد و ذکر اورا از خاطرها برد .

الکلّ گفت نذیر است آدمیان را آنان را که خواهند که تقدّم کنند در خیر یاتأخیر کنند ازشرّ نظیره قوله «ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقدعلمنا المستأخرین» وقوله «فمن شاءفلیؤمن و من شاء فلیکفر».

(کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ) هر نفسی باآنچه کرده باشد گرو نهاده است یعنی بعمل خود گرفتار است بماننده چیزی بگرو نهاده .

(إِلاّ أَصحابَ الیَمِینِ) إلاّ أهل دست راست که أهل بهشت باشند که ایشان محاسب و مرتهن نباشند بگناه خود برای آنکه خدای بیامرزد ایشان را، قتاده گفت مردمان همه بستارند(۱) بگناه خود إلاّ أهل بهشت ، مفسّران خلاف کردنددر أصحاب الیمین که مراد کیست در این آیه . زاذان گفت از أمیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام که او گفت اطفال مسلمانانند ابن ظبیان گفت از عبدالله عباس که او گفت فرشتگانند . أبو حمزه ثمالی روایت کرد ازامام محمّد باقر علیه الصلاة و السلام که گفت ما وشیعهٔ ما ازاصحاب یمینیم ، حسن گفت مؤمنان مخلص باشند، یمان گفت آنان باشند که فكّ رهن خود کرده باشند بتوبه . قاسم گفت هر نفسی مرتهن بود بعمل خود از خیر و شر إلاّ آنکس که اعتماد بر فضل و رحمت کند دون کسب وخدمت و هر که بر کسب خود اعتماد کند گرو نهادهٔ کسب شود . أبوعمرو البخاری گفت در آیه کیف الفرار من القدر و کیف القرار علی الخطر گفت ازقدر چگونه توان گریختن ویا برخطر چگونه قرار توان کردن .

(فِي جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ) در بهشت‌ها باشند و می‌پرسند از گناه کاران یعنی ازکافران .

(ما سَلَکَکُمْ فِي سَقَرَ) چیست آنچه شما را بدوزخ برد یعنی چه کردید که ازآن در دوزخ شدید .

(قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ المُصَلِّینَ) گویند سبب آن بود که ما از جمله نماز کنان نبودیم ودرویش را طعام ندادیم .

(وَکُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِینَ)وما باآنانکه‌خوض کردند درمعاصی‌خوض کردیم و با ایشان یار وهمکار بودیم .

(وَکُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ) و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم واین دلیل است برآنکه مراد بآیات کافرانند واین‌حکم ایشان را خواهد بودن .

(حَتّی أَتانَا الیَقِینُ) تایقین درست که در او شکی نیست وآن مرگ است بما آمد

(۱) سست و نا استوار .

تا بدین جا حکایت کلام ایشان است پس خدای تعالی گفت ،

(فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِینَ) هیچ سود ندارد ایشان را شفاعت شفیعان.

عبدالله مسعود گفت فرشتگان و پیغمبران و شهیدان و صالحان و جملهٔ مؤمنان در دوزخ بنمانند إلاّ آنکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیات را برخواند . و این آیات دلیل است بر آنکه کفّارمتعبّدند بشرایع برای آنکه چون ایشان را پرسند از علت حصول ایشان دردوزخ علت ترك نماز و زکاة و خوض در معاصی گفتند و اصرار برتکذیب قیامت، چنانکه بر کفر گفتند ما را عقوبت است گفتند برترك نماز و زکاة و ارتکاب فساد عقوبت است . اگر گویند این حکایت قول دوزخیان است و در گفتار ایشان چه حجّت باشد ؟ گوئیم در قیامت معارف ضروری باشد ومردم ملجأ باشند بآنکه دروغ نگویند ازآنجا دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند منع کنند ایشان را ازآن . حسن گفت ما را حدیث کردند که یك شهید درحق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند . حسن بصری روایت کرد که رسول ﷺ گفت فردای قیامت مردی بیاید ازأهل بهشت و گوید بارخدایا فلان کس مرا در دنیا شربتی آب داد واودر دوزخ است شفاعت من در او قبول کن و اورا بمن بخش خدای تعالی گوید بتو بخشیدم او را او بیایداورا در دوزخ بجوید تا بیابد و بیرون آوردش، وروایت است که رسول ﷺ گفت مرد باشد ازامّت من که شفاعت کند گناه‌کاران را بیش ازعدد بنی تمیم . و در خبری دیگر مرد باشد از امّت من که بشفاعت او بیشتر از عددمضر وربیعه ببهشت روند .

(فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَةِ مُعْرِضِینَ) آنکه برسبیل‌تعجّب گفت چیست ایشان را که در این تذکره ویاد کرد که‌قرآن است اعراض می کنندو برمیگردند،و نصب او برحال‌است وعامل در او استفهام است .

(کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ) پنداری که ایشان‌خرانی‌اندرمیده یقال نفرت واستنفرت بمعنی واحد و أنشدالفرّاء .

أَمسِكْ حِمارَكَ إِنَّهُ مُسْتَنْفِرٌ   في إِثْرِ أَحمِرَةٍ عَمَدْنَ لِغُرُبٍ (۱)

مدنیان و شامیان خواندند مستنفرة بفتح فاء ای‌منفّرة ، و باقی‌قرّاء بکسرفاءخواندند.
برقراءت أهل مدینه وشام لفظ مفعول بود یعنی رمانیده وفعل متعدّی باشد .

(فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) در این‌لفظ خلاف کردند مفسّران ، مجاهد و قتاده وضحّاك

(۱) غرب نام‌جائی‌است شاعر گوید خرخود را نگهدارکه رمنده استودردنبال خران دیگرآهنك غرب‌کرده است یعنی تابع دل خواه خود مشو .

و ابن کیسان گفتند مراد بقسورة تیر اندازانند و این روایت عطا است ازعبدالله عباس که‌مراد مردمان بخشم آمده‌اند . سعید جبیر گفت صیادانند و این روایت عطیّه است از عبدالله عباس او از مردم باشد در گفتا گوی . ابوهریره گفت شیر باشد . سلیمان بن‌قنه گفت از عبدالله‌عباس که قسورة بزبان حبشه شیر باشد واصل کلمه از قسر است و آن جبر و ستم باشد و وزن آن فعوَله باشد برای‌این قسورة خوانند اورا که همه سباع را قسر کند وقهر . و عکرمه گفت از عبدالله عباس من قسورة ای من حبال الصیادین از دام صیادان گریخته باشند . زید أسلم گفت‌هر چه قوی باشد ازآدمی وغیر آدمی بنزدیك عرب قسورة باشد ، وقیل‌هی ظلمة اللیل تاریکی شب باشد . وأصل اوآن است که‌گفتیم من القسر قال ابن ربیعة :

إذا ما هَتَفْنا هَتْفَةً في نَدِيِّنا أتانا الرِّجالُ العابِدُونَ القَساوِرُ (۱)

(بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ أنْ يُؤْتَى صُحُفاً مُنَشَّرَةً) گفت هرمردی از ایشان می‌خواهد که اورا صحیفه‌های أفلاخته دهند یعنی هر یکی را از اینان پیغمبری آرزو می کنند، وسبب نزول آیه آن بود که‌گفتند یامحمد اگر خواهی تاما بتو ایمان آریم کتابی باید خاص از خدای بفلان و فلان که در آنجا ما را فرموده باشند که متابعت توکنیم بیانه قوله « لن نؤمن لك حتّى تنزّل علينا كتاباً نقرؤه » . عبدالله عباس گفت مشرکان گفتند اگر محمد راست‌گوی است باید تا فرداکه ما برخیزیم هریکی را ازما صحیفه نهاده باشد أفلاخته خاص بهر یکی از ما در آنجا برات و امان او باشد ازدوزخ مسطر، ورّاق گفت خواستند تا ایشان را اثری باشد تا ازایشان بازگویند وباز نویسند بی‌عملی که کرده‌باشند . کلبی گفت مشرکان گفتند ما شنیدیم در بنی اسرائیل هر مردی را گناه او وکفّارتی که در روز وشب‌کرده بودی برجای نوشته بامداد بربالین اونهاده بودی ما را هم‌چنین می‌باید خدای تعالی‌ردّ کرد برایشان وردع کرد ایشان را گفت :

(كَلاّ) نباشد این که شمامیگوئیدوخواهید، وگفتند کلاای‌حقّا(بَلْ لا يَخافُونَ الآخِرَةَ) ایشان ازآخرت نمیترسند .

(كَلاّ إنَّهُ تَذْكِرَةٌ) حقّا که این‌قرآن یاددهنده است هر که می‌خواهد میخواند و یاد میکند .

(وَ ما يَذْكُرُونَ إلاّ أنْ يَشاءَ اللهُ) آنکه‌گفت یاد نکنندالاّ آنکه خدای‌خواهد در تأویل او چند قول گفتند یکی‌آنکه ایشان قرآن یاد نکنند إلاّ وخدای خواهندهٔ آن‌باشد

(۱) چون ما فریاد برآوریم در مجلس خود مردانی عابد وسخت نزد ماآیند .

برای آنکه طاعت است و خدای تعالی مرید است آنرا • و وجه دیگر آنکه ایشان ذکر آن نکنند إلاّ آنگه که خدای بفرماید و چون بفرماید لابدّ مرید باشد آنرا، ووجه دیگر آیه‌درحق آنان بود که معلوم حال ایشان آن است که ایمان نیارند گفت یاد نکنند إلاّ آنگه که خدای خواهد که ایشان را خبر کند و این اراده اضطراری باشد و مثله قوله «ولوشاء ربّك لآمن من في الأرض كلّهم جميعاً ـ الايه» يعقوب و نافع بتای خطاب خواندند و دیگران بیاء خواندند (هُوَ أهلُ التّقوىٰ وَ أهلُ المَغفِرَةِ) او اهل و سزاوار آن است که ازاو بترسند وأهل آن است که بیامرزد آنان را که ازاو بترسند و از معاصی اواجتناب کنند • أنس روایت کرد از رسول ﷺ که گفت در این آیه خدای تعالی گفت من أهل آنم که از من بترسند وبا من انباز نگیرند و أهل آنم که بیامرزم آنان را که با من انباز نگیرند •

و بروایت دیگر من أهل آنم که بترسند بندگان من اگر ایشان از من نترسند و دلیری کنند برمعاصی من اهل آنم که ایشان را بیامرزم .



سورة القيمة

این سوره مکّی است ، و چهل آیه است ، و صد و نود و نه کلمه . و سیصد و پنجاه و دو حرف است . روایت است از زر حبیش از أبي کعب که رسول ﷺ گفت هر که سورة القیمة بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم که او مؤمن بوده است بروز قیامت و چون در قیامت آید روی او چون ماه تابان بر روی همه خلقان. صدق رسول الله ﷺ .

سورة القيمة أربعون آية وهى نزلت بمكه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

لاَ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ (٢) وَلاَ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (٣) أَيَحْسَبُ الإِنسانُ

سوگند نمی‌خورم بروز قیامت و قسم نمی‌خورم بنفس ملامت کننده آیا می‌پندارد آدمی

أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (٤) بَلىٰ قادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ (٥)

اینکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای اورا آری توانائیم براینکه راست کنیم سر انگشتان او را

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ (٦) يَسْئَلُ أَيّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ (٧) فَإِذا

بلکه میخواهد انسان فسق و فجور را درزمان نزدیك می‌پرسند کی خواهد بود روز قیامت پس آنگاه

بَرِقَ الْبَصَرُ (٨) وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (٩) وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (١٠) يَقُول

که خیره شود چشم و تیره شود ماه و جمع گردد آفتاب و ماه گوید.

الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ (١١) كَلّا لاوَزَرَ (١٢) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

آدمی آن روز کجاست گریزگاه نچنان است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز

الْمُسْتَقَرُّ (۱۳) يُنَبَّؤُا الْإِنسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱٤) بَلِ الْإِنسانُ عَلىٰ
قرار گاه خبرداده‌شود آدمی در آن روزبآنچه‌پیش‌فرستاد وتأخیر کر بلکه آدمی بر
نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۵) وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعاذِيرَهُ (۱٦) لاتُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ
نفس خود بینا است و اگر القاءکند عذرهای خود را مجنبان بقرآن زبان خود را تا تعجیل کنی
بِهِ (۱۷) إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۸) فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۹)
بحفظ آن بدرستیکه برماست فراهم‌کردن‌آن‌وقرائت‌آن پس چون خوانیم‌آن‌راپس‌پیروی‌کنی‌خواندن‌آنرا
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ (۲۰) كَلّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ (۲۱) وَ تَذَرُونَ
پس بدرستی‌که بر ماست بیان آن نچنان است بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده را وامیگذارید
الْآخِرَةَ (۲۲) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ (۲۳) إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ (۲٤) وَوُجُوهٌ
آخرت را رویها در آن روز باطراوت‌اند بسوی پروردگار خود نظرکنند و رویها
يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ (۲۵) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ (۲٦) كَلّا إِذا
در آنروزسخت‌ترش‌باشد گمان‌برند که‌کرده‌خواهندشدبآنکه شکنندهٔ پشت است نچنان است چون
بَلَغَتِ التَّراقِيَ (۲۷) وَ قِيلَ مَنْ راقٍ (۲۸) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ (۲۹)
برسدروح‌باستخوانهای‌بالای‌سینه وگفته‌شود کیست افسون‌کننده وگمان‌برد که او است جدائی
وَالْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ (۳۰) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ (۳۱) فَلا صَدَّقَ وَ
و پیچیده شود ساق بساق بسوی پروردگارتو درآن‌روز موضع‌راندن‌است پس تصدیق نکرد و
لاصَلّىٰ (۳۲) وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ (۳۳) ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّىٰ (۳٤)
نمازنکرد و لیکن تکذیب کرد و روی‌گردانید پس رفت بسوی أهل خود می‌خرامد
أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۵) ثُمَّ أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳٦) أَيَحْسَبُ الْإِنسانُ أَنْ يُتْرَكَ
سزاوارتراست مر تو را پس سزاوار تر آیا گمان می‌کند آدمی آنکه و اگذشته شود
سُدىً (۳۷) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ (۳۸) ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّىٰ (۳۹)
باطل‌ومهمل آیا نبود قطرهٔ آبی‌ازمنی که‌ریخته‌شود پس‌بود خون بسته پس‌آفرید‌پس‌راست‌وتمام‌کرد

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثىٰ (۴۰) أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ *
پس گردانید از آدمی دو صنف مرد و زن آیا نیست این ایجادکننده توانا براینکه زنده کند مردگانرا

قوله تعالی (لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ) عامّهٔ قرّاء « لا اُقسم » خواندند بحرف نفی و اُقسم ألف مقطوع همچنین دردوم، حسن و عبدالرحمن أعرج خواندند « لَاقسم » بلامی موصول بالف چنانکه لام تأکید بود و قسم مثبت نه منفی بود . و در دوم چنان خواندند که عامهٔ قرّاء میخوانند یعنی بروز جزا قسم نکنم و بنفس ملامت کننده قسم نکنم، وقوّاس هم این روایت کرد از شبل ازابن کثیر، اما در معنی اووجه او خلاف کردند ، بعضی گفتند« لا»صله است یعنی قسم کنم بروز قیامت وآن قول سعیدجبیر است. أبوبکرعیاش گفت این« لا»تأکیدقسم است کقولهم لاوالله ، فرّاء گفت لارد ّ کلام مشرکان است آنگاه ابتداء کردو گفت اقسم قسم میکنم و گفت هرسوگندی که وارد باشد مورد کلامی لابدّ بایدتا لا برقسم مقدّم باشد تافرق باشد میان سوگندجحد وسوگند اثبات چنانکه با بتداء گویند والله ان الرسول حق، این کلام فائده آن میدهد که رسول ﷺ حق است، چون گوید لا والله إنّ الرّسول حق بمعنی آن است که دروغ گفتند آنانکه انکار رسالت او کردند بل پیغمبر او است و إنکار آنان أثر نمیکند درصحّت نبوت او .

مغیرة بن شعبه گفت میگویند قیامت وقیامت، قیامت هر کس آن وقت است که بمیرد. ابوقیس گفت بجنازه ای حاضر بودم که علقمه آنجا بود چون مرده رادفن کردند گفت اماهذافقدقامت قیامته، امااین را قیامت برخاست .

(وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ) گفت قسم نکنم بنفس ملامت کننده ، سعیدجبیر گفت و عکرمه معنی آن است که ملامت کننده باشد برخیر وشرّ وصبر نکند بر سرّاء و ضرّاء . مجاهد گفت پشیمان بود بر آن چه فایت شود و بر آن ملامت کند بخلاف آنکه شاعر گفت :

لا أَشْرَئِبُّ إِلىٰ ما لَمْ يَفُتْ طَمَعاً وَلا أَبِيتُ عَلىٰ مافاتَ حَزَناً (۱)

(۱) مائل نمیشوم بآنچه فوت نشده است ازروی طمع وشب را نمیگذرانم برآنچه فوت شود با اندوه .

و چنانكه قاضى أبوالحسن علي بن عبدالعزيز الجرجانى گويد شعر:

وَإنّي إذاما فاتَني الأمرُ لَمْ أبِتْ ... اُقَلِّبُ كَفّي إثرَهُ مُتَنَدِّماً

وَلكِنْ إذا ما جاءَ عفواً قَبِلْتُهُ ... وَإنْ مالَ لَمْ أتْبِعْهُ هَلاّ وَلَيْتَما(١)

قتاده گفت: لوّامة فاجره باشد. ابن عباس گفت مذمومه باشد. فرّاء گفت هيچ نفس نباشد كه او خود را ملامت نكند اگر برّ باشد و اگرفاجر، اگر مطيع بود گويد كه چرا بيش نكردم و اگر عاصي باشد گويد كه چرا كردم. حسن گفت مؤمن مادام خود راملامت ميكند، و كافر مبالات نكند بآنچه كند، مؤمن گويدچرا كردم، چرا گفتم، نبايست گفتن. مقاتل گفت اين نفس كافره باشد كه روز قيامت خود را ملامت كنند در آنچه تقصير كرده باشند در طاعت كقوله «أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرّطت في جنب الله» سهل گفت نفس لوّامه نفس أمّاره باشد ببدى كه قرين حرص وامل باشد. ابوبكر ورّاق گفت: نفس وقتى كافر باشد ووقتى منافق و بيشتر اوقات مرائى باشد، ازآنجا كافر باشد كه با حقّ إلف ندارد و ازآنجا منافق باشد كه بعهد خود وفا نكند و از آنجا مرائى باشد كه هيچ گامى برندارد إلاّ برياء خلق وآنكه چنين باشد مادام ملامت كنندۀ خود باشد.

قوله (أيَحْسَبُ الإنسانُ ألَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ) گفت گمان مى‌برد اين آدمى كه ما استخوانهاى پوسيدۀ او را جمع نكنيم. مفسّران گفتند اين آيه در شأن عدى بن‌ربيعة ابن أبي‌مسلم آمد و اوداماد أخنس بن شريق حليف بني زهره همسايه رسول ﷺ بود در مكّه رسول ﷺ در دعا گفتى اللّهم اكفنى‌جارَي السوء بار خدايا مرا از شرّ اين دو همسايۀ بد كفايت كن، عدى را خواست و أخنس را و سبب نزول آيه آن بود كه عدى بنزديك رسول صلى الله عليه و آله وسلم آمد و گفت يا محمّد مرا خبر ده ازروز قيامت كه كجا باشد وچگونه باشد، رسول ﷺ از أحوال و أهوال قيامت بعضى بگفت. عدى گفت اى محمّد اينكه تو گوئى اگر معاينه بينم باورندارم، چگونه ممكن باشد كه استخوانهاى پوسيده پراكنده را جمع كنند؟ خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت چنين مى‌پندارد عدى كه استخوانهاى او جمع نخواهيم كردن و زنده كردن آنرا پس از مردن. و گفتند بعظام كنايه كرد ازجمله تن براى آنكه قوام تن به استخوانها باشد (٢) آن چون قالب است و گوشت و پى و پوست

---

(١) اگر چيزى‌ازمن فوت شده بدنبال او از پشيمانى دست بهم نميمالم ولكن اگر بى‌رنج نزد من‌آيد مى پذيرم واگر از من روى گرداند چرا وكاش در پى او نميگويم.

(٢) اين گونه‌كنايات در فارسى وعربى وساير زبانها بسيار است چنانكه گويند‌استخوانم در قبر*

براو پوشیده‌است و گفتند جواب بروفق سؤال آن‌آمد چون برلفظ او عظام رفت جواب چنان آمد چنانکه دیگری گفت«من یحیی العظام وهی‌رمیم»آنگاه گفت :

(بَلی قادِرِینَ) آری در آنحال که قادر باشیم برجمع و احیاء آن ونصب او برحال است و عامل در او فعلی است مقدّر و تقدیر آن است که بلی نجمع عظامه قادرین (عَلیٰ أنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ) قادر باشیم برآنکه سر انگشتان اوراست کنیم (۱) و ابن أبی عیله خواند « بلی قادرون » علی تقدیر بلی نحن قادرون و گفتند معنی آن است که ما قادریم بر آنکه انگشتان اوراست کنیم چنانکه دولا نتوان کردن که در او بندگشائی (۲) نباشد چنانکه‌دست وپای چهار پایان را آفریده‌ایم تا این تصرّف که میکنند نتوانند کردن (بَلْ يُرِيدُ الإنْسانُ لِيَفْجَرَ أمامَهُ) حق تعالی گفت بل آین آدمی که ذکر اوبرفت میخواهد تا فجور کند وارتکاب معاصی بیشتر ، ازروز قیامت می‌پرسد که قیامت کی خواهد بودن این قول حسن و مجاهد و عکرمه وسدّی است . سعید جبیر گفت یعنی معصیت پیش دارد و توبه با پس دارد بمعاصی مسرع است وبتوبه مسوّف. ضحّاك گفت طول امل است همه امید در پیش گرفته‌است و ازمرگ هیچ اندیشه نمیکند. عبدالله عباس و ابن زید گفتند مراد بفجور تکذیب است‌یعنی میخواهند که دروغ دارند آنرا که در پیش اوست ازبعث ونشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب، ابن کیسان گفت مراد بفجور ظهور است یعنی میخواهد تا احوال قیامت ظاهر شود او را در دنیا تاآنچه بخبر می‌شنودمعاینه‌بیند(۳). سدّی گفت مراد ظلم است‌تاآنچه توان کردن از ظلم بحسب طاقت وقدرت خود بکند . وگفتند فجور پا در معاصی نهادن باشد وپی‌هوای نفس رفتن و اصل فجور درلغت میل باشد .

آنگه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بود بظهور علامـات نه بتعیین

---

*برای فرزندانم‌میلرزد، یاحج کردم‌واستخوانم‌سبك‌شد وفلانی یك مشت استخوان است وبزرگان قوم‌را گویند استخوان‌دار واینجا جمع‌کردن استخوان‌کنایه از احیای شخص است نه جمع‌کردن‌استخوان.

(۱) بعضی گویند ذکر بنان برای آن‌کرد که‌خطوط سرانگشت دوتن مانندیکدیگر نیست‌وخداوند علمش بهمه جزئیات احاطه دارد چنانکه اگر خواهد سرانگشت‌کسی را مانند اول خلق‌کند میتواند .

(۲) مفصلی نباشد .

(۳) معنی‌که ابن‌کیسان گفت باآیت‌بعد مناسبتراست‌که‌فرمودیسئل ایان‌یوم القیمة. میخواهدآینده را آشکار بیند ومیگوید قیامت‌کی‌خواهد بود باوجود غوطه‌ور بودن در دنیا وحجاب های مادی دیدن آخرت ممکن نیست وقتی‌که اینها از پیش انسان شکافته شود آن عالم دیده میشود .

وقت، گفت :

(فإذا بَرِقَ البَصَرُ) چون چشمها متحیّر بماند ابونافع و جعفرخواندند برَق بفتح راء وديگر قراء برِق بكسرراء و گفتندهردو لغت است جز آنكه برق اذا حار معروف‌تراست وبرق يبرق من البرق و من البريق واللّمعان، قتاده گفت و مقاتل معنى آن است كه در وقت مرگ او فرشتگان را به‌بيند و درهای آسمان گشاده وجای خود ببيند . إمّا در دوزخ و إمادر بهشت چشم او شاخص و متحيّر گردد چنانكه برهم نيايد . فرّاء گفت برق بكسر الراء إذا فزع من قول العرب :

فَنَفْسَكَ فَانْعَ ولاتَنْعَنِى　　وَ داوِ الكُلُومَ وَ لا تَبْرَقِ (۱)

أی لاتفزع و بمعنى دهش و حيرت آمده است في قول الشاعر :

وَلَوْ أنّ لُقْمانَ الحَكِيمَ تَعَرَّضَتْ　　لِعَيْنَيْهِ مَیٌّ سافِراً كادَيبَرَقُ (۲)

أی يتحير، وبمعنى فتح بصر كه چشم پر كند و فراخ آمده است فی قول الشاعر :

لَمّا أتانِی ابْنُ عُمَيْرٍ راغِباً　　أعطَيْتُهُ عبساءَ منها فَبَرَقْ (۳)

أی فتح عينيه .

(وَخَسَفَ القَمَرُ) و ماه گرفته شود ونور او برود و ابن كيسان گفت يعنى ناپيدا شود من قوله « فخسفنا به وبداره الأرض » وأبوحيوة در شاذ خواند وخُسِفَ علی‌الفعل المجهول يعنى ماه رانور بستانند .

(وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالقَمَرُ) و آفتاب و ماه را جمع كنند . در خبر است كه آفتاب و ماه را جمع كنند برصورت دو گاو سياه بی‌نور . و درقراءت عبدالله مسعود چنين آمد كه وجمع بين الشمس و القمر، و گفتند معنى آنست كه مشترك شوند در آنكه نورشان برود . عطاء بن يسار گفت هردو راجمع كنند ودردريا افكنند آب از مجاورت ايشان آتش شود فذلك قوله « وإذالبحار سجّرت » .

(يَقُولُ الإنسانُ يَوْمَئِذٍ أيْنَ المَفَرُّ) آدمی گويد يعنى عدی كه گريختن گاه كجا

---

(۱) خود را ملامت كن نه مرا وريش خودرامرهم نه وبی‌تابی مكن .

(۲) اگرلقمان حكيم باشد ومی بی حجاب در چشم او ظاهر شود البتّه حيران گردد . می نام زنی است .

(۳) چون ابن عمير نزد من آمد شتری باو دادم وچشمش روشن شد .

است تا از هول این روز بگریزیم .

(كَلّا) یعنی دور است این حدیث و نباشد (لا وَزَرَ) مهرب و ملجأ نبود، حسن گفت وزر کوه باشد از این جـا که عرب را چون خوفي رسد ایشان را گویند الوزر یعنون الجبل قال الشاعر :

لَعَمْرُكَ ما لِلْفَتى مِنْ وَزَرٍ مِنَ الْمَوْتِ يُنْجِدُهُ وَالكِبَرِ (۱)

ضحّاك گفت وزرحصن باشد آنكه گفت :

(إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ) آن روز هیچ قرار گاه نباشد مگر با خدای (۲) و هیچ مرجع ومفرّ نبود إلاّ بجائی که مرد أهل آن باشد از بهشت یا دوزخ آنکه گفت برسبیل تهدید ووعید :

(يُنَبَّؤُا الإنسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ) تـا خبر دهد آن کافر را بآنچه کرده باشد در اول عمر و آخر عمر . و این قول مجاهد است وگفتند معنی آنستکه بآنچه کرده باشند از معصیت و رها کرده باشند از طاعت و این روایت عطیّه است از عبدالله عباس . زید بن أسلم گفت بآنچه تقدیم کرده باشند از مـال خود برای خود و بآنچه تأخیر کرده باشند ورها کرده بر وارثان نظیره قوله « علمت نفس ماقدّمت واخّرت» یکی ازجملهٔ بزرگان گفت پنج مصیبت است درگناه از گناه صعب‌تر : اول خذلان خدای بنده را تا عاصی شود ، دوم آنکه حلیهٔ اولیاء ا زاو بستاند و رقم أعدا براو کشد ، سوم آنکه در رحمت براو ببندد و در عقوبت براو بگشاید . چهارم آنکه در حال معصیت باو می‌نگرد و او در آن فعل باشد پنجم آنکه اورا درپیش خود بدارد در روز قیامت و خبر دهد اورا از آنچه کرده باشد وذلك قوله«ینبّؤاالانسان یومئذبماقدّم وأخّر » عبدالله مسعود گفت « بما قدّم » بآنچه کرده باشد از عمل و آنچه نهاده باشد ازسنّت نیك یا بد که برآن کار کنند ازپس او .

(بَلِ الإنسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) در اوچند قول گفتند عبدالله عباس گفت آدمی را برخود بصیرتی هست یعنی بیّنتی وگواهان و او گواه است برخود بآنچه حجّت باو بایستد چنانکه گویند فلان شاهد علی نفسه ومثله قوله « شاهدین علی أنفسهم بالکفر » و قوله« کفی

(۱) بجان تو سوگند که مرد جوان پناهگاهی نداردکه اورااز دست مرگ وپیری برهاند .

(۲) از مجموع آیات قرآن معلوم میشودکه عالم آخرت بخداوند نزدیکتر است از دنیاو همیشه میفرماید در آخرت سوی خدا باز میگردید واین نزدیکی مکانی نیست بلکه رفع حجاب دنیاست وپیدا شدن حقیقت آخرت .

بنفسك اليوم عليك حسيبا » زجّاج گفت آدمی برخود گواه است يعنی أعضاء و جوارح او براو گواهی دهند چنانکه گفت « يوم تشهد عليهم ألسنتهم و أيديهم و أرجلهم بما كانويعملون» بعضی دیگر گفتند معنی آن است که آدمی احوال خود بداند وهاءبرای مبالغه آورد كالهاء في قولهم علّامة ونسّابة، قتيبی گفت‌مراد اعضاء و جوارح است برای آن بلفظ تأنيث گفت که جمع است و بعضی دیگر گفتند برای آن مؤنّث گفت که تـأويل آن برنفس کرد ای النفس البصيرة .

و گفتند برای آن تعليق اوبنفس کرد که نفس مؤنّث است این تعليق را جاری‌مجری اضافه داشت فهو بمنزلة قولهم ذهبت بعض أصابعه ، و خربت سور المدينة . بعضی دیگر گفتند لام محذوف است از کلام و التقدير بل للانسان على نفسه بصيرة ، أی عين بصيرة آدمی را بر نفس خود چشمی بیننده است ویا بیّنتی‌از گواهان بر آن تأويلها که گفته شد و این قول فرّاء است و أنشد :

كَأَنَّ عَلَى ذِي الْفِعْلِ عَيْنًا بَصِيرَةً بِمَقْعَدِهِ أَوْ مَنْظَرٍ هُوَ نَاظِرُهُ
يُحَاذِرُ حَتَّى يَحْسَبُ النَّاسَ كُلَّهُمْ مِنَ الْخَوْفِ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ سَرَائِرُهُ(۱)

و گفتند مثال این آیه در خذف لام همچنان است که گفت « وإن أردتم أن تسترضعوا أولادكم » و التقدير لأولادكم و قوله « عارض ممطرنا » و التقدير ممطرلنا ، برای آنکه نشاید که معرفه صفت نکره بود (۲) . و أخفش گفت این همچنان است که فلان عبرة و فلان رحمة وفلان‌حجّة أبان بن تغلب گفت بصيرة و بیّنه‌وشاهد ودليل یکی باشد .

(وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ) و اگر چه بيفكند عذرهای خود را يعنی اگر او بسیارتعلّل و عذر انگیزد و مجادله کند ازخود و مثله قوله « يوم لاينفع الظالمين معذرتهم » و این قول مجاهد وقتادەوسعيد جبير است و ابن‌زید و أبوالعاليه وعطاء . وفرّاء گفت معنی آن است که اگر او بتعلّل وعذر انگیختن مشغول شود از او بر نفس اوگواهان باشند که عذر او باطل کنند. مقاتل گفت جواب«لو» محذوف است معنی آنکه اگر عذر آرند نپذیرند وإلقاء رامعنی

(۱) گوئی برسرهرکس‌که کاری انجام میدهد چشمی بینا مراقب است درآنجاکه اونشسته تا از منظره اورا مینگرد بیمنـاك است و گمان میکند از ترس‌که برمردم راز اوپوشیده نیست .

(۲) یعنی ممطرنا معرفه است وعارض نکره و معرفه صفت نکره نمیشود ناچار باید ممطرلناتقدیر کرد تا ممطر نکره شود بسبب ترك اضافه و ممکن است بگوئیم اضافه اسم فاعل به معمول خود موجب تعریف نیست .

اظهار است و مثله قوله « فألقوا إليهم القول إنّهم لكاذبون » و « ألقوا إلى الله يؤمئذ السلم » ضحّاك وسدّی گفتند معنی آن است که آدمی را از خود برخود گواهانی‌اند و اگر چه او همه عذرها برانگیزد و چاره‌ها سازد از درها که ببندد در وقت معصیت و حجابها که فرو گذارد، گفت اهل یمن پرده را معذار گویند یعنی آلت عذر که بوقت اعذار فرو گذارند. بعضی دیگر گفتند بمعنی معاذیر حوالت بعضی است بر بعضی چنانکه گفت « لولا أنتم لكنّا مؤمنين » در جواب این که « أنحن صددنا كم عن الهدى بعد إذجاءكم بل كنتم مجرمين » و کقوله « و قال الذين كفروا ربّنا أرنا اللّذين أضلاّنا من الجنّ والانس - الاية » ومانند این بسیار است.

قوله (لاُ تحرّكْ بهِ لِسانكَ لِتعْجَلَ بهِ) عبدالله عباس وسعید جبیروضحّاك گفتند رسول ﷺ چون وحی آمدی زبان دردهن جنبانیدی ازحرص وولع برقراءت قرآن وفهم آن خدای تعالی نهی کرداورا باین آیه و بقوله : «ولاتعجل بالقرآن من قبل أن يقضى إليك وحيه» و روا باشد که این نهی است که رسول ﷺ این فعل نکرده باشد اورا نهی کرد تا نکند چنانکه گفت « ولاتطع الكافرين و المنافقين »«و معلوم است که رسول ﷺ هر گز طاعت کافران و منافقان نداشت. و قوله « به » این ضمیر شاید تا راجع بود با قرآن و شاید که راجع بودبا وحی.

(إنَّ علَيْنا جَمْعَهُ) برماست که این قرآن جمع کنیم (وَ قرْآنهُ) وبرتوخوانیمو این لقظ مصدر است کالرجحان و النقصان.

(فإذا قرأناهُ فاتّبعْ قرْآنهُ) چون ما برتو خوانده باشیم آنرا، تو متابعت کنی قراءت آن را وأحکام آنرا (۱).

(ثمّ إنَّ علَيْنا بَيانهُ) پس برما است که بیان او کنیم و حلال و حرام جدا کنیم عبدالله عباس گفت و ضحّاك : إن علينا جمعه في صدرك برماست که جمع کنیم آن را دردل تو وبرتو خوانیم تا تو فهم کنی و درآیه دلیل است برآنکه جمع قرآن رسول ﷺ کرددر آخر عمر خود بقول جبرئیل في قوله « إنّ علينا جمعه وقرآنه » برای آنکه نتوان خواندن إلاّ مجموع ومؤلّف،ونیزدلیل استدراوبرآنکه‌روا نباشد تفسیر قرآن‌إلاّ بنصّي ازرسول ﷺ

(۱) چون وحی بر پیغمبر (ص) نازل میشد عین الفاظ قرآن را می‌شنید وخوددر حین شنیدن‌قراءت آن را تلاوت میکرد وصریح است درآن‌که قرآن بلفظ نازل میشد نه معنی فقط‌وحفظ آن حضرت‌آیات وسوره طولانی را معجزه عظیم است چنانکه پیش ازاین گفتیم.

لقوله « إنّ علينا بيانه » .

(كَلّا بَلْ تُحِبُّونَ العاجِلَةَ) گفت برسبيل ردع وزجر كافران را « كلا» آنكه بيان كرد كه ايشان منافع عاجل دوست دارند و آخرت و ساز و عمل واُهبت رها كردند و اين برسبيل وعظ وزجر گفت ، آنكه اهل آخرت را بدو قسمت فرو نهاد گفت :

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ) روی‌ها باشد تازه بخدا نگران و اين صفت أهل بهشت است كه روی‌های ايشان نيكو وتازه باشد تا فرشتگان بدانند كه ايشان أهل ثوابند كوفيان و مدنيان « تحبّون » و «تذرون » بتاء خطاب خواندند و باقي قراء بياء خواندند على الخبر عن‌الغائب، والنضرة و النضارة و البهجة و الطلاقة نظائر و نضر وجهه‌ينضر نضارة ونضّر الله وجهه أى حسنّه ومنه قول النبي ﷺ «نضّرالله امرءاً سمع مقالتى فوعاها» أمّا أشاعره و مشبّهه باين‌آيه تمسّك جويند براثبات رؤيت وگفتند آيه دليل است كه خدای را بينند برای آنكه نظر چون با إلى‌متعدّی باشدفائده رويت دهد وبراين بيتی آوردند :

نَظَرْتُ إلىٰ مَنْ زَيَّنَ اللهُ وَجْهَهُ فَيا نَظْرَةً كادَتْ علىٰ عاشِقٍ تَقْضِى(۱)

و جواب از اين آن است كه نظر در كلام عرب بروجوه است ازجمله وجوه و اقسام او هيچ نيست كه فائدهٔ رؤيت‌دهد، نظرآيد بمعنى تقليب حدقه درست بجهت مرئی طلب رؤيت اورا، وآيد بمعنى رحمت و از اين وجوه هيچ رؤيت نيست‌و إنما تقليب حدقه است كه مشتبه است بر ايشان (۲) برای‌آنكه در رائى بحاسّه سبب رؤيت‌است‌ودليل برآنكه نظر بمعنى رؤيت نيامده است آنستكه‌عرب اثبات‌نظر كندونفی‌رؤيت‌آنجا كه‌گويند نظرت إلى الهلال‌فلم أره. بماه نگريدم نديدم. و اگر نظر بمعنی رؤيت بودی اين كلام متناقض بودی بمنزلهٔ آن بودی كه‌گفتی رأيت الهلال ولم أره واين باطل است ، دليل‌ديگر آنست كه رؤيت‌بغايت نَظَر كنند (۳) گويند ما زلت أنظر إليه حتّى رأيته همی‌نگريدم تا آنگاه كه بديدم. وچيز را بغايت نفس خود نكنند و نگويند مازلت أراه حتّى رأيته و اگر نظر رؤيت بودی اين

---

(۱) نظركردم بكسی‌كه خداوند روی او را زينت‌كرده‌است، چه‌نگاهی‌اكه نزديك بود عاشق‌را بكشد . اين بيت‌ازخبزارزی است چنانكه خواهدآمد .

(۲) مراد مؤلف آن نيست‌كه تقليب حدقه يعنی‌گرداندن چشم سوی خداوند جائزاست چون او در مكان قرار ندارد تا چشم را سوی اوگردانند بلكه مقصودبيان معنی‌كلمه است وتأويل صحيح‌آن‌است كه پس از اين فرمايد نظر بمعنى نگرانی وانتظار است .

(۳) يعنی ديدن را نتيجه وغايت نظركردن قراردهند. باء بركلمه بغايت بمعنى صيرورت است‌كه ابوالفتوح بسيار استعمال‌كرده است .

کلام مستقیم نبودی . دلیل دیگر بر این آن است که نظرمتنوّع شود و رؤیتمتنوّع نشود بل بر یك حدّ باشد . نظر تعلق دارد بمرئی علی ما هو به یقول العرب نظرت إلیه نظر راض و نظر غضبان و نظر أشزراً ونظراً بمؤخّرعینهوقد أحدّإلیه النظر قال الشاعر:

نَظَرُوا إِلَيْكَ بِأَعْيُنٍ مُحْمَرَّةٍ نَظَرَ التُّيُوسِ إِلى شِفارِ الجازِرِ(۱)

و قال آخر :

يُخَبِّرُنِي العَيْنانِ ما القَلْبُ كاتِمٌ مِنَ الإِحَنِ بِالبَغْضاءِ وَالنَّظَرِ الشَّزْرِ(۲)

دلیل دیگر بر این آن است که نظر سبب رؤیت باشد و شیئی سبب نفس خود نباشد یقولون لولا أنّنی کنت أنظر إلیه لما رأیته اگر نه آن بودی که می نگریدم ندیدمی او را . این جملة دلیل است بر آنکه نظر دیگر باشد و رؤیت دیگر . دلیل دیگر آن است که نظر بالی متعدّی است و رؤیت ونظایر او بنفس خود متعدّی است یقال : نظرت إلیه ، ولایقال رأیت إلیه إنّما یقال رأیته و أبصرته و أحسته و آنسته ، این دلیل باشد که موضع این لفظ دیگر است و موضع آن دیگر ، دلیل دیگر آن است که رؤیت عطف کنند بر نظر بحرف تعقیب یقولون نظرت إلیه فرأیته وچیز را بر نفس خود عطف نکنند و اگر نظر رؤیت بودی بمنزلة آن بودی که رأیته فرأیته . دلیل دیگر آنستکه خدای را رائی میگویندو ناظر نگویند برای آنکه نظر تقلیب حدقهٔ درست باشد بجهت مرئی طلب رؤیت را ، واین برخدای روا نیست ،أما قوله : « ولاینظر إلیهم یوم القیمة » معنی آن است که لایرحمهم و ازاین باب هیچ نیست اما بیت خبزارزی طبری رااست (۳) و اواز جمله محدّثان است و طبری است نه عربی تا بشعر او استدلال کنند برقرآن، اگر گویند چون تأویل مخالفان باطل باشد تأویل درست چیست آیه را ؟ گوئیم تأویل درست آنست که نظر بمعنی انتظار است روایت کرده‌اند از عبدالله عباس و

---

(۱) سوی تو نگریستند بچشمان سرخ مانند نگاه کردن بزان نر بکارد سلاخ .

(۲) دو چشمان او خبر میدهند مرا بآن کینه که دل او پنهان دارد ببغض ودزدیده نگاه کردن بگوشه چشم .

(۳) خبز ارز یعنی نان برنجی واین شاعر مردی عامی بود نوشتن نمیتوانست اماشعر نیکو میگفت وشغلش پختن نان برنجی بوده در بصره نامش ابوالقاسم نصر بن احمد ودرسال ۳۲۷ از دنیا رفت اشعار وی را جوانانی که برگرد دکان اوجمع میشدند مینوشتند و ابن لنکك که شاعر بصره بود دیوان او را فراهم کرده شرح حالش درمعجم الادباء وتاریخ ابن خلکان آمده است بی ذکر طبری وظاهراً طبری مصحف است و صحیح بصری است ودرآن عهد مردم بصره غالباً عجمی بودند وبصره تابع خوزستان بود .

قتاده و ابن جریج و ابوصالح و سعید جبیر ، و روایت کرده‌اند از أمیرالمؤمنین علیه الصلاة و السلام و جماعتی از أهل علم و نظر در معنی انتظار در قرآن بسیار است و منها قوله تعالی « و إنّی مرسلة إلیهم بهدیّة فناظرة ـ الایة » أی منتظرة و قوله « و إن کان ذوعسرة فنظرة إلی میسره » ای انتظار و مانند این بسیار است ، اگر گویند نظر که بمعنی انتظار باشد بنفس متعدّی بود فیقال نظرته بمعنی أنتظر وچون بمعنی رؤیت باشد بحرف جر متعدّی بودچنانکه نظرت إلیه، گوئیم در نظر که تقلیب حدقه است إلی گویند و نیز در نظر که بمعنی انتظار بود یك بار بخود متعدّی بود و یك بار بحرف جرّ ألاتری إلی قوله « فنظرة إلی میسره » و این نظر بلا خلاف بمعنی انتظار است ، دیگر در قول شاعر که گفت :

وُجوهٌ یَوْمَ بَدْرٍ ناظِراتٌ إلیَ الرَّحمنِ تَنْتَظِرُ الفَلاحا (۱)

و قال جمیل بن معمر :

وَ إذا نَظَرْتُ إلَیْكَ مِنْ مَلِكٍ وَالبَحْرُ دُونَكَ زِدْتَنی نِعَماً (۲)

ودر این بیت ها بلاشبهه نظر بمعنی انتظار است و معذلك متعدّی است«با إلی»وجواب دیگر از این سؤال آن است که بعضی اهل علم گفتند از متأخّران که إلی در این آیه‌حرف جرّ نیست و إنّما واحد آلاء است و در واحد او سه لغت‌است : إلی مثل‌میعی وأمعاء، وألی مثل قفی و أقفاء وألیٌ مثل حسْی وأحساء . وبراین وجه آیه محتاج نباشد بتقدیر محذوفی بل تفسیر آیه آن بود که وجوه یومئذ ناظرة نعمة ربّها منتظر ، وبروجه أوّل تقدیر محذوفی باید کردن و این از باب حذف المضاف و إقامة المضاف إلیه‌مقامه باشد کقوله « واسئل‌القریة» و التقدیر إلی ثواب ربّهاناظرة. دیگر آنکه رؤیت چون از نظر باشد إلاّ بانفصال شعاع‌نباشد و اتّصال بمرئی و آن متأتّی نبود إلاّ با مقابله یا حکم مقابله یا مقابله محلّ ، و این بر أجسام و ألوان روا بود برخدای تعالی روا نبود که او برصفت أجسام و أعراض نیست (۳) .

---

(۱) در روز جنگ بدر روی‌ها سوی خدا بود ومنتظر فیروزی .

(۲) من چون نگران تو پادشاه‌باشم نعمت برمن‌افزون میکنی ودریا در سخاوت از توفروتراست.

(۳) این دلیل عقلی است مؤید بآیات چند از قرآن مثل آنکه فرمود « لاتدرکه الابصار وهویدرك الابصار » وناچار باید دلیل مخالف را تاویل‌کرد چون خداوند جسم‌نیست ودیدن بمقابله‌است بامرئی یا در حکم مقابله چنانکه در آینه یا مقابله محل مانند الوان ونور ومقابله همیشه میان دوجسم است و آنکه خدایراجسم نمیداند ومرئی میداند تناقض‌گوید وآنکه جسم میداندومرئی‌خطا کرده است خالی‌از تناقض واهل سنت‌او را جسم نمیدانند و قابل رؤیت میدانند در آخرت و معتزله قابل رؤیت*

این جمله است در جواب شبهتی که منتسبان رؤیت بدان تمسّك کردند .

(وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ) و در حقّ قسم دوم گفت رویها باشد آن روز عابس و ترش .

(تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ) یقین دانند که بایشان دواهی وغایت عذاب خواهند کردن ، و اصل فاقره کاسره باشد من افقار الظهر يقال : فقره إذا ضربه علی فقار ظهره كما يقال : رَأَسَهُ و بَطَنَهُ إذا ضربه على رأسه و بطنه . آنکه در داهیه بکار دارند و این رویهای کافران باشد .

(كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ) آنگه‌ردّ کرد کافران را و گفت چون جان بـبالای سینه رسد و زیر حلق و التقدير بلغت النفس أو الرّوح و ذکر او نکرد لدلالة الكلام عليه چنانکه شاعر گفت :

لَعَمْرُكَ ما يُغْنِي الثراء عَنِ الفَتَى   إذا حَشْرَجَتْ يَوْماً وَضاقَ بِها الصَّدْرُ(۱)

يعني حشرجت النفس، و واحد التراقي ترقوة ، و برای آن تراقی خوانندآنرا لترقی النفس اليها والنفس البخـار واین عبارت باشد ازشدّت أمر کماقال دريدبن‌الصمّة :

وَرُبَّ عَظِيمَةٍ دافَعْتُ عنْها   وَقدْ بَلَغَتْ نُفُوسُهُمُ التَّراقِي (۲)

(وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ) گویند راقی کیست در او دو قول گفتند یکی آنکه من الرقية و دیگر من الرقی گویند فسون کننده کیست که فسونی کند برای‌این بیمار، قتاده گفت طلب طبیب کنند طبیب نیابند و از قضای خدای غنا نکنند . مقاتل بن سلیمان گفت این فرشتگان گویند «من راق» کیست که جان او بآسمان می‌برد فرشتگان رحمت‌اند یا فرشتگان عذاب؟ يقال رقيت الصبی أرقيه رقية فأنا راق و رقيت في السلم أرقى رقياً فأنا راق أول از باب فعل يفعل باشد و دوم از باب فعل يفعل و این روایت أبوالجوزااست‌از عبدالله عباس . أبوالعاليه گفت فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در او خصومت کنند تا جان بآسمان که برد

(وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ) و یقین بداند که آنوقت فراق اوست از دنیا و فراق روح از تن فِراقٌ أيُّ فِراقٍ .

---

*نمیدانند مطلقاً.

(۱) بجان توسوگندکه ثروت سودندارد مرد را وقتی که نفس در گلوپیچید وسینه تنگ‌شود .

(۲) چه بسیار مشکل بزرگ که از آنهـا دفع کردم آن هنگام که از ترس و سختی نفس‌بترقوه رسیده بود .

فِراقٌ لَيسَ يُشبِهُهُ فِراقٌ

قَدِ انقَطَعَ الرَّجاءُ عَنِ التَّلاقِي (١)

أنس مالك روايت كرد كه رسول ﷺ گفت چون بنده در سكرات مرگ افتد أعضاء او بر بعضی سلام ميكنند وميگويند عليك السلام أفارقك وتفارقني إلى يوم القيامة وداع ميكنند يكديگر را وميگويند اين مفارقتی است تا بروز قيامت .

(وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ) بر ساق ماليدن گيرد از رنج و سختی جان كندن . ربيع انس گفت دنيا به آخرت بر پيچيده شود و اين روايت عطيّه است از عبدالله عباس والبی گفت از عبدالله عباس و حسن بصری كه كار دنيا بكار آخرت برپيچيده شود برای آنكه اورا آخر روز باشد از أيام دنيا و اول روز باشد از أيام آخرت،ضحّاك گفت مردم تجهيز تن او كنند و فرشتگان تجهيز روح او . مجاهد گفت يعنی زندگانی و مرگ جمع شوددراين‌روز قتاده گفت سختی بر سختی پيچيده شود . حسن گفت مراد ساقهای او است چون در كفن پيچيد. قتاده گفت از حسن مراد آن است كه ساقهای اوبميرد و باقی تن او زنده‌باشد. زيدبن اسلم گفت يعنی‌ساق كفن بساق مرده بر پيچيده‌شود. سعيد جبير گفت ساق عبارت است‌ازشدّت يعنی شدائد بر او متتابع‌شود سدّی گفت هر كه رنجی براو بسر آيد رنجی ديگرش پديد آيد و عرب كنايت كند بساق ازشدّت‌ومنه قول الشاعر .

« لا يُرسِلُ السَّاقَ إلا مُمسِكٌ ساقاً (٢) »

وقال اميّةبن أبی‌الصّلت:

وَ قَدْ أرِقْتُ لِهَمٍّ باتَ يَطرُقُني　　وَالنَّفْسُ ذاتُ حرادات (؟) وُطرّاقِ

مُستَجَلٌ بالقَراءِ حِينَ أرّقَني　　لَيلَ التِمامِ أُقاسيهِ عَلى ساقِ (٣)

أي على شدّة .

---

(١) جدائی است كه بهيچ جدائی ديگرنمی‌ماند اميد از ملاقات بريده شده است .

(٢) گويند مردی نزد معاويه از ديگری شكايت كرد وحجت هاآورد برصحت دعوی خويش‌معاويه گفت انی انبح له‌حرباء تنضبة لايرسل الی‌آخره اورابحرباء تشبيه كردكه خودرا برشاخ درخت‌ميآويزد يك دست رها نمی‌كند مگر وقتی بدست ديگر شاخ را بگيرد .

(٣) ليل‌التمام بكسرتاء بلندتر شب زمستان است شاعرگويد بيدار ماندم برای اندوهی كه مانند ميهمان برمن فرودآمدو نفس‌دارای‌واردين‌وميهمان‌بسياراست، آن‌اندوه‌مانندمهمان‌پذيرائی‌شدبنمت‌وغذای مهمانان وقتی مرابيداركرد درشب‌بلند ورنج او را ميكشيدم‌ايستاده. جائی اين شعررا منسوب‌به‌امية

یکی از صحابه گفت هیچ منزل فظیع تر از گور نباشد که‌اوّل منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است‌ازمنازل دنیا، یحیی‌بن معاذ گفت‌چون‌بنده‌را در گور نهندچهارفرشته بیایند یکی برسر اوبایستد ویکی برپا ویکی برراست و یکی برچپ . فرشته سر گوید أجل حاضر است وأمل باطل شد ، وآنکه بردست راست بود گوید أموال رفت وأعمال‌ماند، وآنکه برچپ بود گوید أشغال رفت و وبال آمد ، وآنکه بپای بود گوید خنك تورا گر کسب‌حلال بوده است وبخدمت خداوند ذوالجلال اشتغال بوده است .

(إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ المَساقُ) با خدای توبود آنروز مرجع و مآل خلق و راندن ایشان . فرشتگان خلقان را میرانند تاآنجا که فرمایند ایشان را .

(فَلا صَدَّقَ وَلا صَلّىٰ) گفت نه تصدیق کرد ونه ایمان آورد و نه نماز کرد . مفسّران گفتند مراد أبوجهل است .

(وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ) ولیکن تکذیب کرد و بر گردید .

(ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّىٰ) آنکه روی بخانه نهاد تکبّر کنان و تبختر کنان . زیدبن أسلم گفت بنومخزوم چنین رفتندی ، وأصل کلمه از مطا است و آن پشت باشد یعنی پلوی مطاه پشت برپیچیده درتبختر کردن ، وگفتند اصله یتمطّط ای یتمدّد والمطّ المدّ ولیکن یك طاء را بدل کرد با یاء تا این حرف مکرّر نشود ، ومثله قولهم خرجنا نتلعی والاصل نتلعع أی نجنی اللعاع ، ولعاع بپارسی هِنجمك (۱) باشد ، وتمطّی آن باشد که مردم چون‌از خواب برخیزند بتهزّز آیند وخویشتن بر کشند . درخبری آمد که رسول ﷺ گفت « إذا مشت اُمّتي المطيطا وخدمتهم الرُّوم و الفارس سُلّط بعضهم على بعض » گفت چون امّت من تبختر کنند دررفتن روم وفارس او را خدمت کنند وقت آن باشد که ایشان بریکدیگر مسلّط کنند . راوی خبر گفت من پرسیدم از أبی‌نجیح که مطیطاچه‌باشد ؟ گفت رفتن تبختر چنانکه خدای گفت « ثمّ ذهب إلى أهله يتمطّى » .

(أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ) این تهدید و وعید است این لفظ موضوع است این معنی را قالت الخنساء :

---

*ابن ابی الصلت ندیدم.

(۱) هنجمك بکسرهاء وسکون‌نون، وجیم ومیم مفتوح گیاهی است برگ‌آن شبیه باسفناج و درکتب طبی بنام قنابری مسطور است .

هَمَمْتُ بِنفسِيَ كُلَّ الهُمُومِ ... فَأَوْلَى لِنَفْسِيَ أَوْلَى لَها(١)

وقال آخر :

يا وَيْسَ لَوْ نالَتْكَ أَرْماحُنا ... كُنْتَ كَمَنْ تَهْوِي بِهِ الهاوِيَةْ(٢)

العيناءِ عَيْناكَ عِنْدَ القَفا ... أَوْلَى فَأَوْلَى لَكَ ذا واقِيَةْ

بعضى علماء گفتند معنى آن است كه تو اولى ترى باين عذاب . عرب اين را بكسى گويند كه اورا بلائى رسد كه مستحق آن بود گفتند كسيرا گويند كه بلاء باو نزديك بود و أصل كلمه از ولى باشد ، و آن قرب باشد قال الله تعالى : «قاتلوا الّذين يلونكم من الكفّار» ويقال هذا ثمّ الّذي يليه أي يقرب منه قال الشاعر :

فصالوا صَوْلَهُمْ فيمَنْ يَليهِمْ ... وَصُلْنا صَوْلَنا فيمَنْ يَلينا(٣)

و گفته اند اين كلمه تحذير است يعنى « وليك شرٌّ فاحذره » شرّى نزديك شد ازاو حذر كن . بعضى ديگر ازعلماء گفتند كلمهٔ مقلوب است والتقدير أويل أي أحق بالويل ، ومنه قوله ما أطيبه وأيطبه ، وقولهم عاقنى كذا وعقانى ، وجذب وجبذ ، وأيّم وايامى و الأصل أيائم وقوس وقسي وأصله قووس ، و گفتند معنى آيه آن است كه أبوجهل را گويند واى برتو آنروز كه زنده بودى ، وواى برتو آنروز كه بميرى و واى برتو آنروز كه ترا زنده كنند . قتاده روايت كرد كه چون اين آيه آمد ورسول ﷺ در بطحاء مكّه بود گريبان أبوجهل گرفته اورا ميگفت « أولى لك فأولى » أبوجهل گفت يا محمّد مرا تهديدميكنى بخداى كه تووخدايت بمن هيچ نتوانيد كردن كه من عزيزتر أهل مكّه ام .

چون روز بدر بود قريش بكارزار آمدند قوّه خود ديدند وضعف رسول ﷺ هيچ شك نكردند كه دست ايشان را باشد . أبوجهل رسول را ﷺ گفت پس ازامروزخدايت را نپرستى خداى تعالى اورا بيفكند بردست پسران عفرا وعبدالله مسعود تمام بكشتش . درخبر است كه عبدالله مسعود مردى بود ضعيف كارزار نميتوانست كردن بر كشتگان مى گرديد واگر كسى رمقى ميداشت اورا تمام ميكشت . گفت برسيدم أبوجهل را ديدم خويشتن درميان كشتگان

(١) هرگونه اندوه را برخودكشيدم واى برمن .

(٢) ويس كلمه ترحم است يعنى اى بيچاره اگر نيزه ما بتو رسد درگودال فرو ميافتى وبيت دويم مصحف است .

(٣) آنها تاختند بركسانيكه نزديك آنها بودند وما تاختيم برآنها كه نزديك ما بودند .

پنهان کرده چون او را دیدم ازمیان کشتگان بیرون کشیدم وپای براو برنهادم وبرپشت‌اوشدم بمن درنگرید گفت یا رویع الغنم لقد ارتقیت مرتقی صعباً . أي شبانك گوسفند برbالای بلند شده ای گفتم ای ملعون هم تکبّر کنی دراین جای . آنکه گفت دانم که مرا بخواهی کشتن گفتم بلی گفت سه وصیت میکنم گفتم بگو گفت محمد را بگوی که من درجهان ازتو دشمن تر کسیرا نداشتم، ومرا بشمشیر من‌بکش که شمشیر تو کند است ، وسرمن که ببری ازسینه ببر تا چون پیش محمد بری از اوبشکوهد . گفتم اما حدیث دشمنی‌محمد ﷺ را خدای تو را از آن دشمن تر دارد ، واما کشتن تو بتیغ تو والله که جزبتیغ خود نکشم تورا بررغم تو، وأمّا سرت بربدنت جزدرزنخ نبرم تا هرچه حقیرتر باشد . گفت‌آنگاه سرش ببریدم وخواستم تابرگیرم قوّت نداشتم رسنی دراو بستم وبرزمین میکشیدم تا پیش رسول ﷺ آمدم ،رسول ﷺ مرا بشارت داد وخدای را شکر کرد . درخبر است که أبوجهل گفت که اگر بدانستمی که محمد پیغامبر است هم ایمان نیاوردمی باو برای آنکه استنکاف آمدی مرا ازآنکه متابعت کردمی غلامی قرشی را . ودرخبر است که رسول ﷺ گفت هرامّتی را فرعونی بوده است و فرعون این امت‌أبوجهل است .

(أَيَحْسَبُ الإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً) گفت آدمی پندارد که او را مهمل خواهند فروگذاشتن چون گوسفند بی شبان وچهارپای بی افسار تا آنجا رود که اوخواهد وچرا کند چنانکه خواهد .

(أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى) او نه پاره ای آب بود از آب منی که آنرا بیرون آرند وگفتند « يُمنى » ای یقدّر که آنرا باندازه کنند، وأبوعمرو ویعقوب و حفص عن عاصم خواندند یمنی بیاء رجوعاً بها إلى المعنى . و باقی قرّاء بتاء تأنیث رجوعاً بها إلى النطفة .

(ثُمَّ كانَ عَلَقَةً) آنکه خونی بسته ستبرشده بود دوسیده من قولهم علق بالشيء إذا تعلّق به (فَخَلَقَ فَسَوّى) أي‌خلقه‌وسوّاه بیافرید اورا وخلقت او راست کرد واز دو جفت بیافرید نروماده وزن ومرد .

(أَلَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى) آن خدائی که براین قادر است قادر نباشد که مردگان را زنده کند چون برابتداء قادر است أولی‌تر که بر اعاده قادر باشد . براء بن عازب گفت چون این آیه آمد رسول ﷺ گفت « سبحانك وبلى » (١) سعید

(١) یعنی‌آری قادری .

جبیر گفت از عبدالله عباس که هر که او سورة الأعلی بخواند باید تا بگوید سبحان ربی الاعلی اگر امام باشد واگرجزامام ، و آن کس که سورة القیمة خواند بآخر سوره چون بخواند « ألیس ذلك بقادرعلی أن یحیی الموتی» باید بگوید « سبحانك اللهمّ بلی » اگر امام باشد و اگر جزامام .

سورة الانسان

این سوره مکّی است وسی ویك آیه است ، ودویست وچهل کلمه است ، و هزار وپنجاه و چهار حرف است . روایت است اززرّ حبیش از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الانسان بخواند جزای او برخدا بهشت وحریرباشد .

سورة الدهر احدی وثلاثون آیه وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

هَلْ أَتىٰ عَلَى الْإِنسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً (٢) إِنّا خَلَقْنَا

آیا آمد برآدمی زمانی از روزگار که نبود چیزی یاد کرده شده بدرستیکه ما آفریدیم

الْإِنسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً (٣) إِنّا

آدمی را ازآب منی ممزوج باحرارت وبرودت بیازمائیم اورا پس گردانیدیم اوراشنونده بینا بدرستیکه

هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً (٤) إِنّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَا

ماراه نمودیم اوراراه راست یاشکرکننده و یا ناسپاس بدرستیکه ما آماده کردیم برای کافران زنجیرها

وَ أَغْلالاً وَ سَعِيراً (٥) إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً (٦)

غلها و آتش افروخته بدرستیکه نیکوان می‌آشامند ازجام شراب که باشدمزاج آن کافور بهشت

عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً (٧) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ

چشمهٔای که می‌آشامند بآن بندگان خدا میرانید آن چشمه‌هاراراندنی وفا می‌کنند بنذر و میترسند

يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (٨) وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ
ازروزی که باشد بدی‌اوفاش وفراگیرنده و میخورانند خوردنی را بر دوستی او بدرویش و بی پدر و
أَسِيراً (٩) إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزآءً وَ لا شُكُوراً (١٠)
اسیر جزاین نیست‌میخورانیم شمارا برای‌رضای‌خدا نمیخواهیم‌ازشما پاداش ونه‌شکرکردنی را
إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (١١) فَوَقيهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِكَ
بدرستیکه‌میترسم‌ازپروردگارخودروزی‌راکه‌روی‌ها سخت‌ترش‌وگرفته‌باشد پس‌نگاهداشت‌ایشان‌راخداازبدی
الْيَوْمِ وَ لَقّيٰهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً (١٢) وَ جَزيٰهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً (١٣)
این‌روز وپیش آورد ایشان را تازگی وخوشی و پاداش‌ایشان‌بسبب‌آنچه‌صبرکردندبهشت‌وجامه‌ابریشم‌است
مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرآئِكِ لايَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً (١٤) وَ دانِيَةً
تکیه کنندگان در بهشت بر تختها نبینند در آن آفتابی و نه سرمائی و نزدیک
عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً (١٥) وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ
بهشت برایشان باشدسایها ورام‌کرده شودمیوه‌های‌آن‌رام‌شدنی و گردانیده شود بر آنها بظروف از
فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا (١٦) قَوارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً (١٧)
نقره وکوزهای‌بیدسته‌که باشد مانند شیشه یعنی شیشه‌هاازنقره‌که اندازه کرد آنرا اندازه‌کردنی
وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً (١٨) عَيْناً فِيها تُسَمّىٰ سَلْسَبِيلاً (١٩)
وآشامیده‌شونددرآن‌جامیکه باشدآمیزش‌آن‌باز نجبیل چشمه‌ای‌دربهشت‌که‌نامیده شده‌است‌سلسبیل
وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ ★ إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (٢٠)
ودور میزنندبرایشان پسران جاوید مانده هرگاه بینی ایشان را پنداری ایشان را مروارید پراکنده
وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً (٢١) عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ
وچون دیدی نو آنجا بینی نعمتها وپادشاهی بزرگیرا بالا و روی آنها باشد جامهای نازك سبز
وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقيٰهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (٢٢) إِنَّ
و دیبای وآراسته شوند بدست‌بندهای‌ازنقره‌وسیراب‌کند ایشانرا پروردگارایشان‌شراب پاکیزه بدرستیکه

هٰذا كانَ لَكُمْ جَزآءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (٢٣) إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ
اينها هست براى شما پاداش و باشد سعى شما پسنده شده بدرستيكه ما فرو فرستاديم بر تو
الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً (٢٤) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً (٢٥)
قرآن رافرو فرستادنى پس صبر كن مرحكم پروردگارت راوفرمان مبرازيشان گناكار ناسپاس را
وَ أَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (٢٦) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ
و ياد كن نام پروردگارت را درصبح وشام وازشب پس سجده كن مر اورا و تسبيح كن او را
لَيْلاً طَوِيلاً (٢٧) إِنَّ هٰؤُلآءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرآءَهُمْ يَوْماً
شبهاى دراز بدرستيكه آنها دوست ميدارند دنياى شتابنده راوميگذارنددرپشت‌سر خودشان‌روزگار
ثَقِيلاً (٢٨) نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ
گران را ما آفريديم آنها را وسخت نموديم مفاصل آنها را وچون خواهيم بدل كنيم امثال آنها را
تَبْدِيلاً (٢٩) إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شآءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (٣٠)
بدل‌كردنى بدرستيكه اين‌سوره‌پندى است‌پس‌هركه خواهد بگيرد بسوى پروردگارش راهى را
وَ ما تَشآؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشآءَ اللّهُ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (٣١) يُدْخِلُ مَنْ يَشآءُ
ونميخواهيدشما مكراينكه‌خواهدخدا بدرستيكه خدا باشددانای درست‌كردار درمى‌آوردهركراميخواهد
فِي رَحْمَتِهِ وَ الظّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً ❁
دررحمت‌خود وستمكاران را آماده‌كرده مرآنها راشكنجه دردناك ❁

قوله (هَلْ أَتىٰ عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ ـ الآية) زجّاج گفت معنى آنست كه ألم يأت على الانسان يعنى آدم عليه‌السلام حين أى زمان من الدهر وقدكان شيئاً إلاّ أنّه لم يكن مذكوراً . گفت نه روزگارى آمد بر آدم كه او بر آن روزگار چيزى مذكور نبود . يعنى آن چهل‌سال كه از ميان مكه وطائف فكنده بود گاه خاك گاه گل گاه‌حمأ گاه صلصال . وگفتند چهل‌سال خاك بود تا باران براو آمد گل گشت ، وچهل‌سال گل ميبود بگشتن روزگار رنگ‌بگردانيد حمأگشت . چهل سال حمأ بودآفتاب براومى‌تافت خشك‌گشت صلصال شد . چهل سال‌صلصال

بود . وبعضی دیگر گفتند معنی « هل » قد است اینجا أی قدأتی علی الانسان یعنی حینی ومدتی دراز از روزگار بر آدم بگذشت که او در آن روزگار چیزی مذکور نبود . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که أ أتی علی الانسان علی سبیل الاستفهام برسبیل تقریر ، ومراد بانسان آدم است في قول الحسن وقتاده وسفیان . ودیگر مفسران گفتند مراد دیگر آدمیانند ، الف و لام جنس راست ودرتفسیر أهل البیت آمد که مراد بانسان عليّ بن أبیطالب است علیه الصلاة والسّلام وهل بمعنی « ما » نفی است وتقدیر کلام این است که ما أتی علی الانسان زمان من الدّهر إلاّ وکان فیه شیئاً مذکوراً هیچ روزگار نیامد وإلاّ او در آن روزگار چیزی بود مذکور یعنی همیشه معروف ومذکور و مشهور بود وچگونه مذکور نباشد آنکس که نامش با نام خدا ورسول برساق عرش وبردر بهشت وبرسرادقات عرش واوراق اشجار نوشته باشد پیش از خلق آدم علی ماجاء في الأخبار« مکتوب علی ساق العرش لا إله إلاّ الله محمّد ﷺ رسول الله أیّدته بعليّ ونصرته به » گفتند دلیل برصحّت این قول آن است که گفت :

(إنّا خلقْنا الإنسانَ مِنْ نُطفَةٍ) بلام تعریف عهد، ما انسان را که ذکر اورفت از نطفه آفریدیم و معلوم است که آدم را از نطفه نیافرید وأصل نطفه فعله باشد من نطف الماء إذا قطر ونطفه قطعه باشد کالفرقة والزبرة و اللمظة وما أشبهها قال الشاعر: « هَل أنتَ إلاّ نُطْفَة في شنّة » وجمعها نطاف ونطف (أمشاجٍ) أی أخلاط، واحدها مشج و مشیج کخدن وخدین قال رؤبة :

يَطْرَحْنَ كُلَّ مُعجَلٍ نِتاجِ لَمْ تكسَ جِلْداً في دَمٍ أمْشاجِ (١)

ویقال مشجت الشيء بالشيء إذا خلطته به فهوممشوج ومشیج قال أبوذویب :

كأنّ النّصْلَ وَ الفُوقَيْنِ مِنْها خِلالَ الرّيشِ سيطَ بِهِ المَشيجُ (٢)

عبدالله عباس وعکرمه وحسن ومجاهد وربیع گفتند مراد آب مردان است که بآب زن آمیخته شود دررحم که خدای ازآن فرزند آفریند ودرأخبار آمده که آب مرد سفید باشد و سطبر وآب زن زرد باشد ورقیق هر کدام ازآن غالب باشد شبه اورا بود . قتاده گفت أمشاج أی أطوار أنواع باشد ، أوّل نطفه آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه گوشت و پوست

(١) نتاج حمل است که جنین در شکم باشد ومعجل آنکه زودبیفتد. شاعر گوید چهار پایان آبستن بارهای خود را نا رسیده می‌افکنند درحالی که پوست برآنها نروئیده ودرخون آمیخته‌اند .

(٢) فوق سوفار است وگاه باشد که سوفار دوشعبه باشد وزه از میان آن دوبگذرد و شاعر گوید پیکان تیر وسوفارهایش در میان پرورشته‌ها برهم تافته ودرهم شده است .

براوپوشد آنگه خلقی نو آفرینند . ضحّاك گفت يعني اختلاط ألوان نطفه كه آب مرد سفيدباشد وسرخ وآب زن زرد باشد وسبز، واين روايت والبی است از عبدالله عباس ، و روايت ابن أبی نجيح از مجاهد وقول كلبی است . وعطاء خراسانی ازعبدالله مسعود واسامة بن زيد گفتند مراد از أمشاج عروقی است كه درنطفه باشد . ابن جريج گفت ازعطا كه أمشاج أخلاطی باشد در نطفه كه خدای از او پی آفرينند . حسن گفت أمشاج يعنی نطفهٔ آميخته با خون حيض كه چون زن آبستن شود خون حيض منقطع شود ازاو . ابن السكّيت گفت أمشاج أخلاطی بود برای آن أخلاط خواند آنرا كه آدمی مركّب است ازأنواع مختلف و چون پديد آيد خداوندِ طباع مختلف باشد . وبعضی أهل لغت گفتند بناء أمشاج بناء جمع است ومعنی واحد نبينی كه آنرا بصفت نطفه كرد ونطفه واحد است ومثله قولهم ثوب أسمال وأخلاق وحبل أرمام وبرمة أعشار (١) أبوعبدالرّحمن سلمی گفت از ابوعثمان مغربی شنيدم درمكّه اورا از اين آيه پرسيدند گفت خدای تعالی امتحان كرد خلقان را بنه چيز سه‌مفتّن وسه‌كافر وسه مؤمن. أمّا سه‌مفتّن سمع و بصر وزبان است اورا، وأما سه‌كافر نفس وهوا وشيطان است، وأماسه‌مؤمن عقل وروح وفكر اواست واين حديثی است معلّق ازجنس طاعات (٢) قوله (نَبْتَلِيهِ) می آزمائيم اورا وبيان آزمايش خدای بنده را چند جای برفت دراين كتاب كه مراد ازآن تكليف است كه صورت امتحان دارد (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً) اورا سميع وبصير گردانيديم شنوا وبينا ،وبعضی أهل علم گفتند درآيه تقديم وتأخيری هست وتقدير آنكه فجعلناه سميعاً بصيراً نبتليه ، اوراسميع وبصير كرديم تا اورا تكليف وامتحان كنيم .

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ) گفت ما اورا هدايت داديم براه راست وراه باونموديم به بيان وارشاد وأنواع ألطاف تاراه حق از باطل بداند وصواب ازخطأوشرّ ازخير (إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً) اگركافر باشد واگرشاكر يعنی نه برای آنكه درمعلوم من چنان باشد كه اوكافر خواهدبودن من لطف وبيان ازاوباز گيرم بل هدايت اوهمچنان برآن حد كنم كه هدايت شاكران برای آنكه هدايت بمن تعلّق دارد وشكروكفران به بندهٔ من آنچه بمن تعلّق دارد بجای آرم تا اگر اوآنچه تكليف اواست بجای نيارد حجّت مرا باشد براو، واين آيه دليل است بر بطلان قول مجبّره كه ايشان گفتند خدای هدايت ندهد كافرانرا گفت :

(١) أسمال وأخلاق بمعنی كهنه وفرسوده است وأرمام پوسيده وأعشار خرد شده‌وشكسته .

(٢) حديثی كه درطاعات وارد باشد وترغيب بعبادت معتبر است چون موافق باكليات اوامری است كه در قرآن بمطلق طاعات آمده است .

(إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلاً وَأَغْلَالاً وَسَعِيراً) گفت‌ماساخته‌ایم برای کافران سلسلها وغلها وآتش درفشنده ودوزخ تافته . ابوجعفر وشیبه و نافع وعاصم و کسائی خواندند « سلاسلا» و « قواریرا » با ألف باقی قرّاء بی‌ألف برای آنکه جمعی است بعد الألف حرفان فلاینصرف . آنکه وعده داد مؤمنانرا و گفت :

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ ـ الآية) گفت نکوکاران و سوگند به‌راست کنان یقال رجل برّ وبارّ أي محسن وبرّ في‌یمینه إذا صدق . حسن گفت أبرار آنکسانی باشند که مورچه‌ای رانیازارند وبهیچ بدی رضاندهند . واحد اوبارّ مثل ناصر وأنصار وصاحب و أصحاب وبرّ أیضاً کنهر وأنهار وضرب وأضراب « یشربون‌من کأس » درآخرت از کأس خمر خورند که مزاج وآمیختگی آن کافور بود وعرب إناء خمررا کأس نخوانند إلاّ آنگاه که دراوخمرباشد قتاده گفت مزاجش کافور باشد ومهرش مشك . عکرمه گفت مزاجها أی طعمها ، عکرمه گفت مزاجها أی‌طعمها أهل‌معانی گفتندمراد آنستکه بسفیدی‌و بوی کافور باشدنه آنکه‌عین‌کافور بود چه کافور خوردنی نبود والتقدیرمزاجها شراب‌کالکافور مثل قوله « حتّی‌إذاجعله ناراً » أي‌کالنار . ابن کیسان گفت شرابی باشد مطیب‌بکافور ومشك وزنجبیل . فرّاء گفت‌کافورنام چشمه است . ودرمصحف عبدالله مسعود هست « من‌کاس‌صفراء کان مزاجها قافوراً » وعرب معاقبت کند میان قاف وکاف برای آنکه‌دوحرف لهوی‌اند،واسطی گفت چنانکه أحوالشان دردنیا مختلف باشد شرابشان درآخرت مختلف باشد ، اهل‌اشارت گفتند برای‌آن مزاج خمرایشان‌درآخرت‌کافور کنندتا در دنیا در دل ایشان سرد شود .

(عَيْناً) فرّاء گفت نصب او بربدل است ازکافور و کسائی گفت نصب او برحال است وگفتند منصوب است بیشرب که ازپس اومیآید . و گفتند نصب اوبرمدح است ، وگفتندبفعلی محذوف است والتقدیرأعنی عیناً وقیل أراد من‌عین‌فلمّا حذف الجارّ انتصب الاسم وآن وجوه همه قریب‌است‌ومحتمل (يَشْرَبُ بِهَا) باءصله‌است و گفتند بمعنی‌من‌است أی‌منها (عِبَادُ اللهِ) بندگان خدای (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً) آنجاکه خواهند میبرند در منازل و قصور خود چنانکه یکی ازما آب ازجای خود برد درزمین خود وآنجاکه‌خواهد، وتفجیر گشادن چشمهٔ آب‌باشد وانفجار گشاده شدن چشمه‌آب باشد .

(يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) وفا کنند برنذر وآن نذرکه کرده باشند بجای‌آرند . قتاده گفت

یعنی بعبادت قیام نمایند ، ازنماز وروزه وزکاة وحج وجهاد ، مجاهد وعکرمه گفتند عام است در جمله نذرها که مردمان کنند گفت بهر نذر که کنند وفا کنند(وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً)واز روزی‌ترسند که شرّ آن‌عام باشد بهمه کس برسد یعنی روز قیامت ، و مستطیراً فاش باشد و شایع یقال استطار الشيء اذا ظهر وقال‌الاعشی :

فَبانَتْ وَ قَدْ أَثارَتْ فِي الفُؤا دِ صَدْعاً عَلیٰ نَأْیِها مُسْتَطِیراً (۱)

(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ) ومیدهندطعام بردوستی او، خلاف کردند در این ضمیر که راجع بـاچیست . دارانی گفت بردوستی خدای . حسن بن الفضل گفت علی حبّ الطعام با آنکه دوست داشتندی و محتاج بودند بدان کقول امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام « حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث إطعام الضیف ، والصوم بالصیف ، والضرب بالسیف».

عبدالله عباس گفت علی حبّه أي علی قلّته (مِسْکِیناً) مفعول دوم یطعمون است و مسکین آن‌باشد که اورا بلغهٔ عیش باشد و کفایت‌نباشد اورا وفقیر آنکه او را هیچ نباشد علی خلاف فیه من أهل اللّغة ومسکین مفعیل باشد من‌السکون برای آنکه درویش‌راحرکت‌اهتزاز نباشد (وَ یَتِیماً) طفل باشد که پدر ندارد (وَ أَسِیراً) آن باشد که او را در کارزار بدست بگیرند و او فعیل است بمعنی مفعول من الأسر و هوالشدّ برای آنکه چون بگیرند او را به‌بندند، وأبوسعید خدری گفت درخبری مرفوع که رسول ﷺ گفته است بنده باشد مردم‌را زندانی. ابوحمزة الثمالی گفت مراد باسیر زنان اند بیانه قوله ﷺ «استوصوا بالنساء خیراً فانّهن عوان عندکم»أی‌أُسراء .

(إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ) ای یقولون عطفاً علی قوله « یوفون» و « یخافون » و « یطعمون » واین از جمله آنجایهای است که قول در اومضمر باشد . سعیدجبیر گفت ومجاهد این سخن بر زبان نراندند بردل داشتند حق‌تعالی از سرّ ایشان و حسن‌نیّت و خلوص اعتقاد ایشان خبر داد وبدین جهت برایشان ثنا کرد ماشمارا طعام برای خدای دهیم نه برای خلق یعنی برای‌خدای نه بریاء خلق واز شما جزاء ومکافات وپاداش نمیخواهیم ونه شکری که مارا بگوئید تااازاین بازگویند. و در شکور دووجه گفتند یکی آنکه جمع شکر است کبرد وبرود ویکی آنکه مصدر است کالدّخول والخروج .

(إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً) ما ازخدای میترسیم در روزی ترش

---

(۱) آن زن جداشد درحالتی‌که بسبب جدائی خود در دل شکافی‌کرده بود آشکار .

روی یعنی روزی که مردم دراو ترش‌روی شوند من‌باب قولهم لیل قائم و نهار صائم و این روز قیامت باشد که مردم در اوچنین باشند از کثرت‌مکاره و این متسّع‌است اعنی مفعول فیه بجای مفعول به نهادن کقوله « یا سارِقَ اللَّیْلَةِ أهلَ الدّارِ » عبدالله گفت عبوسی کافران در این‌روز بحدّی برسد که قطرات از چشمهای ایشان بجای‌آب رفتن گیرد، وگفتند روز را تشبیه کرد بمردی ترش روی، علی‌بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت العبوس الضیق والقمطریر الطویل تنك و دراز ، کلبی گفت عبوس آن باشد که در او گشادگی نبود و قمطریر سخت‌باشد، قتاده ومجاهد ومقاتل گفتند قمطریر آن باشد که بسختی‌لب‌ها ازهم برداردوپیشانی بشکنج آرد، أخفش گفت قمطریر بغایت سخت باشد ودراز یقال یوم قمطریر و قماطیر إذا کان شدید الحرّ طویلا ، وقال الشاعر :

فَفِرُّوا إذا مَاالحَرْبُ ثارَ غُبارُها وَ لَجَّ بِهَا الیَوْمُ العَبُوسُ القَماطِرُ(۱)

و أنشدالفرّاء:

بَنِي عَمِّنا هَلْ تَذْكُرُونَ بَلاءَنا عَلَیْكُمْ إذاما كانَ یَوْمٌ قُماطِرُ (۲)

کسائی گفت اقمطرّ الیوم وَ ازْمَهَرّ إقمِطْراراً وَ ازْمِهْراراً فهوقمطریر وزمهریر ویوم مقمطر إذاکان صعباًشدیداً . قال الهذلي :

بَنُو الحَرْبِ أرْضَعْنا لَهُمْ مُقْمَطِرَّةً فَمَنْ یَلْقَ مِنّا ذَلِكَ الیَوْمَ یَهْرَبُ(۳)

(فَوَقَیهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الیَوْمِ) گفت خدای‌نگاهداشت ایشان را ازشر آن روز که‌میترسیدند از او (وَ لَقّیهُمْ) بایشان نمود وباستقبال ایشان ببرد (نَضْرَةً) تازه‌روئی وشادمانی‌مفسّران گفتند نضرة فی‌الوجوه وسروراً فی‌القلوب .

(وَجَزاهُمْ بِماصَبَرُوا) وپاداشت دهند ایشان‌را بآن صبر که کردند ، و« ما» مصدری است ای‌بصبرهم ، وباء مجازات راست(جَنَّةً)بستانی‌پردرخت که‌زمین‌را سایه کند(وَحَریراً) ولباس حریر بآنکه صبر کردند برطاعت وپرهیزاز معصیت . ضحّاك گفت بماصبرواعلی الفقر. وقرظی گفت بماصبرواعلی‌الصوم . عطا گفت علی‌الجوع . عمر گفت رسول‌را ﷺ پرسیدنداز صبر گفت صبرچهارگونه است صبری است بنزدیك زخم اول که بدایت بلا باشد وصبری‌است

(۱) گریختند آنگاه که گردجنگ برخاست وآن روز دژم وخشم‌آلوده رزم را سخت‌کرد .

(۲) ای فرزندان عم ماآیا بیاد دارید رنج مارا برای شما وقتی روز سختی پیش‌آمد .

(۳) پروردگان جنگ را ماشیر دادیم و پروردیم بروز سختی و هرکس آن روز ما را ببیند فرار میکند .

برأداء فرایض و صبری براجتناب محارم و صبری است برمصائب . حسن گفت جزای ایشان آن باشد که ایشان‌را به‌بهشت برد ولباس حریر پوشد .

(مُتَّکِئِینَ) نصب اوبرحال است تکیه زده باشند(فیها) دربهشت(عَلَی الأرائِكِ) برسریرها که از بالای اوکله‌زده باشند وسریررا اریکه نخوانند الاّ آنکه ازبالای‌اوکله باشد، حسن گفت این لغت اهل یمن است ودر آن‌عهد سریر باین صفت ملوك یمن‌را بودی . مقاتل گفت سریرها باشد باکله ازشاخهای زرمرصّع بانواع جواهر ازدرّ ویاقوت (لایَرَوْنَ فیها شَمساً وَلازَمْهَریراً) در او آفتاب وسرما نبینند . قتاده گفت خدای‌تعالی دانست که گرمای سخت و سرمای سخت موذی باشد نفی کرد هردورا از بهشت تابدانند که هوای بهشت معتدل باشد. ومرّةالهمدانی گفت‌زمهریر سرمای برّنده‌باشد . مقاتل گفت برف خردبمانند سرسوزن.

عبدالله مسعود گفت لونی باشد از عذاب . ثعلب گفت زمهریر بلغت طی ماه باشد یعنی در او آفتاب و ماه نبینند. قال‌الشاعر :

وَلَیلَةٍ ظَلامُها قَدِ اعتَکَرْ قَطَعتُها وَالزَّمهَریرُ ما ظَهَر (١)

أی لم یطلع القمر . مقاتل گفت آیات در مردی انصاری آمد که او طعام داد این سه کس را مسکین و یتیم و اسیر را . و عامّهٔ مفسّران و أهل أخبار جمله گفتند این آیات من قوله « إنّ الأبرار یشربون من کأس ـ إلی قوله ـ و کان سعیکم مشکوراً» در حق أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام و فاطمه وحسن وحسین علیهم‌السلام آمد و کنیزکی که ایشان را بودفضّه نام و قصّه آن‌بود که روایت کرد لیث از مجاهد از عبدالله عباس واین خبر بچند طریق بیاورد ثعلبی مفسّر امام أصحاب الحدیث که إمام حسن و امام حسین علیهما الصلاة والسلام بیمار شدند جد أمجد ایشان حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله بعیادت ایشان آمد با جمله معروفان عرب و اصحاب و أمیرالمؤمنین علی را علیه الصلاة و السلام گفت اگر نذری کنی در حق فرزندان و هر نذر که آنرا وفا نباشد هیچ نبود أمیرالمومنین علی علیه الصلاة والسلام گفت باخدای پذیرفتم که اگر اینان را خدای شفا دهد من سه روز روزه دارم‌شکرانه آن فاطمه علیهاالسلام گفت می نیز همین نذر کردم امام حسن علیه‌السلام گفت من نیز همین نذر کردم اگر خدای ما را عافیت دهد امام حسین علیه‌السلام گفت من نیز همین نذر کردم اگر خدای امام حسن را عافیت دهد فضّهٔ خادمه گفت من نیزهمین نذر کردم چون خدای‌ایشان را عافیت داد أمیرالمؤمنین

(١) شبی که تاریکیش سخت گردیدبود راه بریدم وهنوز ماه پیدا نشده بود .

علی علیه الصلاة و السلام فاطمه علیها السلام را گفت وقت آن است که ما بآن نذر وفا کنیم بنزدیك ایشان نبود نه قلیل ونه کثیر أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام بنزدیك همسایه رفت جهود از او قرض خواست نام آن جهود شمعون بن جابا، اوپاره‌ای پشم بداد و سه صاع جو، گفت این پشم زنان را ده تا برای من بریسند و این صاعهای جو بمزد بر گیرند أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام آن بستد و بخانه آورد وفاطمه علیها السلام صاعی از آن جو آسیا کرد و پنج قرص از آن بپخت هر یکی را قرصی و همه مردم در سرای روزه داشتند، أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام نماز شام بگزارد و بخانه باز آمد و طعام در پیش نهادند تا تناول کنند هنوز دست بطعام نا برده سائلی بدر خانه فراز آمد و گفت مسکین من مساکین المسلمین أطعمونی أطعمکم‌الله من موائد الجنّة درویشی ام از درویشان مسلمانان مرا طعامی دهید که خدای شما را از خوانهای بهشت طعام دهاد، و أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام آواز او بشنید این بیت‌ها إنشاء کرد روی بزهراء علیها السلام آورد:

فاطِمَ ذاتَ الْمَجْدِ وَ الیَقین   یا بِنْتَ خَیْرِ النّاسِ أجْمَعینَ
أما تَرَیْنَ البائِسَ المِسْکین   قَدْ قامَ بِالبابِ لَهُ حَنین
یَدْعُو إلَی اللهِ وَ یَسْتَکین   یَشْکُو إلَیْنا جایِعٌ حَزین
کُلُّ امْرِیءٍ بِکَسْبِهِ رَهین   وَ فاعِلُ الخَیْراتِ یَسْتَدین
مَوْعِدُهُ جَنَّةُ عِلِّیّین   حَرَّمَها اللهُ عَلَی الضَنین
وَ لِلْبَخیلِ مَوْقِفٌ مَهین   تَهْوی بِهِ النّارُ إلَی السِّجین
شَرابُهُ الصَّدیدُ وَ الغِسْلین   یَمْکُثُ فیهِ الدَّهرَ وَ السِّنین(۱)

فاطمه علیها السلام جوابش داد باین أبیات:

أمرُكَ سَمْعٌ یا ابْنَ عَمٍّ وَ طاعَةٌ   مالِیَ مِنْ لومٍ وَ لا وَضاعَةٌ

---

(۱) ای فاطمه صاحب بزرگی ویقین . ای دختر بهترین همه مردم آیا نمی بینی بیچاره فقیر بر در ایستاده ناله دارد خدایرا میخواند وتضرع میکند شکایت پیش ما آورده گرسنه است وغمگین هر کس در گرو عمل خویش است آنکس که نیکی کند وام می دهد که موعد آن بهشت آسمان است خداوند آنرا بر بخیل حرام کرده اورا جایگاهی ورتبه ایست پست وآتش اورا به سجین میبرد نوشیدنی اوصدیداست وغسلین وهمه‌روز گار وسالها آنجامیماند.

غُذِيتُ بِالْبِرِّ وَلِي صِناعَةٌ أُطعِمُهُ وَلا أُبالِي السّاعَة
وَ أُدْخِلُ الخُلْدَ وَلِي شَفاعَة (۱)

آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام دست فراز کرد وقرص خود را ایثار کرد و بمسکین داد فاطمه علیها السلام نیز موافقت کرد ، حسن وحسین علیهما السلام نیز موافقت کردند ، فضّه نیزموافقت کرد وآن شب بآب تهی روزه بگشادند روز دیگر صاع دیگر معالجه کرد واز او پنج قرص بپخت چون شب در آمد وقت افطار بود طعام درپیش نهادند چون خواستند که طعام بخورند یتیمی بیامد وگفت السلام علیکم یا أهل بیت‌النبوّة و معدن الرسالة مختلف الملائکة ، یتیم من أولاد المهاجرین . من یتیمی ام از فرزندان مهاجر پدرم را روزعقبه شهید کردند طعامی دهید مرا که خدای تعالی شمارا ازمائده‌بهشت طعام دهادأمیرالمؤمنین‌علی علیه السلام چون آواز اوبشنید این بیت‌ها انشاء کرد :

فاطِمَ بِنْتَ السَّيِّدِ الكَرِيمِ بِنْتَ نَبِيٍّ لَيْسَ بِالزَّنِيمِ
قَدْ جاءَنا اللهُ بِذَا اليَتِيمِ مَنْ يَرْحَمِ اليَوْمَ فَهُوَ رَحِيمُ
مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ حَرَّمَها اللهُ عَلَى اللَّئِيمِ
وَ لِلْبَخِيلِ مَوْقِفٌ ذَمِيمٌ تَهْوِي بِهِ النارُ إِلَى الجَحِيمِ
شَرابُهُ الصَّدِيدُ وَ الحَمِيمُ (۲)

فاطمه علیها السلام جواب داد :

إِنّي لأُعطِيهِ وَ لا أُبالِي وَ أُوثِرُ اللهَ عَلَى عِيالِي
أَمسَوْا جِياعاً وَهُمْ أَشْبالِي أَصغَرُهُمْ يُقتَلُ فِي القِتالِ
بِكَرْبَلا يُقتَلُ بِاغْتِيالِ لِلقاتِلِ الوَيْلُ مَعَ الوَبالِ
تَهْوِي بِهِ النارُ إِلَى سِفالِ مُصَفَّدَ اليَدَيْنِ بِالأَغلالِ
كُبُولُهُ زادَتْ عَلَى الأَكْبالِ (۳)

---

(۱) فرمان توشنیدنی وپذیرفتنی است نه‌من‌کاری کنم که‌ملامت آرد وپستی . با نیکو کاری‌پرورش یافته‌ام واین‌شغل‌من‌است مسکین را میخورانم واکنون بیم ندارم وداخل بهشت میشوم‌وشفاعت مراست .

(۲) ای فاطمه دختر سید بزرگوارای‌دختر پیغمبر بی‌عیب‌وآلایش. خداوند یتیمی نزد ما فرستاد کسی که امروز رحم کندرحیم‌اواست ووعده‌گا اوبهشت پر نعمت که خداوند برلئیم حرام کرده‌است وبخیل را رتبه‌ایست مذموم آتش اورا بدوزخ می‌افکند نوشیدنی اوصدیداست وحمیم .

(۳) باوعطا میکنم وباك ندارم خداوند را برعیال خود ترجیح میدهم گرسنه‌اندوفرزندان منند*

آن شب نیزجمله طعام بدادند وبآب تهی روزه بگشادند چون شب سه دیگر بود طعام بساختند ودرپیش نهادند سائلی آمد و گفت من اسیری ام ازاسیران شما مرا باسیری گرفته اید وطعامی نمیدهید مرا طعامی دهید ، أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام روی بفاطمه زهرا آورد واین بیت‌ها انشاء کرد :

فاطِمَ یا بِنْتَ النَّبِي أَحْمَد ... بِنْتَ النَّبِي السَّیِّدِ الْمُؤَیَّد
هذا الأسیرُ لِلنَّبِي الأَمْجَد ... مُکَبَّلٌ فِي غُلِّهِ مُقَیَّد
یَشْکُو إِلَیْنا الجُوعَ قَد تَمَدَّدْ ... مَنْ یُطْعِمِ الیَوْمَ یَجِدْهُ فِي غَدْ
عِنْدَ العَلِيِّ الوَاحِدِ المُوَحَّد ... ما یَزْرَعُ الزَّارِعُ سَوْفَ یُحْصَدُ
فَأَطْعِمِي فِي غَیْرِ مَنٍّ أَنْکَد ... حَتَّى تُجازَى بِالَّذِى لا یَنْفَدْ(۱)

فاطمه علیها السلام جواب داد :

لَمْ یَبْقَ مِمَّا جِئْتَ غَیْرُ صاعِ ... قَدْ دَمِیَتْ کَفِّى مَعَ الذِّراعِ
ابْنایَ وَاللهِ مَعَ الجِیاعِ ... أَبُوهُما لِلْخَیْرِ ذُواصْطِناعِ
یَصْطَنِعُ المَعْرُوفَ بِابْتِداعِ ... عَبْلُ الذِّراعَیْنِ طَویلُ الباعِ
وَ ما عَلىٰ رَأْسِيَ مِنْ قِناعِ ... إِلاَّ قِناعُ نَسْجُهُ صَناعِي (۲)

آن شب نیزطعام بدادند وبآب تهی روزه بگشادند چون روز چهارم بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخاست وبیك‌دست امام حسن علیه السلام بگرفت وبیك دست امام حسین علیه السلام وایشانرا آورد بنزدیك رسول صلی الله علیه وآله وایشان ازضعف میلرزیدند رسول صلی الله علیه وآله دلتنگ شد از اینحال گفت برخیزید تا بحجرهٔ فاطمه علیها السلام برویم آمدند وفاطمه زهرا سلام الله علیها درمحراب بود شکم

* کوچکترین آنهادرجنگ کشته میشود درکربلا اورا خائنانه میکشند وای برکشنده او و عذاب بر او باد آتش اورا بجای پست بکشاند دستهایش بغل بسته وبندهایش بیش ازهمه بندها .

(۱) ای فاطمه دختر پیغمبر احمد . دختر پیغمبر سید وتایید شده . این اسیر پیغمبر بزرگ است بسته در غل وقید سوی ما شکایت دارد از گرسنگی هر کس امروز طعام دهد فردا آنرا نزد خداوند علی اعلی یگانه می‌یابد . آنکس که کشت کرد زود دروکند . پس‌طعام ده ومنت مگذارکه شوم‌است‌تاپاداش دهند مارا بچیزی که تمام نمیشود .

(۲) ازآن‌طعام که‌آوردی غیریك صاع نمانده است ودست من تاذراع خون آلوده گشته . دو پسر من بخدا قسم گرسنه‌اند وپدر آنها نیکوکاری است درکار نیك‌اعمال نوتازه دارددذراعش‌سطبرودستش‌بلند وبرسر می قناعی نیست مگر قناعی از بافته خود .

با پشت گرفته از گرسنگی رسول صلی الله علیه و آله چون چنان دید گفت واغوثاه بالله أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یموتون من‌الجوع جبرئیل علیه السلام آمد واین آیه آورد « یوفون بالنذر ـ إلی قوله ـ إنّ هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکوراً » ابن مهران گفت رسول صلی الله علیه و آله چون نزدیك فاطمه سلام الله علیها شد واورا بپرسید چون اورا چنان دید بگریست وگفت سه روز است که شما در رنجید ومن بی‌خبر ازشما جبرئیل علیه السلام آمد واین آیه آورد « إنّ الأبرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً ✿ عیناً یشرب بها عبادالله یفجّرونها تفجیراً» گفت چشمه ایست در سرای رسول صلی الله علیه و آله ازآنجا بسرای پیغمبران واوصیاء میرود « یوفون بالنذر » یعنی امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء وامام حسن وامام حسین علیهم الصلوة والسلام وفضّه . درخبراست ازعبدالله‌عباس که روزأهل‌بهشت دربهشت روشنائی بینند چون روشنائی آفتاب گویند بارخدایا نه ما را وعده دادی که « لایرون فیها شمساً ولازمهریراً » این نور آفتاب چیست حقتعالی گوید این آفتاب نیست علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام مزاحی کرد از آن بخندیدند این نوردندانهای ایشان است که همه بهشت ازاومنوّرشد . واتّفاق‌أهل قبله است ازمخالف وموافق که این سوره درحق امیر-المؤمنین علیّ و فاطمه وحسن وحسین علیهم الصلوة والسلام آمد تا مثل شد در أخبار و أشعار چنانکه شاعری گفت :

أنا مَولیً لِفتیً اُنزِلَ فیهِ هَلْأتیٰ إلیٰ مَتیٰ اکتُمُهُ أکتُمُهُ إلیٰ مَتیٰ (۱)

وصاحب گفت :

وَ إذا قرأنا هَلْ أتیٰ قرأت وُجوهُهُمْ عَبَسْ (۲)

وأبوبکر قهستانی در مرثیه مرتضی علم‌الهدی قدّس الله روحه‌العزیز گفت :

أتیٰ ما أتیٰ لاحِینَ لِلصّبْرِ یافَتیٰ مَضیٰ سَیّدُ السّاداتِ مِنْ أهلِ هَلْأتیٰ
مَضیَ المُرْتَضیٰ بْنُ المُصْطَفیٰ عَلَمُ الهُدیٰ عَلیُّ النّعْلیٰ واحَسْرَتا و اُمصیبَتا (۳)

براین قول سوره مدنی باشد . وعلماء در این‌سوره‌خلاف کردند مجاهد و قتاده گفتند سوره جمله مدنی است . حسن وعکرمه گفتند یك آیه مکّی است وهی‌قوله « ولا تطع منهم آثماً أو کفوراً» وباقی مدنی، ودیگران گفتند جمله مکّی است :

(وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها) صفت بهشت است یعنی سایهٔ درختان بایشان‌نزدیك‌شد

---

(۱) من بنده آن مردم که هل‌اتی در باره او فرود آمد تاکی آنرا پنهان دارم .
(۲) چون ماهل اتی خوانیم صورت آنها سوره عبس خواند یعنی روی ترش‌کنند .
(۳) مصیبتی‌آمدکه آمد و هنگام شکیبائی نیست مهترمهتران از خاندان هل اتی درگذشت سید مرتضی علم الهدی فرزند پیغمبر برگزیده درگذشت‌علی بلند مرتبه‌افسوس‌که چه‌مصیبتی‌است .

ونصب دانية چندوجه گفتند یکی حال بدل قوله « متّکئین » وجه دیگرعطف علی قوله « ولا یرون فیها شمساً ولازمهریراً » وجه دیگر آنکه نصب برمدح است وتأنیث برای آن کرد که ظلال جمع است. درقراءت عبدالله مسعود « ودانیاً علیهم ظلالها » لتقدیر الفعل ، ودر قراءت اُبیّ « ودانٍ علیهم » رفع علی الاستیناف (وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلاً) ومیوه آنرا مسخر کرده باشند أهلش را تا چنانکه ازآن خواهند میگیرند استاده ونشسته وخفته چنانکه خواهند برآن حال که باشند . مجاهد گفت زمین بهشت ازسیم وخاکش ازمشك است و أصل درختانش از زر است وشاخها ازلؤلؤ وزبرجد ویاقوت ومیوه درزیر برگهای اوهر که خواهد که از میوه چیند ایستاده و خفته و نشسته تواند و ذلك قوله : « ودانیة علیهم ظلالها و ذلّلت قطوفها تذلیلاً » .

قوله (وَيُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا قَوارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ) گفت می گردانند برایشان إناءها ازسیم و کوزه های بی‌دسته‌وخرطوم ، ازآبگینه آبگینه ازسیم ، مفسّران گفتند سفیدی سیم باشد درصفای آبگینه ، اصل او سیم باشد و لیکن صفای آبگینه دارد ، عکرمه گفت عبدالله را پرسیدم ازاین آیه گفت اگرپاره ای‌سیم بگیرند وآنرا تنك کنند بحد پرمگس شراب دراوپیدا نباشد ، سیم بهشت چنان بود که شراب در او پیدا بود . کلبی گفت وثمالی آبگینه هرقومی ازخاك زمین ایشان بود و زمین بهشت ازسیم بود آبگینه ایشان ازآن باشد . نافع و کسائی وأبوبکر عن عاصم خواندند قواریراً قواریراً من فضة هردو بتنوین وألف، وحمزه وابن‌عامر هردو بی‌تنوین خواندند قواریر قواریر(۱) علی أنّه لاینصرف لأنّه جمع بعد ألفه حرفان و این یك سبب مکرر است . و ابن کثیر اوّل بتنوین خواند ودوم بی‌تنوین، وأبوعمرو هردو بتنوین خواند دروصل ودروقف بی تنوین ، وازحق این لفظ آن است که أبداً لاینصرف بود چه سبب او مکرر است ، و عذر آن کسیکه صرف کرد آنست که برای سر آیت کرد وقوله (قَدَّرُوها تَقْدِيراً) آنرا که مقدّر کرده باشندمفسّران گفتند برقدر شرب صاحبش چندانکه ریّ سیرابی اورا کفایت کند . ربیع وقرظی گفتندمقدار آنکه درکفی گنجد . قراءت عامّه قرّاء «قدّروها » است برفعل مستقیم ، وشعبی درشاذ خواند « قُدّروها » علی‌الفعل المجهول واین قراءت مضطرب است وبرعربیت راست‌نیست برای‌آنکه کاس مقدّر است (۲) نه أصحاب کأس . بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ایشان با خویشتن

(۱) وقراءت مشهورکه روایت حفص از عاصم است همچنین بی تنوین است .

(۲) یعنی‌کاسه را اندازه میکنندنه مردم را .

اندیشه کنند بقدر آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند بیابند نه زیاده ونه نقصان .

(وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً) بایشان دهنددر آنجا کأس که‌مزاج آن زنجبیل باشد گفتند زنجبیل برای آن گفت که نشاط‌آور باشد . بعضی دیگر گفتند عرب زنجبیل را دوست دارند وآنرا پسندیده دارند قال الشاعر :

كَأَنَّ الْقَرَنْفُلَ وَ الزَّنْجَبِيل باتا بفيها و أَرْياً مَشُوراً (۱)

گفتند چشمه ایست در بهشت که از او طعم زنجبیل یابند . قتاده گفت : زنجبیل شراب مقرّبـان باشد . بعضی دیگر گفتند مقرّبـان‌را خـالص دهند و دیگـران را ممزوج .

(عَيْناً فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً) چشمه ایست درآنجا که‌آنرا سلسبیل خوانند. قتاده گفت معنی سلسبیل سلس سهل باشد ومنقادباشد بآن جای‌برند که خواهند . مجاهد گفت‌رونده تیزرو باشد . یمان گفت خوش طعم باشد یقول العرب شراب سلسبيل وسلسال‌و سلسل إذا كانت سائغاً سهل الجري في‌الحلق . مقاتل‌حیّان گفت برای‌آن سلسبیل خوانند آنرا که در راه ها و خانها وسرای ها روان باشد و أصل او از زیر عرش است از آنجا ببهشت عدن آید از آنجا بدیگر بهشت هـا آید و شراب بهشت گفت بر طعم زنجبیل بـاشد وبرد کافور و بوی مشك .

(وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ) میگردند برایشان غلمانی مخلّد ومؤبّد یعنی باآنکه مخلّد باشند بگشت روزگار ازآن شکل و هیئت نبشوند و بزرگ نگردنـد و متلحیّ نشوند .

(إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون ایشانرا بینید گمان برید که مروارید پرا کنده‌اند .

(وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً) گفت چون بینی آن جایگاه نعمت بینی‌ملکی بزرگوار، قراء دروقف این‌آیت خلاف کردند بعضی بر«رأیت» وقف کردنـد و گفتند مفعول رأیت محذوف است‌و«ثمّ »ظرف‌است ازرأیت دوم ، وبعضی بر«ثم» وقف کردندو ظرف را درجای مفعول بنهادند که گفتند تقدیر آنست و إذا رأيت ذلك المكان رأيت واین دوم جواب « إذا »باشد، درملك كبير خلاف کردند گفتند ملکی که کمینه‌آن‌هزارسال راه باشد مرد برغرفه‌نشسته اقصی‌ملك خودبیند گفتند آن‌ملك آنستکه‌فرشتگان‌هروقت که‌بسلام ایشان آیندو

(۱) اری عسل است ومشورا آنکه ازکندو برچیده باشند یعنی قرنفل و زنجیل و عسل در دهان آن زن است .

چون بیایند بدستوری در آیند و گویند ملکی باشد بی زوال . أبوبکرورّاق گفت ملکی باشد بـی هلك . محمّد بن علیّ الترمذی گفت ملك تکوین باشد چون چیزی خواهد گویـد بباش بباشد .

(عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ) أبوجعفر و حمزه ونافع ودرشاذ قتاده ومجاهد وابن سیرین وعون العقیلی و ابن محیصن و أعمش و أیّوب خواندند عالیهم بسکون یاء أي یعلوهم ومعنی آنکه پوشیده باشند بجامه‌های سندس سبز چنانکه گویند رأیت فلاناً علیه ثیـاب کذا یعلوها أفضل‌منه، ودیگرقرّاء خواندند عالیهم أیفوقهم ونصب او برظرف بودونافع‌خواند وحفص عن عاصم خضرواستبرق مرفوع برآنکه خضرصفت ثیاب باشد واستبرق عطف‌باشد براو ابن‌عامر وأبوعمرو خواندند خضرٌ برفع‌واستبرقٍ بجر وباقی قرّاءهردومجرورخواندند. گفت لباسهای ایشان جامه‌های سندس باشد وآن‌دیباهای‌تُنك گران‌مایه باشد ، آنکه گفت بلون سبز باشدونیزجامه‌هااستبرق واین دیبای ثخین وسطبرباشد و گفتند معرّب سطبرك است (وَحُلُّوا أساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ) وحلی ایشان کنند دست ورنجهاازسیم، أمّا سؤال طاعنان که چرا حلی ازسیم باشد اززر نباشد جواب آن است که فضل زربرسیم اینجا بعرف است‌نه‌بعقل و شرع، روا بود که سیم گران مایه‌ترباشد . وأسوره جمع سواراست فهی‌جمع جمع (وَسَقيٰهُمْ رَبُّهُمْ)آب دهد ایشانرا خدای ایشان وبرای‌آن اضافه باو کرد که همه ازاواست‌ازخلق وبامراو و اباحت او. قولی دیگرآن است که مراد برب‌سیّداست یعنی سقاهم سیدهم علیّ‌بن أبیطالب‌علیه‌الصلاة والسلام ایشانرا آب دهد سیدشان علیّ‌بن أبیطالب ﷺ ودلیل‌آنکه ربّ بمعنی‌سیدآمده‌است فی‌قوله فی‌سورة یوسف « اذكرني عندربك » أي عند سيّدك وقوله « فسقى ربّه خمراً » أی سيّده براین قول اوساقی باشد وأخبار ازجهت مخالف ومؤالف منظاهراست که او ساقی کوثر خواهد بودن، دراین معنی‌شاعر گفت :

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الْمَعِيشَةِ سُؤْلِي ‏ وَاعْفُ عَنِّي بِحَقِّ آلِ رَسُولِ

وَاسْقِنِي شَرْبَةً بِكَفِّ عَلِيٍّ ‏ سَيِّدِ الأوْصِياءِ زَوْجِ بَتُولِ (١)

و برقول‌عامهٔ مفسّران اوآب داده باشد وحق تعالی آب دهنده‌او،وبسیاقت این لایق‌تر است ودر منقبت بلیغتر(شراباً طَهُوراً) شرابی‌پا کیزه یعنی آلوده نشود آبش بآنچه آلوده شود آبهای دنیا از چیزهائی که آنرا از حکم پا کی ببرد . گفتند خمرش پا کیزه باشداز

آنکه مستی کند و خمار آورد و داعی بقبایح، و گفتند معنی آن است که پاك بود بوقت دویم مستحیل نشود ببول بل از اندام ایشان جدا شود بمانند عرق که بوی مشك دارد . أبوقلابه گفت خدای تعالی هرمردی را از اهل بهشت چندانی شهوت ونهمت وقوّت بدهد که صدمرد را ازأهل دنیا چون طعامی که خواهند بخورند ایشان را شرابی دهند که شکم ایشان مطیّب شود و بوقت هضم طعام وشراب رشحی شود و از اندام ایشان بیاید بمانند مشك اذفر ، باز دیگر باره شکم ایشان تهی شود و بشهوت طعام باز آید ، و گفتند شراب طهور یعنی شرابی مطّهر پاك کننده ، ایشان را از أدناس و أنجاس پاك کند و ایشان را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند . از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کردند که او گفت شرابی که از دل ایشان ازهرچه دون خدای است پاك و پاکیزه کند تابه‌أغیار مدنّس نباشد ، دارانی گفت ایشان را یك شربت دهندبکأس‌مودّت بربساط قربت که ایشان را سیر گرداند از صحبت خلق ومستأنس گرداند بجوارحق، آنگه ایشانرا بر منابر قدس بنشاند تحفهٔ مزید فرستد و باران تأیید بر ایشان باراند تا سیل شوق بدل ایشان‌درآید تاازهموم فرقت برهند وبسرورقربت برسند .

یکی از جمله عارفـان گوید از قفـای سهل بن عبدالله نماز خفتن می کردند این‌سوره میخواند چون بدین آیه رسید آواز دهنش می‌آمد همچون کسیکه چیزی خورد چون فارغ شد گفتیم یا شیخ قرآن می‌خواندی یا شراب میخوردی گفت شراب می‌خورم‌بکأس «و سقیهم ربّهم» واگر ندانستمی که از قراءت قرآن لذّت شراب می‌یابم بل خوشتر همانا نخواندمی. عبدالله عمر روایت کرد که مردی حبشی بنزدیك رسول صلى الله عليه وآله آمد و گفت یا رسول الله خدای شما را برما تفضیل داد بحسن صورت و بیـاض لون و شرف نبوّت چگوئی اگر من ایمان آرم بآنچه تو ایمان داری و همچنان عمل کنم که تومی کنی باتو در بهشت باشم گفت رسول صلى الله عليه وآله آری! آنگه گفت بآن خدای که جان ما بامر او است که مرد سیاه باشددر دنیا که بیاض نور او در بهشت از هزار فرسنك میتابد ، آنگه گفت هر بگوید لاإله إلاّ الله این کلمه اورا عهدی باشد بنزدیك خدای وهر که گوید سبحان‌الله وبحمده اورا صدهزار و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند ، یکی از حاضران گفت یا رسول الله چون حال بر این جمله است هیچ کس هلاك نشود رسول صلى الله عليه وآله گفت مرد باشد که روز قیامت می‌آید وچندان عمل دارد که‌اگر بر کوه نهند گران بار شودیك نعمت از نعمت‌های خدای بیاید آنرامستغرق کند تا او بماند بافضل و رحمت‌خدای، آنگه گفت‌رسول صلى الله عليه وآله این آیات برخواند درصفت بهشت چون باین جا رسید که « و سقیهم ربّهم شراباً طهوراً » حبشی گفت یا رسول الله چشم‌من

دربهشت همان بیند که چشم تو ؟ رسول ﷺ گفت آری ، حبشی نعره زد و بیهوش بیفتاد از آن بیهوشی در آمد رنجور و درآن رنج با پیش خدای شد ، عبدالله عمر گفت بعزّت عزّ او که رسول ﷺ را دیدم که بدست خود اورا درلحد می‌نهاد .

(إِنَّ هٰذا كانَ لَكُمْ جَزاءً) آنگاه گفت این بهشت باین آراستگی و این نعمت بی غایت و نهایت هم شما را خواهد بودن ولیکن بجزاء عمل شما و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفتند جزاء برعمل نیست گفتند چرا جزاء بر عمل نباشد برای آنکه آنچه مبتداء باشد فضل و احسان بود وجزاء پاداش بود عقیب فعل بود و باستحقاق بود. (وَكانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً) گفت سعی شما و رفتن شما و تاختن ومراد عمل وکار کردن است نه رفتن و تاختن جز آنکه بسعی کنایت کرد ازعمل .مشکور آن باشد که بموقع شکر افتدوشکرهم مجازاست ، یعنی که عمل بمنزله نعمت‌باشد ورضای‌خدای آنراواستحماداو آنرا بمنزلهٔ شکر باشد و از آنجا که تعظیم مقرون بود باعتراف منعم علیه بنعمت منعم و این نیز ثواب مقرون باشد با تعظیم و تبجیل آنرا شکر خواند

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً) آنگه گفت مافرستادیم این قرآن‌را بر تو فرستادنی و این برسبیل منّت و تذکیر نعمت گفت . عبدالله عباس گفت منّت نهاد بر آنکه قرآن مفرّق‌فرستـاد ، آیه ازپس آیه و سوره از پس سوره و بیکبار نفرستاد تا دشوار نبود فهم کردن و معنی او یاد گرفتن ، کقوله « و قرآنافرّقناه‌لتقرأه علی الناس ـ الایة » آنگه رسول ﷺ را برسبیل تعظیم و توقیف و تأدیب و تذکیر گفت :

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) صبر کن بر حکم خدای‌تعالی، عام است در همه حکمی که کرد و فرمود تکلیف بآن متعلّق است (وَلا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) و طاعت هیچ کس مدار ازاین کافران و بزهکاران ، و «أو» بمعنی واو عطف است التقدیر و کفوراً کما یقال لاترتکب معصیة صغیرة أو کبیرة معنی آنکه هیچ دو مکن‌نه صغیره ونه کبیره، فرّاء گفت «أو» بمعنی «لا» است یعنی ولا کفوراً ، کقول الشاعر :

لاوَجدُ ثَكلى كَما وَجَدتُ وَلا وَجدُ عَجُولٍ أَضَلَّها رُبَعُ
أَوْ وَجدُ شَيخٍ أَضلّ ناقتَهُ يَوْمَ تَرى فِي الحَجِيجِ وَانْدَفَعُوا (۱)

أراد ووجدشیخ. قتاده گفت مراد به‌آثم کفور أبوجهل است و ازاین بود که چون فرض نماز فرود آمد ابوجهل رسول ﷺ را نهی کرد از نماز کردن و بر آن تهدید کرد اوراو گفت

(۱) اندوه هیچ زن بچه مرده مانند من‌نیست ونه هیچ ناقه فرزندگم‌کرده یاپیر مردی‌که‌مرکوب خودراگم‌کرده باشد روزی‌که باحاجیان بود اوماند وحاجیان رفتند .

لئن رأيت محمداً يصلّي لأطأن عنقه . اگر بینم که دگر محمد (ﷺ) نماز کند پای بر گردن اونهم خدای تعالی این آیه فرستاد . مقاتل گفت : «و لاتطع منهم» وطاعت مدار از ایشان یعنی از مشرکان عرب«آثماً»یعنی عقبة بن ربیعه که رسول ﷺ را گفت اگر تو برای آن‌می کنی که تورا زنی نیکو می‌باید در همه عرب از دختران من نیکوتر نیست یکی را بگیر، ازآنکه تو خواهی بتو دهم بی مهر ، توازاین کار بازآی خدای تعالی این آیه فرستاد «ولاتطع منهم آثماً» یعنی عقبة بن ربیعه «ولا كفوراً» یعنی ولیدبن المغيرة که او رسول ﷺ را گفت‌اگر این دعوت نبوّت برای مال می کنی قریش دانند که از من بیشتر کس مال ندارد من تورا چندان مال بدهم که تو خوشنود شوی خدای تعالی این آیه فرستاد .

(وَاذكُرِاسمَ رَبِّكَ بُكرَةً وَ أصيلاً) وذکر خدای تعالی کن بامداد وشبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و گفتند نماز پیشین و نماز دیگر .

(وَ مِنَ اللَّيلِ فاسجُدْ لَهُ - الآية) یعنی در شب سجده کن خدای را یعنی نمازشام وخفتن (وسَبِّحْهُ لَيلاً طَويلاً) شب درازتسبیح کن اورا، آنگه گفت:

(إنَّ هؤُلاءِ) اینان یعنی این‌کافران دنیا دوست می‌دارند و باز پس پشت انداخته‌اند روزی گرانرا یعنی روز قیامت را .

(نَحنُ خَلَقْناهُمْ) گفت ماآفریدیم ایشان‌را(وَشَدَدْنا أسرَهُمْ) و سخت‌بکرده‌ایم خلق ایشانرا . عبدالله عباس گفت و مجاهد و قتاده و مقاتل الأسر الخلق يقال فرس حسنُ الاسر أى الخلق . ربیع انس گفت مراد بأسر مفاصل است یعنی سخت مفاصل . حسن گفت اوصال او سخت کردیم بعصب و عروق . مجاهد گفت أسر شدّت‌باشد و أصل‌الأسر الشدّ، و منه الأسير فعيل بمعنى مفعول و يقال ما أحسن أسره أى شدّه و أخذت ذلك بأسره أى بجمعه و كلّه لأنّه مجموع مشدود بعضه إلى بعض كأنّهم أرادوا العكم والشدّة لم يفتح ولم ينقص منه شيىء،قال لبيد :

سامِ الوَجهِ شَديدٌ أسرُهُ	مُشرِفُ الحارِكِ مَحبُوكُ الكَتَدِ (١)

و قال أخطل :

مِنْ كُلّ مُجتَنَبٍ شَديدٍ أسرُهُ	سَلِسِ القِيادِ تَخالُهُ مُختالاً (٢)

---

(١) روی درهم تمام خلقت‌کاهلش برافراشته محکم درهم پیچیده .

(٢) از هرمرکوب گرفته وکشیده تمام خلقت رام وپنداری بسیار بخود مینازد .

(وَإِذا شِئْنا بَدَّلنا - الآية) اگر ماخواهیم ایشانرا بریم وبه بدل اینان گروهی دیگررا بیاریم .

(إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ) یعنی‌این‌سوره واین‌موعظه یادگاری است (فَمَنْ شآءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبيلاً) هر که خواهد آنرا راهی گیرد و وسیلتی سازد ازآن بخدای ، ومرادآنکه برضای خدای راهی سازد بفعل‌طاعات واجتناب معاصی واین دلیل باشد برآنکه مکلّف مخیّر است وعنان اختیار بدست اوست مجبر نیست چنانکه مجبّران گفتند .

(وَما تَشآؤُنَ - الآية) أبوعمر وابن کثیر خواندند یشاؤن بیاء علی‌الخبر عن الغائبین ونخواهید شما إلاّ وخداي خواهد معنی آن است که شمااتّخاذ سبیل بفعل طاعت و اجتناب معصیت نخواهید إلاّ وخدای آنرا مرید باشد . مراد اینست که نه آنکه خدای هرچه بنده خواهد آن خواهد برای آنکه ما مرید مباحات و قبائح باشیم و خدای آنرا مرید نباشد برای آنکه ارادت مباح عبث باشد وارادت قبیح قبیح واین صفت نقص باشد وقدیم تعالی بحکمت از آن منزّه است تعالی علوّاً کبیراً . دیگر آنکه مشیّت در آیه از ما واز قدیم تعالی مبهم است ومعلّق نیست بچیزی معین . لابد آنرا متعلّقی باید و تعلیق آن کردن بآنچه درآیت است من‌قوله « فمن شاء اتّخذ إلی ربه سبیلا » أولی‌تر باشد ازآنچه تعلیق کنند بآنچه دلیلی براو نباشد . دیگرآنکه خدای تعالی گفت « یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» ودیگرآنکه گفت « ما یرید الله لیجعل علیکم من‌حرج ولیکن یرید لیطهّرکم » وهیچ عسری وحرجی نیست ازکفر عظیم‌تر . دیگرآنکه اگر مرید باشد هرچه بندگان مریدباشند آنرا مرید متضادات ومرید جهل وسفه وفضایح وستم‌وجور وشرك وسایر معاصی باشد واین منافي حکمت بود (إِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً) وصفت اواین است که دانا ومحکم‌کار است وبوده است . آنگه گفت :

(يُدْخِلُ مَنْ يَشآءُ فِي رَحْمَتِهِ) آنراکه خواهد دررحمت خود برد وبیامرزدبفضل خود (وَالظّالِمينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَليماً) و برای ظالمان و کافران ساخته است عذابی دردناك ونصب ظالمین بفعلی‌است مضمر که فعل ظاهر بر حذف او دلیل است ، و التقدیر أعدّ للظالمین أعدّلهم .

سورة المرسلات

اين‌راسوره عرف می‌خوانند ، واين سوره مكّی است وپنجاه آيه است ، وصد وهشتاد و يك كلمه است ، وهشتصد وشانزده حرف است ، وروايت‌است اززر" حبيش از اُبي" كعب كه‌رسول صلی‌الله عليه وآله وسلم گفت هر كه اوسورة المرسلات بخواند خدای تعالی بنويسد او را كه او ازمشركان نيست ، وعبدالله مسعود روايت كرد كه اين سوره برسول ﷺ ليلة الجن" انزله بود وما درراه بوديم .

سورة المرسلات خمسون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً (٢) فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً (٣) وَ النّاشِراتِ نَشْراً (٤)

قسم بفرستاده‌شده‌گان به نيكی پس‌فرشته‌های‌رونده سخت‌رفتنی و نشر كننده‌نشر كردنی

فَالْفارِقاتِ فَرْقاً (٥) فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً (٦) عُذْراً أَوْ نُذْراً (٧)

پس‌بفرشتگان‌جدا كننده‌حق‌وباطل پس‌فرشتگان اندازنده‌وحی‌را بعذر مؤمنان يا بيم كفار

إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ (٨) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (٩) وَ إِذَا السَّماءُ

جزاين‌نيست كه‌وعده‌شده‌ها هرآينه‌واقع‌است پس آنگاه ستاره‌ها محو شوند و آنگاه آسمان

فُرِجَتْ (١٠) وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ (١١) وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (١٢)

شكافته شود و آنگاه‌كه كوهها پراكنده شود وآنگاه كه پيغمبران وقتی معين شود

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (١٣) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (١٤) وَ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الْفَصْلِ (١٥)

برای كدام روز معين شود برای روز جداكردن و چه داناكرد توراكه چيست‌روز فصل

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۶) أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۷) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ
وای در آن روز مر دروغ‌گویان را آیا هلاك نکردیم پیشینیان‌را پس ازپی‌درآوردیم آنهارا

الْآخِرِينَ (۱۸) كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۰)
پیشینیان را چنین کنیم بگناه کاران وای در آن روز مر دروغ گویان را

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۱) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۲) إِلَىٰ قَدَرٍ
آیا نیافریدیم شما را از آب بی‌مقدار پس گردانیم آنرا در قرارگاه استوار تا مقدار

مَعْلُومٍ (۲۳) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۵)
دانسته شده پس توان بودیم پس خوب توانائیم وای در آنروز مر تکذیب کنندگان‌را

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً (۲۶) أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتاً (۲۷) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
آیا نگردانیدیم زمین راجمع‌کننده زنده‌ها و مرده‌ها وگردانیدیم ما در آن کوههای

شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتاً (۲۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۹) إِنْطَلِقُوا
بلند و آب دادیم شما رابآب شیرین خوشگوار وای درآنروزمرتکذیب کنندگانرا بروید

إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۳۰) إِنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلٰثِ شُعَبٍ (۳۱) لَا
بسوی‌آنچه‌بودیدکه‌اوراتکذیب‌میکردید بروید بسوی سایه صاحب سه شاخه یعنی دود نه

ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۲) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۳) كَأَنَّهُ
سایهٔ خنك ونه‌دفع‌میکند از زبانه‌آتش بدرستیکه‌دوزخ‌می‌اندازدبشراره‌ای مانندکوشکی گویا آن

جِمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۵) هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ (۳۶)
شرارها شتران زردند وای‌درآنروزمرتکذیب‌کنندگان را این‌روزی‌است‌که‌سخن‌نگویندکفار

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۸) هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ
ونه‌رخصت‌داده‌شوندایشان‌پس‌تاعذربگویند وای‌درآنروزمرتکذیب کنندگان‌را این روزروزمحکم است

جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ (۳۹) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۴۰) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
فراهم‌کردیم‌شماراوپیشینیان را پس‌اگرباشد ازبرای‌شمامکری‌پس‌مکر کنیدمرا وای در آن روز

لِلْمُكَذِّبِينَ (٤١) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ (٤٢) وَ فَواكِهَ مِمّا
مر تكذيب كنندگانرا　بدرستيكه پرهيزكاران در سايها وكنار چشمه‌هايند　و ميوه‌ها از آنچه

يَشْتَهُونَ (٤٣) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٤٤) إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي
آرزو كنند　بخوريد وبياشاميد گوارا باد بسبب آنچه كه بوديد مى كرديد　بدرستى كه ما چنين جزا دهيم

الْمُحْسِنِينَ (٤٥) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤٦) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ
نيكوكاران را　واى در آن روز مر تكذيب كنندگان را　بخوريد وتمتع گيريد اندكى بدرستيكه

مُجْرِمُونَ (٤٧) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤٨) وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا
شما گناهكارانيد　واى درآن روز مرتكذيب كنندگانرا　وچون گفته شود ايشانرا كه ركوع كنيد

لا يَرْكَعُونَ (٤٩) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٥٠) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ
ركوع نكنند　واى در آنروز مر تكذيب كنندگانرا　پس بكدام سخن بعد از قرآن

يُؤْمِنُونَ ★
ايمان ميآوريد .

قوله تعالى (وَالْمُرْسَلاتِ) واو قسم است . خلاف كرده اند در آنكه مراد باو چيست. عبدالله مسعود وعبدالله عباس ومجاهد وقتاده وأبوصالح گفتند مراد بمرسلات بادها است كه خداى تعالى بفرستد آنرا ، وروايتى ديگر ازعبدالله مسعود آنست كه مراد فرشتگانند كه‌خداى تعالى بفرستد ايشان را . وبعضى ديگر گفتند مراد أنبياء اند كه ايشانرا بفرستاد خداى تعالى بمعروف وقوله « عرفاً » أي متتابعة يقال : جاء ني القوم عرفاً أي متتابعة على طريقة واحدة كعرف الفرس ، ومنه قول أمير المؤمنين على عليه‌الصلاة والسلام « فما راعني من‌الناس إلاّ وهم ينثالون إليّ كعرف الضبع » أراد في تتابعهم گفت بحق آن بادهاى پى در پى يا فرشتگان يا پيغمبران فرستاده يكى ازپى ديگروارسال نقيض امساك باشد ومثله الاطلاق ونقيضه التقييد. و ارسال نيزفرستادن رسول باشد ونصب اوبرحال است .

(فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً) بادهاى سخت باشد يقال عصفت الريح عصوفاً ، وبحق آن بادهاى جهنده‌بقوّت وشدّت، ونصب عصفاً برمصدر است .

(والناشِراتِ نَشْراً) عبدالله مسعود ومجاهد وقتاده وأبوصالح گفتند مراد بادهااست که ابررا پراکنده کند . ودرروایتی دیگرازأبوصالح آنست که فرشتگانند که نامهٔها برافلاخند بفرمان خدای تعالی . و روایتی دیگر ازاوآنست که باران است که زمین را به نبات زنده کند .

(فالفارِقاتِ فَرْقاً) عبدالله عباس وأبوصالح گفتند مراد فرشتگانند که فرق کنند میان حق وباطل وهدی و ضلال . قتاده گفت مراد آیات قرآن است که فـرق کند میان هدی وضلال .

(فالمُلْقِياتِ ذِكْراً) بحق آن فرشتگان که إلقاء ذکر کنند بر پیغمبران ، ونصب ذکراً برمفعول به است ، وگفتند مراد پیغمبرانند که القاء ذکر کنند بر مردمان ، وگفتند عالمانند که القاء علوم کنند برمردمان اگر گویند چرا قسم بباد مکرر کرد گوئیم برای اختلاف صفات و کثرت فوائد . و جواب دیگر آنست که قول بعضی مفسّران آنست که والمرسلات پیغمبرانند ، و العاصفات بادها است ، والناشرات و فارقات آیات قرآن است ، و ملقیات فرشتگانند براین قول دراو تکرار نباشد وهرلفظی مستقل باشد بفائده خود قوله :

(عُذْراً أو نُذْراً) نصب اومحتمل است وجوه را یکی مفعول له أی للإعذاروالانذار و وجه دوم بدل ذکراً است واین اختیار أبوعلی فارسی است ، ووجه سیم دراوآنست که مفعول ذکراً باشد . أی یلقون ما یذکرون به عذراً أونذراً . قرّاء خلاف کردند دراین‌دولفظ أبوعمرو وحمزه و کسائی هرسه‌مخفّف خواندند أعنی بتسکین الذّال فیهما ومعناهما الإعذار والإنذار مصدر باشد . وعاصم بروایت أعشی برجمی وأهل شام بروایت ولید ، و یعقوب بـروایت روح مثقّل خواندند عُذُراً أو نُذُراً. باقی‌قرّاء بتخفیف عُذْراً وتثقیل نُذُراً . إبراهیم التیمی در شاذ خواند عذراً ونذراً بواو عطف بی‌ألف . عذر و نذر بتخفیف مصدر است ، وگفتند بتثقیل لغتی است یعنی هم درمصدر یقال عُذْر وعُذُر ومَعذِرةوعَذیر بمعنی المصدر و گفتند عُذُر و نُذُر بتثقیل‌جمع عذیر ونذیر باشد مثل نکیر ونُكُر ومعنی آنست که خدای تعالی پیغامبران را بفرستاد ویا فرشتگان را تا القاء ذکر کردند برایشان برای اعذاروانذار، و شاید دو مصدر باشد درجای حال ای عاذرین ومنذرین ، عذرانگیزان وترسانندگان یعنی‌بیان‌بکنند و وعدو وعید بگویند تاچون خدایتعالی پس ازآن عقاب کند ایشانرا حجّتی نباشد. این قول حسن بصری است .

(إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ) این جواب قسم است و« ما » موصوله است گفت آنچه شما را وعده میدهند از بعث ونشور وثواب وعقاب لامحاله خواهد بودن در آن خلافی نیست و واقع کائنی باشد مجدّدالحدوث . حق تعالی باین همه چیزها قسم یاد کرد که هرچه من گفته ام ووعده داده‌ام خواهد بودن درآن خلافی نیست . آنگه وقت آن بعلامات یاد کرد نه به تعیین گفت :

(فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ) آنگه که ستارگان را نور ببرند واثر او ناپدید کنند و طمس وطلس محوأثر باشد .

(وَإِذَا السَّمَآءُ فُرِجَتْ) وآنگه که آسمان را بشکافند تا در او فروج و شکافها پدید آید (١) .

(وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) وآنگه که کوهها ازجای ببرند ، ونسف‌خاك بربادادن باشد ، وآلت نسف را منسف گویند ، وهمچنین است نسف الحبوب برافشاندن او تاپاك شود .

(وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ) أبوعمروخواند بواو وتشدید قاف وقّتت من الوقت علی الأصل ، وأبوجعفر خواند وقِتت به تخفیف قاف و در شاذّ عیسی بن عمر و خالد بن الیاس خواندند اقِتت بالف وتخفیف‌قاف‌وباقی قرّاء خواندند اُقّتت‌بألف‌وتشدید قاف، وعرب معاقبت کند میان واو والف قالوا وَکَدت الامروأکَدته و وَرخت الکتاب وأرّخته و و شاح وأشاح و وکاف وأکاف وأحد و وحد ومعنی اُقّتت‌أعلمت‌وقت الثواب والعقاب .

وآنگه گفت پیغمبران را اعلام کنند وقت ثواب وعقاب یعنی در قیامت برای کدام روز مهلت داده اند ، واین استفهامی است بمعنی استعظام یعنی روزقیامت . آنگه بیان کرد آنرا که چه روزاست گفت :

(لِیَوْمِ الْفَصْلِ) برای روزگار گذاردن وروزی که‌فرق وفصل کنند در میان سعید و شقی وضالّ ومهتدی ومؤمن وکافر ومثاب ومعاقب . آنگاه گفت :

(وَما أَدْرٰیكَ ما یَوْمُ الْفَصْلِ) و چه دانی تو ای محمّد و چه اعلام کرده است تورا که روز فصل چه باشد ، واین‌هم برسبیل استعظام واستکبار گفت آنگه گفت :

(١) آسمان سرحدد نیاست‌چون‌این عالم‌که ما مشاهده میکنم وآنرا عالم شهادت میگویند بآسمان محدود است وچون شکافته شود وحد عالم شهادت برداشته شود عالم دیگردیده میشود .

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) وای برمکذّبان ودروغ‌دارندگان پیغمبران و کتابهای من در آنروز ، وتخصیص مکذّبان برای آن کرد که تکذیب پیغمبران کفرباشد وسایرمعاصی بدنبال آن شود ، ودیگر آنکس که اوثواب وعقاب دروغ دارد اورا لطف نبود بکردن واجب ونا کردن قبیح .

(أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ) آنگه برسبیل انذار واعذار گفت ماهلاك نکردیم اوّلینان را وپیشینگان را ازقوم نوح وعاد وثمود وامّتان گذشته ، وآنگه گفت :

(ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ) آنگاه بازپسینان‌را ازپس ایشان‌ببریم یعنی‌چون‌اوّلینان را هلاك کردیم آخریان‌راچه امان است .

(كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ) همچنین کنیم بـا گناه کاران (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) وجه تکرار درسورهٔ رحمن گفته ایم .آنگه تذکیرنعمت کرد مکلّفانرا گفت :

(أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ) نه ما آفریدیم شما را ازآبی ضعیف حقیر یعنی نطفه (فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) وآنرادرقرار گاهی ممکن گردانیدیم.

(إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ) تابمدتی معلوم وآن نه ماه است که وقت وضع بود .

(فَقَدَرْنَا) ما تقدیر کردیم ونیك تقدیر کننده‌ایم ما وقادر ومقدّر یکی باشد . یقال : قدّرت الشیء وقدرته وتقدیراً ، وقدراً وقَدَراً بمعنی ، یعنی تقدیر بودنش در رحم و تقدیر أجل ورزق‌وأحوال او که چه کند وچه گوید وچند ماند وچند خورد اینجمله برمامقدو ومعلوم باشد برگزاف نبود . مدنیان و کسائی گفتند مقدّر بتشدید ، وباقی قرّاء بتخفیف . آنگه بر سبیل منّت گفت :

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا*أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا) نه ما زمین را بضمام ایشان کردیم وبوعاء ایشان تا در اوباشند بزندگانی ومرگ . نصب احیاء وأموات برحال است تازنده‌باشند برپشت زمین وچون بمیرند درشکم زمین باشند یقال : کفت الشیء کفتاً وکفاتاً اذا ضمّه و کفت الشیء وکفاته وعاؤه، وأبوعبیده گفت کفاتاً أی أوعیة ، وگفتند أحیاء وأموات حال از زمین یعنی درآنحال که زمین مرده باشد وزنده . زمین زنده آن باشد که نبات رویاند و مرده آن باشدکه نبات نرویاند .

(وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ) گفت بیافریدیم درزمین کوهها . رواسی سخت شده شامخات بلند . یقال جبل شاهق وشامخ وباذخ إذاکان عالیاً (وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا) و

بداديم شما را آبی خوش . يقال ماء عذب وفرات وزلال وغدق إذا كان طيّباً ، ومنه سمّى النهر الكبير بالفرات قال الشاعر :

إذا غابَ عنّا غابَ عنّا فراتُنا وَ إنْ شهِدَ أجدىٰ نيلُهُ وَفواضلُهُ (١)

عبدالله عباس گفت جويهای خوش چهار است : جيحان وسيحان وفرات ونيل مصر ، و گفت دجله ازجيحان است .

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۞ إنْطَلِقُوا)اين جايگاه آنست كه خدای تعالی كافران را گويد روزقيامت ، ای يقول الله لهم انطلقوا . گويد ايشانرا برويد بر آنجائی كه او را دروغ ميداشتيد يعنی دوزخ .

(إنْطَلِقُوا إلىٰ ظِلٍّ) رويس خواند انطلقوا بفتح لام علی الخبر . وباقی قرّاء بكسر لام علی الأمر . برويد بسايه ای كه سه شاخ وسه جانب دارد . گفتند معنی آنست كه سايهٔ دود دوزخ كه بر آيد بسه جهت بشود . آنگه محيط گردد بكافران چنانكه گفت « أحاط بهم سرادقها يعنی دودی كه دم باز گيرد .

(لا ظَلِيلٍ)نه سايه گستر (وَلا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ) و سود ندارد و نه بگزيراند از درفش آتش ومنع نكند آنرا چنانكه حجاب سايه گستر منع باشد از درفش آتش .

(إنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ) يعنی دوزخ می‌اندازد بهر درفشی چندِ كوشكی وشرر درفش آتش باشد كه از او ميجهد واشتقاق او ازظهور است من قولهم شررت الثوب إذا نشرته. هردرفش بزرگی چندِ كوشكی باشد . اين قول ابن‌عباس است ومجاهد وقتاده وروايتی ديگر ازعبدالله عباس كه قصر خرمابن باشد يكی را قصره گويند كجمره وجمر .

(كَأنّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ) پنداری شتران‌اند زرد ، و گفتندسياه برطريقه عرب كوشك را بشتر تشبيه كرد چنانكه ايشان شتررا بكوشك تشبيه كنند قال الأخطل :

كَأنّهُ بُرْجُ رُوميٍّ يُشَيِّدُهُ لَزٌّ بِجَصٍّ وَ آجُرٍ وَ أحجارِ (٢)

حمزه و كسائی وخلف خواندند « جمالت» بكسرجيم بی ألف علی أنّه جمع جمل كحجر وحجارة يعقوب خواند جمالت بضم جيم بی‌ألف . وباقی قرّاء جمالات علی أنّه جمع جمالت

---

(١) چون از ما غائب شود فرات از ما غائب شده است واگر حاضر باشد عطا وبخشش او ما را سيراب ميكند .

(٢) گويا شتر من برج رومی است كه آنرا محكم و استوار ساخته است چسبيده باكچ وآجر وسنگ .

فهي إذاً جمع للجمع . عبدالله عباس گفت وسعید جبیر جمالات رسن‌های کشتی باشد که لایهای او بریکدیگر افکند تا بمانند میان مردی شود . وقوله « صفر» ای علی لون النار برای آنکه لون آتش زرد باشد ، و گفتند صفرسیاه باشد في بعض اللّغات قال‌الشاعر:

تلْكَ خيْلي مِنْهُ وَ تِلْكَ رِكابي هُنّ صُفْرٌ أَوْلادُها كَالزّبيبِ (۱)

واین‌خلاف ظاهر است .

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * هٰذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ) این روزی است که سخن نگویند یعنی سخن نگویند که ایشان‌را درآن غنائی ونفعی باشد تا متناقض‌نبود آنرا که گفت « یوم تأتي کلّ نفس تجادل عن نفسها » براین وجه جمع توان کردن میان هر دو آیه .

(وَلا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) زجّاج گفت عطف است بر لایؤذن . فرّاء گفت عطف است بر لاینطقون‌والتقدیر لاینطقون‌ولا یعتذرون،وبعضی‌دیگر گفتندتقدیر آنست لایؤذن‌لهم فی الاعتذار فکیف‌یعتذرون.واین‌وجوه برای آن میبایدتاجواب‌نفی‌نباشدچه‌اگرجواب‌نفی‌بودی منصوب‌بایستی‌ونون‌نبایستی‌چنانکه‌لاتأتینافتحدثّناودستوری‌ندهندایشانرادرآنکه عذرخواهند .

(هٰذا يَوْمُ الْفَصْلِ) گفت این روز فصل حکم وقضا است که میان متحاکمان کار گزارند یعنی روزقیامت خدای تعالی میان خصمان حکم کند علی حقایق الامور بمالهم‌وعلیهم نه چنانکه دردنیا حکم حاکم شرع برظاهر باشد از آنجا که او باطن نداند (جَمَعْناكُمْ وَالْأَوَّلِينَ) جمع کنیم میان شما ومردان أوایل . آنگه گفت اگرچنان‌است که شمارا کیدی وحیله ای وچاره‌ای هست بجای آرید بامن . صورت امراست و مراد تهدید و تقریر ، و کید حیله باشد .

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَعُيُونٍ) گفت روزقیامت . متّقیان وپرهیزکاران در سایهٔ درختان باشند وچشمهای آب ومیوه ها ازآنچه آرزو کنند .

(كُلُوا وَاشْرَبُوا) التقدیر یقال لهم کلوا واشربوا . ایشانرا گویند بخورید از این میوه ها وبازخورید (۲) از این چشمه‌ها (هَنِيئاً) نوش وگوارنده ، و نصب او بر حال است و روا باشد که صفت مصدری باشد محذوف و التقدیر أکلاً هنیئاً و شرباً هنیئاً ، و در این‌لفظ خلاف کردند . بعضی محقّقان گفتند صورت امر است و مراد اباحت ، و بعضی دیگر گفتند مراد امر است برای آنکه چون ایشان بدانند که خدای مرید است و أکل و شرب ایشان در

(۱) این استاسبان وشتران من اولادشان سیاهند مانندکشمش .این بیت ازأعشی است .

(۲) باز خورید بمعنی بیاشامید بسیار دراین‌کتاب استعمال شده است .

سرور وخرمی ایشان بیفزاید پس در این فائده‌تمام است وعبث نیست (بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) باء مجازات راست و مصدری است ای جزاء أعمالکم .

(إِنّا کَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را .

(کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ) آنگاه با خطاب کافران و گناه کاران آمد در دنیا گفت بخورید و برخوردار شوید اندکی یعنی ازعمر دنیا که متاع اوقلیل است که شما مشرکید و عاصی . صورت امر است و مراد تهدید .

(وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا يَرْکَعُونَ) گفت‌چون گویند این کافران را که‌نماز کنید نکنند و فرمان نبرند و رکوع کنایت است از جمله نماز برای آن رکوع را تخصیص کرد که او رکنی است از أرکان نماز ، و ازاین جا عدد واقع بود بر رکعات گویند یك رکعت و دو رکعت و چهارر کعت و رکعت رکوع باشد .

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِينَ * فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) آنکه گفت بر سبیل تعجّب بکدام حدیث و کتاب ایمان خواهیدآوردن ازپس او یعنی چون باین ایمان‌نیارید باین همه بلاغت و فصاحت و بیان ، بدیگر حدیث ایمان نخواهید آوردن و آیه دلیل است بر آنکه قرآن محدث است برای آنکه تقدیراین‌است : فبأيّ حديث بعدهذاالحدیث یؤمنون.

سورة النبأ

این سوره مکّی است و چهل ویك آیه است ، و صد ونود و سه کلمه است ، و سیصد و نود حرف است ، و روایت است از ابوامامه از اُبیّ کعب که رسول صلى الله عليه وآله گفت هر که اوسورة عمّ یتسائلون بخواند خدای تعالی اورا بَرْد وشراب بچشاند روز قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم تسلیماً کثیراً .

سورة النبأ احدى واربعون آية وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۲) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (۳) اَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (٤)

ازچه چیز می‌پرسند ازخبربزرگ یعنی قیامت آنکه ایشان درآن اختلاف میکنند

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (٥) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (٦) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً (۷)

نه‌چنان‌است‌زودباشدکه‌بدانند پس‌نه‌چنان‌است‌زودباشدکه‌بدانند آیا نگردانیدیم زمین را گسترده

وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً (۸) وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً (۹) وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً (۱۰)

و کوهها را میخها وآفریدیم ماشما را جفت جفت وگردانیدیم‌خواب شما را سبب آسایش

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً (۱۱) وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً (۱۲) وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً

وگردانیدیم شب را پوششی وگردانیدیم روزرا جهة طلب‌معاش وبنانهادیم‌بالای‌شماهفت‌آسمانرا

شِدَاداً (۱۳) وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً (۱٤) وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً

سخت وگردانیدیم در آسمان چراغی را روشن و فرو فرستادیم از ابرهای فشارده آب را

ثَجَّاجاً (۱۵) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً (۱٦) وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً (۱۷) إِنَّ يَوْمَ
بنهایت ریزان تا بیرون کنیم بآن دانه و گیاه را و بوستان بهم پیچیدهٔ درختان بدرستیکه روز
الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً (۱۸) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً (۱۹) وَ فُتِحَتِ
حکم باشد زمانی مقرر روزی که دمیده شود در صور پس آئید فوج فوج بمحشر و گشوده شود
السَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً (۲۰) وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً (۲۲) إِنَّ جَهَنَّمَ
آسمان پس از آن باشد درها و روان شود کوهها پس باشد چون سراب بدرستیکه دوزخ باشد
كَانَتْ مِرْصَاداً (۲۲) لِلطَّاغِينَ مَآباً (۲۳) لاَبِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً (۲٤) لاَ يَذُوقُونَ
در کمینگاه اهلش مر از حد گذشتگان باز گشتنی درنگ کننده در آن روزگار دراز نمی چشند
فِيهَا بَرْداً وَ لاَ شَرَاباً (۲۵) إِلاَّ حَمِيماً وَ غَسَّاقاً (٤٦) جَزَآءً وِفَاقاً (۲۷) إِنَّهُمْ كَانُوا
در آن سرمائی و نه شرابی مگر آب جوشان و چرک و ریم پاداش موافق کردار بدرستیکه آنها بودند
لاَ يَرْجُونَ حِسَاباً (۲۸) وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً (۲۹) وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ
که امید نداشتند حساب را و تکذیب نمودند بآیات ما تکذیب کردنی و هرچیزی از کردار شمردیم آنرا
كِتَاباً (۳۰) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلاَّ عَذَاباً (۳۱) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً (۳۲)
در لوح پس بچشید عذاب را پس نمی افزائیم شما را مگر شکنجه را بدرستیکه مر پرهیزکاران راست رستکاری و فوزی
حَدَآئِقَ وَ أَعْنَاباً (۳۳) وَ كَوَاعِبَ أَتْرَاباً (۳٤) وَ كَأْساً دِهَاقاً (۳۵) لاَ يَسْمَعُونَ
باغها از درختان و انگورها و دختران نار پستان همسال و جامهای پر از شراب طهور نمی شنوند
فِيهَا لَغْواً وَ لاَ كِذَّاباً (۳٦) جَزَآءً مِنْ رَبِّكَ عَطَآءً حِسَاباً (۳۷) رَبِّ السَّمٰوَاتِ
در آن سخن بیهوده و نه دروغ پاداش از پروردگارت بخششی پسندیدهٔ پروردگار آسمانها
وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ لاَ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً (۳۸) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ
و زمین و آنچه میان آسمانها است خدای بخشنده که مالك نشوند از آن سخن گفتنی را روزیکه می ایستد روح
وَ الْمَلٰئِكَةُ صَفّاً لاَ يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قَالَ صَوَاباً (۳۹)
و فرشتگان صف زده سخن نگویند مگر آنکه رخصت داده مر آنرا خدای بخشنده و گفت گفتار حق

ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ مَاٰباً (٤٠) إِنّا
این است روزی که راست است پس هر که خواهد فراگیرد بسوی پروردگارش بازگشتنی بدرستیکه

أَنْذَرْنَاكُمْ عَذاباً قَرِيباً (٤١) يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ
ما بیم کردیم شما را بعذاب نزدیك روزی که بنگرد آدمی آنچه فرستاده دو دست او و میگوید

الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً ★
کافر ای کاش من بودم خاك *

قوله تعالی (عَمَّ يَتَساءَلُونَ) بیان کردیم که حرف جرّ چون داخل ماء استفهام شود ألف از او بیفکنند نحو لِمَ و بِمَ و فیم و مِمّ و عمّ وعلامَ و الیمَ و حتّیمَ حق تعالی بلفظ استفهام بر وجه استعظام گفت عمّ یتسائلون ازچه میپرسند این کافران ؟ ضمیری است قبل الذکر برای آنکه لَبس زائل است و معنی پوشیده نیست، آنکه هم او جواب داد و گفت :

(عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ) از خبر بزرگ . مفسران در این نبأ بزرگ خلاف کردند بعضی گفتند قرآن است و این قول مجاهد است و دلیلش قوله تعالی «قل هو نبؤ عظیم أنتم عنه معرضون» قتاده گفت بعث ونشور است ، بعضی گفتند محمد است ﷺ در تفسیر اهل البیت است علیه السلام که أمیر المؤمنین علی است علیه الصلوة والسلام علقمه روایت کرد که روز صفین مردی ازلشکر شام برون آمد سلاح پوشیده و بالای سلاح مصحفی حمایل کرده و بجای آنکه عرب را عادت باشد که رجز خوانند میخواند «عمّ یتسائلون عن النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون» من خواستم تا پیش او شوم أمیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت مرا: مکانك، بر جای خود باش و او بنفس خود بیرون رفت واو را گفت «أتعرف النبأ العظيم الّذي هم فيه يختلفون قال : لا» گفت شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند ؟ گفت نه گفت «والله إنّی أنا النبأ العظيم الذي فيّ اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم ویوم غدیر قدعلمتم قد علمتم قدعلمتم ویوم القیامة تعلمون ما عملتم ثم علا بسیفه فرمی برأسه و یده» گفت که منم آن خبر بزرگ که در من خلاف کردید و در ولایت من منازعت کردید و از ولایت من باز آمدید پس از آنکه قبول کردید و ببغی تان هلاك شدید پس از آنکه بکفرتان ازتیغ من برستید وروزغدیرخود دانیدخوددانیدخوددانید ، و

روز قیامت بدانید آنچه کرده باشید آنگاه تیغ بربالای سر خود برد و بزد وسر و یك دستش بینداخت . آنگه باز آمد ومیگفت :

أَبَى اللهُ إلاّ أنْ صِفّينَ دارُنا وَدارُكُمْ ما لاحَ فِي الْاُفْقِ كَوْكَبٌ
وَحتّىٰ تَمُوتُوا أَوْ نَمُوتَ وَما لنا وَلا لَكُمْ عَنْ حَوْمَةِ الْحَرْبِ مَهْرَبٌ(١)

و أصبغ بن نباته گوید درکارزار بصره با أمیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام بودم سواری از لشکر بصره بیرون آمد و این آیه بخواند أمیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام پیش او رفت وگفت «أتعرف النبأ العظيم» شناسی آن خبر بزرگ را ؟ گفت نه گفت «والله إنّي أنا النبأ العظيم الذی فيه يختلفون كلا سيعلمون حين اقف بين الجنة والنار واقول هذالی وهذالك خذيه فانه من اعدائی و ذريه فانه من اوليائی، ثم كلا سيعلمون حين أقف على الحوض فأذود عنه أقواماً كما تذاد الابل الغريب عن الحوض فی الدنيا» گفت من آن نباء بزرگم که درمن خلاف کردند لیکن آنگه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستم و با دوزخ مقاسمه کنم من گویم این تورا واین مرا . اورا بگیر که ازدشمنان منست و این‌را دست بدار که از دوستان منست ، آنگه بدانند که در کنار حوض‌بایستم و گروهی‌را ازاو بازمیرانم چنانکه دردنیا شترغریب‌را ازحوض وآنگه تیغ برآورد وبزد اورا کشت وباجای خود آمد .

(الَّذي هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ) آنکه دراوخلاف کردند، اگر قرآنست ، بعضی گفتند سحراست و بهری گفتند شعر است وبهری گفتندفسانه‌پیشینگان‌است و بهری گفتندبافتهٔ سلمان است بهری گفتند فرو بافته اولینان‌است، واگر رسول بود ، بعضی گفتند ساحر است ، وبهری گفتند کاهن است و شاعر ، و بهری گفتند دیوانه است . اگر بعث و نشور است ، بعضی گفتند هست و خواهد بود ، وبهری گفتندنخواهد بودن و اگر أمیرالمؤمنین است علیه‌الصلاة والسلام بهری گفتند امام است و بهری گفتند پیغمبر است ، و بهری گفتند خدای است ، وبهری گفتند کافراست. آنگه حق تعالی گفت :

(كَلاّ) برسبیل ردع و زجر که بدانند اینان وپس بدانند برسبیل تأکید وگفتندضمیر اول مراد کافرانند و بدوم مؤمنانند. آنگه‌بتذکیر نعمت وتعداد درآمد گفت:

(أَلَمْ نجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً) نه ما زمین را بگاهواره شما کردیم تا چنانکه کودك در گهواره بخسبد و بیاساید و آرام گیرد شما همچنین در زمین بیارامید و قرار گیرید .

(١) خداوند نخواست‌که صفین منزل ما وشما نباشد مادامی‌که ستاره برافق میدرخشد تاوقتی‌شما بمیرید یاما، ومارااز‌جایگاه جنگ امید فرارنیست .

(وَالْجِبالَ أَوْتاداً) و نه ما کوهها را میخ های زمین بکردیم تا نجنبد از جای خود چنانکه بر کنار بساط نهند تا باد بر ندارد آن‌را من این کوهها را میخ زمین کردم تا زمین را دوخته میدارند (۱) .

(وَخَلَقْناكُمْ أَزْواجاً) و شما را بیافریدیم جفت نر و ماده و گفتند أزواجاً أی أصنافاً برأجناس و أنواع مختلف .

(وَجَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً) و نه ماخواب شما را سبب راحت کردیم و سبب آسایش و خواب را از آنجا سبات گویند که سبب آسایش باشد ومنه سبت الیهود لاستراحتهم عن‌العمل و گفتند سباتاً أی نعاساً واین اول خواب باشد که مردم در او طلب آسایش کنند و معنی راجع است با قول اول ، و گفتند و جعلنا نومکم طویلا خواب شما را دراز بکردیم و منه عاش فلان سبتاً و سبتة من الدهر أی زماناً طویلا. وأبوعبیده گفت سباتاً ای لیس بموت من خواب شمارا خواب کردم مرگ نکردم من قولهم رجل مسبوت إذا کان فیه الروح و این وجوه بجمله جواب است از آن سؤال که گفتند سبات خواب باشد و نوم همچنین و بمنزلهٔ آنست که گفت و جعلنا نومکم نوماً . و سبت رأسه إذا حلقه ، السبت بالکسر جلود البقر المدبوغة بالقرظ یحذی و منه النعال السبتیّة، و السبت من الایّام معروف .

(وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً) ما شب را لباس کردیم یعنی بتاریکی همه چیزها پوشیده شود بمنزلت لباس باشد و گفتند مراد آنست که شب را بوقت وآلت لباس کردیم که مردم دراو خویشتن را بجامه لباس بپوشند چنانکه گفت :

(وَجَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً) ای جعلناه محلا و آلة للمعاش و طلبه، و روز را بوقت و محل طلب معاش کردیم ، و هذا من باب قولهم نهار صائم ولیل قائم ، و مثل قول الشاعر :

---

(۱) یعنی سطح ظاهر زمین را میدوزد بطبقات زیرین آن تا مضطرب نشود زیرپای مردم چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «و تدبالصخورمیدان ارضه»یعنی اضطراب ولرزه زمین را به سنگ‌ها ثابت کرد و اگر گوئی بازهم در کوهستان ها زمین میلرزد گوئیم اگر کوه نبوده لرزه های زمین چنان بود که هیچ قابل زیست نبوده ومراد اینگونه لرزه های خفیف‌که درنواحی بسیارکم و کوچك اتفاق میافتدنیست بلکه‌همه جاهمیشه‌پیوسته میلرزید واگر گوئی حرکت زمین در عصرما ثابت ومحسوس شده گوئیم اینگونه حرکت‌کره زمین که اجزا همه بـاهم حرکت کنند اضطرابی پدید نمی‌آورد و موجب ناراحتی مردم نمیگردد .

وَ أَخُو الْهُمُومِ إِذَا الْهُمُومُ تَحَضَّرَتْ
جُنْحَ الظَّلَامِ وِسَادَةٌ لَا يَرْقُدُ (۱)

أراد صاحب الوسادة :

(وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً) وبنا كرديم ازبالای شماهفت‌آسمان محكم يكی را از بالای ديگری .

(وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً) و براو چراغی كرديم درخشان يعنی آفتاب .

(وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ) و فرود آورديم از معصرات آبی ريزنده‌مفسّران در او خلاف كردند مجاهد و قتاده و مقاتل گفتند بادهائی كه ابر را ميفشارد و باران از او بيرون می‌آرد و بر آن تأويل «من» بمعنی باءباشد والتقدير بالمعصرات كقوله «من كل أمر» أی بكل أمر، قراءت عكرمه چنين است «بالمعصرات» عبدالله مسعود گفت دراين آيه خدای تعالی باد را بفرستد تا ابر را جمع كند آنكه آب از او چنـان فرود آرد كه شير از پستان شتر فرود آرند آب بدفع وشدّت می‌آيد بادی ديگر بيايد و آن‌را پراكنده كند درهوا تا چون بزمين آيدمضرّت نكند، مؤرّج گفت معصرات ذوات الاعاصير ای سحاب معها رياح‌أعاصير، أبوالعاليه و ربيع وضحّاك گفتند يعنی ابرهائی كه ازاو باران فرو می‌آيد چنانكه شير از پستان شترفرو می‌آيدومنه المعصر للمرأة التي بلغت مباغاًظهر اللّبن في ثديها ، وقيل‌سمّی بذلك‌لدنوّحيضها قال ابوالنجم «قَدْ أَعْصَرَتْ أَوْ قَدْ دَنَتْ إِعْصَارُهَا» واين روايت والبی است از عبدالله عباس ، مبرّد گفت معصرات قاطرات‌باشدأی السحاب‌المقطرات يعنی‌ابرهای‌فروچكاننده‌برای آنكه قطر هم لازم باشد هم‌متعدّی‌ابن كيسان گفت معصرات عاصرات باشد والاعصار لغة فی‌العصر أی‌من السحاب عاصرات از ابرهای فشارنده چون مترا كم شود بهم بهری بر بهری پنداری بهری را می‌افشارد،ابی كعب و حسن و سعيد جبير و زيد اسلم و مقاتل حيان گفتند من المعصرات أی من السموات از آسمان فرود می‌آريم(ماءً ثَجَّاجاً) آبی‌ريزنده يعنی‌باران، مجاهد گفت و قتاده متتابع . ابن زيد گفت .

(لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً ★ وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً) تا برون آريم باودانه‌ها وگياهها و بستانها كه در او درختان باشد درهم پيچيده واحدها لف ولفيف وگفتند ألفاف جمع جمع‌باشد يقال جنة لفّاء ونبت‌ألفّ و جنّات‌لفّ والجمع ألفافاً .

---

(۱) مرد غمگين وقتی اندوهها بروی هجوم‌آورنددرتاريكی شب‌بربالين خوابش نميبرد .

(إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً) گفت روز فصل و قضا میقات است یعنی وقت انجاز آنچه خدای تعالی وعده کرده است .

(يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) آن روز که صور در دمند، در اودو قول گفتند یکی آنکه برشبه قرنی استدردست اسرافیل ویکی جمع‌صورت‌است یعنی مردگان‌را زنده کند (فَتَأْتُونَ أَفْواجاً) می‌آیند گروه گروه، معاذ جبل گفت بخانه‌ابوایوب انصاری بودم با رسول ﷺ من پرسیدم از رسول صلوات‌الله علیه وآله ازاین آیه گفت یا معاذ از کاری عظیم پرسیدی آنگه بگریست و گفت روز قیامت مردمان‌را برده‌نوع حشر کنند، خدا ایشانرا با علامات که برایشان بود تمیز کرده باشد از مؤمنان ومسلمانان، بعضی‌راحشر کند برصورت بوزینه‌گان‌و بهری را برصورت خوکان و بعضی را سرنگون و بعضی را کوران که باین جانب و آنجانب میروند و می‌افتند وراه نبینند وبعضی کر و گنگ باشند چیزی نشنوند ونداننند وبهری را زبانها برسینه افتاده باشد و زبان میخایند و بعضی را دستها و پاها بریده باشند و بعضی را بردرختان کرده باشند ازآتش واز بعضی از ایشان نتنی‌آید بمانند مردار وبعضی را لباس قطران پوشانند . أمّا آنان که برصورت بوزینه‌گان‌اند سخن چینان باشند که‌نمیمه کنند . و أمّا آنانکه برصورت خوکان باشند أهل سحت ورشوه باشند و آنانکه سرنگون باشند رباخوار باشند و اما کوران قاضیان‌باشند که‌حکم بناحق کرده باشند ولالان‌و کران آنان‌باشند که باعمال‌خودمتعجب‌باشند أما آنانکه زبان می‌خایند عالمان‌باشند که‌بآنچه گویند کار نبرند . أما ایشان‌را که دست وپای بریده باشند آنان باشند که همسایگان را رنجانیده باشند و أما آنانکه بر درختهای آتشین آویخته‌باشند آنان باشند که سعایت مردم بسلطان فراکنند. أمّا آنانکه از ایشان بوی مردار می‌آید آنان باشند که بشهوات و لذات مشغول باشند و حقّ خدای منع کنند و آنها راکه جامه‌های‌قطران باشدایشان اهل کبر و فخرباشند .

(وَ فُتِحَتِ السَّماءُ) کوفیان فتحت خواندند بتخفیف و باقی قرّاء بتشدید خواندند گفت آسمانها بگشایند یعنی بشکافند تادرها گردد گفتند معنی آن است که هر شکافی از او پدید آید بمانند دری باشدو گفتند درهابراوبگشایندتافرشتگان برو فرود آیند و گفتند مراد آنست که هربنده را دودرباشد درآسمان دری که مصعد عملش باشدو دری که مهبط روزی او بود چون بمیرد درها براوببندد وچون روزقیامت بود آن درها باز کنند .

(وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ) وکوهها برفتن آرند برروی زمین تا چون سراب گردد .

(إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً) گفت دوزخ جای‌رصد ایشان باشد راه ایشان و گذر ایشان‌جزبراونبود. مقاتل گفت نشستنگاه‌بود .

(لِلطّاغِينَ مَآباً) مرجع طاغیان و باغیان باشد وطغیان‌مجاوزة الحدّ باشد یعنی کافران را و آنانکه ازفرمان خدای‌تعالی‌تعدّی کرده باشند .

(لابِثِينَ فيها أَحْقاباً) درآنجا مقام کنند حقبها واحدها حقب و واحدالحقب حقبة و قـال سهم بن نويرة :

وَ كُنّا كَنَدْمانَيْ جَذِيمَةَ حِقْبَةً مِنَ الدَّهْرِ حَتّى قِيلَ اَنْ يَتَصَدَّعا(۱)

وعلماء درمعنی حقب خلاف کردند بعضی گفتند حقب نامی است روزگار را أی‌دهوراً و ازمنةً روزگارها آنجا بمانند عدد أحقاب جزخدا نداند وآنانکه گفتند محدود است هم‌خلاف کردند . عبدالله عمر گفت چهل سال‌باشد هرروزی هزار سال . عمّارالدّهني گفت‌أمیرالمؤمنین علي عليه‌الصلاة والسلام هلال‌الهجری‌را گفت شما در کتاب خود مقدارحقب‌را چند سال یافتید گفت هشتاد سال هرسالی دوازده‌ماه هر ماهی‌سی روز هر روزی هزار سال . عبدالله عمرروایت کرد ازرسول ﷺ که او گفت‌هر که اوبدوزخ شود تاأحقاب نبگذرد از دوزخ نیاید هرحقبی هشتاد واندسال هرسالی سیصد وشصت‌روز هرروزی هزار سال تااعتماد نکنی بر آنکه ماأزدوزخ بیرون خواهیم آمدن . مجاهد گفت أحقاب چهل و سه‌حقب باشد هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصدوشصت روز هرروزی هزار سال . حسن بصری گفت خدای تعالی هرچیزی‌راحدّی نهاد مگر مدّت‌عذاب دوزخیان را که گفت « لابثين فيها أحقاباً » در آنجا مقام کنند حقبها گفت‌هر که حقبی بسرآرد ازپس او حقبی دیگر آید پس همچنین تاأبد الآبدین پس براین‌تأویل تفسیر احقاب بخلود و تأبید کرده‌اند آنگاه گفت چنین گفته‌اند که هرحقبی هفتاد هزار سال‌باشد هرروزی از آن چندین هزارسال. مقاتل‌حیّان گفت حقب‌هفتاد هزار سال باشد و گفتند این آیه‌منسوخ است بقوله«فلن نزيدكم إلاّ عذاباً »واولی‌تر آنست که نسخ نگویند برای آنکه اگر تخصیص آیت کنندبکفّار جمع توان کردن میان این‌دوآیه ازدووجه یکی برتأویل . حسن‌بصري گفت كلّما مضى حقب تبعه حقب ، و دیگر آنکه« فلن نزيدكم إلاّعذاباً» فائده تابیدندهد وانّها تزايدالايام باشد . وبعضی دیگر گفتند «لابثين فيها أحقاباً لايَذوقون فيها برداًولاشراباً» أيفي تلك الاحقاب این جمله در جای‌صفت احقاب بـاشد یعني أحقابی ومدتی که در آن‌مدّت الاّ حمیمو غسّاق نچشند از آن پس احقابی دیگر باشد

(۱) جذیمه ابرش نام یکی از پادشاهان عرب است ودو ندیم وی پیوسته بایکدیگر بودندوهرگز از هم جدا نمیشدند شاعر گوید ما دوتن بودیم مـانند دو ندیم جذیمه بسیار روزگار بـا هم چنانکه گفتند هرگز جدا نخواهند شد .

کەدر او انواع عذاب چشند که نه‌حمیم وغسّاق باشد واگر آیه درحق« فسّاق باشد مادر حق ایشان عذاب أبدنگوئیم ، آنکه گفت .

(لا یَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَلا شَراباً) گفت در آنجا نچشند هیچ سرمائی و شرابی سرد که‌ایشان‌را راحت باشد از آن وتسکین گرمای آتش کند برایشان و گفتند برداً ای‌نوماً عبدالله‌عباس گفت عرب گویند منعنی البرد البرد سرماخواب ازمن بازداشت . وأنشدالکسائي :

بَرَدَتْ مَراشِفُها عَلَیَّ فَصَدَّنی عَنْها وَ عَنْ قُبُلاتِهَا البَرْدُ (۱)

گفتند برد در این بیت بمعنی خواب است وظاهرچنان می‌نماید که برظاهر خود استو فرّاء گفت برای آن خوابرا بردخوانند که خواب مردم‌را سرد بکند واز آنجاست که آنکس که‌بخسبد اورا جامه دیگر باید بیرون آنکه‌دارد وإلاّ سرمایابد. ونیز آنکه تشنه باشد چون بخسبد تشنگی اوزائل شود .

(إلاّ حَمِیماً) الاّ آب جوشانیده وغسّاق گفتند زمهریر باشدو گفتند خون‌وریم‌أهل‌دوزخ باشد ،ثمالی گفت غسّاق آب‌چشم ایشان باشد . شهربن حوشب گفت غسّاق نام وادی است در دوزخ در اوسیصدوشصت شعب است درهرشعبی‌سیصد وسی خانه است هر خانه‌ای را چهار زاویه است برهرزاویه ماری است برعظیمترخلقی در سرهرماری چندان زهر است که خدای داند .

(جَزآءً) نصب بر مصدری‌باشد محذوف الفعل ای‌جازیناهم جزاء وروا بود که‌مفعول نباشد ای للجزاء یعنی آن‌عذاب برایشان‌برای جزاء است (وِفاقاً) أی‌موافقاً لاعمالهم بروفق کردار ایشان بیشترنه تاظلم نباشد . أخفش گفت مصدر است و فعال مصدرفاعل باشد . فرّاء گفت جمع‌وفق والوفق‌واللّفق‌واحد . ربیع گفت جزاء بحسب أعمالهم . ضحّاك گفت علی قدر أعمالهم . مقاتل گفت چنانکه‌از شرك عظیم‌تر گناهی نیست از دوزخ عظیم‌تر عذابی نیست ،

(إنَّهُمْ کانُوا لا یَرْجُونَ حِساباً) گفت ایشان‌امید حساب‌نمیدارندیعنی بحساب ایمان ندارند واعتقاد نکرده‌اند برای آنکه‌امید تبع داعی‌باشد،وگفتند رجا اینجابمعنی خوف است یعنی ازحساب نمی‌ترسند چنانکه «مالکم لاترجون لله وقاراً»أی لاتخافون له عظمة .

(وَ کَذَّبُوا بِایاتِنا کِذّاباً) ودروغ داشتند آیات مارا دروغ داشتنی وتخفیف و تشدید لغت استوگفتند مصدرفعل است بمعنی تکذیب . فرّاء گفت این لغتی است یمانی یقال خرقت القمیص‌خراقاًوخرّاقاًو گفت‌أعرابی‌دیدم‌بمنی‌مرا گفت الحلق‌أحبُّ إلیك ام‌القصّاریعنی‌التقصیر

---

(۱) مراشف جمع مرشف و مقصود از آن لب ودهـان است گوید لبان ودهان او برمن سرد و گوارا بوده اما خواب مرا از بوسیدن آن مانع گشت .

(وَ كُلَّ شَيءٍ أَحصَيناهُ كِتاباً) آنكه گفت ماهر چيزى را بشمار در آوريم بنوشتن نه آنكه اورا حاجت باشد بآن وليكن براى آن تا برتو مضبوط باشد، و نصب او بر تميز باشد كقوله «أحاط بكلّ شيىء علماً» و « أحصى كلّ شيىء عدداً» .

(فَذُوقُوا فَلَن نَزِيدَكُم إلاّ عَذاباً) گفت بچشيد كه ماشمارا نمى‌خواهيم افزود إلاّ عذاب .

(إنَّ لِلمُتَّقِينَ مَفازاً) گفت پرهيزكاران‌را نجات ورستگارى‌هست .أبو بردة الاسلمى گفت رسول‌را ﷺ پرسيدم ازسخت‌تر آيتى بر أهل دوزخ گفت قوله « فذوقوا فلن نزيد كم- الآية » ومفاز مفعل بود اين لفظ اينجا مصدر است ، عبدالله عباس وضحّاك گفتند تنزّهاً تماشا گاهى آنگه آنرا بيان كرد گفت :

(حَدائِقَ وَأعناباً) جمع حديقه وحديقه فعيله باشد من أحدق الشيء اذا أحاط بهو زمين كه ميان آن‌رز باشدو گرد او درختان آن‌را حديقه خوانند پيرامن درختان باشد و ميان أنواع انگور .

(وَكَواعِبَ أَتراباً) وزنانى‌پستانها باديد آمده بمانند لعبتى‌همه بيك‌شكل و بيك سال واحدها كاعب من‌باب تامرولابن وواحد الأتراب ترب قال بشربن أبى‌حازم في الكواعب :

فَهُنَّ رُكُودٌ كَالكَواعِبِ حَولَهُ　　لَهُنَّ صَرِيرٌ تَحتَ ظَلماءَ حِندِسِ (١)

وقد بلغت ثدى الجارية إذاصارت كالكعب .

(وَكَأساً دِهاقاً) وكاسهٔ پراز خمراين‌قول عبدالله‌عباس است وحسن‌و ابن‌زيدوسعيدجبير گفت ومجاهد پياپى، أبورافع روايت كرد كه پارسى‌زبانى أبوهريره را پرسيد دهاق چه باشد بپارسى جواب داد گفت دمادم . عكرمه گفت صافى . مقاتل گفت بمقدار كفايت.

(لايَسمَعُونَ فِيها لَغواً) گفت‌نشنوند در آنجالغوى يعنى‌سخنى كه آنرا فائده‌نباشد (وَلاكِذّاباً) ونه‌دروغ داشتنى . قراءت‌عامّه بتشديد است و كسائى‌مخفّف خواند و گفت‌اين قراءت امير المؤمنين است عليه‌الصلوة والسّلام و اين دومصدر است تكذيب را و قومى گفتند كذاب بتخفيف مكاذبه باشد كالقتال‌والجدال و گفتند كذب باشد قال الأعشى :

فَصَدَقتُها وَ كَذَبتُها　　وَالمَرءُ يَنفَعُهُ كِذابُهُ (٢)

اى كَذِبُهُ

---

(١) حندس بمعنى‌تاريكى‌و تأكيد ظلماءاست و صرير آواز خاصى است مانند آواز قلم بركاغذ و و ركود ثابت واستوار و شعر را جاى ديگر نيافتم .

(٢) اوراتصديق كردم و تكذيب‌و گاه باشد كه دروغ مردم را سود دهد .

(جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً) گفت این برسبیل مجازات ومکافات ازخدای وعطای کافی بود یقال أحسبت فلاناً إذا أعطیته مایکفیه حتّی قال حسبی، قال الشاعر :

وَ نُقفی وَلیدَ الحیِّ إنْ کانَ جایعاً وَ نُحْسِبُهُ إنْ کانَ لَیْسَ بِجایِع (۱)

و گفتند جزاء بحسب اعمال ایشان ودرشاذ ابو ابراهیم خواندعطاءحسّاباً، أصمعی گفت عرب گوید حسّبت الرجل بالتشدید إذا أکرمته و أنشد :

إذا أتاهُ ضَیْفُهُ یُحسِّبُهُ مِنْ حاقِنٍ أوْ مِنْ صَریحٍ یَحْلِبُهُ (۲)

و عبدالله عباس گفت عطاء حسناً بنون .

(رَبِّ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما الرَّحمٰنِ) گفت خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان هردو است از خدایست نافع و أبوعمرو و یعقوب و أبوجعفر و شیبه و سلام و أشهب وعبدالله مسعود خواندند رب السموات والارض وما بینهما الرحمن برفع باء و نون علی الابتداء و الخبر أی رب السموات وما بینهما الرحمن و ابن عامر و أعشی و عاصم خواندندرب السموات و الارض وما بینهما الرحمن هردو بکسر و ابن کثیر و یحیی و حمزه و کسائی وجعفر و ابن محیصن خواندند رب بکسر و الرحمن برفع، آنکه هردو مجرور خواند بدل من ربك باشد و آنکه رب مجرور خواند گفت بدل است از من ربك و رحمن که مرفوع خواند علی أنه خبر مبتدأ محذوف ای هو الرحمن گفت خدای آسمان و زمین خداوند بخشاینده و روزی دهنده است (لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطاباً) شما ازاو مالك نباشید هیچ خطاب را وهیچ سخن را یعنی نتوانند که از خدای سخنی باشد بر مراد ایشان بل بروفق حق و استحقاق باشد ،کلبی گفت یعنی شفاعت نتوانند کردن إلابفرمان او (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفّاً) گفت آن روز که بایستد روح در اوخلاف کردند، مجاهد گفت از عبدالله عباس که جماعتی جهودان بیامدند ورسول را ﷺ وسلم پرسیدند ازروح گفت لشکری است ازلشکرهای خدافرشتگان نه‌اند ایشان را دست و پای و سر باشد (۳) و طعام خورند آنکه این آیهٔ بخواند « یوم یقوم الروح و الملئکة صفاً » عبدالله عباس گفت فرشته‌ایست از همه فرشتگان عظیم تر عبدالله مسعود گفت روح فرشته‌ایست از آسمان و کوه ها بزرگتر از همه فرشتگان عظیم تر و جای اودر آسمان چهارم است خدای تعالی را هرروز دوازده هزار بار تسبیح کند ازهر تسبیحی خدای

(۱) میخورانیم طفل قبیله خود را اگر گرسنه باشد و عطا بقدر کفایت میدهم اگر سیر باشد .

(۲) اگر مهمان نزداوآید اکرام میکند از شیر اندوخته درمشك یا شیر خالص تازه دوشیده .

(۳) مفهوم جمله آن است که فرشتگان را دست و پاو سر نباشد یعنی درخلقت‌اصلی مجرد باشند.

تعالی فرشته‌ای‌خلق کند که روز قیامت بصفی‌بایستد، شعبی وضحّاك گفتندجبرئیل‌استضحّاك روایت کرد از عبدالله عباس که خدای تعالی‌را درراست عرش دریائی است از نور مانندآسمانها و زمین‌های‌هفت و دریای هفت جبرئیل عليه‌السلام هروقت سحر در او شود نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال بیفزاید ازآنجا برآید پرها بیفشاند خدای تعالی از هر قطره که اراوبچکد فرشته‌ای بیافریند و ازایشان‌هفتادهزار در بیت المعمور شوند هفتاد هزار در خانه کعبه شوند که تا روز قیامت نوبت بایشان‌نرسد، وهب گفت جبرئیل پیش خدای ایستاده است فرائص او از بیم خدای میلرزد ازهررعده ازآن خدای تعالی فرشته می‌آفریند ایشان‌پیش خدای‌ایستاده باشند سر بر ندارند و سخن نگویند چون ایشان را دستوری دهند در سخن گفتن گویند : لا إله الاالله ذلك قوله «یوم یقوم الروح والملئکة صفاً لا یتکلمون إلاّمن أذن له الرحمن-الایة» یعنی لا إله إلاالله ، مجاهد گفت روح خلقی است بر صورت بنی آدم طعام و شراب خورند . ابوصالح گفت روح خلقی اند بآدمیان مانند و آدمی‌نه‌اند، قتاده گفت این از آن جمله است که عبدالله عباس باکسی نبگفتی، عبدالله عباس گفت بروایت مجاهد که روح خلقی است بر صورت آدمیان و از آسمان هیچ فرشته فرود نیاید و الا از ایشان یکی بااوباشد، عطیه گفت از عبدالله عباس که مراد ارواح آدمیان است که بین النفختین با فرشتگان بیك صف بایستند (١) ابن زید گفت قرآن است و این آیه بخواند « وکذلك أوحینا إلیك روحاً» « والملائکة صفاً » فرشتگان بصفی بایستند. شعبی گفت‌این سماطین خدای‌باشد سماطی‌روح‌باشد وسماطی‌فرشتگان (لا یَتَکَلَّمُونَ إلاّ مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحمٰنُ) سخن نگویند الا آنکس که خدای او را دستوری دهد (وَقالَ صَواباً) و آنکه جز حق و صدق نگوید و این آن است که ما گفتیم روز قیـامت خلقان ملجاء باشند بترك قبایح،أو قال صواباً فی‌الدنیا،ابوصالح گفت کلمه لا اله الاالله است .

(ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ) آن روزحق باشد (فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إلی رَبِّهِ مَـاباً) گفت هرکس که خواهد بخدای مآبی و مرجعی و بازگشتی گیرد بفعل طاعات‌واجتناب‌مقبّحات .

(إنّا أنْذَرْناکُمْ عَذاباً قَریباً) گفت ما میترسانیم شما را از عذاب نزدیك وآن روز قیامت است و عذاب او و گفتند عذاب روز بدر است :

(یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ) آن روزکه مرد نگران باشد آن عمل را

(١) یعنی ارواح آدمیان بین‌النفختین فانی نمیشود وآن نفخه که همه را فانی میکند اجسام وعلاقه بآنها را فانی میکند .

که کرده باشد یعنی منتظر باشد جزای آن عمل را که کرده باشد و این نظر بمعنی انتظار است (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً) وکافر گوید کاشکی تامن خاك بودمی و مراچون در خاك بودم اعاده نکردندی و مرا بشمار گاه نیاوردندی ، عبدالله عمر گفت چون روز قیامت باشد و زمین را همچنانکه أدیم بگسترند و دواب و بهایم ووحوش را جمع کنند برای قصاص و خدای تعالی مقاصّه کند میان ایشان تا انصاف کند از گوسفندسُرودار (۱) که از او تعدی رفته باشد بر آن گوسفند بی‌سرو آنکه چون انتقام کشیده باشد و عوض بستده باو داده فرمان دهد تا خاك‌شوند، ایشان‌عند آن گویندیالیتنی کنت تراباً تمنای‌حال‌ایشان ، وعکرمه گفت دربعضی کتب دیدم عند آن حال که کافر تمنّای‌آن کند که کاشکی تاخاك‌بودمی ، حیوانات دیگر از بهایم و وحوش چون غم و اندوه و شدّت‌آدمیان بینند گویند سپاس خدای را که ما را تکلیف نکرد چنانکه شما را تا چنانچه مارا امید بهشت نیست بیم دوزخ نباشد ، ابوالقاسم بن‌حبیب گفت در بعضی تفاسیر دیدم که مراد بکافر ابلیس است که استنکاف کرد از سجدهٔ آدم و گفت «خلقتنی من ناروخلقته من‌طین» سجده نکنم که او از خاك است، آنگه مرتبه او بیند وتمنّای حال او کند گوید کاشکی تامن هم خاك بودمی که آن روز پنداشتم آتش از خاك‌به باشد. ابو-هریره گفت چون کافر این گوید خاك گوید لاولا کرامة هرگز مباد که تو چون من باشی و این بر سبیل مثل‌باشد، و در بعضی قراءت آمده« یالیتني کنت تراباً » أی من شیعة ابی‌تراب.



(۱) یعنی شاخ دار چون سر و بمعنی شاخ است .

سورة النازعات

این سوره مکّی است در قول عبدالله عباس و ضحّاك ، و چهل وشش آیه است در عدد کوفیان ، و چهل و پنج در عدد بصریان ، و صد و نوزده کلمه است ، و هفتصد و پنجاه وسه حرف است ، و روایت است از ابوامامة از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سوره و النازعات بخواند خدای تعالی اورا از عذاب خود ایمن کند صدق رسول‌الله صلی الله علیه وآله .

سورة النازعات ست و اربعون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَ النّازِعاتِ غَرْقاً (۲) وَ النّاشِطاتِ نَشْطاً (۳) وَالسّابِحاتِ سَبْحاً (٤)

قسم بکشندگان از روی قوت وبفرشتگان بنشاط آورندگان و بفرشتگان شنا کننده

فَالسّابِقاتِ سَبْقاً (٥) فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً (٦) يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ (٧)

پس قسم بپیشی گیرندگان پیشی گرفتنی پس بتدبیر کنندگان کار روزی که بلرزد زمین لرزیدنی

تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ (٨) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ (٩) أَبْصارُها خاشِعَةٌ (١٠)

ازپی درآیدآنراازپی‌درآمدنی دلها درآن‌روز ترسان باشد چشمهای‌شان خشوع کننده

يَقُولُونَ ءَإِنّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ (١١) ءَإِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً (١٢) قالُوا

می‌گویند آیا ما رد شدگانیم در حالت اول آیا چون باشیم استخوان پوسیده گویند

تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ (١٣) فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ (١٤) فَإِذاهُمْ

آن‌بازگشتن بازگشتنی‌است‌زیان‌آور پس جز این نیست‌که آن یك فریاداست پس‌آنگاه ایشان

بِالسّاهِرَةِ (١٥) هَلْ أَتيكَ حَديثُ مُوسىٰ (١٦) إِذْ نادٰيهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ

درزمین‌هموارند آیا آمد تو را حکایت موسی هنگامیکه خواندپروردگارش رابه‌بیابان پاکیزه

طُوىً (۱۷) إِذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ (۱۸) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلىٰ أَنْ تَزَكّىٰ (۱۹)
که‌طوی‌باشد برو بسوی فرعون که او سرکشی نمود پس‌بگو آیاتراهست رغبتی تاپاك شوی
وَ أَهْدِيَكَ إِلىٰ رَبِّكَ فَتَخْشىٰ (۲۰) فَأَرٰيهُ الْآيَةَ الْكُبْرىٰ (۲۱) فَكَذَّبَ وَ
وراه نمایم‌تورا بسوی‌پروردگارت‌پس بترسی پس نمود او را موسی‌آیتی پس‌تکذیب‌نمودفرعون‌و
عَصىٰ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعىٰ (۲۳) فَحَشَرَ فَنادىٰ (۲٤) فَقالَ أَنَا رَبُّكُمُ
وگناه‌کرد پس پشت نمود ومیشتافت پس جمع کردپس‌صدازد پس‌گفت منم پروردگار شما
الْأَعْلىٰ (۲۵) فَأَخَذَهُ اللهُ نَكالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولىٰ (۲٦) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ
که برترم پس گرفت او را خدا بعقوبت رستخیز و دنیا بدرستیکه‌دراین‌هرآینه‌عبرت‌است‌برای
يَخْشىٰ (۲۷) ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمآءُ بَنٰيها (۲۸) رَفَعَ سَمْكَها
آنکه‌میترسد آیاشماسخت تریدازجهت‌خلقت‌یاآسمان که‌بناکردآنرا بر داشت سقف آنرا
فَسَوّٰيها (۲۹) وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحٰيها (۳۰) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ
پس‌راست‌کردآنرا وتاریك‌کرد شب را وبیرون آورد روشنی‌آنرا وزمین رابعدازاین بگسترانید
دَحٰيها (۳۱) أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعٰيها (۳۲) وَ الْجِبالَ أَرْسٰيها (۳۳) مَتاعاً
آنرا بیرون نمود اززمین آب را وچراگاه‌آنرا وکوه‌هارا استوارکردآنهارا بجهت بهرهٔ
لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (۳٤) فَإِذا جاءَتِ الطّآمَّةُ الْكُبْرىٰ (۳۵) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ
ازبرای‌شما وچهار پایان شما پس چون بیاید بلیهٔ بزرگ روزی که یاد آورد آدمی
ما سَعىٰ (۳٦) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ (۳۷) فَأَمّا مَنْ طَغىٰ (۳۸)
آنچه‌ازخیروشر کرده و ظاهر کرده شود دوزخ‌مرهرکه را بیند پس اماهرکه گذشت از حد
وَ آثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا (۳۹) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ (٤۰) وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ
واختیار نمود زندگانی دنیارا پس‌بدرستیکه دوزخ‌آن‌آرام‌گاه‌اواست واماکسی‌که‌بترسد ازایستادن‌نزد
رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ (٤۱) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ (٤۲)
خدای‌خودوباز دارد نفس‌خودرا از خواهش‌ها پس‌بدرستیکه بهشت‌آن جایگاه اواست

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيّانَ مُرْسيٰها (۴۳) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيها (۴۴) إِلىٰ
می‌پرسندتورا ای‌محمد(ص) ازقیامت که کی باشداقامت آن درچه‌چیزی توازیاد کردآن بسوی

رَبِّكَ مُنْتَهيٰهـــا (۴۵) إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشيٰها (۴۶) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ
پروردگارت نهایت‌آن جزاین‌نیست که توبیم‌کننده‌ای‌کسیراکه‌ازقیامت بترسد گویاایشان روزی

يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّ عَشِيَّةً أَوْضُحيٰها ★
که‌بینندآنرادرنگ ننمودند مگردرشبانگاه یاچاشتگاه

قوله (وَالنّازِعاتِ غَرْقاً) واو قسم است،ودرمعنی نازعات‌خلاف کردند، مسروق گفت فرشتگانند که نزع و جذب ارواح بنی آدم کنند ، و این روایت عطیّه است از عبدالله عباس أمیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام گفت فرشتگان‌اند که جان کافران را نزع کنند .عبدالله مسعود گفت جانهای کافران است که‌ملك الموت اززیر هرموی وزیر هر ناخنی بیرون می‌آرد تاآنگه که تمام بحلق آرد آنگه رها کند تا به‌آنجای شود باز دیگر باره نزع کنند .مقاتل گفت ملك الموت وأعوانش که جان کافران بر آرند بمانند سفودی که در پشم تر بکنندوآنرا شاخها باشد و شعبها هر شاخی از آن بپاره‌ای درآویزد و از آن بر کشند مجاهد گفت اسباب مرگ است که باو جان از تن بر آید ، سدّی گفت جانهای کافرانست که در سینه غرق شود گفتند معنی آنست که کافر خود را در وقت‌مرگ چون غرق بیند . حسن وقتاده وابن کیسان گفتند و ابوعبیده و اخفش ستارگانند که نزع میکنند از افقی بافقی تا فرو شدن . عطاء و عکرمه گفتند کمانهای تیر انداز انست که نزع می‌کنندتیررا، وگفتند غازیانند که تیر میاندازند وقوله « غرقاً » أی إغراقاً وهوالمبالغة في النزع آن باشد که کمان چندانی درآرند که بفوق (۱) تیر رسد و نصب او برمصدری باشد لامن جنس الفعل و اصل نزع جذب چیزی باشد از عمق کنزع الدّلو من البئر و اغراق غرق کردن باشد و درجای مبالغه استعمال کنند واین معنی برهمه تأویل‌ها راست است .

(وَالنّاشِطاتِ نَشْطاً) عبدالله عباس گفت فرشتگانند که جان از تن مؤمنان باز گشایند چنانکه عقال از دست شتر بازگشایند ، و فرّاء این قول حکایت کرد وگفت آنچه من از عرب شنیدم انشطت العقد حللتها و نشطتها عقدتها است و قولهم کأنّه انشط من عقال و

(۱) فوق سوفار تیر است .

نشطت العقد إذا عقدت و اذا حللته فقد أنشطته تا ألف إزاله را باشد چنانکه بیان کردیم . و الناشط هو الرّابط و المنشط الّذی یحلّ . و روایت دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد جانهـای مؤمنانست چون نشاط کند بیرون آمدن را از تن ، برای آنکه هیچ مؤمن نباشد إلاّ در مرگ بهشت بر او عرض کنند تا او بهتر ونیکوتر از آن جایها و نعمت‌ها که در او باشد ببیند،وحوریان‌اورامیخوانند که «الینا»بما آی واونشاط کند رفتن آن‌جایگاه‌را،أمیرالمؤمنین علیه‌الصلاة و السلام گفت فرشتگانند که جانهای‌کافران از اجزاء و اعضای ایشان باز گشایند و جدا میکنند تا ازتن ایشان بیرون‌آرند برنج و سختی و غم ، مجاهد گفت مرگ است که جان آدمی بیرون آرد . قتاده گفت و اخفش ستارگانند که از این افق بآن افق میشوند چنانکه کسی از جائی بجائی رود یقال نشط الحمار إذاذهب من بلدإلی‌بلد، قال الطرمّاح :

وَهَلْ یَخْتَلِفُ الْخَیْلَ مِمَّنْ عَهِدْتُهُ ... بِهِ غَیْرُ أُخدانِ النَّواشِطِ رُوَّعِ (۱)

و الهمّ ینشط بصاحبه أی‌یزعجه، قال همیان بن قحافه السعدی :

باتَتْ هُمُومی تَنشِطُ الْمَنا شِطَا ... الشّام بی طَوراً وَ طَوْراً واسطاً (۲)

خلیل گفت نشط و انشاط هر دو لغت است و آن چیزی بجانب خود کشیدن باشد تا گشاده شود .

(وَالسابِحاتِ سَبْحاً) و روایت ازأمیرالمؤمنین استعلیه‌الصلاة والسلام که‌فرشتگانند که جانهای مؤمنان چنان بیرون آرند که کسی مرد شنا کننده ازآب بیرون می‌آرد وساعتی رها میکند تا بیاساید ، مجاهد گفت و ابوصالح فرشتگانند که بشتـاب فرودمی‌آیند ازآسمان چنانکه اسبان چون بنشاط روند گفتند مراد اسبان غازیانند که در غزوات تاختن کنند یقال فرس سابح اذا کان شدید الجري،قال امرؤ القیس :

مِسَحّ إذا مَا السّابِحاتُ عَلیَ الْوَنَی ... أَثَرْنَ غُباراً بِالْکَدِیدِ الْمُرَکَّلِ (۳)

و قتاده گفت مراد آفتاب و ماه است و ستارگانند که در فلك خود شنا کنند قال الله تعالی «و کلٌّ في فلك یسبحون» مجاهد گفت و أبوروق وعطا مراد کشتیها است که برروی‌آب میروند برمثال مرد شناگر .

---

(۱) مرادشاعر از نواشط گاو وحشی‌بیمناك استچون زود میرمدولام مکسور یختلف را باید کشید یعنی درآن منزل جـا نشین‌خیل او نمی‌شوند مگر گاوان وحشی رمنده که بایکدیگر دوستی مینمایند .
(۲) اندوه‌هامرا بجاهای دور میکشانند گاه بشام وگـاه بواسط .
(۳) سخت تازنده است اسب من وقتی که اسبان تیزتك از زمین سخت غبار برانگیزند .

(فالسّابِقات سَبْقاً) مجاهد گفت سوابق أعمال صالح است که بندگان کنند، عبدالله مسعود گفت جانهای مؤمنان است که سابق می‌شوند به بهشت ، مقاتل گفت فرشتگانند که جانهای مؤمنان ببهشت میبرند ،عطاء گفت اهل آسمانند که مسابقت میکنند بریکدیگر سبق میبرند ، قتاده گفت ستارگانند که بهری بهری را سبق میبرند دررفتن .

(فَالمُدَبِّراتِ أمراً)تدبیر کنندگان کارهامفسّران گفتند مراد فرشتگانندعبدالرحمن ابن ثابت گفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکنند (۱) جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل وملك‌الموت أمّا جبرئیل موکّل است بربادها و لشکرها ، و أمّا میکائیل موکّل است برقطره باران‌ونبات زمین ، و اسرافیل فرمان خدای بایشان میرساند ، و امّا ملك الموت موکّل است بقبض أرواح و جواب قسم محذوف است‌ازکلام لأنّه‌قال بحقّ هذه الأشیاء لأجزین کلّ نفس بما کسبت گفت‌بحقّ‌این چیزها که هر نفسی را بآنچه کرده باشند جزادهم. بصریان گفتند جواب قسم قوله « إنّ في ذلك لعبرة لمن یخشی » باشد واین بهتر است . و بعضی گفتند در کلام تقدیم وتأخیری هست و تقدیر آنکه‌یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة ، والنازعات‌غرقاً . آنکه بیان کرد که این خبر کی باشد گفت :

(یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ) آنکه که بجنباند جنباننده زمین را گفتند عند نفخ اول بود که زمین متزلزل شود وهرچه برزمین باشد متحرّك شود .

(تَتبَعُهَا الرّادِفَةُ) ازپی آن‌آید آنچه پس او باشد وردیف او و این نفخ دوم باشد گفتند میان آن دو نفخ چهل سال باشد . قتاده گفت این دو صیحه است أما اول همه چیز را بمیراند وأما دوم همه چیز را زنده کند بفرمان خدای تعالی ، مجاهد گفت راجفه زلزال‌زمین بود بوقت فنا و رادفه انشقاق آسمان باشد . عطا گفت راجفه قیامتست و رادفه بعث و نشور . ابن زید گفت راجفه مرگ است و رادفه قیامت واصل رجفه حرکتی باشدبآوازمضطرب‌ورادفه پس رو باشد و از آنجا ردیف گویند آنرا که پس از دیگری برنشیند . ابیّ کعب روایت کرد که چون ربعی ازشب‌برفتی رسولﷺ برخاستی وآواز دادی«یا أیّها الناس اذکروالله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاءالموت بما فیه»ای مردمان ذکر خدای کنید که راجفه آمد واز

(۱) قول عبدالرحمن بن ثابت حجت‌نیست وحق آن است‌که حدی برای شماره آنان قائل نشویم و مشائیان که عقول را ده گفتند مقصودشان انحصار نیست واشراقیان‌که انوار قاهره را بی‌حد و حصر دانستند بحق نزدیکترند وباید علم آنرا بخدا واگذار کرد، و چهارفرشته معروف منافی آن نیست که فرشتگان بسیار بفرمان هر یك باشند .

پی او رادفه است مرگ آمد و آنچه بااو باشد .
(قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ) دلها آن روز ترسان باشد این قول مجاهد است، سدّی گفت ازجای خود زائل شود نظیره قوله « إذالقلوب لدی الحناجر کاظمین » مؤرّج گفت قلعة قطرب گفت مستوفزة، یمان گفت مضطرب باشد یقال وجف القلب وجيفاً ووجوفاًووجب وجوباً و وجيباً .
(أَبصارُها خاشِعَةٌ) چشمهای ایشان ذلیل باشد درپیش فکنده چنانکه بر بالا نشود
(يَقُولُونَ) می گویندیعنی کافران که ببعثونشور ایمان‌ندارند (ءَإِنّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ) مارا باین گورها برند .
(ءَإِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً) و آنگه که ما استخوانهای پوسیده باشیم پس در اینکلام محذوفی هست والتقدیر نبعث بعد ذلك أحياءً ، مارا از این پس زنده کنند و براین قول‌حافره بمعنی محفوره باشد کقولهم ماء دافق یعنی مدفوق وعیشة راضیة أی مرضیّه واین قول مجاهد است . و خلیل أحمد گفت حافر نامی است ازنامهای زمین قال‌الشاعر :
آلَيْتُ لا أَنْساكُمْ فَاعْلَمُوا حَتّىٰ يُرَدَّ النّاسُ فِي الْحافِرَةِ (۱)
وگفتند زمین را حافر و حافره برای آن خوانند که موضع حوافر است چنانکه قدم‌را أرض خوانند برای آنکه برأرض است قال الشاعر :
...... أَمّا سَماؤُها فَخَصْبٌ وَ أَمّا أَرْضُها فَمَحُولٌ (۲)
أي قوائمها یعنی ما را با زمین آرند ابن زید گفت حافره اسمی است از نامهای دوزخ یعنی محمّد می‌گوید ما را بدوزخ خواهند بردن و زنده داشتن پس از آنکه استخوانهای پوسیده باشیم وگفتند عبارت است ازآنکه مارا زنده خواهند کردن من قول العرب رجع‌فلان في الحافرة إذا رجع من حيث جاء ، قال الشاعر :
أحافِرَةً عَلىٰ صَلَعٍ وَ شَيْبٍ مَعاذَ اللهِ مِنْ سَفَهٍ وَ عارٍ (۳)
یعنی أرجوعاً إلى المعصية بعد الصلع و الشيب؟ وقولهم النقد عند الحافرة أی عند اول کلمة یعنی العاجل و أول اليوم کما قالوا التقى القوم‌فاقتتلوا عند الحافرة أی عند أول کلمة و قیل معناه إذا قلت بعتك يرجع عليك بالثمن فهو من الرجوع أيضاً و قالوا معناه النقد عند

(۱) سوگند خوردم‌که شمارا فراموش نمیکنم تا زمانیکه مردم بزمین باز گردند .
(۲) درصفت اسبی‌است‌که تنش عرق ریزان است و مانند باران میبارد اما از پایش گیاه نمیروید .
(۳) آیا بجوانی باز میگردی پس ازریختن موی سر و سپیدی‌آن، پناه بخدا از نادانی وننگ .

حافر الدّابّة (١) «ءإذا كنّا عظاماً نخرة» و كوفيان خواندند ناخرة بالف واين قراءت عبادله است :ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابن الزبير لوفاق رؤس الاي، و باقی قرّاء نخره خواندند بی‌ألف و این دو لغت است مثل قولهم طمع و طامع و فره و فاره و حذر و حاذر بر- سبیل استبعاد گفتند چون ما استخوانهای پوسیده و ریزیده باشیم مارا باز خواهند آفریدن .

(قالُوا تِلْكَ إذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ) گفتند این رجعت رجعتی باشد زیان کار یعنی اگر چنان است که محمد میگوید ما در این رجعت زیان کار باشیم کقولهم صفقة خاسرة و رابحة ای ذات خسران وربح و قریب منه قوله «فماربحت تجارتهم» آنگه حق تعالی بجواب ایشان گفت :

(فَإنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ) این یك آواز باشد ویك نفخه .

(فَإذاهُمْ بِالسّاهِرَةِ) چون تو نگاه کنی ایشان بزمین قیامت باشند. مفسّران گفتند ساهره زمین قیامت است و گفتند ساهره نام پشت زمین باشد یعنی برپشت‌زمین آیند بعدازآنکه درشکم زمین باشند و عرب بیابان و زمین ساده را ساهره گویند، وبعضی ائمّه لغت گفتندبرای آن ساهره خواند روی زمین را که خواب و سهر خلقان براوباشد، قال‌امیّة بن الصلت‌فی‌أنّ الساهرة هی البرّ .

وَ فيها صَيْدُ ساهِرَةٍ وَ بَحْرٍ ... وَ مافاهُوا بِهِ لَهُمْ مُقيمٌ (٢)

أی بحر و برّ قال امرؤالقیس :

وَ لا وَقَيتَ بَعْدَهُ غِبُّها ... فَضاقَتْ عَلَيْكُمْ بِهِ السّاهِرَةُ (٣)

أی الارض و قال أبوذویب :

يَرْتَدْنَ ساهِرَةً كَأنَّ جَمِيمَها ... وَ عَمِيمَها أسْدافُ لَيلٍ مُظْلِمِ (٤)

وهب گفت ساهره نام کوهی است بنزدیك بیت‌المقدس ابن أبی عاتكه گفت ساهره نام زمینی است میان کوه حسان ومیان کوه‌اریحا. سفیان گفت زمین شام‌است. قتاده گفت نامی‌است از نامهای دوزخ .

---

(١) النقدعند الحافر مثل‌است یعنی در مسابقه اسب دوانی چون اسب اول بمقصد رسید مال‌مسابقه را نقد باید داد. ونیز گویند مقصود آن است‌که اسب را نقد باید خرید وثمن را نزد پای اسب گذاشت

(٢) دربهشت گوشت‌شکار خشکی ودریا هست برای خوردن وهرچه بخواهند پیوسته باشد .

(٣) از عاقبت آن داهیة محفوظ نمانده زمین برشما تنگ شد .

(٤) طلب میکردند بیابانی که مانند پرده شب تاریك گرد گرفته بود .

قوله (هَلْ أَتيكَ حَدِيثُ مُوسى) آنكه بارسول ﷺ خطاب كرد بصورت استفهام ومراد تقرير گفت بتو آمد حديث موسى .

(إِذْناديهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً) چون خداى او راندا كرد بوادى مقدّس پاك كرده ، و طوى گفتند نام وادى است و لاينصرف است براى آنكه علم است ومؤنّث يعنى اسم بقعه است . مجاهد و قتاده گفتند طُوى معنى آنست كه طُوىً بالتقديس و البركة و بپاكى و بركت در پيچيده است و اين برلغت طى باشد كه ايشان كسر زا فتح كنند قالوا في بَقِيَ بَقى وفي رَضِيَ رَضى و رُمِيَ رُمى . و حسن بصرى خواند طوى بكسر طاء قال طرفه :

اعاذِلَ إِنَّ اللَّوْمَ في غَيْرِ كُنْهِهِ عَلَيَّ طُوىً مِنَ غَيِّكَ الْمُتَرَدَّدِ (۱)

أراد اللّوم المطوي بعضه على بعض أي المكرّر . و زجّاج گفت منع الصرف براى علميّت است و عدل كه اسم مفعول است من طاء . وابن كثير و نافع و أبو عمر خواندند بى تنوين و باقى قرّاء طوىً .

(إِذْهَبْ إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى) گفت موسى را بفرعون رو كه اوطاغى است .

(فَقُلْ) بگو اورا (هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكّى) هيچ افتد تورا كه پاكيزه شوى يعنى ازاين كفر كه دراوئى . نافع خواند تزّكّى مشدّدالزاى‌اى تزكّى . وأبو عمرو گفت اين قراءت ضعيف است براى آنكه تزكّى زكاة دادن باشد و موسى فرعون را با زكاة دادن نخواند و او بر كفر مصرّ بود او را بازكا و طهارت و اسلام خواند پس قراءت مخفف بهتر است .

(وَأَهْدِيَكَ إِلى رَبِّكَ فَتَخْشى) و من تو را باخداى ميخوانم و هدايت و ارشاد مى كنم به‌بيّنات و أدلّه تا از او و از عقاب او بترسى . صخر بن أبي جويريه گفت خداى تعالى موسى‌را : بفرعون شو او را دعوت كن و من دانم كه او اجابت نكند موسى گفت كه بار خدايا تو دانى كه اجابت نكند چرا مرا ميفرستى گفت بر تو رفتن است و گفت چون او اجابت نكند تاوان براو باشد ، برتو نباشد . برو تا حجّت مرا باشد بر او ، او را برمن حجّت نباشد .

(فَأَرَيهُ الْآيَةَ الْكُبْرى) در كلام محذوفي است و تقدير آنكه فذهب إليه و دعاه

(۱) اى ملامت كننده بدرستى كه ملامت در غير محل خود گمراهى تست كه هميشگى است و مكرر و مضاعف .

إلى‌الله فطالبه بالبيّنة فأريه الاية الكبرى گفت موسى برفت و فرعون را دعوت كرد و فرعون از او معجزه خواست موسى باو نمود آيه و معجزه مهمتر از عصا و يد و بيضا .

(فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ) او تكذيب كرد و دروغ داشت آنـرا و عصيان كرد در فرمان او .

(ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ) آنگه اعراض كرد از موسى وسر درفساد نهاد .

(فَحَشَرَ فَنَادَىٰ) قوم خود را جمع كرد وندا در دادو گفت من خداى بزرگترم شما را يعنى از وراى من خدائى نيست . بعضى ديگر گفتند آن خواست كه بتان خداى شمااند و من خداى ايشانم و گفتند آن خواست كه اين اشراف و قوّاد و سادات ارباب شمااند و من خداى همه‌ام .

(فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ) خداى او را بگرفت و نكال كرد باودر دنيا و آخرت نكال دنيا بغرق و نكال آخرت بدوزخ يكى بآب يكى بآتش يكى بغرق يكى بحرق. ونصب نكالاً برمصدر ميباشد لامن لفظ الفعل كأنّه قال أخذالدّنيا و الاخرة أى أخذاً في الدّنيا و الاخرة ، وگفتند باضمار فعل اين مصدر و التقدير فنكل نكال‌الاخرة و الاولى ، و گفتند تقدير آنست كه بنكال‌الاخرة و الأولى، نصب اوبحذف حرف‌جرّاست وبعضى مفسّران گفتند نكال از فعل فرعون است نكال أول قوله « ما علمت لكم من إله غيري » و نكال دوّم « أنا ربّكم الاعلى » گفتند ميان اين دو كلمه چهل سال‌بود. نصب نكال بحذف حرف‌جرّ بود أى بنكال الاخرة و الاولى .

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ) در اين عبرتى است آنرا كه بترسد يعنى از حديث موسى و فرعون و دعوت موسى و عصيان فرعون و هلاك فرعون و نجات موسى آنگه بر سبيل تذكير و تنبيه با مكلّفان عهد رسول صلوات الله و سلامه عليه و آله گفت :

(ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا) شما سخت‌تريد بخلق يا آسمان كه خداى تعالى آنرا بنا كرده يعنى چون ازآفريدن آسمان با رفعت و شدّت اوعاجز نيست ازآفريدن شما هم عاجز نباشد .

(رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا) سقف آن برداشت و آنرا آراسته كرد و مثله في المعنى قوله«لخلق السموات والأرض أكبر من خلق الناس » سمكها قيل سقفها. فرّاء گفت هر بنا كه از بالاى او چيزى باشد آنرا سمك خوانند و بناى مسوك . وگفتند سمك ذهاب باشد درجهت علو برخلاف عمق وقيل سمك اى‌رفع، وقال‌الشاعر :

إِنّى وَ مَنْ سَمَكَ السَّماءَ مَكانَها وَ الْبَدْرَ لَيْلَةَ نِصْفِها وَ هِلالِها (۱)

(فَسَوّيٰها) راست کرد آنرا بی شطوری وفطوری .

(وَ أَغْطَشَ لَيْلَها) تاريك كرده است شب اورا، والغطش الظلمة ورجل أغطش وأغيش إذا كان أعمى (وَ أَخْرَجَ ضُحيٰها) و روز بیرون آورد وروشن کرد .

(وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحيٰها) و زمین را بعد از آن دحو کرد و بگسترد و در تأویل این آیه خلاف کردند عبدالله عباس گفت خدای تعالی أول زمین را بیافرید تا گسترده شد آنگاه آسمان را بیافرید آنگاه جبرئیل بیامد و زمین را اززیر خانهٔ کعبه بیرون آورد چنانکه نامهٔ نوشته که لا اززیر لا(۲) بیرون آرند . عبدالله عمر گفت خدای تعالی زمین کعبه بیافرید بر رکنی و بر آب نهاد پیش ازآنکه عالم آفرید بهزار سال (۳) . بعضی دیگر گفتند بعد بمعنی مع است أی و الأرض مع ذلك دحيها چنانکه کسی گوید دیگری را فلان أحمق وهو بعد ذلك لئيم النسب . قال الله تعالى : « عتلّ بعد ذلك زنيم » . قال الشاعر :

فَقُلْتُ لَها فيئِى إِلَيْكِ فَإِنَّنِى حَرامٌ وَ إِنّى بَعْدَ ذاكَ لَبِيبُ(٤)

و مجاهد خواند « والأرض عند ذلك » و گفتند بعد ذلك أی قبل ذلك كقوله « ولقد كتبنا في الزّبور من بعد الذّكر » أی من قبل الذّكر يعني القرآن، قال الشاعر :

حَمِدْتُ إِلٰهِي بَعْدَ عُرْوَةَ إِذْ نَجا حِراشٌ وَ بَعْضُ الشَّرِّ أَهْوَنُ مِنْ بَعْضٍ(٥)

گفتند تقدیر آنست که اذنجا حراش قبل عروة (٦). عامّه قرّاء « و الأرض » بنصب خواندند و حسن بصری خواند « والارضُ » برفع على الابتداء دحيها خبرش باشد و الدّحو

---

(۱) من سوگند بآن میخورم که آسمان رادرمکان خود برافراشت وماه تمام را درشب نیمه ماه وشب اول ماه و خبر جمله در بیت بعدی .

(۲) یعنی طبقه‌ای‌را اززیر طبقه‌دیگر.

(۳) یعنی هزار سال پیش ازخلقت عالم بازهم موجودی بود مانند آب وکعبه ، وگاه باشدکه عالم گویند و ازآن این وضع فعلی جهان را خواهند که حادث زمانی است نه آنکه پیش از این وضع هیچ موجود نبود .

(۴) با اوگفتم بازگرد سوی خود که من محرمم و تلبیه هم گفته‌ام .

(۵) خداوند را ستایش کردم چون نجات یافت حراش پیش از عروه و بعضی از بدیها آسانتراز بعض دیگر است .

(۶) چون میدانستند هر دو تن نجات یافتند و حراش پیش از عروه ، واگر از خارج معلوم نبود شعررا طوردیگر معنی میکردند .

و البسط و المدّ و المطّ واحد ودحی یَدْحُو و یَدْحی لغتان کطفا یطفُو و یطفی و محا یمحُو و یمحی، و یقال دحوت الشيء و دحیته ولحوت العود و لحیته .

(أَخرجَ منها ماءَها و مرعیها) از زمین بیرون آورد آب و گیاه زار . گفتند بنگر که خدای تعالی آنچه آدمی وجمله حیوانات بآن محتاج باشند درزیر این دو کلمه نهاد از آب وگیاه و درخت و میوه وحبوب وکاه وهیزم ونمك وپنبه ولباس و آتش .

(و الجبالَ أرسیها) وکوهها برروی زمین ثابت گردانید .

(متاعاً لکم و لأنعامکم) نصب او بر مفعول له باشد آنکه بیان کرد که این چیزها برای تمتّع واستمتاع وبرخورداری شما وچهارپایان شما آفریدیم .

(فإذا جاءت الطّامّةُ الکبری) چون طامّهٔ مهترین درآید ، یعنی قیامت وطامّه نزدیك عرب داهیه باشد، و أصله من طمّ الفرس طمیماً إذا استفرغ جهده في الجری و طامّه همچنین فاعله باشد من طمّ البئر برای آنکه اورا آوازی هایل باشد بعضی أهل علم گفتند این طامّهٔ کبری آنگاه باشد که أهل بهشت را بهشت برند واهل دوزخ را بدوزخ برند .

(یوم یتذکّرُ الإنسانُ ما سعی) آن روز که یاد کند آدمی آن سعی که کرده باشد ازخیر و شر برهردو تأسف خورد و گوید شرّ چرا کردم و خیر چرا بیشتر نکردم ؟

(و بُرّزت الجحیمُ لمن یری) ودوزخ را بیرون آرند برای بینندگان یعنی دوزخ عرض کنند برخلقان .

(فأمّا من طغی) أما آنکس که او طاغی باشد و پای از فرمان خدای بیرون نهاده.

(وآثر الحیوةَ الدُّنیا) و اختیار متاع دنیا کند وساز قیامت نکند .

(فإنّ الجحیمَ هیَ المأوی) دوزخ مأوی ومرجع او باشد مفعل من أوی إذا رجع

(و أمّا من خافَ مقامَ ربّهِ) اما آنکس که ترسد ازوقوف و ایستادن پیش خدای تعالی (و نهی النفسَ عنِ الهوی) و نفس را نهی کند ازهوای خود بهشت مأوای اوبود چنانکه گفت :

(فإنّ الجنّةَ هیَ المأوی) آنکه گفت :

(یسئلونكَ عنِ السّاعةِ أیّان مرسیها) تورا از قیامت پرسند که کی خواهد بودن وقت آمدن او ؟ و قوله « مرسیها » ای مثبتها و مفعل بضم المیم و فتح العین هم مصدررا شاید هم موضع را هم‌مفعول را هم وقترا ،اینجا هم وقت را محتمل است و هم مصدررا ای‌متی إثباتها اووقت إثباتها .

(فبِمَ أنتَ مِنْ ذِكْرٰيها) در چه چیزی تو از یاد کرد آن یعنی آن بتو تعلّق‌ندارد (إلىٰ رَبّكَ مُنتَهٰيها) غایت و منتهی علم آن با خدای است جز خدای‌نداند.

(إنّما أنتَ مُنذِرُ مَنْ يَخشٰيها) آنچه کار تو است و بتو تعلق دارد آنست که تو ترساننده آنی که از قیامت‌ترسد، قراءت عامّه قرّاء باضافه است « مُنذِرُ مَنْ » وأبوجعفر و ابن محیصن خواندند « مُنذِرٌ » بالتنوین .

(كأنّهُم يَومَ يَروْنَها لَمْ يَلبَثوا إلاّ عشيّةً أو ضُحٰيها) پنداری که آن روز که قیامت ببینندمقام نکرده باشندإلا نماز شامی یا چاشتگاهی و این عبارت است از استقلال‌و استحقار مدت مقام اینان در گور، وبعضی مفسران گفتند از مدت مقام ایشان در دنیا . فرّاء گفت اگر چه عشیّه را ضحی باشد إنّما ضحی روز را باشد ولیکن شایع است در کلام عرب که گویند آتيك العشيّة أو غداتها معنی آنکه آخر روز یا أوّلش بیایم قال الفرّاء أنشدني : بعض بني عقيل :

نَحنُ صَبَحنا عامِراً في دارِها — جُرداً تَعاطى طَرَفَيْ نَهارِها

عَشيّةَ الهِلالِ أوْ سِرارِها (۱)

أراد و عشيّة سرار العشيّة و حقیقت این اضافه از آنجا است که ضحی پیوسته است با عشیّة و إضافه بادنی ملابسه حاصل شود .

(۱) ما صبحگاهان بر بنی عامر تاختیم در سرای ایشان اسبان کوتاه موی را و در شب هلال‌یا محاق در دو طرف روز .

سورة عبس

این سوره مکّی است و چهل و یك آیه است بعدد بصریان و چهل دو در عدد کوفیان و مدنیان ، و صد وسی کلمه است و پانصد و سی حرف است ، و روایت است از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره عبس بخواند روز قیامت روی او خندان باشد صدق رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلّم تسلیماً کثیراً کثیراً .

سورة عبس احدی و اربعون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ (۲) أَنْ جاءَهُ الْأَعْمیٰ (۳) وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ
روی‌ترش کرد وروگردانید چون آمد اورا نابینا وچه چیز داناکرد تورا تاشایداو

يَزَّكّیٰ (٤) أَوْيَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْریٰ (٥) أَمّا مَنِ اسْتَغْنیٰ (٦) فَأَنْتَ لَهُ
پاك‌باشدازگناه وپند گیردپس سود دهد اورا پند اما کسیکه بی‌نیازی‌جست پس تو مر او را

تَصَدّیٰ (۷) وَما عَلَيْكَ أَلاّ يَزَّكّیٰ (۸) وَ أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعیٰ (۹) وَهُوَ
یار ویاوری و نیست‌برتو اینکه ازکفرپاك‌شود واماآنکه آمد بتودرحالتی که می‌شتابد و او

يَخْشیٰ (۱۰) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّیٰ (۱۱) كَلّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ (۱۲) فَمَنْ شاءَ
میترسد پس تو ازاو مشغول میشوی نه‌چنان‌است‌بدرستیکه‌قرآن‌پندی‌است پس‌هرکراخواهد

ذَكَرَهُ (۱۳) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (١٤) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (١٥) بِأَيْدي
حفظ کند آنرا در قرآن گرامی داشته شده برداشته شده پاکیزه از دست دیوان

سَفَرَةٍ (۱٦) كِرامٍ بَرَرَةٍ (۱۷) قُتِلَ الْإِنسانُ ما أَكْفَرَهُ (۱۸) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ
بدستهای نویسندگان نیکوکار کشته باد آدمی چه کافری است او از چه چیز
خَلَقَهُ (۱۹) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۱) ثُمَّ
آفریداورا ازآب منیآفرید اورا پساندازهکرداورا پس راه آسان کرد او را پس
أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۲) ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ (۲۳) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما
بمیرانیداوراپسدرقبرکرداورا پس چون خواست زندهکرداورا نه چنان استهنوز نگذاردهآنچه
أَمَرَهُ (۲٤) فَلْيَنْظُرِ الْإِنسانُ إِلىٰ طَعامِهِ (۲٥) أَنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبّاً (۲٦)
فرمود اورا پس باید بنگرد آدمی بسوی خوردنیخود آنکه ریختیمما از ابرآب راریختنی
ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً (۲۷) فَأَنْبَتْنا فِيها حَبّاً (۲۸) وَ عِنَباً وَ قَضْباً (۲۹)
پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در زمین دانهرا و انگور و سپست
وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً (۳۰) وَ حَدآئِقَ غُلْباً (۳۱) وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً (۳۲) مَتاعاً
ودرخت زیتون و خرما وباغهای مشتملبردرختان ومیوههایتروچراگاه بجهت تمتع
لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (۳۳) فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ (۳٤) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ
برای شما و برای چهار پایانشما پس هرگاه آیدآوازکنندهای روزی که گریزد مرد از
أَخِيهِ (۳٥) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳٦) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۷) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ
برادرش واز مادرش وپدرش وزن خودوفرزندخود مرهر مردی را از ایشان درآن روز
شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۸) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۹) ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (٤۰)
کاری استکه مشغول کند اورا رویها باشد در آنروز روشن خندان شادان
وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ (٤۱) تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (٤۲) أُولٰئِكَ هُمُ
ورویها باشد در آنروزکهبرآنها غبار نشسته فرو گیرد آنرا تاریکی آنها ایشانند
الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ★
کافران فاجران ✱

قوله تعالی (عَبَسَ وَ تَوَلّی) مفسّران گفتند سبب نزول آیه آن بود که عبدالله بن ام‌مکتوم و او مردی بود مکفوف و هو عبدالله بن شریح بن مالك بن ربیعة الفهری من بنی عامر بن لؤی بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله آمد و او با عتبه بن ربیعه و أبوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و پسران أمیّة بن الخلف سخن میگفت و ایشان را دعوت میکرد باسلام و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را بآن‌داده بود این مرد نابینا بود نمیدید که رسول علیه السلام مشغول است گفت یا رسول الله أقرئني وعلّمني ممّا علّمك الله چیزی از قرآن بر من خوان و مرا آنچه تورا خدای آموخت بیاموز از شرایع اسلام ، یك بار دو بار بگفت رسول صلی الله علیه و آله روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع میگردد دیگر آنکه نخواست آن کافران گویند أتباع و مجیبان دعوت او نابینایانند وسفله‌اند از این سبب کراهت درروی رسول صلی الله علیه و آله پدیدار آمد خدای تعالی این آیه فرستاد «عبس و تولی أن جاءه الأعمی» و این قول عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و ضحّاك است . أمّا خلاف میان مفسّران در آن افتاد که مراد بوصف عبوس و این صفات کیست . جماعتی گفتند مراد رسول است و محقّقان گفتند مراد رسول نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومة و اگر در حقّ بعضی فقهاء و علماء گفتند منفّر باشد فکیف در حقّ رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی اورا ازاین صفات مذمومه‌تنزیه کرد بقوله « و لو کنت‌فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولك » و اورا بحسن خلق و کرم‌طبع وصف کرد بقوله « و إنّك لعلى خلق عظيم » و أخبار متواتر است برآنکه عادت رسول صلی الله علیه و آله بادشمنان و کافران برخلاف این بود فکیف‌با دوستان و مؤمنان و محقّان ، و در اخبارآمده است که رسول صلی الله علیه و آله دست در دست غلامی سیاه‌نهادی کریه الخلق و الرائحة روا نداشتی که دست از دست او ببرد تا هم او آغاز کردی و دست از دست رسول صلی الله علیه و آله ببردی از فرط حیا و کرم خلق ، دیگر آنکه این بلاشك منفّر باشد و رسول صلی الله علیه و آله از منفّرات اخلاق منزّه است و روایت کردند که این عبوس و إعراض از مردی بود اموی که بنزدیك رسول علیه وآله أفضل الصلوات حاضر بودی چون این مرد نابینا آنجا آمد او خویشتن فراهم گرفت بتعزّز و ترفّع‌روی ترش کرد وروی بگردانیدخدای تعالی درحقّ او این‌آیه فرستاد واین قول‌بصواب نزدیك‌تر است از قول أول لدلالة القرآن و تواتر الاخبار على خلافه .

أمّا عبوس و قطوبت وکلوح بیك معنی باشد و آن تقبّضی بود که درروی پیدا شود نزد آنکه چیزی بیند یا شنود که طبع از او نافرباشد، و تولّی إعراض باشد یقال تولاه إذاأقبل علیه و تولّی عنه‌إذا أعرض عنه .

(أَنْ جاءَهُ الْأَعمى) أی لأن جاءه الأعمی گفت روی ترش کرد و بر گردید برای آنکه این نابینا نزد او آمد آنگاه گفت :

(وَما یُدْرِیكَ) چه دانی وتورا چه آگاه کرد ازحال او (لَعَلَّهُ یَزَّکّی) همانا او پارسا باشد و التقدیر یتزکّی فأدغم التاء فی الزّای لقرب المخرج .

(أَوْ یَذَّکَّرُ) أی یتذّکر تا او اندیشه و تفکّر کند و آن تذکر او را سود دارد وذکری مصدریست مؤنّث اللّفظ برای این تنفعه گفت و کذا قوله «فانّ الذکری تنفع المؤمنین» واین لفظ مصدر فعّل را بشاید ومصدر تفعّل راچنانکه در دو آیه پیدا کردم، گفت تااورامتذکر شود و آن تفکّر و تدبّر اورا سوددارد .

(أَمّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی) گفت أمّا آنکه توانگر باشد تواو راتعرّض کنی واقبال کنی براو. بعضی گفته‌اند مراد عتبه وشیبه‌اند پسران ربیعه . سفیان گفت مرادعباس عبدالمطّلب است .

(وَما عَلَیْكَ أَلاّ یَزَّکّی) گفت اگر اوزکی وپارسا نباشد بر توچیزی نباشدو«ما» رواست که نفی باشد ورواست که استفهام باشد . أمّا آنچه برتو است بلاغ و رسانیدن است .

(وَأَمّا مَنْ جاءَكَ یَسْعی * وَهُوَ یَخْشی * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی) وأمّا آنکس که بتو آید شتاب زده واو ترسان بود ازخدای تعالی ازاومشغول میشوی یعنی ابن ام‌مکتوم. والتلهّی تفعّل من لهیت عن الشیء إذا ترکته وترکت ذکره .

(کَلاّ) آنگاه برسبیل ردع گفت وزجرمکلفان را (إِنَّها تَذْکِرَةٌ) که‌این یعنی سوره یاموعظه تذکره و یادگاری است .

(فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ) هرکه خواهد یاد کند و متّعظ شود بدان‌و مستبصر .

(فی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ) درصحیفه‌های مکرّم معظّم. گفتند مراد لوح محفوظ است و گفتند مراد کتب أنبیاء است دلیله قوله « انّ هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی».

(مَرْفُوعَةٍ) یعنی رفیع‌القدر بلندمنزلت بنزدیك خدای (مُطَهَّرَةٍ) پاکیزه کرده

(بِأَیْدی سَفَرَةٍ) بدست سفیرانی از فرشتگان . عبدالله عباس گفت جمع سافر یعنی نویسندگانی وسفرت الکتاب إذا کتبته ومنه سفر للکتاب وجمعه أسفار ، فعل بمعنی مفعول باشد یعنی کرام الکاتبین قتاده گفت مراد قرّاءاند . وباقی مفسّران گفتند فرشتگانند که سفیر باشند میان خدای وپیغمبران وسفیرالقوم آن باشد که سعی کند میان ایشان برای صلح، وسفرت بین

القوم إذا أصلحت بينهم. قال الشاعر:

وَما أَدَعُ السِفارَةَ بَيْنَ قَوْمي وَما أُمْشِي بِغِشٍّ إِنْ مَشَيْتُ(۱)

وهب منبّه گفت یعنی اصحاب محمّد صلى الله عليه وآله.

(كِرامٍ) جمع كريم . كريمانند (بَرَرَةٍ) نكوكارانند جمع بارّ وبرّ وفعله في جمع فاعل قیاس است مطّرد كساحر وسحره وكافرو كفره .

(قُتِلَ الْإِنسانُ ما أَكْفَرَهُ) ابن عطا گفت ممنوع باد آدمی ازطریق خیرات. مقاتل گفت مراد بانسان عتبة بن أبی لهب است . دیگر مفسّران گفتند هذا علی طریق الدّعاء علیه كقولهم قاتله الله كشته باد آدمی چه كافر است بخدای و نعمتهای خدای .

(مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) از چه آفریدند او را (مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ) از آب منی آفریدند اورا «ما» تعجب است و«أيّ» صورت استفهام دارد ومعنی اینجا تقریر است (فَقَدَّرَهُ) یعنی آن آب مقدّر بکرده باندازه آنکه از اوخلق آفریند نه زائد ونه ناقص و گفتند تقدیر کرد که چند روز معین نطفه باشد وچه مدت علقه وچه مقدار مضغه و کی عظام شود وبچه قدر گوشت براو پیدا شود و از پس وی چهار ماه خلقی دیگردر اوآفریند یعنی حیات(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) آنگه راه براو آسان کرد یعنی راه بیرون آمدن از شکم مادر . و حسن و قتاده و مجاهد گفتند راه حقّ و باطل بیان کرد او را برای آن آفرید بیانش قوله عليه السلام «و كلٌّ میسّر لما خلق له » (ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ) پس بمیراند اورا واورا در گور کرد یقال قبره إذا دفنه و أقبره إذا جعل له قبراً . یقول العرب تبرت ذنب البعیر و أتبره الله و عضبت اُذنه و أعضبه الله فرّاء گفت جعله مقبوراً یعنی اورا گور پدید کرد تا دفن کنند او را در آنجا و بر روی زمین رها نكرد اورا تا سباع ودودوام نخورند اورا تا برعادت گبران به نواویس (۲) افكنند پس گور ازجمله کرامت مسلمانان باشد . ابوعبیده گفت أقبره یعنی أمره بقبره و دفنه بفرمود اورا وواجب کرد برمكلفان که دفنش کنند و گفتند چون عمر بن هبیره صالح بن عبدالرحمن را بکشت بنو تمیم بیامدند و گفتند أقبرنا صالحاً یعنی اؤمرنا وائذن لنا في دفنه . (ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ) آنگاه که خواهد زنده کند اورا از پس مرگ (كَلَّا) حسن گفت معناه حقّاً و دیگران گفتند كلمهٔ ردع است و زجر كافران را که منكرند بعث و نشور را (لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ) نگذارد این كافر آنچه خدای فرمود او را و ادا نكرد فرایضی که بر او

---

(۱) من پایمردی میان قوم خود را رها نمیکنم برای صلح وبغش رفتار نمیکنم هرگاه رفتار کنم.
(۲) نواویس جمع ناوس گورستان مجوس است .

واجب کرد .

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنسانُ إِلىٰ طَعامِهِ) بگو این آدمی را تا در احوال طعام خودنگرد که من روزی اورا از چه وجه ساختم و چه سبب‌ها پدید کردم تاروزی باو رسد . مجاهد گفت إلى مدخله و مخرجه که چگونه فرو میرود وچگونه بیرون میآید .

(أَنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا) گفت ما بریختیم آب را ریختنی یعنی آب باران .

(ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) یعنی بشکافتیم زمین را شکافتنی یعنی بنبات .

(فَأَنْبَتْنا فيها حَبًّا) وِ برویانیدیم‌دانه ، مراد جنس است یعنی أنواع حبوب . و کوفیان خواندند أنّا صببنا بفتح الف علی تکرار الفعل کأنّه قال « فلینظر الانسان إلى طعامه أنّا صببنا » و باقي قرّاء بکسر ألف خواندند علی الابتداء .

(وَعِنَبًا وَحَبًّا) و نیز انگور برویانیدیم : حبوب را برای طعام و فواکه برای آدمی (وَ قَضْبًا) و سپست برای چهار پایان .

(وَزَيْتُونًا) و زیتون برای روغن (وَ نَخْلًا) و درختان خرما .

(وَ حَدائِقَ غُلْبًا) و درختانی سطبر کردن جمع اغلب است و هو الغليظ الرقبة. عبدالله عباس گفت دراز بالای . مجاهد گفت بر هم پیچیده . قتاده گفت درختان خرمای گران مایه .

(وَفاكِهَةً وَأَبًّا) و میوه و گیاه زار ، والأبّ الكلا و المرعى ، ضحّاك گفت أبّ گیاه باشد .عکرمه گفت فاكهة آنست که آدمیان خورند وأبّ آنست که‌چهار پایان خورند ، ابراهيم التيمی روایت کرد که از ابوبکر پرسیدند أبّ چه باشد گفت أیّ سماء تظلّني وأيّ أرض تقلّني إذا قلت في كتاب الله برأيي أما الفاكهة فأعرفها و أمّا الأبّ فلا أعرفه گفت کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا بر گیرد چون در کتاب خدای تعالی برأی خود گویم فاكهة میدانم ، أبّ نمیدانم . أنس مالك روایت کرد که یك روز عمر این آیه بخواند آنگه گفت این همه میدانم ، أبّ چه باشد ؟ آنگه گفت از این کتاب آنچه روشن است آنرا متابعت کنید از آنچه روشن نیست دست بدارید واین هر دو خبر ثعلبی امام اصحاب الحديث بیاورده است باسناد (۱) .

---

(۱) تعجب راویان ازآن است که معنی أب بروشنی از خود آیه مفهوم میگردد«متاعاً لکم و لانعامکم» و معلوم‌است که فاکهه برای چهار پایان نیست البته أب طعام آنها است .

(مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ) نصب او بر مفعول له است . گفت تا تمتّع باشد وبر خورداری شما را و چهار پایان شما را تا اول باو انتفاع عاجل بر گیرید بطعام و غذا خوردن آن و انتفاع آجل بنظر کردن در او تا شما را بعلم بصانع رساند و تفكّر كردن در أوّل و در آخر او تا اعتبار کنی و بدانی که دنیا را محلی نیست. سفیان الكلابی گفت رسول صلى الله عليه وآله گفت طعام چیست تورا گفتم یا رسول الله گوشت و شیر گفت آنکه چه شود گفتم یارسول الله آنچه دانی گفت خدای تعالی آدمی را در مدخل ومخرج مثل زد دنیا را بآن اول نکودارنده باشد و بآخر حشّ منتن . اُبیّ کعب روایت کرد که رسول صلى الله عليه وآله گفت خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد بدنیا که آدمی اگر چه طعام خوردمفرّح ومملّح کند بأبازیر و نمك خوش گرداند عاقبت آن شود که میداند گفت دنیا با آن ماند . عبدالله عمر وقتی در وعظ میگفت چون آدمی درطهارت جای شود وبراز اوجدا شود فرشته اورا ازروی اعتبار گوید یا هذا این آنست که بخل میکردی بنگر که چه شده است .

(فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ) آنگه آواز صیحه نفحه صور برآید و برای آن صاخّه خوانند که گوشها را کر کند و گفتند برای آنکه بهمه گوشها برسد بر وجهی هر کدام بلیغ تر بود .

(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) آنروز که بگریزد مرداز برادرش (وَأُمِّهِ وَ أَبِيهِ) وازمادرو پدرش.

(وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ) و اززن و فرزندانش یعنی شفقت خویشی و رحم میان ایشان برجای نباشد ازآنجا که بخویشتن مشغول باشند ، و گفتند برای آنکه ترسند از مطالبه تبعاتی و مظالمی که میان ایشان باشد ، وگفتند برای آنکه دانند یکدیگر را غنائی نکنند از خدای تعالی . قتاده گفت از حسن بصری گفت اول کسیکه از پدر بگریزد ابراهیم عليه السلام باشد ، و اول کسیکه از فرزند بگریزد نوح عليه السلام باشد ، و اول کسیکه از زن بگریزد هم نوح عليه السلام باشدوهم لوط باشد ،واول کسیکه‌از برادرش بگریزد هابیل بن آدم عليه السلام باشد که‌از قابیل بگریزد ، و بعضی ازمفسّران گفتنداین آیه درایشان آمد(لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) هر کس را از ایشان کاری افتاده باشد که او بآن مشغول بود و بدیگری نپردازد و این آیه دلیل قول اول می‌شود و نیز ظاهر آیه بآن لایق است و مفسّران گفتند معنی یغنیه یشغله باشد بدلالت قول الشاعر :

سَيُغْنِيكَ حَرْبُ بَنِي مالِكٍ　　عَنِ الفُحْشِ وَ الجَهْلِ فِي المَحْفَلِ (۱)

ابن محيصن‌در شاذخوانده«شأن يَغنيه»بفتح‌باء و غين با معجم . عطاء بن يسار گفت از سوده جفت رسول الله ﷺ شنيدم كه رسول ﷺ گفت « يحشر الناس حفاتاً عراة غرلاً يلجمهم العرق و يبلغ شحوم الاذان » روز قيامت خلقان را حشر كنند پاى برهنه و تن برهنه و ختنه نا كرده عرق لگام دهن ايشان كند وتا بگوش ايشان برسد ، سوده گفت يا رسول الله پس چون برهنه باشند در عورت يكدنگر نگرند رسول ﷺ گفت آن روز بآن نپردازند كه در عورت يكديگر نگرند آنگاه اين آيه بخواند « لكلّ امرىءٍ منهم يومئذ شأن يغنيه» (وُجوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُستَبْشِرَةٌ) آنگاه باز نمود كه خلقان درقيامت برد و وجه باشند رويهائى بود روشن و خندان و خرّم و گشاده .

(وَوُجوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ) رويها باشد گرد زده ، عطاء گفت‌رويهاى ايشان روشن براى آن باشد كه در دنيا در راه خدا و در جهاد گرد زده شده باشد و آنان كه بر عكس اين باشند از تنعّم ورغبت نا كردن در جهاد و صيانت ازآنكه گرد آلود شود روزقيامت خداوند رويهاى گردآلود باشند وذلك قوله « ووجوه يومئذ عليها غبرة» .

(تَرْهَقُها قَتَرَةٌ) أى تغشاها قترة ، خاك براو نشسته باشد و درخاك پنهان شده . در اخبار آمد كه چون خداى تعالى مقاصّه كند ميان بهايم و ايشان را خاك گرداند آن خاك گرد شود و برروى كافران بنشيند، وقوله «قترة» أى ظلمة وسواد ، والقترة الظلمة . ابن‌زيد گفت فرق ميان غبره وقتره آن باشد كه قتره گردى بود كه در هوا باشد وغبره گردى باشد كه بروى زمين نشيند . آنگه گفت آنانكه باايشان اين معامله‌رود :

(اُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ) كافران و فاجران باشند و احدهما كافروفاجر.

(۱) جنگ با فرزندان حرب بى نياز ميكند ترا از بدگوئى و ناسزا در مجلس .

فهرست

صفحه	موضوع

سورة الممتحنه

سورة الصف

سورة الجمعة

صفحه	موضوع

سورة المنافقین

سورة التغابن

سورة الطلاق

سورة التحریم


کتابخانه تخصصی ادبیات